قلب سلیم، ج ۲ مولف شهید دستغیب ره

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸

[جلد دوّم]

٤. عُجب

معنای عُجب و ادلال[۱]

از جمله گناهان قلبی و بیماریهای درونی، «عُجب (خودبینی)» است. و حقیقت «عجب» آن است که شخص، خود را بی‌عیب و نقص ببیند و از اینکه در کمال و نعمت است، خود را بزرگ بداند؛ به این ترتیب که آن کمال را از خودش ببیند نه از خدا و به آن‌تکیه کرده، دلشاد باشد به‌طوری که برطرف شدن آن نعمت به‌خاطرش نگذرد تابترسد.

[۱] -[ادلال: ناز کردن، ناز و کرشمه کردن، گستاخی کردن، دلیری کردن(فرهنگ عمید)].E\

عجب، در عبادت آن است که شخص، عبادتی را که انجام داده از خودش ببیند نه از توفیق خداوند، پس خود را به سبب انجام آن، بزرگ بیند چون کار بزرگی به خیالش کرده و به آن عبادت، دلشاد باشد و دیگر خود را (به سبب آن عبادت) به درگاه خداوند مقصّر نبیند.

و «ادلال» آن است که علاوه بر بزرگ دیدن خود به سبب عملی که انجام داده، خود را صاحب حق بیند و مقرّب درگاه خداوند پندارد به طوری که به گمانش در آخرت باید حتماً بهشت جای او باشد و در دنیا هم هرگاه دعایی کرد باید فوراً اجابت شود، دیگر نباید به او بلایی برسد.

و مثل این است کسی که مالی به دیگری می‌دهد یا خدمتی انجام می‌دهد پس آن را بزرگ دیده خود را صاحب حق می‌داند و از گیرنده، توقع پاداش و فرمانبرداری دارد.

(۱)- [ادلال: ناز کردن، ناز و کرشمه کردن، گستاخی کردن، دلیری کردن (فرهنگ عمید)].

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹

سخن مرحوم مجلسی و شیخ بهائی در معنای عجب

علّامه مجلسی در معنای «عجب» چنین فرموده: «عجب آن است که کار خوب خود را بزرگ شمارد و بدان خرّم باشد و بنازد و خود را بی‌تقصیر شمرد و اما تنها خرسندی به انجام کار خیر و شکرگزاری از خدا به توفیق دادن برای آن و درخواست فزونی آن، عجب نیست بلکه خوب است».

شیخ بهائی نیز در معنای عجب در عبادت چنین فرموده: «شک نیست هر که کارهای نیکی مانند نماز، روزه و انفاق انجام دهد، به آن شاد شود و این

شادی اگر از این نظر باشد که این کار نیک، عطای خدا و نعمت اوست و در عین حال از خود بیمناک باشد (شاید به واسطه کمی اخلاص، مورد قبول خداوند نباشد) و نیز از زوال آن ترسناک باشد و از خداوند فزونی آن را خواهد، این خرّمی و شادی، عُجب نیست، ولی اگر شادیش از این جهت باشد که آن کار خیر را از شخصیت خود داند و بزرگش شمرد و بدان اعتماد کند و خود را از تقصیر در طاعت حق بیرون پندارد و گویا به وسیله آن کار خیر بر خدا منت می‌نهد، این عجب است».

و به عبارت ساده‌تر، عجب، خود را بزرگ دیدن و به خود بالیدن است به اینکه من چنین و چنانم و فلان و بهمان، کار بزرگی انجام دادم، من عیب و نقصی ندارم؛ در حالی که ذره‌ای از عظمت الهی و قهر و عقوبتش بیمی در دلش نیست و نیز از پذیرفته

شدن کارهایی که خیرش می‌پنداشت، ترسی ندارد.

عُجب، بیماری دل است

در بخش عقاید این کتاب گذشت که از بیماریهای کشنده روان انسانی «جهل مرکب» است که به راستی درمان آن در نهایت سختی است و جز فضل الهی درمانی ندارد؛ چنانچه ذکر می‌شود. و «جهل مرکب» آن است که انسانی حقیقت را نداند و از این نادانی خود نیز بی‌خبر باشد بلکه خود را دانا پندارد. و به عبارت دیگر «نداند و نداند که نداند».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰

عُجب، همان جهل مرکب به حقیقت امر است؛ زیرا شخص معجب، حقیقت خود را نشناخته وگرنه عجب در او پیدا نمی‌شد و این ناشناسایی را نیز درک نکرده است.

همه چیزش از خداست ولی نمی‌داند

توضیح مطلب آنکه: حقیقت انسانی جز نیستی ذاتی و هستی عارض و نیازمندی از هرجهت، چیز دیگر نیست و چنانی که از نخست، هیچ بوده الآن هم هیچ است و از خودش چیزی ندارد و او را هیچ استقلالی نیست و اصل هستی او و آثارش همه وابسته به خداوند است مگر اولش جز مشت خاکی در زمین و بعد قطره آبی در رحم چیز دیگری بود؟ این دستگاه عظیم و کارخانه حیرت‌انگیز بدن از خود انسان است؟ این قوای ادراکیّه‌اش مانند بینایی و شنوایی و سایر ادراکات را خودش در خود ایجاد نموده؟ این دانایی و توانایی از خود اوست؟ آیا کمالی را که در خود می‌پندارد جز از راه قوای ادراکیه که از آن جمله «عقل» است و همه از خداست، به او رسیده است؟ عبادتی که انجام داده جز به وسیله بدن که ساخته خداست و به امر خدا

مسخّر اراده‌اش شده و نیز راهنمایی به آن عبادت و پیدایش میل و شوق، جز از خداست؟ مالی را که انفاق می کند جزء آفریده و ملک حقیقی خداست و این شخص تنها مجرای خیر بوده یعنی خداوند به وسیله او به دیگران خیری رسانده است؟ (تفصیل این مطلب در باب توحید افعالی ذکر شد).

و خلاصه انسان خودش، علاقه‌هایش و کارهایش همه ملک آفریدگار است:

... وَلِلَّهِ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الْأَرض ...[۲] این است حقیقت و واقعیت امر[۳]، پس آن انسانی که این حقیقت را نشناخته و چون در خود کمالی پنداشت یا کار خیری انجام داد آن کمال و نعمت را از خود

---

[۲] E\.۱۲۶/ نساء- í(1\

[۳] í(2)\E\

-پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند — کز خلق جهان گوی حقیقت بربودند

گفتم چه نشان پرسی از آن قوم که ایشان — خود را به خود از روی نمودن ننمودند

دیده و بدان شادمان شده و خود را بزرگ دانسته و از جهلش به حقیقت امر بی‌خبر گشته، به سخت‌ترین بیماریهای روانی مبتلا گردیده است؛

---

(۱)- نساء/ ۱۲٦.

(۲)

-پرسید مرا دوست کز خلق جهان گوی
که آن قوم که حقیقت بربودند
بودند

گفتم چه نشان پرسی خود را به خود از
از آن قوم که ایشان روی نمودن
ننمودند

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱

زیرا چشم دلش از شنیدن حق، کر شده و دلش از پذیرفتن حق از سنگ، سخت‌تر گردیده و چنان بر دلش قفل زده شده و بر آن مُهر خورده که هیچ حقی بر آن وارد نمی‌شود و حقیقت را که خاصیت دل سالم انسانی است از دست داده و همان احمقی است که طبیبان الهی از درمانش ناتوان و از او در فرارند.

کسانی که از تزکیه می‌ترسند

در برابر این نادانان بی‌خرد، گروهی از بندگان خدایند که دلشان سالم و از بیماری نادانی، رسته و پرده غفلت از دیده‌شان برداشته شده، خود را نستایند و در عمل خویش به شادی ننگرند و بدان ننازند و روش خود را وزنی ننهند و از هر پستی، خود را پست‌تر دانند و ستایش خلق را بر خود

نپسندند؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف پرهیزگاران می‌فرماید: «هرگاه یکی از ایشان ستایش شود (از آن ستایشی که شده) می‌ترسد و گوید من به خودم از دیگری داناترم و پروردگارم به من از خودم داناتر است (پس با پروردگار خود گوید) خداوندا! مرا به آنچه درباره‌ام می‌گویند مگیر و مرا از آنچه درباره‌ام گمان می‌برند، بهتر قرار ده».[٤]

عُجب، گناه قلبی و حرام شرعی است

از آنچه در معنای عجب، گفته شد دانسته گردید که عجب، حالت نفسانی و عارضه معنوی درونی است؛ یعنی جای عجب، درون انسان است نه بدن او و حرکات اعضای بدن خصوصاً زبان آشکار کننده آن است؛ یعنی از سخنی که می‌گوید و از حرکات چشم و دست و پایش دانسته می‌شود که در درونش

[٤] (i(1\ -« ... اذا زُكِّيَ احَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمَّا يُقالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا اعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي اعْلَمُ بِي مِنّي بِنَفْسِي. اللَّهُمَّ لا تُؤاخِذْنِي بِما يَقُولُونَ، وَاجْعَلنى افْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ ...»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ١٩٣).E\

خودبینی است. و دلیل بر حرمت شرعی آن از آیات و روایات، بسیار و به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

---

(۱)- «... اذا زُكِّيَ احَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمَّا يُقالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا اعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبّي اعْلَمُ بِي مِنّي بِنَفْسِي. اللَّهُمَّ لا تُؤاخِذْنِي بِما يَقُولُونَ، وَاجْعَلنى افْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ ...»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲

قرآن و عُجب (تزکیه نفس)

خداوند در قرآن می‌فرماید: ... فَلا تُزَكُّوا انْفُسَكُمْ ...[۵]؛ «خودتان را نستایید».

---

[۵] ۱\ i(ُ1)- نجم/ ۳۲.\E

«تزکیه نفس» یعنی خود را پاک و بی‌عیب دیدن و به پاکی، خود را ستودن و تعریف کردن است و این همان «عجب» می‌باشد که خداوند از آن نهی فرموده است.

باید دانست که عیبهای نفس از شمار بیرون است و اگر کسی پاره‌ای از عیبهای خود را فهمیده باشد یقیناً آنچه را که ندانسته بیشتر است. و نیز انسان چون خود را دوست می‌دارد همان دوستی به خود، مانع دیدن عیبهایش می‌باشد.

اگر فضل الهی شامل حال کسی شود و به پاره‌ای از عیبهای خود سر درآورد یقیناً پاک کردن خودش از آن آلودگیها از عهده‌اش بیرون است و هیچ انسانی نمی‌تواند خودش را از تیرگیهای درونی پاک سازد و تنها کار خداست که بنده‌اش را پاک نماید چنانچه در آیه بعد ذکر می‌شود.

بنابراین، کسی که تزکیه نفس می‌کند، دروغگوست؛ زیرا **اوّلًا:** شاید در واقع هیچ نوع پاکی ندارد و به دروغ، ادّعای پاکیزگی می‌کند و از خود تعریف می‌نماید. و **ثانیاً:** اگر واقعاً پاره‌ای از عیبهایش اصلاح شده و به پاکی از آنها متصف شده، خداست که او را پاک فرموده و خودش ناتوانتر از این است که خود را بتواند پاک کند، پس پاکی را از خود دیدن و به آن بالیدن و ناز کردن، جز دروغ چیزی نیست و از اینجاست که در قرآن مجید در چندین جا از «تزکیه نفس» نهی فرموده است.

و نیز تزکیه نفس خود مرتبه‌ای از شرک است؛ چنانچه ذکر می‌شود.

خدا پاک می‌کند نه شما

خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی کسانی که تزکیه می‌کنند نفسهایشان را (مانند یهود

و نصارا که می‌گویند ما اولیای خدا و دوستان خدا و پسران خداییم. و نیز گویند آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی‌رسد) بلکه خداوند است که

---

(۱)- نجم/ ۳۲.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳

پاک می‌فرماید هر که را بخواهد ...».[۶]

زیرا انسان مالک سود و زیان و زندگی و مرگ خود نبوده، استقلالی ندارد تا از عهده نقصهای خود برآید و خود را صاحب فضیلت سازد در حالی که خود و تمام شؤون وی و خیری که گمان می‌کند آن را داراست و تمام اسباب آن، همه ملک خداوند است.

---

[۶] i/ (1)-\i\ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّى مَن يَشَآءُ وَلَايُظْلَمُونَ فَتِيلًا* انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ ا لْكَذِبَ وَكَفَى بِهِى إِثْمًا مُّبِينًا\E، (نساء/ ۴۹- ۵۰).\E

از اینجا دانسته می‌شود کسی که تزکیه نفس خود می‌کند، در حقیقت ادّعای استقلال و استغنای از خدا کرده و خود را شریک او قرار داده است. و به عبارت دیگر: چون تمام اجزای جهان آفرینش از خداست و کمالات انسانی هم از مراتب هستی است، پس هرکمالی و فضیلتی در هر انسانی یافت شود، عطای الهی است و هر صاحب فضیلتی اگر کور دل نباشد، باید به خدا بنازد نه به خود و او را ستایش کند نه خود را، پس انسان خودپسند، از شرک آورندگان است.

تزکیه خداوند به حسب استعداد

باید دانست که تزکیه خداوند هرکه را بخواهد به ملاحظه استحقاقات و استعدادات و خواسته‌های حقیقی بندگان است؛ یعنی هرکس به مقدار خواسته و آمادگیش برای هرمرتبه‌ای از تزکیه، خداوند او را تزکیه خواهد فرمود و همین است

مقتضای عدل الهی؛ چنانچه فرموده: ... وَلا يُظْلَمُونَ فَتِيلا ...؛ یعنی «ذرّه‌ای ستم بر کسی روا نمی‌شود (و تزکیه خداوندی در موارد مستعده دریغ نخواهد شد)».

و به راستی آدم خودپسندی که خود را تزکیه می‌کند، گناه بزرگی مرتکب شده که همان دروغگویی و شرک باشد؛ چنانچه در آیه بعدش می‌فرماید: «بنگر چگونه بر خدا دروغ می‌بافند (که گفتند پسران خدا و اهل محبت و ولایت او هستیم) و همین افترا بر خدا بسی گناه آشکار است».

زیرا اوّلًا: بر خدا دروغ بستند و خودشان را از بستگان و دوستان او دانستند؛ چون

---

(۱)- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي

مَن يَشَآءُ وَلَايُظْلَمُونَ فَتِيلًا* انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ ا لْكَذِبَ وَكَفَى بِهِى إِثْمًا مُّبِينًا، (نساء/ ٤٩- ٥٠).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٢٤

خدا آنها را چنین قرار نداده است. و **ثانیاً**: بر فرض اینکه دوست و وابسته خدا باشند تزکیه خود کردن به این جهت دروغ بر خداست و خود را به جای او قرار داده است؛ زیرا هرکمال و فضیلتی عطا کننده آن، خداست و بس. و خلاصه ستودن بنده خود را، دروغ بر خداست چون ستودن، تنها کار خداست.

تزکیه به معنای جهاد با نفس

ناگفته نماند تزکیه نفس که در این دو آیه مورد نهی و نکوهش واقع شده، خود را صاحب کمال دین و خود را ستودن و به خود بالیدن است به تفصیلی که گذشت. و اما تزکیه‌ای که ستوده شده در سوره

شمس[۷] و غیر آن، مراد جهاد با نفس و نبرد با هواها و خواسته‌های آن است به ترک محرّمات و بعد مکروهات و به انجام دادن واجبات و بعد مستحبات تا بدین وسیله برای تزکیه الهی آمادگی پیدا کند؛ یعنی خداوند دلش را سالم فرماید و از هر عیب و آمادگی معنوی او را پاک فرموده از هر نقصی به کمال رساند و او را صاحب فضایل فرماید.

اعتماد به نفس، شرک است

در تفسیر المیزان گوید: اعتماد به نفس که بعضی از نویسندگان ما به تقلید از غربیها جزء فضایل انسانی دانسته‌اند، در قاموس دین وجود ندارد. قرآن فقط اعتماد و اعتزاز به خداوند را می‌شناسد و می‌فرماید: «کسانی که مردم به آنها گفتند: مردمان بر ستیز شما گرد آمده‌اند و بترسید از ایشان، پس ایمانشان قویتر شد و گفتند خدا برای ما بس است و اوست بهترین

[۷] i\ -(1 i\ ... قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ...E\؛« رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد»،(شمس/ ۹).E\

وکیل[۸] (یعنی نه ترسناک شدند و نه تکیه بر توانایی خود کردند و به توانایی خدا قویدل شدند)».

---

(۱)- ... قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّلهَا ...؛ «رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد»، (شمس/ ۹).

(۲)- اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمنًا وَقَالُواْحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ ا لْوَكِيلُ، (آل عمران/ ۱۷۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵

نیز فرموده: «تمام قوه و قدرت از خداوند است».[۹]

و «تمام عزتها از خداست».[۱۰]

مسأله اعتماد به نفس یعنی خود را دانا و توانا دیدن و به قدرت و عزّت و اراده خود تکیه کردن،

---

[۸] i\ -(2)\i الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمنًا وَقَالُواْحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ ا لْوَكِيلُ\E، (آل عمران/ ۱۷۳).\E

[۹] i\ -(1)\i ... أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...\E، (بقره/ ۱۶۵).\E

[۱۰] i\ -(2)\i ... إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...\E، (یونس/ ۶۵).\E

برخلاف توحید خدا که یگانه اساس دین اسلام می‌باشد و پس از مراجعه به آنچه در بحث شرک و توحید این کتاب گفته شد، این مطلب به خوبی آشکار می‌شود.

نیز دانسته می‌شود که این اعتماد به نفس برخلاف حکم عقل است؛ یعنی تکیه به خود کردن دلیل بی‌خردی و بی‌خبری از حقیقت و واقعیت است؛ زیرا انسانی که اصل هستی او از خداست و آفریده اوست، آیا آثار و خواص هستی او از خودش هست؟ آیا فرع، زاید بر اصل را عقل می‌پذیرد؟ مگر آدمی در اوّل و آخر بیش از مشتی خاک چیزی هست؟ پس این هستی عاریه و خواصّ و عوارض آن در این میانه اگر او را مغرور سازد و برای خود شأنی و استقلالی بپندارد و بر این هستی ناپایدار تکیه کند جز بی‌خردی چیزی هست؟ و چون این

مطلب به بیانات مختلف در این کتاب بیان شده، به همین جا بحث را پایان می‌دهیم.

خودپسندی کفر است

آیات قرآن داستان و گفتگوی دو نفر را ذکر می‌فرماید که ترجمه آنها چنین است:

«و بیان کن ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برای ایشان مَثَل دو مردی که دادیم به یکی از ایشان دو بوستان از تاکهای انگور و گرداگرد آن دو باغ را نخلستان کردیم و میان آن دو باغ را کشتزار نمودیم، هردو باغ رز، میوه خود را دادند و از میوه دادن کم نکردند و زیر آن درختان جویها روان کردیم و آن را جز انگور و خرما میوه‌های دیگر بود، پس او با دیگری که رفیقش بود و با او گفتگو می کرد، گفت من بیشتر از تو مال دارم و به

سبب فرزندان و خادمان از تو عزیزترم و در باغ خود داخل شد در حالی که بر نفس خود

---

(۱)- ... أَنَّ القُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...، (بقره/ ١٦٥).

(۲)- ... إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...، (یونس/ ٦٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٢٦

ستمکار بود و گفت گمان نمی‌کنم هرگز این باغ از بین برود و این جهان به سرآید و نپندارم که رستاخیز هرگز برپای شود و اگر به سوی پروردگارم باز شدم از این دو باغ بهره بیشتری خواهم داشت.

رفیقش به او گفت آیا به خدایی که تو را از مشتی خاک و سپس از قطره آبی آفریده و اندام تو را راست کرد تا مردی شدی، کافر گشتی؟ لکن من می‌گویم که اوست خدای من و من با خدای

خویش کسی را انباز نگیرم چرا وقتی داخل باغ شدی نگفتی آنچه را خدا خواهد می‌شود و هیچ توانایی نیست جز به خداوند. اگر می‌بینی که من از جهت مال و فرزند از تو کمترم پس چه بسا خداوند من، بهتر از بوستان تو به من دهد و بر بوستان تو از آسمان سنگ بارد تا بوستانت زمین بی‌گیاهی گردد که پای بر آن بلغزد یا آب آن باغ به زمین فرو رود و نتوانی آن را بر روی زمین بازجویی هرچند جستجو کنی. و میوه‌های آن دو باغ، تباه و نابود شد و بامداد، آن بدبخت دست بر دست می‌پیچید بر آن مالها که هزینه آبادی باغها کرده بود (و افسوس می‌خورد) و اکنون دیوارهای آن روی درختان افتاده و می‌گفت ای کاش! من با خدای خویش انباز نگرفتمی. و او را گروهی و کسانی نبود که یاریش دهند بجز از خدا که بر آن توانا بود و بس و توانایی نداشت که از خود دفع بلا

کند. اینجاست که یاری نمودن برای خداوند به حق است و بس که او بهترین پاداش و بهترین سرانجام است».[11]

---

(۱)- وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا* كِلْتَا ا لْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيًا وَفَجَّرْنَا خِلَلَهُمَا نَهَرًا* وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَحِبِهِى وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا* وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِى قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِى أَبَدًا* وَمَآ أَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُ إِلَى رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا* قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّلكَ رَجُلًا* لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّى وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّى أَحَدًا* وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ

---

[11] \i\-(1)i وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا* كِلْتَا ا لْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيًا وَفَجَّرْنَا خِلَلَهُمَا نَهَرًا* وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَحِبِهِى وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا* وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِى قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِى أَبَدًا* وَمَآ أَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُ إِلَى رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا* قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّلكَ رَجُلًا* لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّى وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّى أَحَدًا* وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَاشَآءَ اللَّهُ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا* فَعَسَى رَبِّى أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا* أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا* وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِى فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّى أَحَدًا* وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا* هُنَالِكَ ا لْوَلَيَةُ لِلَّهِ ا لْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا\E،(کهف/ ۳۲- ۴۴).E\

جَنَّتَکَ قُلْتَ مَاشَآءَ اللَّهُ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنکَ مَالًا وَوَلَدًا* فَعَسَى رَبِّی أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِکَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا* أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا* وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَلَيْتَنِی لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّی أَحَدًا* وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا* هُنَالِكَ ا لْوَلَيَةُ لِلَّهِ ا لْحَقّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا، (کهف/ ۳۲- ٤٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷

نکاتی از این داستان

در این آیات شریفه، خداوند برای هشیاری مسلمانان از بیماری عجب و اینکه هیچ‌گاه خدا را فراموش نکنند و خود را مستقل و بی‌نیاز از خداوند ندانند و به آنچه خدا به آنها داده ننازند و به آن

فخر و مباهات و تکبر بر دیگران نکنند باید دقت کنند در حال آن کسی که خداوند نعمت فراوانی- به تفصیلی که در ترجمه آیات ذکر شد- به او مرحمت کرد و آن بدبخت خدا را فراموش کرد و نعمتها را از خودش دید و به آنها نازید و فنا و زوال و عاریه بودن آنها را ندید و مرگ و قیامت را چنان دور دید که آن را امر نشدنی خیال کرد و خود را چنان صاحب شرافت و کرامت دید که گفت اگر زندگی دیگری جز دنیا باشد در آن عالم هم بیش از این نصیب من خواهد بود و چنان از خدا غافل شد که نگفت خدا به فضلش به من خواهد داد و گفت بهتر از دنیا را خواهم یافت.

نیز به این نعمتها مغرور و معجب شد تا جایی که بر رفیق خود تکبر کرده و خود را بهتر و بزرگتر از او جلوه داد و به اندرزهای او اعتنایی نکرد. در آخر کار خداوند بلایی فرستاد و تمام داراییش نابود

گردید، آنگاه دانست که اسباب ظاهری هیچکاره‌اند و تمام قدرت و عزّت خداراست و بس.

و این آگاهی جز حسرت و ندامت بر حالت عجب و کبر و شرک و کفرش، سودی نداشت و این پشیمانی جانگداز برای همه معجب‌ها و متکبرها پس از مرگ است که حقیقت کشف می‌شود.

برای دانستن بزرگی گناه عجب به چند جمله از آیات شریفه دقت فرمایید.

معجب به خود ستم می کند

۱- ... وَهُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِه ...[۱۲]؛ «وآن شخص معجب ستم‌کننده به خود بوده‌است».

---

(۱)- کهف/ ۳۵.

[۱۲] ۱\ )ن- کهف/ ۳۵.\E

قلب سلیم، ج ۲، ص: ۲۸

«ظلم»، قرار دادن شیء است در غیر محلّ مناسب آن، چنانکه «عدل» قرار دادن در محلّ مناسب است. بنابراین، انسانی که آفریده شده است و فقر ذاتی دارد و شأن او عبودیت یعنی عجز و نیاز و خضوع و خشوع است، هرگاه ادّعای ربوبیّت کند یعنی خود را مستقل و بی‌نیاز و مالک بیند، خود را در جایی که شأنش نیست قرار داده است.

به عبارت دیگر: انسان بنده است و خدا مولا، پس اگر خود را مولا گیرد، بزرگترین ظلم را به خود نموده؛ زیرا ستمهای دیگرش از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

معجب خود را جاودانی می‌پندارد

۲- ... ما اظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِه ...[۱۳]؛ «گمان ندارم که این نعمت هرگز از بین برود و نمی‌پندارم قیامتی برپا شود».

شخص معجب که خود و داراییش را فنا ناپذیر می‌پندارد، مرگ و قیامت خود را دورتر از گمان خود می‌انگارد، در حقیقت ایمانی به معاد ندارد هرچند به زبانش به آن اقرار کند و گاهی به خاطرش بگذرد.

حال کفر در معجب و افسوسش

۳- ... أَكَفَرتَ بِالَّذِی خَلَقَكَ ...[۱۴] از دقت در این آیه به خوبی دانسته می‌شود که حال‌معجب، کفر به‌خداوند است؛ زیراوقتی که‌خود رامستقل وبی‌نیاز دانست وداراییش را از خود دید، پس به زبان حال می‌گوید: مرا خدایی نیست، پروردگار و مدبّر و

[۱۳] ۱\ إ)- کهف/ E\.۳۵
[۱۴] ۲\ إ)- کهف/ E\.۳۷

منعمی نیست هرچند به‌زبان «اللَّه ربّی» گوید، نماز بخواند یا صورت عبادت دیگری انجام دهد.

٤- ... یالَیْتَنِی لَم اشْرِکْ ...[١٥] آن بدبخت پس از نابودی داراییش پشیمان شد و گفت ای کاش! خودم را شریک خدا قرار نداده بودم. ای کاش! اسباب ظاهری را اثربخش بدون شرط (خواست خداوند) ندانسته بودم. و بالجمله شخص معجب، خدا را از

---

(١)- کهف/ ٣٥.

(٢)- کهف/ ٣٧.

(٣)- کهف/ ٤٢.

قلب سلیم، ج٢، ص: ٢٩

[١٥] ١\3)ﺃ- کهف/ ٤٢.١\E

مالکیت و ربوبیّت و مدبّریت انداخته و خود را به جای او مالک و ربّ و مدبّر شناخته است، پس از این آیات، آشکار شد که حقیقت عجب، کفر به خدا و شرک به اوست.

و چون نقل آیات دیگر درباره عجب، موجب طول کلام می‌شود، به همین مقدار قناعت می‌شود. اینک به روایاتی از «اصول کافی» اشاره می‌شود.

گناه برای مؤمن بهتر از عجب است

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند می‌داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب است و اگر چنین نبود، هرگز شخص مؤمن به گنهکاری گرفتار نمی‌شد».[۱۶]

یعنی چون عجب، گناه دل است و آن از گناه بدنی بدتر است، پس گاهی که مؤمن قصد گناه بدنی

[۱۶] -« انَّ اللّه عَلم انَّ الذَّنْب خَيْرٌ لِلْمُؤْمِن مِنَ الْعُجْب وَلَولا ذلِكَ ما ابتلى مُؤْمِن بِذَنْبٍ أبَداً»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱، کتاب الایمان والکفر، باب العجب).

می‌کند، خداوند از او جلوگیری نمی‌فرماید و به خودش وامی‌گذارد؛ چون اگر از گناه کردنش جلوگیری فرماید، گرفتار خودبینی و خودپسندی می‌شود و خود را (در ترک گناه) پاک و پاکیزه می‌بیند. و گذشت که عجب، در حدّ کفر و شرک است.

پشیمانی بر گناه بهتر از شادی بر طاعت است

نیز [کافی] از آن حضرت [امام صادق علیه السلام] روایت کرده: «من دخله العجب هلک؛ هرکه را عجب گیرد، نابود شود».

همچنین می‌فرماید: «مردی گناهی می‌کند و بر آن پشیمان می‌شود و کار نیکی می‌کند و از آن شاد شده از حالت ندامت و پشیمانی که داشت دور

می‌افتد و اگر بر همان پشیمانی باشد، برایش بهتر از این حالی است که پیدا کرده».[۱۷]

خلاصه، حالت پشیمانی پس از گناه، خود عبادت و محبوب خداست چون خدا

---

(۱)- «انَّ اللَّه عَلم انَّ الذَّنْب خَيْرٌ لِلْمُؤْمِن مِنَ الْعُجْب وَلَولا ذلِكَ ما ابتلى مُؤْمِن بِذَنْبٍ أَبَداً»، (اصول كافى، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱، كتاب الايمان والكفر، باب العجب).

(۲)- «إنَّ الْرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الْذَّنْبَ فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ وَ يَعمل الْعَمَلَ فَيَسُرُّهُ ذلِكَ فَيَتَراخى عَنْ حالِهِ تِلكَ فَلأَنْ يَكُونَ عَلى حالِهِ تِلْكَ خَيرٌلَهُ مِمّا دَخَلَ فيهِ»، (اصول كافى، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ٤، كتاب الايمان والكفر، باب العجب).

---

[۱۷] \2)i)-« إنَّ الْرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الْذَّنْبَ فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ وَ يَعمل الْعَمَلَ فَيَسُرُّهُ ذلِكَ فَيَتَراخى عَنْ حالِهِ تِلكَ فَلأَنْ يَكُونَ عَلى حالِهِ تِلْكَ خَيرٌلَهُ مِمّا دَخَلَ فيهِ»،(اصول كافى، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴، كتاب الايمان والكفر، باب العجب).\E

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰

توبه کننده را دوست دارد و حالت عجب، پس از عبادت مورد بغض و معصیت خداست.

نیز از «عبدالرحمن بن حجّاج» روایت کرده که گفت به امام صادق علیه السلام گفتم مردی کاری می‌کند و از آن ترسان و نگران است و سپس کار خیری می‌کند و شبح عجب و خودبینی او را می‌گیرد، امام فرمود: «حال نخست او که حال خوف است، از حال عجبش بهتر می‌باشد».

گفتگوی عالم و عابد

نیز [کافی] از آن حضرت [امام صادق علیه السلام] روایت کرده است که فرمود: «عالمی نزد عابدی آمد و به او گفت چطور نماز می‌خوانی؟

عابد گفت: از چون مَنی پرسند که چطور نماز می‌خوانی؟ در حالی که من از آغاز چنین و چنان خدای را عبادت می‌کنم؟

عالم گفت: گریه‌ات چگونه است؟

عابد گفت: به اندازه‌ای گریم که اشکم روان شود.

عالم گفت: به راستی اگر بخندی از خدا ترسان باشی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی و بنازی. هرکه به خود ببالد هیچ کرداری از او بالا نرود؛ یعنی پذیرفته نشود».

عابد و فاسق عوض می‌شوند

نیز [کافی] از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: دو مرد به مسجد رفتند یکی عابد بود و دیگری فاسق و چون از مسجد به در آمدند، فاسق مقام صدّیق داشت و آن عابد فاسق بود و این بدان جهت بود که عابد به

مسجد رود در حالی که به عبادتش می‌نازد و به آن می‌بالد و همه اندیشه‌اش در این است و فاسق اندیشه‌اش در پشیمانی از کار بدش می‌باشد و از خداوند درباره گناهانش آمرزش می‌خواهد.

نیز [کافی] از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که حضرت موسی علیه السلام به شیطان گفت به من خبر ده از گناهی که چون آدمیزاد کند تو بر او مسلّط شوی. پاسخ داد: هرگاه خودبین شود و کار خود را افزون شمارد و گناهش در نظرش کوچک جلوه کند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱

نیکوکاران را بترسان

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند به حضرت داوود علیه السلام فرمود: ای داوود! گنهکاران را مژده ده و صدیقان را بترسان.

عرض کرد چگونه به گنهکاران مژده دهم و صدیقان را بترسانم؟

فرمود: ای داوود! به گناهکاران مژده بده که من توبه را می‌پذیرم و از گناه درمی‌گذرم و به صدّیقان بیم ده که مبادا به کردار خود عُجب کنند و خودبین شوند؛ زیرا هیچ بنده‌ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد»[۱۸]؛ یعنی سزاوار عذاب خواهد شد؛ زیرا شرایط صحت و پذیرفته شدن عبادات بسیار است و بیشتر مردم آنها را ندارند. و نیز اگر بنا باشد عبادات را در برابر نعمتها بسنجند، بدیهی است که برابر شکر یک نعمت هم نخواهد بود.

خواب را بر او مسلط می‌کنند

[۱۸] ۱\ i)-« قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِداوُدَ علیه السلام: یا داوُدُ! بَشِّرِالْمُذْنبینَ وَأَنْذِرِ الْصّدیقینَ قالَ: کَیْفَ اَبَشِّرُالْمُذْنبینَ وَاَنْذِرُ الصّدّیقینَ؟ قالَ: یا داوُدُ! بَشِّرِ الْمُذْنبیْنِ أنّی أقبَلُ التَّوْبَةَ وَأعْفُو عَنِ الْذَّنْبِ وَانْذِرِ الْصِّدِّیقِیْنَ أَلّا یُعْجِبُوا بِأعْمالِهِمْ فَانَّهُ لَیْسَ عَبْدٌ أنْصِبُهُ لِلْحِسابِ إلّاهَلَکَ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸، کتاب الایمان والکفر، باب العجب).\E

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند می‌فرماید بعضی از بندگان مؤمن من در عبادتم می‌کوشند پس از خواب برمی‌خیزد و از لذّت بستر صرف‌نظر می‌کند و شبها برای من کوشش می‌نماید و خود را به زحمت می‌اندازد برای عبادت من، پس من یک شب و دو شب خواب بر او می‌اندازم چون به او نظر دارم و بقای او را خواهانم پس به خواب می‌رود تا صبح که برمی‌خیزد در حالی که ناراحت و از خود ناراضی است و بر خود نالان است برای محرومیّت از عبادت در شب و اگر خواب را بر او نمی‌گماشتم و برمی‌خاست و عبادت می‌کرد، از آن عبادت، عجب بر او وارد می‌شد و آن عجب او را در فتنه می‌انداخت و هلاکش می‌ساخت؛ چون خودبین و از خود راضی می‌شد تا اینکه گمان می‌کرد که

(۱)- «قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِداوُدَ علیه السلام: یا داوُدُ! بَشِّرِالْمُذْنبینَ وَأَنْذِرِ الْصّدیقینَ قالَ: کَیْفَ اَبَشِّرُالْمُذْنبینَ وَاَنْذِرُ الصّدّیقینَ؟ قالَ: یا داوُدُ! بَشِّرِ الْمُذْنبیْن أنّی أقبَلُ التَّوْبَةَ وَأعْفُو عَنِ الْذَّنْبِ وَاَنْذِرِ الْصِّدِّیقِیْنَ أَلَّا یُعْجِبُوا بِأعْمالِهِمْ فَاَنَّهُ لَیْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسابِ إِلَّاهَلَکَ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱٤، ح ۸، کتاب الایمان والکفر، باب العجب).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲

بالاتر از همه عبادتکاران شده و در عبادتش هیچ کوتاهی نکرده آنگاه از من دور می‌شد در حالی که گمان می‌کرد که به آن عبادت به من نزدیک می‌شود».[۱۹]

[۱۹] 1\ i)- «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم قال اللّه تعالی: ان من عبادی المؤمنین لمن یجتهد فی عبادتی فیقوم من رقاده ولذیذ وساده فیجتهد لی اللیالی فیتعب نفسه فی عبادتی فاضربه بالنعاس اللیلة واللیلتین نظراً منی له وابقاءً علیه فینام حتی یصبح فیقوم وهو ماقت زارئ لنفسه علیها ولو اخلی بینه وبین ما یرید من عبادتی لدخله العجب من ذلك فیصیره العجب الی الفتنة بأعماله فیأتیه من ذلك ما فیه هلاکه لعجبه باعماله ورضاه عن نفسه حتی یظن أنه قدفاق العابدین وجاز فی عبادته حدّ التقصیر فیتباعد منی عند ذلك وهو یظن أنه یتقرب إلیّ»،(وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۷۳- ۷۴، کتاب‌الطهارة، باب‌تحریم الاعجاب بالنفس وبالعمل والادلال به، ب ۲۳).E\

عجب، هلاک کننده است

[بحارالانوار] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: «سه چیز کشنده و هلاک کننده است: بخلی که اطاعت کرده شود و هوایی که پیروی کرده شود و بزرگ و پاک دیدن شخص، خود را».[۲۰]

نیز در نهج‌البلاغه است[۲۱]: «گناهی که تو را ناراحت و گریان کند بهتر از کار خیری است که تو را به عجب اندازد».

در صحیفه سجادیه امام علیه السلام عرض می‌کند: خداوندا! به تو پناه می‌بریم از اینکه عجب نماییم به کارهای خودمان «وان نعجب باعمالنا» یعنی اعمال خیر خود را بزرگ و زیاد پنداریم و به آنها شادمان شویم و بنازیم و خود را نزد خدا مقصر نبینیم.

---

[۲۰] i20\2)-« ثلاث موبقات: شحّ مطاع وهوى متّبع وإعجاب المرء بنفسه»،(بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۳۱۴).\E

[۲۱] i20\3)-« عن امیرالمؤمنین علیه السلام سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ»،(نهج‌البلاغه‌صبحی صالح، قصار الحکم ۴۶).\E

نیز عرض می‌کند: «خداوندا! مرا بنده خودت گردان و توفیق بندگی به من مرحمت فرما و عبادتم را به عجب و خودپسندی تباه مگردان».[۲۲]

---

(۱)- «قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم قال اللَّه تعالی: ان من عبادی المؤمنین لمن یجتهد فی عبادتی فیقوم من رقاده ولذیذ وساده فیجتهد لی اللیالی فیتعب نفسه فی عبادتی فاضربه بالنعاس اللیلهٔ واللیلتین نظراً منی له وابقاءً علیه فینام حتی یصبح فیقوم وهو ماقت زارئ لنفسه علیها ولو اخلی بینه وبین ما یرید من عبادتی لدخله العجب من ذلک فیصیره العجب الی الفتنهٔ بأعماله فیأتیه من ذلک ما فیه هلاکه لعجبه باعماله ورضاه عن نفسه حتی یظن أنه قدفاق العابدین وجاز فی عبادته حدّ التقصیر فیتباعد منی عند ذلک وهو یظن أنه یتقرب إلیّ»،

---

[۲۲] ۱ُ4\ )-« ... وَعَبِّدنی لَکَ وَلا تُفْسِد عِبادَتِی بِالْعُجْبِ ...»،(صحیفه سجادیه، دعای ۲۰).E\

(وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۷۳- ۷٤، کتاب‌الطهارة، باب‌تحریم الاعجاب بالنفس وبالعمل والادلال به، ب ۲۳).

(۲)- «ثلاث موبقات: شحّ مطاع وهوی متّبع وإعجاب المرء بنفسه»، (بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۳۱٤).

(۳)- «عن امیرالمؤمنین علیه السلام سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهُ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ»، (نهج‌البلاغه‌صبحی صالح، قصار الحکم ٤٦).

(٤)- «... وَعَبِّدنی لَکَ وَلا تُفْسِد عِبادَتِی بِالْعُجْبِ ...»، (صحیفه سجادیه، دعای ۲۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳

داستان عیسی (ع) و شخص معجب

در اصول کافی باب حسد از داوود رقی روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد مبرید به راستی عیسی بن مریم علیهما السلام از شریعتش گردش در شهرها بود، در یکی از گردشهایش بیرون شد و مرد کوتاه قامتی از یارانش به همراهش بود و بسیار ملازم خدمت حضرتش؛ چون عیسی علیه السلام به دریا رسید از روی یقین درست نام خدا را برد و روی آب راه رفت و چون آن مرد کوتاه به عیسی علیه السلام نظر کرد او هم با یقین کامل نام خدا را برد و به روی آب به راه افتاد تا به عیسی علیه السلام رسید پس عجب و خودبینی او را گرفت و با خود گفت: این عیسی روح اللّه است که به روی آب راه می‌رود و من هم به روی آب راه می‌روم او را بر من چه برتری است؟

امام علیه السلام فرمود: به محض این اندیشه به زیر آب رفت و عیسی علیه السلام را ندا کرد و به فریادرس خود طلبید و آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد، سپس به او فرمود: ای کوتاه قد! چه گفتی که زیر آب فرو رفتی؟

در پاسخ گفت: گفتم این روح اللّه است که روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم و عُجب مرا گرفت. عیسی علیه السلام به او گفت: خود را به جایی واداشتی جز آنجا که خدایت در آن واداشته و به این جهت مورد خشم خدا شدی، از آنچه گفتی به درگاه خداوند توبه کن.

امام علیه السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بود بازگشت. پس از خدا بترسید و به یکدیگر حسد مبرید».

از اینکه امام علیه السلام در این حدیث از «حسد» نام برده، دانسته می‌شود که آن مرد کوتاه قد در اثر عجب و خودبینی‌اش به گناه حسد هم گرفتار بود؛ یعنی چون خود را با عیسی برابر دید بر مقام نبوت عیسی حسد برد و آن را برای خود تمنا کرد.

از اینکه عیسی علیه السلام به آن مرد «کوتاه قد» گفت، دانسته می‌شود که نام بردن اشخاص به بعض صفات آشکار آنها اگر از روی استهزا نباشد، ضرری ندارد و محتمل است که این فرمایش عیسی «کوتاه قد» به آن مرد برای تأدیبش بوده و مجلسی- علیه‌الرحمه- در شرح کافی به این مطلب اشاره کرده است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٤

نفخه‌ای از شیطان

مروی است که مردی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کردند، پس روزی آن مرد رو به مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، اصحاب گفتند یا رسول اللَّه! این همان مرد است که از او تعریف کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در پیشانی او نفخه‌ای از شیطان می‌بینم».

پس سلام کرد و ایستاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در دلت گذرانیدی که در بین این گروه از تو برتر نیست؟

گفت: بلی به خدا سوگند.[۲۳]

[۲۳] \ 1)i̇)-« روی ان رجلا ذکر بخیر للنبی صلی الله علیه و آله و سلم فاقبل ذات یوم فقالوا یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم هذا الذی ذکرناه لك. فقال: انی اری فی وجهه سفعة من الشیطان فسلّم ووقف علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم وأصحابه فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اسئلك باللَّه حدثتك نفسك ان لیس فی القوم افضل منك؟ فقال اللّهم نعم»،(محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۴۰).\E

از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که عجب و کبر درونی، گناهی بس بزرگ است که دیده نبوت آن را می‌بیند و اثرش را خبر می‌دهد.

نتیجه بحث عفو از گناه

پس از دقت در آیات و روایاتی که نقل شد، دانسته می‌شود که عجب، حرام شرعی است بلکه صریح روایات، چون عجب گناه دل است از سایر گناهانی که به اعضا انجام می‌گیرد، بزرگتر است.

اگر گفته شود عجب از خطورات قلب است و عفو از آن مسلم و قطعی است و نیز قصد گناه به تنهایی مورد مؤاخذه نیست؛ چنانچه اکثر فقها فرموده‌اند که گناه تا به مرحله عمل نیاید، متصف به حرمت نمی‌شود و چون عجب، امر باطنی است، مکلف عملی انجام نداده تا گفته شود حرامی مرتکب شده است.

در پاسخ گوییم عجب، خاطره زودگذر قلبی نیست تا دلیل عفو از آن با دلیلهای حرام بودن عجب، منافات داشته باشد بلکه عجب، حالت ثابت نفسانی است چنانچه در بیان معنای آن ذکر شد.

---

(۱)- «روی ان رجلا ذکر بخیر للنبی صلی الله علیه و آله و سلم فاقبل ذات یوم فقالوا یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم هذا الذی ذکرناه لک. فقال: انی اری فی وجهه سفعهٔ من الشیطان فسلّم ووقف علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم وأصحابه فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اسئلک باللَّه حدثتک نفسک ان لیس فی القوم افضل منک؟ فقال اللّهم نعم»، (محجهٔ البیضاء، ج ٦، ص ٢٤٠).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵

اما «مسأله عفو از گناه» پس **اوّلًا:** در بحث عزم بر گناه ان شاء اللّه می‌گوییم که عزم بر گناه، خود گناه است و **ثانیاً:** عجب، عزم بر گناه نیست بلکه خودش گناه است به دلیلهایی که گذشت.

و مراد فقها از اینکه گناه تا جامه عمل نپوشد گناه نیست و قصد تنها حرام نمی‌باشد، مرادشان گناه جارحه یعنی اعضای بدن است؛ مانند زنا، قمار، شرابخواری و غیره از گناهانی که محل پیدایش آنها بدن است.

اما عجب که امر معنوی نهانی است، جایش دل و باطن است و عزم و اراده نسبت به آن معنا ندارد و تنها سبب پیدایش آن غفلت و جهالت است به تفصیلی که گذشت.

خلاصه، عجب، گناهی است که جایش در نهان و درون است پس اگر سبب آن باشد پیدا می‌شود

وگرنه پیدا نخواهد شد. و اما گناهی که جایش برون انسانی است پس موقوف بر عزم و اراده است و اینجاست که گفته می‌شود عزم تنها بر گناه حرام نیست و حرام همان عملی است که با بدن انجام داده است.

آیا عجب غیر اختیاری است؟

در «مصباح الفقیه» می‌نویسد: عجب، فعل اختیاری مسبوق به اراده انسان نیست تا متصف به حرمت شرعی و مستلزم عقوبت باشد. و برای توضیح غیراختیاری بودن عجب گوید: شخص عالم که شرافت علم را دانسته در برابر جاهل قهراً خود را دارای منزلت و شأن نزد خدا می‌بیند و کسی که فضیلت نماز اول وقت را دانست هرگاه نمازش را اول وقت خواند قهراً خود را صاحب مقام می‌بیند و کسی که عمل واجب خود را انجام داد قهراً خود

را مطیع و بنده بی‌تقصیر نزد خدا می‌داند و نیز بهتر از بنده عاصی می‌بیند.

برطرف ساختن سبب عجب، اختیاری است

جواب این است که اختیار در افعال توحیدی به این نیست که خود آن کار مورد توانایی باشد بلکه اگر اسباب آن مقدور باشد آن را فعل اختیاری گویند؛ مثلًا خُرد کردن و نرم ساختن سنگ، خودش مورد توانایی نمی‌باشد لکن چون آهن در دسترس است

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶

می‌تواند به وسیله آن انجام دهد، پس‌خُرد کردن سنگ اختیاری است و مورد تکلیف شدنش صحیح است.

عجب هم از این قبیل است؛ یعنی هرچند پیدایش حالت عجب از اختیار و توانایی بیرون است لکن

چون اسباب آن که غفلت و نادانی و غرور است و برطرف ساختن آن اسباب، مورد توانایی انسانی است، پس پیدایش حالت عجب و برطرف ساختن آن هر دواختیاری و تکلیف به آن و مؤاخذه از آن صحیح است؛ مثلًا کسی که در اثر دانستن اصطلاحات کلامی، فلسفی، اصولی، فقهی و تفسیری خود را صاحب فضیلت و دارای منزلت دیده و قهراً معجب شده آیا احتمال نداده که مراد به «عالم» که در روایات و آیات صاحب فضیلت و منزلت ذکر شده «عالم به اصطلاحات» نیست و شاید مراد کسی باشد که در امور اعتقادی به مقام یقین رسیده و در راه و روش دینی و بندگی، صاحب بصیرت شده است؟

سخنی در چاره عجب علما

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای اباذر! هرکه به او علمی داده شد که او را

نمی‌گریاند، هرآینه دانش بی‌فایده‌ای به او داده شده، به راستی خداوند علما را توصیف فرموده و گفته: آنان که به آنها دانش داده شده از این پیش، هرگاه برایشان قرآن خوانده شود، برخاک افتاده سجده کنندگان باشند و می‌گویند پاک است پروردگار ما و حتماً وعده‌اش شدنی است و بر خاک افتاده گریه می‌کنند و خشوعشان زیاده می‌گردد».[۲۴]

از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که هر دانشی که ترس از آخرت و خشیت از

---

(۱)- «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یا اباذر! من اوتی من العلم مالایبکیه لحقیق ان یکون قد اوتی علماً لا ینفعه ان اللّه نعت العلماء فقال

---

[۲۴] ﴿1\ i﴾-« قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یا اباذر! من اوتی من العلم مالایبکیه لحقیق ان یکون قد اوتی علماً لا ینفعه ان اللّه نعت العلماء فقال عزَّوجَلّ:\i ... إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ ا لْعِلْمَ مِن قَبْلِهِى إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا* وَيَقُولُونَ سُبْحنَ رَبّنَآ إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبّنَا لَمَفْعُولًا* وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا\E»،(طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۶۲(چاپ مؤسسه اعلمی).\E

عزَّوجَلّ: ... إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ ا لْعِلْمَ مِن قَبْلِهِى إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا* وَيَقُولُونَ سُبْحنَ رَبّنَآ إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبّنَا لَمَفْعُولًا* وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»، (طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ٤٦٢ (چاپ مؤسسه اعلمی).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷

خدا را زیاد نکند و شخص را گریان و نالان نسازد، آن دانش نفع باقی ندارد و علم الهی و خداپسند نیست.

بنابراین، اگر دانشمندی از دانش خود معجب شده بداند که او، آن عالم الهی که در قرآن و روایات از او مدح فراوان شده و هم ردیف پیغمبران شمرده شده است، نیست.

چرا تکلیف بیشتر را ننگرد؟

آیا آنچه در فضیلت علم است دیده ولی آنچه در شرایط عالم است که از آن جمله عمل به علم خود کردن است، ندیده؟

آیا نشنیده هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود که یکی از آنها از عالم بخشیده نمی‌شود؟

آیا داستان «بلعم با عور» را که در قرآن مجید ذکر شده به نظرش نرسیده؟ و از همه بالاتر آیا ندانسته که «علم» مانند سایر کمالات، نعمت و عطای خداوند است که واجب است شکر از آن نه اینکه آن را از خود ببیند و به خود ببالد و بنازد. این چه عالمی است که هنوز خود و خدا را نشناخته و حقیقت را درک نکرده است.

غرض از طول کلام، بیان اختیاری بودن عجب عالم است؛ زیرا سبب و جهت آن که جهالت و غفلت یا تغافل باشد به اختیار اوست و می‌تواند

خداشناس و حقیقت بین شود تا عجب در او پیدا نگردد.

وظیفه دیگران احترام به علماست

ناگفته نماند آنچه در موضوع عجب عالم گفته شد، بیان وظیفه شخص خودش بوده که نباید خودبین و خودپسند و از خود راضی و از خدا غافل شود و باید خود را از دیگران پست‌تر داند.

امّا وظیفه مردم نسبت به عالم دینی که از او فسقی آشکار نشده، کمال احترام و ادب و کوچکی کردن است چون منسوب به دین است پس اکرام او احترام به صاحب شرع

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸

و اهانت به او توهین به رسول خداست؛ چنانی که در خبر وارد شده و روایات بسیار در این باره موجود است.

عبادتکاران هم نباید مغرور شوند

همچنین مؤمنی که شب برمی‌خیزد و نماز شب می‌خواند آنگاه به خود می‌بالد که کار بزرگی انجام داده و خود را نزد خدا صاحب منزلت و صاحب حق می‌شناسد، به قسمی که خود را رستگار و دیگران را هلاک شونده خیال می‌کند و فضیلتهای نماز شب را برای خود حتمی دانسته و بدین جهت، معجب شده است.

آیا به گوشش نرسیده که این فضیلتها برای کسی است که نمازش دارای شرایط صحّت و شرایط قبول باشد و از جمله شرایط حضور قلب و خشوع و اخلاص در نیّت است و این حالت عجب با آنها منافات دارد؟ خلاصه از کجا دانسته که این فضیلتها برای نماز امثال اوست تا سبب عجبش شود و در حقیقت این فضیلتهایی که برای عبادات ذکر شده

به طور کلّی سبب زیاد شدن رجاست نه عجب و غرور.

یعنی انسان عاقل از شنیدن آنها امیدش به پروردگار زیاد می‌شود و به شوق رسیدن به مرتبه‌ای از ثواب و فضل خداوند عملی را انجام می‌دهد در حالی که می‌داند اگر خداوند به عدلش بخواهد با او معامله فرماید، محروم خواهد شد و از این روی، ترسناک هم هست و در پیشگاه الهی، خود را مقصّر و سر به زیر می‌بیند.

چرا خود را مطیع دید

امّا اینکه هر کس خود را بنده مطیع دید قهراً معجب می‌شود، جواب این است «غلط کرد خود را بنده مطیع دید» تا معجب شود، کدام انسان عاقل را جرأت چنین ادّعایی است در حالی که هر کس هرمقدار اطاعت کرده باشد یقیناً مخالفتهایش بیشتر

است و هراندازه شکرگزاری کرده باشد حتماً نعمتهایی را که شکرگزاری نکرده بیشتر است و هرقدر بندگی کرده باشد بی‌تردید آن طوری که خداوند سزاوار پرستش است عبادت نکرده است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹

از آنچه گفته شد به خوبی دانسته می‌شود که عجب، امر اختیاری و گناه قلبی و حرام شرعی است و چون در مقدّمه کتاب به این بحث اشاره شده و در بحثهای آتیه هم توضیح بیشتری داده می‌شود، به همین مقدار اکتفا می‌شود.

آیا عجب مبطل عمل است؟

اکثر فقها که عجب را حرام دانسته‌اند، آن را مبطل و فاسد کننده عمل به طوری که اعاده یا قضای آن واجب باشد، نمی‌دانند و روایاتی که در آنها عجب را مفسد عمل خوانده حمل بر جهت اجر و ثواب

کرده‌اند؛ یعنی اگر کسی در عبادت، عجب نمود گناهی کرده و آن گناه سبب ضایع شدن پاداش آن عبادت است و عبادت با عجب، موجب قرب به خدا و رسیدن به ثواب نیست لکن اگر مانند نماز واجب بود تکلیف از او ساقط می‌شود و دومرتبه بجا آوردن آن (اعاده در وقت و قضا در خارج وقت) واجب نیست.

بعضی دیگر از فقها، عجب را علاوه بر حرمت، مفسد اصل عمل نیز دانسته‌اند؛ یعنی گفته‌اند اعاده یا قضای آن واجب است. و حق در مسأله آن است که عجب را درجات و مراتبی است که بعضی از مراتب آن حرام و مفسد است و برخی تنها حرام و در حرمت پاره‌ای تأمل است، بنابراین، مراتب عجب و حکم هریک یادآوری می‌شود.

۱. عُجب به عقاید باطل

[عجب به عقاید باطل] یعنی امر باطلی را حق پندارد و به آن معتقد شود، آنگاه خود را پاک عقیده و برحق داند و از خود راضی و خودپسند گردد، در حالی که اگر تفکر می‌کرد و انصاف می‌داد، می‌فهمید که آنچه را به آن معتقد شده نادرست است؛ مانند انواع کفرها و شرکها و دینهای اختراعی و خرافاتی و مانند بدگمانی به مسلمان و جای دادن دشمنی او را در دل و در مقام آزار او شدن و به این کار شاد بودن به خیال اینکه عقیده درستی دارد و کار نیکی انجام می‌دهد و در حالی که اگر فکر می‌کرد و به خود می‌آمد، زشتی کار خود را می‌فهمید.

همچنین گناهانی که شیطان به انسان بدبخت جلوه می‌دهد و آن را نیک و درست

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰

می‌پندارد و چون انجام داد از خود راضی و شاد می‌گردد و به آن فخر می‌کند. و نیز مانند جاهلی که عبادات باطلی که فاقد شرایط صحت است انجام می‌دهد و به آنها تکیه می‌کند و خودپسند می‌شود تا جایی که ادعا می‌کند که تمام کارها و کردارهایم درست است و دیگر پیش خدا مقصر نیستم.

خلاصه، هرکس به امر نادرستی گروید یا کردار ناروایی بجا آورد و آن عقیده و کردار را درست و نیک دید و به آنها مغرور و مُعجب شد، به سخت‌ترین مراتب عجب گرفتار شده است و شکی در حرمت و فساد عملش نیست و به همین مرتبه از عجب در سوره فاطر اشاره شده که می‌فرماید: «آیا کسی که زینت داده شده برایش زشتی کردارش پس آن را نیک دید»[۲۵]؛ یعنی بر اثر تدبر و تعقل

[۲۵] \i\-(1)i أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِى فَرَءَاهُ حَسَنًا ...\E، (فاطر/ ۸).\E

نکردن و پیروی از هوا و هوس، کار زشت را نیک شمرده و انجامش داده و به آن خرسند شده آیا مانند کسی است که به نور عقل، نیکی و زشتی واقعی را دانسته پس به خوبی واقعی گرویده و از زشت حقیقی پرهیز کرده؟ نه چنین است.

نیز اشاره به این مرتبه از عجب شده در سوره کهف که می‌فرماید: «زیانکارترین مردمان در کردار آنانند که ضایع گشته کوشش و کردارهایشان و اینها می‌پندارند که کار نیک می‌کنند»[۲۶]؛ یعنی چون به کردار باطل خود معجب هستند، هیچ‌گاه زشتی آن را نمی‌فهمند تا کار خود را اصلاح کنند و به صلاح و سداد روی آورند و از اینجاست که زیانکارترین مردمانند و بیشتر نادانان چنین هستند؛ زیرا کارهایی می‌کنند که از نظر عقل و شرع نادرست و زشت است و بدان مداومت می‌کنند و آن را کمال

[۲۶] \i\-(2)i ا لَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي ا لْحَيَواةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا\E،(کهف/ ۱۰۴).\E

می‌پندارند و آنها را نقل کرده بدان می‌نازند و افتخار می‌کنند که ما چنین و چنان کردیم.

۲. اطاعت با منت

مرتبه دوّم، اطاعت با منت است؛ یعنی عقاید حق را می‌پذیرد و کار نیک هم

---

(۱)- أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنًا ...، (فاطر/ ۸).

(۲)- ا لَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى ا لْحَيَواةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، (کهف/ ۱۰٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤١

می‌کند لکن خود را مستقل می‌پندارد؛ یعنی از توفیق الهی نمی‌بیند بلکه از خودش می‌بیند و آن عمل را بزرگ و پر ارج می‌پندارد و عملی که واقعاً

کاهی است به نظرش کوهی جلوه می‌کند و خود را صاحب حق و منت بر خدا می‌داند و قرب و منزلت خود را قطعی می‌پندارد به طوری که اگر در دنیا حاجتی داشته باشد و از خدا بخواهد باید فوراً اطاعت شود و به او بدهند و باید در آخرت در درجات عالی جایش بدهند.

چنین شخصی مانند بیماری است که به انواع بیماریهای کشنده گرفتار باشد و طبیب حاذق مهربانی او را معالجه کند و از خود دوا و غذا بدهد تا عافیت یابد و از جانب بیمار جز شنیدن گفتار طبیب در خوردن آنچه گوید و پرهیز از آنچه نهی کند و حق علاج هم نپردازد، آنگاه بر طبیب منّت گذارد که دستورهای او را شنیده و به آن عمل کرده است و در عین حال، وضع عبادت کننده با منّت از چنین بیماری، به مراتب بدتر است.

شکی نیست که این مرتبه از عجب، علاوه بر حرمت، مفسد عمل نیز می‌باشد؛ یعنی اگر عمل واجبی مانند نماز، روزه، حجّ، زکات و خمس را با این حالت انجام داده، باطل است و اعاده یا قضای آن واجب است.

عجب با قصد قربت نمی‌سازد

[عجب با قصد قربت نمی‌سازد] زیرا شرط صحّت آن است که به داعی اطاعت امر الهی بجا آورده شود؛ چنانچه در بحث ریا مفصّلًا گفته شد و کسی که با منّت، عبادت می‌کند جنباننده او اطاعت و فرمانبرداری از پروردگارش نیست و چون خود را مستقل دیده و شنیده که اگر فلان عمل نیک را انجام دهد خدا با او چنین و چنان خواهد کرد پس به منظور معامله و مبادله با خدا عمل را بجا می‌آورد و چون کارش را پرارزش می‌پندارد و مثل اینکه آن را بالاتر از ثواب الهی خیال می‌کند پس خود

را بر خدا صاحب منّت می‌بیند و در حقیقت برای او حق پرستش و فرمانبرداری را قبول ندارد و نیز مالکیت و ربوبیّت و منعمیّت خدا را منکر گردیده و شکرگزاری از او را واجب نمی‌داند و با اینکه به حکم قطعی عقل و شرع، بنده هرچه دارد از خداست و هر اندازه فرمانبرداری و شکرگزاری نماید باز حق خدا را ادا نکرده، هرگاه همه را نادیده گیرد و به سبب کار نیکی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۲

که انجام داده خود را صاحب حق بر خدا بیند و بر او منّت‌دار داند، آیا می‌توان گفت این عمل صحیح است و فرمانبرداری کرده و شکرگزاری و ادای وظیفه نموده است؟

ناز کجا و نیاز کجا؟

نیز گوییم حقیقت عبادت، ضد حالت منّت است؛ زیرا «عبادت»، تذلّل به درگاه خدا یعنی ذلّت و فقر خود را آشکار نمودن و عزّت و بزرگی و غنای خداوند را نمودار ساختن است و حالت منّت، تعزّز است یعنی تنها خود و بزرگی کار خود دیدن و در برابر خداوند اظهار بی‌نیازی و عزّت کردن است.

بزرگان نکردند در خدا بینی از
خود نگاه خویشتن بین مخواه

و در فارسی عبادت، نیاز و منّت، ناز است و تضاد بین ناز و نیاز آشکار می‌باشد.

و بالجمله، در بطلان عبادت با منّت، شکی نیست و به این مرتبه از عجب و بطلان عمل به آن در چند جای از قرآن مجید اشاره شده است.

منت می‌گذارند که مسلمان شدند

در «سوره حجرات» می‌فرماید: «بر تو منت می‌گذارند که اسلام را پذیرفته‌اند بگو بر من منت مگذارید اسلامتان را بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که به ایمان راهنماییتان فرمود اگر راستگو باشید».[۲۷]

یعنی پذیرفتن عقاید و احکام اسلامی به تنهایی کار بزرگی نیست که شما آن را بزرگ دانسته و بر پیغمبر منت گذارید؛ زیرا بهره‌مندی از آن تنها در دنیا است و چیزی که بزرگ است و بهره‌مندی جاودانی دارد، ایمان است که عبارت از خشوع دل برای خدا و گرویدن به او و از جان و دل فرمانبرداری کردن از او است. و اگر ادعا کنید که ایمان دارید و راستگو باشید یعنی حقیقتاً نور ایمان در دلتان باشد، البته آن بزرگ است لکن ناز کردن و منت گذاشتن به آن حق شما نیست؛ چون نور

[۲۷] \i\-(1)i يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَلكُمْ لِلْإِيمَنِ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ\E، (حجرات/ ۱۷).\E

ایمان عطای خداوند است و بر شما منت دارد که چنین عطایی به شما فرموده است.

---

(۱)- يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْ قُل لَّاتَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَلكُمْ لِلْإِيمنِ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ، (حجرات/ ۱۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۳

با منت کارهایتان را باطل نکنید

در «سوره بقره» می‌فرماید: «و ضایع نسازید انفاقهایی که در راه خدا می‌کنید به سبب منت گذاشتن».[۲۸]

نیز می‌فرماید: «و منت بر خدا منه در عبادت و اطاعت در حالی که عبادت خود را بسیار شمری».[۲۹]

---

[۲۸] \i\-(1 ُi) ... لَاتُبْطِلُواْ صَدَقَتِكُم بِالْمَنّ وَالْأَذَى ...\E، (بقره/ ۲۶۴).\E

[۲۹] \i\-(2 ُi) وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ\E، (مدثر/ ۶).\E

یا اینکه: «عطا مده در حالی که آن را بسیار بینی».

یا اینکه: «عطا مده در حالی که زیادتر از آن را بخواهی».

در کافی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «منّت از بین می‌برد کار نیک را».

در «امالی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود: «خدا حرام فرموده بهشت را بر منت گذاران و بخیلان و نمّامان».

در «خصال» ازآن حضرت مروی است که‌فرمود: «سه‌نفراند که درقیامت خدابا آنها سخن‌نمی‌فرماید: منت‌گذار، متکبر وکسی‌که برای فروش متاع خود سوگند دروغ یاد کند».

و روایات حرمت منّت و باطل شدن عمل به آن، بویژه در صدقات، فراوان است.

عجب در این مرتبه مانند مرتبه اول، موجب فساد عمل و لزوم اعاده یا قضاست و شکی در این حکم نیست.

شکر خدای کن که زانعام و فضل او نه
موفق شدی به خیر معطل گذاشتت
منت منه که خدمت منت شناس از او که
سلطان همی کنی به خدمت بداشتت

منّت گذاشتن حق خداست

ناگفته نماند منت گذاشتن مخلوق، بر خدا زشت و حرام است؛ زیرا ناحق و دروغ

---

(۱)- ... لَاتُبْطِلُواْ صَدَقَتِكُم بِالْمَنّ وَالْأَذَى ...، (بقره/ ۲٦٤).

(۲)- وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ، (مدثر/ ٦).

است و همچنین منت گذاشتن آفریده بر آفریده دیگر؛ زیرا اوّلًا: واقعاً ناحق است چون اصل نعمت از خداست. و ثانیاً: از روی سرکوبی و سرزنش است. اما منت گذاشتن خالق بر مخلوق پس نیکوست؛ زیرا اوّلًا: حق و مطابق واقع است. و ثانیاً: از روی سرکوبی و سرزنش نیست بلکه برای یادآوری بنده به نعمت است.

۳. عجب به زیاد دیدن عمل

[عجب به زیاد دیدن عمل] یعنی عملی که انجام داده بزرگش بیند و توفیق و سایر نعمتهای خدا را نبیند. و نیز گناهان و نافرمانیهای دیگرش را فراموش کند. و نیز در برابر خداوند جهان هستی، پستی و کوچکی خود و کردارش را ننگرد و از این

روی خود را به درگاه پروردگار، مقصر نشناسد پس به خود ببالد و بنازد.

شکی نیست که این مرتبه از عجب، گناهی بزرگ و حرام است و بیشتر آیات و روایاتی که در حرمت عجب ذکر شد، ناظر به این مرتبه است، اما مرتبه اول و دوم حرام بودنش ضروری است؛ چون در حد کفر و شرک به خداست به تفصیلی که گذشت.

سرچشمه گناهان

بنده‌ای که به حکم عقل خود، پرستش پروردگار و شکر او را واجب دید و به حکم وجدانش دانست آن طوری که خداوند سزاوار پرستش و شکر است از عهده برنیامده و نخواهد آمد، پس باید به مقدار توانایی سعی در عبادت و بندگی و شکرگزاری کند با اعتراف به تقصیر خود، پس اگر به عکس حقیقت، خود را مقصر نداند و به عمل ناچیزش مغرور و

معجب شود، دروغی است که گفته و گناهی است که سرچشمه گناهان بسیار است و در روایات به این حکم عقلی، ارشاد شده است.

خود را در عبادت مقصر بدان

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به یکی از فرزندانش فرمود: «ای فرزندم! بر تو باد به کوشش در عبادت، مبادا خودت را در عبادت و اطاعت خداوند بی‌تقصیر دانی؛ زیرا

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۵

خداوند چنانچه سزاوار پرستش است پرستیده نمی‌شود».[۳۰]

حضرت باقر علیه السلام به «جابر» فرمود: «خدا تو را از نقص و تقصیر بیرون نکند»[۳۱]؛ یعنی خدایت

---

[۳۰] 1\ )i)-« یا بُنَیَّ! عَلَیْكَ بِالْجِدِّ لاتُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصیرِ فی عِبادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَطاعَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لایُعْبَدُ حَقَّ عِبادَتِهِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۲، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).\E

[۳۱] 2\ )i)-« یا جابِرُ! لاأخْرَجَكَ اللَّهُ مِنَ النَّقْصِ وَ[لا] التَّقْصیرِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۲، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).\E

توفیق دهد که همیشه عبادت خود را ناقص شماری و خود را مقصر دانی.

حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: «مردی در بنی‌اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرده و سپس یک قربانی تقدیم داشت و از او پذیرفته نشد، با خود گفت این نالایقی را از خودداری و گناه جز از تو نیست، خداوند به او وحی فرستاد که این نکوهشی که از خود کردی، بهتر از چهل سال عبادتت می‌باشد».[۳۲]

آنها که دینشان عاریت است

«فضل بن یونس» گوید حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: «بسیار بگو خدایا! مرا از عاریه گیران ایمان مدار و از مقصرشناسان خود بیرون مکن!».

---

[۳۲] \3)i(- « إنَّ رَجُلًا فی بَنی إسرائیلَ عَبَدَاللَّهَ أرْبَعینَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْباناً فَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فَقالَ لِنَفْسِهِ ما اتیتُ إلَّا مِنْكَ وَمَا الذّنبُ إلَّا لَكَ، قال: فَأوْحَی اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعالی إلَیْهِ ذَمَّكَ لِنَفْسِكَ أفْضَلُ مِنْ عِبادَتِكَ أرْبَعینَ سَنَةً»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).\E

گفتم عاریه گیران ایمان را دانستم آن کسی است که دین را به عاریه دارد و سپس از آن بیرون رود و آن را رها کند، پس معنای اینکه مرا از تقصیر بیرون مکن چیست؟

در پاسخ فرمود: «هر کاری را برای خداوند عزوجل کنی خود را در انجام آن مقصر دان؛ زیرا همه مردم در کردار خود میان خودشان و خدا مقصرند جز کسی که خداوند نگهش دارد».[۳۳]

---

(۱)- «یا بُنَیَّ! عَلَیْکَ بِالْجِدِّ لاتُخْرِجَنَّ نَفْسَکَ مِنْ حَدِّ الْتَّقْصیرِ فی عِبادَةِ اللَّهِ عَزّوَجَلّ وَطاعَتَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لایُعْبَدُ حَقَّ عِبادَتِهِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۲، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).

---

[۳۳] 4\ أ)-« قالَ: قالَ اَکْثِرْ مِنْ أَنْ تَقُولَ: اللّهُمَّ! لاتَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعارِینَ وَلا تُخْرِجْنی مِنَ التَّقصیرِ قالَ: قُلْتُ: أَمَّا الْمعارُونَ فَقَدْ عَرِفْتُ أَنَّ الرَّجُلَ یُعارُ الدِّینَ ثُمَّ یَخْرُجُ مِنْهُ، فَما مَعْنی لا تُخْرِجنی مِنَ التَّقْصیرِ؟ فَقالَ: کُلُّ عَمَل تُرِیْدُ بِهِ اللَّهَ عزَّ وَجلَّ فَکُنْ فیهِ مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِكَ فَإِنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ فِيأعْمالِهِمْ فیما بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ اللَّهِ مقصِّرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عزَّ وَجلَّ،(اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).\E

(۲)- «یا جابِرُ! لااخْرَجَکَ اللَّهُ مِنَ النَّقْصِ وَ [لا] الْتَّقْصیرِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۲، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).

(۳)- «إنَّ رَجُلًا فی بَنی إسرائیلَ عَبَدَاللَّهَ أرْبَعینَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْباناً فَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فَقالَ لِنَفْسِهِ ما اتیتُ إلَّا مِنْکَ وَمَا الذّنبُ إلَّا لَکَ، قال: فَأوْحَی اللَّهُ تَبارَکَ وَتَعالی إلَیْهِ ذَمَّکَ لِنَفْسِکَ أفْضَلُ مِنْ عِبادَتِکَ أرْبَعینَ سَنَةً»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).

(٤)- «قالَ: قالَ اکْثِرْ مِنْ أنْ تَقُولَ: اللّهُمَّ! لاتَجْعَلْنی مِنَ الْمُعارینَ وَلا تُخْرِجْنی مِنَ التَّقصیرِ قالَ: قُلْتُ: أمَّا الْمعارُونَ فَقَدْ عَرِفْتُ أنَّ الرَّجُلَ یُعارُ الدِّینَ ثُمَّ یَخْرُجُ مِنْهُ، فَما مَعْنی لا تُخْرِجنی منَ التَّقْصیرِ؟ فَقالَ: کُلُّ عَمَلٍ تُرِیْدُ بِهِ اللَّهَ عزَّ وَجلَّ فَکُنْ فیهِ مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِکَ فَإنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ فیأعْمالِهِمْ فیما بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ اللَّهِ مقصِّرُونَ إلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عزَّ وَجلَّ، (اصول کافی،

ج ۲، ص ۷۳، کتاب الایمان والکفر، باب الاعتراف بالتقصیر).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٦

سخنانی در عجب از بزرگان دین

حضرت اباالحسن علیه السلام فرمود: «خیر بسیار را بسیار ندانید و گناهان کم را کم و کوچک نشمارید».[٣٤]

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز شکننده و خورد کننده پشت است: مردی که عمل خود را بسیار شمرد و گناهانش را فراموش نماید و به رأی خود معجب باشد».[٣٥]

نیز فرمود: «شیطان گوید هرگاه توانایی یافتم در سه چیز در بنی‌آدم، دیگر کاری به عمل او ندارم

---

[٣٤] 1\ i)- « لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا قلیل الذنوب»،(وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳، کتاب الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصیر فی العبادة).\E

[٣٥] 2\ i)- « ثلاث قاصمات الظهر: رجل استکثر عمله ونسی ذنوبه واعجب برأیه»،(وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۳، ح ۶، کتاب الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصیر فی الصلاة).\E

چون از او پذیرفته نیست: هرگاه عمل خود را بسیار بیند و گناه خود را فراموش کند و عجب او را فرا گیرد».[۳۶]

حضرت سجاد علیه السلام در دعای صحیفه عرض می‌کند: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از کوچک شمردن نافرمانی و بزرگ داشتن بندگی».[۳۷]

و در دعای بیستم عرض می‌کند: «خدایا! توفیقم ده به کم شمردن نیکی در گفتار و کردارم اگر چه بسیار باشد و بسیار شمردن بدی در گفتار و کردارم اگرچه کم باشد».[۳۸]

---

(۱)- «لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا قلیل الذنوب»، (وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳، کتاب

---

[۳۶] 3\ i)- « قال: قال اذا استمکنت من ابن آدم فی ثلاث لم ابال ما عمل فانه غیر مقبول منه اذ استکثر عمله ونسی ذنبه ودخله العجب»،(وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۳، ح ۷، کتاب الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصیر فی العبادة).\E

[۳۷] 4\ i)- « ... وَاسْتِصْغار الْمَعْصِیَةِ وَاسْتِکْبارِ الطّاعَةِ ...»،(صحیفه سجادیه، دعای هشتم).\E

[۳۸] 5\ i)- « ... وَاسْتِقْلالِ الْخَیْرِ وَانْ کَثُرَ مِنْ قَوْلی وَفِعْلی وَاسْتِکْثارِ الشَّرِّوَانْ قَلَّ مِنْ قَوْلی وَفِعْلی ...»،(صحیفه سجادیه، دعای بیستم).\E

الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصير فی العبادة).

(۲)- «ثلاث قاصمات الظهر: رجل استكثر عمله ونسی ذنوبه واعجب برأيه»، (وسائل الشيعه، ج ۱، ص ۷۳، ح ٦، كتاب الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصير فی الصلاة).

(۳)- «قال: قال اذا استمكنت من ابن آدم فی ثلاث لم ابال ما عمل فانه غير مقبول منه اذ استكثر عمله ونسی ذنبه ودخله العجب»، (وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۷۳، ح ۷، كتاب الطهارة، باب ۲۲: استحباب الاعتراف بالتقصير فی العبادة).

(٤)- «... وَاسْتِصْغار الْمَعْصِيَةِ وَاسْتِكْبارِ الطّاعَةِ ...»، (صحيفه سجاديه، دعای هشتم).

(۵)- «... وَاسْتِقْلالِ الْخَيْرِ وَاَنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلى وَفِعْلى وَاسْتِكْثارِ الشَّرِّوَاَنْ قَلَّ مِنْ قَوْلى وَفِعْلى ...»، (صحیفه سجادیه، دعای بیستم).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٧

ابراهیم (ع) به راستی خلیل‌الرحمن است

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که حضرت ابراهیم علیه السلام میهمان را بسیار دوست می‌داشت و هرگاه میهمانی نداشت از خانه بیرون می‌رفت و در طلب میهمان می‌گشت.

روزی در خانه را بست و به طلب مهمان رفت، چون به خانه برگشت شخصی شبیه به مردی در خانه دید، گفت: ای بنده خدا! به رخصت کی وارد خانه شدی؟ گفت: به رخصت پروردگار و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد، پس ابراهیم دانست که جبرئیل است و حمد پروردگار کرد.

جبرئیل گفت: پروردگار تو مرا به سوی بنده‌ای از بندگانش فرستاده که بشارت دهم او را که خداوند خلیل خود قرارش داده. ابراهیم گفت کیست آن بنده تا من خدمت او کنم تا بمیرم.

جبرئیل گفت: تو خودت همان بنده‌ای.

ابراهیم علیه السلام گفت: چه شده که خداوند مرا خلیل خود گردانیده؟

جبرئیل گفت: «چون جز از خدا از هیچ‌کس هرگز چیزی نخواستی و هیچ‌گاه سائل را محروم نساختی».[۳۹]

خود را به چیزی نمی‌گیرد

غرض از این داستان تأمّل در حال ابراهیم است در وقتی که جبرئیل گفت بشارت الهی بر مقام خلّت برای بنده‌ای از بندگانش آوردم با اینکه در آن روز

[۳۹] (۱\ ۱)- مجلسی، حیوة القلوب.\E

ابراهیم تنها بشری بود که موحّد و بنده خاص خداوند بود، لکن چون خود را در برابر عظمت حق‌تعالی کوچک و ناقابل می‌دانست، احتمال نداد که خودش باشد، پرسید آن بنده کیست تا خدمتگزارش شوم تا آخر عمر و چون جبرئیل گفت خودت هستی، تعجب کرد که چه شده مورد عنایت پروردگار گردیده است؛ چون از خود، عمل قابل و لایقی سراغ نداشت.

این است راه و روش پیغمبران و دوستان خدا.

---

(۱)- مجلسی، حیوة القلوب.

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٨

آیا این مرتبه هم مفسد عمل است؟

بیشتر فقها فرموده‌اند از دلیلهای حرام بودن عجب، هلاک کننده بودنش و همچنین پذیرفته نشدن

عمل و بی‌بهره‌ای از ثواب استفاده می‌شود، امّا سبب وجوب اعاده و قضا بودنش از دلیلهای مزبور دانسته نمی‌شود. و برخی دیگر فرموده‌اند از ظاهر دلیلها، استفاده می‌شود که عمل، فاسد است، بنابراین، مقتضی لزوم اعاده است پس راه احتیاط را نباید از دست داد؛ یعنی اگر در عبادت واجبی این مرتبه از عجب باشد آن را دوباره بجا آورد؛ خواه عجب از اوّل عمل باشد یا در اثنا پیدا شود.

٤. زیاد دیدن عمل خود نسبت به دیگری

هرگاه شخصی، عمل خود را به تنهایی بزرگ نبیند و خود را بیرون از تقصیر در پیشگاه الهی نداند لکن چون خود را با دیگری قیاس می‌کند، خود را نسبت به او بزرگتر و بهتر می‌بیند و معجب می‌شود؛ مثل اینکه عالمی خود را از عالم دیگر داناتر بیند و عابدی عبادت خود را بیشتر از دیگری پندارد. یا مثلًا هزار تومان در مورد خیری داده چون می‌بیند

دیگری یک تومان داده است انفاق خود را بزرگ بیند و به خود بنازد و ببالد و خود را بلند همّت و صاحب سخاوت پندارد.

این مرتبه از عجب مانند مرتبه سوّم، گناه قلبی و حرام است و دلیلهای حرمت عجب از آیات و روایات که ذکر شد، شامل این مرتبه هم می‌شود؛ زیرا کسی که عبادت و کار خیر خود را نسبت به دیگری بهتر و بزرگتر دید و به آن بالید، عمل خود را بزرگ و پاکیزه دیده و بر آن تکیه نموده و هرچند به زبان بگوید نزد خدا مقصرم، به حسب حال و درونش خود را مستحق اجر و مقام شناخته است و این همان عجب حرام است.

از مکر خدا نیز ایمن است

نیز گوییم از جمله گناهان کبیره «امن از مکر الهی» است به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر

شده. و چنین شخصی که به عمل خود معجب است، ترسی از قهر نهانی الهی ندارد؛ یعنی احتمال نمی‌دهد خداوند به پاره‌ای از گناهانش او را مؤاخذه فرماید یا به خودش او را واگذارد تا گناهی کند که اثر آن عمل محو شود و از همه بدتر بی‌ایمان

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۹

بمیرد؛ چون شرط قطعی ثواب بر اعمال با ایمان مردن است.

خلاصه، گناه خود را ندیدن و از قهر الهی نترسیدن و به عمل خیر خود دلخوش شدن، امن از مکر الهی است که کبیره بودنش مسلّم است.

بر چنین شخصی واجب است از عجب خود توبه کند و این حالت را از خود دور سازد به اینکه با خود بگوید آن شخص که عملش از تو کمتر است

شاید در اثر کمی گناهانش به قبول خداوند از تو نزدیکتر باشد یا اینکه هرچند عمل او به حسب مقدار از تو کمتر است شاید به حسب کیفیت و مراتب اخلاص، از تو بالاتر و مورد قبول حضرت آفریدگار باشد و عمل تو که به نظرت بسیار و بزرگ است، ناچیز و مردود باشد؛ چنانی که حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سه شب هنگام افطار پنج قرص نان جو در راه خدا دادند، هرچند به حسب ظاهر، انفاق قلیل بوده لکن چون در اعلی درجه اخلاص بودند، مورد قبول خداوند شد و سوره «هل اتی» در شأن ایشان نازل گشت.

خلاصه، مؤمن نباید خود را بهتر از دیگری بداند و نباید عمل خود را بیشتر و بزرگتر از دیگری پندارد.

حذیفه یمانی و امام جماعت

در «جامع‌السعادۀ» نقل کرده است که «حذیفه یمانی» صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جمعی نماز جماعت خواند؛ چون سلام داد به آنها گفت: امام دیگری برای نماز جماعت خود تعیین کنید یا فرادا بخوانید که من دیگر امامت نخواهم کرد؛ زیرا در خاطرم گذشت که من از همه شما افضل هستم.

یعنی کسی که معجب شد و خود را از دیگران برتر دانست، در حالی که شاید واقعاً نزد خداوند به عکس باشد، عمل چنین شخصی درست نیست و در بحث روایات داستان رفیق عیسی علیه السلام نقل شد که به سبب بزرگ دیدن خود، مورد قهر خداوند گردید و در آب فرو رفت.

آیا پیغمبر معجب می‌شود؟

از آنچه گفته شد، حرمت این مرتبه از عجب نیز به خوبی دانسته می‌شود و آنچه

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۰

«محدّث بحرانی» در «درَّۀ النجفیّۀ» بیان نموده که این مرتبه از عجب را حرام نتوان دانست؛ زیرا در روایات است که ملک و برخی از پیغمبران مانند داوود و موسی به این مرتبه از عجب گرفتار شده‌اند؛ یعنی خود را بالاتر و داناتر از تمام آفریده‌شدگان تصوّر کردند و چون پیغمبر از گناه معصوم است، پس این عجب گناه نیست.

پاسخ این است: عجبی که در روایات به پیغمبران نسبت داده شده حالت ثابت نفسانی نبوده بلکه از قبیل وسوسه و خطورات بوده که بر آنها چیزی نیست.

نیز گوییم عجبی که مورد بحث و حرمت آن ثابت شد، آن است که شخص به سبب بزرگتر دیدن یا بهتر دیدن عمل یا حال و مقام خود از دیگری و اینکه آن عمل و کمال را از خود ببیند نه از پروردگارش، در نفس خود حالت شادمانی و بی‌نیازی و دلگرمی به آن عمل کمال پیدا کند و هرگز در پیغمبران خدا چنین حالی پیدا نشده است بلکه تنها تصوّر اینکه خدا را بنده‌ای داناتر از آنها نیست، بوده چنانچه در روایات ذکر شده است. و چنین تصوّری هرچند عجب حرام نبوده لکن چون با مقام ایشان منافات داشته، خداوند آنها را تأدیب فرمود؛ مانند داستان حضرت ایّوب که به خاطرش گذشت بزرگی عبادتش و عرض کرد: «پروردگارا! چگونه مرا گرفتار بلایی کرده‌ای که کسی را مانند آن مبتلا نساخته‌ای در حالی که به عزتت سوگند خودت می‌دانی هیچ‌گاه دو طاعت برایم پیش نیامد

جز اینکه هرکدام سخت‌تر و ناگوارتر بر بدنم بود آن را بجا می‌آوردم».

ندا رسید ای ایوب! این توفیق را کی به تو داد؟ پس ایّوب خاک زمین را برمی‌داشت و بر سر می‌ریخت و می‌گفت پروردگارا! تو مرا توفیق دادی.[۴۰]

و همچنین خداوند آنها را امتحان فرمود تا بدانند که علم آنها نسبت به علم بی‌نهایت حق‌تعالی اندک است؛ مانند داستان حضرت داوود علیه السلام و فرستادن حضرت موسی علیه السلام نزد حضرت خضر علیه السلام که نقل آنها موجب طول کلام و بیانش در محل دیگر سزاوارتر است.

---

(۱)- سفینهٔالبحار، ج ۲، ص ۱۶۱.

[۴۰] (۱) - سفینةالبحار، ج ۲، ص ۱۶۱.

امّا فساد عبادت به این مرتبه از عجب و لزوم اعاده و قضای آن مانند مرتبه قبل، مطابق با احتیاط است.

۵. عجب در غیر عبادات

عجب به کارهای دنیوی و علاقه‌های مادی- به تفصیلی که ذکر می‌شود- هرچند فقها آن را حرام ندانسته‌اند و ادله مقام را حمل بر عجب در عبادات نموده‌اند و آن را تنها حرام و گناه گفته‌اند، لکن تحقیق آن است که تفاوتی بین این مرتبه و مراتب سابقه در حکم به حرمت نیست و عجب امور دنیوی مانند عجب به امور اخروی و حرام است؛ زیرا اوّلًا: حقیقت عجب چنانی که در اوّل بحث گفته شد، حالتی است نفسانی که حاصل می‌شود از بزرگ و بی‌عیب و نقص دیدن خود به سبب بزرگداشت کار

و دارایی خویش و بی‌نیاز و مستقل دیدن خود در کارها و علاقه‌هایش یعنی هرچه می کند به قوه خود است نه به قوه خدا و هرچه دارد خود به دست آورده نه نعمتی است که خدا به او داده، بنابراین، فرقی نیست در حقیقت عجب در اینکه کاری را که از خود بیند و به آن بنازد عمل عبادتی باشد یا کارهای عادی و دنیوی و همچنین آن کمال و نعمت را که از خود دیده و به آن بالیده نعمت باقی اخروی باشد یا نعمت فانی دنیوی.

این همه تأکید در قرآن مجید

چون حالت کثیف خودبینی، گناهی است بزرگ و نزدیک به کفر و شرک، بلکه همان است برای جلوگیری از آن در صدها آیه از قرآن مجید خداوند به انسان تذکر فرموده که مالک مطلق خداست و تمام اجزای جهان آفرینش، ملک

خداست، تمام نعمتهای دنیوی و اخروی از خداست.

ای انسان! خودت و داراییت و کارهایت همه ملک خدا و آفریده اوست و به طور کلّی قوه و قدرت و بی‌نیازی و عزّت از آن خداست و بس.

بر کسی که ایمان به خدا و کتاب او آورده واجب است این معنا را بفهمد و یقین کند تا معجب و خودبین نشود و اگر این حکم عقلی و شرعی را (یعنی دانستن اینکه همه چیز

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۲

از خداست) اطاعت نکند و خدا را فراموش نماید پس به کارهای خود (دنیوی و اخروی) و نعمتهایی که به او رسیده (دنیوی و اخروی) معجب و خودبین و مغرور شود، خود را به گناه بزرگی مبتلا کرده و مورد خشم و قهر پروردگار قرار گرفته

است، بنابراین، کسی که این عقیده را ترک کند و معجب شود، معصیت کرده است.

آیا عسر و حرج می‌شود؟

اگر گفته شود بنابراین واجب است در هر کاری که انسان می کند متوجّه شود که به قدرت خدا انجام می‌دهد و در هرنعمتی بفهمد که از خداست و این موجب عسر و حرج است با کثرت غفلت آدمی و در شرع اسلام حکم حرجی نیست.

پاسخ این است که اعتقاد اجمالی کافی است با استمرار حکمی آن یعنی اعتقاد برخلاف نکردن نظیر حکم به وجوب نیّت در اجزای نماز چون حرجی است همان نیت کلّی از اوّل نماز کافی است به طوری که اگر بعضی از اجزای نماز را بدون التفات به آن و حضور قلب در آن انجام دهد صحیح است لکن به شرط استمرار حکمی نیّت؛

یعنی در اثنای نماز قصد رها کردن آن را ننماید. و همچنین در روزه همان نیّت اجمالی از طلوع فجر کافی است که اگر در بین روز هیچ التفاتی به روزه بودن نداشته باشد، صحیح است به شرطی که با التفات نیّت برخلاف یعنی قطع روزه را ننماید. همچنین در مسأله اعتقادی که گفته شد اعتقاد کلّی کافی است لکن به شرطی که کاری را برخلاف عقیده مزبور انجام ندهد؛ یعنی از خود به طور استقلال نداند.

و اگر شکر تفصیلی نزد هر نعمتی از عهده‌اش بیرون است همان شکر کلی یعنی اعتقاد به اینکه هرچه نعمت است از خداست کافی می‌باشد لکن به شرط اینکه کفران نعمتی نکند به این معنا که آن را از خود بیند و بدان معجب شود.

آیات و روایات اعم است

ثانیاً: دلیلهای حرمت عجب از آیات و روایات که برخی از آنها نقل شد، بیشتر از

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۳

آنها اعمّ از عجب به عبادت و غیرعبادت است و پاره‌ای از آنها در خصوص عجب به امور غیرعبادی است و چون تحقیق و تفصیل این مطلب موجب طول کلام و بیرون از وضع کتابی است که برای استفاده عموم نوشته می‌شود، به محل دیگری برگذار می‌شود.

خلاصه مطلب این است که عجب در غیر عبادت هرچند فقها آن را حرام ندانسته‌اند لکن بنابر تحقیقی که گفته شد، چون حرمت آن قوی است، احتیاط در پرهیز از آن نباید ترک شود.

و عجب در غیر عبادت بنابر آنچه بعض از اهل تحقیق بیان کرده‌اند عبارت است از عجب به بدن،

قوه، عقل، نسب شریف و غیرشریف، اولاد و اتباع، مال، رأی، به این تفصیل [که بیان می‌شود].

۱- عجب به بدن

«عجب به بدن» به این است که تناسب اعضای بدن و خوشگلی و خوش صدایی و سلامتی قوای بدنی خود را ببیند و آنها را نعمت خدا داده نبیند. و نیز فنا و زوال و بی‌اعتباری آنها را به خاطر نگذراند در این حال معجب شود و به خود بنازد و اگر به خود می‌آمد و آنها را آفریده و ساخته خدا و نعمت او می‌دانست و فنا و بی‌اعتباری آنها را می‌دید و آخر کار بدن خود در قبر تا خاک شدنش را از نظر دور نمی‌کرد و از اینکه شاید در قیامت به سبب زشتی کردارش به زشت‌ترین صورتها محشور شود و به انواع ذلتها مبتلا گردد ترسناک بود، هیچ‌گاه معجب نمی‌شد:

بر مال و جمال کان را به شبی برند
خویشتن غره مباش و این را به تبی

۲- عجب به قوه

«عجب به قوه» به این است که خود را زورمند و پهلوان بیند و قوت خود را عاریه و خدا داده نداند و سرعت زوال آن را به خاطر نگذراند آنگاه به زورمندی خود معجب شود و به خود ببالد و در مواقع خطر با تکیه به زورمندی خود بی‌باکانه حمله کند و اگر به خود می‌آمد و می‌فهمید که قوه‌ای که دارد نعمت خداست و عاریه و بی‌اعتبار؛ زیرا

قلب سلیم، ج۲، ص: ٥٤

ممکن است به یک تب یک روزه ضعیف شود و در بستر بیماری بیفتد تا جایی که دست خود را نتواند

حرکت دهد و در آخر همین دست در کفن پیچیده می‌شود.

نیز محتمل است در برخورد با کسی که خود را بر او چیره می‌دید، چیره او شود. و خلاصه، اگر این امور را در نظر می‌گرفت هیچ‌گاه معجب نمی‌شد و تنها تکیه‌اش را پروردگار خود می‌دانست.

۳- عجب به عقل

«عجب به عقل» به این است که خود را صاحب فهم، دانایی، زیرکی و خورده‌بینی بداند و در تشخیص دقایق امور از مصالح دینی و دنیوی، رأی خود را صواب و درست پندارد و رأی هرکس برخلاف رأی او باشد او را نادان و کم شعور خواند و خود را نیازمند به مشورت کسی نداند. و خلاصه، کسی را از خود داناتر تصور نکند پس بفهم خود بنازد.

اگر متوجه می‌شد که اگر فهمی داشته باشد، عطای خدا و عاریه و بی‌اعتباری است که ممکن است به عارضه دماغی مبتلا شود که اصلًا عقلش زایل شود. و نیز چه بسیار امور واضحی که دیگران فهمیده‌اند لکن خداوند نخواسته است او بفهمد و همچنین آنچه را که فهمیده نسبت به آنچه ندانسته نسبت متناهی به غیرمتناهی است.

خلاصه، اگر این مطالب را متوجه می‌شد خودبین نمی‌گردید و به فهم خود تکیه نمی‌نمود و امیدش در فهم هرچیزی مدد پروردگارش بود.

٤- عجب به نسب شریف

[عجب به نسب شریف] مانند سلسله جلیله «سادات». هرگاه سیدی نسبت خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متذکر شود و اخبار فضیلت سادات را بشنود که از آن جمله وعده شفاعت آن حضرت

درباره ذریه‌اش می‌باشد، پس به خود ببالد و از مکر و قهر الهی در برابر گناهانش ترسناک نباشد، به بیماری عجب که گناه هلاک کننده‌ای است گرفتار شده است.

اگر حالات اجداد خود را در نظر می‌آورد که چگونه از خدا می‌ترسیدند و از هولها

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۵

و عقبه‌های آخرت، نالان بودند و در ورع و عبادت کوشا بوده و دارای اخلاق فاضله بودند، به جای عجب، از حال خودش شرمسار و از خرابی درون و بیرونش گریان می‌شد. وقتی که حال خود را مخالف ایشان می‌دید، خود را از ایشان بسیار دور می‌دانست، خصوصاً اگر در فرمایش امام سجاد علیه السلام تأمل می کرد که: «بهشت آفریده شده است برای فرمانبردار خدا هرچند غلام حبشی باشد و

دوزخ برای کسی که معصیت خدا کند آفریده شده هرچند سید قرشی باشد».[41]

نیزفرمود: «برای نیکوکار از ما (سادات) دوپاداش است (یکی برای کردار نیکش و دیگری جهت شرافت نسبش) و گناهکار از ما (سادات) را دو عقوبت است[42] (یکی برای گناهش ودیگری برای‌هتک احترام نسبش) ومی‌ترسم عذاب گناه‌کار ازمادو چندان شود».

احتمالهایی که موجب ترس است

امّا مغرور شدن به شفاعت به طوری که سبب جرأت بر گناه شود پس مانند بیماری است که جرأت در ترک پرهیز کند و آنچه برایش ضرر دارد بخورد به امید اینکه دکتر و دوا در دسترس اوست آیا احتمال

[41] 1\ )i(- « خلق اللّه الجنّة لمن أطاعه وأحسن ولو كان عبداً حبشيّاً وخلق النار لمن عصاه ولو كان ولداً قرشيّاً»،(بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۸۲).E\

[42] 2\ )i(- « لِلمحسن مِنّا أجرين، وأخاف على المسئي منّا أن يضاعف له العذاب ضعفين»،(بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۵).E\

نمی‌دهد که صدها سال در گردنه‌های آخرت گرفتار باشد تا به موقف شفاعت برسد.

بعضی از علما فرموده‌اند: مستفاد از روایات آن است که موقف شفاعت، آخرین مواقف قیامت است، آیا احتمال نمی‌دهد که گناهانش طوری باشد که قابل شفاعت نباشد و از همه بالاتر، احتمال اینکه به سبب بسیاری گناه بی‌ایمان از دنیا برود که دیگر امیدی برای رستگاریش نخواهد بود.

خلاصه، سید اگر عاقل و در دین خود بینا باشد و به آنچه گفته شد عمل کند، معجب نخواهد شد بلکه بین بیم و امید که لازمه ایمان است خواهد بود.

---

(۱)- «خلق اللّه الجنّة لمن أطاعه وأحسن ولو كان عبداً حبشيّاً وخلق النار لمن عصاه ولو كان ولداً قرشيّاً»، (بحارالأنوار، ج ٤٦، ص ٨٢).

(۲)- «لِلمحسن مِنّا أجرين، وأخاف على المسئی منّا أن يضاعف له العذاب ضعفين»، (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۵).

قلب سليم، ج۲، ص: ٥٦

٥- عجب به ساير نسبها

«عجب به نسبهای دیگر» مانند اینکه بزرگ‌زاده است و به آن نسبت تکیه کند و دلخوش و نازدار گردد، در حالی که اگر ستمها و تجاوزهای آنها را می‌دید و همچنین اگر صورت برزخی و مواقف قیامت را می‌دید، خصوصاً عقبه مظالم که چگونه خلق بی‌شمار اطرافش را گرفته و حق خودشان را مطالبه می کنند، به جای اینکه از نسبش با آنها عجب پیدا کند، شرمنده می‌شد و دوست می‌داشت با آنها منسوب نباشد.

٦- عجب به کثرت عدد

خداوند در توبیخ مسلمین که به زیادتی جمعیّت خود معجب شدند در «سوره توبه» می‌فرماید: «در روز واقعه حنین که به مسرّت درآورد شما را آن کثرتی که در خود دیدید (و در نتیجه اعتمادتان به خدا بریده شد به نیرو و قوّت خدا تکیه نکردید بلکه به حول و قوه خود اعتماد نمودید و خاطرجمع شدید که با این همه جمعیّتی که داریم پیروز می‌شویم و حال آنکه کثرت نفرات، جز یک سبب ظاهری بیش نیست و تازه سببیّت آن هم به اذن خداست و چون شما کثرت نفرات را سببی مستقل دانستید و به آن تکیه کردید و خدا را فراموش نمودید، خداوند هم به شما فهمانید که کثرت جمعیت به کار شما نخورد) پس شما را بی‌نیاز نکرد و دشمن چنان بر شما احاطه کرد که زمین با همه

گشادیش آنچنان بر شما تنگ شد که پناهگاهی نیافتید و رو به فرار گذاشتید».[۴۳]

و با اینکه به سبب این عجب به کثرت خودتان و فرار از میدان جنگ سزاوار عقوبت شدید لکن خداوند به رحمت خود شما را یاری کرد و ملائکه را به یاریتان فرستاد تا فتح و ظفر بهره‌تان گردید.

عجب به کثرت عدد به اینکه از فرزندان و خدمتگزاران و فامیل و بستگان و یاوران و پیروان خود معجب شود؛ یعنی به آنها تکیه کند و دلخوش شود و خود را بزرگ بیند و اگر می‌اندیشید که اینها همه بندگان عاجزند و بدون خواست خداوند،

---

(۱)- ... وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ

[۴۳] \i\-(1)i ... وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُدْبِرِينَ\E،(توبه/ ۲۵).\E

عَنكُمْ شَيًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ، (توبه/ ۲۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۷

کاری از آنها ساخته نیست و ممکن است به یک نوع بیماری یا گرفتاری دچار شود که از عهده همه آنها بیرون باشد. و نیز به همین زودی او را تنها در قبر می‌گذارند و برمی‌گردند و در آنجا جز خدا دادرسی ندارد، اگر چنین می‌اندیشید البته به آنها مغرور و معجب نمی‌شد و نمی‌نازید.

۷- عجب به مال

«عجب به مال» به این است که مال فراوانی پیدا کند پس به آن دلگرم و شادمان شود و خود را بی‌نیاز بیند و بزرگ پندارد، اگر در آفات مال تفکر می‌کرد که به اندک پیش‌آمدی از دستش بیرون می‌رود و نیز ممکن است به یک بیماری دچار شود

که تمام ثروت خود را هم اگر بدهد درمان نشود. و نیز موقف سؤال روز قیامت خود را در نظر می‌آورد که از او پرسش می‌شود از کجا این ثروت را اندوختی و در کجا پرداختی؟ و در جاهایی که به تو دستور داده شده بود چرا ندادی. و همچنین حیرت و ذلت خود را هنگام مطالبه صاحبان حقوق اگر یادآور می‌شد، هیچ‌گاه به ثروت خود معجب نمی‌شد بلکه همیشه از آفات آن و عقبات خود در وحشت بود و از شرّ مال خود، به خداوند پناه می‌برد. و از او مدد می‌خواست در ادای حقوق و انجام وظیفه‌هایی که برایش مقرر داشته است.

۸- عجب به رأی باطل

[عجب به رأی باطل] به این است که خود را دارای فهم درست بداند، پس رأی باطل و عقیده فاسدی پیدا کند و بدان معجب شود، پس به هلاکت همیشگی گرفتار شود.

و اگر از نخست به فهم خود تکیه نمی‌کرد و میزان حقیقی برای تشخیص حق از باطل که قرآن و اهل بیت پیغمبرند از دست نمی‌داد و رأی خود را بر این میزان عرضه می‌داشت و به اهل علم آن مراجعه می‌کرد، به هلاکت نمی‌رسید.

شادی به نعمت، عجب نیست

اگر گفته شود از امور غیراختیاری، شادی به نعمت است؛ چه دنیوی و چه اخروی؛

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۸

مثلًا مؤمن هرگاه عبادتی انجام دهد یا کار خیری کند، قهراً از این موفقیت دلشاد می‌شود و همچنین اگر مالی به او رسید یا فرزندی بهره‌اش شد و یا از بیماری صحت یافت و مانند اینها، قهراً دلشاد می‌شود؛ آیا این شادی به نعمت، همان عجب حرام است؟

در پاسخ گوییم این دلشادی عجب نیست بلکه شادی به نعمت اخروی لازمه ایمان است چنانچه شادی به نعمت دنیوی از لوازم بشریت است.

آن دلشادی که عجب و حرام است در نعمتهای اخروی به این است که توفیقات الهی را نبیند و آن عبادت را تنها از خود بداند و بزرگش شمرد و به آن دلشاد شود و گناهان و استحقاقات خود را نادیده گیرد و دیگر خود را مقصر نبیند بلکه سزاوار مقام عالی بداند.

و در نعمتهای دنیوی به این است که آن نعمت را از خدا نبیند و از استدراج الهی نترسد و به سبب آن خود را بی‌نیاز پندارد و دلگرمی او همان باشد.

بنابراین، اگر در نعمتهای باقی آخرتی مانند طاعت و عبادت از موفقیت الهی دلشاد گردد و به وعده

الهی که از فضل خود وعده اجر و ثواب داده اعتماد داشته و دلگرم باشد.

و خلاصه به خدا نازد نه به خود، این بسیار خوب بلکه به آن امر شده است. در قرآن مجید می‌فرماید: «بگو به فضل خدا و به رحمتش باید دلشاد شوند».[٤٤] و اگر در نعمتهای دنیوی آنها را از خدا داند نه از خود یا سبب دیگر به طور استقلال، پس شادی به آن نعمت ضرری ندارد به شرط آنکه اعتماد نکند؛ یعنی آن را نجاتبخش و برطرف کننده نیاز خود نداند و به آن ننازد. و نشانه این حالت آن است که اگر آن نعمت از او گرفته شود یأس او را نمی‌گیرد و منتظر فرج پروردگارش هست؛ زیرا تکیه و دلگرمیش منعم (خداوند) بوده نه خود نعمت.

[٤٤] \i\-(1)i قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِى فَبِذَالِكَ فَلْيَفْرَحُواْ ...\E، (یونس/ ٥٨).\E

اگر شادیش بر نعمت از جهت اینکه عطای پروردگار و نشانه التفات و فضل و رحمت او به بنده‌اش می‌باشد پس آن سرور شاهد بر حسن حال و صدق ایمان اوست و نشانه‌اش زیادتی خشوع دل نزد نعمت تازه است با ترس از اینکه به سبب کفران نعمت یا گناه دیگری آن نعمت از او گرفته شود.

---

(۱)- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِی فَبِذَالِکَ فَلْیَفْرَحُواْ ...، (یونس/ ۵۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۵۹

خلاصه مطلب، تنها شادی به نعمت ضرری ندارد و اگر با حالت عجب همراه باشد گناه است و در میان این دو حالت آنچه به نوشتن آشکار می‌شود نوشته شد دیگر برعهده خواننده عزیز است که مراقب دلش باشد که به عجب، مبتلا نشود.

نسبت کار را مستقلًا به خود ندهید

مانند اسناد افعال به خود که می‌گوید من چنین کردم یا من چنین می‌کنم و یا چنان خواهم کرد.

هرگاه به طور استقلال باشد؛ یعنی بدون نیازمندی به قدرت و خواست خداوند بگوید، شرک و گناه است و اگر بگوید: ان شاء اللّه، یعنی اگر خدا بخواهد هرچند به زبانش نگوید در درون و حالش چنین باشد، ضرری ندارد.

اما تمیز بین این دو حالت که آیا افعال را مستقلًا به خود نسبت می‌دهد یا با تعلیق به مشیت خداوند، بر عهده خود مکلّف است که مراقب حالش باشد و حالت شرک در او پیدا نشود.

آفات عُجب

خودبینی علاوه بر اینکه گناه قلبی بزرگی است سبب پیدایش گناهانی است که اگر شخص معجب

خود را از آن بیماری نجات ندهد به آنها مبتلا می‌شود، از آن جمله «تکبر» است؛ زیرا کسی که خود را بزرگ دید به سبب بزرگ دیدن عمل و دارایی خود و فراموشی خدا و به خود بالیدن در برخورد با دیگری که فاقد عمل و دارایی اوست تکبر می کند؛ یعنی خود را از او بزرگتر می‌بیند و بر او بزرگی می‌فروشد و توقع بزرگداشت از او دارد تا جایی که انتظار فرمانبرداری از او را دارد.

از آن جمله «فراموشی گناهان» است؛ یعنی شخص معجب گناهان خود را نمی‌بیند تا از آنها توبه کند.

از آن جمله «استصغار گناه» است؛ یعنی کوچک دیدن گناه؛ زیرا لازمه بزرگ

قلب سلیم، ج۲، ص: ۶۰

دیدن کردار نیک خود و به آن دلشاد شدن آن است که کردار زشت خود را اگر ببیند کوچک و غیر قابل مؤاخذه‌اش پندارد.

در کتاب «گناهان کبیره» ذکر شد از چیزهایی که گناه صغیره را کبیره می‌نماید، کوچک گرفتن آن است.

از آن جمله «امن از مکر الهی» است؛ زیرا کسی که به عمل خود معجب شد، دیگر ترسی ندارد که به واسطه گناهانش مورد قهر الهی واقع شود به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شد.

از آن جمله «خرابی عمل» است؛ زیرا شخص معجب احتمال نادرستی کارش را نمی‌دهد تا در تحصیل شرایط صحت و قبول آن بکوشد؛ چون کسی در اصلاح کارش می‌کوشد که احتمال

خرابی و مردود شدن آن را بدهد و اگر چنین احتمال می‌داد، هرگز معجب نمی‌شد.

محرومیت از حق

از آن جمله «محرومیت از رسیدن به حق و صواب در عقاید و اعمال و به باطل و نادرست پایبند شدن است»؛ زیرا شخص معجب در راه و روشی که دارد احتمال خطای خود را نمی‌دهد تا تحقیق کند و دنبال اهل معرفت برود و به حضور عالم عاملی مشرف شود و حال خودش را بپرسد و اگر دانایی او را اندرزی دهد به گفتارش گوش نمی‌دهد بلکه مسخره می‌کند و می‌گوید به مثل من نصیحت می‌کنی، من خودم عاقل روزگارم، درس دهنده دیگرانم و راستی این بلایی است که از آن صدها بلا خیزد و یک بیماری است که از آن صدها بیماری تولید می‌شود و درمانش در نهایت سختی است. و این همان جهل مرکب است که در بحثهای

گذشته گفته شد و به راستی کشنده‌ترین بیماری روانی است خصوصاً اگر مورد عجبش خطای در امور اخروی و بویژه امور اعتقادی باشد.

سستی در کسب حسنات

از آن جمله «سستی کردن در کسب حسنات است» مانند ثروتمندی که مبلغی

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦١

از مالش که به نظرش زیاد است در کاری که به نظرش خیر است صرف کند و آن را بزرگ پندارد و به آن تکیه کند به طوری که به خیالش توشه آخرت خود را تأمین کرده و دیگر در عقبات محشر لنگی ندارد و بهشت برایش حتمی است، در حالی که چه حقهای واجبی که باید از مالش بیرون کند و به صاحبانش از ارحام و فقرا برساند، پس چنین

ثروتمند معجبی به عذاب ترک واجبات گرفتار و از ثواب و درجات انفاقهای مستحب، محروم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای اباذر! به راستی ثروتمندان در قیامت تهیدستانند مگر کسی که خداوند به او مالی دهد، پس به راست و چپ و جلو و پشت انفاق کند (یعنی از هرطرف مورد انفاق پیش آید بدهد نه اینکه به انفاق پاره‌ای از مالش قناعت کند) و در آن مال خدا داده کار خیر کند (یعنی در راه شرّ صرف نکند و اندوخته ننماید که پس از او بماند)».[۴۵]

کسی که به وضع و عمل خود دلخوش شد و به آن آرامش داشت دیگر در مقام زیادتی معرفت و کسب فضایل و اکتساب خیرات جنب و جوشی ندارد و از زود رسیدن اجل در حالی که توشه راه آخرت خود را تأمین نکرده دلهره‌ای ندارد و از کمبود

[۴۵] \ 1)i)-« یا اباذر! ... إنَّ المکثرین هم الأقلّون یوم القیمة الا من اعطاه اللّه خیراً فنفخ فیه بیمینه وشماله وبین یدیه وورائه وعمل فیه خیراً ...»،(بحارالأنوار، ج ۳، ص ۷).E\

حسناتش در کفه میزان اعمال وحشتی در دلش نیست تا بجوشد و در کسب خیرات بکوشد چنین کسی از طریقه مؤمن به خدا و روز جزا بیرون است.

مؤمن خودش را متهم می‌داند

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ای بندگان خدا! بدانید که مؤمن در شب و روز وارد نمی‌شود مگر اینکه نفس او نزدش متهم است به جنایت و تقصیر در طاعت (یعنی مؤمن به خودش خوش بین و از خود راضی و معجب نیست بلکه بنای نفس خود را در تقصیر در اطاعت و عبادت گذارده است) پس همیشه عیب کننده و سرزنش کننده خود است و

---

(۱)- «یا اباذر! ... إنَّ المکثرین هم الأقلّون یوم القیمة الا من اعطاه اللّه خیراً فنفخ فیه بیمینه وشماله

وبين يديه وورائه وعمل فيه خيراً ...»، (بحارالأنوار، ج ۳، ص ۷).

قلب سليم، ج۲، ص: ٦٢

افزون خواهنده است از نفس خود طاعت و عبادت را».[٤٦]

و خلاصه، خود را و كردارش را در برابر بزرگی خداوند چنان خُرد و ناچيز بداند كه اصلًا قابل ياد كردن نمی‌داند و هرطاعت و عبادتی كه از او سرزده آن را ياد نمی‌كند تا كوچك يا بزرگش شمرد.

درمان عجب

هرچند در بحثهای گذشته به درمان عجب، كم و بيش اشاره شد لكن چون به راستی گناهی بزرگ و بيماری كشنده‌ای است در اينجا به درمان اجمالی

[٤٦] ١\ ١ُن)-« ... وَاعْلَمُوا عِبادَ اللَّهِ انّ الْمُؤْمِنَ لا يُصْبِحُ وَلا يُمْسى الَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلا يَزالُ زَارِياً عَلَيْها وَمُسْتَزِيْداً لَها ...»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ١٧٦).\E

آن اشاره می‌شود تا خواننده عزیز آن را در نظر گیرد و بدین وسیله خود را از این بیماری خطرناک نگهدارد.

در اول بحث ذکر شد که سبب عجب جهل به حقیقت و واقع است بنابراین، جلوگیری و درمان آن به علم به واقع است به اینکه واقعیت خود و خدا را بشناسد و خوب بفهمد و به آن یقین کند به تفصیلی که گفته می‌شود و سپس راه و روش خود را بر طبق آن دو علم قرار دهد تا ملکه او شود آنگاه از بیماری عجب و کبر در امان خواهد بود.

خداشناسی

باید به نور عقل و تفکر و تدبر در آیات قرآن مجید خدا را به مالکیت حقیقی و ربوبیت مطلق و عزت واقعی بشناسد؛ یعنی خود و تمام اجزای جهان آفرینش را مملوک خدا و در تحت تصرف او ببیند

و همه را آفریده و پیدا شده او شناسد[۴۷]. و نیز خود و تمام اجزای عالم را مربوب او داند به اینکه همه در تحت تصرف و تربیت خدایند و تنها خداست که تمام آفریدگان را به کمال مناسبشان می‌برد و روزی مناسب هرموجودی را

---

(۱)- «... وَاعْلَمُوا عِبادَ اللَّهِ انّ الْمُؤْمِنَ لا يُصْبِحُ وَلا يُمْسى الَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلا يَزالُ زَارِياً عَلَيْها وَمُسْتَزِيْداً لَها ...»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۷۶).

(۲)- لِلَّهِ مَافِی السَّموَاتِ وَمَافِی الْأَرْضِ ...، (آل عمران/ ۱۲۹)، اللَّهُ خلِقُ کُلّ‌شَیْءٍ ...، (زمر/ ۶۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۶۳

---

[۴۷] \i\-(2)i لِلَّهِ مَافِی السَّموَاتِ وَمَافِی الْأَرْضِ ...\،E\(آل عمران/ ۱۲۹)،\i اللَّهُ خلِقُ کُلّ‌شَیْءٍ ...\E،(زمر/ ۶۲).\E

به او می‌رساند و در حقیقت معنای رب العالمین را بفهمد و به آن ایمان آورد: «و خود و تمام آفریدگان را نیازمند و مقهور خدا داند».[۴۸] و برای آشنایی به این حقایق حالت نخستین خود و تمام اجزای جهان هستی را دقت کند که در نخست جز مشت خاکی که آن هم آفریده خداست، نبود، سپس خداوند قدرت نمایی و حکمت آرایی فرموده و این پدیده‌های شگفت و ساخته شده‌های حیرت‌انگیز را پدیدار ساخت در حالی که هیچ آفریده‌ای از آفرینش خود یا دیگری خبری نداشته یعنی نه خود را ساخته و نه دیگری را، بنابراین، همه مملوک حقیقی خدایند.

همه به سوی کمال خود

نیز چون در حالات خود و تمام اجزای عالم تدبّر می‌کند، می‌بیند همه رو به کمال مناسب خودشان

[۴۸] \i\-(1)i وَهُوَ ا لْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِی ...E\، (انعام/ ۶۱).E\

بدون اراده و خواست خود از جمادات و نباتات و حیوانات حرکت می‌کنند؛ مثلًا نطفه در رحم، علقه و مضغه می‌شود، سپس بدنی ساخته شده از رحم بیرون می‌شود و بدون یک لحظه توقف ساختمان بدن و قوای داده شده به آن، همه رو به کمال و اشتداد است.

همچنین تخمی که در زمین قرار می‌گیرد تا وقتی که سر از زمین درآورد سپس شاخه و برگ و ثمر در آن هویدا شود و پس از دقت در این تربیت مستمره اجزای جهان آفرینش و اینکه هیچ آفریده‌ای مربّی خود نیست و از آن خبری ندارد، به یقین می‌داند که خود و همه مربوب‌اند و ربّ همه حضرت آفریدگار است.

عزّت و بقا، پیری و مرگ

نیز آخر کار خود و سایر موجودات را که دقت می‌کند می‌بیند همه پس از رسیدن به کمال خود، قهراً و جبراً رو به زوال و فنا و برگشتن به حالت نخستین‌اند چنانچه در

---

(۱)- وَهُوَ ا لْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِی ...، (انعام/ ٦١).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦٤

حالات انسان و حیوان می‌بیند که پس از رسیدن به حد معینی از عمرش، چگونه بدون اختیارش بدن و قوای آن رو به ضعف و سستی و پیری می‌رود تا به مرگش منتهی می‌شود و بدین وسیله قاهریت خدایی را می‌شناسد و نیز به یقین می‌داند که عزت و قدرت و بقا تنها برای خداست و تمام آفریده‌ها ذلیل و ناتوان و فانی و نیازمند اویند.[٤٩]

---

[٤٩] ١\ ١)أ)-« فَیامَنْ تَوَحَّدَ بِالعِزِّ وَالْبَقآءِ وَقَهَرَ عِبادَهُ بِالْمَوْتِ والْفَنآءِ»،(مفاتیح الجنان، دعای صباح).\E

خودشناسی

هرگاه انسانی حالات خود را از وقتی که در رحم مادر بود تا الآن در نظر بگذراند می‌بیند حقیقت او بدنی است که از کارخانه‌های چندی که از آن بی‌خبر بود، ساخته شده و قوایی در آن ودیعه گذاشته شده و بدون اختیار و اطلاعش همه اجزای بدن و قوه‌هایش در حرکت و رو به کمال بوده‌اند. و نیز آنها را حالاتی عارض شده و می‌شود که او را در آنها هیچ اختیاری نیست؛ مانند خواب و بیداری، گرسنگی و سیری، تشنگی و سیرابی، سلامتی و بیماری، اندوه و شادی، یادداری و فراموشی، توانایی و ناتوانی تا جایی که می‌خواهد مطلبی را به یاد آورد، به یادش نمی‌آید یا مطلب اندوهباری را می‌خواهد از خاطره خود دور سازد، نمی‌تواند، می‌خواهد حواس خود را جمع کند و مطلبی را بفهمد نمی‌تواند یا می‌خواهد بیدار باشد خواب او

را می‌گیرد یا دوست دارد خواب برود، خوابش نمی‌برد یا می‌خواهد در وقت معین بیدار شود، نمی‌شود.

خلاصه، می‌بیند از رساندن کوچکترین نفعی به خود عاجز است چنانچه از دور کردن کوچکترین زیانی از خود ناتوانست، در قرآن مجید می‌فرماید: «بگو سود و زیان خود را مالک نیستم جز آنچه خدا خواهد».[۵۰]

نیز می‌بیند پس از چندی ساختمان بدنش و تمام قوای همه، رو به نقص و زوال است تا جایی که همین بدن در قبر به حالت نخستین او که خاک باشد برمی‌گردد و

[۵۰] \i\-(2)i قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ اللَّهُ ...\E، (اعراف/ ۱۸۸).\E

(۱)- «فَیامَنْ تَوَحَّدَ بِالعِزِّ وَالْبَقآءِ وَقَهَرَ عِبادَهُ بِالْمَوْتِ والْفَنآءِ»، (مفاتیح الجنان، دعای صباح).

(۲)- قُل لَّآأَمْلِكُ لِنَفْسِى نَفْعًا وَلَاضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ اللَّهُ ...، (اعراف/ ۱۸۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦٥

روانش در برزخ که غیب عالم مادی است جای می‌گیرد و تمام این حالات مانند حالات پیشین او بدون میل و اراده‌اش می‌باشد.

آیا دیگر جای عجب است؟

آیا عاقلی پس از دیدن این حقایق در ذلت و پستی و ناتوانی و نیازمندی خود، دیگر شکی دارد؟ آیا پس از دانستن گزارشات خود دیگر در مملوکیت و مقهوریت و مربوبیت خود تردیدی دارد؟

آیا پس از شناختن خود به ناچیزی، دیگر کردارهای خود را چیزی می‌پندارد یا آنها را قابل ملاحظه می‌داند؟

نه چنین است بلکه پس از این دانایی زبان حال و قال او «انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین» با پروردگارش می‌باشد.

بلی، تنها چیزی که ممکن است انسانی را نادان کند و از دیدن حقیقت مانع شود اسباب ظاهری و اراده و اختیارش می‌باشد.

عجب به اسباب ظاهری

مثلًا می‌بیند تخم در زمین می‌ریزد و آب به آن می‌رساند پس سبز و خرم و ثمری می‌شود، نطفه در رحم قرار می‌گیرد سپس فرزند می‌شود، نان و خوراکی می‌خورد، سیر می‌شود، آب می‌آشامد سیراب می‌گردد، به دنبال مال می‌دود، ثروتمند

می‌شود و بدین وسیله عزیز خواهد شد. برای رسیدن به مقامی تلاش می‌نماید پس صاحب مقام گردیده بدین‌وسیله بی‌نیاز می‌گردد. و همچنین سایر اسباب ظاهری که آثار آنها را می‌بیند آنگاه آنها را مستقل در تأثیر می‌پندارد.

ولی اگر دقت کند می‌فهمد آن چنان که اصل پیدایش اسباب از خداست خاصیّت و سببیّت آنها هم از خداست و همچنین تأثیرشان؛ یعنی ظهور خاصیّت آنها هم از خداست؛ مثلًا نان، آن چنان که اصل پیدایش گندم از خداست، خاصیت آن که رفع

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦٦

گرسنگی است از خداست؛ یعنی خدا این اثر را به آن داده چنانچه تجزیه شدنش و تبدیل به خون و جزء بدن شدنش همه از خداست.

یا مثلًا فلان گیاه چنانچه پیدایش آن از خداست درمان شدن فلان درد هم به آن از خداست و در بحث توحید افعالی این کتاب به خوبی ثابت شد که هستی اسباب و تأثیرات آنها همه از خداست و تمامی، مسخر مشیت پروردگار عالم هستند.

اثر سبب، دیده نمی‌شود

برای روشنتر شدن این حقیقت به موارد تخلف آثار از اسباب مراجعه کند؛ مثلًا ببیند چه اشخاصی برای رسیدن به ثروتمندی یا مقام، چه تلاشهایی می کنند و نمی‌رسند و چه داروهایی که نزد طبیب حاذق، درمان قطعی فلان بیماری است و چون استعمال می‌شود، اثری بر آن مترتب نمی‌شود، بلکه گاهی اثر ضد از آن دیده می‌شود:

از قضا سر کنگبین روغن بادام خشکی صفرا فزود می‌نمود

از هلیله قبض شد آب آتش را مدد شد
اطلاق رفت همچو نفت

و به طور کلی چه هدفهایی که انسان برای رسیدن به آنها به اسبابی که اثر بخشی آنها به نظرش قطعی است متوسل می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد و بالعکس چه بسیار اموری که اثربخشی آنها را احتمال نمی‌دهد، از آنها به نتیجه رسید:

در خرابی گنجها خار را گل جسمها را
پنهان کند جان کند
آن گمان انگیز را مهرها انگیزد از
سازد یقین اسباب کین
پرورد در آتش ایمنی روح سازد بیم
ابراهیم را را

از سبب سازیش من وز سبب سوزیش
سودائیم سوفسطائیم
در سبب سازیش در سبب سوزیش
سرگردان شدم هم حیران شدم

و از اینجاست که خداوند هر که را دوست دارد و هدایتش را خواهد، غالباً اسباب را برایش بی‌اثر می‌کند و «از راهی که گمان ندارد رزقش را می‌رساند و چیزی را که

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦٧

می‌خواست به او می‌دهد»[٥١] تا ببیند که اسباب همه مقهورات و مسخرات غیب‌اند و به یقین بگوید: «پاک است خدایی که به دست توانای او است

[٥١] \i\-(1)i وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ ...E\، (طلاق/ ٣).E\

پادشاهی همه چیزها (یعنی تمام اجزای جهان آفرینش در تصرف و تدبیر او است)»[۵۲].

آیا عاقلی پس از دانستن این حقیقت، دیگر به اسباب ظاهری اعتماد می‌کند و به آنها دلخوش می‌شود؟ و خود را به داشتن آنها بی‌نیاز می‌بیند؟ و از خدا غافل و به آنها می‌نازد و خلاصه معجب می‌شود؟ یا از نبودن اسباب، یأس و نومیدی و دلسردی و بیچارگی او را می‌گیرد؟ نه چنین است، این هردو حالت برخلاف ایمان به خداست بلکه عین کفر به خداست و شرح این مطلب در «بحث یأس» گفته می‌شود.

افعال اختیاری هم نباید عجب بیاورد

امّا افعال اختیاری و ارادی که انسان را نادان و مغرور ساخته تا جایی که خود را مستقل و بی‌نیاز در تأثیر و تدبیر می‌پندارد؛ چون می‌بیند هرچه را

---

[۵۲] \i\-(2)i فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِی مَلَکُوتُ کُلّ شَیْءٍ ...E\، (یس/ ۸۳).E\

خواست و اراده کرد به آن می‌رسد؛ مثلًا خوراک می‌خواهد آن را به دست می‌آورد و می‌خورد، ثروت می‌خواهد به دنبالش می‌رود به دست می‌آورد، خواهان مقامی است به آن می‌رسد و لوازم زندگی از خانه و اثاثیه را می‌طلبد و می‌یابد و هر حرکت و سکونی را خواهان شد اراده می‌کند انجام می‌دهد، مسجد می‌رود نماز می‌خواند یا سینما می‌رود و به لهو می‌گذراند، صدقه یا قرض‌الحسنه می‌دهد یا ربا می‌گیرد، ظلم می‌کند یا عدل و احسان می‌نماید. و خلاصه، چون انسانی می‌بیند اموری را که خواسته و اراده کرده انجام یافته پس خود را مؤثر و کارکن می‌پندارد در حالی که اگر دقّت کند می‌فهمد که آنچه را انجام داده اوّل به چشم خدا داده آن را دیده یا به گوش خدا داده آن را شنیده و به آن مایل شده و چون خداوند او را صاحب اراده قرار داده آن را خواسته

و به دست و پایی که خدا مسخر او ساخته آن را دنبال کرده تا انجام یافته است.

---

(۱)- وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ ...، (طلاق/ ۳).

(۲)- فَسُبْحنَ الَّذِی بِيَدِهِی مَلَكُوتُ كُلّ شَیْءٍ ...، (یس/ ۸۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٦٨

همه افعال اختیاری هم از خداست

مثلًا کسی که دانشمند شده به چشم خدا داده مطالب آن علم را مطالعه نموده و به گوش خدا داده از استاد آن علم شنیده و به هوش خدا داده آن را فهمیده و در قوه حافظه خدا داده ضبط نموده تا اهل آن علم شده است. و همچنین سایر کمالات نفسانی؛ مثلًا کسی که سخاوت دارد به مال خدا داده و هوش و شوق خدا داده به وسیله دستی

که خداوند مسخرش قرار داده مکرّر انفاق کرده تا صفت سخاوت پیدا نموده است. کمالات دیگر را به همین میزان تصوّر کنید. و نیز کسی که عابد شده به گوش و هوش خدا داده عباداتی از شرع مقدس شنیده و فهمیده و به شوق خدا داده به آن مایل شده و به بدنی که ساخته شده و آماده شده خدایی است آن را انجام می‌دهد.

ناگفته پیداست اگر یکی از آنچه گفته شد داده خدایی است، نباشد آن کار شدنی نخواهد بود؛ یعنی اگر احساس یا شوق یا توانایی با انسان نباشد هیچ کاری را نمی‌تواند انجام دهد و این مطلب بسی آشکار است، آیا عاقلی پس از دانستن این حقیقت، دیگر معجب و خودبین می‌شود و آن کاری را که انجام می‌دهد تنها از خود می‌بیند و آن را بزرگ می‌شمارد و به آن می‌نازد؟ و اگر چنین باشد آیا از دروغش در محضر پروردگارش

شرمسار نمی‌گردد؟ آیا عالمی پس از دریافت این حقیقت به علم خود معجب می‌شود؟ آیا عابدی پس از دانستن این واقعیّت، دیگر به عبادت خود می‌نازد و خود را صاحب حق می‌پندارد؟ آیا انفاق کننده‌ای پس از این معرفت برای انفاقهای خود ارزشی قائِل می‌شود؟

نگاهی به حال بزرگان

از چیزهایی که مانع پیدا شدن عجب است نظر کردن در حالات بزرگان دین و آنهایی که در علم و عمل از او بالاتر و بهتر بودند می‌باشد؛ مثلًا اگر عالم است حالات علمای بزرگ را که در رأس آنها آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند مطالعه کند با اینکه معدن و سرچشمه علم بودند چگونه از عظمت الهی و هولهای قیامت و عقبه‌های آخرت ترسناک

بودند تا جایی که هرکس داناتر بود هراسناکتر بوده است.[٥٣]

اگر اهل عبادت است حالات عابدین که سیّد ایشان حضرت زین‌العابدین علیه السلام است بنگرد که با آن عبادتهایی که بیرون از طاقت دیگران است از کمی طاعت و عبادت خود چه سوز و گدازها و ناله و افغانهایی که داشتند.

اگر اهل انفاق است حالات انفاق کننده‌ها و ایثار کننده‌هایی که از پذیرفته نشدن انفاقشان دلهره داشتند در نظر آورد. در قرآن مجید درباره‌شان می‌فرماید: «و آنان که می‌دهند آنچه را که داده‌اند در حالی که دلهایشان لرزان است از اینکه به سوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند».[٥٤]

---

[٥٣] \i\-(1 i) ... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ا لْعُلَمؤُاْ ...E\، (فاطر/ ٢٨).E\

[٥٤] \i\-(2 i) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَ نَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَE\، (مؤمنون/ ٦٠).E\

و چون ذکر شواهد این مطلب موجب طول کلام است تنها به یک حدیث قناعت می‌شود.

گفتگوی حضرت سجاد (ع) با جابر

مروی است که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام به جابر بن عبداللّه انصاری فرمود:

«برادرزاده‌ام علیّ بن الحسین علیه السلام از بسیاری عبادت، پیشانی و دو سر زانو و کفهای او پینه بسته و مجروح شده و بدنش ضعیف گشته، برو از او بخواه شاید در عبادت تخفیفی دهد».

جابر چون خدمت آن حضرت رسید، عرض کرد: ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم! خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان آفریده و دوزخ را برای دشمنان و مخالفانتان خلق فرموده، چرا این قدر خود را در رنج عبادت قرار می‌دهی؟

آن حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن کرامتی که نزد خداوند داشت که گذشته و آینده او را آمرزیده بود، باز مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نمی‌کرد، پدر و مادرم فدایش باد! تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد. اصحاب عرض کردند چرا چنین زحمت می‌کشی و حال آنکه خداوند بر تو تقصیر نمی‌نویسد؟ فرمود: آیا من بنده سپاسگزار نباشم؟

---

(۱)- ... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ا لْعُلَمؤُاْ ...، (فاطر/ ۲۸).

(۲)- وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، (مؤمنون/ ٦٠).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۰

جابر گفت: آقا بر مسلمانان ترحم فرما که به برکت تو خدا بلاها را از آنها دور می‌سازد و عذاب بر آنها نمی‌فرستد. فرمود: «ای جابر! بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم».[۵۵]

در عبادت چه کسی مثل علی (ع) می‌شود؟

روزی امام باقر علیه السلام بر پدرش امام سجاد علیه السلام وارد شد دید عبادت در آن حضرت بسیار اثر کرده و رنگ مبارکش از بیداری شب زرد شده و دیده‌اش از بسیاری گریه مجروح گردیده، پیشانی نورانیش از زیادتی سجده، پینه بسته، قدم شریفش از زیادی قیام در نماز ورم کرده چون این حالات را از پدر دید، سخت گریست آن حضرت متوجه فرزند خود شد و فرمود: بعضی از کتابها که عبادتهای جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام در آن است به من ده، چون آورد حضرت قدری از آن

[۵۵] ۱\ ؛)- بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۶۱.\E

خواند و بر زمین گذاشت و فرمود: «چه کسی می‌تواند مانند علی علیه السلام عبادت کند؟».[۵۶]

ارزش عمل را در نظر بگیرد

از چیزهایی که مانع عجب انسان می‌شود، اندیشه کردن در ارزش کردارش می‌باشد؛ مثلًا اگر شبی را تا صبح نخوابید و به عبادت سرگرم شد اگر بخواهد ارزش این بیداری را تعیین کند باید ببیند به پاسبانان و شبگردان که تا صبح بیدار و به نگهبانی مشغولند چه مقدار می‌پردازند و در این زمان شاید بیش از بیست تومان نباشد یا کسی که در روز یک ساعت نماز می‌خواند باید دید به کارگری که از صبح تا غروب کار می کند چقدر می‌دهند به همان میزان ارزش عمل یک ساعت را معین کند یا کسی که مقداری از مالش را در راه خدا می‌دهد ببیند

[۵۶] بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۷۵.

اگر به این مبلغ با مردم معامله می‌کرد چقدر جنس به او می‌پرداختند و همچنین کارهایی دیگر.

آنگاه به خود برگردد ببیند از این عمل کم ارزش و ناچیز توقع ثواب باقی و بهشت

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ٤٦، ص ٦١.

(۲)- بحارالأنوار، ج ٤٦، ص ٧٥.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۱

خدایی و سعادت بی‌پایان را می‌خواهد، آیا اگر جز فضل و کرم الهی نباشد، چنین توقعی احمقانه نیست؟

ران ملخی نزد سلیمان بردن

عطای الهی در برابر طاعت و عبادت بندگانش بمانند فقیری است که در حدّ تواناییش هدیه‌ای

برای سلطان کریمی می‌برد و سلطان هم عطایی که در حدّ سلطنت و توانایی اوست به آن فقیر می‌دهد تا غنی و بی‌نیازش کند پس اگر فقیری یک دانه گل کهنه ضایع شده‌ای به دست گیرد و در باغ سلطنتی آید و آن را به حضور سلطان تقدیم کند در حالی که به خود معجب باشد که هدیه بزرگی آورده و به سبب آن تقصیراتی که کرده و باید زندانی شود عفو گردد و علاوه باید سلطان او را ثروتمند کند و از خواص و درباریان خود قرارش دهد، آیا چنین فقیری احمق نیست؟ آیا سزاوار طرد و ردّ کردن نیست؟

خصوصاً اگر سلطان از حالت عجب او باخبر باشد.

خلاصه، انسان اگر پستی خود و ناچیزی عملش را بفهمد و بداند که به درگاه الهی ارزشی ندارد هیچ‌گاه معجب نمی‌شود. و نیز اگر طاعت و عبادت خود را در برابر نعمتهای بیرون از شمار پروردگار

بسنجد و بداند که ارزش هریک از نعمتهای خداوندی از حساب بیرون است.

پند دادن به هارون‌الرشید

روزی واعظی بر «هارون الرشید» وارد شد هارون به او گفت: مرا اندرزی ده.

واعظ گفت: هرگاه در جایی که آب یافت نشود سخت تشنه شوی تا چه مبلغ حاضری شربت آبی خریداری کنی؟

هارون گفت: به نصف ملک خودم.

واعظ گفت: اگر مجرای بول تو بسته شود چه مبلغ حاضری خرج کنی تا معالجه شوی و از تو بول بیرون آید؟

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۲

گفت: به نصف دیگر ملکم.

واعظ گفت: پس باید تو را فریب ندهد ملکی که نصف آن ارزش شربت آبی باشد که بخوری و نصف دیگرش برای بیرون آمدن قطره بول!

غرض از ذکر این داستان تذکر ارزش نعمتهای بی‌نهایت حضرت آفریدگار است.

به راستی اگر کسی از اوّل عمر تا آخر به عبادت و طاعت سرگرم باشد و تمام دارایی خود را در راه خدا بدهد، شکر یک نعمت خدا را نکرده یعنی ارزش یک نعمت بیش از همه آنهاست.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۳

۵. کبر

از جمله گناهان قلبی و بیماریهای روانی و خویهای زشت حیوانی «کبر» است.

و انسانی که به این گناه آلوده باشد و دلش به این بیماری مبتلاست در بهشتی که دارالسلام و جای سالمهاست راه نخواهد یافت و اگر با ایمان مرده باشد، باید سالها در برزخ و عقبات محشر یا دوزخ بماند تا از این آلودگی پاک شود و قابلیت دخول در بهشت در او پیدا گردد.

معنای کبر

«کبر» خُلقی است نفسانی و حالتی است نهانی که در انسان به واسطه بزرگتر و بهتر و بلندمرتبه‌تر دیدن خود از دیگران پیدا می‌شود به طوری که بر این اعتقاد نادرست تکیه کند، پس خود را مهمّ و عزیز و بزرگوار و دیگری را ناقابل و ذلیل بپندارد و به بزرگواری موهوم خود، دلشاد باشد.

از این بیان، تفاوت بین «عجب و کبر» دانسته می‌شود؛ زیرا «عجب» همان خودپسندی و بزرگداشت خود و عمل خود است بدون ملاحظه دیگری؛ یعنی تنها خود و کار خود را بزرگ می‌بیند و به آن می‌بالد نه اینکه خود را از دیگری بزرگتر بیند، بنابراین، ممکن است کسی عُجب داشته باشد ولی در او کبر نباشد. و در حقیقت پیدایش حالت کبر از سه اعتقاد است: مرتبه خود را دیدن و مرتبه دیگری را فهمیدن، سپس

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷٤

مرتبه خود را از او افزونتر پنداشتن و آنگاه بر این عقیده تکیه کردن و خود را عزیز و بی‌نیاز و بزرگ و پاک پنداشتن است و از این حالت به فارسی «در خود باد کردن» تعبیر می‌شود. پس اعتقاد تنها به برتری خود از دیگران بدون پیدا شدن این حالت، کبر نیست؛ مثلًا شخصی معتقد است که بیش از فلانی

درس خوانده یا در فلان صنعت استادتر است یا فهم او بیشتر یا فلان عمل نیکش به حسب مقدار بیش از دیگری است، هرگاه از این اعتقاد حالت مزبور پیدا نشود ضرری ندارد و پیدایش چنین اعتقادی غیراختیاری است ولی پیدایش حالت کبر، اختیاری است چنانچه می‌آید.

تکبر، استعمال کبر است

تکبر، استعمال کبر است؛ یعنی کبر و نخوت درونی خود را در گفتار و کردار آشکار کند، اما در گفتار مانند اینکه تزکیه نفس کند و بنازد که از فلان و بهمان بالاترم و بهترم کارهایم درست است عیب و نقصی در من نیست؛ چنانچه در بحث عجب گفته شد یا اینکه اموری را که به نظرش کمال است به آنها بنازد و به رخ مردمان بکشد که من دارای کمالاتی هستم که فلانی از آنها هیچ خبری ندارد. فهم مرا کسی ندارد یا اینکه به حسب و نسب و

دارایی خود فخر و مباهات کند و «خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده‌ای را».[۵۷]

منت به نسب

مروی است «عقبهٔ بن بشیر اسدی» به امام باقر علیه السلام عرض کرد منم عقبهٔ بن بشیر و منم که در میان قوم خود خاندان بزرگی دارم.

امام علیه السلام فرمود: «تو به خانواده خود بر سر ما منت می‌نهی، به راستی خداوند به برکت ایمان هرکه را مردم پست می‌شمردند، بالا برده است در صورتی که مؤمن باشد و برای کفر هرکه را مردم با شرافت می‌شمردند، پست ساخته در صورتی که به کفر بماند و

[۵۷] \i\-(1)i ... وَاللَّهُ لَایُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ\E، (حدید/ ۲۳).\E

(۱)- ... وَاللَّهُ لَايُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، (حدید/ ۲۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۵

کسی را بر دیگری برتری نیست جز به وسیله تقوا؛ چنانچه خداوند فرموده: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست».[۵۸]

فخر کردن به پدران کافر

نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم! من فلان پسر فلان هستم و تا نُه پدر خود را برشمرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخش فرمود: «تو دهمین ایشانی در دوزخ».[۵۹]

[۵۸] \i\-1) i ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَكُمْ ...E\، (حجرات/ ۱۳).E\

[۵۹] \2) i- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، باب الفخر و الکبر.E\

مجلسی- رحمۀاللّه علیه- در شرح این حدیث می‌گوید: یعنی پدرانت در دوزخند و افتخاری ندارد و تو هم مانند آنها کافری در باطن (اگر منافق بوده) و در ظاهر (اگر کافر بوده است) و هیچ وسیله افتخاری ندارد. و خلاصه آنکه عمده اسباب فخر بلکه معروفتر آن فخر به پدران است و آن باطل است؛ زیرا اگر کافر و ستمکار بودند در دوزخند و باید از آنها بیزار بود و اگر دارا بودند، دارایی کمال نیست و اگر واقعاً کمالی داشتند برای خودشان بوده و خردمند به کمال دیگری ننازد.

گر بنازی به پدرهای شرافتمندت راست گوئی تو ولی بد پسری آوردند

کبر در گفتار

نیز از کبر در گفتار است «توقع استماع از شنونده و پذیرش سخنانش» به طوری که اگر استماع نکند یا نپذیرد یا ایرادی بر او بگیرد هرچند بفهمد که درست می‌گوید بر او خشمگین می‌شود و می‌گوید به مثل منی ایراد می‌گیری؟ تو و امثال تو کوچکترند از اینکه به من ایراد گیرند.

یااینکه اگر کسی او را اندرزی دهد می‌گوید به مثل منی که از هر عیب پاکم نصیحت می‌کنی، تو خودت صدها عیب داری. و کبر در گفتار بسیار است آنچه گفته شد نمونه بود.

---

(۱)- ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَكُمْ ...، (حجرات/ ۱۳).

(۲)- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، باب الفخر و الکبر.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۶

کبر در کردار

اما «کبر در کردار» مانند اینکه متکبرانه راه رود و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید می‌فرماید: «و خرامان در زمین راه مرو»[۶۰] یا خادم و اتباع را دنبال خود اندازد و در راه رفتن خود را جلو اقران خود قرار دهد، در مجلس بالاتر از دیگران به طور بزرگ منشی بنشیند و از دیگری فاصله گیرد و با دیگری هم خوراک نشود، از نشستن و هم سخن شدن با فقرا پرهیز نماید به ملاقات ارحام فقیر خود نرود، توقع ابتدای سلام و برخاستن برای تعظیم از مردم داشته باشد تا جایی که می‌خواهد نشسته باشد و دیگری برایش ادب کند و بایستد و اگر شاگردانی دارد به آنها تندی می‌کند و بر آنها منّت می‌گذارد و توقع خدمتگذاری از آنها دارد و اگر کوتاهی کنند آنها را سرزنش می‌نماید تا جایی که به نظر

[۶۰] \i\-(1)i وَلَا تَمْشِ فِی ا لْأَرْضِ مَرَحًا ...E\،(اسراء/ ۳۷).E\

جهالت و حماقت به مردمان می‌نگرد مثل اینکه خود را انسان و مردمان را حیوان می‌پندارد. و خلاصه کبر در کردار زیاد است و آنچه ذکر شد، نمونه است.

و به هریک از این کردارهای ناروا در روایات اشاره شده و از آنها مذمّت گردیده و نقل روایات موجب طول کلام است و تنها به نقل چند روایت برای نمونه اکتفا می‌شود.

کبر در نشستن خود و ایستادن دیگران

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس دوست دارد که مردمان در جلوش ایستاده باشند پس نشستنگاهش از آتش پر خواهد شد».[۶۱] و از آن حضرت نقل شده که دوست

[۶۱] \2 ُi)-« من احب ان یتمثل له الرجال قیاماً فلیتبوء مقعده من النار»،(کنزالعمال، ج ۹، ح ۲۵۳۸۷).\E

نمی‌داشت هنگام ورود برایش برخیزند و تعظیم کنند.

شهید فرموده: این در صورتی است که شخص از روی کبر، خواهان برخاستن مردم یا ایستادن در برابرش باشد و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایستادن برای آن حضرت تواضعی بوده از آن حضرت برای پروردگارش؛ یعنی دوست می‌داشت همیشه عظمت خدا ظاهر

---

(۱)- وَلَا تَمْشِ فِی ا لْأَرْضِ مَرَحًا ...، (اسراء/ ۳۷).

(۲)- «من احب ان یتمثل له الرجال قیاماً فلیتبوء مقعده من النار»، (کنزالعمال، ج ۹، ح ۲۵۳۸۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۷

شود نه خودش. بنابراین، اگر واقعاً کبری ندارد لکن به حسب وضع زمان برنخاستن مردم برایش

توهین به اوست پس دوست دارد که اهانت نشود، ضرری ندارد و در این صورت بر مردم است که برایش برخیزند تا او را خوار نکرده باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس از روی کبر بر زمین راه رود، زمین از زیر و رویش او را لعنت کند».[۶۲]

نیز فرمود[۶۳]: «هرگاه شنیدید از مردی که می‌گوید (از روی خودپسندی و کبر) مردمان همه هلاک شدند (و خودش را این‌قدر بی‌عیب می‌داند که هلاک نمی‌شود) بدانید که خودش از همه هلاکتر است (زیرا خودپسندی و نخوت و کبرش او را وادار به چنین سخنی نموده است)».

نمونه‌ای از کبر ثروتمند نسبت به تهیدست

---

[۶۲] (1 \ i)- « مَن مَشی عَلی‌الأرضِ اختِیالًا لَعَنَتْهُ الأرضُ مِنْ تَحْتِها وَمِنْ فَوقِها»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۱).\E

[۶۳] (2 \ i)- « إذا سمعتم الرّجلَ یقول هَلَك الناس فهو اهلکهم»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵۹).\E

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مرد توانگری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که جامه پاکیزه پوشیده بود و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و مرد تهیدستِ جامه چرکینی آمد و پهلوی آن توانگر نشست، آن توانگر جامه خود را از زیر زانوهای او جمع کرده و از او فاصله گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ترسیدی از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ گفت: نه.

فرمود: پس چه تو را واداشت که این کار را کردی؟

در پاسخ گفت: یا رسول اللَّه! به راستی مرا همنشینی است (یعنی شیطانی) که هرزشتی را برایم آرایش می‌دهد و هرزیبایی را برایم زشت می‌نماید. من

نصف داراییم را به این مرد می‌دهم (تا تلافی تکبرم شود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد فقیر فرمود: آیا مالش را می‌پذیری؟ گفت: نه.

---

(۱)- «مَن مَشی عَلی‌الأرضِ اختِیالًا لَعَنَتْهُ الأرضُ مِنْ تَحْتِها وَمِنْ فَوقِها»، (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ٥٤١).

(۲)- «إذا سمعتم الرّجلَ یقول هَلَک الناس فهو اهلکهم»، (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ٤٥٩).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۸

توانگر گفت: برای چه؟

فقیر گفت: برای اینکه می‌ترسم در دل من درآید آنچه در دلت آمده است؛ یعنی می‌ترسم توانگر شوم آنگاه آنچه در دل توست از کبر و غرور و

بلندپروازی و خوار کردن بندگان خدا، در دل من جای گیرد و به بلای تو مبتلا شوم».[٦٤]

پاره‌ای از روایات دیگر پس از این نقل می‌شود و از آنچه گذشت معنای «کبر و تکبر» به خوبی دانسته گردید.

گناه بودن کبر و تکبر

اما حرمت تکبر، در کتاب گناهان کبیره، گناه کبیره بودنش ثابت گردید. و نیز آیات و روایات در عقوبت و مذمّت آن و بیان درجات و کیفیّت علاج آن به تفصیل ذکر شده است و تکرار آن مناسب اینجا نیست چون موضوع بحث در این کتاب، تنها «گناه قلبی» است که همان «کبر» می‌باشد؛ یعنی بر هر مکلفی واجب است که کبر را در دل خود جای ندهد و اگر جای داد، واجب است دل را از آن پاک کند و دلیل این حکم **اوّلًا:** تمام دلیلهای

[٦٤] ١\ ١ُi)- اصول کافی، ج ٢، ص ٢٦٢ و ٢٦٣، باب فضل فقراء المسلمین.\E

حرمت عجب که ذکر شد دلیل بر حرمت کبر هم هست؛ زیرا چنانچه گفته شد، حالت عجب و کبر همان بزرگ و بی‌عیب و بی‌نیاز دیدن خود است. و نیز از آن حالت به نخوت و کبر همان بزرگ و بی‌عیب و بی‌نیاز دیدن خود است. و نیز از آن حالت به نخوت و گردنکشی و خودخواهی و خودپسندی تعبیر می‌شود با این تفاوت که اگر سبب پیدایش این حالت، دیدن برتری خود با دیگری باشد کبر است و اگر سبب آن بزرگ دیدن خود و کمال کار خود باشد، عجب می‌باشد، بنابراین، آیات و روایاتی که برای حرمت عجب ذکر شد، شامل حال کبر هم می‌شود.

و **ثانیاً:** بعید نیست که بتوان ادّعا کرد تمام دلیلهایی که در کتاب گناهان کبیره برای حرمت استعمال کبر گفته شده، دلیل حرمت کبر است؛ زیرا اعمالی که از روی کبر انجام گیرد، حرمت آن به سبب

حرمت حالت کبری که با اوست می‌باشد به طوری که اگر این

---

(۱)- اصول کافی، ج ۲، ص ۲٦۲ و ۲٦۳، باب فضل فقراء المسلمین.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۷۹

اعمال از روی کبر نباشد، حرام نیست؛ مثلًا صدر مجلس نشستن یا در جلو دیگران افتادن اگر روی کبریایی باشد، حرام است و اگر صاحب منزل او را در صدر نشانید یا تنها آن محلّ خالی بود یا دیگران او را جلو انداختند یا بی‌اختیار شد، حرام نخواهد بود، یا مثلًا تزکیه نفس کردن از روی کبریایی باشد، حرام است وگرنه حرام نمی‌باشد؛ چنانچه در «بحث عجب» گذشت. و خلاصه، چون کبر گناه است گفتار و کرداری که از روی کبر باشد، حرام

و گناه است و پس از دقت در ادلّه، این مطلب به خوبی دانسته می‌شود.

آیاتی که در آنها عنوان کبر است

ثالثاً: در آیات و روایات، عنوان «کبر قلبی» ذکر شده که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- «خداوند (از روی قهر وانتقام) مُهر می‌نهد بر هر دلی که کبر دارد و گردنکش است».[۶۵]

بنابر قرائت قلب با تنوین؛ یعنی هردل کبرداری مورد قهر خدا می‌شود آنگاه دلش بسته می‌شود به طوری که دیگر نور ایمان و اخلاص و خشوع در او پیدا نخواهد شد.

۲- «به راستی آنان که جدال می کنند در نشانه‌های خداوند بدون حجتی قوی، نیست در سینه‌هایشان مگر سرکشی؛ نمی‌رسند به مراد خود (یعنی تنها

[۶۵] \i\-(1)i ... كَذَالِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلّ قَلْبِ مُتَكَبّرٍ جَبَّارٍ\E،(غافر/ ۳۵).\E

سبب جدالشان با حق، کبر درونی آنهاست که می‌خواهند حق را پایمال کنند و باطل جلوه دهند و نتوانند چنین کرد زیرا خداوند حق را آشکار خواهد فرمود) پس ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند پناه ببراز شرّ کبر ایشان»[٦٦]؛ چنانچه حضرت موسی علیه السلام چنین کرد وگفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه بردم از شرّ هرمتکبری که به روز جزا ایمان نیاورده است».[٦٧]

---

(١)- ... كَذَالِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلّ قَلْبِ مُتَكَبّرٍ جَبَّارٍ، (غافر/ ٣٥).

(٢)- إِنَّ ا لَّذِينَ يُجدِلُونَ فِى ءَايتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطنٍ أَتَلهُمْ إِنْ فِى صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّاهُم بِبلِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ ا لْبَصِيرُ، (غافر/ ٥٦).

---

[٦٦] \i\-(2)i إِنَّ ا لَّذِينَ يُجدِلُونَ فِى ءَايتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطنٍ أَتَلهُمْ إِنْ فِى صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّاهُم بِبلِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ ا لْبَصِيرُ\E، (غافر/ ٥٦).\E

[٦٧] \i\-(3)i وَقَالَ مُوسَى إِنّى عُذْتُ بِرَبّى وَرَبّكُم مّن كُلّ مُتَكَبّرٍ لَّايُؤْمِنُ بِيَوْمِ ا لْحِسَابِ\E، (غافر/ ٢٧).\E

(۳)- وَقَالَ مُوسَى إِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ ا لْحِسَابِ، (غافر / ۲۷).

قلب سليم، ج ۲، ص: ۸۰

۳- «و تنها از براى خداست بزرگوارى و فرمانروايى و عظمت و رفعت در آسمانها و زمين و اوست غالب بر همه آفريدگان و دانا در تدبير همه بندگان».[۶۸]

پس اگر مخلوقى كه مملوك و ذليل و نيازمند پروردگار است، حالت كبر در او پيدا شود و خود را بى‌نياز و بزرگ و سزاوار تعظيم پندارد، خود را شريك خداوند قرار داده در صفت خاصّ او و در حقيقت انكار ربوبيت الهى را كرده است.

از اين آيه شريفه دانسته مى‌شود كه كبريايى خاصّ خداوند مى‌باشد و بر مخلوق حرام است؛ چنانچه از حضرت باقر عليه السلام مروى است: «عزت و

[۶۸] \i\-(1)i وَلَهُ ا لْكِبْرِيَآءُ فِى السَّمَوَاتِ وَا لْأَرْضِ وَهُوَ ا لْعَزِيزُ ا لْحَكِيمُ\E،(جاثيه/ ۳۷).\E

بزرگی برازنده خدا و سزاوار و مختص اوست و هرکس به یکی از این دو، دست اندازد (خود را عزیز و کبیر پندارد) خدا او را در دوزخ سرنگون کند».[۶۹]

و امام صادق علیه السلام فرمود: «کبر ویژه خداوند است و کسی که کبر دارد با خدا ستیزه می کند در چیز ویژه او».[۷۰]

عزیز و کبیر مطلق، خداست

جهت اینکه عزّت و کبریایی خاصه خداوند می‌باشد این است که خداوند عین هستی و کلّ کمال است و جهان هستی به جواهر و اعراضش همه از اوست و چون هیچ نیازی در او راه ندارد پس اوست عزیز مطلق و کبیر به حقّ و جز او هر آفریده‌ای فقیر مطلق و نیازمند به حق است: «ای مردم شمایید

[۶۹] ۲\ i)-« الْعِزُّ رِداءُ اللَّهِ وَالْكِبْرُ إِزارُهُ فَمَنْ تَناوَلَ شَيْئاً مِنْهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، باب الکبر).\E

[۷۰] ۳\ i)-« قال: الْكِبْرُ رِداءُ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ شَيْئاً مِنْ ذلِكَ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، باب الکبر).\E

نیازمندان به خدا و خداست که بی‌نیاز و ستوده است».[۷۱]

بنابراین، اگر نادانی، خود را بنده نداند و نسبت مملوکیّت و مربوبیت و مقهوریت

---

(۱)- وَلَهُ ا لْكِبْرِيَآءُ فِى السَّموَاتِ وَا لْأَرْضِ وَهُوَ ا لْعَزِيزُ ا لْحَكِيمُ، (جاثیه/ ۳۷).

(۲)- «الْعزُّ رِداءُ اللَّهِ وَالْكِبْرُ إزارُهُ فَمَنْ تَناوَلَ شَيْئاً مِنْهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ فی جَهَنَّمَ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، باب الکبر).

(۳)- «قال: الْكِبْرُ رِداءُ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ شَيْئاً مِنْ ذلِكَ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِی النَّار»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، باب الکبر).

---

[۷۱] \i\-(4)i يأَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَآءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِىُّ ا لْحَمِيدُ\E،(فاطر/ ۱۵).\E

(٤)- يأَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَآءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِىُّ ا لْحَمِيدُ، (فاطر/ ١٥).

قلب سليم، ج٢، ص: ٨١

خود را با خداوند نادیده گیرد، پس خود را بی‌نیاز و بلندمرتبه و بزرگ پندارد، در حقیقت خود را برابر خدا قرار داده و دانسته یا ندانسته ادّعای ربوبیّت کرده است.

دانسته‌اش مانند فرعون که به مصریان گفت: «منم پرورش دهنده شما که بلند مرتبه‌ام»[٧٢] و ندانسته‌اش مانند سایر افراد بشر گاهی که حالت کبر در آنها پدیدار شود، هرچند از کسانی باشد که اقرار به خداوند دارد لکن در حالت کبر با خدا در ستیز است در ادّعای ربوبیّت.

[٧٢] ١\ ١)-« ... أَنَا رَبُّكُمُ ا لْأَعْلَى»،(نازعات/ ٢٤).E\

کبر، سرچشمه صفات بد

اگر دقت کنید می‌فهمید که تمام صفات رذیله و خویهای زشت حیوانی و شیطانی که در انسان پدیدار می‌شود، پیدایش آنها از همان ادّعای ربوبیّت او است و به عبارت دیگر تمام خویهای زشت سرچشمه‌اش حالت کبر است؛ مثلًا حسادت که در او پیدا می‌شود برای این است که نمی‌خواهد دیگری بالاتر یا بهتر از او باشد در امر دین یا دنیا.

و «حقد» که نهان داشتن غضب در باطن است، از همینجا پیدا می‌شود، عجب که ذات خود را کامل دیدن است از همان ادّعای ربوبیّت است. ریا برای آن است که مدح و ثنای خلق را خواهان شده که از لوازم ادّعای ربوبیّت است.

«غضب» که در انسان پیدا می‌گردد از جهت استیلا و بلندمرتبه دیدن خود می‌باشد که لازمه ربوبیّت است و همچنین سایر خویهای ناروا. بنابراین، برای جلوگیری از هرخوی زشتی باید از پیدایش حال کبر جلوگیری نمود و راهش این است که پیوسته «بندگی» را از دست نداد.

بندگی دوای کبر

[بندگی] یعنی باید همیشه نسبت مملوکیّت و مربوبیّت خود را با خدا در نظر داشت تا ملکه و عادتش شود و هیچ‌گاه ادّعای ربوبیّت در او پیدا نشود و از اینجاست که

---

(۱)- «... أَنَا رَبُّكُمُ ا لْأَعْلَى»، (نازعات/ ٢٤).

در قرآن مجید مکرّر به کثرت ذکر خدا امر فرموده است: «خداوند را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».[۷۳] بلکه به دوام ذکر امر شده: «آنان که خدا را یاد می‌کنند در هرحال از ایستادن و نشستن و هنگام خوابیدن».[۷۴] و این دوام ملاحظه نسبت خود که مملوکیّت و مربوبیّت است با خدا که مالکیّت و ربوبیّت باشد مانع قطعی از پیدایش حالت کبر و ادّعای ربوبیّت است.

آخرت برای آنهاست که کبر ندارند

٤- در سوره قصص می‌فرماید: «آن سرای آخرت و بهشت با اهمیّت که در قرآن از آن وصف شده و به بزرگی یاد شده ساخته و آماده کرده‌ایم آن را برای آنان که نمی‌خواهند تکبر و برتری را در زمین

[۷۳] \i\-(1 i(... وَاذْكُرُواْ اللّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ\E، (جمعه/ ۱۰).\E

[۷۴] \i\-(2 i(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيمًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ ...\E، (آل‌عمران/ ۱۹۱).\E

و نه تبهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است».[۷۵]

در دو جای این آیه شریفه باید دقّت کرد؛ یکی لا یریدون و دیگر علواً امّا لا یریدون پس به معنای خواستن دل است؛ یعنی در دل خواهان علوّ و برتری- که همان حالت کبر است- نباشند بنابراین، اگر کسی در دلش کبر باشد، آلوده به گناهی است که مانع از دخول بهشت است هرچند در گفتار و کردارش کبریایی نکند یا نتواند؛ زیرا اگر عمل کبریایی حرام بود، می‌فرمود: لا یعلمون و چون فرموده: لا یریدون، دانسته می‌شود که همان حالت درونی کبر، گناه و مانع از سعادت است.

امّا «علوّ» که به معنای تجبر و تکبر کردن بر بندگان خداست پس به این است که در هرمرتبه و شأنیست طالب برتری نسبت به آن مرتبه بر دیگران است؛

[۷۵] \i\-(3)i تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ\E،(قصص/ ۸۳).\E

مثلًا اگر در رشته کسب و تجارت است بخواهد که متاعش بیش از دیگران مورد پسند و رغبت باشد مشتریان او بیشتر باشد و مورد ثنای مردم، او باشد و بس. در جهت ثروت و مکنت

---

(۱)- ... وَاذْكُرُواْ اللَّهَ كَثِيراً لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، (جمعه/ ۱۰).

(۲)- الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيمًا وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ ...، (آل‌عمران/ ۱۹۱).

(۳)- تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، (قصص/ ۸۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۸۳

بیش از همه و بالاتر از همه باشد، در جهت صنعت و اختراع بالا دست همه قرار گیرد به طوری که او تنها مورد ستایش و ثنا و تعظیم مردم باشد. از جهت

طبابت استاد کلّ شناخته شود و تنها او مورد نیازمندی مردم و مدح و ثنای آنها قرار گیرد و اگر در راه علم دین است او را اعلم از همه و مقدّم بر دیگران شناسد و تنها او مورد ستایش و فرمانبرداری و تعظیم خلق واقع شود. و خلاصه، هرکس در هرکاری است باید از داشتن علو، سخت برحذر باشد.

فرمایش علی (ع) در بازار کوفه

در «تفسیر مجمع‌البیان» مروی است که امیرالمؤمنین علیه السلام تنها در بازارها راه می‌رفت، گمراه را راهنمایی می‌کرد، ناتوان را یاری می‌نمود و بر فروشندگان و جنس‌داران که می‌گذشت، قرآن را برایش باز می‌کرد و این آیه: تِلكَ الدَّارُ الآخِرَةُ ...

را بر او می‌خواند و می‌فرمود: «این آیه نازل شده در اهل عدل و تواضع از حکمرانان و اهل توانایی از سایر مردمان».

نیز فرمود: «به راستی مردی که به عجب آورد او را اینکه بند کفش او بهتر و خوبتر از بند کفش رفیقش باشد پس از موارد این آیه واقع می‌شود».[۷۶]

یعنی کسی که از دارایی خود هرچه باشد هرچند از خوبی بند کفش باشد، بر دیگری علو و کبر پیدا کند و به آن بنازد، این حالت مانع رسیدن به سعادت اوست؛ زیرا از کسانی است که علو در زمین را خواستار شده.

و پس از دانستن معنای اراده علوّ در زمین و گناه بودن آن گوییم اگر کسی انصاف دهد و به حالات خود بررسی نماید، خواهد دانست که کمتر روزی بر انسان می‌گذرد که این معنا در او پدیدار نشود

[۷۶] ۱\ ُi)-« إنّ الرجلَ لَيُعجبه شراك نعله فيدخل فی هذه الاية»،(مجمع البيان، ج ۷، ص ۲۶۹).E\

لااقل از علوّ بر زن و فرزند و خانواده و شاگرد و زیردستان و اقران و امثال خود و از اینجاست که این آیه ناله بزرگان را بلند کرده و سوز و گداز آنها بالا رفته است.

---

(۱)- «إنّ الرجلَ لَيُعجبه شراك نعله فيدخل فی هذه الايۀ»، (مجمع البيان، ج ۷، ص ۲٦۹).

آرزوها را می‌برد

در «تفسیر قمی» از «حفص بن غیاث» روایت کرده است که گفت حضرت صادق علیه السلام این آیه: تِلكَ الدَّار الْآخِرَۀ ... را تا آخر می‌خواند و سخت می‌گریست و می‌فرمود: «به خدا سوگند پس از دانستن این آیه آرزوها از بین رفته است». سپس فرمود: «رستگار شدند نیکوکاران، می‌دانی آنها

کیانند، آنانند که به هیچ آفریده‌ای اذیت و آزاری نکنند، بس است دانایی، به ترسیدن از خدا و به نادانی به مغرور شدن به خدا».[۷۷]

در «کشف الاسرار» در ذیل آیه شریفه گوید: ساکنان سرای آخرت در فردا کسانی باشند که در دنیا مهتری و برتری نجویند و خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و به چشم پسند در خود ننگرند. ای جوانمرد! به چشم پسند در خود منگر و در راه «من» مشو که هرگز کسی از «منی» سودی نبرد. آنچه بر ابلیس آمد از روی «من» آمد که گفت: «من از آدم بهترم».

یکی‌ازبزرگان دین، ابلیس رادیدگفت: مرا پندی‌ده، گفت: مگو «من» تانشوی چو من.

---

[۷۷] \ 1)i̇)-« ذهبت واللّه الأمانی عند هذهالایة ثم قال: فاز واللّه الأبرار أتدری من هم؟ هم الذین لا یؤذون الذر کفی بخشیة اللّه علماً وکفی بالاغترار باللّه جهلًا»،(تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶).\E

لطیفه: جوانمردی از موقف عرفات در سفر حجّ برگشته بود، او را گفتند اهل موقف را چگونه یافتی؟ گفتا گروهی را دیدم که اگر نه «من» در میان ایشان بودی، امید بودی که همه آمرزیده برگردند (ظاهراً مرادش از کلمه «من»، عجب و خودبینی است و محتمل است که مراد خود گوینده باشد). سعدی گوید:

بزرگی که خود را ز به دنیا و عقبی
خردان شمرد بزرگی ببرد
تو آنگه شوی پیش که مر خویشتن را
مردم عزیز نگیری به چیز

سپاس خدا را که در توبه باز است

به راستی اگر نه این بود که «باب توبه» مفتوح است و پاره‌ای از عبادات مانند نماز

(۱)- «ذهبت واللّه الأمانی عند هذهالایهٔ ثم قال: فاز واللّه الأبرار أتدری من هم؟ هم الذین لا یؤذون الذر کفی بخشیهٔ اللّه علماً وکفی بالاغترار باللّه جهلًا»، (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱٤٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۸۵

و حجّ اگر با شرایط و آداب انجام گیرد، پاک کننده گناهان است، انسان از خواندن این آیه شریفه از خود مأیوس می‌شد و آتش غصه هلاکش می‌کرد لکن شکر خداوند کریمی که توبه را می‌پذیرد و آلودگیهای بنده‌اش را پاک می‌فرماید، امید از کرمش آنکه پس از پیدایش حال کبر، حال تو به عنایت فرماید انَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیم[۷۸].

کبر چگونه مانع دخول بهشت است

[۷۸] ۱\ ۱ُن)- بقره/ ۵۴ .E\

اگر پرسیده شود اراده علوّ در زمین چگونه مانع دخول بهشت است؟

پاسخ این است: کسی که اراده علوّ دارد با خدا در جنگ و ستیزه است به شرحی که داده شد و کسی که با خدای خود در ستیزه باشد چگونه سزاوار بهشت می‌شود جز آنکه از این ستیزگی دست بردارد و از کبر خود توبه نماید تا آماده بهشت گردد. و نیز گوییم کسی که اراده علوّ دارد جاهل حقیقی است که هنوز فهم انسانی در او پیدا نشده تا حق را از باطل و باقی را از فانی تمیز دهد آنگاه حق و باقی را بخواهد و از باطل و فانی پرهیز کند، هنوز بی‌اعتباری و ناپایداری و کم ارزشی حیات مادی را ندانسته تا دل به آن نبندد و بقا و پرارزشی زندگی پس از مرگ را ندانسته تا به آن دلبند گردد و چنین جاهلی سزاوار قرب حضرت آفریدگار نیست جز اینکه دانا شود و از جهات خود توبه نماید.

اراده علو، اختیاری است

اگر گفته شود اراده علوّ امر قلبی است و اختیاری نمی‌باشد، پاسخ این است آنچه غیراختیاری است خطورات و وساوس است و بر آنها مؤاخذه نیست، امّا اراده علوّ، پس حالتی ثابت و اختیاری انسان است؛ چون می‌تواند در اثر تفکّر در آنچه گذشت، نگذارد این حالت در او پیدا شود یا اگر پیدا شده می‌تواند آن را از بین ببرد و تفصیل این مطلب در «بحث عجب» گفته شد.

---

(۱)- بقره/ ٥٤.

قلب سلیم، ج۲، ص: ٨٦

دین، مانع پیشرفت مادی نیست

اگر گفته شود در صورتی که اراده علو گناه و مانع خوشبختی باشد، پس آنچه بی‌دین‌ها و مغرضین

گفته‌اند که دین مانع ترقی و پیشرفت در صنایع و اختراعات و رسیدن به زندگی بهتر می‌باشد، درست است!

پاسخ این است که این مغالطه‌ای است شیطانی؛ زیرا دین از ترقی و پیشرفت در حیات مادی بشری نهی نکرده است بلکه بدان امر فرموده؛ چنانچه در باب زراعت و تجارت و صناعت و طبابت و گیاه شناسی و دامداری و مانند اینها تأکید بسیار نموده است و همچنین برای توسعه بر عیال و تأمین زندگی بهتر برای ایشان سفارش کرده و چیزی که دین از آنها نهی کرده، به خود بالیدن و پیشی جستن و بلندپروازی و خودنمایی و کبریایی کردن است که موجب حسدورزی و دشمنی و صدها فتنه و فساد است.

مثلًا به طلب زیادتی ثروت برای برتری و حکومت و آقایی بر یکدیگر نهی فرموده ولی از طلب ثروت

برای خیر رساندن به دیگران امر فرموده است و سایر موارد را بر این مثال قیاس نمایید به هرحال اسلام برای بهتر زیستن دستوراتی داده و به طور کلی فرموده: «بهترین مردم کسی است که به مردم نفع رسان باشد».[۷۹]

و اما روایاتی که در آنها عنوان «کبر» ذکر شده و از آنها نهی گردیده، پاره‌ای از آنها نقل شده و به پاره‌ای دیگر اشاره می‌شود.

کبر، کمترین درجه الحاد است

«حکیم» گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کمترین درجه الحاد، فرمود: «کبر، کمترین درجه الحاد است».[۸۰]

---

[۷۹] ۱\ i)- «خَیر النّاس مَن انتفع به الناس ...»، (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱).\E

[۸۰] ۲\ i)- «عَنْ حَکیمٍ قالَ سَئَلْتُ أَبا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنَیَ الْإِلحادِ فقال علیه السلام: إنَّ الْکِبْرَ أَدْناهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۱، باب الکبر).\E

«الحاد» به معنای میل از حق است؛ یعنی برگشتن و روگردانیدن از حق و آن بر دو

---

(۱)- «خَیر النّاس مَن انتفع به الناس ...»، (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱).

(۲)- «عَنْ حَکیمٍ قالَ سَئَلْتُ أَبا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنَی الْإِلحادِ فقال علیه السلام: إِنَّ الْکِبْرَ أَدْناهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۱، باب الکبر).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۸۷

قسم است؛ انکار خدا یا اثبات شریک برای او. و کبر- چنانکه ذکر شد- حالتی است که در نهان انسانی پیدا می‌شود گاهی که خود را بزرگتر از دیگری بیند و به حسب مرتبه بالاتر از او پندارد و اینکه در این روایت امام علیه السلام کبر را الحاد دانسته برای آن است که لازمه کبر انکار خدا یا

اثبات شریک برای اوست هرچند شخص متکبر نفهمد؛ زیرا کبریایی برای کسی است که به حسب ذات و صفات و افعال کامل مطلق باشد و هیچ نقص و نیاز نداشته باشد و جز خدا هرآفریده در هر سه جهت ناقص و نیازمند است به تفصیلی که گفته شد، بنابراین کبریایی صفت خاصه خدایی است پس شخص متکبر خود را ندانسته شریک او قرار داده است.

نیز انکار خدای یگانه که شریک ندارد کرده است و چون این انکار و خود را شریک خدا قرار دادن، غیر صریح و از لوازم کبر است، امام علیه السلام فرموده کمترین مرتبه الحاد، کبر است.

متکبر به بهشت نمی‌رود

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند: «هر کس به وزن ذرّه‌ای کبر در دلش باشد، بهشت نمی‌رود».[۸۱]

علما در توجیه این حدیث وجوهی گفته‌اند:

۱- مراد از کبری که ذرّه‌ای از آن هم مانع دخول بهشت می‌باشد، کبر با انکار ربوبیت الهی است که بالاترین مراتب الحاد است؛ زیرا کمترین الحاد که در حدیث اول ذکر شده، کبر با جهالت و غفلت از ربوبیت و مالکیت خداوند و اینکه کبریایی ویژه خدایی است و ندانسته خود را شریک خدا قرار دادن بود.

و کبر با انکار آن است که خود را مستقل و بی‌نیاز بیند و باور نداشته باشد که آفریننده‌ای دارد که

[۸۱] 1\ أ)-« عَنْ ابِي‌جَعْفَرٍ وَأَبِي‌عَبْدِاللَّه علیهما السلام قالا: لايَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مَنْ كِبْرٍ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰ ح ۶، باب الکبر).\E

تربیت و تدبیر امورش با اوست و وابسته به اوست و اگر با این

---

(۱)- «عَنْ ابی‌جَعْفَرٍ وَأَبی‌عَبْدِاللَّه علیهما السلام قالا: لایَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فی قلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مَنْ کِبْرٍ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰ ح ٦، باب الکبر).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۸۸

حالت بمیرد، کافر مرده است و بهشت بر کافر حرام است و شاهد درستی این توجیه حدیث آتی است.

۲- کسی که با یک ذرّه کبر بمیرد، هرچند با ایمان مرده باشد با این آلودگی، بهشت نمی‌رود مگر اینکه در برزخ یا عقبات محشر یا دوزخ پاک شود آنگاه به بهشت رود.

شهید- علیه الرحمه- فرموده: کبر معصیت است ... آنگاه به دو وجه مزبور اشاره کرده است.[۸۲]

۳- بعضی از محققین گفته‌اند سبب اینکه کبر مانع بهشت است آن است که در هردلی کبر باشد از فضایل اخلاقی که در حقیقت درهای بهشت است محروم است و کبر آن درها را به روی صاحبش می‌بندد؛ زیرا لازمه کبر، حسد و کینه و غفلت و قساوت و ریا و عجب و بخل و حرص و مانند اینهاست. و در برابرش محرومیت از تواضع و شجاعت وجود و رفق و حلم و اخلاص و دوستی و شکیبایی و سپاسگزاری و رضا و مانند اینهاست.

٤- مراد از کبری که صاحب آن به بهشت نمی‌رود و بلکه بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد؛ چنانچه در روایت دیگر است کبر ذاتی است نه عارضی. توضیح مطلب آنکه هرگناهی قلبی یا بدنی که از

[۸۲] ۱\ )ﺃ)- قواعد، ص ۲۵۹.\E

انسان سرمی‌زند دو قسم است یا ذاتی است یعنی بنابر خواسته ذات و حقیقتش از روی بی‌باکی و گردن کلفتی و بی‌اعتنایی به خدا و قهر و انتقام او و عقوبتهای آخرت و خلاصه مسؤولیت و مؤاخذه الهی را موهوم پنداشتن.

و یا عارضی است یعنی گناه خواسته ذاتش نیست و چون ایمان به خدا و روز جزا در دلش هست از اصل، گناه را نمی‌خواهد لکن در اثر غفلت و جهالت یا ضعف از مقاومت با شیطان و خواسته نفسش مغلوب هوا و شیطان می‌شود و گناه می‌کند.

نشانه اینکه گناه ذاتی بوده یا عارضی، حال او پس از گناه است، اگر خود متوجه شود یا دیگری او را از گناهش باخبر سازد و بترساند، حالت ندامت و حسرت و شرمساری از پروردگارش در او پیدا شود؛ دانسته می‌شود که گناهش عارضی بوده و اگر

(۱)- قواعد، ص ۲۵۹.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۸۹

این حالت در او پیدا نشود بلکه به عکس، به گناهش آرام و دلشاد باشد و اندرز دهنده را مسخره نماید، دانسته می‌شود که گناهش ذاتی بوده و اگر با این حالت بمیرد، گناهش آمرزیده نشدنی است.

اکنون که این مطلب دانسته شد، گوییم اگر کسی با کبر ذاتی بمیرد هرگز بهشت را نمی‌بیند و اگر با کبر عارضی باشد و بی‌توبه از آن بمیرد پس اگر از تمام کبایر پرهیز کرده یا پاره‌ای از عباداتی که پاک کننده کبر است بجا آورده این کبرش مانعی از بهشت برایش نیست وگرنه پس از مقداری عقوبت که بر آن کبر است البته بهشتی خواهد شد و البته امید به شفاعت و فضل و رحمت الهی قوی است.

توبه پس از گناه و پیش از مرگ

آنچه گفته شد از گناه ذاتی که بخشیده نشدنی است و گناه عارضی که قابل بخشودگی است با دقت در این دو آیه به خوبی دانسته می‌شود:

۱- «جز این نیست که بر خداست پذیرفتن توبه آنانی که گناه می‌کنند از روی نادانی و سپس توبه می‌نمایند (یعنی آنان که از روی غلبه نفس و شیطان گناه کردند نه از روی عناد و طغیان به نشانه اینکه زود توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند چون اگر از روی عناد و سرکشی بود، پشیمان نمی‌شدند و از آن توبه نمی‌کردند) پس آنانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد و به آمرزش خود به آنها رجوع می‌فرماید و خداوند (به ایمان و اخلاص ذاتی آنها) داناست و از این روی به آنها نظر رحمت می‌فرماید تا توبه کنند و حکیم است (و به حکمت خود توبه آنها را می‌پذیرد چون حال آفریده خود را خوب

می‌داند که گناهش عارضی است و به واسطه ناتوانی او در برابر نفس و شیطان بوده است)»[۸۳].

۲- «و نیست پذیرفتن توبه برای کسانی که گناه می‌کنند (و از آن توبه نمی‌کنند) تا

---

(۱)- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، (نساء/ ۱۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۰

هنگام مرگشان گوید اینک توبه نمودم و نه برای آنان که با کفرشان می‌میرند، ایشانند که برایشان عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم».[۸۴]

---

[۸۳] \i\-(1)i إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا\E،(نساء/ ۱۷).\E

[۸۴] \i\-(1)i وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ا لْمَوْتُ قَالَ إِنِّ تُبْتُ ا لنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ اوْلئكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا\E،(نساء/ ۱۸).\E

خلاصه، کسی که از روی عناد و نافرمانی خدا، گناه می‌کند و از این رو از آن پشیمان نمی‌شود تا گاهی که مرگ را ببیند آنگاه از روی ناچاری و مشاهده آثار زشتیهایش به زبان بگوید توبه کردم، این توبه‌اش سودی ندارد؛ زیرا توبه صحیح که قابل پذیرش است آن است که شخص از نافرمانی خداوند از صمیم دل پشیمان و حقیقتاً برای فرمانبرداری حاضر باشد و توبه‌ای که این طور نباشد مانند گفتگوی دوزخیان است که می‌گویند دانستیم که بد کردیم ما را به دنیا برگردان تا کار نیک کنیم.

به عبارت دیگر: توبه صحیح پیدایش حالت بندگی و فرمانبرداری است پس پشیمانی از کردار خود هنگام مرگ و دیدن امور برزخی و آثار زشتیها یا در دوزخ، حالت بندگی نیست؛ یعنی حالش طوری

است که اگر بر فرض محال به دنیا برمی‌گشت باز از طغیان و سرکشی و نافرمانی دست برنمی‌داشت.

مخالفت با طبیب و پشیمانی هنگام مرگ

درست مانند بیماری می‌ماند که طبیب حاذق مهربانی او را از اموری نهی و امر به پرهیزش کرده و خبرش داده که اگر پرهیز نکنی به بیماری خطرناکی مثلًا سرطان مبتلا می‌شوی و بیمار، اعتنایی به اوامر طبیب نکند و امر او را هیچ و پوچ دانسته، مسخره کند، هنگامی که به سرطان مبتلا شد و از سختی درد و فشار آن رنجها برد و مرگ او را تهدید کرد از ناپرهیزیهای خود پشیمان شود، این پشیمانی او را چه سود؟ خصوصاً با اینکه باز برای طبیب خاشع نیست و او را لازم الاطاعه نمی‌داند به طوری که به فرض محال اگر طبیب بخواهد او را مداوا کند باز حاضر به اطاعت او نیست.

(۱)- وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ا لْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ ا لن وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ اوْلئكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، (نساء/ ۱۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۱

کبری که انکار حق باشد

«محمّد بن مسلم» از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر کس در دلش به وزن دانه خردلی کبر باشد، به بهشت نمی‌رود».

گوید من گفتم: (انا للّه‌وانا الیه راجعون)، امام علیه السلام فرمود: «چرا آیه استرجاع خواندی؟».

گفتم: برای آنچه از شما شنیدم.

فرمود: «آن طور نیست که تو پنداشتی، همانا مقصود من جحود و انکار است، همانا آن عبارت از انکار است».[۸۵]

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بزرگترین کبر، خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق است». راوی گوید من گفتم خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق کدام است؟

امام علیه السلام فرمود: «حق را نادیده گیرد و بر اهل آن طعن زند هرکه این کار کند با خدا در آنچه ویژه اوست ستیزه کرده است».[۸۶]

نیز امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «کبر در بدترین مردم است از هر صنفی از اصناف (یعنی کبر

---

[۸۵] 1\ )i(- « لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كانَ فی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْكِبْرِ قالَ: فَاسْتَرْجَعْتُ فَقال: مالَكَ تَسْتَرْجِعُ قُلْتُ لِما سَمِعْتُ مِنْكَ فَقال: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّما أعني الْجُحُودَ إِنَّما هُوَ الْجُحُود»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۷، باب الکبر).\E

[۸۶] 2\ )i(- « إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبْرِ غَمْصُ الْخَلْقِ وَسَفْهُ الْحَقِّ قالَ: قُلْتُ و ما غَمصُ الْخَلْقِ وَسَفْهُ الْحَقِّ؟ قالَ: يَجْهَلُ الْحَقَّ وَ يَطْعَنُ عَلى أَهْلِهِ فَمَن فَعَلَ ذلِكَ فَقَدْ نازَعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رِداءَهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۹، باب الکبر).\E

تنها در صنف مالداران و سرشناسان نیست بلکه در هر صنفی ممکن است شریر متکبر باشد هرچند مانند فقیر راه نشین باشد) و کبر و بزرگی برازنده خداست هر که با خدا در ویژه او ستیزه کند نیفزاید برای او جز پستی را، به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در راهی از راههای مدینه گذشت زن سیاهی سرگین جمع می‌کرد به او گفته شد از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور شو و از سر راه برخیز و کنار رو. در پاسخ گفت:

---

(۱)- «لا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ کانَ فی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْکِبْرِ قالَ: فَاسْتَرْجَعْتُ فَقال: مالَکَ تَسْتَرْجِعُ قُلْتُ لِما سَمِعْتُ مِنْکَ فَقال: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّما أعنی الْجُحُودَ إِنَّما هُوَ الجُحُود»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۷، باب الکبر).

(۲)- «إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبْرِ غَمْصُ الْخَلْقِ وَسَفْهُ الْحَقِّ قالَ: قُلْتُ و ما غَمصُ الْخَلْقِ وَسَفْهُ الْحَقِّ؟ قالَ: يَجْهَلُ الْحَقَّ وَ يَطْعَنُ عَلى أَهْلِهِ فَمَن فَعَلَ ذلِكَ فَقَدْ نازعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رِداءَهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۹، باب الکبر).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۲

راه پهناور است؛ یعنی من از جای خود حرکت نمی‌کنم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار آن برود، یکی از مردم خواست او را بیازارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دست از او بدارید؛ زیرا زوردار (یا زورگوست)[۸۷]؛ یعنی چون متکبره است اگر بر او سخت گیرید، ممکن است حرف ناروایی بزند و رسوایی بار آورد».

[۸۷] 1\ i)- «الْكِبْرُ قَدْ يَكُونُ فِي شِرارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ والكِبْرُ رِداءِ اللَّهِ فَمَنْ نازَعَ اللَّهَ عزَّوجلَرِداءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ الَّا سَفالًا انَّ رَسُولَ اللَّهَ صلى الله عليه و آله و سلم مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدينَةِ وَسَوْداءُ تَلَقَّط السّرْقِينَ فَقيلَ لَها تَنحّي عَنْ طَريقِ رَسُول اللَّهَ صلى الله عليه و آله و سلم فَقالَتْ: إنّ الطّريقَ لَمُعْرَضٌ فَهَمَّ بِها بَعْضُ الْقَوْمِ أن يَتَناوَلَها فقالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم دَعُوها فَانَّها جَبَّارَةٌ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۲، باب الکبر).\E

تکبر از پستی نفس است

امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مردی نیست که تکبر ورزد یا به جبر و زور دست زند جز برای زبونی و خواری است که در خود احساس می‌کند».[۸۸]

سخن مرحوم مجلسی در شرح حدیث

مجلسی- علیه الرحمه- در شرح این حدیث می‌فرماید: ممکن است در فرق بین تکبر و تجبر چنین گفت: تجبر وادار کردن دیگری است به کاری به زور و فشار، به خلاف تکبر که خود را از دیگران بزرگتر دانستن است اگرچه غالباً با هم ملازمند. و در معنای جمله «الّا من ذلّة وجدها فی نفسه» وجوهی نقل نموده بدین قرار:

[۸۸] ۱\ 2)أ)-« ما مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّالذِلَّةٍ وَجَدَها فِي نَفْسِهِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۷، باب الکبر).\E

۱- مقصود این باشد که تکبر ناشی از پستی و زبونی نفس انسان است.

۲- مقصود این باشد که تکبر در کسی پدید شود که خوار بوده و عزیز شده و کسی که در خاندان عزت بزرگ شده غالباً دچار تکبر نمی‌شود بلکه تواضع پیشه است.

۳- تکبر در کسی است که کمال واقعی ندارد و با تکبر می‌خواهد اظهار کمالی کند.

---

(۱)- «الْكِبْرُ قَدْ يَكُونُ فی شِرارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ والكِبْرُ رِدآء اللَّهِ فَمَنْ نازَعَ اللَّهَ عزَّوجلَ رِدآءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ الَّا سَفالًا انَّ رَسُولَ اللَّهَ صلی الله علیه و آله و سلم مَرَّ فی بَعْضِ طُرُقِ الْمَدينَةِ وَسَوْداءُ تَلَقَّط السِّرْقينَ فَقيلَ لَها تَنحّی عَنْ طَريقِ رَسُول اللَّهَ صلی الله علیه و آله و سلم فَقالَتْ: إِنّ الطّريقَ لَمُعْرَضٌ فَهَمَّ

بِها بَعْضُ الْقَوْمِ أن يَتَناوَلَها فقالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله و سلم دَعُوها فَانَّها جَبَّارَةٌ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۲، باب الکبر).

(۲)- «ما مِنْ رَجُلٍ تَکَبَّرَ أوْ تَجَبَّرَ إلَّالذِلَّةٍ وَجَدَها فی نَفْسِهِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۷، باب الکبر).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۳

٤- مقصود این است که نزد خدا خوار و زبونست و هر که نزد خدا عزیز و صاحب مقام باشد تکبر نورزد.

٥- مقصود این باشد که هر که تکبر دارد، سرانجام او به خواری و زبونی می کشد در دنیا یا در آخرت و این وجه آخر، از همه دورتر است.[۸۹]

کبر به اندازه کمی عقل است

[۸۹] ۱\ )أ)- روایاتی که‌نقل شد از اصول کافی(مترجم)، ج ۳، ص ۴۵۶،(چاپ اسلامیه) می‌باشد.\E

امام باقر علیه السلام فرمود: «وارد نشد در دل شخص چیزی از کبر جز اینکه از عقل او کم شد به مقدار کبری که در دلش جای گرفته، کم بوده یا بسیار».[۹۰]

یعنی هراندازه کبر در دل جای گیرد به همان مقدار عقل او کم شده است و به راستی هرمتکبری کمبود عقل دارد که همان کمبود ایمان است؛ زیرا عقل به معنای ادراک حقایق است و آنکه کبر دارد خدای را به عظمت و رفعت و خود را به حقارت و دنائت نشناخته و ادراک ننموده است و هراندازه کبر در دل بیشتر باشد این ادراک کمتر خواهد بود و از اینجاست که متکبر، دیوانه حقیقی است.

متکبر، دیوانه حقیقی است

«جابر بن عبداللّه» می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گذرگاهش با شخص

[۹۰] ۲\ ۱)-« ما دَخَلَ قَلبُ إمرِئٍ شَیءٌ مِنَ الْکِبْرِ الّانَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْل ما دَخَلَه مِن ذلك قَلَّ ذلك او کَثُرَ»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶۰).\E

مصروعی برخورد که مردم برای تماشا اطرافش جمع شده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید برای چه مردم جمع شده‌اند؟ عرض شد دور دیوانه مصروعی جمع شده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن مصروع نگریست سپس فرمود: این شخص دیوانه نیست آیا شما را نیاگاهانم به دیوانه حقیقی؟ گفتند آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! فرمود: «دیوانه حقیقی آن کس است که با تکبر راه می‌رود و از خودپسندی به دامنهای خویش نگاه می کند و

---

(۱)- روایاتی که‌نقل شد از اصول کافی (مترجم)، ج ۳، ص ٤٥٦، (چاپ اسلامیه) می‌باشد.

(۲)- «ما دَخَلَ قَلبُ إمرِئٍ شَیءٌ مِنَ الْکِبْرِ الّانَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْل ما دَخَلَه مِن ذلک قَلَّ ذلک او کَثُرَ»، (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ٤٦٠).

پهلوهای خود را با حرکت دوشهای خویش حرکت می‌دهد، چنین شخصی دیوانه حقیقی است و این مردی که دورش جمع شده‌اند، دردمند مبتلایی است».[۹۱]

مراتب کبر

«کبر» را درجات و مراتبی است که سخت‌ترین آن دو چیز است: یکی کبر جحود؛ یعنی انکار حق و دیگری تحقیر خلق، در روایات گذشته تصریح شده که هردو، بزرگترین درجات کبر است. و نیز عقوبتهای شدیدی که در روایات و آیات برای کبر ذکر شده راجع به این دو مرتبه است بنابراین باید

[۹۱] (1\ ُi)-« مَرَّ رَسُول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم برجل مصروع وقد اجتمع علیه النّاس ینظرون الیه فقال صلی الله علیه و آله و سلم علی ما اجتمع هولاء؟ فقیل له: علی مجنون یصرع فنظر الیه فقال ما هذا بمجنون الا اخبرکم بالمجنون حق المجنون؟ قالوا: بلی یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم قال صلی الله علیه و آله و سلم: انَّ المجنون حقّ المجنون المُتَبَخْتَر فی مشیه الناظر فی عطفیه المحرّك جنبیه بمنکبیه فذاك المجنون وهذا المبتلی»،(معانی‌الاخبار، ص ۲۳۷، باب معنی المجنون، باب ۲۳۷).\E

حقیقت این دو مرتبه را دانست تا به آن آلوده نگردید.

اما انکار حق، پس آن را هم مراتبی است که سخت‌تر از همه انکار حقایق دینی و امور اعتقادی است و آن را هم درجاتی است که سخت‌تر از همه خدا را نپذیرفتن و خود را مملوک و مربوب و مقهور او ندیدن و برای خدا خاشع و تسلیم نشدن و از فرمانبرداریش سرکشی نمودن است مانند کبر ابلیس.

پس از آن انکار معاد از روی کبر است به اینکه خود را بزرگتر از این پندارد که در جهان پس از مرگ از عقاید و گفتارها و کردارهایش پرسشها و مؤاخذه‌ها و عذابها و خلاصه مسؤولیتها و ذلتها داشته باشد و حاضر نباشد این حقیقت را بپذیرد و به آن منقاد و خاشع گردد.

پس از آن انکار پیغمبران و امامان به حق است به اینکه آنها را بشری مانند خویش داند و خود را بزرگتر از این پندارد که برای ایشان تسلیم و خاشع شود و آنها را بالاتر از خود دانسته مطیع فرمانشان باشد، با اینکه حق بودن آنها برایش آشکار است.

---

(۱)- «مَرَّ رَسُول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم برجل مصروع وقد اجتمع علیه النّاس ینظرون الیه فقال صلی الله علیه و آله و سلم علی ما اجتمع هولاء؟ فقیل له: علی مجنون یصرع فنظر الیه فقال ما هذا بمجنون الا اخبرکم بالمجنون حق المجنون؟ قالوا: بلی یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم قال صلی الله علیه و آله و سلم: انَّ المجنون حقّ المجنون المُتَبَخْتَر فی مشیه الناظر فی عطفیه المحرّک جنبیه بمنکبیه فذاک المجنون

وهذا المبتلی»، (معانی‌الاخبار، ص ۲۳۷، باب معنی المجنون، باب ۲۳۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۵

جاهل قاصر با معاند فرق می کند

اگر گفته شود که انکار این حقایق هرگاه در اثر اینکه حق برایش آشکار نشده و حجت بر او تمام نشده باشد، در این حال مذموم نیست.

پاسخ این است که در بخش عقاید گذشت کسی که جاهل به این عقاید حقه می‌باشد یعنی در شک و تردید است پس اگر مقصر باشد یعنی بتواند از حالت شک بیرون رفته و مطمئن و منقاد شود و نکند پس قطعاً مذموم و معذب است و اگر قاصر باشد؛ یعنی واقعاً نتواند تحصیل ایمان و یقین در همان مرتبه را بنماید هرچند مذموم و معذب نیست لکن حق انکار و استکبار و عناد هم ندارد و به راستی

کسی که چیزی را ندانسته و نشناخته، اگر منکر و معاند آن شود، سببی جز کبر و نخوت از پذیرفتن حق برایش نیست و اگر پس از شناختن حق منکر شود کبرش آشکارتر است.

انکار مؤمن هم از مراتب کبر است

نیز از مراتب انکار حق، انکار مؤمنی است که راستی و درستیش در عقاید و کردار بر او آشکار است یا اینکه باطل بودنش بر او ثابت نشده و تنها حسن ظاهر دارد، هرگاه از روی کبر چنین مؤمنی را در دل منکر شود تا جایی که حسد و بغضش را در دل گیرد و زبان به طعن و غیبتش گشاید این هم از مراتب انکار حقی است که اعظم مراتب کبر یاد شده و بر آن عقوبتهای سخت است.

زیر بار حق نرفتن، هرچه باشد

از مراتب انکار حق است هرگاه گفتار یا کردار راست و درستی از کسی بشنود یا ببیند سپس از روی کبر درونی که دارد آن را نپذیرد بلکه رد نماید و این نوع از انکار حق در بین مردم شایع و فراوان است و باید به خدا پناهنده شد از آلودگی به این گناه و سایر گناهان.

ناگفته نماند که مراتب انکار حق که گفته شد علاوه بر اینکه از موارد کبر و حرام

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۶

قطعی است از موارد ظلم و بغی که حرمت آن هم ضروری است می‌باشد و نیز از موارد قطعی بی‌انصافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «سخت‌تر چیزی که خداوند آن را بر بندگانش واجب فرموده، انصاف دادن میان خود و مردم است».[۹۲]

[۹۲] ۱\ ُi)- به اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۵، باب الانصاف والعدول مراجعه شود، نوزده حدیث نقل شده است.\E

کوچک شمردن مردمان

تحقیر خلق زاید بر کبر است؛ یعنی علاوه بر اینکه خود را بزرگتر و بلند مرتبه‌تر می‌بیند، دیگری را هم خوار و زبون و ناقابل می‌پندارد و از اینجاست که تحقیر خلق، اعظم مراتب کبر است.

و تحقیر که به معنای کوچک و پست و ناچیز دیدن دیگری است، مراتبی دارد تا جایی که آن دیگری را سزاوار خوار کردن و دشنام دادن و طعن زدن بداند و بدان هم عمل کند؛ چنانچه خلق به حسب مراتب کفر و اسلام و ایمان و تقوا مراتبی دارند تا جایی که تحقیر ولیّ (دوست خدا) کند که تحقیر او در حکم جنگ با خداست.

خلاصه، هرچند تمام مراتب کبر و تحقیر حرام است لکن هراندازه تحقیر سخت‌تر باشد حرمت آن

شدیدتر می‌باشد چنانچه شخص تحقیر شده هرچه بلندمرتبه‌تر باشد، حرمت آن شدیدتر است.

اشتباه را برطرف کنید

اگر گفته شود جز مؤمن با تقوا سایر افراد بشر حرمتی ندارند تا تحقیر آنها حرام باشد بلکه در شرع تحقیر کافر و فاسق خصوصاً ستمگر به آن امر شده و از تواضع به آنها نهی شده است.

در پاسخ گوییم **اوّلًا:** حرمت تواضع و وجوب تحقیر کافر و فاسق از جهت نهی از منکر است بنابراین باید رعایت اجتماع شرایط نهی از منکر و مراتب آن را نمود؛ یعنی

---

(۱)- به اصول کافی، ج ۲، ص ۱٤٥، باب الانصاف والعدول مراجعه شود، نوزده حدیث نقل شده است.

هرگاه تواضع برای کافر یا فاسقی سبب جرئتش در کفر یا فسق و ستمگری شود حرام است چنانچه اگر تحقیرشان سبب بیداری و توبه‌شان از کفر و گناه شود واجب می‌شود و اگر به عکس باشد؛ یعنی اگر در برابر کافر یا فاسقی فروتنی کند سبب بیداری و توبه‌اش می‌شود آن تواضع واجب می‌شود؛ چنانچه اگر تحقیرشان سبب زیادتی کفر و فسق و ستمگریشان گردد، آن تحقیر حرام است.

ثانیاً: جواز یا وجوب تحقیر کافر یا فاسق در مواردی که گفته شد در صورتی است که تنها از روی اطاعت امر شارع و نهی از منکر باشد؛ یعنی به غرض اینکه از کفر و فسق دست بردارد او را تحقیر می‌نماید ولی اگر از روی کبر و هوای نفس شد، حرام است؛ یعنی در حالی که بزرگی خدای را فراموش کرده و برای خود ثابت نموده و خود را

در برابر کافر یا فاسقی، بزرگ مرتبه و عالیشأن پنداشته و آنها را در برابر خود ناچیز و پست خیال کرده پس آنها را تحقیر کند.

این تحقیر چون از روی کبریائیت نفسانی بوده حرام است؛ زیرا مکرّر ذکر شد که کبریایی ویژه خداوند است و همه افراد بشر مملوک او هستند و چون به حسب آفرینش همه مانند یکدیگرند کسی را بر دیگری حق کبریایی نیست.

حضرت موسی (ع) و سگ جرب

مروی است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: «هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر از او می‌دانی همراهت بیاور». موسی علیه السلام هرفردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه

نمود تا رسید به سگ جرب داری، با خود گفت این را همراه می‌برم، بندی به گردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد، بند را باز کرد و سگ را رها نمود و چون به محل مناجات رسید خداوند فرمود:

«کجاست آنچه به تو امر کردیم».

گفت: خداوندا! کسی را نیافتم، خداوند فرمود: «به عزّت و جلالم سوگند! اگر

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۸

کسی را آورده بودی نامت را از دیوان پیغمبری پاک می‌کردم».[۹۳]

بنابر درستی روایت گوییم امر مزبور امتحانی بوده و اینکه فرموده تو را از پیغمبری می‌انداختیم؛ چون اگر موسی علیه السلام خود را از آفریده‌ای بهتر

[۹۳] ۱\ )i(- انوار نعمانیه، نور فی الکبر والفخر، ج ۳، ص E\.۳۰

می‌دید دلیل بقای جهل او به حقیقت حال خود بوده و جاهل سزاوار مقام نبوّت نیست؛ چون در حقیقت تمام آفریده شدگان مساوی و برابرند در مخلوق و مملوک و مقهور خدا بودن و از خود هیچ ندارند و اگر انسانی دارای شرافت علمی یا تقوایی تا برسد به مقام نبوّت باشد از ذات خودش نیست بلکه عطای الهی است و اگر از خود داند و به خود بنازد و خود را بالذّات از آفریده‌ای بهتر داند به حقیقت حال خود جاهل شده و ندانسته خود را شریک خدا قرار داده چنانچه به تفصیل گذشت.

عطای خدا کبر نمی‌آورد

اما جهت ایمان و تقوا که سبب شرافت و مزیّت می‌باشد، پس چون عطای الهی است مؤمن را حق کبر به آن نیست بلکه لازمه آن زیاد شدن خشوع و تواضع است؛ زیرا خداوند از بین همه بندگانش

بدون استحقاق او را مورد عطا و کرم خود قرار داده است.

نیز لازمه آن ترس از زوال نعمت است به سبب کفران آن، آنگاه بی‌ایمان بمیرد و با کافر مساوی باشد و نسبت به فاسق هم ممکن است آخر کار با توبه از گناهش بمیرد و این شخص با گناه بی‌توبه از دنیا برود. و نیز محتمل است که این فاسق کارهای نیکی انجام داده که مورد قبول خدا شده و همانها سبب توفیق توبه‌اش شود و بالأخره نزد خداوند آبرومندتر از این شخص گردد بنابراین، چگونه می‌شود در برابر کافر یا فاسق، متکبر شد؟ و در کتاب گناهان کبیره بیان بیشتری در جواب این شبهه ذکر شده است.

خلاصه، تحقیر از روی کبر نفسانی در برابر هرفردی از افراد بشر حرام است با مراتب مذکوره و تحقیر از جهت نهی از منکر در برابر کافر و فاسق جایز بلکه

واجب است لکن با اجتماع شرایط آن چنانچه گذشت.

---

(۱)- انوار نعمانیه، نور فی الکبر والفخر، ج ۳، ص ۳۰.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۹۹

حرمت تحقیر مردم

چون تحقیر خلق شدیدترین مراتب کبر است، چنانچه دانسته شد، پس تمام دلیلهای حرمت کبر که ذکر شد در حرمت آن کافی است و علاوه روایات در حرمت خصوص آن بسیار است و به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «هر کس به یک دوست من اهانت

کند هر آینه به جنگ با من کمین کرده است».[۹۴] و به این مضمون چندین روایت در کافی نقل شده است.

و مراد از دوست خدا آن کسی است که خود را مملوک پروردگار دانسته و در بندگی و فرمانبرداری خداوند از جان و دل، در نهان و آشکار حاضر بوده و علاوه، دل خود را از همه کس و همه جا بریده و تنها به پروردگار خود پیوند کرده و به او دلبند شده است و هر کس با دوست خدا چنین معامله کند با خدا جنگیده؛ زیرا هتک وابسته سلطان هتک سلطان است، عزیز خدا را ذلیل نموده، بلند کرده خدا را بر زمین زده است.

و چون دوست خدا سرگرم به محبوب و همه چیزش را به او واگذار کرده پس مولا و محبوبش یاریش خواهد فرمود و برای او غضب می‌کند و

[۹۴] 1\ )i(- «عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم قال اللّه تبارك و تعالی: مَنْ اهانَ لی وَلیّاً فَقَدْ أَرْصَد لِمُحارِبَتی»،(کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۵).E\

کسی که مورد قهر و انتقام خدای جهان آفرین شود حالش معلوم است.

بنابراین، خطرناکترین گناهان، تحقیر ولیّ خداست و چون ولیّ خدا نام و نشان ندارد و در هرلباس و شغلی ممکن است یافت شود، پس واجب است از تحقیر تمام مؤمنین خودداری شود کوچک و بزرگ، ثروتمند و تهیدست، توانا و ناتوان؛ چنانچه صدوق- علیه‌الرحمه- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده و فرموده: «خداوند ولیّ خودش را در بین بندگانش نهان داشته است پس کوچک نگیرید هیچ کس از بندگان خدا را چه بسا همان کس ولیّ خدا باشد و تو ندانی».[۹۵]

---

(۱)- «عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم قال اللّه تبارک و

[۹۵] ۲\ ۱)-« إنَّ اللَّهَ أخْفى وَلِيَّهُ فِي عِبادِهِ فَلا تَسْتَصْغِرُوا شَيْئاً مِنْ عِبادِهِ فَرُبَّما كان وَلِيُّهُ وَانْتَ لا تعلم».(بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۵).E\

تعالی: مَنْ اهانَ لی وَلیّاً فَقَدْ أَرْصَد لِمُحارِبَتی»، (کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۵).

(۲)- «إنَّ اللَّهَ أخْفی وَلِیَّهُ فِی عِبادِهِ فَلا تَسْتَصْغِرُوا شَیْئاً مِنْ عِبادِهِ فَرُبَّما کان وَلِیَّهُ وَاَنْتَ لا تعلم». (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۰

همچنین حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که مؤمن مستمندی را خوار شمارد، پیوسته خداوند عزّوجلّ او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد».[۹۶]

باید دانست که اظهار تحقیر مراتب دارد؛ زیرا یا به زبان تنها است یا با استهزا و سخریّه است یا به سبّ و طعن یا به زدن یا به ترک قول یا فعلی است که مستلزم خوار کردن آن مؤمن است.

[۹۶] ۱\ ۱)-« مَنْ حَقَّرَ مُؤمِناً مِسْکیناً أَوْ غَیْرَ مِسْکینٍ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ حاقِراً لَهُ ماقِتاً حتَّی یَرْجِعَ عَنْ تَحْقِیرِهِ إِیَّاهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴).\E

همچنین می‌فرماید: «هر که مؤمنی را برای نداری و مستمندیش خوار و کوچک شمارد، خداوند روز رستاخیز او را برابر خلایق به رسوایی شهره سازد.[۹۷] (یعنی خواری و خردی او را بر همه آشکار کند)».

صاعقه‌ای که تحقیر کنندگان مؤمن را گرفت

«محمّد بن سنان» گفت: نزد حضرت رضا علیه السلام بودم به من فرمود: «ای محمّد! به راستی که در زمان بنی‌اسرائیل چهار مؤمن بودند و یکی از آنها نزد سه دیگر رفت که در یک خانه برای مناظره میان خود گرد آمده بودند.

در خانه را کوبید و چاکری نزد او بیرون شد و از او پرسید آقایت کجاست؟ گفت در خانه نیست. آن مرد مؤمن برگشت و آن غلام نزد آقایش به درون خانه رفت. آقایش از او پرسید کی بود که در را کوبید؟ گفت فلان کس بود و من در پاسخش گفتم

[۹۷] ۲\ أ)-« مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤمِناً وَاسْتَحْقَرَهُ لِقِلَّةِ ذاتِ يَدِهِ وَلِفَقْرِهِ شَهَّرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلى‌رُؤُوسِ الخَلائِقِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۹).\E

شما در خانه نیستید. آقا در برابر این گزارش غلام خود خاموش شد و اعتنایی نکرد و غلام خود را در رد کردن آن مؤمن سرزنش نکرد و هیچکدام آن سه تن از برگشتن آن مؤمن از در خانه غمگین نشدند و به حدیثی که خود در میان داشتند روی آوردند.

و چون فردا شد بامداد آن مؤمن نزد آنها رفت و آنها را پیدا کرد و از او راجع به وضع دیروز عذرخواهی نکردند و آن مرد مؤمن حاجتمند و ناتوان بود. چون میان راه

---

(۱)- «مَنْ حَقَرَ مُؤمِناً مِسْكيناً أَوْ غَيْرَ مِسْكينٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ حاقِراً لَهُ ماقِتاً حتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ إِيَّاهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ٤).

(۲)- «مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤمِناً وَاسْتَحْقَرَهُ لِقِلَّةِ ذاتِ يَدِهِ وَلِفَقْرِهِ شَهَّرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلى‌رُؤُوسِ الخَلائِقِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۱

رسیدند به ناگاه چشمشان به تکه ابری افتاد که بر آنها سایه کرد و گمان کردند بارانی در پی دارد و شتافتند که زودتر به مقصد برسند و چون آن ابر بالای سرشان استوار شد به ناگاه یک جارچی از میان آن تکه ابر فریاد کشید ای آتش! اینان را بگیر! منم جبرئیل فرستاده خدا، پس به ناگاه آتش از میان ابر شعله زد و آن سه تن مؤمن را در ربود و او تنها ماند و در شگفت و تعجب بود از آنچه بر سر آنها آمد و نمی‌دانست سببش چیست.

به سوی شهر برگشت و «یوشع بن نون» وصیّ موسی علیه السلام را ملاقات کرده و او را خبر داد آنچه را دیده و شنیده بود.

یوشع فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند بر آنها خشم کرد، پس از آنکه از آنها خشنود بود و این خشم برای کاری بود که با تو کردند. پرسید با من چه کاری کردند؟ یوشع برایش بازگفت (همان تحقیری که روز پیش با او کردند) آن مرد گفت من آنها را حلال کردم و از آنها درگذشتم.

فرمود: اگر این پیش از نزول عذاب بود برای آنها سودمند بود ولی اکنون برای آنها سودی ندارد و بسا باشد که پس از این به آنها سود بخشد».[۹۸]

و روایت مقام فراوان است و در آنچه نقل شد کفایت است.

---

[۹۸] ۱\ ؛)- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵، باب من حجب اخاه المؤمن.\E

دانایی و توانایی، اسباب کبر

چیزهایی که ممکن است به سبب آنها در انسان حالت کبر پیدا شود به طور کلی از دو چیز است: دانایی و توانایی؛ اما دانایی؛ انسان چیزی را که دانست و فهمید در اثر غفلت از هزارها نیازمندی دیگر که دارد و بی‌التفاتی به بالاتر و داناتر از خود حالت کبر در او پیدا می‌شود و خود را نسبت به دیگری که آن چیز را نفهمیده بزرگ می‌پندارد و بر او تکبّر می‌کند؛ مثلًا کسی که دیپلمه است نسبت به آنکه دبیرستان نرفته و آنکه لیسانسیه یا مهندس و دکتر است نسبت به کسی که دانشگاه ندیده و آنکه در فنی استاد است، نسبت به آنکه ناقص است تکبر ورزد و از همه سخت‌تر علوم دینی مانند علم

---

(۱)- اصول کافی، ج ۲، ص ٣٦٤ و ٣٦٥، باب من حجب اخاه المؤمن.

کلام، تفسیر، فقه و اصول است تا جایی که ممکن است نادانی به سبب دانا شدن به یک مسأله دینی، خودش را بزرگ و نسبت به دیگری که آن را نمی‌داند تکبر ورزد و توقّع تعظیم بلکه خدمتگذاری دیگران را داشته خود را از علما و خواص و دیگران را جهال و عوام خواند تا جایی که خود را نزد خداوند عزیز و صاحب مقام خیال کند و دیگران را به شفاعت خود از ایشان نیازمند داند.

اگر دیگری به او بگوید شما این مسأله را درست نفهمیده‌اید و حقّ در مسأله چنین است از او نخواهد پذیرفت هرچند بفهمد که او درست می‌گوید، بلکه جدلها می‌کند و فریادها می‌زند خصوصاً اگر افراد دیگری در آن مجلس باشند که در این حالت، کبر و نخوتش مانع از پذیرفتن حق خواهد شد.

دانایی به منزله غذاست

حقیقت مطلب آن است که دانستن هرچیزی کمال نفسانی و ظهور خاصیّت انسانی است و به عبارت دیگر دانایی غذای روح و سبب تقویت او است و چنانکه غذای مقوّی که انسان می‌خورد هرگاه مزاجش سالم و غذا را کمّاً و کیفاً بجا و به مورد صرف نماید موجب تقویت بدنش می‌شود و اگر مزاجش ناسالم و بیمار باشد یا غذا را بیجا صرف کند، آن خوراک سستی و خرابی و ناتوانی بدن را می‌افزاید.

همچنین دانایی که غذای روان است هرگاه شخص، دلش سالم باشد و در راه تواضع به تفصیلی که ذکر می‌شود باشد آن دانش موجب قوّت عقل و شدّت تواضعش می‌شود. و اگر در دلش بیمار و در اثر جهل به حقیقت در راه کبر است، پس آن

دانایی سبب ضعف عاقله و پیدا شدن حالت کبر می‌شود.

نخست باید خود را بشناسد

بنابراین، بر هر انسانی پیش از دانستن هرچیز واجب است خود را بشناسد و حقیقت را بداند و راه و روش خود را بر تواضع گذارد تا از دانستنها، بیماریش افزوده

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۳

نشود و به کبر و نخوت دچار نگردد.

اما خودشناسی، مکرر در این کتاب یادآوری شده و راه تواضع هم ذکر می‌شود.

اما شناسایی حقیقت، پس از حسن دانایی و کمال بودنش برای انسان و به طور کلی دانایی هرچیز بهتر از نادانی آن است شکی نیست لکن باید دید

آیا این دانشها چیزی است که انسانی به آنها خود را عظیم و بی‌نیاز و بالاتر از دیگری پندارد و به خود بنازد و به دیگران ببالد؟

دانش مادی استفاده‌اش موقت است

پس از دقت خواهیم دانست که تمام این دانشها راجع به زندگی مادی انسانی است (یعنی از ساعتی که از رحم خارج می‌شود تا ساعتی که روان از بدن بیرون می‌رود) و نتیجه و ثمره آنها در همان زندگی دنیوی است.

اگر در رشته پزشکی است تشریح بدن و بیماریها و درمانهای آن را فهمیده است، اگر مهندس است در صنعتها و ساختمانها دانایی یافته و اگر از زمین شناسی و گیاه و حیوان و ستاره‌شناسی و فضانوردی و انواع اختراعات و اکتشافات چیزی دانسته، همه راجع به اوضاع عالم مادّه و طبیعت است تا جایی

که علوم دینی کسبی هم راجع به این عالم است؛ مثلًا علم فقه دانستن وظیفه‌های عملی دین هرانسانی در مدّت زندگی دنیوی است خواه آن دانش از روی اجتهاد باشد (مانند علوم درایه، رجال، تفسیر، قواعد فقهی و اصولی) و آنچه را که مقدمه آنهاست (مانند منطق، صرف، نحو و معانی بیان) همه را بداند یا از روی تقلید، وظیفه دینی را در عبادات و معاملات دانا شده باشد.

زندگی مادی چیست تا دانشش غرور بیاورد

چون این مطلب دانسته شد، گوییم **اوّلًا:** حیات مادّی انسانی چیست تا دانشهای مربوط به آن موجب عظمت و نخوت و کبریایی شود؟ حیات سرسام‌آوری که به انواع رنجها و سختیها و ناکامیها برای هرفردی آلوده است در هرروزی او را بلا و آفتی در پیش

است و از همه بدتر در هر لحظه‌ای مرگ او را تهدید می‌کند.

آیا به دانشهای چنین حیات بی‌اعتبار و پر از رنج و محنتی سزاوار است انسانی مغرور و متکبر شود؟

ثانیاً: حالت انسانی نسبت به این دانشهایش پس از مرگ مانند حالت بیداری او از خوابهایی که دیده است می‌باشد چنانی که پس از بیداری می‌داند که در خواب چنین و چنان دیده و نیز می‌فهمد که آنچه در خواب دیده ذرّه‌ای به کار حالت بیداریش نمی‌خورد و پس از چندی آنچه دیده بود از خاطرش محو می‌شود.

همچنین هردانشمندی پس از مرگش ادراکات دنیویه‌اش را می‌داند و می‌فهمد که تمام آنها برای زندگی مادّی بود و ذرّه‌ای به کار حیات جاودانیش

نمی‌خورد و از آن ادراکاتش بهجت و سروری نخواهد داشت و پس از چندی که در برزخ ماند تمام آنها از خاطره‌اش محو می‌شود چنانکه بعضی از حکما گفته‌اند تا جایی که علوم دینی هم چنین است به این تفصیل.

وای بر عالم دینی اگر عامل نباشد ...

اگر برای رسیدن به ثروت و زیادتی شهرت و ریاست، دانشهای دینی را کسب کرده پس از مرگ جز حسرت و ندامت چیزی ندارد بلکه حالش بدتر از سایر دانشمندان دنیوی است؛ زیرا آنها بر دانشهای خود رنجی نمی‌برند و عذابی ندارند بلکه اگر در کسب آن دانش منظور خدایی داشته، عبادتی انجام داده و از ثواب آن بهره می‌برد نه از خود دانشها، اما دانشمند دینی که دنیاپرست بوده خود را مانند خری می‌بیند که کتابها بر پشت اوست و از سنگینی آن ناراحت است از اینکه علم دین را

وسیله دنیای خود کرده و به آن اهانت نموده و بدانچه دانسته و عمل نکرده رنجها خواهد دید و شکنجه‌ها خواهدچشید.

البته اگر برای خدا دانشهای دینی را کسب کرده و بدانها عمل نموده چون این کسب دانش، خود عبادت بوده پس از مرگش از نور عبادت علمی و عملی و ثوابهای آن بهره‌مند خواهد بود لیکن از خود ادراکاتش بهجت و سروری ندارد چون آن ادراکات راجع به زندگی دنیوی بود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۵

معارف، سرور می‌آورد و بس

تنها ادراکی که همیشه با انسان است و در هیچ عالمی از او جدا نمی‌شود و دائماً از آن در بهجت و شادی است، علم به خدا و اسما و صفات جمالی و جلالی او و دانستن مقام پیغمبر و امام و شناسایی

معاد خود است. و به عبارت دیگر: ایمان به حقایق و معارف و عقاید دینی است که هراندازه این ایمان بیشتر و به حسب مراتب ایمان بالاتر باشد بهجت و سرورش بیشتر است و ناگفته پیداست که از آثار قطعی یقین به خدا زیادتی تواضع است؛ زیرا کسی که به راستی خدای را به عظمت و کبریایی شناخت و آفریده‌شدگان را به حقارت و مملوکیت (نسبت به خدا) دانست پیدایش حالت کبر به این دانش نامعقول است و مانند باد و پشه است؛ یعنی تا این دانش آمد شخصیت و خودیت از بین می‌رود و از اینجاست که می‌فرماید: «جز این نیست که دانایان از خدا می‌ترسند» خشیت به معنای تذلل یا ترس از عظمت است و آن از آثار علم به عظمت حق است.

خلاصه مطلب آنکه: صاحب علم اگر دانش او باقی و ذاتی است و چیزی است که بهجت به او ابدی است که همان یقین به معارف الهی باشد، پس

چنانکه گفته شد اثر آن هم تواضع برای خداست نه کبر؛ زیرا اگر به دانستن چیزی کبر در انسانی پدیدار شد، دانسته می‌شود که برای خدا کسب آن دانش را ننموده و به غرض نفسانی بوده است و هردانشی که به غرض نفسانی اندوخته، نتیجه آن هم تنها در حیات دنیوی است و در آخرت بهره‌ای ندارد و گفته شد اصل حیات دنیوی چیست تا دانشی که نتیجه‌اش تنها حیات مادی است چه باشد و کسی که به چنین دانشی که دارد متکبر شود معلوم می‌شود هنوز فنا و بی‌اعتباری و بی‌ارزش حیات دنیوی که آشکار و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست، ندانسته است.

بنابراین، کبر به دانش به طور کلی برخلاف حکم عقل است و چون دانش اعظم اسباب کبر است و کسی نیست که از خطر آن در امان باشد.

حقیقت دانش به تفصیل گفته شد تا خواننده عزیز در آن دقّت کند و حقیقت را بداند و بدان مبتلا نگردد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۶

۱. کبر به توانایی

از آنجایی که انسان با لذّات جز نیستی و ناتوانی و نیازمندی هیچ ندارد ممکن است به سبب انجام دادن کارهایی که به نظرش بزرگ می‌آید مانند عبادت و پرهیز از حرام یا به سبب نسبتها و علاقه‌ها که داشته یا برایش پیدا می‌شود مانند نسب و حسب و جمال صوری و مال و اولاد و اتباع در خودش یک نوع توانایی خیال کند پس حالت کبر در او پدیدار شود بنابراین، شرح هریک با راه جلوگیری از کبر به آن، به طور اختصار ذکر می‌شود.

۲. کبر به عبادت

ممکن است انسانی به سبب مواظبت در طاعات و عبادات و پرهیز از محرّمات کارهای خود را بزرگ بیند و بدین جهت شخصیّت خود را عظیم پندارد و از دیگران بلندمرتبه‌تر بداند و از آنها انتظار بزرگداشت بلکه خدمتگزاری داشته و به نظر حقارت بلکه هلاکت به آنها بنگرد و عبادات و طاعات دیگری را ناچیز و ناقابل حساب کند، در راه رفتن بر همه مقدّم می‌شود در مجالس باید بالا دست همه بنشیند اگر از کسی بی‌ادبی دید می‌گوید به مثل منی چنین کرده!! منتظر باشد که خدا او را هلاک خواهد کرد در حالی که خودش بیش از این با دیگران بی‌ادبی می‌کرد و هیچ انتظار قهر الهی برای خود نداشت و خود را بزرگتر از این می‌داند که خداوند او را مورد قهر و مؤاخذه قرار دهد و اگر کسی او را اندرزی دهد یا به خطایش تذکّری دهد خشمناک می‌شود و می‌گوید تو

کوچکتر از آنی که به مانند منی اندرز دهی و گاهی می‌گوید فلانی ضعیف‌النفس است هنوز مانند من نشده که بتواند بر هوای خود چیره شود و ترک گناه کند، من چند سال ریاضت کشیدم رنجها بردم، گاهی می‌گوید اگر دعای من و توجّه من نبود چنین و چنان می‌شد و مانند این حالات و کلمات که همه شاهد بر کبر درونی است.

برای جلوگیری از آن باید به آنچه در «بحث عجب» این کتاب نوشته شد مراجعه و دقت نماید تا بداند عجب و کبر از بین برنده اصل طاعت و عبادت است و چون دانست که عبادتش به سبب کبرش هیچ و پوچ است دیگر حالت کبر در او پیدا نمی‌شود بلکه با کمال

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۷

عجز و انکسار و پشیمانی از گذشته‌هایش با پروردگار خود، توبه می‌کند و به مقدار تواناییش به اعاده گذشته‌ها و اصلاح حالش در آتیه می‌کوشد.

۳. کبر به نسب

نسب شریف واقعی مانند سلسله جلیله سادات، هرگاه سیّدی نسبت خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متذکر شود و اخبار فضیلت سادات را بشنود و خضوع و تواضع دیگران را برای خود ببیند، پس خود را بزرگ و بی‌نیاز و برتر از دیگران داند و آنها را پست و به منزله غلامان خود خیال کند هرچند آنها از جهت علم و عمل از او برتر باشند غافل از اینکه همین مردم به سبب خضوع و تواضع و محبّتشان به او به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت به قرب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهند رسید و این سیّد

محترم از درجات و مقامات متواضعین محروم خواهد بود.

محرومیت از درجات

دیگر آنکه سادات هرچند به شفاعت جدشان اهل نجاتند ولی آیا به ثوابهای اعمال نیکی که کوتاهی کرده و به جا نیاورده‌اند می‌رسند؟ آیا از مقامات و درجات اهل یقین بهره‌ای دارند و حال آنکه در این راه نکوشیدند؟ پاسخ این پرسش را از حضرت رضا علیه السلام بشنوید.

«زیدالنار» که برادر حضرت رضا علیه السلام بود چون در بصره خروج کرده بود و خانه‌های بنی‌العباس را آتش زد ملقب به زیدالنار شد و چون او را گرفتند و به خراسان نزد مأمون فرستادند مأمون او را به حضرت رضا علیه السلام بخشید.

فرمایش حضرت رضا (ع) به زیدالنار

روزی در مجلس حضرت با جماعتی که دور او بودند به فخریه و مباهات سرگرم بود و می‌گفت ماییم چنین و چنان و ماییم که چنین می‌گوییم. حضرت رضا علیه السلام که در گوشه دیگر با جماعت دیگر سخن می‌فرمود، حرف زید را شنیدند پس متوجه او شده فرمود: «ای زید! آیا تو را مغرور ساخته روایتی که اهل کوفه نقل کردند که خداوند

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۸

فاطمه علیها السلام را معصومه قرار داد پس اولاد او را بر آتش حرام فرمود؟ به خدا قسم! این راجع به بطن اول زهراست که حسن و حسین علیهما السلام باشند، آیا پدرت موسی بن جعفر علیهما السلام که اطاعت کننده خدا بود، هر روز روزه و شبها را به اطاعت صبح می‌کرد با تو که معصیت خدا را می‌کنی در قیامت مساوی هستید؟ اگر چنین باشد پس تو نزد خدا از پدرت عزیزتری».

علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: «نیکوکار ما دو اجر دارد و گناهکار ما دو عقاب دارد (یکی برای گناهی که کرده و دیگری برای هتک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) تا اینکه فرمود پسر نوح با اینکه فرزندش بود چون معصیت خدا را کرد، خدا او را از فرزندی نوح انداخت، همچنین هر کس از ما اطاعت خدا نکند از ما نیست و به راوی فرمود اگر تو اطاعت خدا کنی از ما خواهی بود».[۹۹]

٤. کبر به نسب شریف ظاهری

اما نسب شریف ظاهری، پس جایی که شریف واقعی سزاوار کبر به آن نباشد چنانچه گفته شد شرافت صوری دنیوی که جز موهومی چیزی نیست به طریق اولی سزاوار کبر نمی‌باشد.

[۹۹] ١\ ١)- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۲، باب E\.۵۸

اگر حالت بدنهای پدران خود را زیر خاک ببیند و گرفتاریهای نفوس ایشان را در برزخ با خبر شود و ذلت موقف حساب آنها را در نظر آورد، هیچ‌گاه به بزرگی موهوم چند روز دنیوی آنها برای خود بزرگی نمی‌بیند.

۵. کبر به جمال صوری

کسی که جمال صوری دارد هرگاه جمالش در نظرش بزرگ جلوه داده شود، پس حالت کبر در او پیدا شده و به دیگران به حقارت بنگرد و کبر به جمال در زنهایی که قوه عاقله آنها ضعیف است بیشتر پیدا می‌شود[۱۰۰] تا جایی که تکبر با شوهر خود می‌نماید و

---

[۱۰۰] i(2\ )- ناگفته نماند که در بین زنهای با جمال، زنهایی بوده‌اند که در اثر تربیت دینی، حالت کبردر آنها پیدا نشده و با کمال عفت و سلامت و خوشی، چند روز عمر را گذرانده و به سعادت ابدی رسیدند. برای نمونه به نقل یك داستان اکتفا می‌شود:\E

« اصمعی» گوید در بادیه می‌رفتم به خیمه‌ای رسیدم زنی را دیدم که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب که از افق طلوع کند یا ماه که از پشت ابر پیدا شود، پیش آمده مرا مرحبا گفت و به موضعی اشاره کرد که نزول نما.

من آنجا نشستم و از او جام آبی طلبیدم گفت مرا شوهری است که بی‌اجازه او در آب و نان تصرف نمی‌توانم کرد و در وقت رفتن او رخصت نطلبیدم که اگر میهمانی رسد او را ضیافت کنم و او بیش از این به من رخصت نداده که هرگاه

(۱)- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۲، باب ۵۸.

(۲)- ناگفته نماند که در بین زنهای با جمال، زنهایی بوده‌اند که در اثر تربیت دینی، حالت کبردر آنها پیدا نشده و با کمال عفت و سلامت و خوشی، چند روز عمر را گذرانده و به سعادت ابدی رسیدند. برای نمونه به نقل یک داستان اکتفا می‌شود:

تشنه یا گرسنه شوم در آب و طعام او به قدر احتیاج تصرف نمایم اکنون تشنه نیستم وگرنه قسمت آب خود را به تو می‌دادم ولی شربتی از شیر که طعام من است به تو می‌دهم، پس قدحی از شیر نزد من نهاد و من از حُسن ملاحت و عقل و فصاحت او متحیر ماندم.

ناگاه اعرابی سیاه چهره از گوشه بادیه پیدا شد با صورتی در غایت زشتی، چون به خیمه درآمد و مرا دید مرحبا گفت، زن پیش دوید و عرق از صورتش پاك کرد و چندان خدمت از او کرد مانند کنیزان نسبت به موالیان.

روز دیگر که اراده کوچ داشتم به آن زن گفتم روبی به این زیبایی که تو داری و صورت به این زشتی که شوهرت دارد عجب است از تو که دل بر او بسته‌ای و با وجود زشتی این همه خدمت تقدیم او می‌داری.

گفت حدیثی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:« الایمان نصفان نصفه الصبر ونصفه الشکر؛ ایمان دو قسمت است یکی صبر و دیگری شکر». خداوند به من جمال داده و من به مراسم شکرش قیام می‌نمایم و به محنت زشتی صورت شوهرم صبر می کنم تا دو قسمت ایمانم درست شود و دیگر آنکه شاید شوهرم در عمرش کار نیکی کرده که مورد قبول خداوند شده و خداوند در عوض مرا روزی او کرده و شاید من در عمر خطایی کرده‌ام و خداوند برای کفاره گناهم مرا به چنین شوهری رسانده و در هردو صورت جز خیر و خوبی چیزی نیست و آنچه پروردگارم تقدیر من فرموده صلاح مرا دانسته.

اصمعی گوید از این سخنهایش تعجب کردم و زنی در عفت و پارسایی به مانند او ندیدم.

«اصمعی» گوید در بادیه می‌رفتم به خیمه‌ای رسیدم زنی را دیدم که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب که از افق طلوع کند یا ماه که از پشت ابر پیدا شود، پیش آمده مرا مرحبا گفت و به موضعی اشاره کرد که نزول نما.

من آنجا نشستم و از او جام آبی طلبیدم گفت مرا شوهری است که بی‌اجازه او در آب و نان تصرف نمی‌توانم کرد و در وقت رفتن او رخصت نطلبیدم که اگر میهمانی رسد او را ضیافت کنم و او بیش از این به من رخصت نداده که هرگاه تشنه یا گرسنه شوم در آب و طعام او به قدر احتیاج تصرف نمایم اکنون تشنه نیستم وگرنه قسمت آب خود را به تو می‌دادم ولی شربتی از شیر که طعام من است به تو می‌دهم، پس قدحی از شیر نزد من نهاد و من از حُسن ملاحت و عقل و فصاحت او متحیر ماندم.

ناگاه اعرابی سیاه چهره از گوشه بادیه پیدا شد با صورتی در غایت زشتی، چون به خیمه درآمد و مرا دید مرحبا گفت، زن پیش دوید و عرق از صورتش پاک کرد و چندان خدمت از او کرد مانند کنیزان نسبت به موالیان.

روز دیگر که اراده کوچ داشتم به آن زن گفتم رویی به این زیبایی که تو داری و صورت به این زشتی که شوهرت دارد عجب است از تو که دل بر او بسته‌ای و با وجود زشتی این همه خدمت تقدیم او می‌داری.

گفت حدیثی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «الایمان نصفان نصفه الصبر ونصفه الشکر؛ ایمان دو قسمت است یکی صبر و دیگری شکر». خداوند به من جمال داده و من به مراسم شکرش قیام می‌نمایم و به محنت زشتی صورت شوهرم صبر می‌کنم تا دو قسمت ایمانم

درست شود و دیگر آنکه شاید شوهرم در عمرش کار نیکی کرده که مورد قبول خداوند شده و خداوند در عوض مرا روزی او کرده و شاید من در عمر خطایی کرده‌ام و خداوند برای کفاره گناهم مرا به چنین شوهری رسانده و در هردو صورت جز خیر و خوبی چیزی نیست و آنچه پروردگارم تقدیر من فرموده صلاح مرا دانسته.

اصمعی گوید از این سخنهایش تعجب کردم و زنی در عفت و پارسایی به مانند او ندیدم.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۰۹

خود را بزرگتر می‌بیند از اینکه در خانه او باشد و از او جدا شده و به انواع آلودگیها و کثافت‌کاریها مبتلا گردیده و چند روز عمر خود را با نکبت می‌گذراند و گاهی در نتیجه به‌هلاکت ابدی می‌رسد واگر ازاوّل می‌اندیشید درآغاز و انجام

خود و عاریه و بی‌اعتباری جمال خود را می‌دید و باطن بدنش که پر از کثافات بوده و بالاتر از همه زشتی روان خود را می‌فهمید که در اثر زشتی اخلاقش بدترین صورتها را دارد، به جمالش متکبر نمی‌شد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۰

٦. کبر به قوت و شجاعت

کسی که پهلوان و زورمند است هرگاه خدا را که دهنده نیروست فراموش کند و حالت نخستین و آخرین خود را نبیند ممکن است حالت کبر در او پیدا شده و خود را صاحب شخصیت و عالی‌مرتبه نسبت به زیردستان و ناتوانان پندارد و اگر توانایی خود را عاریه و بی‌اعتبار می‌دید به طوری که کوچکترین بیماری، او را از پای می‌اندازد، کبر پیدا نمی‌کرد و نیز زورمندی برای انسانی کمالی

نیست تا به آن خود را بزرگ و دیگران را کوچک پندارد بلکه کمال حیوانی است و به هراندازه زورمند باشد بسیاری از حیوانات از او زورمندتر خواهند بود.

۷. کبر به داشتن اتباع

کبر به داشتن اتباع مانند فرزندان و فامیل و بستگان یا خدمتگزاران و شاگردان و یاوران یا وابسته بودن به سلاطین و حکمرانان. خود را بزرگتر از دیگران پندارد و به این علاقه‌ها بر مردمان ببالد و مباهات کند، اگر در فنا و بی‌اعتباری این علاقه‌ها بیندیشد که ممکن است به یک بیماری یا بلایی مبتلا شود که از عهده آنها بیرون باشد و از همه مهمتر ساعت مرگ اوست که هیچ قدرتی نتواند آن را تأخیر بیندازد. و نیز این علاقه‌ها همه از ذات او بیگانه است یعنی به واسطه این علاقه‌ها کمالی در ذات او

پیدا نمی‌شود تا به سبب آن خود را بزرگ بیند و بر دیگران کبر ورزد.

۸. کبر به واسطه ثروت

کسی که از جهت مسکن و لباس و وسایل زندگی در فراخی باشد و سرمایه بسیار و درآمد سرشار دارد اگر خدا را که دهنده ثروت است فراموش کند و فنا و بی‌ثباتی ثروت خود را نبیند و خود را نسبت به تهیدستان، بزرگ و بی‌نیاز و عالیقدر پندارد پس در این حالت کبر نفس که بیهوشی و مستی واقعی است، در او پیدا شده است؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «مستی چهار قسم است: مستی شراب و مستی مال و مستی خواب و مستی ریاست».[۱۰۱]

---

(۱)- «السّکر اربع سَکرات: سُکر الشراب وسکر المال

[۱۰۱] ۱\ i(ُ)-« السّکر اربع سَکرات: سُکر الشراب وسکر المال وسکر النوم وسکر الملك»،(سفینةالبحار، ج ۲، ص ۵۵۷).E\

وسکر النوم وسکر المُلک»، (سفینۀالبحار، ج ۲، ص ۵۵۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۱

تهیدستان را خوار و ذلیل می‌پندارد، با آنها نمی‌نشیند، از نماز جماعت رویگردان است؛ چون غالباً اهل آن تهیدستانند خصوصاً اگر سابقه فقر داشته باشد ممکن است کبرش شدیدتر و سخت‌تر شود پس به ثروت خود می‌نازد و فخر می کند؛ مثلًا می گوید فلان و فلان گدا هستند آنچه فلانی در یک سال خرج می کند، در خانه من یک روز صرف می‌شود، من فلانی را می‌خرم و آزادش می کنم، تمام دارایی فلانی برابر فرشهای خانه من نیست ....

اگر این بیچاره از این مستی و نافهمی بهوش می‌آمد و می‌دانست که ثروتمندی کمال ذاتی

برای انسانی نیست و تنها نسبتی است بین انسان و آنچه در خارج از وجود اوست و به زودی به دیگری نسبت پیدا می‌کند و نیز اعتمادی به بقای ثروت نیست چه اشخاصی که در شب ثروتمند بودند و بامداد جزء تهیدستان شدند.

و چون برای این امور که موجب کبر است در کتاب گناهان کبیره و بحث عُجب، شرح بیشتری داده شده، اینجا به همین مقوله قناعت می‌شود.

کبر به غیر از این امور

ناگفته نماند که بعضی از بی‌خردان ممکن است به غیر این عنوانهایی که ذکر شد متکبر شود تاجایی که‌نقمت رانعمت پندارد و کار زشت خود را نیک شمارد و به آن خود رابزرگ و بالاتر از دیگری داند و به آنها تکبّر کند مانند اینکه بگوید من چند برابر

فلانی شراب می‌خورم، استاد در قمارم، در زنا کاری چنانم دردزدی بیش از همه مهارت دارم.

به راستی چنین احمقی بدتر از کناسی است که با هم شغلهای خود کبر ورزد و بر آنها فخر کند که من امشب به اندازه همه شما چاه مستراح داشتم و همه را پاک کردم و چنین و چنان کردم و من بر همه شما برتری دارم.

کبر باید ریشه کن شود

ضمن بیان انواع کبر و اسباب آن به درمان هرمرتبه از آن اشاره شد لیکن آنچه گفته

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۲

شد اگر به آن عمل شود تا اندازه‌ای از پیدایش حالت کبر جلوگیری می‌شود ولی ممکن است باز پیدا شود یا به مرتبه دیگر آن یا از سبب دیگری متکبر گردد و در حقیقت عمل به آنچه گفته شد

مانند استعمال قرصهای مسکن است که تا اندازه‌ای درد را ساکن می‌کند ولی چون اصل بیماری باقی است باز درد خواهد آمد جز اینکه اساس درد را درمان و ریشه کن کنند، همچنین بیماری کبر که هربشری را تهدید می‌کند و کسی از آن در امان نیست باید اصل و ریشه‌اش از دل کنده شود و تنها درمانی که آن را ریشه کن می‌کند، ملکه، تواضع است.

معنای ملکه، خوی و عادت است یعنی باید راه و روش خود را با خدا و خلق به طور استمرار بر تواضع گذارد به شرحی که گفته می‌شود تا اینکه پس از گذشتن مدتی، تواضع خُلق او گردد و از بین نرفتنی بشود.

تواضع باید ملکه شود

تواضع به معنای فروتنی و شکسته نفسی است و حقیقت آن حالتی است در نهان انسانی که از دقّت در حالت نخستین خود که نطفه بوده و حالت آخرینش که مشتی خاک است پیدا می‌شود از تدبّر در اجزای بدن و قوای آن و تفکر در نفس و قوای ادراکیّه و حالات عارضه آن. و نیز نیازمندیهای بی‌شمار خود که بفهمد در هرلحظه از صدها جهت نیاز به پروردگار خود دارد و نیز نعمتهای بیرون از اندازه و شماره خدا را بداند و نیز نسبت خود را به جهان عظیم آفرینش بسنجد، پس اگر این دانشها دلنشین شود یعنی از حواس ظاهر بگذرد و در دل جای گیرد در نتیجه خود را کوچک و ناچیز و غرق نیاز و بنده مملوک می‌شناسد، ثمره این شناسایی پیدا شدن حالت خضوع و خشوع و محبت و بیم و امید و تسلیم و انقیاد در نهان و آشکارش با پروردگار

و مهرورزی و کوچکی و ادای حقوق در برابر آفریده شدگان است.

و این حالت، تواضع است که ضدّ کبر و درمان قطعی آن است و آیات و روایات در مدح آن فراوان رسیده و به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

چیزی که ضروری است دانستن کیفیت تواضع با خدا و خلق است که در اینجا از

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۳

روی آیات و روایات یادآوری می‌شود تا خواننده عزیز آنها را بداند و راه و روش خود را بر آنها قرار دهد و در نتیجه از بیماری کبر نجات یابد و از ملکه فاضله تواضع بهره‌مند گردد و از بندگان پسندیده و ستوده حضرت پروردگار شود.

تواضع با خدا

انسانی به همان اندازه که خود را به حقارت و ذلت و ناتوانی و نیازمندی شناخت باید خدای را به عزت و رفعت و کبریایی و توانایی و بی‌نیازی و بنده‌پروری و ذرّه‌نوازی بشناسد و این شناسایی را لوازمی است که به کلیات آن اشاره می‌شود:

۱. برای خود حقّی بر پروردگار خود نداند پس نعمتها و عطاهای او را کوچک نشمارد و نگوید خدا به فلان و فلان چنین و چنان داده و به من چیزی نداده است.

۲. در برابر آنچه خدا برایش خواسته و پیش آورده خواه ملایم میلش باشد یا مخالف، راضی و تسلیم بوده و چون و چرا در دل و زبان نداشته باشد.

۳. آفریننده و پرورش دهنده و منعم خود را از جان و دل دوست دارد و تنها به او دل بندد و در رسیدن به هر خیری و خواسته‌ای که دارد تنها امید و قوت

دل و تکیه‌اش او باشد. و نیز در برابر هرخطر و حادثه‌ای از پا درنیاید و خود را تنها نبیند و انتظار مدد و یاری کردن او را از دل نبرد.

٤. همیشه در مقام اظهار بزرگی و بزرگواری و نعمتهای نامتناهی پروردگار باشد بنابراین، از ریاکاری و خودنمایی در عبادات و عادیات به تفصیلی که در بحث ریا گفته شد، سخت پرهیز کند و هیچ‌گاه بزرگی خود و جلوه نفس را طالب نشود و از خودنمایی و تزکیه نفس برحذر باشد و در تمام حالات نشستن و برخاستن و راه رفتن و سخن گفتن بنده‌وار باشد: «و بندگان شایسته خداوند رحمان آنانند که بر زمین راه می‌روند از روی نرمی و افتادگی».[۱۰۲]

«و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین می‌نشست و بر زمین چیز می‌خورد و می‌فرمود جز

[۱۰۲] E\...، (فرقان/ ۶۳).E\ i\ -\i(1)ُ وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا ...

(۱)- وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا ...، (فرقان/ ٦٣).

قلب سليم، ج۲، ص: ١١٤

این نیست که من بنده‌ام، مانند غلامان چیز می‌خورم [و] مانند غلامان می‌نشینم.[۱۰۳]

و هیچ‌گاه در حالت تکیه‌دادن چیزی نخورد، از روزی که به پیغمبری خدا فرستادش تا روزی که از دنیا به سوی خودش او را برد در حالی بود که برای خدا متواضع بود».[۱۰۴]

زنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت در حالی که آن حضرت بر زمین نشسته چیز

۱۰۳ \ 1)- « رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سه وضع می‌نشست: بر سر دو پا و آن این است که دو ساق را از زمین بلند گذارد و دو زانو را در میان دو دست خود بگیرد و به ذراع خود تکیه دهد. گاهی هم بر سر دو زانو می‌نشست و گاهی هم یك پا را تا می‌کرد و دیگری را روی آن می‌گشود و هرگز دیده نشد چهار زانو نشیند»،(اصول کافی، مترجم، ج ۴، ص ۴۹۱، باب الجلوس).\E

۱۰۴ \ 2)- « وکان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یَجْلِسُ عَلَى الأَرْضِ وَيَأْكُلُ عَلَى الأَرْضِ وَيَقُولُ: إِنَّما أَنَا عَبْد آكل كما يأكل العبد واجلس كما يجلس العبد وما اكل متكئاً منذبعثه اللّه عزوجل نبيا حتى قبضه اللّه اليه متواضعا للّه»،(سفینةالبحار، ج ۱، ص ۴۱۷).\E

می‌خورد. زن گفت: یا محمّد! مانند غلامان نشسته و مانند غلامی چیز می‌خوری؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وای بر تو! کدام بنده از من بنده‌تر است؟».

زن گفت لقمه‌ای از طعام خود به من ده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لقمه‌ای به او داد اما او نگرفت و گفت نه به خدا سوگند! جز آنچه در دهان مبارک است بیرون آری و به من دهی، پس آن حضرت لقمه را بیرون آورده و او خورد و تا آخر عمرش بیمار نشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیاده را با خود ردیف می‌فرمود

هرگاه بر مرکب سوار می‌شد کسی را اذن نمی‌فرمود که با او پیاده بیاید و می‌فرمود:

«یا سوار شو یا پس از گذشتن من بیا». روزی «فضل بن عباس» را پیاده دید فرمود: «این جوان را ردیف من سوار کنید» و چون سوار شد دستهایش را به گردن آن حضرت بست به او فرمود: «ای جوان از خداوند بترس، او را جلو خود می‌بینی، ای غلام از خداوند بترس تو را کفایت می‌کند از همه آفریده‌شدگان».[۱۰۵]

---

(۱)- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سه وضع می‌نشست: بر سر دو پا و آن این است که دو ساق را از زمین بلند گذارد و دو زانو را در میان دو دست خود بگیرد و به ذراع خود تکیه دهد. گاهی هم بر سر دو زانو می‌نشست و گاهی هم یک پا را تا می‌کرد و دیگری را روی آن می‌گشود و هرگز

---

[۱۰۵] ۱\ 3 i)-« یا غُلامُ خف اللَّه تجده امامك یا غلام خف اللَّه یکفیك ما سواه»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۱۷).\E

دیده نشد چهار زانو نشیند»، (اصول کافی، مترجم، ج ٤، ص ٤٩١، باب الجلوس).

(٢)- «وكان رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم يَجْلِسُ عَلَى الأَرْضِ وَيَأْكُلُ عَلَى الأَرْضِ وَيَقُولُ: إِنَّما أَنَا عَبْد آكل كما يأكل العبد واجلس كما يجلس العبد وما اكل متكئاً منذبعثه اللَّه عزوجل نبيا حتى قبضه اللَّه اليه متواضعا للَّه»، (سفينةالبحار، ج ١، ص ٤١٧).

(٣)- «يا غُلامُ خف اللَّه تجده امامك يا غلام خف اللَّه يكفيك ما سواه»، (سفينة البحار، ج ٢، ص ٤١٧).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۵

و مورخین شماره آنان که به شرف همردیف شدن با آن حضرت رسیده‌اند سی و سه نفر نقل کرده‌اند.

همکاری در خانه‌داری

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌اش با اهل خانه همکاری می‌کرد و روی تواضع و فروتنی برای طعام خوردن می‌نشست و انگشتان خود را که به آن طعام خورده بود، می‌لیسید و هیچ‌گاه آروغ نزد (یعنی پرخوری نمی‌فرمود) به دست خود از گوسفند شیر می‌دوشید و لباس خودش را وصله می‌زد و کفش خود را می‌دوخت و کارهایش را خودش انجام می‌داد و خانه را جاروب می‌کرد و شتر را می‌بست و شتر آبکش خود را آب می‌داد و با خدمتکار آرد می‌کرد و با او خمیر می‌نمود، وسایل زندگی خود را از بازار خود برمی‌داشت و به خانه می‌آورد، آب وضو را خودش در شب نزد خود می‌گذاشت و با تهیدستان

می‌نشست و با بیچارگان چیز می‌خورد و به دست خود به آنها چیز می‌داد».[۱۰۶]

تواضع برای خدا در خوراک

امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود: آیا آشامیدنی هست؟ اوس بن خولی انصاری، قدحی شیر آمیخته به عسل برای آن حضرت آورد و چون آن را به لب گرفت، دورش کرد، سپس فرمود: دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است نه آن را می‌نوشم و نه حرامش می‌کنم ولی برای خدا تواضع می‌نمایم؛ زیرا هر که برای خدا تواضع کند خدا او را بالا برد و هر که بزرگی ورزد، خدا او را پست کند و هر که در

[۱۰۶] -« و کان صلی الله علیه و آله و سلم فی بیته فی مهنة اهل و یقطع اللّحم ویجلس علی الطعام محقراً وکان یلطع اصابعه ولم یتجشأ قط یحلب شاته ویرقع ثوبه ویخصف نعله ویخدم نفسه ویقم البیت ویعقل البعیر ویعلف ناضحه ویطحن مع الخادم ویعجن معها ویحمل بضاعته من السوق ویضع طهوره باللیل بیده ویجالس الفقراء ویؤاکل المساکین ویناولهم بیده»،(سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۸).

زندگی میانه روی کند خدایش روزی دهد و هر که زیاده‌روی کند

---

(۱)- «و کان صلی الله علیه و آله و سلم فی بیته فی مهنۀ اهل و یقطع اللّحم ویجلس علی الطعام محقراً وکان یلطع اصابعه ولم یتجشأ قط یحلب شاته ویرقع ثوبه ویخصف نعله ویخدم نفسه ویقم البیت ویعقل البعیر ویعلف ناضحه ویطحن مع الخادم ویعجن معها ویحمل بضاعته من السوق ویضع طهوره باللیل بیده ویجالس الفقراء ویؤاکل المساکین ویناولهم بیده»، (سفینۀ البحار، ج ۱، ص ٤١٨).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱٦

خدا او را محروم کند و هر که زیاد یاد مرگ کند، خدا او را دوست دارد».[۱۰۷]

---

[۱۰۷] ۱\ i)-« أَفْطَرَ رَسُولُ اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم عَشِيَّةَ خَمِيسٍ فِي مَسْجِدِ قُبا فَقَال: هَلْ مِنْ شَرابٍ؟ فأَتاهُ أَوْسُ ابْنُ خُولِيّ الأَنْصارِي بِعُسٍّ مخيضٍ بِعسلٍ فَلَمّا وَضَعَهُ على فيهِ نَحّاهُ ثُمَّ قالَ شَرابانِ يُكْتَفى بِأَحَدِهِما مِنْ صاحِبِهِ لااشْرَبُهُ وَلا احَرِّمُهُ وَلكِنْ أَتَواضَعُ للَّهِ فَإِنَّ مَنْ تَواضَعَ للَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ اقْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ وَمَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ احَبَّهُ اللَّهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲).E\

چرا شیر با عسل را میل نفرمود؟

جهت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شیر با عسل را برای تواضع میل نکرد آن است که حظوظ نفسانی و لذّات حیوانی هرچند اگر از حلال باشد و اسراف هم نشود حلال و مباح است لکن قهراً افتادگی و شکستگی را کم می کند تا جایی که غالباً موجب زیادتی ناز و طغیان وسرکشی نفس می‌شود وحالت عبودیت که بالاترین مقامات است از دست می‌رود از اینجاست که پیغمبران و بزرگان دین از خوشگذرانی و راحت طلبی و لذتهای حیوانی و انواع تنعم به مادیّات از مسکن و لباس و خوراک، سخت پرهیز می کنند که مبادا از مقام عبودیت که تواضع برای خداست تنزّل کنند «ناز پرورده تنعّم نبرد راه به دوست».

نیز فرو رفتن در شهوات، موجب سرگرمی و غفلت از جهان پس از مرگ است چنانچه در آخر حدیث

بدان اشاره شد تا جایی که شوق عبادت در او پیدا نمی‌شود و تهیّه توشه برای سفر آخرت از یاد می‌رود و حیات ابدی و گزارشات آن را که شنیده مانند قصّه و حکایت می‌پندارد نظیر کسی که برای تدارک آذوقه و وسایل زندگی از وطن به سوی شهری سفر کند و در آن شهر رفیقانی پیدا کند و با آنها به تفرج و تماشای آن شهر سرگرم شود و به انواع تنعم و خوشیها مشغول گردد تا جایی که در شبانه‌روزش یک لحظه به یاد زیستگاه خود نیفتد و از غرض اصلی مسافرت به آن شهر غافل شود تا جایی که به اجبار با دست خالی به وطن خود برگردد.

۹. از استماع چاپلوسی بپرهیزید

کسی که خواستار ملکه تواضع با خداوند است چنانی که از تزکیه نفس و خودستایی

(۱)- «أفْطَرَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم عَشِيَّةَ خَمیسٍ فی مَسْجِدِ قُبا فَقال: هَلْ مِنْ شَرابٍ؟ فأتاهُ أوْسُ ابْنُ خُولیّ الأنْصاری بِعُسٍّ مخیضٍ بِعسلٍ فَلَمّا وَضَعَهُ علی فیهِ نَحّاهُ ثُمَّ قالَ شَرابانِ یُکْتَفی بِأحَدِهِما مِنْ صاحِبِهِ لااشْرَبُهُ وَلا احَرِّمُهُ وَلکِنْ أتَواضَعُ للَّهِ فَإنَّ مَنْ تَواضَعَ للَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَکَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ اقْتَصَدَ فی مَعیشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ وَمَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ أکْثَرَ ذِکْرَ الْمَوْتِ احَبَّهُ اللَّهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۷

- به تفصیلی که در بحث عُجب گفته شد- پرهیز می‌کند باید از شنیدن مدح و ثنای خود از زبان تملق گویان و چاپلوسان نیز دوری جوید و به آن دلخوش نشود؛ یعنی اگر کسی او را ستایش کند و بگوید تو چنین و چنانی، تو صاحب کمالاتی، نباید

به آن سخنان راضی و دلخوش شود و اگر بتواند باید سخن او را قطع کند؛ زیرا شخص موحد به خوبی دانسته که از خود هیچ ندارد و اگر کمالی در او باشد مانند اصلش از خداوند است.

همچنان که نادانان و متکبران از خود یا مخلوقی مانند خود مدح گویند و به کمال خویش خودستایی کنند و خود و یکدیگر را بستایند، در برابر آنها باید دانایان و بندگان شایسته خدا و متواضعان، از خدا گویند و به یکدیگر که می‌رسند نعمتها و احسانهای خدا را یاد نمایند و به مدح و ستایش پروردگار زبان گشایند و اگر کسی از خود یا آنها گوید و خود یا او را بستاید سخت ناراحت و ناراضی شوند.

و به راستی اگر به مدح و ثناخوانی دیگری از او راضی و دلخوش شود سزاوار قهر الهی خواهد شد هرچند خداوند به حلم خود او را مورد غضب و

انتقام قرار ندهد؛ زیرا در آن حال درست مانند غلام سلطانی است که هرچه به هر که داده از خزینه سلطنتی و به اذن سلطان داده پس در حضور سلطان اگر کسی متوجه غلام شود و او را مورد مدح و ثنا قرار دهد و بگوید تو صاحب مکنت و ثروتی، تو دارای کرم وجودی، تو مرا و دیگران را از فقر رهانیدی؛ اگر غلام به این ستایشها خشنود باشد البته سزاوار قهر سلطان خواهد بود هرچند ستاینده سلطان را نبیند و نشناسد و شکی نیست اگر غلام دانا باشد در آن حال از شدت شرمساری از حضور سلطان آرزوی فرو رفتن به زمین را می کند.

برای اثبات این مطلب و فهمیدن راه و روش بندگی و تواضع با خدا چند روایت ذکر می‌شود.

به صورت چاپلوس خاک بیندازید

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ستایش کردن نهی فرمود و فرمود: «به صورت مدح کنندگان، خاک بیندازید».[۱۰۸]

---

(۱)- «إنَّ رَسُولَ اللَّهَ صلی الله علیه و آله و سلم نَهی عَنِ الْمَدْحِ وَقالَ أحثُّوا فی وجوه المدّاحین، التّراب»، (سفینةالبحار، ج ۲، ص ۵۲۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۸

در معنای این حدیث چنین گفته شده: آنهایی که مدح مردمان کردن، عادت و سرمایه‌شان شده، به آنها چیزی ندهید و محرومشان سازید تا کار خود را ترک کنند.

و محتمل است که مراد رد کردن و سخن او را قطع نمودن باشد به اینکه چیزی به او بدهند تا برود،

---

[۱۰۸] ۱\ i)-« إنَّ رَسُولَ اللَّهَ صلی الله علیه و آله و سلم نَهی عَنِ الْمَدْحِ وَقالَ أحِثُّوا فی وجوه المدّاحین، التّراب»،(سفینةالبحار، ج ۲، ص ۵۲۸).\E

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که از گفتن سخن باطلی درباره‌اش تکان خورد یا از حد بگذرد دانا نیست و کسی که از مدح کردن نادانی او را راضی و دلخوش شود دانا نیست».[۱۰۹]

در وصیت حضرت صادق علیه السلام به عبداللّه بن جندب فرمود: «از سخن نادان و ستایش او مغرور نشوی پس تکبر کنی و به کردارت خودبین شوی به راستی بهترین کردارها عبادت و تواضع است».[۱۱۰]

زیان آورترین چیزها

روزی اعرابی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و به ثناخوانی از آن حضرت مشغول شد و گفت تو بهترین عرب از جهت پدر و مادر

---

[۱۰۹] ۱\ i(ُ)-« اعلموا انه لیس بعاقل من انزعج من قول الزور فیه ولا بحکیم من رضی بثناء الجاهل علیه ...»،(سفینةالبحار، ج ۲، ص ۲۲۰).\E

[۱۱۰] ۲\ i(ُ)-« فی وصیة الصادق لعبداللّه بن جندب قال ولا تغتر بقول الجاهل ولا بمدحه فتکبر وتجبر وتعجب بعملك فان افضل العمل العبادة والتواضع»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۲۸).\E

هستی و کریم‌ترین باقیمانده عرب می‌باشی و رئیس عرب در جاهلیت و اسلام می‌باشی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و فرمود: «چرا لبها را نبستی و دندانها را برهم نگذاشتی تا تندی زبانت را از ما رد کنی، به راستی که داده نشده در دنیایش کسی چیزی راکه برایش ضرر رساننده‌تر برای آخرتش باشد از روانی و رهایی زبانش، یا علی علیه السلام برخیز و زبان (یعنی سخن) او را قطع کن».

مردم گمان کردند که علی علیه السلام زبانش را می‌برد، پس علی علیه السلام چند درهم به او داد و او را روانه فرمود.[۱۱۱]

---

(۱)- «اعلموا انه لیس بعاقل من انزعج من قول

[۱۱۱] بحارالأنوار، ج ۶، ص ۸۹۵.

الزور فيه ولا بحكيم من رضى بثناء الجاهل عليه ...»، (سفينةالبحار، ج ۲، ص ۲۲۰).

(۲)- «فی وصیهٔ الصادق لعبداللّه بن جندب قال ولا تغتر بقول الجاهل ولا بمدحه فتکبر وتجبر وتعجب بعملک فان افضل العمل العبادهٔ والتواضع»، (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۵۲۸).

(۳)- بحارالأنوار، ج ٦، ص ۸۹۵.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۱۹

مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد به خدا سوگند روی زمین از شما با شرافت‌تری از جهت پدران یافت نمی‌شود. امام علیه السلام فرمود: «تقوا و طاعت خدا، مردمان را شرافتمند کرده است».

دیگری به آن حضرت گفت: به خدا سوگند تو بهترین مردمان هستی، امام فرمود:

«سوگند مخور، از من بهتر کسی است که با تقواتر و خدای را مطیع‌تر باشد، به خدا سوگند آیه: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست[۱۱۲]، نسخ نشده است».[۱۱۳]

و روایات مقام فراوان و در آنچه نقل شد کفایت است.

شکر مخلوق با چاپلوسی فرق دارد

باید دانست که مدح و ثنای خلق از یکدیگر اگر به طور استقلال نباشد؛ یعنی دانسته شود که اصل کمال از خداست و آنچه در هر بشری است عطای او است. و نیز از روی تملق و چاپلوسی و طمع نباشد و نیز موجب عجب و کبر در شنونده نشود ضرری ندارد خصوصاً اگر به عنوان شکر از مخلوق که واسطه رساندن نعمت خدا شده بوده باشد که به

---

[۱۱۲] i\ -\i\ (1 ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلَكُمْ ...E\، (حجرات/ ۱۳).E\

[۱۱۳] i\ 2) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ۲۳۶، باب ۵۸، ح ۱۰.E\

آن امر شده به تفصیلی که در باب شرک در افعال گذشت.

۱۰. شکر نزد نعمت تازه و داستان نجاشی

کسی که در راه بندگی و تواضع با خداست هنگامی که نعمت تازه‌ای از حضرت آفریدگار به او رسد آن را کوچک نگیرد و چون عطای خداست آن را بزرگ و پرارج داند و بر خشوع و تواضع خود بیفزاید و به بالاترین درجه تواضع که گذاردن پیشانی بر خاک است، شکر آن را ادا کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «نجاشی (پادشاه حبشه) نزد جعفر بن ابیطالب و یارانش (که از فشار قریش به حبشه گریخته بودند) فرستاد و آنها را خواست. بر نجاشی وارد شدند و او در خانه‌اش روی خاک نشسته بود و جامه‌های کهنه‌ای در بر داشت. جعفر

(۱)- ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ ...، (حجرات/ ۱۳).

(۲)- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ۲۳٦، باب ۵۸، ح ۱۰.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۰

گفت چون او را با این حال دیدیم از او نگران شدیم (که مبادا بر ما خشم کرده و خود را به این وضع درآورده باشد) چون هراس ما و چهره رنگ پریده ما را دید گفت سپاس خدایی را سزاست که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرد و چشمش را روشن ساخت آیا به شما مژده‌ای ندهم؟ گفتیم پادشاها چرا! گفت: اکنون یکی از دیده‌بانهای من از سرزمین شما آمده و به من گزارش داد که خداوند عزّوجل محمّد صلی الله

علیه و آله و سلم را یاری کرد و دشمن او را نابود ساخت و فلان و فلان در هنگام برخورد با مسلمانان در درّه‌ای به نام بدر، اسیر شدند آن درّه درخت اراک فراوان دارد و گویا هم اکنون هم بدو نگاه می‌کنم چون در آنجا برای آقای خودم که از بنی‌ضمره بود چوپانی می‌کردم.

جعفر در پاسخ او گفت: پادشاها! پس چرا می‌نگرم که بر خاک نشسته‌ای و جامه کهنه در بر کرده‌ای؟ (یعنی این مژده مایه شادی و جشن و شادمانی و زیور است) گفت:

ای جعفر! ما در آنچه خدا به عیسی علیه السلام فرو فرستاده دریافتیم که از حق خدا بر بنده‌ها این است که فروتنی پدید آرند هنگامی که خدا نعمتی بر آنها پدید آرد؛ چون خدای عزّوجلّ به وسیله محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نعمتی برایم پدید

آورده، من این تواضع و فروتنی را پدیدار کردم برای خدا.

چون این گزارش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید به یارانش فرمود: «به راستی صدقه مایه فزونی است برای صدقه دهنده، صدقه بدهید خدایتان رحمت کند و به راستی تواضع و فروتنی مایه بلندی مقام است، تواضع کنید خدایتان بلند کند و به راستی گذشت برای صاحبش، سبب عزّت است درگذرید (از یکدیگر) خدایتان عزیز دارد».[۱۱۴]

سجده نزد نعمت تازه

روایات فراوانی در استحباب سجده شکر هنگام رسیدن نعمت تازه یا یاد کردن از نعمت گذشته

[۱۱۴] ۱\ i(1)- اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۴- E\.۱۸۵

رسیده[۱۱۵] از آن جمله از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بر ناقه‌ای سوار بودند در اثنای راه ناگاه پیاده شدند و چند

---

(۱)- اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸٤- ۱۸۵.

(۲)- وسائل الشیعهٔ، ج ٤، کتاب الصلوهٔ، ابواب سجدهٔ الشکر، باب ۷، ص ۱۰۸۱.

مرتبه سجده نمودند و چون سوار شدند به ایشان گفتند یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم! چیز تازه‌ای از شما دیدیم، فرمود: «بلی جبرئیل بر من نازل شد و از طرف خداوند چند بشارت به من

---

[۱۱۵] وسائل الشیعة، ج ۴، کتاب الصلوة، ابواب سجدة الشکر، باب ۷، ص ۱۰۸۱.

رساند برای هر بشارت سجده کردم برای شکر خداوند».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه یکی از شما نعمت خدا را یاد کند پس برای شکر خداوند صورتش را بر خاک گذارد و اگر سوار است پیاده شود و صورت خود را بر خاک گذارد و اگر نتواند و از شهرت بترسد، پس صورت خود را بر جلو زین اسب گذارد و اگر آن هم نشود صورت را بر کف دست خود گذارد سپس حمد کند خدا را بر آنچه به او داده است».

امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم علی بن الحسین هرگاه نعمت خدا را یاد می‌کرد سجده می‌نمود هرگاه آیه سجده (واجب یا مستحب) را تلاوت می‌کرد سجده می‌نمود، هربدی و شرّی را که خدا از او دور می‌فرمود سجده می‌کرد؛ بعد از هرنماز واجبی سجده می‌کرد بین دو نفر را که اصلاح

می‌داد سجده می‌کرد، اثر سجده در مواضع (هفتگانه) سجودش بود و از این روی آن حضرت، «سجّاد» نامیده شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: آیا می‌دانی چرا تو را از میان بندگانم برای سخن گفتن برگزیدم؟

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا برای چه؟ خداوند به او وحی فرمود: ای‌موسی! به راستی بندگانم را زیر و رو کردم پس نیافتم در آنها کسی که نفسش را برای من از تو ذلیل‌تر کرده باشد ای موسی! به راستی هرگاه نماز خواندی دوگونه‌ات را بر خاک می‌گذاشتی.

۱۱. کثرت دعا

انسان عاقلی که نه تنها برای حیات مادّی دنیوی و حیات ابدی پس از مرگش نیازهای افزون از شمار

دید بلکه خود را در هرلحظه از هردو زندگانیش به نیازمندی از جهات فراوانی شناخت. و نیز دانست که جز خداوند هیچ آفریده‌ای نیازهای او را نتواند درمان کرد پس باید در هرحال خدا را بخواند و نیازمندیهای خود را به او عرضه دارد.

چنانی که در سنّ کودکی که جز مادر کسی دیگر را نمی‌شناخت چگونه در هرحال

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۲

مادر را می‌خواند تشنه و گرسنه که می‌شد صدای مادر می‌زد اگر خسته و ناتوان و بیمار بود و ناراحتی داشت یا از چیزی می‌ترسید خود را در دامن مادر می‌افکند اگر از کسی اذیتی می‌دید به مادر شکایت می‌کرد اگر از کسی احسانی می‌دید به مادر می‌گفت و به زبان حال شکرگزاری او را از مادر

می‌خواست تا جایی که هنگام خوابیدن هم نمی‌خواست از مادر فاصله داشته باشد.

همچنین پس از بزرگ شدن و رسیدن به رشد عقلی و شناسایی پروردگار عزّوجلّ باید همانطوری که با مادرش بود، چندین برابر با پروردگارش باشد پس هرنوع نیازی در هرحالی که دارد با پروردگارش گوید و دنبال کردن هر سببی برای رفع هرنیازی، از روی اطاعت امر او باشد و اثر دادن هر سببی را از او خواهد مثلًا اگر بیمار است شفا را از خدا خواهد سود بخشی دکتر و دوا را از او طلبد اگر در عافیت است دوام آن را از خدا خواهد اگر تهیدست است ثروت را از خدا خواهد اگر ثروتمند است دوام آن و توفیق ادای حقوق را از او خواهد اگر از کسی اذیّت و آزاری بیند به پروردگار خود شکایت کند و اگر تلافی می‌کند از روی اطاعت امر او باشد و اگر از کسی احسانی دید از خدای

خود تلافی آن را خواهد تا جایی که به یاد و امید او بخوابد و بیدار شود و به راستی کسی که با پروردگارش حالش چنین نباشد یعنی در نیازمندیهایش به یاد خدا نیفتد و از او نخواهد و تنها خودش و اسباب را خواهان باشد به خود معجب و مغرور شده و با پروردگارش کبر ورزیده است.

«و فرمود پروردگار شما مرا بخوانید تا اجابت کنم برای شما؛ راستی آنان که تکبر ورزند از عبادتم (خواندنم) به زودی خوار و زبون به دوزخ می‌روند»[۱۱۶]؛ زیرا با کفر و انکار ربوبیّت خداوند مرده و نجاتی نخواهد داشت.

بهترین چیزها نزد خدا دعاست

سدیر گوید به امام باقر علیه السلام گفتم کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: «چیزی نزد خدا

[۱۱۶] \i\-(1 i/ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ\E، (غافر/ ۶۰).\E

(۱)- وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَيَدْخُلُونَجَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، (غافر/ ٦٠).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۳

بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود و کسی نزد خدای عزّوجلّ دشمن‌تر نیست از آنکه از عبادتش تکبّر ورزد و درخواست نکند آنچه را نزد اوست».[۱۱۷]

امام صادق علیه السلام فرمود: «راستی خداوند بد دارد که بنده‌ها بر یکدیگر در انجام حاجت، اصرار ورزند ولی اصرار را نسبت به خودش دوست دارد،

[۱۱۷] ۱\ i(1)-« عن سدير قال قلت لابی جعفر عليه السلام ایُّ الْعِبادَةِ أَفْضَلُ فَقالَ عليه السلام: ما مِنْ شَیءٍ أَفْضَلُ عِنْدَاللَّهِ عزَّوجلَّ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ وَيُطْلَبَ مِمّا عِنْدَهُ وَما أَحَد أَبْغَضُ إِلَیَ اللَّهِ عزَّوجلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبادَتِهِ وَلا يَسْئَلُ ما عِنْدَهُ»،(اصول کافی، مترجم، باب فضل الدعاء، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۲).\E

خداوند دوست می‌دارد که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود».[۱۱۸]

و نیز فرمود: «راستی خداوند تبارک و تعالی می‌داند که بنده هرگاه به درگاهش دعا کند، چه می‌خواهد ولی او دوست دارد که حوایج به درگاهش شرح داده شود پس چون به درگاه او دعا کردی حاجتت[۱۱۹] را نام ببر» و برای دانستن فضیلت دعا و آداب و شرایط آن به کتاب «عدَّةُ الداعی» مراجعه شود.

۱۲. تواضع در برابر دین خدا

دین الهی یعنی فرمانها و امرها و نهی‌های خداوند که به وسیله پیغمبر و امام به خلق رسانده شده و آن بر دو قسم است یکی راجع به امور قلبی است که از آن جمله اعتقادیات است و دیگری وظیفه‌های

---

[۱۱۸] ۲\ i)- « إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إلحاحَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضَ فِي الْمَسْئَلَةِ وَاحبَّ ذلِكَ لِنَفْسِهِ إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أنْ يُسْئَلَ وَيُطْلَبَ ما عِنْدَهُ»،(کافی، مترجم، ج ۴، ص ۲۲۴).E\

[۱۱۹] ۳\ i)- « إنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعالى يَعْلَمُ ما يُرِيدُ الْعَبْدُ إذا دَعاهُ وَلكِنَّهُ يُحِبُّ أنْ تُبَثَّ إلَيْهِ الْحَوائِجُفَاذا دَعَوْتَ فَسَمِّ حاجَتَكَ»،(کافی، مترجم، ج ۴، ص ۲۲۵).E\

عملی و مجموع عقاید و وظیفه‌های عملی دین خداست، کسی که خدا را به عظمت و کبریایی شناخت باید دین او را هم بزرگ و عزیز بداند و بدان اهمیّت دهد به طوری که اگر همه چیزش برود ولی دین او سالم باشد باک نداشته باشد و اگر همه چیز دارد ولی دینش ناقص است باید بداند که هیچ ندارد و سخت ناراحت باشد.

---

(۱)- «عن سدیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام ایُّ الْعِبادَةِ أَفْضَلُ فَقالَ علیه السلام: ما مِنْ شَیءٍ أَفْضَلُ عِنْدَاللَّهِ عزَّوجلَّ مِنْ أَنْ یُسْئَلَ وَیُطْلَبَ مِمّا عِنْدَهُ وَما أَحَد أَبْغَضُ إِلیَ اللَّهِ عزَّوجلَّ مِمَّنْ یَسْتَکْبِرُ عَنْ عِبادَتِهِ وَلا یَسْئَلُ ما عِنْدَهُ»، (اصول کافی، مترجم، باب فضل الدعاء، ج ٤، ص ۲۱۰، ح ۲).

(۲)- «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ کَرِهَ إِلحاحَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضَ فِی الْمَسْئَلَةِ وَاحبَّ ذلِکَ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

يُحِبُّ أَنْ يُسْئَلَ وَيُطْلَبَ ما عِنْدَهُ»، (کافی، مترجم، ج ٤، ص ٢٢٤).

(٣)- «إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَتَعالی يَعْلَمُ ما يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذا دَعاهُ وَلَكِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ تُبَثَّ إِلَيْهِ الْحَوائِجُ فَاذا دَعَوْتَ فَسَمَّ حاجَتَکَ»، (کافی، مترجم، ج ٤، ص ٢٢٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲٤

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که در ماه رمضان کشته می‌شوی و ریش تو از خون سرت خضاب می‌شود، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم! آیا در آن وقت دین من سالم است؟ فرمود: بلی، عرض کرد پس مرا از شهادت باکی نیست.

فرمان خدا هم بزرگ است

نیز باید فرمان خدا را بر همه چیز مقدّم بدارد و هنگام انجام دادن آن ترسناک باشد که مبادا درست انجام ندهد یا مورد قبول حضرت آفریدگار نشود.

عایشه گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اهل خانه و زنها بود و سخن می‌فرمود تا صدای اذان نماز بلند می‌شد حالش تغییر می کرد مثل اینکه ما را ندیده و نشناخته، فوراً برای نماز از جا حرکت می کرد.

در حالات امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام رسیده که در هنگام نماز رخساره آنها دگرگون می‌شد و بدنشان می‌لرزید و چون می‌پرسیدند این چه حالت است؟

می‌فرمودند: «می‌خواهیم نماز را که امانت خداست ادا کنیم».

و خلاصه به همان اندازه که خدا بزرگ است فرمان او نیز بزرگ می‌باشد.

چون و چرا با بندگی نمی‌سازد

نیز باید در برابر فرمانهای الهی کمال انقیاد و تسلیم داشت؛ یعنی اگر عقل ناقص، حکمت و مصلحت بعض فرمانهای خدا را ندانست فضولی نکند به طوری که در انجام آن مسامحه نماید و باید بداند که خدا به مصالح او داناتر است و اگر اطاعت کند بر خودش هم روشن می‌شود و خلاصه چون و چرا در دین الهی کبر بر خداوند و ضدّ بندگی است.

بلی دانستن پاره‌ای از حکمتهای فرمانهای خدا یا پرستش از آن به قصد زیادتی بصیرت ضرری ندارد به شرط آنکه بداند که حکمتهای فرمانهای خدا بیشتر و بالاتر از ادراک عقول جزئی بشری است.

خدا را تنها برای خودش بپرستد

نیز باید در فرمانبر داریهایش جز فرمانبرداری از خدا نظری به عواید و منافع دنیوی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۵

و ثوابهای اخروی نداشته باشد یعنی حالش این‌طور باشد که اگر بر فرض هیچ نفعی و ثوابی برای فرمانبرداری به او ندهند باز امر پروردگار را اطاعت کند؛ یعنی خدا را سزاوار اطاعت و پرستش داند و برای فرمانبرداری خود حقی و ارزشی نداند و خود را سزاوار پاداش و ثواب نبیند و به یقین بداند آنچه به او خواهند داد از باب تفضل و انجاز وعده‌های الهی است و شرح این مطلب در «بحث نیّت» گفته شد.

۱۳. تواضع با پیغمبر و امام

باید به همان اندازه که خدا را به بزرگی و کبریایی شناخته نمایندگان و مقربان درگاه خدا را که

واسطه رساندن فرمانهای او هستند بزرگ بشناسد و برای آنها خاضع و متواضع باشد مانند سلطانی که یکی از غلامان خود را برگزیند و مورد الطاف خاصّه خود قرار دهد سپس او را واسطه رساندن فرمانهای خود به سایر غلامان قرار دهد و اطاعت او را بر همه لازم و واجب فرماید در این حال اگر یکی از غلامان به او حسد ورزد و کبر نماید و خود را با او برابر داند سزاوار قهر سلطان خواهد شد.

و آشکار است که تواضع برای نمایندگان خدا تواضع با خداست چنانچه کبر با آنها هم کبر با خداست و علاوه بر حکم عقل به لزوم تواضع برای پیغمبر و امام، آیات و روایات فراوان و نقل آنها موجب طول کلام است تنها به نقل یک روایت اکتفا می‌شود.

نمونه‌ای از تواضع شیعیان

در «تفسیر برهان، سوره والصافات» روایت نموده که «عمّار دهنی» نزد قاضی ابن ابی‌لیلی به امری گواهی داد، قاضی گفت عمّار برخیز که گواهی تو پذیرفته نیست؛ زیرا تو رافضی هستی.

عمار برخاست در حالی که گریان و لرزان بود.

قاضی گفت: تو مردی از اهل علم و حدیثی اگر بدت آمد که به تو بگویند «رافضی» پس بیزاری جوی از مذهب رفض آنگاه برادر ما خواهی بود و گواهیت پذیرفته می‌شود.

عمّار گفت: آن طوری که پنداشتی نیست بلکه گریه من بر خودم و بر تو بود، بر خودم چون تو مرا نسبت دادی به مقام ارجمندی که من اهل آن نیستم؛ زیرا رافضی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۶

(شیعه) کسی است که آنچه رضای خدا نیست ترک کرده است و آنچه خدا به آن امر فرموده بجای آورده و کیست در این زمان که چنین باشد؟ و گریستم که مبادا به دل نسبت خود را به این مقام ارجمند پذیرفته باشم و خداوند که از دلم باخبر است بفرماید ای عمّار! آیا هرباطل را ترک کننده و هرطاعتی را بجای آورنده بودی که نسبت رافضی را که به تو دادند پذیرفتی؟ پس گرفتار عقاب و عتاب خداوند شوم مگر اینکه آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا شفاعت نمایند.

اما گریه‌ام به حال تو برای این است که به دروغ خواندی مرا به اسمی که سزاوار آن نبودم و بر تو ترسیدم از عذاب خداوند که شریف‌ترین اسما (رافضی) را پست کردی و به مثل منی نسبت دادی چگونه صبر خواهی کرد بر این کلمه‌ات.

چون کلمات عمّار را با قاضی کوفه و تواضعش را برای امام صادق علیه السلام نقل کردند، حضرت فرمود: «اگر گناهان عمّار بزرگتر از آسمانها و زمین بود تمامی آنها به این کلمات پاک و حسناتش زیادتی یافت به طوری که هر خردلی از حسناتش بزرگتر از تمام دنیا گردید به هزار مرتبه».

و برای مزید بصیرت و تنوع در مطالب کتاب داستانی از «دارالسلام» نوری نقل می‌شود.

گمرکچی، شیعه می‌شود

شخص عشاری (گمرکچی) یکی از شیعیان را که می‌خواست به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برود، در ریاحیّه سخت مورد اهانت و اذیّت قرار داد و بسیار او را زد به طوری که از زندگی مأیوس شد و گفت می‌روم نجف و از تو به آن حضرت

شکایت می‌کنم، عشار گفت برو هرچه می‌خواهی بگو که مرا ترسی نیست.

آن شخص خود را به نجف نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رسانده پس از کلمات بسیار با دل شکسته و زاری عرض کرد باید انتقام مرا از آن عشار بگیری و تا شب چند مرتبه به حرم مشرّف شد و این مسئلت را تکرار می‌کرد.

شب در عالم خواب دید آقایی سوار بر اسب سفیدی، نور صورتش مانند ماه شب

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۷

چهارده، آن شخص را به اسم خودش و پدر و کنیه و محله‌اش صدا زدند گفت: آقا شما کیستید؟ پس فرمود: منم علی بن ابیطالب از فلان عشّار شکایت داری؟ گفتم: بلی یا مولا، به واسطه دوستی شما مرا سخت آزرده، انتقام او را از شما می‌خواهم.

فرمود: «برای خاطر من از او درگذر». من نپذیرفتم تا سه مرتبه تکرار فرمود، من نپذیرفتم. فردا خواب خود را به زوار گفتم همه گفتند چون امام فرموده، عفو کن نپذیرفتم و باز در حرم ناله و استغاثه کردم و مسئلت خود را می‌خواستم، شب دوّم هم مانند شب اوّل دیدم امام علیه السلام امر به عفو فرمود، نپذیرفتم، شب سوم امام علیه السلام فرمود: او را برای من عفو کن؛ زیرا کار خیری کرده و من می‌خواهم با او تلافی کنم، گفتم یا سیّدی این عشار کیست و کار او چیست؟

امام علیه السلام اسم او و پدر و جدش را گفت و فرمود: در فلان ساعت از فلان روز ماه با لشکر خود از سماوه به سمت بغداد می‌رفت در اثنای راه از دور چشمش به گنبد من افتاد از اسب پیاده شده و برای من تواضع کرد در بین لشکرش پا برهنه حرکت می‌کرد تا گنبد من ناپدید شد از این جهت

بر ما حقّی دارد و باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که در قیامت با تو تلافی کنم.

گوید چون بیدار شدم سجده شکر بجای آوردم. در مراجعت به آن عشار رسیدم گفت: شکایت مرا به امام کردی؟ گفتم: بلی، امام علیه السلام تو را عفو کرد به سبب تواضعی که برابر او کرده بودی پس آنچه در خواب فرموده بود برایش گفتم پس از تأمل و یقین به صدق رؤیا برخاست و دست و سر و پای مرا بوسید و گفت به خدا قسم هرچه امام فرمود حق و صدق است و از راه باطل خود توبه کرد و تمام زوار را سه روز میهمانی کرد سپس بازوّار برای زیارت قبر امام علیه السلام به‌نجف مشرف شد یک هزار دینار بر فقرای زوّار تقسیم کرد و در همان حال نوری از قبر مطهر طالع گردید که بیشتر اهالی نجف آن را دیدند.

غرض از نقل این داستان بیان اثر تواضع برابر پیغمبر و امام علیه السلام است هرچند به این مقدار کم باشد و در نتیجه شخص را موفق به توبه و عاقبت به خیری می کند.

١٤. تواضع به خلق

از لوازم تواضع با خدا تکبّر نکردن در برابر آفریده‌های اوست و باید خود و همه را

قلب سلیم، ج ٢، ص: ١٢٨

در مملوکیّت حضرت آفریدگار مساوی بیند یعنی افراد حیوان و انسان و مؤمن و کافر، فاسق یا عادل همه در مخلوق و مربوب بودن برابرند و هیچ فردی حقّ کبر ورزیدن با دیگری ندارد؛ زیرا در اول بحث کبر گفته شد که کبریایی ویژه خداوند است و اگر کسی خود را بزرگ و برتر از دیگری قرار

دهد مانند غلامی است که لباس سلطنتی پوشد و بر غلامان دیگر بزرگی فروشد.

بنابراین، انسان حق ندارد خود را از حیوانی برتر و بزرگتر داند و بر او تکبر ورزد؛ زیرا هردو با لذّات از خود هیچ ندارند و اصل هستی هردو از خداست و اگر انسانی را مزیّت و شرافت و کمالی پیدا شود آن هم عطای الهی است نه از ذات خود انسان تا به آن کبریایی کند[۱۲۰] و همچنین مؤمن نسبت به کافر حق تکبر ندارد؛ زیرا هردو آفریده خدایند و ایمانی که مؤمن دارد موهبت خداوند می‌باشد و لازمه آن تواضع است نه کبر به تفصیلی که گفته شد.

---

[۱۲۰] \1)í(– در جلد دهم بحارالأنوار نقل کرده از« نجیح» که گفت دید امام حسن مجتبی علیه السلام راکه‌چیزی می‌خورد و سگی جلو او بود. یك لقمه طعام که می‌خورد لقمه‌ای هم به سگ می‌داد. گفتم یا بن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم اذن می‌دهی سگ را دور کنم از طعام شما؟ فرمود واگذارش؛ زیرا من حیا می‌کنم از خداوند از اینکه جانداری به من نگاه کندو من بخورم و او را نخوراتم.\E

و در جلد ۵ بحارالأنوار[است] که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست وضو بگیرد گربه‌ای رسید، سر در ظرف آب وضو کرد خواستند او را دور کنند فرمود: واگذارید او را تا سیراب شود، سپس از بقیه آن آب وضو گرفت.

و خلاصه، کبر در برابر هیچ آفریده‌ای جایز نیست بلکه حرام است امّا تواضع نمودن برای آفریده‌شدگان، پس به طور کلی.

برای متکبر نباید تواضع کرد

هرکس که با پروردگار عالم عزّوجلّ کبر کند و از فرمان او بیرون رود و از طاعت او سرکشی کند، تواضع برای او جایز نیست مانند غلامی که از فرمان سلطان بیرون رود و خود را مستقلّ بلکه ادّعای سلطنت و مولایی کند پس غلامان دیگر سلطان نباید او را

---

(۱)- در جلد دهم بحارالأنوار نقل کرده از «نجیح» که گفت دید امام حسن مجتبی علیه السلام را که‌چیزی می‌خورد و سگی جلو او بود. یک لقمه طعام که می‌خورد لقمه‌ای هم به سگ می‌داد. گفتم

یا بن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم اذن می‌دهی سگ را دور کنم از طعام شما؟ فرمود واگذارش؛ زیرا من حیا می کنم از خداوند از اینکه جانداری به من نگاه کندو من بخورم و او را نخورانم.

و در جلد ٥ بحارالأنوار [است] که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست وضو بگیرد گربه‌ای رسید، سر در ظرف آب وضو کرد خواستند او را دور کنند فرمود: واگذارید او را تا سیراب شود، سپس از بقیه آن آب وضو گرفت.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۲۹

دوست بدارند و برایش کوچکی کنند و در حقیقت تواضع به او همان کبر بر سلطان و خروج از اطاعت اوست بنابراین، هر کافری که از روی کبر و نخوت منکر الوهیّت و ربوبیّت آفریدگار جهان شده است

یا ظاهر مسلمانی که با خدا کبر ورزیده پرده حیا را دریده از فرمان الهی سرکشی کرده و در آشکار گناه می‌کند تواضع برای آنها جایز نیست.

ونیز هرمتکبری که تواضع بااو سبب زیاد شدن کبر و نخوت او می‌شود جایز نیست.

و نیز تواضع در برابر مال و جاه جایز نیست؛ زیرا در حقیقت پرستش از مال و جاه است و آن شرک با خداست بلی تواضع با مؤمن ثروتمند یا صاحب مقام به جهت ایمانش مانعی ندارد.

اگر موجب ضرر نشود

ناگفته نماند مواردی که گفته شد تواضع جایز نیست در صورتی است که ترک تواضع سبب ضرر مالی یا بدنی یا عرضی نشود وگرنه تواضع جایز بلکه در پاره‌ای موارد واجب می‌شود مثل اینکه متکبر

صاحب قدرتی است که اگر برایش تواضع نکند او را اذیت و آزار می کند.

به طور خلاصه، هرمسلمان غیرمتکبری که متجاهر به فسق نباشد تواضع با او جایز است.

هرموردی که ترک تواضع سبب اهانت و خوار کردن و رنجانیدن شود تواضع واجب می‌شود مانند تواضع در برابر پیشوای دین و پدر و مادر و استاد و هربزرگتری از بستگان یا غیربستگان که تواضع نکردن، اهانت به آنها باشد البته تشخیص موارد به نظر عرف است پس هرموردی که عرفا ترک تواضع تحقیر و اهانت باشد تواضع واجب است و اگر اهانت نباشد تواضع مستحب است با رعایت موارد و مراتب آن به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شده.

چیزهایی که باید رعایت کرد

برای تحصیل صفت نیک تواضع با خلق، باید چند چیز را رعایت کرد:

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۰

۱. ابتدای به سلام

[انسان باید] به هر مسلمانی که می‌رسد، ثروتمند و تهیدست، بزرگ و کوچک، شریف یا پست در سلام کردن تفاوت نگذارد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از تواضع است که به هرکس برخوردی، سلام کنی».[۱۲۱]

نیز فرمود: «خداوند عزّوجلّ فرموده: بخیل کسی است که از سلام کردن دریغ ورزد».[۱۲۲]

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند عزّوجلّ دوست دارد آشکار کردن سلام را».[۱۲۳]

---

۱۲۱ \ 1 i)-« مِنَ التَّواضُعِ أنْ تُسَلِّمَ عَلى مَنْ لَقيتَ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۶، باب التسلیم، ح ۱۲).\E

۱۲۲ \ 2 i)-« إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قال[إنَ] الْبَخيلَ مَنْ يَبْخَلُ بِالسَّلامِ»،(همان، ص ۶۴۵، ح ۶).\E

۱۲۳ \ 3 i)-« إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ إفْشاءَ الْسَّلامِ»،(همان، ح ۵).\E

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «سلام کردن را مستحب و جوابش را واجب فرموده است».[۱۲٤]

و در وصیتش به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! سه چیز پاک کننده گناه است: به‌طور آشکار سلام کردن، طعام دادن و نماز خواندن در شب هنگامی که مردم خوابند».[۱۲٥]

و فرمود: «پنج خصلت را تا آخر عمر ترک نخواهم کرد: نشستن بر خاک و طعام خوردن با غلامان و سواری بر دراز گوش که جل بر آن است و دوشیدن بز به دست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال».[۱۲٦]

---

[۱۲٤] \4 ¿)- « قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: السَّلامُ تَطَوّعٌ وَالرَّدُّ فَرِیضَةٌ»،(همان، ص ۶۴۴،، ح ۱).\E

[۱۲٥] \5 ¿)- « فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی یا علی! ثلث کفارات: افشاء السّلام واطعام الطعام والصّلوة باللیل والناس نیام»،(وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۳۹، کتاب الحج احکام العشرة، باب ۳۴، ح ۵).\E

[۱۲٦] \6 ¿)- « خمس لا ادعهن حتی‌الممات: الاکل علی‌الحضیض مع العبید وترکوبی الحمار مؤکفا وحلبی العنز بیدی ولبس الصّوف والتسلیم علی الصبیان ...»،(همان، ص ۴۴۱، باب ۳۵).\E

(۱)- «مِنَ الْتَّواضُعِ أنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقیتَ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ٦٤٦، باب التسلیم، ح ۱۲).

(۲)- «إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قال [إنَ] الْبَخیلَ مَنْ یَبْخَلُ بِالسَّلامِ»، (همان، ص ٦٤٥، ح ٦).

(۳)- «إنَّ اللَّهَ عَزّوَجَلَّ یُحِبُّ إِفْشاءَ الْسَّلامِ»، (همان، ح ٥).

(٤)- «قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم: السَّلامُ تَطَوّعٌ وَالرَّدُّ فَرِیضَةٌ»، (همان، ص ٦٤٤، ح ۱).

(٥)- «فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی یا علی! ثلث کفارات: افشاء السّلام واطعام الطعام والصّلوة باللیل والناس نیام»، (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ٤۳۹، کتاب الحج احکام العشرة، باب ۳٤، ح ٥).

(٦)- «خمس لا ادعهن حتی‌الممات: الاکل علی‌الحضیض مع العبید ورکوبی الحمار مؤکفا وحلبی العنز بیدی ولبس الصّوف والتسلیم علی الصبیان ...»، (همان، ص ٤٤١، باب ٣٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۱

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هرکه به فقیر مسلمانی برخورد کند و به او سلام کند برخلاف سلام او به مالدار، خدا را ملاقات می‌کند در حالی که بر او خشمگین است».[۱۲۷]

و در چند روایت از امام صادق علیه السلام مروی است که فرموده صغیر بر کبیر و رهگذر بر کسی که نشسته و سواره بر پیاده و جماعت کم بر جماعت

[۱۲۷] ١\ 1 ُi)-« من لقی فقیراً مسلما فسلّم علیه خلاف سلامه علی الغنی لقی اللّه عزوجل یوم القیامة وهو علیه غضبان»،(وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۴۲،کتاب الحج احکام العشرة، باب ٣٦).E\

بیشتر باید ابتدا به سلام کنند و همچنین کسی که وارد مجلس می‌شود باید بر اهل مجلس سلام کند.

۲. خادم باشد نه مخدوم

از اموری که شخص را از بیماری کبر نجات می‌دهد و متواضع می‌سازد آن است که در انجام کارهای شخصی خود به دیگری فرمان ندهد و توقع و انتظار خدمت از دیگری نداشته باشد و خودش انجام کار خود دهد و همچنین با اهل خانه و با هرکه معاشر می‌شود سعی کند جور کش و بارکش و خدمتگزار شود و اگر خادمی دارد از روی حکومت و فرمان دادن کاری به او رجوع نکند بلکه از روی نیازمندی به خدمت او، انجام کار را از او خواهد و اگر کسی راه و روش او برعکس آنچه گفته شد باشد حتماً به کبر قلبی مبتلا بلکه متکبر خواهد شد و برای دانستن طریقه بزرگان دین به چند روایت اشاره می‌شود.

معاشرت پیغمبر (ص) با خادمش

از «انس بن مالک» روایت است که گفت من ده سال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خدمت کردم و در این مدّت با من اف نگفت و نفرمود کاری را که کرده بودم، چرا کرده‌ای و کاری را که نکرده بودم، چرا نکردی.

و گفت از برای آن حضرت شربتی بوده که به آن افطار می‌فرمود و شربتی دیگر

---

(۱)- «من لقی فقیراً مسلما فسلّم علیه خلاف سلامه علی الغنی لقی اللّه عزوجل یوم القیامهٔ وهو علیه غضبان»، (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ٤٤٢، کتاب الحج احکام العشرهٔ، باب ٣٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۲

برای سحرش و بسا بوده برای افطار و سحر آن حضرت یک شربت بیش نبوده و بسا بودکه آن شربت شیری بود و بسا بود که شربت آن حضرت نانی بود که در آب آمیخته شده بود.

شبی شربت آن حضرت را مهیّا کردم آن بزرگوار دیر کرد، گمان کردم که بعضی از صحابه او را دعوت کرده‌اند پس من شربت آن حضرت را خوردم یک ساعت پس از نماز عشا تشریف آورد، از بعضی همراهان آن حضرت پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی افطار کرد؟ گفت: نه پس آن شب را به روز آوردم از کثرت غم به مرتبه‌ای که غیر از خداوند کس نداند از جهت آنکه آن حضرت آن شربت را طلب کند و نیابد و گرسنه به روز آورد و همانطور شد آن جناب از شربت پرسش نکرده و صبح کرد در حالی که روزه

گرفته بود و تا به حال از من از آن شربت سؤال نکرد و یادی از آن ننمود.

پیغمبر (ص) امتیاز را دوست ندارد

نیز مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود امر فرمود برای طعام، گوسفندی ذبح کنند، شخصی گفت ذبح کردن آن با من، دیگری گفت پوست کندن آن با من، سومی گفت پختن آن با من، حضرت فرمود: جمع کردن هیزمش با من. گفتند یا رسول‌اللّه! ما هستیم و هیزم جمع می کنیم و به زحمت شما نیازی نیست، فرمود: «می‌دانم لیکن خوش ندارم که خود را بر شما امتیازی دهم به درستی که خداوند کراهت دارد از بنده‌اش که ببیند او خود را از رفقایش امتیاز داده است».

و روایت شده که خدمتکاران مدینه بعد از نماز صبح ظرفهای آب خود را می‌آوردند که آن حضرت دست خود را داخل آن کند تا تبرّک شود و بسا بود هوا سرد بوده و حضرت دست داخل آنها می‌کرد و کراهتی اظهار نمی‌فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اطفال مدارا می‌فرمود

و نیز می‌آوردند خدمت آن جناب کودک صغیر را تا دعا کند برای او به برکت، یا نام‌گذارد او را پس آن جناب آن کودک را در دامن می‌گرفت به جهت دلخوشی اهل او و بسا بوده آن کودک بول می‌کرد بر آن حضرت پس بعض کسانی که حاضر بودند بر طفل

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۳

صیحه می‌زدند حضرت می‌فرمود بول او را قطع مکنید پس می گذاشت او را تا بول کند پس حضرت فارغ می‌شد از دعای بر او یا نامگذاری او پس اهل او مسرور می‌شدند که آن حضرت متأذی نشده و چون می‌رفتند حضرت جامه خود را می‌شست.[۱۲۸]

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می‌خواستند غسل کنند، حذیفه جامه‌ای را به دو دست گرفت و حایل قرار داد تا آن حضرت غسل کرد، سپس آن حضرت جامه راگرفت وبرای حذیفه حایل کرد تاغسل نماید، حذیف گفت: پدر و مادرم قربانت! چنین مکن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حایل شود و فرمود: «دو نفری که همراه باشند هرکدام رفیق‌تر است نزد خدا محبوبتر است».[۱۲۹]

---

[۱۲۸] ۱\ i(ُ 1\ )- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۲.\E

[۱۲۹] ۲\ i(ُ 2\ )- سفینةالبحار، ج ۱، ص ۴۱۶.\E

نیز کنیزی در راه به آن حضرت عرض کرد سفارشش را به مولایش کند، آن حضرت همراه کنیز در خانه مولایش رفت و مولایش به پاس این افتخار او را آزاد کرد[۱۳۰] و روایات در تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراوان است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر مسلمانی خدمت کند گروهی از مسلمانان را خداوند برای او در بهشت به عدد آنها خادم قرار خواهد داد».[۱۳۱]

نمونه‌ای از تواضع امیرالمؤمنین (ع)

«سعید بن‌قیس همدانی» گوید روزتابستانی پیش‌ازظهر امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که در سایه دیوار نشسته، گفتم یا علی علیه السلام! در این ساعت از خانه درآمدی و اینجا نشستی؟

---

[۱۳۰] ۳\ i)- بحارالأنوار، ج ۵ ص ۱۲۳.\E

[۱۳۱] ۴\ i)-« ایّما مسلم خدم قوما من المسلمین الّا اعطاه اللّه مثل عددهم خداما فی الجنّة»،(سفینةالبحار، ج ۱، ص ۳۸۲).\E

فرمود: «بیرون نیامدم مگر برای اینکه مظلومی را یاری کنم یا درمانده‌ای را فریادرسی کنم».

ناگاه زنی پریشان و نالان رسید و گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام! شوهرم به من ستم کرده و قسم خورده مرا بزند بیا مرا از شرش خلاص کن.

---

(۱)- منتهی الآمال، ج ۱، ص ٦٢.

(۲)- سفینةالبحار، ج ۱، ص ٤١٦.

(۳)- بحارالأنوار، ج ٥ ص ۱۲۳.

(٤)- «ایّما مسلم خدم قوما من المسلمین الّا اعطاه اللّه مثل عددهم خداما فی الجنّة»، (سفینةالبحار، ج ۱، ص ۳۸۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳٤

امیرالمؤمنین علیه السلام سر به زیر انداخت و بلند کرد و می‌فرمود: «واللّه! حق مظلوم را خواهم گرفت».

و فرمود: «ای زن خانه‌ات کجاست؟».

گفت: فلان محل، پس امام علیه السلام با او رفت تا در خانه‌اش امام علیه السلام بر اهل خانه سلام کرد، جوانی بیرون آمد به او فرمود: «از خدا بترس، زنت را ترسانده و از خانه بیرون کرده‌ای».

جوان گفت: تو را چکار به این ماجرا! به خدا قسم برای حرف تو زن را آتش می‌زنم!

امام علیه السلام شمشیر را بلند کرد و فرمود: «من تو را به معروف امر می‌کنم و از منکر نهی می‌نمایم و تو معروف را برمی‌گردانی، یا توبه کن یا تو را می‌کشم».

مردم دور امام علیه السلام جمع شدند، جوان پشیمان شد و خود را بر دست و پای امام علیه السلام انداخت و گفت: عفوم فرما به خدا قسم! از زن راضی شدم و او را از خود خشنود خواهم کرد و برایش خاکی می‌شوم که بر من قدم گذارد.

امام علیه السلام عفوش کرد و شمشیر را در غلاف نمود و به زن اندرز داد و فرمود:

«شوهرت را خشمگین مکن که چنین شود». و او را در خانه‌اش جای داد، سپس حمد نمود خدای را که او را به اصلاح بین زن و شوهر موفق داشت.[۱۳۲]

تواضع نسبت به یتیمان و بیوه زنان

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام زنی را دید که مشک آب به دوش کشیده آن را از او گرفت و به دوش خود کشید و همراهش رفت و از حالش

[۱۳۲] بحارالأنوار، ج ۶، ص ۴۵۳.

پرسش نمود، گفت: شوهرم را علی علیه السلام به بعض ثغور (مرزها) فرستاد و کشته شد و چند طفل یتیم باقی گذارده و مالی هم ندارم و به ناچار برای معیشت یتیمان، خدمت مردم می کنم.

امام علیه السلام تا در خانه‌اش رفت و مشک را به او داد و برگشت.

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ٦، ص ٤٥٣.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۵

فردا زنبیلی پر از طعام برداشت و به خانه آن زن رفت. شخصی به امام رسید و گفت زنبیل را به من دهید بیاورم، فرمود: «وزر مرا که برمی‌دارد روز قیامت». و چون در خانه رسید و در زد زن گفت: کیست؟

فرمود: «همانا بنده‌ای که دیروز مشک را با تو آورد در را باز کن که طعام برای بچه‌ها آوردم».

زن گفت: خدا از تو راضی باد و بین من و علی علیه السلام حکم کند.

امام علیه السلام وارد خانه شد و فرمود: «دوست دارم ثواب برم یا اینکه آرد را خمیر کن و نان را بپز و من بچه‌ها را نگه می‌دارم یا اینکه تو بچه‌داری کن و من نان خمیر کرده می‌پزم».

زن گفت من در پختن نان آشناتر و تواناترم شما بچه‌ها را نگاهداری کنید تا من فارغ شوم، پس مشغول خمیر کردن شد و امام گوشتی را که همراه آورده بود مشغول طبخ آن شد و از گوشت و خرما و غیر آن در دهان بچه‌ها می‌گذاشت و می‌گفت علی را حلال کنید در مسامحه‌ای که کرده است.

و چون نانها آماده طبخ شد زن گفت ای بنده خدا! تنور را برافروز، امام علیه السلام تنور را روشن کرد و چون شعله برافروخت و گرمی آن در صورتش اثر کرد به خود می‌گفت: «یا علی! بچش حرارت آتش را که این است جزای کسی که در کار یتیمان سستی کند».

پس زن همسایه وارد شد و امام علیه السلام را شناخت به آن زن گفت وای بر تو! این امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس زن شرمنده شده به سرعت خود را بر قدم امام علیه السلام انداخت و گفت زهی شرمساری که از تو دارم یا امیرالمؤمنین. امام علیه السلام فرمود: «بلکه من شرمسارم که در کار تو کوتاهی کردم».[۱۳۳]

حضرت سجاد (ع) در سفر، خدمتگذار بود

[۱۳۳] بحارالأنوار، ج ۶، ص ۵۲۰.

امام صادق علیه السلام فرمود: «امام سجاد علیه السلام سفر نمی‌کرد مگر با آنهایی که او را

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ٦، ص ٥٢٠.

نمی‌شناختند و با همسفرهای خود شرط می‌کرد که خدمتکار آنان باشد در آنچه لازم دارند».

در سفری که برای همراهانش خدمت می‌کرد، یک نفر امام علیه السلام را شناخت به آنها گفت می‌دانید این آقا کیست؟ گفتند نه، گفت او علی بن الحسین علیه السلام است پس آنها خود را بر قدم او انداختند و دست و پایش را می‌بوسیدند و گفتند ای پسر پیغمبر علیه السلام! خواستی که ما به آتش دوزخ بسوزیم اگر به دست و یا زبان ما به شما

جسارتی می‌شد همیشه در هلاکت بودیم، چرا چنین کردی و خودت را به ما نشناساندی؟

امام علیه السلام فرمود: «یک مرتبه با کسانی که مرا می‌شناختند سفر کردم و آنها برای خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا احترام نمودند به حدی که خود را سزاوار نمی‌دانستم پس ترسیدم خود را به شما معرفی کنم و شما هم با من چنین معامله کنید و شناخته نشوم دوست‌تر دارم».[۱۳۴]

و رفتار آن حضرت با اهل خانه و غلامان و کنیزانش در جلد یازده بحارالأنوار موجود است و نقل آنها موجب طول کلام می‌شود.

۳. صدرنشینی را نخواهد

یعنی [انسان] در هر مجلسی که وارد می‌شود نخواهد که بالای آن مجلس یا بالا دست دیگری

[۱۳۴] i(1\ )- سفینةالبحار، ج ۱، ص E\.۳۸۲

بنشیند مگر در صورتی که جز آنجا، محل خالی نباشد یا اینکه صاحب منزل او را آنجا نشاند و روایات در این مقام فراوان است و به چند روایت اشاره می‌شود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که به کمتر از شرافت مآبی و صدرنشینی خشنود باشد خدا و فرشته‌ها پیوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخیزد».[۱۳۵]

نیز فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزلی وارد می‌شد در نزدیکتر محل به او که وارد می‌شد می‌نشست (یا اینکه دم در می‌نشست)».[۱۳۶]

---

(۱)- سفینةالبحار، ج ۱، ص ۳۸۲.

---

[۱۳۵] 2\ i)-« مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ»،(اصول کافی، مترجم، ج ۴، ص ۴۸۲، باب جلوس، ح ۳).\E

[۱۳۶] 3\ i)-«كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم إذا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ إِلَيْهِ حِينَ يَدْخُلُ»،\E

(همان، ص ۴۸۳، ح ۶).

(۲)- «مَنْ رَضِیَ بِدُونِ الْتَّشَرُّفِ مِنَ الْمَجْلِس لَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَلئِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ حَتَّی یَقوُمَ»، (اصول کافی، مترجم، ج ٤، ص ٤٨٢، باب جلوس، ح ٣).

(٣)- «کانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إذا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِی أدْنی الْمَجْلِسِ الَیْهِ حِینَ یَدْخُلُ»،

(همان، ص ٤٨٣، ح ٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۷

نیز فرمود: «از تواضع این است که در نشستن پایین مجلس راضی باشی».[۱۳۷]

[۱۳۷] ۱\ 1)i(-« مِنَ التَّواضع أنْ تَرْضی بِالْمَجْلِسِ دُونِ الْمَجْلِسِ»،(همان، ج ۳، ص ۱۸۶).\E

و فرمود: «به راستی از تواضع است که مردی به جایی بنشیند که پست‌تر از مقام شرافت اوست».[۱۳۸]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هروقت یکی از شما در مجلسی وارد شدید نزد نفر آخر بنشینید».[۱۳۹]

نیز فرمود: «هرگاه یکی از شما وارد مجلس شد و برادرش نزد خود برای او جا داد باید بپذیرد و کرامت او را رد نکند و اگر کسی برایش جا نداد هرجا که جا باشد همانجا بنشیند».

به امام صادق علیه السلام گفته شد آیا این همه خلق آدمند؟ فرمود: «بینداز از آنها کسی را که مسواک کردن را ترک می‌کند و در جای تنگ چهارزانو می‌نشیند».[۱۴۰]

---

[۱۳۸] \2 ¡ُi)-« إنَّ مِنَ التَّواضُعِ أنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ»،(همان، ص ۱۸۷).\E

[۱۳۹] \3 ¡ُi)-« اذا اتى احدكم مجلساً فليجلس حيثما انتهى مجلسه»،(سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۶۷).\E

[۱۴۰] \4 ¡ُi)- قيل لصادق عليه السلام:« اترى هذا الخلق كله من الناس فقال عليه السلام: الق منهم التارك للسواك والمتربع فى موضع الضيق»،(همان، ص ۴۲۴).\E

٤. حسن معاشرت

در آداب معاشرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام دستوراتی رسیده که بر طالب نجات و سعادت، دانستن و عمل کردن به آنها ضروری است و برای دانستن آنها به کتاب حج وسائل، احکام العشرۀ فی السفر والحضر که در ضمن ١٦٦ باب آداب معاشرت را از ائمه علیهم السلام نقل کرده است مراجعه شود و در اینجا به نقل چند روایت که در خصوص تواضع با خلق وارد شده قناعت می‌شود.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «تواضع این است که به مردم احترام کنی و به مردم آن را بدهی که دوست داری به تو بدهند (یعنی آن طوری که دوست داری مردم با تو رفتار کنند

(۱)- «مِنَ الْتَّواضع أنْ تَرْضی بِالْمَجْلِسِ دُونِ الْمَجْلِسِ»، (همان، ج ۳، ص ۱۸٦).

(۲)- «إنَّ مِنَ الْتَّواضُعِ أنْ یَجْلِسَ الْرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ»، (همان، ص ۱۸۷).

(۳)- «اذا اتی احدکم مجلساً فلیجلس حیثما انتهی مجلسه»، (سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱٦۷).

(٤)- قیل لصادق علیه السلام: «اتری هذا الخلق کله من الناس فقال علیه السلام: الق منهم التارک للسواک والمتربع فی موضع الضیق»، (همان، ص ٤۲٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۸

با مردم همانطور رفتار نما)».

و در حدیث دیگر راوی گوید گفتم اندازه تواضعی که چون بنده‌ای بجا آورد متواضع است، چیست؟ در پاسخ فرمود: «تواضع درجاتی دارد از آن جمله اینکه مرد اندازه خود را بداند و آن را در جای شایسته بدان فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد جز آنچه خواهد به او داده شود اگر بدی از کسی دید به خوبی آن را جلوگیرد، خشم خود فرو برد، از مردم گذشت کن باشد و خدا احسان کننده‌ها را دوست دارد».[۱۴۱]

بدی را به نیکی پاسخ ده

خواننده عزیز در جمله «إن رأی سیئه درأها بالحسنهٔ» از کلام امام دقت نما که می‌فرماید: «بدی را به نیکی دفع می‌کنند». ببین آیا در عمر خود گاهی چنین بوده‌ای که اگر از کسی بدی دیدی

[۱۴۱] (1\ i)-« التَّواضُعُ أنْ تُعْطِيَ النّاسَ ما تُحِبُّ أنْ تُعْطاهُ، وَفی حَديثٍ آخَرَ قال: قُلْتُ: ما حَدّ التَّواضُعِ الّذی إذا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كان مُتواضعاً؟ فَقال: التَّواضُعُ دَرَجاتٌ مِنْها أنْ يُعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلَها مَنْزِلَتَها بِقَلْبٍ سَليمٍ لايحِبُّ أنْ يُأتیَ إلی أحدٍ إلّا مِثْلَ ما يؤتی إلَيْهِ إنْ رَأی سَيِّئَةً دَرَأَها بِالْحَسَنَةِ كاظِمُ الْغَيْظِ عافٍ عَنِ النّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ»،(اصول كافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۹).E\

در برابرش نیکی کنی در حالی که خداوند در قرآن مجید به آن امر فرموده و اینکه هرکس این خصلت در او باشد از مقام انسانیت و علم و ایمان بهره‌ای بزرگ دارد، می‌فرماید: «و دور می‌کنند بدی را به نیکی».[۱۴۲]

و «ردّ کن بدی را به آنچه بهتر است»[۱۴۳]؛ یعنی احسان کن؛ زیرا عفو، حسن است و احسان، احسن.

و همچنین می‌فرماید: «نیکی و بدی یکسان نیست و تو (ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) جفاکار و سفه کار را به آنچه نیکتر است (یعنی غضب را به حلم تسکین ده و گناه را به عفو و لغو را به تغافل و سخن باطل به کلام حق) پاداش ده که در این صورت آن کس که میان تو و او

---

۱۴۲ \i-\(2 ʻ ... وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ...\E، (رعد/ ۲۲).\E

۱۴۳ \i-\(3 ʻ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ ...\E، (مؤمنون/ ۹۶).\E

(۱)- «التَّواضُعُ أنْ تُعْطی النَّاسَ ما تُحِبُّ أنْ تُعْطاهُ، وَفی حَدیثٍ آخَرَ قال: قُلْتُ: ما حَدّ التَّواضُعِ الّذی إذا فَعَلَهُ الْعَبْدُ کان مُتواضعاً؟ فَقال: التَّواضُعُ دَرَجاتٌ مِنْها أنْ یُعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَیُنْزِلَها مَنْزِلَتَها بِقَلْبٍ سَلیمٍ لایحبُّ أنْ یُأتیَ إلی أحدٍ إلّا مِثْلَ ما یؤتی إلَیْهِ إنْ رَأی سَیِّئَةً دَرَأَها بِالْحَسَنَةِ کاظِمُ الْغَیْظَ عافٍ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ»، (اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۹).

(۲)- ... وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ ...، (رعد/ ۲۲).

(۳)- ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ ...، (مؤمنون/ ۹۶).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۳۹

دشمنی است گویی دوستی است (همچون) یار و به دل نزدیک و داده نشود این خصلت نیک مگر به آنان که شکیبایی نمایند و خود را از خشم و انتقام

نگهدارند و عطا کرده نشود این خوی نیکو مگر کسی که صاحب بهره بزرگی از علم و ایمان باشد».[۱۴۴]

چهار چیزی که از تواضع است

امام صادق علیه السلام فرمود: «از تواضع این است که در نشستن به پایین مجلس راضی باشی و به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گرچه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که تو را به پرهیزگاری بستایند».[۱۴۵]

در این حدیث، امام علیه السلام چهار چیز را از تواضع دانسته، نخواستن صدرنشینی و ابتدای به سلام و ترک مراء و نداشتن حبّ مدح و جز مراء در گذشته شرح داده شد و چون دانستن مراء

---

[۱۴۴] \i\-(1)i وَلَا تَسْتَوِی ا لْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَ نَّهُ وَلِیٌّ حَمِيمٌ* وَمَا يُلَقَّاهَآ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّاهَآ إِلَّا ذُو حَظّ عَظِيمٍ\E،(فصلّت/ ۳۴- ۳۵).\E

[۱۴۵] \i(2)i-« مِنَ التَّواضُعِ أنْ تَرْضى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقى وَأنْ تَتْرُكَ الْمِراءَ وَإنْ كُنْتَ مُحِقّاً وَأنْ لاتُحِبَّ أنْ تُحْمَدَ عَلَى التَّقْوى»،(اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۶، باب التواضع».\E

ضروری است؛ زیرا موجب شقاوت دنیوی و اخروی است و ترک آن سبب سعادت دوجهانی است، بنابراین، به طور اختصار شرح داده می‌شود.

مراء؛ گفتگو و مجادله است

«مراء» ایراد کردن و اعتراض نمودن و طعن زدن در سخن دیگری است در لفظ یا معنای آن سخن، به قصد خوار کردن و سبک کردن گوینده و اظهار دانایی و زیرکی خود و به سبب کبری که دارد در اعتراض خود لجاجت کند و از رأی خود برنگردد و به اصطلاح حرف خود را به کرسی نشاند خواه سخن گوینده در مسأله علمی دینی یا غیردینی باشد یا خبر از واقعیات عادی و موضوعات جزئی باشد مانند اینکه گوینده‌ای می‌گوید از شیراز تا

---

(۱)- وَلَا تَسْتَوِی ا لْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ

أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَمَا یُلَقَّاهَآ إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُواْ وَمَا یُلَقَّاهَآ إِلَّا ذُو حَظّ عَظِیمٍ، (فصلّت/ ٣٤- ٣٥).

(٢)- «مِنَ التَّواضُعِ أنْ تَرْضی بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأنْ تُسَلِّمَ عَلَی مَنْ تَلْقی وَأنْ تَتْرُکَ الْمِراءَ وَإنْ کُنْتَ مُحِقّاً وَأنْ لاتُحِبَّ أنْ تُحْمدَ عَلَی الْتَّقْوی»، (اصول کافی، مترجم، ج ٣، ص ١٨٦، باب التواضع».

قلب سلیم، ج٢، ص: ١٤٠

اصفهان هشتاد فرسنگ است و این شخص برای اظهار اطلاع خود و سبک کردن گوینده و نادانی او می‌گوید خیر این طور نیست بلکه نود فرسنگ است. یا می‌گوید فلان شهر فلان مقدار جمعیت دارد و این شخص بر سخنش ایراد می‌گیرد و می‌گوید تو بی‌خبری، من در تاریخ و جغرافیا چنین و چنانم و جمعیت هرشهری را داناترم.

اگر در حالات مردم دقت شود دانسته می‌گردد که بیشتر نزاعهای خانواده‌ها و مردمان با یکدیگر و دشمنیها و تفرقه‌ها بیشتر از «مراء» سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی هر نزاعی که بین دو نفر و بیشتر مشاهده می‌شود اگر از سبب اصلی آن وارسی شود غالباً سخنانی بوده که در بین آنها واقع شده و موجب کدورت و نگرانی گردیده تا به اینجا کشیده و مراء هم بر سر امر موهومی بوده مانند آن شخص که نامش عمرو بوده و وارد مدرسه شد، استاد نحوی برای شاگردها مثل می‌زد که «ضرب زید عمرواً؛ یعنی زد زید عمرو را». ناگاه آن شخص که نامش عمرو بود خشمگین شده فریاد کرد زید را چه جرأت است که مرا بزند؟ و به استاد حمله کرد، استاد دانست که مرد احمقی است و فساد می‌کند، گفت ای مرد من اشتباه کردم باید بگویم «اعطی زید عمرواً درهما؛ داد زید به عمرو درهمی» اینک

درهم را به تاوان بگیر و برو؛ یعنی حرفی در برابر حرفی، آن نادان هم راضی شد و رفت.

مراء هم مسلماً حرام است

به راستی کسی که «مراء» خوی او باشد مانند سگ درنده‌ای است که دامن و پای هررهگذری را به دندان می‌گیرد، حرمت شرعی مراء مسلم است؛ زیرا علاوه بر روایات متعددی که از آنها نهی کرده، ایذا و اهانت و تحقیر غیر و تزکیه نفس است و هریک از این عنوانها برای اثبات حرمت کافی است.

از این بیان دانسته می‌شود که در حرمت مراء فرقی نیست که مراء کننده محق باشد و ایرادش درست و بجا باشد یا اینکه مبطل و اعتراضش بیجا و بی‌مورد باشد؛ زیرا در هردو صورت اهانت و ایذاست. و در

اصول کافی دوازده حدیث در این باره نقل کرده که به ذکر دو حدیث آن اکتفا می‌شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۱

از مراء بپرهیزید که تیرگی می‌آورد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بپرهیزید از خودنمایی در بحث و ستیزگری؛ زیرا این هردو دلها را بر برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دورویی در دلها بکارند و به بار آورند».[۱۴۶]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سه چیز است که هرکه خدا را با داشتن آنها ملاقات کند به بهشت رود از هردری که خواهد: هرکه خوی او خوب است و از خدا در نهان و آشکار

[۱۴۶] ۱\ i(1)-« إِيَّاكُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَةَ فَانَّهُما يُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْاخْوانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفاق»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، باب المراء والخصومة).\E

بترسد و مراء و جدال را ترک کند گرچه حق با او باشد».[۱۴۷]

جدالی که خودنمایی نباشد خوب است

هرگاه جدال در مسأله دینی، اعتقادی یا فرعی باشد و غرض از جدال خودنمایی و اظهار فضیلت خود و اهانت و تحقیر دیگری اصلًا نباشد و تنها به قصد اثبات حق و یاری حقیقت و ارشاد و هدایت خلق باشد ضرری ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود و این همان جدلی است که در قرآن مجید به آن امر شده است.[۱۴۸]

جدال و مخاصمه در طلب حق

اما جدال و مخاصمه در مطالبه حق، پس اگر خود را **اوّلًا:** به یقین صاحب حق داند و مظلوم بیند. و **ثانیاً:** برای رسیدن به حق خود، مجادله کند نه از

---

[۱۴۷] i(2\ )-« ثَلٰثٌ مَنْ لَقِیَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ ایّ بابٍ شآءَ مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ وَخَشِیَ اللّٰهَ فِي الْمَغیبِ وَالْمَحْضَرِ وَتَرَكَ الْمِراءِ وَإِنْ كان مُحِقّاً»،(همان).E\

[۱۴۸] i(3)-\i\ ... وَجٰدِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...E\،(نحل/ ۱۲۵).E\

روی عناد و دشمنی. و **ثالثاً:** به مقدار لازم مجادله نماید. و **رابعاً:** در ضمن قول یا فعل خود حرامی بجا نیاورد.

و **خامساً:** بیش از حدّ لازم مجادله نکند جایز است.

---

(۱)- «إِيَّاكُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَةَ فَانَّهُما يُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْاخْوانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفاق»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، باب المراء والخصومة).

(۲)- «ثَلثٌ مَنْ لَقِىَ اللَّهَ عَزَّوَجَلّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ اىّ بابٍ شآءَ مَنْ حَسُنَ خُلْقَهُ وَخَشِىَ اللَّهَ فى الْمَغيبِ وَالْمَحْضَرِ وَتَرَكَ الْمِراءِ وَإِنْ كان مُحِقّاً»، (همان).

(۳)- ... **وَجدِلْهُم بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ** ...، (نحل/ ۱۲۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۲

پس اگر در محق بودن خود شک دارد یا اینکه غرض از مجادله، عنادورزی و دشمنی کردن باشد نه رسیدن به حق و گاهی این معنا را تصریح می‌کند و می‌گوید من می‌خواهم فلانی را اذیت کنم، بینی او را به خاک مالم و من اعتنایی به طلب خود ندارم وقتی که او را ذلیل کردم و مالم را گرفتم آن را دور می‌اندازم یا اینکه در ضمن مجادله طرف خود را به شتم یا ضرب یا تهمت و مانند اینها آزار رساند یا اینکه بیش از حدّ لازم و مجادله بر او فشار آورد، پس مجادله در تمام این موارد حرام است هرچند واقعاً حق با او باشد.

و حکمی که گفته شد درباره وکیل در مرافعه و مخاصمه جاری است یعنی اگر محق بودن موکّل خود را به یقین نمی‌داند نمی‌تواند ادّعای او را ثابت کند و اگر کرد کار باطل و حرامی انجام داده و گرفتن حق‌الوکاله‌اش حرام و اگر به یقین محق

بودن موکّل را می‌داندپس با رعایت چهار شرط دیگر از جهت جدال مانعی ندارد.

و چون تجاوز نکردن در مطالبه حق بسیار مشکل است اگر انسان عاقل از اصل مجادله در طلب حق خود صرف‌نظر کند در امانتر خواهد بود جز در مواردی که عقلًا یا شرعاً مطالبه حق واجب شود آنگاه باید شرطهایی که ذکر شد، رعایت نماید.

تواضع در برابر رانده‌شدگان اجتماع

امام صادق علیه السلام فرمود: «علی بن الحسین علیه السلام بر مبتلایان به خوره گذر کرد و سوار بر الاغی بود و آنها چاشت می‌خوردند و از او دعوت به چاشت کردند در پاسخ فرمود: به راستی اگر روزه‌دار نبودم با شما هم خوراک می‌شدم و چون به خانه خود رفت، فرمان داد (فردای آن روز) خوراکی بسازند و خوب بسازند و از آنها دعوت

کرده و نزد او چاشت خوردند و خود با آنها چاشت خورد».[۱۴۹]

---

(۱)- «مَرَّ عَلِیٌّ بنُ الْحُسَیْنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِما عَلَی الْمَجْذُومینَ وَ هُوَ راکِبٌ حِمارَهُ وَهُمْ یَتَغَدَّوْنَ فَدَعَوهُ الیَ الْغَداء فَقالَ: أما أنّی لَوْلا إنّی صائِمٌ لَفَعَلْتُ فَلَمَّا صارَ الیَ مَنْزِلِه أَمَرَ بِطَعامٍ فَصَنَعَ وَأَمَرأنْ یَتَنَوّقُوا فیهِ ثُمَّ دَعاهُمْ فَتَغَدَّوْا عِنْدَهُ وَتَغَدّی مَعَهُمْ»، (اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۷، باب التواضع).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۳

مستفاد از روایات آن است که هرجا شکستگی و درماندگی است محلّ رحمت حضرت ارحم الراحمین است و در این مواضع هراندازه انسان متواضع و افتاده باشد مشمول رحمت و اجر الهی

---

۱۴۹ \ 1)i)-« مَرَّ عَلِیٌّ بنُ الْحُسَیْنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِما عَلَی الْمَجْذُومینَ وَ هُوَ راکِبٌ حِمارَهُ وَهُمْ یَتَغَدَّوْنَ فَدَعَوهُ الیَ الْغَداء فَقالَ: أما أَنّی لَوْلا إنّی صائِمٌ لَفَعَلْتُ فَلَمَّا صارَ الیَ مَنْزِلِه أَمَرَ بِطَعامٍ فَصَنَعَ وَأَمَرأنْ یَتَنَوّقُوا فیهِ ثُمَّ دَعاهُمْ فَتَغَدَّوْا عِنْدَهُ وَتَغَدّی مَعَهُمْ»،(اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۸۷، باب التواضع).\E

خواهد شد، بنابراین، در برابر بیماران و مصیبت زدگان وتهیدستان باید متواضع و افتاده شد و با آنها همدردی کرد و اگر بتواند دلشان را به دست آورد و آنها را دلشاد سازد پس اجر عظیمی بهره‌اش شده است.

از اینجاست که روایات بسیاری در فضیلت و لزوم عیادت بیمار رسیده و اینکه تحفه و هدیه‌ای برای بیمار همراه برد و نزد او به حالت حزن نشیند و به سخنان او گوش دهد و از او التماس دعا کند.

جاهایی که علی (ع) تواضع می کرد

«امیرالمؤمنین علیه السلام در پنج موضع پابرهنه راه می‌رفت و نعال خود را به دست چپ می‌گرفت: روز عید فطر و قربان و جمعه و نزد عیادت بیمار و تشییع جنازه و می‌فرمود اینها جاهایی است که

مورد نظر رحمت خداوند است و دوست دارم در آنها پابرهنه باشم (برای تواضع)».[۱۵۰]

و در اصول کافی باب ادخال السرور علی المؤمنین، شانزده حدیث نقل کرده که به نقل یکی از آنها قناعت می‌شود.

دلشاد کردن مؤمن از آثار تواضع است

امام باقر علیه السلام فرمود: «لبخند مرد در روی برادرش حسنه است و دور کردن خار و خاشاک از وی حسنه است و خدا پرستیده نشده به کاری که محبوبتر باشد نزد خدا از شاد کردن دل مؤمن».[۱۵۱]

---

(۱)- «انّه کان یمشی فی خمسۀ حافیاً ویعلق نعلیه بیده الیسری: یوم الفطر والنحر والجمعۀ وعند

---

[۱۵۰] (i 1 \)- «انّه کان یمشی فی خمسة حافیاً ویعلق نعلیه بیده الیسری: یوم الفطر والنحر والجمعة وعند العیادة وتشییع الجنازة ویقول انما مواضع اللّه واحب ان اکون فیها حافیا»، (بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۴).E\

[۱۵۱] (i 2 \)- «تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِی وَجْهِ أَخِیهِ حَسَنَةٌ وَصَرْفُ الْقَذَی عَنْهُ حَسَنَةٌ وَما عُبِدَاللَّهُ بِشَیْءٍ احَبَّ الیَ اللَّهِ مِنْ إِدْخالِ السُّرورِ عَلَی الْمُؤمِنِ»، (اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۲۷۱، باب ادخال السرور علی المؤمنین).E\

العیادۀ وتشییع الجنازۀ ویقول انها مواضع اللّه واحب ان اکون فیها حافیا»، (بحارالأنوار، ج ٤١، ص ٥٤).

(٢)- «تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِی وَجْهِ أَخِیهِ حَسَنَةٌ وَصَرْفُ الْقَذی عَنْهُ حَسَنَةٌ وَما عُبِدَاللَّهُ بِشَیْءٍ احَبَّ الیَ اللّهِ مِنْ إِدْخالِ السُّرورِ عَلَی الْمُؤمِنِ»، (اصول کافی، مترجم، ج ٣، ص ٢٧١، باب ادخال السرور علی المؤمنین).

قلب سلیم، ج٢، ص: ١٤٤

مراد از (صرف القذی عنه) آن است که هرنوع ناراحتی و رنج و سختی که مؤمن دارد برطرف سازد و او را دلشاد کند؛ مثلًا بیمار است او را پرستاری و درمان کند، اگر بدهکار است، بدهیش را بپردازد، اگر ستمدیده شده برایش دادخواهی کند، اگر تهیدست است او را در ثروت یاری کند.

و خلاصه دلجویی و دلشاد کردن مؤمن دوست داشتنی‌ترین اعمال نزد خداوند است و خداوند آن عمل را به بهترین صورتها مصوَّر می‌کند و ساعت مرگ به صاحبش به کرامت الهی بشارت می‌دهد و از او جدا نمی‌شود تا در قبر که باز بشارتش دهد و هنگام محشر بشارتش دهد و در هر هول و هراسی او را مژده دهد و با اوست تا به بهشت رسد و این مطلب مضمون چندین روایت است و خلاصه این کارها تواضع با خلق برای خدا و ضد تکبر است که اثرات درخشان آن یادآوری شد.

تواضع در سفر برای ذمّی

از امام صادق علیه السلام از پدرانش مروی است که امیرالمؤمنین علیه السلام با یک ذمّی (یهودی یا نصرانی) همسفر شد و آن ذمی به آن حضرت گفت ای بنده خدا! به کجا می‌روی؟ در پاسخ فرمود: به

کوفه می‌روم و چون ذمی به راه دیگری که مقصد او از آن راه بود میل کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام هم بدان راه میل کرد و آن ذمی گفت مگر نگفتی که به کوفه خواهی رفت؟ فرمود: چرا، عرض کرد راه کوفه را رها کردی، فرمود: می‌دانم، گفت:

چرا با من بدین راه میل کردی؟ با اینکه این را می‌دانی؟ فرمود: «این از کمال خوش رفاقتی است که مردی رفیق راه خود را هنگام جدایی چند گامی بدرقه کند پیغمبر ما به ما چنین دستور داده!».

ذمی گفت پیغمبر شما چنین دستور داده؟ فرمود: آری.

آن ذمی گفت: البته هر که پیروی از آن حضرت کرده به خاطر اعمال بزرگواری او

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۵

بوده است من تو را گواه می‌گیرم که بر کیش توأم و آن ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و چون او را شناخت اسلام آورد.[۱۵۲]

از این حدیث دانسته می‌شود که تواضع امیرالمؤمنین علیه السلام سبب هدایت آن شخص ذمی شد. و نیز دانسته می‌شود حق رفاقت و همسفری مطلق می‌باشد؛ یعنی رفیق از هرملتی که باشد و هرکیشی داشته باشد باید با او تواضع کرده و حق صحبت را ادا نمود هرچند مسلمان نباشد مانند والدین که در هرکیشی و هرطریقه‌ای که باشند تواضع برای آنها وادی حقشان واجب است.

نیز مانند همسایه که باید رعایت حقش بشود هرچند مسلمان نباشد. و نیز مانند بزرگتر و محترم هرقومی که باید او را گرامی داشت و برایش تواضع کرد در هرملتی که باشد چنانکه «عدی بن حاتم» پیش از

[۱۵۲] i(1\ )- اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص E\.۵۰۲

آنکه مسلمان شود چون بزرگ قبیله طی بود و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، آن حضرت ردای خود را از دوش برداشت و برایش فرش کرد که بر خاک ننشیند و او ادب کرده و بر آن ننشست و همین تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وسیله اسلام آوردنش شد.

تواضع در خدمت به اهل

امام صادق علیه السلام به مردی از اهل مدینه نگریست که برای عیال خود چیزی خریده بود و با خود می‌برد و چون حضرت او را دید، شرمنده شد، امام علیه السلام به او فرمود: «این متاع را برای عیال خود خریدی و به دوش خود کشیدی تا برایشان ببری به خدا سوگند! اگر مردم خورده‌گیر مدینه نبودند من دوست داشتم چیزی برای عیال خودم بخرم و به دوش خودم برایشان ببرم».

از این حدیث دانسته می‌شود که لوازم زندگی از بازار خریدن و با خود به‌خانه بردن تواضع رازیاد می کند. ودر روایت دیگر به‌آن امرشده وامام علیه السلام این کار رادوست می‌داشت و چون به حسب وضع زمان این کار برای امام علیه السلام وهن و خواری بود، بجا نمی‌آورد.

---

(۱)- اصول کافی، مترجم، ج ۳، ص ۵۰۲.

تواضع در پوشیدن لباس زبر و ارزان

[تواضع در پوشیدن] مانند پوشیدن لباس زبر و کم قیمت که برای زیاد شدن تواضع سودمند است و ائمه علیهم السلام آن را دوست می‌داشتند و چون به حسب وضع زمان مناسب آنها نبوده بلکه لباس شهرت می‌شده آن را ترک می کردند. در کتاب

«کشف‌الغمه» است از «سفیان ثوری» که گفت وقتی به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، حضرت جبّه‌ای از خز در تن و ردایی از خز در بر داشت، من از روی تعجب به آن حضرت نگریستم فرمود:

«ای ثوری! چه شده که در من نظر می کنی، شاید تو از آنچه در بر من می‌بینی تعجب می کنی».

عرض کردم: ای پسر پیغمبر! این لباس، لباس پدران تو نیست.

فرمود: «ای ثوری! آن زمان زمان سختی و تنگی و تهیدستی بود و پدران ما به قدر تنگدستی خود عمل می کردند و این زمانی است که وسعت به هم رسیده». پس دامن جبّه خود را دور ساخت و در زیر آن جبّه‌ای از پشم سفید بود که دامن آن کوتاهتر بود، فرمود:

«ای ثوری! ما می‌پوشیم این را (لباس پشمینه را) برای خدا (یعنی تواضع با پروردگار) و آن را (یعنی لباس خز را) از برای شما و آنچه از برای خداست پنهان می‌داریم و آنچه از برای شماست آشکار می‌سازیم».

تواضع عیسی (ع) برای حواریون

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ای گروه حواریین! مرا به شما حاجتی است آن را برآورید». گفتند حاجتت رواست یا روح اللَّه! پس عیسی علیه السلام برخاست و پای آنها را بوسید (و در نسخه دیگر، شست) گفتند ما خود سزاوارتر بودیم که پای بشوییم (یا پایت را ببوسیم) ای روح اللَّه! فرمود: «سزاوارتر مردم به خدمت کردن عالم است، همانا من تا این اندازه فروتنی کردم تا شما هم پس از من فروتنی کنید نسبت به مردم مانند فروتنی من برای شما».

سپس عیسی علیه السلام فرمود: «به وسیله تواضع، حکمت آبادان می‌شود نه وسیله تکبر و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۷

همچنان در بیابان هموار زراعت می‌روید نه در کوه».[۱۵۳]

دانایان به تواضع کردن سزاوارترند

در این حدیث دقت نما و ببین عیسی علیه السلام که پیغمبر خدا و افضل افراد بشر است، چگونه نهایت درجه تواضع که بالاتر از آن تصور نمی‌شود و آن بوسیدن یا شستن پاست برای اصحاب و پیروان و زیردستان خود نمود و این کار را ابتدا نکرد بلکه از ایشان نخست اذن گرفت و آن را حاجت خود قرار داد و چون حواریین گفتند ما

[۱۵۳] ۱\ i(1)- قالَ عیسیٰ بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام:« یا مَعْشَرَ الْحَوارِیّینَ! لِی إلَیْکُمْ حاجَةٌ اقْضُوها لِی قالوا: قُضِیَتْ حاجَتُکَ یا رُوحَ اللَّهِ فَقامَ فَغَسَلَ أقْدامَهُمْ فَقالُوا کُنَّا نَحْنُ أحَقَّ بِهذا یا رُوحَ اللَّهِ! فَقالَ إنَّ أحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعالِمُ إنَّما تَواضَعْتُ هکَذا لِکَیما تَتَواضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ کَتَوا ضُعي لَکُمْ ثُمَّ قالَ عیسی علیه السلام بِالتَّواضُعِ تُعْمَرُ الْحِکْمَةُ لابِالتَّکَبُّرِ وَکَذلِکَ فِی السَّهْلِ یَنْبُتُ الزَّرْعُ لافِي الْجَبَلِ»،(اصول کافی، مترجم، ج ۱، ص ۴۵، کتاب فضل العلم، باب صفة العلماء، ح ۶).E\

باید چنین تواضع کنیم نه شما، آن حضرت در جواب فرمود: «عالم از تمام مردم به تواضع کردن سزاوارتر است». و اینکه فرمود: «تواضع کردن حق عالم است» از چند جهت می‌باشد؛ یکی اینکه عالمی که حقیقت امر بر او آشکار شد و خود و همه را به نیستی و فقر ذاتی شناخت و خدای را به هستی و عین کمال و بی‌نیازی دانست، البته فروتنی او بیش از دیگران خواهد بود و از اینجاست که از صفات امام علیه السلام بیشتر و زیادتر بودن صفت تواضع اوست از سایر مردم و فروتنی امام علیه السلام تا جایی است که در دعا عرض می‌کند:

«من کمترین کمتران و خوارترین خوارتران و مانند ذرّه بلکه کمتر از آنم».

دیگر آنکه عالم چون می‌داند که به برکت متعلّمین و پیروانش به درجات عالی و ثوابهای ارشاد و

هدایت خواهد رسید از این روی برای آنها خاضع و متواضع می‌شود.

و نیز چون عمل عالم مورد اقتدای پیروانش خواهد شد، پس باید متواضع شود تا پیروانش یاد گیرند و آنها هم به این خوی پسندیده متّصف شوند؛ چنانچه حضرت مسیح علیه السلام به حواریین فرمود: با شما چنین کردم تا شما هم پس از من با مردم چنین باشید.

---

(۱)- قالَ عیسیٰ بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام: «یا مَعْشَرَ الْحوارِیّینَ! لِی إلَیْکُمْ حاجَةٌ اقْضُوها لی قالوا: قُضِیَتْ حاجَتُکَ یا رُوحَ اللَّهِ فَقامَ فَغَسَّلَ أقْدامَهُمْ فَقالوُا کُنَّا نَحْنُ أحَقَّ بِهذا یا رُوحَ اللَّهِ! فَقالَ إنَّ أحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعالِمُ إنَّما تَواضَعْتُ هکَذا لِکَیما تَتَواضَعُوا بَعْدِی فی النَّاسِ کَتَوا ضُعی لَکُمْ ثُمَّ قالَ عیسی علیه السلام بِالتَّواضُعِ تُعْمَرُ الْحِکْمَةُ لابِالتّکَبُّرِ وَکَذلِکَ فی

السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لافِی الْجَبَلِ»، (اصول کافی، مترجم، ج ۱، ص ٤٥، کتاب فضل العلم، باب صفۀ العلماء، ح ٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱٤۸

و اینکه فرمود: به تواضع حکمت آباد می‌شود، اشاره به این است که دانش حقیقی گاهی نصیب می‌شود که آیینه دل انسانی از کدورت و ظلمت خودبینی و خودخواهی و کبر و نخوت و مانند اینها پاک شود و به جای آنها از فروتنی و افتادگی و نرمی و مانند اینها روشن گردد تا حکمت در آن نقش بندد.

شاگرد هم باید متواضع باشد

ناگفته نماند چنانکه عالم از جهاتی که گفته شد باید متواضع باشد، متعلم هم باید در برابر عالم متواضع گردد و برای مقام علم که خدا بزرگش داشته خاضع گردد و بدین وسیله حق عالم را ادا کرده

باشد و خلاصه هر کس باید وظیفه شناس باشد و به وظیفه خود عمل نماید.

«شعبی» گوید: زید بن ثابت بر جنازه‌ای نماز خواند پس استر او را آوردند تا سوار شود و برگردد. ابن عباس رکاب استر را گرفت تا سوار شود. زید گفت: ای پسر عمّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین مکن، ابن عباس گفت: به ما امر شده که با علما و بزرگان تواضع کنیم. پس زید دست ابن عباس را بوسید و گفت به ما هم امر شده که با اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تواضع کنیم.

و خلاصه، وظیفه هردانایی آن است که بداند دانایی او عطایی است الهی که بدون استحقاق به او داده شده، پس در برابر نادان باید تواضع کند و بر او ترحم و شفقت و دلسوزی و سعی در دانا شدنش نماید چنانچه وظیفه نادان خضوع و

افتادگی و پذیرش در برابر داناست و هرچند به حسب ظاهر آن دانا نام و نشان و شهرتی نداشته باشد برای دانشش تواضع کند.

تعلیم حسنین وضو را به پیر مرد

وقتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر پیرمردی گذشتند که وضو می‌گرفت و آن را نیک انجام نمی‌داد آن دو بزرگوار در مسأله وضو با یکدیگر گفتگو کردند، سپس به آن

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۴۹

پیرمرد فرمودند: «ما دو برادر، وضو می‌گیریم و تو بین ما حکم نما که کدام بهتر وضو می‌گیرد». پس هردو سرگرم وضو گرفتن شدند و پیرمرد نگاه می‌کرد، سپس فرمودند:

«وضوی کدامیک از ما بهتر بود؟».

پیر مرد گفت: وضوی هردو نیک است لکن این پیر نادان بود که نمی‌دانست و وضوی درست نمی‌گرفت و اینکه به برکت شما یاد گرفت و به وسیله شفقت شما بر امّت جدتان آگاه شد و بر دست شما توبه کرد.[۱۵٤]

بلندی از آن یافت کو پست شد

امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی در آسمان دو فرشته‌اند که بر بندگان گماشته شده‌اند هر که برای خدا تواضع کند، او را بالا برند و هر که تکبّر کند او را پست کنند».[۱۵۵]

و به راستی آنان که به وسیله تواضع، خدا بلندشان کرد و به مقام ارجمندی رسیدند افزون از شمارند و برای اینکه این بحث به نام مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام پایان یابد خواننده عزیز را

---

[۱۵۴] 1\ i)- بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.\E

[۱۵۵] 2\ i)-« إنَّ فِي السَّماءِ مَلَكَيْنِ مُوَكَّلَيْنِ بِالْعِبادِ فَمَنْ تَواضَعَ للَّهِ رَفَعاهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعاهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، باب التواضع).\E

متوجّه حالات اصحاب آن حضرت و اینکه به سبب تواضعشان برابر امام علیه السلام آقای شهیدان اوّلین و آخرین شدند و برای تذکر از تواضع دو نفر آنها یادآوری می‌شود.

ادب حرّ در برابر حسین (ع)

«حرّ بن یزید ریاحی» اوّل مرتبه‌ای که به امام رسید، ادب نمود و سلام کرد و پس از ساعتی گفتگو موقع نماز ظهر شد.

امام علیه السلام فرمود: «من با اصحاب خود نماز می‌خوانم تو هم با لشکرت نماز بخوان».

عرض کرد آقا با بودن شما من علی‌حده نماز بخوانم؟ پس به امام علیه السلام اقتدا کرد.

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٩.

(۲)- «إِنَّ فِی السَّماءِ مَلَکَیْنِ مُوَکَّلَیْنِ بِالْعِبادِ فَمَنْ تَواضَعَ لِلَّهِ رَفَعاهُ وَمَنْ تَکَبَّرَ وَضَعاهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، باب التواضع).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۰

و نیز وقتی که از برگشتن حضرت به مدینه مانع شد، امام علیه السلام به او فرمود «ثکلتک امّک؛ مادرت به‌عزایت بنشیند چرا مانع می‌شوی؟». حرّ باکمال ادب عرض کرد اگر دیگری نام مادرم را برده بود، جواب می‌دادم ولی چه کنم که مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام است.

خلاصه، این تواضعهایش وسیله عاقبت به خیریش شد به طوری که روز عاشورا خدا او را از گرداب هلاکت ابدی بلندش کرد و دستش را به دامان حسین علیه السلام رسانید و توفیق توبه‌اش داد، پس گریان و لرزان از شرمساری به طور ناشناس خود را

بر پای حسین علیه السلام انداخت. امام علیه السلام فرمود: «سر بردار، تو کیستی؟».

گفت: من همانم که راه بر تو بستم و نمی‌دانستم پیشامد تو چنین می‌شود، من حرّم آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟

امام علیه السلام در برابر تواضعش برایش تواضع فرمود و بشارتش داد که توبه‌اش پذیرفته است واز اوپذیرایی نمود وخلاصه، تواضع پیشین اوتوفیق توبه‌اش داد و تواضع یک‌ساعته روز عاشورایش او را از هرگناهی پاک کرد و به درجه اصحاب سیّدالشهدایش رسانید.[۱۵۶]

---

[۱۵۶] i(1)\E\

-روان شد سوی جیش رحمت حق — به حق پیوست و با حق گشت ملحق

بگفت ای شه منم آن عبد گمراه — که بگرفتم سر راهت به اکراه

دل دلدادگان عشق یزدان — شکستم من به نادانی و طغیان

ندانستم که این قوم ستمکار — بود مقصودشان پیکار دادار

و به راستی داستان حرّ و عمربن سعد در برابر حسین علیه السلام همان داستان آدم و ابلیس در برابر فرمان خداست؛ چنانکه ابلیس از کبر یک ساعتش در برابر امر حق تعالی عبادت شش هزار ساله‌اش باطل و مطرود و ملعون ابدی شد و آدم در اثر تواضع و توبه‌اش به درگاه حضرت آفریدگار به درجه اصطفا رسید و مقام نبوّت یافت.

رگ رگست این آب شیرین و آب شور

برخلایق می‌رود تا نفخ صور

---

(۱)

خطایم بخش ای شاه عدو بند — گنه از بنده و عفو از خداوند

یم عفو ازل شد در تلاطم — گنه گردید از آن نامور گم

-روان شد سوی جیش رحمت حق به حق پیوست و با حق گشت ملحق

بگفت ای شه منم آن عبد گمراه که بگرفتم سر راهت به اکراه

دل دلدادگان عشق یزدان شکستم من به نادانی و طغیان

ندانستم که این قوم ستمکار بود مقصودشان پیکار دادار

خطایم بخش ای شاه عدو بند گنه از بنده و عفو از خداوند

یم عفو ازل شد در تلاطم گنه گردید از آن نامور گم

غلام سیاه، بنده با وفا

جون بن ابی مالک مولی (غلام) ابی‌ذر غفاری در مناقب گوید او بنده سیاه بود.

حسین علیه السلام به او فرمود تو را مرخص کردم که در پیامدی عافیت جوی مبادا در این راه آسیبی به تو رسد. جون گفت: ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم! من در فراخی، کاسه لیس شما باشم و در سختی، شما را تنها گذارم (یعنی نمک خوردن و نمکدان شکستن کار بی‌وفایان است) به خدا سوگند بوی من ناخوش است و حسب من پست و رنگم سیاه، آقا بهشت را برای من دریغ داری تا بویم خوش شود و جسمم شریف و رویم سفید

گردد، نه به خدا سوگند! از شما جدا نگردم تا خون من با خون شما آمیخته گردد.

پس از این تواضع و اصرار، حضرت او را پذیرفت و اذن جهادش داد ۲۵ نفر را کشت تا کشته شد و جزء شهدای کربلا گردید. امام علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت: «خدایا! روی او را سفید کن و بویش را خوش گردان و حشر او را با نیکان قرار ده و او را با محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا و معاشر گردان».

از امام باقر علیه السلام روایت است که پس از واقعه عاشورا مردم در آن میدان می‌آمدند و کشتگان را به خاک می‌سپردند، جون را پس از ده روز دیدند بوی مشک از او شنیده می‌شد[۱۵۷،۱۵۸] و[۱۵۹]

---

[۱۵۷] i(1\)- ترجمه نفس المهموم، ص ۱۵۰.\E

[۱۵۸] i(2\)- برای دانستن تواضع سایر اصحاب به کتاب نفس المهموم و برای دانستن تواضع تکوینی زمین کربلا به کتاب سفینةالبحار، جلد ۲، صفحه ۴۷۵ و تواضع تکوینی کوه جودی به اصول کافی، باب التواضع مراجعه شود و چون بحث تواضع طولانی شده از نقل آنها خودداری شد.\E

[۱۵۹] i(3)\E\

(۱)- ترجمه نفس المهموم، ص ۱۵۰.

(۲)- برای دانستن تواضع سایر اصحاب به کتاب نفس المهموم و برای دانستن تواضع تکوینی زمین کربلا به کتاب سفینهٔالبحار، جلد ۲، صفحه ٤٧٥ و تواضع تکوینی کوه جودی به اصول کافی، باب التواضع مراجعه شود و چون بحث تواضع طولانی شده از نقل آنها خودداری شد.

(۳)

تو تابع آمدی ما را به راحت — میفکن خویش را در رنج و زحمت

غمین شد جان جون سخت پیمان — به شه گفت این سخن با چشم گریان

بپروردم بسی بی‌رنج و زحمت — ز باقیمانده آن خوان نعمت

نمك نشناسی ای شه از بلیسی است — فدا گشتن جزای کاسه لیسی استف

نسب باشد لئیم و چهره‌ام تار — تنم بی‌قدر و بویم همچو مردار

بمن منت نه ای دارای گردون — که گردد رشك مشك نافه‌ام خون

بشیر عشق دادش این بشارت — که خوش باد آن مقام کامگارت

اجازت یافت جون با سعادت — روان شد سوی میدان شهادت

–شهش فرمود کای تو آزادی از این
عبد وفادار میدان پیکار
تو تابع آمدی ما را میفکن خویش را در
به راحت رنج و زحمت
غمین شد جان جون به شه گفت این
سخت پیمان سخن با چشم گریان
بپروردم بسی بی‌رنج ز باقیمانده آن
و زحمت خوان نعمت
نمک نشناسی ای شه فدا گشتن جزای
از بلیسی است کاسه لیسی استف
نسب باشد لئیم و تنم بی‌قدر و بویم
چهره‌ام تار همچو مردار
بمن منت نه ای که گردد رشک
دارای گردون مشک نافه‌ام خون

بشیر عشق دادش که خوش باد آن
این بشارت مقام کامگارت
اجازت یافت جون روان شد سوی
با سعادت میدان شهادت

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۲

یکی قطره باران ز خجل شد چو پهنای
ابری چکید دریا بدید
به جایی که دریاست گر او هست حقا که
من چیستم من نیستم
چو خود را به چشم صدف در کنارش به
حقارت بدید جان پرورید

بلندی از آن یافت در نیستی کوفت تا
کو پست شد هست شد
تواضع سر رفعت تکبر به خاک اندر
افرازدت اندازدت

«اللهم بحق الحسین واخیه وجده وابیه و امه و بنیه و اصحابه ومواليه صلواتک علیهم اجمعین اجعلنا من الخاضعین الخاشعین المتواضعین لک و لأولیائک اجمعین».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۳

٦. سوء ظن

سوء ظن (بدگمانی و بدبینی) از گناهان قلبی و بیماریهای روانی است که سبب بسیاری از گناهان نیز می‌باشد و کمتر کسی است که به این گناه آلوده نشود و سخت‌تر آنکه به گناه بودنش التفاتی نیست و چون آن را گناه نمی‌بینند از آن پشیمان نمی‌شوند و آن را ترک نمی‌کنند و چون بر آن اصرار ورزند اگر بر فرض صغیره بوده، کبیره می‌شود و اگر مشمول ادله عفو می‌شد به واسطه اصرار و سبک گرفتن آن نابخشودنی می‌شود و بر هرمسلمانی واجب است حرمت بدگمانی را بداند و خود را به آن آلوده نسازد یا اگر آلوده شد فوراً از آن توبه کند چون توبه واجب فوری است بنابراین، معنای سوءظن و انواع آن و دلیل حرمت و راه درمان آن باید ذکر شود.

معنای سوء ظن

هرگفتار و کرداری که از دیگری شنیده یا دیده می‌شود بر دو قسم است:

۱- خوبی یا بدی آن گفتار و کردار و درستی و یا نادرستی نیّت صاحب آن کار آشکار و یقینی باشد به طوری که احتمال خلاف داده نشود مانند اینکه انسان به چشم خود ببیند دیگری را که شیشه شرابی که یقین دارد شراب است و با اختیارش آن را می‌آشامد یا اینکه با دیگری از ظهر تا غروب باشد و او را از خواندن نماز یادآوری کند و نخواند یا اینکه جماعتی که عقل، اتفاقشان را بر دروغ محال بداند خبر دهند که دیدیم

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵٤

فلان‌کس فلانی را کشت و به طور کلی هرگاه زشتی گفتار یا کردار و بدی نیت شخصی آشکار شد و احتمال صحت اصلًا داده نشد پس اگر در دل

بدی آن شخص را جای بدهد و به آن معتقد شود، جایز و صحیح است.

۲- گفتار یا کردار دیگری یا خوبی و زشتی آن یا نیکی و بدی نیتش هیچکدام یقینی نباشد و هریک از خوبی و بدی احتمال داده شود؛ مثلًا بوی شراب از دهان کسی احساس می‌کند احتمال دارد که از روی علم و عمد شراب خورده باشد؛ چنانچه احتمال دارد فراموش کرده باشد یا ندانسته خورده باشد یا دیگری به زور به او خورانده باشد و مانند اینکه دید کسی از ظهر تا غروب نماز نخواند و احتمال می‌دهد عمداً نخوانده باشد؛ چنانچه احتمال دارد فراموش کرده باشد. همچنین کسی که از خانه زن بدکاری بیرون بیاید احتمال دارد برای کار ناروا رفته باشد و ممکن است اشتباهی رفته باشد یا برای ملاقات دیگری که در آن خانه است یا برای خرید یا اجاره خانه داخل شده باشد.

و نیز مانند اینکه جماعتی بگویند فلانی فلان کار ناروا کرد. محتمل است درست گفته باشند چنانکه ممکن است اشتباه کرده باشند یا از شخص مغرضی این خبر را شنیده باشند و باور کرده و خبر می‌دهند و به طور کلی هرگفتار و کرداری که از مسلمانی دیده یا شنیده می‌شود و احتمال درستی آن داده شود حمل کردن آن بر فساد و معتقد شدن به آن حرام است تا جایی که اگر شخص عادلی به زشتی کار دیگری خبر داد نباید آن را باور کند و به آن معتقد شود بلکه باید بگوید شاید بر او مشتبه شده یا از جماعتی شنیده و از گفته آنها علم پیدا کرده و خلاصه از قول عادل نباید به مسلمانی بدبین شود و آن عادل را هم فاسق نداند که غیبت مسلمانی را کرده و غیبت کردنش را بر مواردی که از حرمت غیبت استثنا شده حمل نماید مگر اینکه قابل حمل

به صحت نباشد در این صورت باید او را وادار به توبه کرد.

و نیز مانند اینکه عبادتی مانند نماز، روزه، حج و انفاق از مسلمانی ببیند یا بشنود و احتمال دهد که از روی ریا و خودنمایی بوده چنانچه احتمال دهد از روی اخلاص و به غرض خدایی بجا آورده است پس اگر احتمال دوم را رها کند و به همان احتمال نخستین

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۵

معتقد شود به مسلمانی بدبین شده و آن حرام است چنانچه ذکر خواهد شد.

و آنچه گفته شد سوء ظن به خلق در امور عبادتی و نیکی و زشتی شرعی بود و اما سوءظن در عادات.

حمل بر فساد در گفتار و کردار عادی

[حمل بر فساد در گفتار و کردار عادی] به این است که گفتار و کردار عادی دیگری را به فساد و نادرستی غرض، حمل نماید؛ مثلًا مردی را با زنی می‌بیند و آن ملاقات را حمل بر فساد کند یا اینکه زنش را در خانه نمی‌بیند یا با مرد بیگانه می‌بیند بدون تحقیق به آن زن بدبین شود یا بچّه در خانه چیزی بگوید و آن سبب بدبینی او گردد یا اینکه دو نفر با هم راز می‌گویند و این شخص به خیال اینکه درباره او سخن می‌گویند به آنها بدبین شود یا اینکه سخن گوینده‌ای را گمان کند که به او کنایه می‌زند و منظورش از این سخن گوشه زدن و عیبگویی او بوده پس به آن گوینده بدبین گردد.

موارد سوء ظن در امور عادی فراوان است و یک مورد مهمّ که مورد ابتلای عمومی است یادآوری می‌شود.

خلاف توقع نباید بدگمانی بیاورد

کسی که از دیگری توقع و انتظاری دارد هرگاه خلاف میل خود از او ببیند ممکن است به او بدبین شده، به گناه سوء ظن مبتلا گردد و غالباً سوء ظنّ هم سبب عداوت و حقد و حسد و گناهان دیگر می‌شود.

مثلًا توقع احسانی از کسی داشت و او چیزی نداد یا به اندازه خواسته و میلش نداد، پس آن را حمل بر بخل یا غرض شیطانی کند و به او بدبین شود یا قرض و عاریه خواست و به او نداد، بدین وسیله به او بدبین شود یا طلب یاری برای امری از او نمود و او نکرد یا به اندازه خواسته‌اش انجام نداد، پس به او بدبین شده او را آدم بدی داند با اینکه می‌توانست حمل به صحّت کند و بگوید شاید واقعاً نمی‌توانسته و من بی‌خبرم یا اینکه

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۶

توقع احترام و تکریم از دیگری داشت و او انجام نداد مثلًا ابتدای به سلام نکرد یا جلویش بلند نشد یا از او تعریف نکرد پس به او بدبین شود با اینکه احتمال دارد متوجه نشده یا سلام کرده و تو نشنیدی یا اصلًا این توقعت بیجا بوده و سبب اصلی این نوع سوءظن، حبّ دنیا و علاقه شدید به شهوات و اوضاع حیات مادّی است و از آنجایی که بیشتر مردم جز به دنیا و اوضاع آن علاقه ندارند و بیشتر آنهایی که به آخرت علاقه‌مندند دوستی دنیا در دلشان بیشتر است این سوءظن در بین مردمان فراوان دیده می‌شود بلکه کمتر کسی است که از این گناه در امان باشد.

بدبینی به پیغمبر (ص) به واسطه ندادن صدقات

و از اینجاست که در روایت امام صادق علیه السلام چنین رسیده که بیش از دو سوّم مردم به این گناه مبتلا هستند چنانچه ذکر خواهد شد و به همین نوع

از سوءظن در قرآن مجید اشاره شده که می‌فرماید: «و برخی از آنان (منافقان) در تقسیم زکات بر تو (ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) عیبجویی و خورده‌گیری می‌کنند اگر از آن عطایشان دهند راضی شوند و اگر از آن عطایشان ندهند آن وقت خشمگین می‌شوند».[۱۶۰]

بعضی از مسلمانان ظاهری که به سبب نداشتن استحقاق یا جهات دیگر، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صدقات چیزی به آنها نداد و این برخلاف میل و انتظارشان بود، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدبین و از آن حضرت خشمگین شدند و کار او را ناروا دانستند در حالی که اگر میل و توقع خود را بی‌جا می‌دیدند و به آنچه خدا به آنها داده بود، قناعت می‌کردند و از تقسیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

[۱۶۰] \i\-(1)i وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ\E،(توبه/ ۵۸).\E

خشمگین نمی‌شدند، به این گناه بزرگ گرفتار نمی‌شدند؛ چنانچه در آیه بعد می‌فرماید: «چه می‌شد اگر خشنود می‌شدند به آنچه خدا به آنها داده (از غنا یا فقر و فرزند یا بی‌فرزندی و عزّت یا ذلّت و سلامتی یا بیماری و امن یا ترس ...) و به آنچه رسولش از غنیمتها و صدقات تقسیم فرموده رضا می‌دادند و

---

(۱)- وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِى الصَّدَقَتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِنْ لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ، (توبه/ ۵۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۷

می گفتند خدا ما را بس است زود باشد که خدا از فضلش و پیغمبرش (از انعامش) به ما عطا کند و ما به خدا امیدواریم».[۱۶۱]

---

[۱۶۱] \i\-(1)i وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُواْ مَآءَاتَىٰهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِى وَرَسُولُهُ إِنَّآ إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ\E، (توبه/ ۵۹).\E

و خلاصه، این مسلمانان به جای بدبینی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید از میل نفسانی خود صرف‌نظر کرده، به داده خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم رضا دهند و خدا را کفایت کننده خود دانند و به فضل و کرم او و رسولش امیدوار باشند.

ما هم اهل این آیه‌ایم

اسحاق بن غالب گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه فان اعطوا ... چندند؟».

(اسحاق گفت من چیزی در جواب امام علیه السلام نگفتم) فرمود: «بیشتر از دو سوّم مردم چنین‌اند».[۱۶۲]

خواننده عزیز! برای تصدیق فرمایش امام علیه السلام قدری در حال خود و سایر مسلمانان دقّت

---

[۱۶۲] ۱ \ 2 i)- «قال علیه السلام یا اسْحاقُ کَمْ تَرَی اهْلَ هذِهِ الآیَةِ\i إنْ اعْطُوا مِنْها رَضُوا وَإنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها إذا هُمْ یَسْخَطُونَ\E قالَ ثُمَّ قالَ هُمْ أَکْثَرُ مِنْ ثُلُثَیِ النَّاسِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۲، ح ۴، باب المؤلفة قلوبهم).\E

نما تا ببینی همه ما این طوریم؛ یعنی گاهی از خدا راضی می‌شویم که مطابق خواسته‌های نفسانی به ما بدهد و اگر صلاح نداند و ندهد یا صلاحمان را در بلا و ناملایمات نفس ببیند آنگاه است که خشمگین می‌شویم.

و نیز از خلق گاهی خشنودیم که مطابق میلمان به ما رفتار کنند و اگر خلاف میل از آنها دیدیم به آنها بدبین و خشمگین می‌شویم و خلاصه از آنجایی که علاقه ما به شهوات نفسانی و خواسته‌های دنیوی شدید است و هیچ‌کس به تمام آرزوهایش در دنیا نرسیده و نخواهد رسید پس همیشه به خدا و خلق بدبین و از هردو در گله و شکایت هستیم.

و ناخشنودی از خلق موجب ناراحتی و رنج بردن در حیات دنیوی است چنانچه

(۱)- وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُواْ مَآءَاتَلهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِى وَرَسُولُهُ إِنَّآ إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ، (توبه/ ٥٩).

(۲)- «قال علیه السلام یا اسْحاقُ کَمْ تَرَی اهْلَ هذِهِ الآیَةِ إنْ اعْطُوا مِنْها رَضُوا وَإنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها إذا هُمْ یَسْخَطُونَ قالَ ثُمَّ قالَ هُمْ أَکْثَرُ مِنْ ثُلُثَیِ النَّاسِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ٤١٢، ح ٤، باب المؤلفة قلوبهم).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۵۸

ناخشنودی از خدا موجب شقاوت و محرومیّت در حیات جاودانی است خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین.

بنابراین، باید سوء ظن را گناهی بزرگ و بیماری روانی خطرناکی دانست که اگر در درمانش

مسامحه شود، موجب هلاکت و شقاوت دارین خواهد شد.

سوء ظن به صفات و افعال خداوند

آنچه ذکر شد راجع به سوء ظن با مردم بود، اما سوء ظن به خداوند راجع به صفات و افعال اوست مانند کفاری که می‌گویند خدا عالم نیست یا آنهایی که می‌گویند به امور جزئی دانا نیست یا کارهایی که بشر در نهانی انجام می‌دهد یا خاطره‌های درونیش را خدا نمی‌داند و نیز مانند مسلمانی که به زبان می‌گوید خدا به همه چیز داناست لکن در کردارش مانند کافرهاست؛ مثلًا در نهانی خدا را حاضر و ناظر ندانسته و بر گناه جرأت می‌کند و به این مرتبه از سوء ظن در قرآن مجید اشاره شده که: «تا آنگاه که آنها را به دوزخ آورند گوشها و چشمها و پوستهایشان بر آنها بدانچه می‌کردند گواهی دهد و با اندامهاشان گفتند چرا به زیان ما

گواهی دادید؟ گفتند خدایی که هرچیزی را گویا کرده ما را هم گویا کرد و اوست که اوّل بار شما را آفرید و به سوی او برمی‌گردید؛ شما نتوانستید باز پوشیده دارید که گوشها و چشمها و پوستهایتان بر زیانتان گواهی ندهند و خود چنین پنداشتید که خداوند بسیاری از آنچه را می کردید نمی‌داند؛ این بود گمان بد شما که به پروردگار خود می‌بردید که شما را هلاک کرد و شما را به نیستی سوق بداد پس شما از زیانکاران شدید پس اگر شکیبایی کنند جایشان آتش است و اگر خشنودی خواهند از آنان خشنود نشوند».[۱۶۳]

---

(۱)- حَتَّى إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصرُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ* وَقَالُواْ

---

[۱۶۳] i(1)-\i\ حَتَّى إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصرُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ* وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُواْ أَنطقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطقَ كُلَّ شَىْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَايَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ* وَذَالِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَلكُمْ\E\E

فَأَصْبَحْتُم مّنَ ا لْخَسِرِينَ* فَإِنْ يَصْبِرُواْ فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُمْ مّنَ ا لْمُعْتَبِينَ،(فصلّت/ ۲۰- ۲۴).

لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُواْ أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَايَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ* وَذَالِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَلَكُمْ

فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ا لْخسِرِينَ* فَإِنْ يَصْبِرُواْ فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُم مِّنَ ا لْمُعْتَبِينَ، (فصلّت/ ٢٠–٢٤).

قلب سليم، ج٢، ص: ١٥٩

بيهوده دانستن عالم هستى

نيز مانند هر بى‌خردى كه منكر حكمت الهى در دستگاه آفرينش شود؛ يعنى اگر كوچكترين جزئى از اجزاى عالم هستى كه حكمت آنان را نفهميده،

بیهوده بودن آن را گمان کند و به آن معتقد شود، به خداوند حکیم بدگمان شده تا برسد به آن نادان مغروری که تمام جهان عظیم آفرینش را بی‌حکمت و بیهوده پندارد و گمان کند پس از این عالم، حیات دیگری برای بشر نیست که در آن به تمام سعادت خود برسد.

و خلاصه، هرکه منکر معاد است به خدای جهان آفرین بدگمان شده و کار او را بیهوده پنداشته است و به این مطلب در چند جای قرآن مجید اشاره شده است: «و ما آسمان و زمین را بیهوده نیافریدیم این پندار کافران است پس وای بر کافرها از آتش دوزخ!».[۱۶۴]

[۱۶۴] \i\-(1 i/ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَا لْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بطِلًا ذَالِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ النَّارِ\E، (ص/ ۲۷).\E

«آیا آنان که ایمان آوردند و کردارهای نیک کردند مانند فساد کنندگان قرار می‌دهیم؟ یا اینکه پرهیزگاران را مانند فاجران قرار می‌دهیم».[۱۶۵]

خلاصه کسی که ثواب و عقاب را بر کردارهای بشر نپذیرد و گمان کند عالم جزائی نیست گمان بدی به خدا برده و نسبت ناروایی (ظلم و نداشتن حکمت) به او داده است.

«آیا پنداشتند آنان که فراهم کردند بدیها را که بگردانیم آنها را مانند آنان که ایمان آوردند و کردارهای شایسته کردند که یکسان باشد زندگانیشان و مردنشان، چه بدحکمی کردند!».[۱۶۶]

---

(۱)- وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَا لْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بطِلًا ذَالِكَ

---

[۱۶۵] \i\-(2)i/ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصلِحتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ا لْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ\E، (ص/ ۲۸).\E

[۱۶۶] \i\-(3)i/ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُواْ السَّيَّاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصلِحتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ\E، (جاثیه/ ۲۱).\E

ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ النَّارِ، (ص/ ۲۷).

(۲)- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصلِحتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ا لْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ، (ص/ ۲۸).

(۳)- أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُواْ السَّيَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصلِحتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ، (جاثیه/ ۲۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۰

منکرین نبوت و معترضین به قضا

نیز مانند آنهایی که منکر نبوت و کتاب آسمانی شدند؛ یعنی پنداشتند خدا بشر را از شناختن مبدأ و معاد خود آگاهی نداده و راه سعادت را به او نشان نداده و از فرستادن راهنما بخل‌ورزیده وبه‌راستی گمان بدی به پروردگار خود برده‌اند: «خدای را

آن‌گونه که شاید و باید نشناختند هنگامی که گفتند خداوند هیچ وحی بر بشری نفرستاده است».[۱۶۷]

نیز مانند آنهایی که حادثه‌های ناگوار و ناملایمی که به آنها می‌رسد آن را بدون حکمت و مصلحت می‌پندارند و از این روی به پروردگار خود بدبین شده حالت اعتراض و غیظ به قضا و قدر الهی در آنها پدید آمده مانند اینکه خدا به آنها ظلمی کرده است و از این سخت‌تر آنکه دل از خدا می‌برد و امید فرج از او ندارد؛ مثلًا کسی که در اثر اسراف و تبذیر و نادانی خویش یا آزمایش الهی در فشار زندگی واقع شود و فقیر گردد یا به سبب نظر کردن به آنهایی که بهتر از او هستند و ظاهراً در فراخی‌اند رنج برد و به خدای خود بدبین شود گویا بر خدا حقی و از او طلبی داشته است: «اما آدمی چون خداوند او را بیازماید و کرم نماید و او را نعمت

[۱۶۷] \i\-(1 i/ وَمَاقَدَرُواْ اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِى إِذْ قَالُواْ مَآأَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَىْءٍ ...E\، (انعام/ ۹۱).E\

دهد پس آنگاه می‌گوید خدای من مرا گرامی داشته و چون او را بیازماید که روزی بر او تنگ کند، آنگاه می‌گوید خدای من مرا خوار کرد».[۱۶۸]

توقع خوشی دارد چون مسلمان شده!

یا مسلمان نادانی که چون احکام اسلام را پذیرفته و به آن عمل کرده، توقع دارد که در زندگی دنیوی همیشه مرفه و خوش باشد و هیچ حادثه ناگواری نبیند و همواره بر دشمن خود چیره باشد. و خلاصه، دستگاه آفرینش بر طبق میل نفسانی او بچرخد به طوری که اگر برخلاف میلش به پیش آمد، ناگواری گرفتار شود به خداوند بدبین شده و بسا دچار تردید در دین حق می‌شود در حالی که این نادان به جای بدبینی به خدا باید به

[۱۶۸] \i\-(2 i(فَأَمَّا ا لْإِنسنُ إِذَا مَا ابْتَلَلهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَكْرَمَنِ* وَأَمَّآ إِذا مَا ابْتَلَلهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَهنَنِ\E،(فجر/ ۱۵- ۱۶).\E

(۱)- وَمَاقَدَرُواْ اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِی إِذْ قَالُواْ مَآأَنزَلَ اللَّهُ عَلَی بَشَرٍ مِّن شَیْءٍ ...، (انعام/ ۹۱).

(۲)- فَأَمَّا ا لْإِنسنُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ* وَأَمَّآ إِذا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهنَنِ، (فجر/ ۱۵- ۱٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱٦۱

خود و توقع بی‌جایش بدبین شود و بداند که دینداری برای تأمین زندگی جاودانی و سعادتمندی در جهان پس از مرگ است، اما حیات مادی دنیوی پس محکوم سلسله علل و اسبابی است که خالق حکیم جلَّ جلاله قرار داده و در برابر آنها مؤمن و کافر و انسان خوب و بد مساوی است.

اگر اسلام سبب خوشی شود ...

دیگر آنکه اگر بنا شود هر دینداری در دنیا همیشه خوش و کامیاب باشد و جهان به کامش گردد، پس **اوّلًا:** استحقاق ثواب و جزا در عالم آخرت دیگر نداشت؛ چون در دنیا جزا داده شده است.

ثانیاً: در این صورت همه بشر به طمع کامیابی دنیوی دیندار می‌شدند و دینداری اگر از روی طمع مادی شد هیچ‌گاه سعادت بشر را تأمین نخواهد کرد و شرح این مطلب چون موجب طول کلام است به مقام مناسب‌تری واگذار می‌شود.

وبه‌این مرتبه از سوءظن به خدا در چند جا از قرآن مجید اشاره شده است از آن جمله در داستان غزوه احد که به سبب معصیت و مخالفت مسلمانان از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دچار شکست شدند و جمعی کشته و عده‌ای زخمی گردیدند برخی از مسلمانان به خدا بدبین شدند چون توقع داشتند که خداوند در هرحال مسلمانان

را پیروز و بر دشمنان چیره سازد در حالی که تنها سبب این توقعشان دوستی دنیا و علاقه‌مندی به خوشیهای دنیوی بود نه بالا بردن حق. نیز سبب شکست مسلمانان همان مخالفت از دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

بنابراین، باید به خود بدبین شوند نه به خداوند و به این مطلب در قرآن مجید اشاره فرموده: «و دسته دیگری که به فکر جان خود بودند گمان باطلی درباره خدا داشتند از قبیل گناهان جاهلیت».[۱۶۹] و[۱۷۰]

---

(۱)- ... وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ ا لْحَقّ ظَنَّ ا لْجهِلِيَّةِ ...، (آل‌عمران/ ١٥٤).

---

[۱۶۹] i\-(1 ́i ... وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ ا لْحَقّ ظَنَّ ا لْجهِلِيَّةِ ...E\، (آل‌عمران/ ۱۵۴).E\

[۱۷۰] i\ 2 ́i)- برای دانستن معانی آیات، به تفسیر المیزان مراجعه شود.E\

(۲)- برای دانستن معانی آیات، به تفسیر المیزان مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۲

ناگفته نماند هرجا که بقای حق بر اسباب غیرعادی توقف داشته به طوری که اگر از غیب مدد نمی‌رسید دین اسلام بکلّی از بین می‌رفت خداوند دینش را یاری فرموده چنانچه در غزوه بدر پنج هزار فرشته فرستاد و کفار را شکست دادند.[۱۷۱]

انتظار استجابت فوری دعا

نیز مانند مسلمانی که خدا را بخواند و حاجتش را از او بخواهد و چون توقع دارد که فوری به او داده شود، پس اگر بر طبق خواسته‌اش واقع نشد از خدا ناخشنود گردد و آن را خلف وعده پندارد و از این روی به خدا بدبین شود در حالی که اگر

[۱۷۱] \ 1 ؛i)- به تفسیر سوره آل عمران، آیه ۱۲۵ مراجعه شود.\E

متوجه شرایط اجابت می‌شد که از آن جمله صلاح بودن است و بسا چیزی را که خواسته در واقع به زیانش تمام می‌شود و خود نمی‌داند به جای بدبینی به خدا، به خودش بدبین می‌شد و توقع خود را نابجا می‌دانست.

گمانهای بیجا، سوء ظن به خدا

نیز مانند نادانی که گمان کند بنده مطیع و عاصی نزد خدا برابر است و عبادت را اثری نیست یا گمان برد که توبه گنهکار پذیرفته نمی‌شود و بی‌فایده است یا گمان کند که دعا را به درگاه الهی اثری نیست و اجابت نشدنی است. نیز مانند ثروتمندی که گمان برد اگر از ثروت خود چیزی در راه خدا داد آن را تلف کرده و دور انداخته و خدا تلافی نمی کند و بهتر از آن به او چیزی نخواهد داد و از اینجاست که امام صادق علیه السلام فرموده:

«بخل نمودن از انفاق، بدبینی به خداوند است».

سوء ظن به خدا گناه کبیره است

هرگاه سوء ظن به خدا از انکار علم و قدرت و حکمت و عدالت الهی باشد پس آن کفر و موجب ارتداد است؛ زیرا وجوب اعتقاد به این صفات الهی از ضروریات دین

---

(۱)- به تفسیر سوره آل عمران، آیه ۱۲۵ مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۳

اسلام است؛ یعنی اگر کسی خدا را نادان و ناتوان و ظالم و بیهوده کار بداند از دین اسلام بیرون رفته است. نیز این نوع از سوء ظن با انکار توحید یا نبوّت یا معاد، متّحد است.

و اگر از روی انکار صفات الهیّه نباشد بلکه به سبب علاقه‌مندی به خوشیهای نفسانی و نرسیدن به آرزوها و فشار ناملایمات و برخورد به مصیبتها، به پروردگار خود بدبین شده هرچه در این حال کافر و مرتدّ نیست لکن این حالات بدبینی حرام قطعی و گناه کبیره‌ای است که دور کردن آن از خود، و توبه از آن واجب فوری است؛ زیرا حالت بدبینی با خدا با نفرت و بغض و اعتراض و سرکشی از اطاعت و انقیاد از خدا متحد است و به عبارت دیگر حالت بدبینی ضدّ ایمان است.

نیز این حالت غالباً با قنوط و یأس از رحمت خدا همراه است و گناه کبیره بودن ناامیدی از خدا در کتاب گناهان کبیره ثابت شده است.

نیز در آیات و روایات از آن نهی اکید شده و بر آن وعده عذاب داده شده و تنها به نقل یک آیه و یک روایت اکتفا می‌شود:

«و خداوند عذاب کند مردان و زنان منافق و مشرک را که گمان برندگانند به خداوند گمان بد؛ براین بد اندیشان است گردش بد و خدا برایشان خشم گرفت و از رحمت خود دورشان کرد و دوزخ را برایشان آماده ساخت و بد بازگشتی است دوزخ».[۱۷۲]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به آنکه نیست شایسته پرستشی جز او، هیچ مؤمنی را خدا پس از توبه و استغفارش عذاب نکند جز بخاطر بدگمانی او به خدا و تقصیرش در امیدواری و بداخلاقی و غیبت کردنش از مؤمنین».[۱۷۳]

---

(۱)- وَيُعَذّبَ ا لْمُنفِقِينَ وَا لْمُنفِقتِ وَا لْمُشْرِكِينَ وَا

[۱۷۲] \i\-(1 i(وَيُعَذّبَ ا لْمُنفِقِينَ وَا لْمُنفِقتِ وَا لْمُشْرِكِينَ وَا لْمُشْرِكتِ الظَّآنّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِم دَآئرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيرًا\E، (فتح/ ۶).\E

[۱۷۳] \2 i(-« وَالَّذي لااِلهَ إِلَّا هُوَ لايُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِناً بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْاسْتِغْفارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَتَقْصيرِهِ مِنْ رَجائِهِ وَسُوءِ خُلْقِهِ وَاغْتِيابِهِ لِلْمُؤْمِنينَ ...»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۲، باب حسن الظن باللّه).\E

لْمُشْرِكتِ الظَّآنّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِم دآئرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسآءَتْ مَصِيراً، (فتح/ ٦).

(٢)- «وَالَّذى لاإِلهَ إِلَّا هُوَ لايُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِناً بَعْدَ الْتَّوْبَةِ وَالْاسْتِغْفارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّه بِاللَّهِ وَتَقْصيرِهِ مِنْ رَجائِهِ وَسُوءِ خُلْقِهِ وَاغْتِيابِهِ لِلْمُؤمِنينَ ...»، (اصول كافى، ج ٢، ص ٧٢، ح ٢، باب حسن الظن باللَّه).

قلب سليم، ج٢، ص: ١٦٤

درمان بدگمانی به خداوند

باید به نور عقل و تدبّر در قرآن مجید، خدا را به علم و قدرت و حکمت و عدالت بشناسد به تفصیلی که در بخش عقاید گفته شد تا به مقام نبوّت و معاد بدبین نشود و مطیع وعاصی رابرابر نداند. نیزخود راآفریده شده وبنده ببیند تابرای خود حق‌اعتراض نداندنیز خود را غرق انعامها و احسانهای خدا بیند

تا از او خشمناک و بریده و بی‌علاقه و ناامید نگردد. نیز خود رااز تشخیص صلاح خودنادان داند تابرای خود مصلحت‌اندیشی نکند؛ یعنی اگراز خدا حاجتی‌طلبید وبه اوداده نشد، نگوید چیزی که صلاح من بود به من ندادند.

و همچنین آرزوهای خود را در دنیا کوتاه کند تا به سبب نرسیدن به آنها به پروردگار خود بدبین نشود و نیز توقّع آسایش دائم و سلامتی از بلیّات و مصیبات را از خود دور کند و بداند که حیات مادّی بشری چون بر اساس تضادّ و تزاحم است هیچ بشری از برخورد با ناملایمات در امان نخواهد بود؛ مثلًا نیازمندیها و بیماریها و دشمنیها و حسدورزیها و بالأخره مرگ، از لوازم زندگی مادّی بشری است و هیچ بشری را توانایی فرار از اینها نیست جز صبر و انتظار تمام شدن این حیات سرسام‌آور و رسیدن به زندگی بهتر در جهان پس از مرگ چاره‌ای نیست.

بگذرد این روزگار بار دگر روزگار
تلخ‌تر از زهر چون شکر آید

و بداند که در برخورد به هرناگواری اگر به نیروی ایمان شکیبایی کرد در عالم جزا جبران خواهد شد و خداوند به او جزای بزرگی خواهد داد و بدین وسیله در پیشامدهای ناگوار از پا در نمی‌آید و به خدا بدبین نمی‌شود و از او امیدش را نمی‌برد خصوصاً اگر بداند در هر حدی از گرفتاری است از او گرفتارتری بوده و هست و از دیدن حال آنها آرامش خواهد یافت.

نیز خدا را آمرزنده و بخشاینده و مهربان داند تا از پذیرش توبه و اجابت دعا مأیوس نگردد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۵

دنیا مزرعه و خدا صادق‌الوعد است

نیز حیات مادی دنیوی را تنها جای کشت یعنی تحصیل ایمان و عمل صالح داند و حیات پس از مرگ را جای برداشت؛ یعنی رسیدن به جزای ایمان و عمل شناسد تا توقع پاداش را در دنیا نداشته باشد که اگر بلایی به او رسد بگوید من که مؤمن و اهل عمل بودم چرا مبتلا شدم آنگاه به پروردگار خود بدبین گردد.

نیز هرگاه در اجابت دعایش تأخیر افتد احتمال دهد مصلحت در آن نبوده یا اینکه شرطی از شرایط اجابت دعا را نداشته است تا خدا را به خلف وعده متهم نسازد.

نیز خدا را «صادق‌الوعد» بداند و وعده‌های او را در تلافی کردن و اجر دادن چندین برابر انفاقی که در راه او می‌شود باور دارد تا از انفاق در راه خدا از کم شدن مال نترسد و به پروردگارش بدبین نشود. نیز در هر پیشامد سخت و ناگواری متوجه

وعده حتمی الهی باشد که فرموده است: «با هر شدتی و سختی، آسانی و راحتی است»[۱۷۴] پس به خدا بدبین نگردد بلکه به او خوش‌بین و منتظر فرج باشد.

سخنان حضرت صادق (ع) به سوداگر ورشکسته

سوداگری با امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشت، وقتی تمام داراییش را از دست داده بود، خدمت امام مشرف شد و از پیشامد خود شکایت نمود، حضرت سه بیت انشاء فرمود که ترجمه آن چنین است:

«پس ناشکیبایی مکن اگر روزی در فشار افتادی؛ زیرا زمانی دراز در فراخی بودی و ناامید مباش که ناامیدی کفر است، شاید خداوند به زودی بی‌نیازی

[۱۷۴] \i\-(1)i فَإِنَّ مَعَ ا لْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ ا لْعُسْرِ يُسْراًE\، (انشراح/ ۵- ۶).E\.

دهد و به پروردگارت گمان بد مبر؛ زیرا خداوند به نیکی سزاوارتر است».[۱۷۵]

---

(۱)- فَإِنَّ مَعَ ا لْعُسْرِ يُسْراً* إِنَّ مَعَ ا لْعُسْرِ يُسْراً، (انشراح/ ۵- ٦).

(۲)

-فلا تجزع اذا اعسرت يوماً ولا تيأس فان اليأس كفر

فقد أيسرت فی الزمن الطويل لعل اللّه يغنی عن قليل

---

[۱۷۵] i(2)\E\

-فلا تجزع اذا اعسرت يوماً	فقد أيسرت فی الزمن الطويل
ولا تيأس فان اليأس كفر	لعل اللّه يغنی عن قليل
ولا تظنن بربك ظن سوء	فان اللّه اولی بالجميل

(المجالس السنية، عاملی، ج ۲، ص ۵۰۶).

ولا تظنن بربک ظن فان اللّه اولی بالجمیل سوء

(المجالس السنیهٔ، عاملی، ج ۲، ص ٥٠٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ١٦٦

سخنان کوتاهی که در بیان بدبینی به خدا گفته شد هریک در بحثهای این کتاب شرح داده شده و خواننده عزیز باید در آن دقت کند.

حسن ظن به خدا

خوش‌بینی به خدا از لوازم ایمان بلکه حقیقت ایمان است؛ زیرا ایمان به معنای گرویدن است پس از شناختن و باور داشتن خدا را به رحمانیت و ربوبیت و ذره‌پروری و بنده‌نوازی و راستی و درستی کارهایش و سایر صفات کمالیه‌اش، آنگاه به

او بگرود؛ یعنی او را بزرگ داند و دوست دارد و به او دلبندد و علاقه‌مند شود و برای او ذلیل و منقاد گردد و امید رسیدن به هر خیری از او داشته باشد، این است معنای گرویدن به خدا، پس هر که حالت بدبینی به خدا در او باشد در آن حال از خدای خود بریده و از او فاصله گرفته و بی‌علاقه شده است و این همان بی‌ایمانی است، بنابراین، خوش‌بینی به پروردگار در هرحال واجب است و آیات و روایات در امر به آن و مدح آن فراوان است و برای رعایت اختصار به نقل یک حدیث از «اصول کافی» اکتفا می‌شود.

به اندازه خوش گمانی با او معامله می‌شود

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر خود فرمود: «سوگند بدانکه نیست شایسته پرستشی جز او به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا

و آخرت داده نشده جز به وسیله خوش گمانیش به خدا و امیدواری و خوش خلقیش و خودداری کردنش از بدگویی و غیبت مؤمنان و سوگند بدانکه جز او شایسته پرستشی نیست خدا هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز بخاطر بدگمانیش به خدا و تقصیرش در امیدواری و بدخلقی و غیبت از مؤمنین، سوگند بدانکه نیست شایسته پرستشی جز او هیچ بنده مؤمنی خوش گمانی به خدا نکند جز آنکه خدا به اندازه آن با او رفتار کند؛ زیرا خدا کریم است و هرچیزی به دست اوست و شرم دارد که بنده مؤمنش گمان خوبی به او برد و او گمان و امیدش را برنیاورد؛ به خدا خوش گمانی کنید و به او

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۷

رغبت نمایید».[۱۷۶]

---

۱۷۶ (i/ 1\)-« عَنْ أبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: وَجَدْنا فِي کِتٰابِ عَلِيٍّ علیه السلام أنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قالَ- وَهُوَ عَلی مِنْبَرِهِ- وَالَّذي لااٰلهَ إلَّا هُوَ ما أعْطي مُؤمِنٌ قَطّ خَيْرَ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ إلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَرَجائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلْقِهِ وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيابِ الْمُؤمنينَ وَالَّذی لا إلهَ إلَّا هُوَ لايُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِناً بَعْد التّوبَةِ وَالْاسْتِغْفارِ إلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ

مجلسی در شرح این حدیث گوید: گفته‌اند معنای حسن ظن به خدا این است که:

۱- هنگام طلب آمرزش، خوش بین باشد که او را می‌آمرزد.

۲- چون توبه و بازگشت به خدا کند بداند که خدا از او پذیراست.

۳- چون از روی حقیقت به درگاه خدا دعا کند بداند که خدا اجابت می‌فرماید.

٤- چون از خدا نسبت به کاری کفایت و اعانت خواهد، بداند که خدا او را کفایت می‌کند.

٥- چون کاری برای خدا کند بداند که خدا او را قبول می‌کند و سزاوار است که آمرزش جو و توبه کار و دعا کن و عامل، این اعمال را با یقین به

بِاللَّهِ وَتَقْصيرِهِ مِنْ رَجائِهِ وَسُوءِ خُلْقِهِ وَاغْتيابِهِ لِلْمُؤمنينَ وَالَّذي لاإلهَ إِلَّا هُوَ يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍمُؤمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنّ الْمُؤمِنُ لأنَّ اللَّه كَريمٌ بِيَدِهِ الْخَيْراتُ يَسْتَحْيِي أنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤمِنُ قَدْ أحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ يَخْلِفُ ظَنَّهُ وَرَجائَهُ فَاحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۲).\E

اجابت طبق وعده خدا درست انجام دهد؛ زیرا خدا وعده قطعی نسبت به آنها داده است ولی اگر این کارها را بکند و گمان برد قبول نیست و سودی ندارد این نومیدی از رحمت خداست که خود گناه بزرگی است.

اما گمان آمرزش با اصرار به گناه و گمان ثواب با ترک اعمال، نادانی و غرور است؛ زیرا گمان ترجیح یک طرفه برای دلیل موجودی است و اگر بی‌دلیل باشد صرف غرور و تمناست.[۱۷۷]

خوش گمانی به خدا هنگام مرگ

باید دانست حسن ظن به خدا هرچند در هرحال واجب است لکن ساعت آخر عمر

---

(۱)- «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: وَجَدْنا فی

---

[۱۷۷] ۲\ i(ُ)- کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۱۹.\E

كِتْابِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قالَ- وَهُوَ عَلی مِنْبَرِهِ- وَالَّذی لااله إِلَّا هُوَ ما أُعْطی مُؤمِنٌ قَطّ خَيْرَ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّه بِاللَّهِ وَرَجائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلْقِهِ وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيابِ الْمُؤمنينَ وَالَّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لايُعَذِّبُ اللَّهُ مُوْمِناً بَعْد التّوبَةِ وَالْاسْتِغْفارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّه بِاللَّهِ وَتَقْصيرِهِ مِنْ رَجائِه وَسُوءِ خُلْقِهِ وَاغْتيابِهِ لِلْمُؤمنينَ وَالَّذی لاإِلهَ إِلَّا هُوَ يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدمُؤمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنّ الْمُؤمِنُ لأَنَّ اللَّهَ كَريمٌ بِيَدِهِ الْخَيْراتُ يَسْتَحْيی أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ يَخْلِفُ ظَنَّهُ وَرَجائَهُ فَاحْسِنوُا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ»، (اصول كافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۲).

(۲)- كافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۱۹.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۸

بویژه به آن امر شده که انسان با حسن ظن به پروردگارش بمیرد؛ یعنی با دلخوشی به خدا و اینکه او را به جای بهتری می‌برد چنانچه در دنیا ریزه‌خور خوان احسان او بود حال هم بر خوان انعامش درعالم برزخ و عوالم بالاتر می‌رود و در برابر عقاید و کردارهای ناقابلش انعامها و لطفها خواهد فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نباید بمیرد یکی از شما تا اینکه نیکو کند گمانش را به خداوند؛ زیرا گمان نیک به خداوند ارزش بهشت است».[۱۷۸]

حضرت صادق علیه السلام از حال بعض اهل مجلس خود پرسش فرمود، گفته شد بیمار است، امام علیه السلام برای عیادتش رفت و نزد سر او نشست و دید نزدیک مردن است به او فرمود: «گمانت را به

---

[۱۷۸] -« قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یموتن احدکم حتی یحسن ظنه باللّه عزوجل فان حسن الظن باللّه ثمن الجنة»،(وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۹، ق الاحتضار، باب ۳۱).

خداوند نیک نما. گفت: گمانم به خدا نیک است».[۱۷۹]

از این حدیث و روایات دیگر دانسته می‌شود که مستحب است محتضر را تلقین کنند به خدا حسن ظن داشته باشد؛ چنانچه تلقین شهادتین و توبه و استغفار مستحب است.

«مردی از انصار بیمار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای عیادت او رفت و چون نزد او رسید در حال مردن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چطور تو را می‌یابیم؟ گفت: به رحمت پروردگار امیدوار و از گناهانم ترسناکم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این خوف و رجا در دل بنده‌ای در این ساعت جمع

[۱۷۹] \ 2)i(- « سئل الصادق علیه السلام عن بعض اهل مجلسه فقیل علیل فقصده عائداً وجلس عند رأسه فوجده دنفاً فقال له احسن ظنك باللّه فقال اما ظنی باللّه فحسن»،(همان، ص ۶۵۸).E\

نشود جز اینکه خدا به او دهد آنچه را امید داشته و از هرچه می‌ترسیده در امان قرارش دهد».[۱۸۰]

---

(۱)- «قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یموتن احدکم حتی یحسن ظنه باللّه عزوجل فان حسن الظن باللّه ثمن الجنة»، (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ٦٥٩، فی الاحتضار، باب ۳۱).

(۲)- «سئل الصادق علیه السلام عن بعض اهل مجلسه فقیل علیل فقصده عائداً وجلس عند رأسه فوجده دنفاً فقال له احسن ظنک باللّه فقال اما ظنی باللّه فحسن»، (همان، ص ٦٥٨).

(۳)- «مرض رجل من الانصار فأتاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعوده فوافقه وهو فی الموت فقال کیف تجدک؟ قال أجدنی أرجو رحمة ربّی

---

[۱۸۰] -« مرض رجل من الانصار فأتاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعوده فوافقه وهو فی الموت فقال کیف تجدك؟ قال أجدنی أرجو رحمة ربّی وأتخوّف من ذنوبی فقال النبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: ما اجتمعتا فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه اللّه رجاءَهُ وآمنه ممّا یخافه»،(بحارالأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۹، باب آداب الاحتضار واحکامه).

وأتخوَّف من ذنوبی فقال النبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: ما اجتمعتا فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه اللَّه رجاءَهُ وآمنه ممّا یخافه»، (بحارالأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۹، باب آداب الاحتضار واحکامه).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۶۹

خاطره، سوء ظن نیست

ناگفته نماند سوء ظن به خدا که گفته شد بعض مراتب آن کفر و ارتداد و مراتب دیگرش گناه کبیره است، در صورتی است که انسانی آن را در دل خود نگاه دارد و پای آن بایستد و اگر به طور وسوسه شیطانی و خاطره (زودگذر) نفسانی به دل بگذرد و انسانی از آن بدش آید، پس بر آن چیزی نیست و چون غیر اختیاری است مؤاخذه ندارد و از آن عفو شده است و در بخش عقاید، این مطلب شرح داده شد.

همچنین است سوء ظن به خلق که اگر وسوسه و خاطره باشد گناه نیست و اگر در دل ثابت بماند، گناه است و تمام گناهان قلبی چنین است چنانچه به هریک در محل خود اشاره شده است.

سوء ظن به مسلمان حرام است

هر گفتار و کردار مسلمانی که بتوان آن را بر صحت و خوبی حمل کرد اگر بر نادرستی و بدی حمل کند و بدان معتقد شود، به مسلمانی بدبین شده و آن حرام است از روی آیات و روایات که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود، اما آیات: «و پیروی نکن چیزی را که به آن علم نداری و آن را نمی‌دانی؛ زیرا گوش و چشم و دل هریک از آنها در قیامت مورد پرسش خواهد شد».[۱۸۱]

در این آیه شریفه به طور کلی از پیروی کردن آنچه را که انسان نمی‌داند نهی فرموده؛ خواه در

[۱۸۱] \i\-(1)i وَلَا تَقْفُ مَالَيْسَ لَكَ بِهِى عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَا لْبَصَرَ وَا لْفُؤَادَ كُلُّ اوْلئكَ كَانَ عَنْهُ مَسُولًا\E،(اسراء/ ۳۶).\E

اعمال بدنی و خواه در امور قلبی و معتقدات؛ یعنی چیزی را که یقین به درستی آن نداری در دل جای مده و به آن معتقد مشو و همچنین چیزی را که درستی آن یقینی تو نیست به زبان مگو. نیز کرداری که درستی آن را یقین نداری انجام مده.

و به عبارت دیگر: معتقد شدن به چیزی که یقینی نیست حرام است چنانچه اقدام به کاری که درستی آن یقینی نیست حرام می‌باشد. و خلاصه، خداوند در این آیه شریفه پیروی از ظن را حرام فرموده و کسی که به مسلمانی بدبین می‌شود که گمان به بدی او

---

(۱)- وَلَا تَقْفُ مَالَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسُولًا، (اسراء/ ٣٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۰

دارد؛ یعنی یقین به بدی او ندارد بلکه درستی او را احتمال می‌دهد، پس اگر در این حال بدی او را در دل جای دهد و بر آن معتقد شود، پیروی از گمان کرده و آن مورد نهی خداوند است و در قیامت از جمله شهادتهایی که دل می‌دهد گمانهای بدی است که انسانی در آن جای داده است؛ چنانچه در کلمه «والفؤاد» به این مطلب اشاره شده است.

چرا به مؤمنین خوش گمان نبودید

«چرا آنگاه که مسلمانان آن سخن دروغ را شنیدند مردان و زنان با ایمان به خودشان گمان نیک نبردند و چرا نگفتند این سخن دروغی آشکاراست».[۱۸۲]

در این آیه، خداوند توبیخ و سرزنش می‌فرماید از آن مؤمنی که بشنود سخن ناروایی را درباره مؤمن

[۱۸۲] ﴿لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَٰذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾، (نور/ ۱۲).

دیگری و آن سخن را باور کند و به آن مؤمن بدبین شود و امر می‌فرماید که باید مؤمن به مؤمن خوش بین باشد و این سخن را دروغ و افترا داند و چون همه مؤمنین به منزله نفس واحدند آن دروغ را مانند دروغ و افترا بر خود بیند و چنانی که اگر این دروغ را به او بسته بودند چگونه ناراحت می‌شد و از خود دفاع می کرد با مؤمن دیگری هم باید این طور باشد.[۱۸۳]

پاره‌ای از گمانها گناه است

«ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمانها بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمانها گناه است و در کارهای مردم کنجکاوی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را در حالی که مرده باشد بخورد حتماً

[۱۸۳] \2 i)- داستان افك و نزول بیست آیه، از جمله همین آیه در مورد آن در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.\E

این کار را بد و ناپسند می‌شمارید (و غیبت برادر مسلمان نیز مانند این عمل است) از مخالفت خدا

---

(۱)- لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُواْ هذآ إِفْكٌ مُّبِينٌ، (نور/ ۱۲).

(۲)- داستان افک و نزول بیست آیه، از جمله همین آیه در مورد آن در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۱

بپرهیزید، خداوند توبه‌پذیر و مهربان است».[۱۸۴]

در معنای جمله «انَّ کثیراً من الظن» دو احتمال داده شده:

---

[۱۸۴] \i\-(1)i يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ\E، (حجرات/ ۱۲).\E

۱- اشاره باشد به بسیاری گمان بد؛ یعنی گمان بر دو قسم است گمانی که گناه است و آن گمان بد است و گمانی که گناه نیست و آن گمان نیک است و آنکه گناه است که همان گمان بد باشد و بسیار نیز هست باید از آن پرهیز کنید.

۲- امر به احتیاط باشد در بسیاری از گمانها؛ چون پاره‌ای از آنها گناه و حرام است که همان گمان بد باشد. و به عبارت دیگر: ظن، گاهی پیروی از آن واجب است مانند حسن ظنّ به خدا و به مؤمنین و ظن به احکام در جاهایی که وظیفه شرعی باشد و گاهی حرام است مانند سوء ظن به خدا و به مؤمنین و پیروی از ظن در جایی که یقین ممکن باشد و اجازه‌ای هم از شرع نرسیده باشد. و گاهی مباح است و آن پیروی کردن از ظن است در امور عادی و معاشی.

بنابراین، باید از بسیاری گمانها پرهیز کرد و در آن تأمل نمود که از کدام است و تا یقین نکند که از قسم واجب یامباح است آن را دردل جای ندهد وبه‌آن ترتیب اثر ندهد.

کار برادرت را بر بهتر حمل کن

امام صادق علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن سخن خود فرمود: «کار برادر دینی خود را به بهترین وجهی مقرر دار تا آنکه دلیلی به دستت بیاید که بر تو چیره شود و راه توجیه را بر تو ببندد و به هیچ سخنی که از برادرت برآید بدگمان مباش تا محمل خوبی برای آن توانی یافت».[۱۸۵]

---

(۱)- يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اجْتَنِبُواْ كَثِيراً مّنَ الظَّنّ إِنَّ

[۱۸۵] ۱\ 2 i)-« ضَعْ امْرَ اخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ ما يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخيكَ سُوءاً وَانْتَ تَجِدُ لَها فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳، باب التهمة وسوء الظن. صدوق، امالی).\E

بَعْضَ الظَّنّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ، (حجرات/ ۱۲).

(۲)- «ضَعْ امْرَ اخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ ما يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخيكَ سُوءاً وَاَنْتَ تَجِدُ لَها فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳٦۲، ح ۳، باب التهمۀ وسوء الظن. صدوق، امالی).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۲

مجلسی در شرح این حدیث گوید: یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت صادر شود آن را بر وجه احسن حمل کن گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی مکن تا دلیل قطعی و مانع تأویل به دستت بیاید؛ زیرا گمان، بسا خطا باشد و وارسی

کردن هم قدغن است چنانچه خدا فرموده که: «راستی بعض گمانها گناه است» و سپس فرمود: «وارسی نکنید».

و این جمله «ولا تظنن ...» در نهج‌البلاغه از آن حضرت نقل شده و حاصلش این است که هرگاه کلمه‌ای که دو توجیه دارد از او صادر شود بر تو لازم است که آن را به خوبی تفسیر کنی، گرچه معنای مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه هم نباشد خصوص اگر خودش مدّعی شود که آن معنا را قصد کرده است.

شعر شاعر اگر قابل توجیه باشد

برای توضیح مطلب چند مثال ذکر می‌شود: هرگاه شاعری در مدح اهل‌بیت علیهم السلام اشعاری گفته که ظاهرش علو یعنی نسبت الوهیّت به آنها باشد جایز نیست حکم به کفر آن شاعر کرد؛ زیرا محتمل

است معنای مجازی صحیحی اراده کرده باشد مانند اینکه آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به اذن خدا و قدرتی که خدا به آنها داده چنین و چنان کرده یاد می‌کنند؛ هرچند این معنا را در شعرش نگفته باشد.

نیز هرگاه شاعر مسلمانی نام شراب و آلات طرب و مانند آنها را در شعرش گفته و اظهار اشتیاق به آنها نموده باشد جایز نیست او را فاسق بدانند؛ زیرا محتمل است مرادش از شراب، بی‌خودی در مقام محبّت باشد یا غرضش عشق مجازی و حیوانی نباشد بلکه عشق حقیقی و روحانی باشد.

نیز اگر از ظالمی ستایش کرد، باید گفت شاید از روی تقیه و ناچاری بوده است.

نیز اگر عالمی مطلبی را از قول صوفیه یا فرقه‌های دیگر نقل کرده و تأیید نموده جایز نیست او را به

آنها نسبت داد و تکفیر یا تفسیق کرد؛ زیرا محتمل است که تنها در همان مطلب با آنها موافق و از سایر معتقدات باطله ایشان بیزار باشد؛ چنانچه

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام کلام درستی یا شعر حکمتی از قول کافر یا فرقه‌های باطل نقل فرموده‌اند. و خلاصه، هر مسلمانی که ظاهر کلام او ناروا باشد، باید آن را بر وجه نیک تأویل برد تا جایی که اگر اقرار صریح به گناه خود مانند زنا کند تا ناچیزترین احتمالی داده شود نباید حدّ بر او جاری شود و در مثل زنا این اقرار صریح تا چهارمرتبه و بنا بر أحوط در چهار مجلس از او شنیده شود، آنگاه حدّ بر او جاری شود.

چهار مرتبه اعتراف به گناه کرد

«ما عز بن مالک انصاری» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول‌اللّه! زنا کرده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو از او برگردانید و فرمود: «شاید نظر کرده‌ای».

مرتبه دیگر اقرار کرد، فرمود: «شاید بوسه و لمس نموده‌ای».

مرتبه سوم که اقرار کرد، همان را فرمود در دفعه چهارم که گفت، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا دیوانه‌ای؟».

گفت نه، یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم!

فرمود: «آیا می‌دانی زنا چیست؟».

گفت بلی، همان کاری که مرد با زوجه‌اش از حلال انجام می‌دهد من با زن بیگانه از حرام انجام دادم و آن را شرح داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غرضت از این اقرار و اصرار چیست؟».

گفت: می‌خواهم مرا از این گناه پاک کنی و حد خدا را بر من جاری سازی تا در آخرت عذابی نداشته باشم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر به رجم (سنگسار) او فرمود.[۱۸۶]

منشأ فسادها بدگمانی است

خواننده عزیز اگر دقت کند خواهد دانست که سبب مهم تفرقه مسلمانان و

---

(۱)- نقل از کتاب مسالک شهید.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷٤

[۱۸۶] i(1\ )- نقل از کتاب مسالك شهید.E\

تجاوزها و دشمنیها و تکفیرها و تفسیق‌ها و خونریزیها خصوصاً از طرف حکومتهای اسلامی، رعایت نکردن این قاعده «حمل به صحت» است که از احکام ضروریه اسلام است تا جایی که معاویه به نماینده‌هایش در شهرها دستور داد هرجا هرکه را احتمال دادید شیعه علی است، بکشید.

چند سال قبل سید ابوطالب یزدی در مسجدالحرام بی‌اختیار قی می‌کند او را به جرم اینکه عمداً بوده و قصدش هتک حرمت خانه خدا بوده، سر بریدند.

هنوز سنی‌ها، شیعه را تکفیر می‌کنند و مشرک می‌دانند به جرم اینکه می‌گویند یا محمّد! یا علی! یا حسین! و می‌گویند علی ولی اللّه است و بر تربت، سجده می‌کنند (جواب از این شبهه در بحث شرک گفته شد) و اگر بنا شود مفاسد رعایت نکرده این حکم اسلامی گفته شود، کلام طولانی می‌شود و لذا به دقت و تدبر خواننده برگزار می‌شود.

ناگفته نماند قاعده حمل به صحّت که گفته شد در افعال و اقوال مسلمان نیست که ظاهر آن ناروا باشد و در غیر این مورد از اقرارها و معامله‌ها و خبر دادنها اگر فاسق نباشد ظاهر کلامش حجت است و باید بر آن ترتیب اثر داد به شرحی که در کتب فقهی ذکر شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای برادر دینیت عذری بخواه و اگر عذری برایش نیافتی پس بکوش برای عذر یافتن جهت او تا او را معذور بدانی و فرموده دورانداز ید بدگمانی را از بین خودتان؛ زیرا خداوند از آن نهی فرموده است».[۱۸۷]

به گفته‌های مردمان درباره برادرت گوش مده

نیز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم! کسی که از برادر دینی خود محکمی ایمان

---

[۱۸۷] ۱\ 1)i(-« ... قال علیه السلام: اطْلُبْ لأَخِیكَ عُذْراً فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْراً فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْراً؛ وَقالَ علیه السلام: اطرحوا سوء الظن بینکم فان اللّه عزّوجلّ نهی عن ذلك»،(بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۰ و ۱۰۳).E\

(۱)- «... قال علیه السلام: اطْلُبْ لأخِیکَ عُذْراً فَإنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْراً فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْراً؛ وَقالَ علیه السلام: اطرحوا سوء الظن بینکم فان اللّه عزّوجلّ نهی عن ذلک»، (بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۰ و ۱۰۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۵

و راستی و درستی کردار شناخت پس باید درباره او گفته‌های مردمان را نشنود بدانید که گاه است تیرانداز می‌اندازد و تیر خطا می‌کند و به هدف نمی‌رسد ولی تیر کلام خطا نمی‌کند و در دل شنونده اثر می‌کند هرچند دروغ باشد و سخن باطل که از دهان بیرون شود از بین می‌رود لکن خدا شنوا و بر آن گواه است و در آخرت بر آن جزا دهنده است.

بدانید میان حق و باطل جز مقدار چهار انگشت فاصله نیست (پس به هم آورد انگشتان خود را و میان چشم و گوش خود نهاد) سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم».[۱۸۸]

پیرامون فرمایش امیرالمؤمنین (ع)

باید دانست اینکه امام علیه السلام فرمود باطل چیزی است که به گوش بشنوی، مراد سخن باطل است درباره کسی که او را به ایمان و تقوا شناخته‌ای و باید شنونده آن را باطل داند و نپذیرد و تا آن بدی را به چشم خود نبیند و قابل حمل به صحت هم نباشد آن را باور ندارد.

خلاصه، بدی برادر دینی دو قسم است گاهی انسان آن را به گوش می‌شنود پس باطل و قابل پذیرفتن

[۱۸۸] 1\ i)-« أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ اخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ فَلا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أقاوِيْلَ الرِّجال أمَا إنَّهُ قَدْيَرْمِى الرَّامِى وَتُخْطِيءُ الْسِّهامُ وَيُحِيلُ الْكَلَامُ وَباطِلُ ذلِكَ يَبُورُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ شَهِيدٌ. أمَا إنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ إلَّا أرْبَعُ أصَابِعَ فَسُئِلَ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قولِهِ هذَا فَجَمَعَ أصَابِعَهُ وَوَضَعَها بَيْنَ أذنه وَعَيْنِه ثُمَّ قالَ عليه السلام: الْباطِلُ أنْ تَقُولَ سَمِعتُ وَالْحَقُّ أنْ تَقُولَ رَأيْتُ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۴۱).E\

نیست و گاهی به چشم می‌خورد به طوری که حمل به صحت ندارد و آن حق و درست است.

اما سخنان دیگر که متضمن نقل عیب مؤمن نباشد پس اگر متواتر یا خبر دهنده عادل باشد آن را باید پذیرفت و اگر گوینده فاسق باشد بدون تحقیق نمی‌توان آن را قبول کرد.

---

(۱)- «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ اخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ فَلا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ أَمَا إِنَّهُ قَدْيَرْمِي الرَّامِي وَتُخْطِيءُ السِّهَامُ وَيُحِيلُ الْكَلَامُ وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ شَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَسُئِلَ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱٤۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۶

فرمایش امام کاظم (ع) به محمد بن فضیل

«محمّد بن فضیل» گوید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتم قربانت گردم از مردی از برادرانم چیزی که آن را کراهت دارم می‌شنوم و چون از او می‌پرسم آن را منکر می‌شود در حالی که گروهی از موثقین آن را به من خبر داده‌اند.

امام علیه السلام فرمود: «ای محمّد! چشم و گوش خود را از دیدن و شنیدن عیب برادرت تکذیب کن (یعنی بگو درست ندیده و درست نشنیده) و اگر پنجاه نفر (یا پنجاه مرتبه) نزد تو قسم خورده شود که برادرت چنین گفته یا چنان کرده و برادرت گوید من نگفته‌ام یا نکرده‌ام، قول برادرت را تصدیق کن و آن جماعت را تکذیب نما (یعنی ترتیب اثر به گفته آنها نده و گواهیشان را نشنیده

بگیر) و فاش مکن بر برادرت چیزی را که سبب زشت شدن و ریختن آبرویش می‌شود که اگر چنین کنی از کسانی می‌شوی که خداوند در قرآن مجید فرموده: آنان که دوست می‌دارند فاش شدن کار زشت را در میان مؤمنین برای ایشان عذاب دردناکی است در دنیا و آخرت».[۱۸۹]

جمع بین این دو روایت

در این حدیث امام علیه السلام فرمود: «چشم خود را از دیدن عیب برادرت تکذیب کن».

و در حدیث پیش فرمود: «آنچه به چشم خود دیدی حق است». و این دو مطلب با هم منافات دارد.

[۱۸۹] -i\ 1)i«- عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قال قلت له جعلت فداك الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکره له فاسئله عنه فینکر ذلك وقد اخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی یا محمد کذب سمعك وبصرك عن اخیك وان شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولا فصدقه وکذبهم ولا تذیعن علیه شیئاً تشینه به وتهدم به مروته فیکون من الذین قال اللّه عزّوجلّ i\ إن الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والاخرة ...E\»،(صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۵).E\

پاسخ این است که حدیث نخستین بیان وظیفه انسانی است در برابر آنچه از عیب برادرش می‌شنود که باید آنچه را درباره مؤمنی شنید تا به چشم خود نبیند؛ یعنی یقین

---

(۱)- «عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قال قلت له جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکره له فاسئله عنه فینکر ذلک وقد اخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی یا محمد کذب سمعک وبصرک عن اخیک وان شهد عندک خمسون قسامهٔ وقال لک قولا فصدقه وکذبهم ولا تذیعن علیه شیئاً تشینه به وتهدم به مروته فیکون من الذین قال اللّه عزّوجلّ **إن الذین یحبون ان تشیع الفاحشهٔ فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والاخرهٔ ...**»، (صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۵).

نکند آن را باور نکند. و در این حدیث بیان وظیفه آنچه را از عیب دیگری به چشم می‌بیند می‌باشد در حالی که احتمال اشتباه می‌دهد؛ یعنی یقین به آن پیدا نکرده است و وظیفه‌اش آن است که بگوید شاید چشمم اشتباه کرده و خطای باصره هم بسیار است؛ مثلًا زید را می‌بیند که چنین و چنان کرد و بعد می‌فهمد که زید نبوده بلکه عمرو بوده یا به چشم خود دید که شراب می‌خورد بعد دانست که مایع دیگری بوده است. و خلاصه باید چشم خود را تکذیب کند به اینکه احتمال خطا دهد و آن عیب را باور نکند.

و اگر واقعاً یقین به درست دیدن چشم دارد و نمی‌تواند احتمال خطا دهد آنچه را که دیده است حق می‌باشد، مطابق روایت نخستین لکن باید دانست وظیفه‌اش این است که آن را برای دیگری

نقل نکند مگر در مواردی که ضرورت و وجوب شرعی داشته باشد و شرح آن در بحث مستثنیات غیبت از گناهان کبیره ذکر شده است.

آیا حسن ظن با تکذیب دیگران می‌سازد؟

پرسش دیگر این است که در این حدیث امام علیه السلام فرمود: «خبردهندگان را تکذیب کن» در حالی که تکذیب مؤمن حرام است؛ چون سوءظن به اوست و در اینجا به واسطه ظن به یک نفر، باید به عدّه‌ای افراد ثقه بدبین شود.

پاسخ این است که مراد از تکذیب خبر دهنده آن است که خبرش را دلیل بر درست بودن و واقعیت آنچه گفته نداند بلکه بگوید اینها مطابق آنچه فهمیده‌اند گواهی داده‌اند لکن اشتباه کرده‌اند بنابراین نباید به آنچه شنیده ترتیب اثر دهد. و خلاصه، به خبر دهنده نباید بدبین شود و حمل به

صحت کند؛ یعنی بگوید درست می‌گوید به اعتقاد خودش ولی بد فهمیده و از خبری که درباره آن مؤمن شنیده نباید به او بدبین شود بلکه بگوید اشتباه بوده است.

تهمت، ایمان را از بین می‌برد

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه مؤمن برادر دینی خود را تهمت زند، ایمان در دلش

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۸

آب شود مانند نمک در آب»[۱۹۰]؛ یعنی بهتان و بدگمانی برطرف کننده ایمان است.

ضمناً باید دانست به بدگمانی در نفس هم تهمت صدق می‌کند هرچند به زبان اظهار نشود؛ چنانچه در کافی هم تهمت و سوءظن را در یک باب ذکر نموده است.

[۱۹۰] ۱\ i(1)-« إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ اخاهُ انْماثَ الْإِيمانُ مِنْ قَلْبِهِ كَما يَنْماثُ الْمِلْحُ فِي الْماءِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۱، باب التهمة و سوءالظن).\E

توریه یکی از شیعیان موسی بن جعفر (ع)

در «احتجاج طبرسی» از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی از شیعیان به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شد در حالی که لرزان بود و گفت ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترسناک شدم از اینکه فلان فرزند فلان در اعتقادش به امامت شما منافق شده باشد.

امام فرمود: برای چه؟ گفت در مجلس فلان که یکی از بزرگان بغداد باشد با او بودم صاحب مجلس از او پرسید آیا گمان می کنی که موسی بن جعفر علیه السلام امام است و خلیفه (یعنی هارون) امام نیست؟ آن شخص گفت: من چنین نمی گویم بلکه گمانم آن است که موسی بن جعفر غیر امام است و اگر معتقد نباشم که موسی غیر امام است بر من و بر

هر که چنین معتقد نباشد، لعنت خدا و ملائکه و مردمان باشد.

صاحب مجلس خوشحال شد و دعایش کرد و لعنت کرد بر آنهایی که گفته بودند او شیعه «موسی بن جعفر» است.

امام علیه السلام فرمود: «آن طوری که گمان کردی نیست و آن شخص از تو داناتر است و اینکه گفته موسی بن جعفر علیه السلام غیر امام است مرادش غیر امام ناحق است و به این جمله امامت مرا ثابت کرده، این گمان بدی (نفاق) که به برادرت بردی چه زمان از تو برطرف می‌شود، توبه کن به سوی خدا از این گناهت».

آن مرد گناه خود را دانست و غصّه‌دار شد و گفت ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم! مالی

ندارم که به او دهم تا از من شاد شود، لکن نصف عبادتم و ثواب صلواتی که بر شما اهل‌بیت

---

(۱)- «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ اخاهُ انْماثَ الْإِيمانُ مِنْ قَلْبِهِ كَما يَنْماثُ الْمِلْحُ فِي الْماءِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳٦۱، ح ۱، باب التهمهٔ و سوءالظن).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۷۹

فرستادم و لعنتی که بر دشمنانتان نموده‌ام به او بخشیدم. امام کاظم علیه السلام فرمود: «اینک از آتش بیرون شدی».

بدگمانی بی‌انصافی است

در قرآن مجید خداوند مسلمانان را به دادگری دستور فرموده و می‌فرماید: «به درستی که خداوند امر می‌کند به داد و نیکی».[۱۹۱]

---

[۱۹۱] \i\-(1)i إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَا لْإِحْسنِ ...E\، (نحل/ ۹۰).E\

و «دادگری کنید که آن به پرهیزکاری نزدیکتر است».[۱۹۲]

نیز آیات دیگری که نقل آنها موجب طول کلام است. و در «معانی‌الاخبار» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که عدل به معنای انصاف و احسان به معنای تفضّل است و در بیان عدل و انصاف می‌فرماید: «خودت را ترازویی میان خود و دیگران قرار ده و دوست دار از برای آنها آنچه برای خود دوست می‌داری و نپسند برای آنها آنچه را برای خود نمی‌پسندی و احسان کن چنانکه دوست داری که با تو احسان کنند و ستم مکن چنانکه دوست نداری با تو ستم کنند».[۱۹۳]

و در «اصول کافی، باب الانصاف والعدل» بیست حدیث نقل شده که ذکر آنها موجب طول کلام

---

[۱۹۲] \i\-(2 ʼi) ... اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ...\E، (مائده/ ۸).\E

[۱۹۳] \i\ 3ʼi)-« اجْعَلْ نَفْسَكَ میزاناً بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ وَأحِبَّ لَهُ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَاكْرَهْ لَهُ ما تَكْرَهُ لَها وَاحْسِنْ كَما تُحِبُّ انْ يُحْسَنَ الَيْكَ وَلا تَظْلِمْ كَما تُحِبُّ انْ لاتُظْلَمَ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۲۱۸).\E

است. و در «باب حق المؤمن» شانزده حدیث نقل شده و در آنها انصاف را از حقوق واجب مؤمن بر مؤمن ذکر نموده. و در حدیث سوم امام صادق علیه السلام فرموده: «یکی از سخت‌ترین چیزها که خدا بر خلقش واجب فرموده انصاف دادن و دادگری شخص است از طرف خودش تا آنکه نپسندد برای برادرش از طرف خودش جز آنچه بپسندد برای خود از طرف او».

چون این مطلب دانسته شد گوییم هر فردی دوست دارد که مردم به او خوشبین

---

(۱)- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَا لْإِحْسنِ ...، (نحل/ ۹۰).

(۲)- ... اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ...، (مائده/ ۸).

(۳)- «اجْعَلْ نَفْسَکَ میزاناً بَیْنَکَ وَبَیْنَ غَیْرِکَ وَأَحِبَّ لَهُ ما تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَاکْرَهْ لَهُ ما تَکْرَهُ لَها وَاحْسِنْ کَما

تُحِبُّ انْ يُحْسَنَ اِلَيْکَ وَلا تَظْلِمْ کَما تُحِبُّ انْ لاتُظْلَمَ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۲۱۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۰

باشند و گفتارها و کردارهایش را حمل به صحّت کنند پس اگر کسی با این خواسته‌ای که از مردم دارد هرگاه به دیگران بدبین شود و کارشان را حمل بر فساد کند آیا بی‌عدالتی و بی‌انصافی نیست؟ آیا پس از این همه دستورهای اکید از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام درباره انصاف، نباید شخص خود را نزد خدا گناهکار و شرمسار بیند و از گناه بزرگ خود (بی‌انصافی) توبه کند و توقع خوشبینی خلق را نسبت به خود بی‌جا بداند و به راستی زبان حال چنین شخصی آن است که می‌گوید ای مردم! خدا تنها سوءظن شما را به شخص من حرام کرده و امّا

بدگمانی من به شما و بدبینی شما به یکدیگر همه حلال است.

ببری مال مسلمان و بانگ و فریاد بر آری
چون مالت ببرند که مسلمانی نیست

و از اینجا دانسته می‌شود که شخص بدگمان بدآدمی است و چون خودش از راه اصلاح و سداد منحرف است دیگران را منحرف می‌پندارد و چون در خودش هیچ جهت حسنی نیست در دیگران هم حسنی نمی‌بیند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «آدم بسیار بد به کسی گمان نیکی نمی‌برد؛ زیرا نمی‌بیند کسی را جز به خوبی و خصلت خود»[۱۹۴]؛ یعنی گمان او این

[۱۹۴] ١\ 1 i)-« قال امیرالمؤمنین علیه السلام! الشَّرِیرُ لایَظُنُّ بِأَحَدٍ خَیْراً لِأَنَّهُ لایَرَاهُ إِلَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ»،(شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۷۶).E\

است که همه کس مانند او و به خوبی و خصلت اویند پس خیری در کسی نمی‌بیند.

فرمایشهای سودمند شهید ثانی

شهید ثانی- علیه‌الرحمه- در «کشف الریبه» مطالب سودمندی درباره سوءظن بیان فرمود و برای مزید اطلاع اینجا نقل می‌شود:

چنانکه بدگویی درباره مؤمن و نقل عیب او برای دیگری حرام است همچنین بدگمانی به مؤمن و جای دادن بدی او را در دل، حرام است و مقصود از بدگمانی حرام، بدی مؤمن را در دل جای دادن و بدون دلیل قطعی به بدی او حکم کردن است و امّا

---

(۱)- «قال امیرالمؤمنین علیه السلام! الشَّرِیرُ لایَظُنُّ

بِأَحَدٍ خَيْراً لِأَنَّهُ لايَراهُ إِلَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۷۶).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۱

خاطره‌های زودگذر، پس ازآنها عفو شده است چنانکه شک و تردید نیز مورد عفو است، خداوند فرمود: «از بسیاری گمانها بپرهیزید به راستی برخی از گمانها گناه است»[۱۹۵]، پس نباید درباره دیگری معتقد به بدی شوی مگر گاهی که به طور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل و حمل به صحّت نباشد و چیزی را که از برادرت به یقین نمی‌دانی و در دلت جای گرفت پس بدان که آن را شیطان بر تو القا کرده و باید او را تکذیب کنی؛ زیرا شیطان فاسق‌ترین فاسق‌هاست و خداوند فرموده: «ای اهل ایمان! اگر گنهکاری برای شما آگهی آورد پس بازرسی کنید مبادا بکشید گروهی را به نادانی.

[۱۹۵] \i\-(1 i‘ ... اجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ...E\، (حجرات/ ۱۲).E\

پس بر کارتان پشیمان شوید»[۱۹۶] و از اینجاست که در شرع رسیده هرگاه از دهان کسی بوی شراب به مشامت رسید نباید بگویی شراب خورده است و نمی‌شود او را حدّ زد؛ زیرا محتمل است که مضمضه کرده و نخورده باشد یا اینکه دیگری به زور در دهانش ریخته یا اینکه از روی اشتباه آشامیده یا اینکه مجبورش کرده‌اند بنابراین سوءظن به مسلمان جایز نیست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راستی خداوند ریختن خون مسلمان و بردن مال او و بدگمانی به او را حرام فرموده است».[۱۹۷] بنابراین، باید گمان بد را از خود دور سازی و با خود اندیشه کنی که حال برادرت بر تو پوشیده است چون آنچه را از او دیدی یقینی نیست و احتمال خیر و شر هردو را دارد.

---

[۱۹۶] i\ -(2)i\ ... إِنْ جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًا بِجَهَلَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ E\، (حجرات/ ۶). E\

[۱۹۷] i\ 3)i-(« ان اللّه تعالی حرم من المسلم دمه وماله وان یظن به ظن السوء»، (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱). E\

اگر بگویی بستن دل به بدگمانی مؤمن که حرام است و خاطره بد که مورد عفو است به چه شناخته می‌شود؟

گویم نشانه عقد قلب به بدگمانی آن است که حالت تو نسبت به او تغییر کند و از او بد دل شوی و بر تو گران شود و در احترام کردنش سست گردی و در اهتمام به حالش و

---

(۱)- ... اجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مّنَ الظَّنّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنّ إِثْمٌ ...، (حجرات/ ۱۲).

(۲)- ... إِنْ جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًا بِجَهَلَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ، (حجرات/ ٦).

(۳)- «ان اللّه تعالی حرم من المسلم دمه وماله وان یظن به ظن السوء»، (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۲

غمگین شدن در گرفتاریش مانند پیش از این خیال شیطانی نباشی، اینها نشانه سوءظن حرام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سه چیز ناروایی در مؤمن است که می‌تواند از آنها بیرون شود پس راه بیرون شدنش از سوءظنّ آن است که آن را ثابت ندارد و از آن پیروی نکند»[۱۹۸]؛ یعنی بدبینی را نه در دل جای دهد و نه در جوارح خود آشکار سازد اما در دل به اینکه نفرت و کراهت از او پیدا نکند و در جوارح به اینکه با او بدرفتاری ننماید و هنگام پیدا شدن خاطره بد سزاوار است که برخلاف نظر شیطان آن مؤمن را بیشتر دوست دارد و برایش دعا کند و در خوش رفتاری با او بیفزاید که اگر چنین کنی شیطان را به غیظ می‌آوری و دیگر خاطره بدی را به دلت

[۱۹۸] ۱\ 1 i)-« ثلث فی المؤمن لا یستحسن وله منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه»،(بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱).E\

نمی‌گذراند از ترس اینکه تو خوبتر شوی و ثوابت افزوده گردد.

و هرگاه گناهی از مسلمانی به یقین دانستی پس در نهانی او را اندرز ده و خیرخواهی کن و مبادا شیطان تو را فریب دهد و آنچه از او دانستی به دیگری گویی و آن را فاش سازی و چون او را اندرز می‌دهی در دل شاد نباش به اینکه عیب او را دانستی و بخواهی او را از اطّلاع خود باخبر سازی پس او تو را بزرگ بیند و تو او را خورد بینی و در خود به بالی به اندرز دادن او.

و باید نیّت تو خلاصی او از گناه باشد و از گناه واقعاً غصّه‌دار باشی چنانکه اگر این عیب و نقص از خودت بود چگونه غصّه‌دار بودی. و در دلت دوست داری که بدون اندرزت، او گناه را ترک کند (پایان فرمایش شهید).

سوءظن، خاطره ثابت است

از بیانات گذشته به خوبی دانسته شد که بدگمانی به مسلمان اگر به طور خاطره و حدیث نفس و زودگذر باشد چون اختیاری نیست بر آن مؤاخذه هم نمی‌باشد و مورد عفو

---

(۱)- «ثلث فی المؤمن لا یستحسن وله منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه»، (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۳

است و اگر ثابت بماند؛ یعنی حمل به صحت نکند و بدی او را در دل جا دهد و به آن معتقد شود حرام و توبه از آن واجب فوری است و آنچه فقها فرموده‌اند که گنه تا عمل نشود چیزی بر آن نیست مقصودشان گناه بدنی است و سوءظن گناه قلبی

است؛ یعنی جای آن پنهان می‌باشد و به این مطلب مکرّر اشاره شد تا موجب شبهه نشود. اینک زیانهای سوءظن، یادآوری می‌شود.

۱. زوال امنیت

بدبینی یک حالت انحرافی و بیماری روانی است که دارنده آن، احترام و تقوا و پاکی برای دیگری نمی‌بیند و تنها خود را بی‌غرض می‌پندارد، افراد بدبین نقاط روشن و خوب زندگی مردم را نمی‌بینند و تنها به نقطه‌های ضعف و مبهم و تاریک زندگیشان متوجه هستند. شخص بدبین به حریم شخصیّت و پاکی مسلمانان تجاوز کرده و برخلاف دستور قرآن مجید رفتار نموده است.

به قول یکی از دانشمندان حدود امنیّتی که اسلام برای جامعه مسلمان تعیین کرده منحصر به جان و مال و آبرو نیست بلکه علاوه بر امنیّتهای سه‌گانه،

امنیّت چهارمی را نیز خواستار شده است و آن امنیّت از نظر قضاوتهای دیگران است؛ یعنی افراد دیگر در محیط فکر خود او را مورد هجوم افکار و قضاوتهای بد و ناروا قرار ندهند، احترام و شخصیت او علاوه بر مرحله عمل و خارج حتی در محیط افکار دیگران محفوظ بماند.

از این نظر اسلام هرگونه بدگمانی و بدبینی را که منجرّ به لکّه‌دار ساختن شخص در محیط فکر و پندار ما می‌شود حرام نموده و دستور داده که جامعه با ایمان از هرگونه سوءظن نسبت به دیگران بپرهیزد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از بیانات شیوای خود به امنیّتهای چهارگانه مزبور اشاره فرموده چنین می‌فرماید: «خداوند تجاوز به خون و مال و آبروی مسلمان را حرام نموده است و هرگز اجازه نداده که کسی به یک فرد مسلمان

بدگمان شود و در محیط فکر خود به او نسبت ناروا دهد».[۱۹۹]

---

(۱)- «ان اللّه تعالی حرم من المسلم دمه وما له وان یظن به الظّن السوء»،

(بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸٤

اگر امنیّتهای سه‌گانه در پرتو حکومتهای مادّی و سازمانهای اداری تا اندازه‌ای تأمین گردد ولی امنیّت از نظر قضاوت مردم جز در سایه ایمان به خدا عملی نمی‌شود؛ زیرا محیط و حدود حکومتهای مادّی منحصر به ظواهر است و

---

[۱۹۹] (1 \ i)-« ان اللّه تعالی حرم من المسلم دمه وما له وان یظن به الظّن السوء»،E\

(بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱).

جلوگیری از تجاوزهای باطنی از حریم قدرت عوامل مزبور بیرون می‌باشد.

تنها ایمان به خداست که می‌تواند جلو این‌گونه تجاوزها را بگیرد؛ زیرا ایمان داریم که خدا از کارهای درون و برون ما آگاه است.

۲. کنجکاوی در امور درونی دیگران

کسی که به دیگری بدبین شد آرام نمی‌نشیند بلکه در مقام تجسّس برمی‌آید تا شاهدهایی بر بدگمانی خود پیدا کند و بدین وسیله از مسلمانان سلب آزادی می‌کند؛ زیرا هرانسانی یک سلسله کارهایی دارد که از نظر عقل و شرع مانعی ندارد و مباح است لکن آنها را در انظار انجام نمی‌دهد و راضی نیست دیگران از انجام دادن آن آگاه شوند اگر بنا شود که دیگران خصوصیات زندگی انسان را تحت

مراقبت بیاورند لذّت آزادی در عمل را از او گرفته و در رنج و آزار ناامنیّتی قرارش داده‌اند.

آنهایی که بدبین و در زندگی خصوصی مردم کنجکاو هستند از نظر پیغمبر اسلام مسلمان حقیقی و مؤمن واقعی نیستند. امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرماید که فرمود: «ای کسانی که به زبان اسلام آورده و ایمان به دلش خوب ننشسته! مسلمانان را نکوهش نکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید؛ زیرا هرکه از عیوب آنها دنباله‌گیری کند خدا از عیب او دنباله‌گیری کند و هرکه را خدا دنبال عیبش برآید رسوایش کند گرچه در خانه‌اش باشد».[۲۰۰]

در این حدیث بدبینی و کنجکاوی از عیبهای مسلمانان را از خالص نبودن ایمان

---

[۲۰۰] 1\ i)-« یا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلسانِهِ وَلَمْ یُخْلِصِ الْایمانَ الیَ قَلْبِهِ! لاتَذُمُّوا الْمُسْلِمینَ وَلا تَتَبَّعُوا عَوْراتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْراتِهِمْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ تَعالی عَورَتَهُ یَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَیْتِهِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴).\E

(۱)- «یا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلسانِهِ وَلَمْ یُخْلِصِ الْایمانَ الی قَلْبِهِ! لاتَذُمُّوا الْمُسْلِمینَ وَلا تَتَبَّعوُا عَوْراتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْراتِهِمْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ تَعالی عَورَتَهُ یَفْضَحْهُ وَلَوْ فِی بِیْتِهِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۵

قلبی دانسته و شاید اشاره باشد به اینکه این خصلت ناپسندیده از آثار کفر به خدا و روز جزاست؛ زیرا اگر خدا را در هرحال بر خود حاضر و ناظر می‌دید و روز جزا را باور می‌داشت به چنین کار ناروایی جرئت نمی‌کرد.

و مراد از دنباله‌گیری خدا از عیب او، اراده اظهار عیب او بر خلق است.

نزدیکترین حال شخص به کفر

امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: «نزدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد و لغزش و خطاهای او را شماره گیرد تا روزی او را به آنها سرزنش و سرکوب نماید».[۲۰۱]

دراین حدیث چنانچه می‌بینید تنهاحفظ لغزشهای مسلمان رابدون اظهار واخبار به آن، گناه قلبی دانسته و در بزرگی این گناه کافی است که مرتکبش را از هر حالی به کفر نزدیکتر می‌داند ودرروایت دیگر، آن رادورترین حالات انسان به خدابیان فرموده است.

۳. غیبت و آبروریزی نتیجه سوءظن

و نیز کسی که بدبین و کنجکاو و مراقب اوضاع داخلی مردم شد، معمولًا نمی‌تواند از گفتن اسرار دیگران که آن را دانسته خودداری کند بلکه راز

[۲۰۱] 1\ i)-« أَقْرَبُ ما يَكُونُ الْعَبْدُ الىٰ الْكُفْرِ أَنْ يُواخِيَ الرَّجُلَ عَلَى الدّينِ فَيُحْصي عَلَيْهِ عَثَراتِهِ وَزَلّاتِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِها يَوْماً ما»،(كافى، ج ۲، ص ۳۵۴).E\

مردم را فاش و پشت سرشان غیبت و بدگویی می‌نماید و آبرو و حیثیّت یک فرد مؤمن که بسان جان و مالش نزد شارع اسلام عزیز و گرامی است در اثر بدبینی و کنجاویهای شخص در نزد او و در صورت فاش ساختن نزد دیگران از بین رفته و پایمال می‌گردد و لازمه ایمان به خدا آن است که موجبات سقوط شخصیّت و از بین رفتن آبروی برادر دینی خود را با کنجکاویهای زیانبار خود فراهم نسازد.

٤. سوءظن از بین برنده عبادت است

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بپرهیز از آنکه گمان را بدگردانی؛ زیرا به راستی

---

(١)- «أَقْرَبُ ما يَكُونُ الْعَبْدُ الىَ الْكُفْرِ أَنْ يُواخِيَ

الرَّجُلَ عَلَى الدّينِ فَيُحْصى عَلَيْهِ عَثَراتِهِ وَزَلّاتِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِها يَوْماً ما»، (کافی، ج ۲، ص ۳۵٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸٦

بدی گمان، عبادت را فاسد می‌گرداند و گناه را بزرگ می‌کند».[۲۰۲]

مفسد بودن سوءظن به خدا نسبت به عبادت و اینکه گناه را بزرگ می‌کند به تفصیلی که گفته شد، ظاهر است و اما بدبینی به خلق پس چون با خوش‌بینی خود متّحد است یعنی در حالی که به دیگران بدبین است قهراً به خود خوش‌بین است، پس اگر در این حالت عبادتی انجام دهد چون با حال عجب است عملش فاسد می‌باشد به تفصیلی که در بحث عجب گفته شد و نیز در حال عجب به خود، قهراً گناهش را کوچک و ناچیز می‌پندارد و در

[۲۰۲] i/ 1\)-« إِياكَ انْ تسيءَ الظَّنَّ فَانَّ سَوءِ الظَّنّ يُفْسِدُ الْعِبادَةَ وَيُعَظِّمُ الْوِزْرَ»،(شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۳۰۸).E\

کتاب گناهان کبیره گفته شد که هرگناهی که کوچک گرفته شد کبیره می‌شود.[۲۰۳]

۵. بدبینی موجب فراموشی عیب خود است

کسی که بدبینی به خلق خوی او شد هیچ‌گاه عیبها و نقصهای خودش را نمی‌بیند تا در مقام درمان خود برآید و همه روزه بر عیبش افزوده می‌شود تا هلاک گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بدگمانی صاحبش را هلاک می‌کند و دوری کننده‌اش را رستگار می‌سازد». و همچنین فرمود: «سرگرم شدنت به عیبهای خودت کفایت می‌کند تو را از عار و ننگ».[۲۰۴]

---

[۲۰۳] i(2)\E\

-مرا پیر دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه بر خویش خوش‌بین مباش — دگر آنکه بر خلق بدبین مباش

« سعدی شیرازی»

[۲۰۴] i(3\ )-« سُوءُ الظَّنّ يُرْدى مُصاحِبَهُ وَيُنْجى مُجانِبَه(همان، ج ۴، ص ۱۴۵)، اشْتِغالُكَ بِمَعايِبِ نَفْسِكَ يَكْفيكَ الْعارَ»،(همان، ج ۱، ص ۳۸۴).E\

زیرا با داشتن عیبهای یقینی خود هرگاه آنها را نبیند و عیبهای مظنون و موهوم دیگران را ببیند و به آنها بدبین شود عار و ننگ بزرگی برایش خواهد بود و چون به عیبهای خود سرگرم شود قهراً از عیبجویی دیگران بازمی‌ماند و بدین‌وسیله دچار عار نمی‌شود.

---

(۱)- «إِیاکَ انْ تسیءَ الظَّنَّ فَانَّ سَوء الظَّنّ یُفْسِدُ الْعِبادَةَ وَیُعَظِّمُ الْوِزْرَ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۲، ص ۳۰۸).

(۲)

-مرا پیر دانای دو اندرز فرمود بر
مرشد شهاب روی آب
یکی آنکه بر خویش دگر آنکه بر خلق
خوش‌بین مباش بدبین مباش

«سعدی شیرازی»

(۳)- «سُوءُ الظَّنّ یُرْدی مُصاحِبَهُ وَیُنْجی مُجانِبَه (همان، ج ٤، ص ١٤٥)، اشْتِغالُکَ بِمَعایِبِ نَفْسِکَ یَکْفیکَ الْعارَ»، (همان، ج ۱، ص ٣٨٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۷

و نیز فرمود: «از پی عورتها رفتن از بزرگترین خصلتهای بد است».[۲۰۵]

«عورت» چیزی را گویند که آدمی می‌خواهد آن را بپوشد و مردم از آن باخبر نشوند.

[۲۰۵] ١\ i(ُ 1)-« وقال علیه السلام: تَتَبُّعُ الْعَوْراتِ مِنْ اعْظَمِ الْسَّوءاتِ»،(شرح، غررالحکم، آمدی، ج ۳، ص ۳۱۸).E\

و نیز فرمود: «از پی عیبها رفتن از زشت‌ترین عیبها و بدترین گناهان است».[۲۰۶]

و همچنین فرمود: «بزرگتر عیب تو آن است که عیب کنی مردم را به چیزی که مثل آن در تو باشد».[۲۰۷]

و می‌فرماید: «آنان که از عیب دیگران جستجو می‌کنند و آن را نقل می‌نمایند و از خوبی آنها چیزی نمی‌گویند مانند مگس هستند که جاهای فاسد و کثیف بدن انسان را جستجو می‌کند و بر روی آن می‌نشیند و به جاهای درست بدن کاری ندارد».

همه عیب خلق نظری به خویشتن
دیدن نه مروتست و کن که همه
مردی گناه‌داری

---

[۲۰۶] i20 \ 2 -« وقال علیه السلام: تَتَبُّعُ الْعُيُوبِ مِنْ اقْبَحِ الْعُيُوبِ وَشَرِّ الْسَّيِّئَاتِ»،(همان).\E

[۲۰۷] i20 \ 3 -« وقال علیه السلام: اَكْبَرُ العَيْبِ انْ تَعِيبَ غَيْرَكَ بِما هُوَ فيكَ»،(همان، ج ۲، ص ۴۳۲).\E

ره طالبان عقبی تو چه در نشان
کرمست و فضل و مردی بجز از
احسان کلاه‌داری

تو حساب خویشتن که بضاعت قیامت
کن نه حساب خلق عمل تباه داری
سعدی

مؤمن به خود بدبین است

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بدانید ای بندگان خدا! بنده مؤمن در شبانگاه داخل نمی‌شود و در صبح درنمی‌آید مگر که نفسش نزد او متّهم است به جنایت و تقصیر در طاعت؛ یعنی به خود بدبین است و خود را در اطاعت و بندگی مقصّر می‌بیند پس همیشه آن مؤمن بر نفس خود عیب کننده و سرزنش نماینده است به معصیت و افزون خواهنده

(۱)- «وقال علیه السلام: تَتَبُّعُ الْعَوْراتِ مِنْ اعْظَمِ الْسَّوءاتِ»، (شرح، غررالحکم، آمدی، ج ۳، ص ۳۱۸).

(۲)- «وقال علیه السلام: تَتَبُّعُ الْعُیُوبِ مِنْ اقْبَحِ الْعُیُوبِ وَشَرِّ الْسَّیِّئاتِ»، (همان).

(۳)- «وقال علیه السلام: اکْبَرُ العَیْبِ انْ تَعِیبَ غَیْرَکَ بِما هُوَ فیکَ»، (همان، ج ۲، ص ٤۳۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۸۸

است از نفس خود طاعت و عبادت را». و در آخر خطبه می‌فرماید: «خوشا حال کسی که مشغول ساخت او را عیب خودش از عیبهای مردمان».[۲۰۸]

دیده ز عیب دگران صورت خودبین و
کن فراز در او عیب ساز

[۲۰۸] ۱\ i)- «وَاعْلَمُوا عِبادَاللّه! انَّ الْمُؤمِنَ لایُصْبِحُ وَلا یُمْسي إلّاوَنَفْسُهُ ظَنُون عِنْدَهُ فَلا یَزالُ زَارِیاً عَلَیْها وَمُسْتَزِیداً لَهَا[الی قال علیه السلام] ... یا ایُّهَا النَّاسُ! طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عِیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النَّاسِ»،(نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۶).\E

٦. بدبین همیشه با رنج و محنت است

از آنجا که افراد بدبین نمی‌توانند اعمال دیگران را خالی از غرض و آلودگی تصوّر نمایند، همواره در یک رنج روحی و درد روانی به سر می‌برند و سوز و گداز خیال و پندار همواره آنان را شکنجه و رنج می‌دهد و بدبینی نه تنها در روان انسان اثر می‌گذارد بلکه روی ارتباطی که میان تن و جان است نیز از گزند و زیان آن سالم نمی‌ماند و در نتیجه روی دستگاه اعصاب (سمپاتیک) و غدد داخلی اثر می‌گذارد و چه بسا سبب اختلالات عملی بلکه عضوی شود.

و اگر گفته شود آدم بدبین از سعادتمندی در حیات دنیوی و اخروی هردو محروم است، کلامی درست

و مطابق واقع گفته شده است خَسِرَ الْدُّنْيا وَالآخِرَةَ ذلِكَ هُوَالْخُسْرانِ المُبين.

۷. بدبین همیشه تنهاست

کسی که به دیگران بدبین می‌شود و آنها را خیانتکار و در دوستی ناصاف و ناپایدار می‌پندارد ناچار می‌شود همه‌گونه روابط خود را از آنها ببرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بدگمانی بر هرکس چیره شود صلح و صفایی که بین او و دوستانش بود به هم می‌زند».[۲۰۹]

---

(۱)- «وَاعْلَمُوا عِبادَاللَّه! انَّ الْمُؤمِنَ لايُصْبِحُ وَلا يُمْسى إلّاوَنَفْسُهُ ظَنُون عِنْدَهُ فَلا يَزالُ زَارِياً عَلَيْها وَمُسْتَزِيداً لَهَا [الى قال عليه السلام] ... يا ايُّهَا النَّاسُ!

[۲۰۹] i(2\ )-« مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يُتْرُكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَليلٍ صُلْحاً»،(شرح، غررالحكم، آمدى، ج ۵، ص ۴۰۶).E\

طُوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عِيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»، (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ١٧٦).

(٢)- «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يُتْرِكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صُلْحاً»، (شرح، غررالحکم، آمدی، ج ٥، ص ٤٠٦).

قلب سلیم، ج٢، ص: ١٨٩

و نیز از ترس رسیدن شر و ضرر دیگران به او، همیشه از مردمان فراری است و با کسی انس نمی‌گیرد.

و نیز فرمود: «هرکه بدبین است از همه مردم وحشت و ترس دارد»[٢١٠] و از این‌روی از تمام خیرات و برکات که از نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر باید نصیب او شود، محروم خواهد بود.

٨. بدبینی بیماری مسری است

[٢١٠] ١\ i(1)-« مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ»،(شرح غررالحکم، آمدی، ج ٥، ص ٤٤٢).E\

چنانی که برخی از بیماریهای مسری به‌طوری است که مجاور بیمار خواه‌ناخواه آلوده و بیمار می‌شود، همچنین بدبینی یک نوع بیماری روانی است که مجاور خود را هم بدبین خواهد ساخت به‌طوری که همنشینان او، بدبینی در آنها یک خوی ثابت خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «دوری کن از آمیزش با جمعی که از پی عیبهای مردم روند و جوینده آنها باشند؛ زیرا به سلامت نمی‌ماند مصاحبشان از آنها»[۲۱۱]؛ یعنی مصاحب ایشان هم به بدبینی و کنجکاوی مانند آنها مبتلا می‌شود و ممکن است مراد این باشد که مصاحبشان مورد بدبینی و کنجکاوی آنها قرار خواهد گرفت و از شرشان سالم نمی‌ماند.

۹. بدبینی سبب خیانت می‌شود

[۲۱۱] i(2\ )-« ایّاكَ وَمُعاشرَةَ مُتَتَبِّعي عُيُوبِ النَّاسِ فَإنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصاحِبُهُمْ مِنْهُمْ»،(همان، ج ۲، ص ۲۹۱).E\

بدگمانیهای بی‌مورد به همسر یا نوکر یا شاگرد مغازه یا کارگر کارخانه، آنان را به خیانت می‌کشاند؛ زیرا کنجکاویهای زیاد شوهر یا بزرگ خانه یا صاحب کار، خیانت و کارهای زشت را به یاد آنها می‌آورد و فکر خیانت را در دل آنها می‌اندازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «پرهیز کن از غیرت کردن بی‌مورد؛ زیرا اظهار

---

(۱)- «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۵، ص ٤٤٢).

(۲)- «اِيَّاكَ وَمُعاشرَةَ مُتَتَبِّعى عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصاحِبُهُمْ مِنْهُمْ»، (همان، ج ۲، ص ۲۹۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۰

غیرت در غیر موردش زنان تندرست را به بیماری و بی‌گناه را به سوی گناه می‌خواند».[۲۱۲]

مراد از بیماری ممکن است همان رنج و تعب باشد که از تعصّب و غیرت‌ورزی بی‌جا حاصل می‌شود یا بیماری که از رنج و غصّه عارض می‌شود یا بیماری روحانی و هلاکت اخروی باشد که بر چنین تعصب بی‌جا مترتب می‌شود.

خلاصه، وظیفه هرعاقلی آن است که همسر و نوکر و شریک و به‌طور کلّی کسی را که می‌خواهد در زندگی خود شریک کند و محل اسرار خود قرارش دهد نخست باید او را آزمایش کند چون «اطمینان به هرکس پیش از آزمایش کردنش از کوتاهی عقل است»[۲۱۳] و چون صلاح و خوبیش را دانست دیگر به او بدبین نشود؛ یعنی از شنیدن یا دیدن چیزی از او که احتمال خوبی و بدی در آن است نباید

---

[۲۱۲] 1\ i)-« ایّاكَ وَالتَّغایُرَ فِي غَيْرِ مَوْضعِهِ فَإنَّ ذلِكَ يَدْعُو الصَّحيحَةَ الىَ السَّقَمِ وَالْبَرِيْئَةَ الىَ الرَّيْبِ»،(شرح غرر، ج ۲، ص ۳۰۲).E\

[۲۱۳] 2\ i)-« قال علی علیه السلام: الطُّمَأْنينَةُ الى كُلِّ احَدٍ قَبْلَ الاخْتِبارِ مِنْ قُصُورِ العَقْلِ»،(شرح‌غررالحکم، ج ۲، ص ۱۰۳).E\

بدگمان شود و در مقام کنجکاوی و مؤاخذه از او برآید.

درمان بدبینی

باید دانست که «بدبینی» یکی از آثار کمبود عقل و خُردی خرد است چنان که از آثار بزرگی و رشد عقل بی‌اعتنایی به هر پندار و گمانی است و تا چیزی یقینی نباشد و احتمال خلاف اصلًا داده نشود به آن معتقد نگردد و از آن پیروی نکند و رشد عقل به کسب خود انسان است؛ یعنی اگر آدمی بنا گذارد از هر گمانی پیروی کند در نتیجه عقل او به همان حدّی که در بچگی داشت خرد و ناچیز می‌ماند و چنین انسانی از هر خیر و سعادتی محروم و به هر شرّی گرفتار خواهد بود؛ زیرا کسی که تنها عیب و نقص دیگری را می‌بیند نقص خود را ندیده تا به تکمیل خود پردازد و به کمالی برسد؛ عیب و

شرّی در خود نمی‌بیند تا در مقام درمان و اصلاح خود برآید. و خلاصه، نقص و عیب یقینی خود

---

(۱)- «ایَّاکَ وَالتَّغایُرَ فِی غَیْرِ مَوْضعِهِ فَإنَّ ذلِکَ یَدْعُو الْصَّحیحَةَ الیَ السَّقَمِ وَالْبَرِیْئَةَ الیَ الْرَّیْبِ»، (شرح غرر، ج ۲، ص ۳۰۲).

(۲)- «قال علی علیه السلام: الطُّمَأنینَةُ الی کُلِّ احَدٍ قَبْلَ الاخْتِبارِ مِنْ قُصُورِ العَقْلِ»، (شرح‌غررالحکم، ج ۲، ص ۱۰۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۱

را ندیدن و عیب مشکوک دیگری را دیدن و بدین جهت خود را بالاتر و بی‌عیب پنداشتن دلیل بر خردی خرد و شقاوت و محرومیّت از سعادت در دنیا و آخرت است.

خود را بالاتر از دیگران ندان

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بخواهی چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی پس به آنچه در دست مردمان است طمع نداشته باش و خود را از مردگان بشمار و هیچ‌گاه خودت را بالاتر از یکی از مردمان ندان و زبانت را نگاهدار چنانی که مالت را نگه می‌داری».[۲۱۴]

عابدی در بنی‌اسرائیل در کوهی به عبادت سرگرم بود، در خواب به او گفتند برو نزد فلان شخص کفش‌دوز و از او بخواه برایت دعا کند، پس او را ملاقات کرد و از عملش پرسید.

گفت روزها روزه‌ام و به کسب مشغولم و آنچه به دستم آید پاره‌ای از آن را در راه خدا انفاق می‌کنم و بقیه را به مصرف قوت عیالم می‌رسانم. عابد به خود گفت روزه و انفاق چیزی نیست که او

---

[۲۱۴] ۱\ i(ُ)-« إنْ أرَدْتَ أنْ تَقَرَّ عَيْنَكَ وَتَنالَ خَيْرَالدُّنْيا والاخرة فاقطع الطمع عمّا فی ايدی النّاس وعدِّ نفسك فی الموتی وَلا تُحَدِّثَنَّ نفسك انّك فوق احد من الناس واحزن لسانك كما تحزن مالك»،(بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۸).\E

را صاحب چنین مقامی نزد خدا کند و در او به شک افتاد و چیزی از او نخواست و رفت.

شب دیگر به عابد گفتند برو نزد همان کفش‌دوز و بگو شأن تو نزد خدا برای خرد و کوچک گرفتن خودت است. روز بعد آمد و این مطلب را به او گفت. کفش‌دوز تصدیق کرد و گفت حال من چنین است که هیچ‌گاه یکی از مردم را ندیدم جز اینکه در دلم گذشت که شاید او اهل نجات شود و من هلاک گردم.

عابد گفت: «همین حال تو سبب قربت به خدا شده است».[۲۱۵]

---

(۱)- «إنْ أرَدْتَ أنْ تَقَرَّ عَیْنَکَ وَتَنالَ خَیْرَالدُّنْیا والاخرة فاقطع الطمع عمّا فی ایدی النّاس وعدِّ نفسک فی الموتی وَلا تُحَدِّثنَّ نفسک انّک فوق احد

[۲۱۵] ۲\ i(۲\)- شیخ ورّام، تنبیه الخواطر.\E

من الناس واخزن لسانک کما تخزن مالک»، (بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱٦۸).

(۲)- شیخ ورّام، تنبیه الخواطر.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۲

تا ممکن است باید حمل به صحت کرد

خلاصه، انسان عاقل هرگاه کار ناروایی از کسی دید یا شنید، فوراً آن شخص را بد نداند مانند کودک که هرچه به نظرش رسید فوراً باور دارد و از آن پیروی کند بلکه از جهاتی احتمال عقلی دهد مثلًا بگوید نادرستی این کار به نظر من است و شاید من اشتباه کنم. یا اینکه آن شخص از روی سهو یا جهل به حکم یا به موضوع انجام داده و از اینجاست که اگر انسان از مسلمانی منکری دید نمی‌تواند فوراً او را نهی کند و زجر نماید؛ زیرا شاید از روی نادانی و بی‌خبری از حکم خدا بجا آورده که در این حال

نهی جایز نیست بلکه ارشاد و راهنمایی و دانا کردن او واجب است.

مثلًا می‌بیند دیگری رو به قبله بول می‌کند و احتمال دارد چون قبله را نشناخته یا حکم آن را ندانسته چنین می‌کند پس باید او را به حکم یا موضوع راهنمایی کند نه نهی و زجرش نماید و بدی او را در دل جای دهد.

و بر فرض که به نظر خودش هم نادرست باشد، شاید از آن توبه کند یا کردار نیکی از او سر زند که تلافی شود و شاید سرانجامش سعادت باشد و با این احتمال نگذارد نفسش به او بدبین گردد.

دیگر آنکه این شخص که به نظر بد می‌آید شاید واقعاً یکی از دوستان خدا باشد و بدبینی و آبرو ریزی از او جنگ با خداست چنانچه در بحثهای

پیش گفته شد. و برای اثبات این مطلب به نقل یک روایت قناعت می‌شود.

داستان موسی بن جعفر (ع) و شقیق بلخی

در «کشف الغمهٔ» از «شقیق بلخی» روایت کرده است که گفت در سال ۱۴۹ به حج می‌رفتم چون به «قادسیه» رسیدم دیدم مردمان بسیار با زینت و اموال برای حجّ حرکت کرده‌اند. نظرم افتاد به جوان خوشرویی که ضعیف و گندمگون بود و جامه پشمینه بالای جامه‌های خویش پوشیده و شَمله در بر و نعلین در پایش بود و از مردم برکنار و تنها نشسته بود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۳

با خود گفتم این جوان از طایفه صوفیه است و می‌خواهد بر مردم بار شود و ثقل خود را بر آنها اندازد به خدا قسم که نزد او می‌روم و او را سرزنش

می‌کنم؛ چون نزدیکش رفتم و آن جوان مرا دید فرمود: «ای شقیق! از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای گمانها گناه است»[۲۱۶] این بگفت و برفت.

من با خود گفتم این امر بزرگی بود که این جوان آنچه درون من گذشته بود بگفت و نام مرا برد، نیست این جوان جز بنده صالح خدا، بروم و از او التماس کنم مرا حلال نماید، به دنبالش رفتم و هرچه دویدم او را نیافتم تا به منزل «واقصه» رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می‌خواند و اعضایش می‌لرزد و اشکش ریزان است.

من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی او هستم، بروم و از او حلال بودی بخواهم، صبر کردم تا از نماز فارغ شد به جانب او رفتم، فرمود: «ای شقیق! بخوان: و من هرآینه بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و

[۲۱۶] i\ 1 i)-« ... یا شَقیقُ!\i ... اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الْظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ...\E»،(کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۲۱۳).\E

کار نیک کند سپس راه یابد»[۲۱۷] این بفرمود و برفت.

به خود گفتم این جوان از ابدال است؛ زیرا دومرتبه از باطن من خبر داد دیگر او را ندیدم تا به «زباله» رسیدم دیدم آن جوان رکوه [مشک آب] در دست دارد لب چاهی ایستاده می‌خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به‌جانب آسمان کرد و گفت: «پروردگارا! تویی وسیله سیرابی من هرگاه تشنه شوم و وسیله سیری من هرگاه گرسنه گردم. خدایا! من غیر از این رکوه ندارم از من آن را مگیر».[۲۱۸]

شقیق گفت به خدا سوگند دیدم آب چاه جوشید و بالا آمد جوان دست به جانب

---

[۲۱۷] i؛ 2\)-« یا شَقیق! اتل:\i وانّی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی\E»،(همان).\E

[۲۱۸] i؛ 3)-\E\

»انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوّتی اذا أردت الطعاما«

(کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۱۴).

(۱)- «... یا شَقیقُ! ... اجْتَنِبوُا کَثیراً مِّنَ الظَّنِّ إنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إثْمٌ ...»، (کشف‌الغمهٔ، ج ۲، ص ۲۱۳).

(۲)- «یا شَقیق! اتل: وانّی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی»، (همان).

(۳)-

»انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوّتی اذا أردت الطعاما«

(کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۲۱٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹٤

آب برد و رکوه را بگرفت و پر از آب کرده، وضو گرفت چهار رکعت نماز گزارد پس به جانب تلّ

ریگی رفت و از آن ریگها بگرفت و در رکوه ریخت حرکت داد و بیاشامید.

چون چنین دیدم نزدیکش رفتم سلام کردم جوابم داد گفتم از آنچه خدا به تو نعمت داده به من مرحمت فرما، فرمود ای شقیق! همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن با ماست پس به پروردگارت گمان نیک ببر، پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است به خدا سوگند هنوز لذیذتر و خوش‌بوتر از آن نیاشامیده‌ام، سیر و سیراب شدم و تا چند روز میل به طعام و آشامیدنی نداشتم دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا به مکّه وارد شدم. نیمه شبی او را دیدم در پهلوی «قبّهٔ السراب» به نماز مشغول است و با خشوع نماز می‌خواند و تا طلوع فجر به گریه و مناجات سرگرم بود پس از نماز صبح هفت شوط طواف کرد و بیرون رفت من به دنبال او رفتم دیدم او را

اطرافیان و غلامان است برخلاف آن وضعی که در بین راه بود و او را جلالت تمامی بود و مردم اطرافش جمع شده بر او سلام می‌کردند من به شخصی گفتم این جوان کیست؟ گفتند: او «موسی ابن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب» است، گفتم این عجایب که از او دیدم اگر جز او بود شگفت بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی نیست.

خوش‌گمانی به تدریج عادت می‌شود

خلاصه، درمان بدبینی آن است که در آنچه در این بحث گفته شد دقت کند و در نظر گیرد و چون خاطره بدگمانی به مؤمنی در دلش وارد شد، فوراً حمل به صحت کرده خوش‌گمانی به او را در دل خود جای دهد و در رفتارش با آن مؤمن بهتر شود و هرچند در ابتدا این رویّه بر نفس گران و ناگوار است لکن پس از چندی که بر آن مستمرّ شد

خوش‌گمانی خوی و خصلت او شده به طوری که خاطره ناروا دیگر در دلش خطور نخواهد کرد؛ زیرا چنانچه گفته شد خاطره بدگمانی از شیطان است که می‌خواهد انسان را در گناه اندازد و چون ببیند که این شخص به عکس می‌کند؛ یعنی خوش گمان شده و در رفتارش بهتر می‌شود و بدین وسیله ثواب بیشتری می‌برد دیگر خاطره بد، به دل او

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۵

وارد نمی‌کند.

و به راستی اگر حسن ظن خوی کسی شود آنگاه است که لذّت سعادتمندی دنیوی و اخروی را می‌چشد و از رنجها و اندوه‌های نکبت‌بار نفسانی خلاص می‌شود.

باید به بدبینی دیگران کمک نکرد

در خاتمه «بحث سوء ظن» دو مطلب مهمّ تذکر داده می‌شود:

۱- از آنجایی که بیشتر مردم در اثر ضعف ایمان و پیروی از نفس و شیطان، بدبینی را رها نمی‌کنند و به این گناه بزرگ مبتلا می‌شوند، وظیفه هردینداری آن است که گفتار و کردارهایش را طوری انجام دهد که سبب بدبینی و تهمت زدن و افترا بستن خلق به او نشود و بندگان خدا را به گناه بدبینی به خود مبتلا نسازد و آنها را در آلوده شدن به این گناه بزرگ یاری نکند: «و کمک نکنید بر گناه و ستم».[۲۱۹]

و کمک کردن به بدبینی مردم در دو صورت حرام است؛ یکی آنکه به قصد بدبین شدن مردم به او کاری را که ظاهرش به نظرها بد است و درستی آن پنهان باشد انجام دهد و این علاوه بر کمک به

[۲۱۹] \i\-(1 í ... وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ا لْإِثْمِ وَا لْعُدْوَانِ ...\E، (مائده/ ۲).\E

گناه بدبینی مردم؛ چون آبروریزی خود است در حرام بودنش شکی نیست.

صورت دوم آنکه قصد بدبین شدن مردم را به خودش ندارد لکن به یقین می‌داند اگر این کار را کرد مردم حتماً به او بدبین خواهند شد در این صورت چون این کار کمک قهری به گناه می‌شود حرام است.

اما کارهایی که سبب یقینی بدبینی مردم نباشد و به این قصد هم انجام ندهد هرچند حرام نیست لکن احتیاط در ترک آنهاست.

نیز شخص دیندار باید بر بندگان خدا ترحم کند و آنها را برادر دینی خود داند و چنانچه به آلودگی خودش به گناه ناراضی می‌باشد و در نگاهداری خود از هرگناهی

(۱)- ... وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ا لْإِثْمِ وَا لْعُدْوَانِ ...، (مائده/ ۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۶

کوشاست نسبت به دیگران هم باید چنین باشد و برای راهنمایی به این مطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از جاهای تهمت بپرهیزید»[۲۲۰] و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هر که خود را در معرض تهمت قرار دهد کسی را که به او بدگمان شده ملامت نکند».[۲۲۱]

پیغمبر (ص) همسرش را معرفی می‌کند

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد معتکف بود، صفیّه دختر حیّ بن اخطب که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود به

---

[۲۲۰] ۱\ i(1)-« اتقوا مواقع التهم»،(جامع السعادة، ج ۱، ص ۳۱۸).\E

[۲۲۱] ۲\ i(2)-« من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من اساء به الظن»،(همان مدرك).\E

دیدن آن حضرت رفت در برگشتنش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قدری راه همراهش آمد و با او سخن می‌فرمود، مردی از انصار رسید و گذشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آواز داد و فرمود: «این زن صفیه است (یعنی با زن بیگانه سخن نمی‌گفتم)».

آن شخص عرض کرد چه جای این سخن بود، حاشا که کسی به شما گمان بد برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شیطان در خون و رگ آدمی جا دارد، ترسیدم بر تو وارد شود و تو را هلاک کند».

خلاصه، شخص عاقل دیندار به خیال اینکه همه مردم به من خوش‌بین هستند و کارهای مرا درست می‌دانند نباید بی‌باک شده و از جاهای تهمت پرهیز نکند و جایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و

سلم به امت خود این مطلب را ملاحظه می‌فرمود وظیفه دیگران آشکار است.

حرمت سوء ظن استثنا ندارد

۲- حکم حرمت سوء ظن به تفصیلی که گفته شد عام است؛ یعنی بدبینی نسبت به هرمسلمانی در هردوره و زمانی حرام است و استثنایی ندارد اما تجسّس یعنی کنجکاوی از امور نهانی و وضع زندگی و عیب مسلمانی، پس آن هم حرام است مگر در جای

---

(۱)- «اتقوا مواقع التهم»، (جامع السعادة، ج ۱، ص ۳۱۸).

(۲)- «من عرض نفسه للتهمة فلا یلومن من اساء به الظن»، (همان مدرک).

ضرورت به مقدار لازم.

مثلًا در معامله‌ای که می‌خواهد بکند هرگاه پیش از معامله از حالات طرف فحص کند تا با اطمینان به او اقدام به معامله کند این فحص حلال است خصوصاً اگر در زمانی واقع شده که بیشتر مردم راه صلاح و تقوا را رها کرده و به فساد گراییده‌اند به‌طوری که اگر بدون فحص به آنها معامله‌ای انجام دهد، احتمال قوی به خسران و زیان خود می‌دهد و در این صورت ترک فحص سزاوار نیست.

و در پاره موارد جایز است مثلًا می‌خواهد همسری اختیار کند باید از دین و اخلاق او جستجو کند تا بتواند با او زندگی کند یا با کسی می‌خواهد شریک شود باید از دیانت و تقوای او فحص کند تا برایش گرفتاری پیش نیاید.

و خلاصه، بدبین شدن به هر مسلمانی در هرزمانی حرام است اما در معاملات با یکدیگر خوش‌بین شدن و بدون فحص معامله‌ای انجام دادن مکروه است، خصوصاً در زمان غلبه فساد بر بیشتر مردم.

و در مواردی که با ترک فحص، اقدام خطری و ضرری نزد عقلا دانسته می‌شود فحص لازم و ترک آن جایز نیست و از این بیان به خوبی دانسته شد که بدگمان نبودن به مسلمان با فحص از حال او هنگام معامله منافات ندارد. و برای روشن شدن مطلب چند روایت نقل می‌شود.

خوش گمانی بی‌جا هم نباشد

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه صلاح و سداد بر روزگار و اهل آن چیره شد پس مردی بدگمان شود به مردی که بدی او آشکار نشده، ستم کرده است و هرگاه فساد و نادرستی بر روزگار و

اهل آن چیره شود پس نیکو گرداند گمان را مردی به مردی، خود را در معرض هلاکت انداخته است».

یعنی در زمان غلبه فساد، در مقابله با یکدیگر به خوش بینی نباید اقدام کرد و آن مقدار فحص که نزد عقل لازم است نباید ترک نمود، نه اینکه در غلبه فساد به یکدیگر بدبین شوند؛ زیرا بدبینی به مسلمان چه در زمان غلبه صلاح و چه در زمان غلبه فساد

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۸

به‌طور کلّی حرام است.

به عبارت دیگر: اسلام در حالی که بدبینی را به طور کلّی حرام دانسته و به خوش‌بینی با یکدیگر امر کرده است در معاملات با یکدیگر تنها به خوش‌بینی اکتفا کردن را هم درست ندانسته خصوصاً در زمان

غلبه فساد، بلکه به فحص کردن و سند نوشتن و گواه گرفتن در بسیاری از معاملات امر فرموده است.

مؤمنین را تصدیق کن

«حمّاد بن سنان» گوید مالی داشتم خواستم به یمن بفرستم برای تجارت، نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم و مشورت نمودم، گفتم می‌خواهم مالم را به فلان شخص بدهم که برود یمن معامله کند. امام علیه السلام فرمود: «آیا ندانستی که او شراب می‌خورد؟».

گفتم به من رسانده‌اند که او چنین است. امام علیه السلام فرمود: «مؤمنین را تصدیق کن؛ زیرا خداوند در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «ایمان به خدا می‌آورد و مؤمنین را تصدیق می کند».[۲۲۲]

[۲۲۲] \i\-(1 í ... يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ...E\، (توبه/ ۶۱).E\

خلاصه فرمایش امام علیه السلام آن است که شخصی که دسته‌ای از مؤمنین گواهی به شرابخواری او می‌دهند نباید گواهی آنها را نشنیده گرفت و از روی خوش‌بینی مال خود را به دست او داد و این اعتماد و اقدام عقلایی نیست.

اسماعیل و شرابخوار قریشی

«اسماعیل» فرزند حضرت صادق علیه السلام را مقداری مال بود و مردی از قریش می‌خواست به سمت یمن برای تجارت برود، اسماعیل نزد پدر آمد و گفت فلان شخص عازم یمن است و من این مقدار مال دارم صلاح می‌دانید این مال را به او بدهم تا برای من جنس خریده و بفروشد و سودی به من رسد؟

امام علیه السلام فرمود: «فرزندم! آیا به تو نرسیده که این شخص شرابخوار است؟».

اسماعیل گفت: مردم چنین می گویند.

---

(۱)- ... يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ...، (توبه/ ٦١).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۱۹۹

فرمود: «فرزندم به او اعتماد مکن و مال را به او مسپار».

اسماعیل اندرز پدر را نپذیرفت و مال خود را به او داد او هم به یمن رفت و مال اسماعیل را خورد و در مراجعت به او هیچ نداد.

موسم حج شد اسماعیل به همراهی امام علیه السلام به حجّ مشرف شد روزی در حال طواف دعا کرد و گفت: خدایا! مالی که از دستم رفت به من عوض ده و در برابر به من اجر و ثواب مرحمت فرما.

امام علیه السلام به او رسید و دست مبارک بر پشت او گذاشت و فشاری داد و فرمود:

«فرزندم! به خدا سوگند که تو را بر خدا حقی نیست و در برابر مالی که از تو تلف شده عوض و اجری برایت نخواهد بود؛ زیرا تو اعتماد کردی بر کسی که به تو گفتند شرابخوار است».

اسماعیل گفت: ای پدر! من که به چشم خود شرابخواری او را ندیدم و تنها شنیدم مردم می‌گویند چنین است.

امام علیه السلام فرمود: «خداوند فرمود: «به خدا ایمان می‌آورم و مؤمنین را تصدیق می‌کنم» پس هرگاه دسته‌ای از مؤمنین نزد تو شهادت دادند آنها را تصدیق کن و شرابخوار را امین خود قرار مده؛ زیرا خداوند فرموده: «و داراییهای خودتان را به سفیهان (یعنی کم‌عقلها) ندهید»[۲۲۳] کدام سفیه از

[۲۲۳] \i\-(1 i(وَلَاتُؤْتُواْ السُّفَهَآءَ أَمْوَالَكُمُ ...E\، (نساء/ ۵).E\

شارب‌الخمر سفیه‌تر است؟ «شرابخوار اگر همسر خواست از او نباید پذیرفت اگر از کسی وساطت کرد نباید اجابتش نمود و چیزی نباید به او سپرد، پس اگر کسی چیزی نزد او سپارد و تلف شود نزد خدا اجری ندارد و حق تلافی نخواهد داشت»[۲۲٤] و روایات در مقام فراوان و در آنچه نقل شد کفایت است.

---

(۱)- وَلَاتُؤْتُواْ السُّفَهَآءَ أَمْوَالَكُمُ ...، (نساء/ ٥).

(۲)- وسائل الشیعه، کتاب الودیعهٔ، باب ٦.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۰

۷. حقد

[۲۲٤] ﴿i 2\- وسائل الشیعه، کتاب الودیعة، باب ٦.E\

از گناهان قلبی و انحرافهای روانی «حقد» است؛ یعنی گاهی که انسان از دیگری ناملایمی می‌بیند یا می‌شنود و خشمگین می‌شود و از جلوگیری یا تلافی کردن ناتوان باشد و نتواند دل خود را خنک کند، پس افروختگی بر او و دشمنیش را در دل جای دهد و به او بد دل شود و این حالت را در فارسی «کینه» و در عربی «حقد و بغض» خوانند و در هردلی جای گرفت موجب شقاوت و محرومیّت از سعادت در زندگی دنیوی و اخروی صاحبش خواهد شد به تفصیلی که ذکر می‌شود.

بنابراین، دانستن بزرگی این گناه و زیانهای آن و اسباب و درمان آن برای طالب سعادت ضروری است: «پروردگارا! در دل ما هیچ کینه (غلّ و دشمنی و حسد) برای هیچ فردی از اهل ایمان

پدید مگردان و ما را از قصد رساندن بدی و شر به مؤمنین نگهدار».[۲۲۵]

در «تفسیر مجمع‌البیان» گوید شکی نیست هر کس مؤمنی را دشمن دارد و قصد بدی به او داشته باشد از جهت ایمانش، پس او کافر است و اگر از جهات دیگر (غیر از جهت ایمان) باشد پس او فاسق است.

۱. بغضهای حرام- بغض با خدا

بغض با خدا مانند کافری که جز مادّه و صورت اسباب عالم طبیعت شناسایی ندارد

---

(۱)- ... لَاتَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِینَ ءَامَنُواْ ...، (حشر/ ۱۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۱

---

[۲۲۵] i\ -\(1 i\ ... لَاتَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِینَ ءَامَنُواْ ...E\، (حشر/ ۱۰)E\.

و تمام دلبستگی و دوستیش همان اسباب ظاهری است که شناخته و آنها را کارکن و بی‌نیازی بخش دانسته است هرگاه به او گفته شود: تو در نادانی و اشتباهی و باید بدانی خودت و تمام آنچه شناخته و دانسته‌ای همه آفریده و مقهور خدایند و به او نیازمندند و بازگشت همه به سوی اوست. پس آن بدبخت به جای هوشیاری و حقیقت دانی و دلبریدگی از همه و علاقه‌مندی و دوستی به خدا، بغض و خشم و دشمنی خدا را در دل جای دهد به طوری که هرگاه نام خدا به تنهایی برده شود، مشمئز و متنفر گردد و او را ناخوش آید و این بغض اشدّ مراتب کفر است و عذابش در دوزخ از همه سخت‌تر و نجاتی برایش نخواهد بود.

«و هرگاه خدا به تنهایی نام برده شود، دلهای آنان که به رستاخیز ایمان ندارند، می‌رمد و مشمئز و با

غیظ می‌شود و چون از دیگران جز خدا نام برده شود، شادمان می‌گردند».[۲۲۶]

«این است جزای دشمنان خدا آتش آنان را است در آتش، سرای جاودانی به پاداش انکارشان به آیات خداوند».[۲۲۷،۲۲۸]

۲. بغض به قضای الهی

بغض به قضای تکلیفی یعنی حکمهایی که خداوند در قرآن مجید و به وسیله رسول گرامی خبر داده است هرکدام که برخلاف میل اوست و به حسب خیال شیطانی به ضررش می‌باشد دشمن شود و به آن خشمگین گردد؛ مانند اینکه با دیگری بر سر مالی ادّعایی دارد پس حکم خدا را بر او بخوانند و بگویند به حکم خدا دعوای تو باطل است و

---

[۲۲۶] \i\-(1)i وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ\E، (زمر/ ۴۵).\E

[۲۲۷] \i\-(2)i ذَالِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِاللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ا لْخُلْدِ جَزَآءً بِمَا كَانُواْ بَايِتِنَا يَجْحَدُونَ\E، (فصّلت/ ۲۸).\E

[۲۲۸] \i(3\i)- ترجمه روان آیه شریفه چنین است:« این آتش، کیفر دشمنان خداست و سرای جاویدشان در آن خواهد بود، کیفری است به خاطر اینکه آیات ما را انکار می‌کردند».\E

(۱)- وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، (زمر/ ٤٥).

(۲)- ذَالِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ا لْخُلْدِ جَزَآءً بِمَا كَانُواْ بَايتِنَا يَجْحَدُونَ، (فصّلت/ ۲۸).

(۳)- ترجمه روان آیه شریفه چنین است: «این آتش، کیفر دشمنان خداست و سرای جاویدشان در آن خواهد بود، کیفری است به خاطر اینکه آیات ما را انکار می کردند».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۲

حقی نداری، پس آن جاهل از حکم خدا خشمگین شود و در دل به خدای خود سخط پیدا کند.

بغض به قضای تکوینی مانند عزّت و ذلّت، ثروتمندی و تهیدستی، مرگ و زندگی بیماری و تندرستی و حوادث عمومی مانند سرما و گرما، قحطی و سایر بلاهای عمومی پس اگر در برابر قضای الهی که با میل او مخالف است خشم کند و سخط و اعتراض را در دل خود جای دهد این حالت بغض، حرام و گناه بزرگی است که توبه از آن واجب فوری است.

مثلًا کسی را دشمن می‌دارد هرگاه ببیند خدا به او ثروت و مکنت و عزّت داده پس در دل خود از این قضای الهی خشمگین شود یا عقرب گزیده‌ای که از ستم آن در رنج و شکنجه باشد در دل با خدا خشمگین شود که چرا عقرب را آفرید تا مرا بگزد یا کسی که از تهیدستی یا مرگ بستگانش دلتنگ شود و به این قضای الهی در دل اعتراض نماید.

موارد خشم به قضای خدا فراوان است و به طور کلی بغض تکلیفی یا تکوینی حرام و گناه بزرگ است بلکه بعضی مراتب آن در حدّ کفر به خداست و به این مطلب در قرآن مجید فراوان اشاره شده و پاره‌ای از آنها نقل می‌شود.

تا به داوری تسلیم نشوند ایمان نیاورده‌اند

۱- «پس نه چنین است به پروردگارت (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند، ایمان نیاورده‌اند تا تو را داور سازند در آنچه بین خود نزاع دارند، سپس از آنچه برایشان داوری نمودی در دلشان تنگی و ناخشنودی نیابند و تسلیم تو گردند».[۲۲۹]

و خلاصه آیه شریفه آنکه ایمان گاهی درست است که در برابر حکم خدا چه تشریعی و چه تکوینی تسلیم باشد و هیچ‌گونه اعتراض و چون و چرایی در

[۲۲۹] \i\-(1)i فَلَا وَرَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَايَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا\E، (نساء/ ۶۵).\E

دل نداشته باشد و اگر در برابر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و اعتراض و ردّ در دل باشد این حالت از

---

(۱)- فَلَا وَرَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَایَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا، (نساء/ ٦٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۳

اقسام شرک به خداست چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر طایفه‌ای خدا را به یکتایی بپرستند و نماز بپا دارند و زکات بدهند و حج بجا آرند و روزه ماه رمضان بگیرند و به کاری که خدا و رسول کرده‌اند بگویند چرا این‌طور کرده و آن طور نکرده است و

یا در دلشان این اعتراض باشد آنان مشرکند و این آیه را تلاوت فرمود: «فلا وربّک ...».[۲۳۰]

اگر در معنای ایمان دقّت شود دانسته می‌گردد که حالت اعتراض ضدّ ایمان است؛ یعنی کفر به خداست؛ زیرا ایمان تسلیم و انقیاد و تذلّل با محبّت است که به فارسی «گرویدن» گفته می‌شود و حالت اعتراض به حکم تشریعی یا تکوینی الهی طغیان و سرکشی و تقابل و بغض است و خلاصه «ناگرویدن» است.

۲- «و کافران را سرنگونی باد و خداوند کارهایشان را تباه کرد، این تباهی برای آن است که ایشان دشوار و ناخوش داشتند آنچه را که خدا فرو فرستاد (یعنی قرآن و شرایع احکام را) پس خداوند کار و کردارشان را نیست و نابود گردانید».[۲۳۱]

---

[۲۳۰] E\ 1\ i(1)- کافی و تفسیر عیاشی.E\

[۲۳۱] E\ i\ -(2 i(وَالَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ* ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ\E،(محمّد/ ۸- ۹).E\

۳- «هر که از قضای الهی ناخشنود است و از بلایی که به او رسیده یا آرزویی که به آن نرسیده نگرانست و دل از خدا بریده و امیدی به یاری کردن خدا او را در دنیا و آخرت نداشته باشد و از این روی با خشم و بغض به خداست پس بندی به گردن خود بندد و خود را سقف آویز کند آنگاه ببیند به این کارش؛ این بلا از او دور می‌شود یا به آن خواسته‌اش می‌رسد».[۲۳۲]

تنها چاره، دلخوشی به خداست

خلاصه، انسان باید بداند که خشم و بغض او در برابر قضای الهی، غلط و بیهوده

---

(۱)- کافی و تفسیر عیاشی.

[۲۳۲] \i\-(3 i(مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ\E،(حج/ ۱۵).\E

(۲)- وَالَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ* ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ، (محمّد/ ۸- ۹).

(۳)- مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِى الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ، (حج/ ۱۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰٤

است و جز زیان در دنیا و آخرت برایش چیزی نیست؛ زیرا عاجز و ناتوان است و اگر خودکشی هم کند دردش را دوا نمی‌کند و غیظش را فرو نمی‌نشاند پس به حکم عقل بر او واجب است صبر کند و انتظار فرج و یاری خدا را چنانچه وعده داده است انّ مع العسر یسراً داشته باشد و هیچ‌گاه با پروردگارش بد دل نشود و بداند که در بریدگی از خدا هلاکت دنیا و آخرت است؛ مثلًا کسی که

تهیدست می‌شود و در دل خشم و غیظ و بغض دارد ببیند غیظ او جز زیان دنیوی (مانند بیماری تن و زیانهای دیگری که گفته می‌شود) و زیان اخروی یعنی محرومیت از اجر صابرین بلکه معذب شدن به مرتبه‌ای از عذاب دشمنان خدا آیا سود دیگری خواهد برد.

یا کسی که یکی از بستگان مورد علاقه‌اش بمیرد پس، از مرگ او خشمگین و با غیظ شود آیا جز زیان دنیوی و اخروی غیظش را نتیجه‌ای هست؟ و خلاصه، این غیظ و بغض، حرام و گناه بزرگی است که توبه از آن واجب فوری است. و هرگاه در این حالت صَرخه زند یعنی صدا را از حدّ متعارف بلندتر کند یا بر سر و صورت زند یا موی خود را بِکَنَد یا جامه‌اش را پاره کند و صورتش را بخراشد، حرامهای دیگری است که انجام داده و شرح و

خصوصیات آن در کتب فقهی ذکر شده است.[۲۳۳] و[۲۳٤]

---

(۱)- برای دانستن اخباری که دلیل این احکامند به کتاب وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۷۵ و ۸۰- ۸٤ مراجعه شود.

(۲)- برای مزید اطلاع به چند مسأله از توضیح‌المسائل اشاره می‌شود:

---

[۲۳۳] ۱\ i)- برای دانستن اخباری که دلیل این احکامند به کتاب وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۷۵ و ۸۰- ۸۴ مراجعه شود.\E

[۲۳٤] ۲\ i)- برای مزید اطلاع به چند مسأله از توضیح‌المسائل اشاره می‌شود:\E

مسأله ۶۴۱- جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ۶۴۲- پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست و احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنها هم یقه پاره نکند.

مسأله ۶۴۳- اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد یا موی خود را بکند باید یك بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۴- احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند.

در عروةالوثقی گوید جایز است گریه کردن بر میت هرچند گریه با صدا باشد بلکه گاهی

.....

رجحان دارد مانند جایی که گریه به سبب آرامش حزن و درمان سوختگی دل شود به شرط اینکه منافی با رضای به قضای الهی نباشد؛ یعنی اگر طوری گریه با صدا کند که به زبان حال به قضای الهی خشمگین باشد حرام است.\E

مسأله ٦٤١- جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ٦٤٢- پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست و احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنها هم یقه پاره نکند.

مسأله ٦٤٣- اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد یا موی خود را بکند باید یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ٦٤٤- احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند.

در عروةالوثقی گوید جایز است گریه کردن بر میت هرچند گریه با صدا باشد بلکه گاهی

.....

رجحان دارد مانند جایی که گریه به سبب آرامش حزن و درمان سوختگی دل شود به شرط اینکه منافی با رضای به قضای الهی نباشد؛ یعنی اگر طوری گریه با صدا کند که به زبان حال به قضای الهی خشمگین باشد حرام است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۵

ناگفته نماند گریه کردن و ناله‌ای که از حدّ متعارف بلندتر نباشد در مرگ بستگان بلکه سایر مؤمنین جایز و مستحب است.

۳. بغض با پیغمبر، امام و ملائکه

اگر کسی دشمنی یکی از پیغمبران و امامان را در دل داشته باشد، کافر و از دین اسلام بیرون است و اگر دشمنی یکی از ملائکه را داشته باشد، ترک کرده آنچه ایمان به آن واجب است؛ زیرا به نصّ

قرآن کریم ایمان به ملائکه واجب است[۲۳۵]، مانند طایفه‌ای از یهود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند چون واسطه وحی خدا به تو جبرئیل است و ما دشمن جبرئیل هستیم به تو ایمان نمی‌آوریم.

نیز مانند دشمنی بعضی از عوام نادان به عزرائیل (ملک‌الموت) و حال آنکه «هر کس دشمن خدا و فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل است (خدا هم دشمن اوست) پس خداوند دشمن کافران است».[۲۳۷۲۳۶]

---

[۲۳۵] \i\-(1 ʲ) ... کُلٌّ آمَنَ بِاللَّه وَمَلئِکَتِهِ وَکُتُبِه وَرُسُلِهِ ...\E، (بقره/ ۲۸۵).\E

[۲۳۶] \i\-(2 ʲ) مَن کانَ عَدُوّاً للَّهِ وَمَلئِکَتِهِ وَرُسُلِه وَجِبْرِیلَ وَمِیکالَ فَانّ اللَّه عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ\E، (بقره/ ۹۸).\E

[۲۳۷] \i\-(3 ʲ)- خدای را عزوجل چهار فرشته بزرگوار است که کار آدمی و جهان هستی به وسیله ایشان به اذن خداوند درست می‌شود اوّل: اسرافیل است و کار او دمیدن روح است در جسد؛ یعنی ماده‌ای که آدمی و جانور از آن آفریده می‌شود؛ چون آماده شود به اینکه از نطفه به علقه و از آن به مضغه رسد و اجزا و اعضای او درست شود؛ اسرافیل به اذن خداوند جانی از امر خدا گیرد و در او دمد و نیز نفخه اماته کلی و نفخه احیای کلی در روز قیامت به وسیله اوست.\E

دوّم: میکائیل است و کار او تحصیل مواد ارزاق و تکمیل صور آنها است؛ یعنی میکائیل و یارانش به اذن خداوند، بخار از دریا برانگیزانند و ابر بر هوا گسترانند و از آن باران به زمین رسانند و دانه در زمین و میوه بر درخت پرورش دهند.

سوّم: جبرئیل است واو به‌سوی‌پیغمبران وحی‌آورد وآنچه موجب سعادت دل و سعادت دنیا و آخرت بشر است تعلیمشان کند و چنانچه میکائیل وسیله حیات جسم است جبرئیل وسیله حیات دل باشد و پس از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دیگر به جهت وحی به زمین نیامد و آنچه که فرشتگان به دلهای پیروان آن حضرت الهام رسانند از عوان و یاوران آن ملك بزرگوار باشند.

(۱)- ... كُلٌّ آمَنَ بِاللَّه وَمَلئِكَةِ وَكُتُبِه وَرُسُلِه ...، (بقره/ ۲۸۵).

(۲)- مَن كانَ عَدُوّاً للَّهِ وَمَلئِكَتِه وَرُسُلِه وَجِبْرِيلَ وَمِيكالَ فَانّ اللَّه عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ، (بقره/ ۹۸).

(۳)- خدای را عزوجل چهار فرشته بزرگوار است که کار آدمی و جهان هستی به وسیله ایشان به اذن خداوند درست می‌شود اوّل: اسرافیل است و کار او دمیدن روح است در جسد؛ یعنی ماده‌ای که آدمی و جانور از آن آفریده می‌شود؛ چون آماده

چهارم: عزرائیل است و کارش جدا ساختن ارواح از اجساد و آزاد کردن روانها از زندان بدنهاست و چون این کار بزرگترین خدمت و نعمت برای انسان است واجب است تعظیم و تکریم و دوستی این ملك بزرگوار. و به عبارت دیگر: هرچند مرگ برای انسانی از جهت طبیعت و علاقه‌های جنبه مادیت و حیوانیت بر او ناگوار است لکن باید به نور عقل و قوت ایمان خود دریابد که مرگ تنها وسیله نجات او از آلام و آفات و ناملایمات بیرون از حساب و نیز یگانه راه رسیدن به قرب حضرت آفریدگار و جوار ابرار و اخیار و ثوابهای پروردگار می‌باشد از این جهت باید دوستی و محبت و تعظیم عزرائیل را در دل جای داد تا هنگام لقای او با بهجت و بشارت تسلیمش شود و اگر خدای نکرده دشمنی او را داشته باشد با کفر او را ملاقات کند، يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلئكَةَ لَابُشْرَى يَوْمَئذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ ...،(فرقان/ ۲۲)؛« روزی که ببینند فرشتگان را مباد مژده در آن روز برای گنهکاران». و دسته‌ای از بی‌خردان و یاوه‌گویان چون لقای کسی را خوش ندارند او را به عزرائیل تشبیه کنند بدین گستاخی و بی‌ادبی به کسی که واجب بود به او ایمان داشته باشند کافر شده‌اند و به راستی اکثر مردم در تعظیم و معرفت ملائکه مقصرند.

شود به اینکه از نطفه به علقه و از آن به مضغه رسد و اجزا و اعضای او درست شود؛ اسرافیل به اذن خداوند جانی از امر خدا گیرد و در او دمد و نیز نفخه اماته کلی و نفخه احیای کلی در روز قیامت به وسیله اوست.

دوّم: میکائیل است و کار او تحصیل مواد ارزاق و تکمیل صور آنها است؛ یعنی میکائیل و یارانش به اذن خداوند، بخار از دریا برانگیزانند و ابر بر هوا گسترانند و از آن باران به زمین رسانند و دانه در زمین و میوه بر درخت پرورش دهند.

سوّم: جبرئیل است واو به‌سوی‌پیغمبران وحی‌آورد وآنچه موجب سعادت دل و سعادت دنیا و آخرت بشر است تعلیمشان کند و چنانچه میکائیل وسیله حیات جسم است جبرئیل وسیله حیات دل باشد و پس از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دیگر به جهت وحی به زمین نیامد و آنچه که فرشتگان به

دلهای پیروان آن حضرت الهام رسانند از عوان و یاوران آن ملک بزرگوار باشند.

چهارم: عزرائیل است و کارش جدا ساختن ارواح از اجساد و آزاد کردن روانها از زندان بدنهاست و چون این کار بزرگترین خدمت و نعمت برای انسان است واجب است تعظیم و تکریم و دوستی این ملک بزرگوار. و به عبارت دیگر: هرچند مرگ برای انسانی از جهت طبیعت و علاقه‌های جنبه مادیت و حیوانیت بر او ناگوار است لکن باید به نور عقل و قوت ایمان خود دریابد که مرگ تنها وسیله نجات او از آلام و آفات و ناملایمات بیرون از حساب و نیز یگانه راه رسیدن به قرب حضرت آفریدگار و جوار ابرار و اخیار و ثوابهای پروردگار می‌باشد از این جهت باید دوستی و محبت و تعظیم عزرائیل را در دل جای داد تا هنگام لقای او با بهجت و بشارت تسلیمش شود و اگر خدای نکرده دشمنی او را

داشته باشد با کفر او را ملاقات کند، يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلئكَةَ لَابُشْرَى يَوْمَئذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ ...، (فرقان/ ۲۲)؛ «روزی که ببینند فرشتگان را مباد مژده در آن روز برای گنهکاران». و دسته‌ای از بی‌خردان و یاوه‌گویان چون لقای کسی را خوش ندارند او را به عزرائیل تشبیه کنند بدین گستاخی و بی‌ادبی به کسی که واجب بود به او ایمان داشته باشند کافر شده‌اند و به راستی اکثر مردم در تعظیم و معرفت ملائکه مقصرند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۶

و در روایات متواتره تصریح شده که دشمنان اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدترین کافرانند.[۲۳۸]

٤. بغض مؤمن به جهت ایمان او

[۲۳۸] ۱\ i)- برای اطلاع به جلد هفتم بحارالأنوار مراجعه شود.\E

کسی که مؤمنی را به جهت ایمانش دشمن دارد؛ یعنی چون به خدا و رسول و آخرت گرویده و در اطاعت و عبادت خدا کوشاست دشمنی او را در دل جای دهد تا جایی که رسیدن زحمت و آزار و گرفتاریش را دوست دارد و هلاکتش را بخواهد چنین بغضی اشدّ مراتب کفر است؛ زیرا علاوه بر انکار حق، عناد و دشمنی به حق هم دارد.

«ای اهل ایمان! از غیر هم دینهای خود و از منافقان دوست صمیمی و هم راز نگیرید چه آنها از فساد و تباهی در کار شما کوتاهی نمی‌کنند آنان همیشه دوست دارند که شما در رنج و سختی باشید، دشمنی از سخنان و لهجه آنها نمایان است و آنچه در

---

(۱)- برای اطلاع به جلد هفتم بحارالأنوار مراجعه شود.

دلهایشان نهان است بزرگتر و بیشتر است از آنچه بر زبان می‌گذرانند، ما آیات خود را برای شما به خوبی بیان کردیم اگر خرد و اندیشه دارید».[۲۳۹]

«آگاه باشید شما آنان را دوست دارید لکن آنها شما را دوست ندارند؛ زیرا شما به همه کتب آسمانی ایمان دارید امّا آنها با شما نفاق می‌کنند، هنگامی ملاقات شما اظهار ایمان می‌کنند لکن چون تنها شوند از شدّت کینه سرانگشت خود را به دندان گزند، بگو بدین خشم بمیرند به راستی که خداوند از کینه‌های دلها آگاه است».[۲۴۰]

«اگر شما را خوشحالی پیش آید بدحال شوند و چنانچه به شما حادثه ناگواری رسد خوشحال

---

[۲۳۹] \i\-(1 i(يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذواْ بِطَانَةً مّن دُونِكُمْ لَايَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَاعَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ ا لْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَاتُخْفِى صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْأَيتِ إِنْ كُنتُمْ تَعْقِلُونَ\E، (آل‌عمران/ ۱۱۸).\E

[۲۴۰] \i\-(2 i(هأَنتُمْ أُوْلَاء تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتبِ كُلّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ ا لْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ\E، (آل عمران/ ۱۱۹).\E

گردند، آری، اگر شما شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید مکر و حیله آنان به شما ضرری نمی‌رساند؛ زیرا خداوند به آنچه می‌کنید محیط است».[۲۴۱]

۵. بغض مؤمن به جهت گناهش

هرگاه انسان ببیند مؤمنی گناهی کرد جایز نیست دشمن او شود به طوری که از رنج و محنتش دلشاد گردد؛ زیرا مؤمن اگر گناهی می‌کند از روی طغیان و عناد و سرکشی از فرمان خدا نیست بلکه در اثر غفلت و غلبه نفس و شیطان، گناه می‌کند و بالأخره از آن پشیمان خواهد شد و چون اصل ایمانش محفوظ است دشمنیش را در دل جای دادن حرام است بلکه باید از دیدن گناه، به او ترحّم کند و دلسوزی نماید و او را به ترک و پشیمانی از آن وادارد.

[۲۴۱] \i\-(3)i إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَايَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ\E،(آل عمران/ ۱۲۰).\E

(۱)- يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَايَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَاعَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ ا لْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَاتُخْفِى صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْأَيتِ إِنْ كُنتُمْ تَعْقِلُونَ، (آل‌عمران/ ۱۱۸).

(۲)- هأَنتُمْ أُوْلَا ءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتبِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ ا لْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، (آل عمران/ ۱۱۹).

(۳)- إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَايَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ، (آل عمران/ ۱۲۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۸

و دلیل بر حرمت بغض مؤمن هرچند گنهکار باشد فراوان است و به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

دوستان آل محمد را دوست دار هر که باشد

در مکتوب حضرت رضا علیه السلام است که: «دوستدار آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم باش هرچند بدکردار باشی و دوست‌دار دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را هرچند آنها بدکردار باشند».[۲۴۲]

«سیّد راوندی» گوید این مکتوب امام علیه السلام اینک نزد یکی از اهل کرمند (که قریه‌ای است در اطراف اصفهان)، موجود است و تفصیل آن این است که مرد شتربانی شترهای خود را به امام علیه السلام کرایه داده بود گاهی که آن حضرت عازم خراسان بودند و چون خواست از خدمت آن حضرت برگردد خواهش کرد که به خط مبارک چیزی برایش بنویسند تا به آن متبرک شود و آن

[۲۴۲] ۱\ i)-«کن محباً لال محمد صلی الله علیه و آله و سلم وان کنت فاسقاً ومحباً لمحبیهم وان کانوا فاسقین»،(دعوات راوندی، ص ۲۸).E\

مرد از عامّه بود پس امام علیه السلام این حدیث را به خط خود نوشتند و به او دادند.[۲۴۳]

امیرالمؤمنین علیه السلام به «میثم تمار» فرمود: «دوست دار دوست آل محمّد را هرچند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را هرچند بسیار روزه‌دار و شب بیدار باشد[۲۴۴]؛ چون کافر معاند است».

کارش زشت ولی ذاتش زیباست

«زید نرسی» گوید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم مردی است از دوستان شما و شناسای مقام شما و شراب می‌خورد و گناه کبیره از او سر می‌زند آیا از او بیزاری جوییم یعنی دشمن او باشیم؟

[۲۴۳] ۲\ i)- دارالسلام، نوری، ج ۲، ص ۲۰۳.\E

[۲۴۴] ۳\ i)-« احبب حبیب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم وان کانا فاسقاً زانیاً وابغض مبغض آل محمد وان کان صواماً قوّاماً»،(شیخ طوسی، امالی، ج ۲، ص ۲۰).\E

(۱)- «کن محباً لال محمد صلی الله علیه و آله و سلم وان کنت فاسقاً ومحباً لمحبیهم وان کانوا فاسقین»، (دعوات راوندی، ص ۲۸).

(۲)- دارالسلام، نوری، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۳)- «احبب حبیب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم وان کانا فاسقاً زانیاً وابغض مبغض آل محمد وان کان صواماً قوّاماً»، (شیخ طوسی، امالی، ج ۲، ص ۲۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۰۹

امام علیه السلام فرمود: «از کارش بیزار باشید نه از خودش، خودش را دوست دارید، کارش را دشمن».

گفتم آیا می‌توانیم به او فاسق و فاجر بگوییم؟

فرمود: «فاسق و فاجر و کافری که منکر ما و دشمن دوستان ماست به او نتوان گفت، دوست ما هرچند گناه کند، فاسق (یعنی بد ذات) نیست لکن به او بگویید فاسق‌العمل (بدکار) فاجرالعمل (بدکردار) مؤمن النفس خبیث الفعل (زشت‌کار) طیّب‌الروح والبدن (پاکیزه روان)».[۲۴۵]

برای دانستن لزوم دوستی مؤمنین به یکدیگر و حرمت بغض مؤمن، به کتاب «الایمان والکفر از اصول کافی» مراجعه شود.

و باید دانست روایات وارده در این مقام مختص نیست به مؤمنی که هیچ گناهی از او سر نزند و ظاهر آنها عموم مؤمنین است.

با نهی از منکر منافات ندارد

[۲۴۵] \ 1 i)-« قلت لابی الحسن موسی علیه السلام الرجل من موالیکم یکون عارفاً یشرب الخمر ویرتکب الموبق من الذنب نتبرأ منه؟ فقال تبرؤا من فعله ولا تبرؤوا منه احبوه وابغضوا عمله ...»،(بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۴۷- ۱۴۸).E\

اگر پرسش شود که در باب نهی از منکر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما امر فرمود که با گنهکاران با چهره خشمگین برخورد کنید»[۲۴۶]، بنابراین بغض اهل معصیت از مؤمنین جایز بلکه واجب است.

پاسخ این است که مراد به اهل معصیت کسانی هستند که بر گناه مستمرّ و مصرّ باشند نه مؤمنی که گناهی از او سر زد و دیگر به سراغ آن نرفت یا از آن توبه کرد.

و در برابر آنکه مستمر به‌گناه است باید تنها ظاهر خود راخشمگین کند وبه او

---

(۱)- «قلت لابی الحسن موسی علیه السلام الرجل

[۲۴۶] i(2\ )-« امرنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهرة».(وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۳).E\

من مواليكم يكون عارفاً يشرب الخمر ويرتكب الموبق من الذنب نتبرأ منه؟ فقال تبرؤا من فعله ولا تبرؤوا منه احبوه وابغضوا عمله ...»، (بحارالانوار، ج ٦٨، ص ١٤٧- ١٤٨).

(٢)- «امرنا رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم ان نلقى اهل المعاصى بوجوه مكفهرة». (وسائل الشيعه، ج ١١، ص ٤١٣).

قلب سليم، ج٢، ص: ٢١٠

بفهماند که خشمش به جهت گناه اوست تا اینکه ترک کند نه اینکه بغض و کینه‌اش را در دل جای دهد.

نیز اگر به نظر خشمگین به او نگاه کردن، بدتر می‌شود و طوری است که اگر با روی باز و نرمی با او رفتار کند و اندرز دهد امید ترک گناهش بیشتر

است در این حال به نظر خشم‌آلود با او رو به رو شدن حرام است.

با مخالفین مدارا کنید

باید دانست حرام بودن بغض مؤمن اختصاص به شیعه دوازده امامی ندارد و این حکم شامل همه فرقه‌های اسلامی می‌شود جز ناصبی‌ها یعنی دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام.[۲۴۷]

---

[۲۴۷] \i\-(1)i/ انَّمَا الْمُؤمِنُونَ اخْوَةٌ\E؛« جز این نیست که تمام اهل ایمان با یکدیگر برادرند».\E

در این آیه شریفه خداوند بین اهل ایمان برادری قرار داده، بنابراین، باید همه یار و یاور و غمخوار یکدیگر باشند و اگر نزاعی بین دو دسته آنها واقع شود باید بینشان را اصلاح داد؛ چنانچه در همین آیه شریفه تذکر داده شده و مراد از مؤمنین آنهایی هستند که به خدا و رسول و قرآن و معاد ایمان دارند و حکمی از احکام ضروری اسلام را منکر نباشند هرچند دوازده امام علیهم السلام را از روی قصور نشناخته باشند و در فروع احکام از دیگری پیروی کرده باشند و در روایات بسیار تصریح شده که جز شیعه از سایر فرقه‌های مسلمین هرگاه با اهل‌بیت علیهم السلام دشمن نباشند و در اصل ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عمل صالح کوتاه نیامده باشند همه اهل نجاتند و تفاوت آنها با شیعه در درجات است.

« عن الصادق علیه السلام قلت: له ... أرأیت من صام وصلّی واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال علیه السلام ان اللّه یدخل اولئك الجنّة برحمته»،(بحار، ج ۲۷، ص ۱۸۳).

« از امام صادق علیه السلام پرسیده شد از حال آنهایی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و محرمات را ترك می‌کنند لکن امامان را نمی‌شناسند و با آنها هم دشمن نیستند امام علیه السلام فرمود: خدا آنها را به رحمت خود به بهشت می‌برد».

(۱)- انَّمَا الْمُؤمِنُونَ اخْوَةٌ؛ «جز این نیست که تمام اهل ایمان با یکدیگر برادرند».

در این آیه شریفه خداوند بین اهل ایمان برادری قرار داده، بنابراین، باید همه یار و یاور و غمخوار یکدیگر باشند و اگر نزاعی بین دو دسته آنها واقع

« وفیه وقال رجل للصادق علیه السلام انا نبرأ منهم إنهم لایقولون ما نقول فقال علیه السلام یتولّونا ولا یقولون ما تقولون تتبرؤون منهم؟ قال قلت نعم قال علیه السلام فهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نبرأ منکم ... قال: فتولّوهم ولا تبرؤا منهم»،(بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۶۱- ۱۶۲).

« مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ما از آنهایی که معتقد به عقیده ما نیستند بیزاریم. امام علیه السلام فرمود: آنها ما را دوست دارند و چون با شما هم‌عقیده نیستند از آنها بیزارید(یعنی نباید چنین

باشد) امام علیه السلام فرمود: در این صورت نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم. تا اینکه فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید(حدیث طولانی است)».

و در احتجاج طبرسی از امام حسن عسکری علیه السلام است که فرمود: مردم سه دسته‌اند یکی آنهایی که ما را شناختند و تسلیم ما شدند و از ما پیروی کردند پس آنها رستگار و دوست و ولی خدایند. دسته دیگر آنهایی که ما را دشمن داشته و از ما بیزارند و ما را لعن می‌کنند و ریختن خونمان را حلال و منکر حق ما می‌باشند پس آنها کافر و مشرك و فاسقند. دسته سوم آنهایی که ما را دوست دارند و به ما دشمنی ندارند لکن حق ما را نمی‌شناسند و پیرو ما نیستند و در کردارهای خود آنچه یقین است پیروی می‌کنند پس امیدواریم خدا آنها را بیامرزد و به بهشت برد و اینها مسلمان ناتوان هستند.

در بخش عقاید این کتاب گذشت که جاهل قاصر چه در عقاید حقه و چه در اعمال واجب معذور است و معذب نخواهد بود لا یُکَلّف اللّه نفساً الّا وسْعَها ...،(بقره/ ۲۸۶)؛« یعنی خدا تکلیف نمی‌کند کسی را جز به مقدار طاقتش».

و همچین: ... لا یُکَلِّف اللّه نَفْساً الّا ما آتیها ...،(طلاق/ ۷)؛« یعنی خدا تکلیف نمی‌کند کسی را جز آنچه به او داده است».

شود باید بینشان را اصلاح داد؛ چنانچه در همین آیه شریفه تذکر داده شده و مراد از مؤمنین آنهایی هستند که به خدا و رسول و قرآن و معاد ایمان دارند و حکمی از احکام ضروری اسلام را منکر نباشند هرچند دوازده امام علیهم السلام را از روی قصور نشناخته باشند و در فروع احکام از دیگری پیروی کرده باشند و در روایات بسیار تصریح شده که جز شیعه از سایر فرقه‌های مسلمین هرگاه با اهل‌بیت علیهم السلام دشمن نباشند و در اصل ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عمل صالح کوتاه نیامده باشند همه اهل نجاتند و تفاوت آنها با شیعه در درجات است.

«عن الصادق علیه السلام قلت: له ... أرأیت من صام وصلّی واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال علیه السلام ان اللّه یدخل اولئک الجنّة برحمته»، (بحار، ج ۲۷، ص ۱۸۳).

«از امام صادق علیه السلام پرسیده شد از حال آنهایی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و محرمات را ترک می‌کنند لکن امامان را نمی‌شناسند و با آنها هم دشمن نیستند امام علیه السلام فرمود: خدا آنها را به رحمت خود به بهشت می‌برد».

«وفیه وقال رجل للصادق علیه السلام انا نبرأ منهم إنهم لایقولون ما نقول فقال علیه السلام یتولّونا ولا یقولون ما تقولون تتبرؤون منهم؟ قال قلت نعم قال علیه السلام فهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نبرأ منکم ... قال: فتولّوهم ولا تبرؤا منهم»، (بحارالانوار، ج ٦٩، ص ١٦١- ١٦٢).

«مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ما از آنهایی که معتقد به عقیده ما نیستند بیزاریم. امام علیه السلام فرمود: آنها ما را دوست دارند و چون با شما هم‌عقیده نیستند از آنها بیزارید (یعنی نباید چنین

باشد) امام علیه السلام فرمود: در این صورت نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم. تا اینکه فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید (حدیث طولانی است)».

و در احتجاج طبرسی از امام حسن عسکری علیه السلام است که فرمود: مردم سه دسته‌اند یکی آنهایی که ما را شناختند و تسلیم ما شدند و از ما پیروی کردند پس آنها رستگار و دوست و ولی خدایند. دسته دیگر آنهایی که ما را دشمن داشته و از ما بیزارند و ما را لعن می‌کنند و ریختن خونمان را حلال و منکر حق ما می‌باشند پس آنها کافر و مشرک و فاسقند. دسته سوم آنهایی که ما را دوست دارند و به ما دشمنی ندارند لکن حق ما را نمی‌شناسند و پیرو ما نیستند و در کردارهای خود

آنچه یقین است پیروی می‌کنند پس امیدواریم خدا آنها را بیامرزد و به بهشت برد و اینها مسلمان ناتوان هستند.

در بخش عقاید این کتاب گذشت که جاهل قاصر چه در عقاید حقه و چه در اعمال واجب معذور است و معذب نخواهد بود **لا یُکَلِّف اللَّه نفساً الّا وسْعَها** ...، (بقره/ ۲۸٦)؛ «یعنی خدا تکلیف نمی‌کند کسی را جز به مقدار طاقتش».

و همچین: **... لا یُکَلِّف اللَّه نَفْساً الَّا ما آتیها ...**، (طلاق/ ۷)؛ «یعنی خدا تکلیف نمی‌کند کسی را جز آنچه به او داده است».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۱

بنابراین، شیعه حق ندارد بغض مسلمانی از هر فرقه‌ای که باشد در دل جای دهد و با او دشمنی و ستیزه کند و در روایات فراوانی امر شده که با

مخالفین، نرمش و سازش کنید و حسن سلوک داشته باشید و به جماعت آنها حاضر شوید.

پس کسانی که در مسجدالحرام یا مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم یا جای دیگر هنگام نماز از مسجد بیرون می‌روند یا به جماعت حاضر نمی‌شوند خلاف تکلیف می کنند و بر آنهاست که به جماعت ملحق شوند و اقتدا کنند و نماز هم صحیح است.

٦. بغض مؤمن به جهت ستمی که کرده

هرگاه از مسلمانی آزاری به شخصی برسد؛ مثلًا کسی از بستگان او را بکشد یا او را یا بستگانش را بزند یا زخمی کند یا مالش را ببرد یا حقش را ندهد یا دشنامش دهد و مانند اینها از اموری که شرعاً حرام و قهراً موجب عداوت می‌شود پس دل این شخص نسبت به بغض آن مسلمان ستم کننده سه حالت دارد: حرام، مباح، مستحب.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۲

۱- حالت حرام: آن است که دشمنی آن مسلمان را بیش از آنچه سزاوار ستمی که کرده در دل جای دهد مثلًا اگر سیلی به صورتش زده چنان بغض زننده را در دل بگیرد که به یک مرتبه سیلی زدن و تلافی کردن از دلش بیرون نرود بلکه اگر ده مرتبه هم بزند باز دشمنی او در دلش هست و به هرگونه بلایی که به او برسد دلشاد می‌شود و چون او را سیلی زده دوست دارد که [او] زمین بخورد، تهیدست شود، فرزندش بمیرد خودش نابود گردد یا اینکه اگر زخمی به او زده، قطعه- قطعه شدنش را بخواهد و تا آخر عمر کینه‌اش را در دل داشته باشد و از رسیدن خیری به او بدحال شود و از رسیدن شرّی به او دلشاد گردد و خلاصه، دشمنی به مسلمانی که ستمی کرده بیش از اندازه‌ای که سزاوار ستم اوست حرام است؛ زیرا بغض زاید، در

تحت دلیلهای حرمت بغض مؤمن که به پاره‌ای از آنها اشاره و بعداً هم ذکر می‌شود باقی است.

پاداش بدی به زیادتر حرام است

«و پاداش بدی، بدی است که مانند آن باشد»[۲۴۸]؛ زیرا اگر بیشتر باشد ستمی خواهد بود؛ چنانچه در آخر آیه می‌فرماید: «خدا دوست ندارد ستمکاران را».[۲۴۹]

امام‌صادق علیه السلام فرموده: «راستی بنده‌ای ستم‌کشد و پیوسته نفرین کند تا ستمگر شود».[۲۵۰]

مجلسی گوید: یعنی در نفرین بر ستمکار از حد بگذراند تا ستمکار باشد؛ چنانچه در برابر دشنامی به او یا گرفتن پول اندکی از او، نفرین به مرگ و

---

[۲۴۸] \i\-(1 i) وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ‌الظَّلِمِينَ\E، (شوری/ ۴۰).\E

[۲۴۹] \i\-(2 i) وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ‌الظَّلِمِينَ\E، (شوری/ ۴۰).\E

[۲۵۰] \3 i)-«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُون مَظْلُوماً فَما يَزالَ يَدْعُو حَتَّى يَكُونَ ظالِماً»، (کافی، ج ۲، ص ۳۳۳).\E

نابودی و کوری کند (وجوه دیگری هم بیان می‌فرماید).

---

(۱)- وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ الظلِمِينَ، (شوری/ ٤٠).

(۲)- وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ الظلِمِينَ، (شوری/ ٤٠).

(۳)- «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُون مَظْلُوماً فَما يَزالَ يَدْعُو حَتَّى يَكُونَ ظالِماً»، (کافی، ج ۲، ص ۳۳۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۳

معامله به مثل جایز است

۲- حالت مباح: آن است که بغض ستم کننده را به اندازه ستمی که کرده[۲۵۱] در دل جای دهد و به اندازه‌ای که در شرع اسلام تعیین شده و در

---

[۲۵۱] \i\-(1)i وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ...\E، (شوری/ ۴۰).\E

کتابهای قصاص و دیات مذکور است تلافی کند و پس از آن دیگر بغضی در دل نداشته باشد.

«و همانا کسی که تلافی کند پس از ستمی که کشیده پس این تلافی کنندگان بازخواستی برایشان نیست».[۲۵۲]

«و اگر سزا دهید کسی را که به شما عقوبت رسانده پس به همان اندازه عقوبت کنید که عقوبت شده‌اید».[۲۵۳]

«پس کسی که بر شما تعدّی (تجاوز و ستم) کرد مانند آن تعدّی که بر شما کرده بر او تعدّی کنید (و چون هنگام انتقام ممکن است از جاده حق و عدالت تجاوز شود امر به تقوا و احتیاط در تعدّی بر دشمنان نموده و می‌فرماید) از خدا بترسید و

---

[۲۵۲] \i\-(2)i/ وَلَمَنِ انتَصَرَبَعْدَ ظُلْمِهِی فَأُوْلَئِكَ مَا عَلَيْهِم مّن سَبِيلٍ\E، (شوری/ ۴۱).\E

[۲۵۳] \i\-(3)i/ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَاعُوقِبْتُم بِهِی ...\E، (نحل/ ۱۲۶).\E

برای خدا پرهیزکاری کنید و بدانید که: خداوند یار و یاور پرهیزگاران است».[۲۵۴]

در این حکم همه یکسانند

باید دانست که در این حکم؛ یعنی رعایت حق و عدالت در دشمنی و انتقام از ستم کننده، تمام افراد بشر برابرند یعنی چه مسلمان و چه کافر، پس اگر کافری ستمی کند نباید بیش از اندازه ستمش با او دشمن شد و از او انتقام گرفت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که مؤمن هنگام خشمش از حق و عدالت بیرون نشود».[۲۵۵]

---

(۱)- وَجَزَاؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ...، (شوری/ ٤٠).

---

[۲۵۴] \i\-(4 i(... فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَااعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُواْ اللَّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ مَعَ ا لْمُتَّقِينَ\E،(بقره/ ۱۹۴).\E

[۲۵۵] \5 i(-« إنّما المؤمن الّذی اذا سخط لم یخرجه سخطه من الحق»،(خصال، ص ۱۰۶).\E

(۲)- وَلَمَنِ انتَصَرَبَعْدَ ظُلْمِهِی فَأوْلَئکَ مَا عَلَیْهِم مّن سَبِیلٍ، (شوری/ ٤١).

(۳)- وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَاعُوقِبْتُم بِهِی ....، (نحل/ ١٢٦).

(٤)- ... فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَااعْتَدَی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُواْ اللَّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ مَعَ ا لْمُتَّقِینَ، (بقره/ ١٩٤).

(٥)- «إنّما المؤمن الّذی اذا سخط لم یخرجه سخطه من الحق»، (خصال، ص ١٠٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٢١٤

وحضرت باقر علیه السلام فرمود: «وشیعه ماهرگاه خشم کند تجاوز ننماید وستم نکند».[۲۵۶]

و «مؤمن در بغض خود، زیاد فرو نمی‌رود».[۲۵۷]

[۲۵۶] ١\ i(1)-« شیعتنا ... إن غضبوا لم یظلموا ...»،(بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۰).\E

[۲۵۷] ٢\ i(2)-« لا یغرق فی بغضه»،(بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۱).\E

بخشش بهتر است

۳- حالت مستحب: عفو است؛ یعنی از ستمی که به او شده خشمگین نشود و آن را [انجام] نشده گیرد؛ یعنی دشمنی ستم کننده را در دل نگیرد و از تلافی کردن بگذرد و به این خوی خداپسند که از صفات پیغمبران و بزرگان دین است در قرآن مجید فراوان امر شده و آن را ستوده و بر آن ثواب بی‌حساب وعده فرموده است و برای مزید اطلاع به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

«پس هرکه گذشت کند و اصلاح نماید پس پاداشش بر خداست».[۲۵۸]

«و هرکه شکیبایی کند و بیامرزد، این کار از کارهای جدّ و قصدهای درست و استوار است».[۲۵۹]

---

[۲۵۸] \i\-(3 ,i ... فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...\E، (شوری/ ۴۰).\E

[۲۵۹] \i\-(4 ,i ... وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَالِكَ لَمِنْ عَزْمِ ا لْأُمُورِ\E، (شوری/ ۴۳).\E

«و اگر شکیبایی کنید و از انتقامجویی صرف‌نظر نمایید همانا آن برای صابران بهتر است».[۲۶۰]

«بگیر عفو را و مردم را به نیکوکاری وادار و از نادانان رویگردان باش».[۲۶۱]

«و باید عفو کنند و گذشت نمایند آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده و مهربان است».[۲۶۲]

یعنی آمرزش خدا از شما در برابر آمرزش شما از یکدیگر است.

---

(۱)- «شیعتنا ... إن غضبوا لم یظلموا ...»، (بحارالانوار، ج ٦٨، ص ١٩٠).

---

[۲۶۰] \i\-(5 i/) ... وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصبِرِينَ\E، (نحل/ ۱۲۶).\E

[۲۶۱] \i\-(6 i/) خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَهِلِينَ\E، (اعراف/ ۱۹۹).\E

[۲۶۲] \i\-(7 i/) ... وَلْيَعْفُواْ وَلْيَصْفَحُواْ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ\E، (نور/ ۲۲).\E

(۲)- «لا یغرق فی بغضه»، (بحارالانوار، ج ٦٧، ص ۳۱۱).

(۳)- ... فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...، (شوری/ ٤٠).

(٤)- ... وَلِمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَالِكَ لَمِنْ عَزْمِ ا لْأُمُورِ، (شوری/ ٤٣).

(٥)- ... وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصبِرِينَ، (نحل/ ١٢٦).

(٦)- خُذِ ا لْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ا لْجهِلِينَ، (اعراف/ ١٩٩).

(٧)- ... وَلْيَعْفُواْ وَلْيَصْفَحُواْ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، (نور/ ٢٢).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۵

«و نیکی و بدی یکسان نیست (خوی نیک مانند شکیبایی، پاکدامنی و بردباری، مدارا با خوی بد

مانند خشم، سختی، سختگیری، تندی و انتقام در جزا، و سرانجام برابر نخواهد بود) دفع کن بدی را به آنچه نیکوتر است (یعنی خشم را به بردباری تسکین ده و گناه را به ببخش و لغو را به تغافل و بی‌اعتنایی)».[۲۶۳]

و ظاهر از کلمه احسن آن است که نه تنها بدی را به خوبی تلافی کن بلکه به آنچه خوبتر است دفع نما؛ مثلًا اگر شخصی با شما بدی کند حسنه و نیکی آن است که او را ببخشش و کینه‌اش را در دل نگه داری و احسن و نیکتر این است که با او احسان و محبت کنی:

بدی را بدی سهل اگر مردی احسن
باشد جزاء الی من اساء

[۲۶۳] \i\-(1 i(... وَلَا تَسْتَوِی ا لْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ...E\، فصّلت/ ۳۴).E\

«و اگر بدی را به عفو و احسان پاداش دادی آن کسی که میان تو و او دشمنی است گوییا دوستی یار و خویشی هوادار تو خواهد شد»[۲۶۴]:

عدو را به الطاف گردن ببند
که نتوان بریدن به تیغ این کمند

چون دشمن کرم بیند و لطف وجود
نیاید دگر خبث از او در وجود

چو با دوست دشوار گیری و تنگ
نخواهد که بیند تو را نقش و رنگ

وگر خواجه با دشمنان نیک خوست
کمی برنیاید که گردند دوست

[۲۶۴] \i\-(2 i(... فَإِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ\E، (فصّلت/ ۳۴).\E

«و این خوی و عادت نیک داده نشوند مگر آنان که شکیبایی کردند و خود را از خشم و کینه‌ورزی و انتقامجویی نگهداشتند و عطا کرده نشود این خصلت پسندیده مگر کسی که بهره‌ای بزرگ از ایمان و انسانیت داشته و مقامی ارجمند از روحانیت نصیبش شده باشد».[۲۶۵]

زیرا انتقامجویی از ضعف نفس و سرعت تأثر است پس کسی که از ناملایمات رنجیده نشود بلکه محبّت و احسان کند دانسته می‌شود که در اثر تکرار شکیبایی، روحش

---

(۱)- ... وَلَا تَسْتَوِی ا لْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ...، (فصّلت/ ٣٤).

[۲۶۵] \i\-(3 i(وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظّ عَظِيمE\، (فصّلت/ ٣٥).E\.

(۲)- ... فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ، (فصّلت/ ٣٤).

(۳)- وَمَا یُلَقَّاهَآ إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُواْ وَمَا یُلَقَّاهَآ إِلَّا ذُو حَظّ عَظِیمٍ، (فصّلت/ ٣٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱٦

بزرگ و قوی شده تا توانسته خشم و بغض و کینه را در دل جای ندهد و به جای آنها بردباری و بخشش و احسان داشته باشد.

آنها که خشم خود را فرو می‌برند

«و بشتابید به سوی کرداری که وسیله آمرزش پروردگار شما باشد و بشتابید به سوی کاری که شما را برساند به بهشتی که فراخی آن به اندازه آسمانها و زمین است و آماده شده است برای پرهیزگارانی که در راه خدا انفاق می کنند در شادیها و کامیابیها و در گزندها و ناکامیها و فروبرندگان خشم و

نگهدارندگان خود از کینه و درگذرندگان از مردم و خداوند دوست دارد نیکوکاران را».[۲۶۶]

کنیز امام سجاد علیه السلام بر دست آن حضرت آب می‌ریخت، گوشه ابریق بر سر آن حضرت خورد و شکست امام علیه السلام سر برداشت و به کنیز نگریست، کنیز گفت خداوند فرموده: وَالکاظِمینَ الْغَیْظَ امام فرمود: «خشم خود را فرو خوردم».

کنیز گفت: وَالْعافینَ عَنِ النَّاسِ امام فرمود: «عفوت کردم خدا هم از تو عفو کند». کنیز گفت: وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ، امام‌فرمود: «درراه خدا آزادت کردم».[۲۶۷] و[۲۶۸]

آیا بغض ستمگر غیراختیاری است؟

[۲۶۶] \i\-(1 i(وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمواتُ والْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ وَا لْكَظِمِينَ ا لْغَيْظَ وَا لْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ ا لْمُحْسِنِينَ\E، (آل‌عمران/ ۱۳۳- ۱۳۴).\E

[۲۶۷] \2 i(- بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.\E

[۲۶۸] \3 i(- برای دانستن فضیلت کظم غیظ و عفو، به کتاب اصول کافی، باب الرفق والمداراة وباب الحلم وباب کظم الغیظ وباب العفو، مراجعه شود.\E

اگر گفته شود دشمنی کسی که به انسان ستمی کرده و آزار رسانده قهری و لازمه بشریّت و جنبه حیوانیّت است و خلاصه اختیاری نیست تا مورد تکلیف به حرمت و مؤاخذه و عقوبت باشد.

---

(۱)- وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّموَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ وَا لْكظِمِينَ ا لْغَيْظَ وَا لْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ ا لْمُحْسِنِينَ، (آل‌عمران/ ۱۳۳-۱۳٤).

(۲)- بحارالأنوار، ج ٤۳، ص ۳۵۲.

(۳)- برای دانستن فضیلت کظم غیظ و عفو، به کتاب اصول کافی، باب الرفق والمداراۀ وباب الحلم وباب کظم الغیظ وباب العفو، مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۷

پاسخ این است که آنچه قهری و غیراختیاری است خطور بغض به دل می‌باشد و امّا جای دادن بغض در دل و مستمرّ داشتن آن، پس شکی نیست که آن اختیاری است؛ زیرا انسانی، به تدبر در زیانهای کینه که گفته می‌شود و دقّت در آیات و روایاتی که در مذمت آن ذکر شده و ایمان به وعده‌های الهی در ثواب عفو و گذشت می‌تواند دل خود را از آلودگی به بغض نگاهدارد و خلاصه کینه مانند سایر گناهان قلبی که هریک در جای خودش شرح داده شده اختیاری است و مورد تکلیف و مؤاخذه خواهد بود به دلیلهایی که ذکر شد و بعد از این هم ذکر می‌شود.

آیا با کینه می‌شود به بهشت رفت؟

در این مقام خواننده عزیز دقّت کند در حال کسی که از جهت ایمان و عمل سزاوار بهشت باشد لکن با کینه مؤمنی بمیرد آیا می‌تواند با این آلودگی به

بهشت رود در حالی که بهشت جای پاکدلان است که از هیچ جهت ذرّه‌ای ناراحتی و حزن و غصّه در آنها راه ندارد و بهشتیان کسانی‌اند که از برخورد با یکدیگر بهجت و مسرّتشان بیشتر می‌شود و برعکس دوزخیان که برخوردشان با یکدیگر عذاب تازه‌ای است برایشان.

پس مؤمن بهشتی که با حقد می‌میرد باید سالها در برزخ یا مواقف قیامت بماند و گرفتار باشد تا از این آلودگی پاک شود و بتواند به بهشت رفته از آن بهره‌مند گردد.

از اینجاست که در قرآن مجید فرموده که بهشتیان را پیش از بهشت رفتن از گناه بزرگ کینه پاک می‌کنند و می‌فرماید: «کینه (و عداوت و خشمی) که در سینه‌هایشان بوده جدا کردیم».[۲۶۹]

[۲۶۹] \i\-(1)i وَنَزَعْنَا مَافِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلّ ...E\، (اعراف/ ۴۳).E\

و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «راستی بنده‌ای بر یک گناه خود صد سال زندانی باشد و به چشم خود ببیند که همسرانش در بهشت در ناز و نعمتند».[۲۷۰]

---

(۱)- وَنَزَعْنَا مَافِی صُدُورِهِم مّنْ غِلّ ...، (اعراف/ ٤٣).

(۲)- «إنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِأَةَ عامٍ وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إلى أَزْواجِهِ فِی الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمْنَ»، (کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، باب الذنوب، ح ۱۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۸

و شاید این گناه اشاره به حقد و حسد باشد که صاحب آن هرچند بهشتی باشد با آن آلودگی نمی‌تواند به بهشت برود و باید زندانی شود تا از آن پاک گردد.

---

[۲۷۰] i(2\)-« إنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِأَةَ عامٍ وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إلى أَزْواجِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمْنَ»،(کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، باب الذنوب، ح ۱۹).E\

بنابراین، هرعاقل دینداری که تنها آرزویش در جهان به دست آوردن آسایش در جهان ابدی است به طوری که هیچ گرفتاری نداشته باشد پس از دقت در این جمله کوتاهی که ذکر شد آیا کینه مؤمنی را در دل خود جای می‌دهد؟ آیا همیشه در حال خشم و غضب بر مؤمنی است؟ اگر چنین باشد دلیل بر ضعف ایمان اوست.

آیا بخشیدن، زیر بار ستم رفتن است؟

اگر پرسیده شود بنابراین که بغض و خشم و انتقامجویی حرام باشد پس باید مسلمان بیچاره همیشه زیر بار ظلم برود و ستم کشد و ناله‌ای نکند و اگر دستور اسلامی عفو و احسان است، پس باید مسلمان از حق خود صرف‌نظر کند و مؤاخذه و تلافی ننماید و این موجب اختلال نظام اجتماعی و جرئت ستمکاران خواهد شد.

پاسخ این است که بغض و خشم و انتقامجویی حرام، پس از وقوع ظلم و ستم است اگر بیش از اندازه ستمی که به او شده باشد و اگر به همان اندازه باشد حرام نیست به تفصیلی که دانسته شد.

امّا پیش از وقوع ظلم بر هرمسلمانی واجب است زیر بار ظلم نرود و در برابر ستم، ایستادگی کند و از مال و جان و ناموس خود دفاع نماید به این تفصیل هرگاه مسلمانی گرفتار ستمگری شود که قصد جان او یا زن یا فرزندش را دارد بر آن مسلمان واجب است اگر بتواند مقاومت کند و از خود و زن و فرزندش دفاع نماید هرچند گمان سلامت نداشته باشد.

و اگر توانایی مقاومت ندارد و بتواند فرار کند واجب است فرار کند تا جانش محفوظ بماند.

دفاع از مال و جان و ناموس واجب است

در حکم قصد جان است قصد زدن یا زخم کردن یا ناقص نمودن عضوی از بدن که در

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۱۹

این موارد هم دفاع واجب است و هرگاه ظالم، قصد بردن مال را داشته باشد، پس اگر آن مال ناچیز و غیرقابل اعتناست مانند کفش کهنه‌ای که به آن اعتنایی نیست اگر دزدی خواست آن را ببرد دفاع از آن واجب نیست و جایز است و اگر مال مهمّ و مورد اعتناست پس مشهور فقها فرموده‌اند دفاع از آن واجب است و بعضی فرموده‌اند وقتی واجب است که آن مال واجب‌الحفظ باشد مثل اینکه سرمایه‌اش در معرض خطر و مورد حاجت اوست.

باید دانست که دفاع از مال وقتی واجب است که به سلامتی خود اطمینان داشته باشد پس اگر گمان

دارد که در دفاع از مال، جانش در خطر است؛ مثلًا دزد با اسلحه است و او اسلحه ندارد، پس در این صورت مقاومت جایز نیست؛ زیرا حفظ جان مقدم بر حفظ مال است و برای دانستن احکام دفاع به کتاب جهاد از کتب فقهی مراجعه شود.

تلافی نکردن زیربار ظلم رفتن نیست

خلاصه بر هرمسلمانی حرام است تسلیم ستم شدن و از آن دفاع نکردن.

لکن اگر ستمی بر او وارد شد مطالبه تدارک بر او واجب نیست بلکه مخیر است بین عفو و صرف‌نظر کردن یا مطالبه تدارک؛ مثلًا اگر ظالمی او را زد یا زخمی نمود یا عضوی از او را ناقص کرد می‌تواند ببخشد و می‌تواند مطالبه دیه یا قصاص کند مطابق آنچه در کتاب حدود و دیات و قصاص ذکر شده است.

یا اگر مال او را برده است می‌تواند عین آن اگر باشد یا مثل و قیمت آن اگر تلف شده، مطالبه کند بدون زیاده چنانچه می‌تواند از آن صرف‌نظر کند مگر اینکه آن مال واجب‌الحفظ باشد مانند مال امانت یا سرمایه زندگی که در این صورت مطالبه آن واجب است.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مورد وجوب دفاع از ظلم پیش از وقوع آن است و مورد امر استحبابی عفو و گذشت پس از وقوع آن است پس بین این دو حکم هیچ تنافی نیست.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۰

آیا عفو، اختلال نظام می‌آورد؟

و امّا آنچه گفته شد که عفو از ظلم موجب اختلال نظام و سبب جرأت ستمکار است، پاسخ این است که آنچه موجب اختلال نظام است عفو از اجرای

حدود الهی در صورت اجتماع شرایط آن است به تفصیلی که در کتاب حدود ذکر شده و در سوره توبه می‌فرماید: «و فرا نگیرد شما را مهربانی به زانی و زانیه در اجرای حکم خدا»؛ زیرا اگر زنای زناکار فاش شود به طوری که چهار مرد عادل بر آن گواهی دهند پس اگر او را حد نزنند و عفوش کنند زنا رواج می‌یابد به طوری که زشتی و گناه بزرگ بودنش از بین می‌رود و همچنین لواط و دزدی و قذف و شرب خمر و غیر اینها از چیزهایی که در شرع مقدس برایش حد واجب شده است.

و امّا عفو کردن از ستمهای جزئی پس علاوه بر اینکه موجب اختلال نظام نیست موجب استحکام و تقویت نظام اجتماع است؛ زیرا عفو سبب زیادتی علاقه و محبّت است چنانکه گفته شد و آن سبب تقویت اجتماع است.

غالباً عفو جلو ستم را می‌گیرد

و اینکه عفو سبب جرأت بر ستم و زیادتی آن است پس گوییم این مطلب عمومی نیست بلکه غالباً به عکس است؛ یعنی اگر ستم کننده عفو شود از تکرار ستمش جلوگیری می‌شود خصوصاً اگر پس از عفو به او احسان هم بکنند که سبب قوّت علاقه‌مندی و محبّت می‌شود چنانچه ذکر شد.

بلی اگر آن ستم کننده با قساوت و شقاوت باشد به طوری که به یقین بداند اگر او را رها کند و از او در گذرد جرأتش بر ستمگری بیشتر می‌شود و ستمهای دیگری خواهد کرد البته در این صورت نباید از او گذشت.

و شواهد تاریخی بر اینکه عفو از ستم جلوگیری کرده بلکه سبب خیرهای فراوانی شده بسیار است از آن جمله: [داستان ذیل است].

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۱

پیغمبر قاتل عمویش را می‌بخشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکّه از آزارهای بی‌شمار مشرکین عفو فرموده و آنها هم اسلام را پذیرفتند و بسیاری از ایشان اسلامشان نیکو شد. و نیز از «وحشی» کشنده حضرت حمزه علیه السلام عفو فرموده و او را پذیرفت و این گذشت، سبب شد که [او] اسلام آورد و در آخر کارش بزرگترین اشقیا که سدّ راه اسلام و مسلمین بود یعنی «مسیلمه کذاب» را کشت.

و نیز حضرت سیّدالشهداء علیه السلام روز عاشورا از حرّ ریاحی عفو فرمود و آن، وسیله رسیدن او به درجه عالی شهادت شد.

اگر پوزش بخواهد عفو لازم است

باید دانست آنچه گفته شد از استحباب عفو و احسان راجع به عفو ابتدایی است یعنی ستم کشیده بدون

درخواست ستم کننده او را ببخشد، امّا اگر ستمگر از کردار خود پشیمان شود و با شرمساری از ستمدیده پوزش بخواهد و عذرخواهی کند، لازم است عذرش را بپذیرد و از او درگذرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی علیه السلام! کسی که نپذیرد پوزش عذرخواهی را، چه راست گوید و چه دروغ، به شفاعت من نرسد».[۲۷۱]

و نیز فرمود: «پوزش‌پذیر باشید از هر پوزشی؛ خواه درست باشد یا نادرست وهرکه نپذیرد، شفاعت من به او نرسد».[۲۷۲]

[۲۷۱] \1 ؛i)-« من لم یقبل العذر من متنصّل صادقاً کان او کاذباً لم ینل شفاعتی»،(من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۳).\E

[۲۷۲] \2 ؛i)-« اقبلوا العذر من کل متنصل محقاً کان او مبطلا ومن لم یقبل العذر منه فلا نالته شفاعتی»،(مشکوة الأنوار، طبرسی).\E

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «اگر مردی تو را از سمت راستت دشنام داده سپس از طرف چپت برگشت و پوزش خواست عذرش را بپذیر».[۲۷۳]

---

(۱)- «من لم یقبل العذر من متنصّل صادقاً کان او کاذباً لم ینل شفاعتی»، (من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ۳۵۳).

(۲)- «اقبلوا العذر من کل متنصل محقاً کان او مبطلا ومن لم یقبل العذر منه فلا نالته شفاعتی»، (مشکوة الأنوار، طبرسی).

(۳)- «ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک فاعتذر الیک فاقبل عذره»،

(روضة الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳).

---

[۲۷۳] \3 ؛i)-« ان شتمك رجل عن يمينك ثم تحول الى يسارك فاعتذر اليك فاقبل عذره»،\E

(روضة الكافى، ج ۸، ص ۱۵۳).

و در کشف الغمّه از موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که به فرزندانش فرمود: «اگر کسی در گوش راست شما حرف ناروایی زد سپس برگشت به گوش چپ شما عذرخواهی کرد و گفت من حرف ناروا نزدم عذرش را بپذیرید» و نظیر همین روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام در فقیه و غرر نقل شده است.

۷. بغض مؤمن به جهت ترک آداب و رسوم

هرگاه شخصی از مؤمنی خلاف توقع و انتظارش را دید یا پاره‌ای از آداب عرفی را ترک کرد و بدین وسیله او را دشمن دارد این بغض حرام قطعی و گناه بزرگی خواهد بود؛ مثلًا قصد می‌کند پولی به عنوان قرض از دیگری بگیرد و انتظار دارد که تا به او گفت فوراً اطاعت کند و چون اظهار کرد و نداد

دشمنش شود یا اینکه کتاب یا فرش یا لباس به عنوان عاریه از دیگری خواست و چون توقع داشت که او را امین داند و به او بدهد و چون نداد کینه‌اش را در دل جای دهد و مانند اینکه می‌خواست؛ چون وارد شود جلوش برخیزد و چون برنخاست دشمنش شود یا انتظار داشت تا دعوتش می‌کند فوراً اجابت نماید یا در مجلس ضیافتی که برپا کرده از او نیز دعوت کند و چون نکرد دشمنش شود.

از همه بدتر دشمنی‌هایی است که از توقعات ناروا و توهمات کفرآمیز پیدا می‌شود مانند دشمنی همکار به اینکه خیال کند چون فلان شخص با او هم شغل شده یا نزدیک مغازه‌اش دکانی باز کرده، مغازه او را از جلوه و رونق می‌اندازد و درآمدش کم می‌شود، غافل از آنکه رزق و کم و زیادش با

خداست و به راستی دشمنی همکار را در دل جای دادن بدترین انواع حقد است.

و در این مقام به پاره‌ای از روایات در حرمت بغض مؤمن اشاره می‌شود.

مورد خشم خدا و عملش پذیرفته نیست

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «و هرکس شب کند و در دلش دشمنی و بدخواهی برادر

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۳

مسلمانش باشد شب کرده در خشم خدا و صبح کرده در خشم خدا تا اینکه توبه کند و از دشمنی برگردد و اگر بمیرد در حالی که در دلش دشمنی مسلمانی باشد بر دین اسلام نمرده است».[۲۷٤]

---

[۲۷۴] ۱\ i)-« ومن بات وفی قلبه غشٌ لأخیه المسلم بات فی سخط اللّه وأصبح کذلك وهو فی سخط اللّه حتّی یتوب ویرجع وان مات کذلك مات علی غیر دین الاسلام»،(بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۳۶۳).E\

امام صادق علیه السلام فرمود: «و نمی‌پذیرد خدا کردار مؤمنی را که در دلش بدخواهی برادر مؤمنش را داشته باشد».[۲۷۵]

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بیش از سه روز قهر کردن از برادر دینی حلال نیست».[۲۷۶]

قهر بیش از سه روز، گناهش بیشتر است

مراد از هجران (قهر کردن) قطع علاقه قلبی و بریدن رشته الفت و دوستی و نفرت و انزجار دل است از کسی که خلاف توقعش از او دیده (از امور دنیوی) یا تقصیری در حقوق معاشرت و مصاحبت از او مشاهده نموده یا نزاع و جدال و گفتگویی که بین آنها واقع شده است و اینکه در حدیث فرموده بیش از سه روز قهر و ستیزه بین دو برادر مسلمان

[۲۷۵] i20 \ 2-« وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤمنٍ عَمَلًا وَهُوَ مُضْمِرٌ عَلَى اخيهِ الْمُؤمِنِ سُوءاً»،(کافی، ج ۲، ص ۳۶۱).\E

[۲۷۶] i20 \ 3-« لاهِجْرَةَ فَوقَ ثَلاثٍ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۲)« لا یحل للمؤمن ان یهجر اخاه المؤمن فوق ثلاث»،(من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰).\E

حرام است، مراد بیان مرتبه شدید گناه بغض مؤمن است؛ یعنی اگر سه روز این بغض بماند، گناهش سخت‌تر و شدیدتر است.

و اما نسبت به خصوص سه روز، مقتضای اطلاق سایر دلیلها، این است که از همان لحظه نخستین که بغض مؤمن را در دل جای داد، گنهکار است تا سه روز و پس از آن سخت‌تر می‌شود.

---

(۱)- «ومن بات وفی قلبه غشٌ لأخیه المسلم بات فی سخط اللّه وأصبح کذلک وهو فی سخط اللّه حتّی یتوب ویرجع وان مات کذلک مات علی غیر دین الاسلام»، (بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۳۶۳).

(۲)- «وَلا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤمنٍ عَمَلًا وَهُوَ مُضْمِرٌ عَلَی اخیهِ الْمُؤمِنِ سُوءاً»، (کافی، ج ۲، ص ۳۶۱).

(۳)- «لاهِجْرَةَ فَوقَ ثَلاثٍ»، (کافی، ج ۲، ص ۳٤٤، ح ۲) «لا یحل للمؤمن ان یهجر اخاه المؤمن فوق ثلاث»، (من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ۳۸۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲٤

آنکه زودتر آشتی کند زودتر به بهشت می‌رود

امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هردو نفر مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند هردو از اسلام بیرون باشند و میان آنها پیوست دینی نباشد و هرکدام پیشی گیرد به سخن گفتن با برادر مسلمان خود اوست که روز حساب پیشی گیرد به رفتن به بهشت».[۲۷۷]

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «راستی شیطان میان دو مؤمن آشوبگری می‌کند تا یکی از آنها از دین

---

[۲۷۷] 1\ i)-« عن الصادق علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: أیُّما مُسْلمین تُهاجَرا فَمَکْثا ثَلاثاً لایَصْطَلِحان الّا کانا خارِجَیْنِ مِنَ الْاسْلامِ وَلَمْ یَکُنْ بَیْنَهُما وَلایَةٌ فَایُّهُما سَبَقَ الی کَلامِ أَخیهِ کانَ السّابِقُ الیَ الْجَنَّةِ یَوْمَ الْحِسابِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۵).\E

خود برنگشته باشد و چون چنین کنند به پشت بخوابد و استراحت کند و سپس گوید کامیاب شدم، خدا رحمت کند مردی را که میان دو تن از دوستان ما الفت اندازد و آنها را آشتی دهد؛ ای گروه مؤمنین با هم الفت گیرید و مهر بورزید».[۲۷۸]

و خلاصه حدیث آنکه قهر کردن از یکدیگر از فریب شیطان است و شیطان همیشه در کمین مؤمنین است و می کوشد تا دینشان را بگیرد و چون به مراد خود برسد راحت و آزاد و خوش می‌شود.

در برابرش هرکس اصلاح دهد و نفرت را با الفت مبدل سازد شیطان را سخت آزرده است.

و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «پیوسته تا دو مسلمان با هم قهرند ابلیس شاد است و چون آشتی کنند زانوهایش بلرزد و به هم خورد و

---

[۲۷۸] ۲\ 2)i(- « إنَّ الشَّيطانَ يُغْري بَيْنَ المؤمِنينَ ما لَمْ يَرْجع أَحَدُهُم عَنْ دينِهِ فإذا فَعَلوُا ذلِكَ اسْتَلْقا عَلَى قَفاهُ وَتَمَدَّدَ ثُمَّ قالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَءاً أَلَّفَ بَيْنَ وَلِيّين لَنا يا مَعْشَرَ المؤمِنينَ تَأَلَّفوا وَتَعاطَفُوا»،(کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۶، باب الهجرة).\E

بندهایش از هم بگسلد و فریاد کشد، وا ویلا گوید از هلاکتی که دیده است».[۲۷۹]

---

(۱)- «عن الصادق علیه السلام قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم: أَیُّما مُسْلمین تُهاجَرا فَمکَثا ثَلاثاً لایَصْطَلِحان الَّا کانا خارِجَیْنِ مِنَ الْاسْلامِ وَلَمْ یَکُنْ بَیْنَهُما وَلایَةٌ فَایُّهُما سَبَقَ الی کَلامِ أَخیهِ کانَ السَّابِقُ الیَ الْجَنَّةِ یَوْمَ الْحِسابِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳٤٥، ح ٥).

(۲)- «إِنَّ الشَّیْطانَ یُغْری بَیْنَ المؤمِنینَ مالَمْ یَرْجع أَحَدُهُم عَنْ دینِهِ فإِذا فَعَلوُا ذلِکَ اسْتَلْقا عَلَی قَفاهُ وَتَمَدَّدَ ثُمَّ قالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَءاً الَّفَ بَیْنَ وَلِیّین لَنا یا مَعْشَرَ المُؤمِنینَ تَأَلَّفوا وَتَعاطَفُوا»، (کافی، ج ۲، ص ۳٤٥، ح ٦، باب الهجرة).

---

[۲۷۹] i(3\ )-« لایَزالُ اِبْلیسُ فَرِحاً مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمانِ فَاذا الْتَقَیَا اصْطَکَّتْ رُکْبَتاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصالُهُ وَنادی یا وَیْلَهُ ما لَقِیَ مِنَ الثُّبُورِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۷).E\

(۳)- «لایَزالُ ابْلیسُ فَرحاً مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمانِ فَاذا الْتَقَیَا اصْطَکَّتْ رُکْبَتاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصالُهُ وَنادی یا وَیْلَهُ ما لَقِیَ مِنَ الثُّبُورِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳٤٦، ح ۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۵

گاهی هردو سزاوار لعنتند

«مفضّل» گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دو مرد به طور قهر از هم جدا نشوند جز اینکه یکی از آنها سزاوار بیزاری و لعنت است و بسا که هردو سزاوار آن باشند».

«معتّب» به آن حضرت عرض کرد فدایت شوم! این جزای ظالم است، مظلوم چه تقصیری دارد؟ فرمود: «برای آنکه برادر خود را به پیوست و آشتی با خویش نمی‌خواند و از گفته او صرف‌نظر نمی‌کند. شنیدم پدرم می‌فرماید هرگاه دو نفر با هم ستیزه

کردند و یکی بر دیگری چیره شد آنکه ستم دیده، نزد طرف ستمگر خود رود تا آنکه به او بگوید ای برادر! من به تو ستم کردم و بدین وسیله قهر و متار که میان او و رفیقش برطرف شود؛ زیرا خدا حکیم و عادل است، از ظالم داد مظلوم را می‌ستاند».[۲۸۰]

و خلاصه حدیث؛ دو نفری که از هم قهر می کنند و دشمنی یکدیگر را در دل جای می‌دهند هرگاه بر این قهر و خشم ادامه دهند هردو مقصر و گنهکارند، ظالم که آشکار است اما مظلوم، چون می‌تواند هم خشم خود را دور کند و هم خشم ظالم را به اینکه نزد او رود و بگوید برادر! من بد کردم، ستم نمودم مرا ببخش (و اگر توریه کند بهتر است یعنی از جمله ستم کردم، قصد کند ستم به نفس خود را) و در

[۲۸۰] ۱\ i)-« سَمِعْتُ اباعَبدِاللّه علیه السلام یَقُولُ: لایَفْتَرِقُ رَجُلانِ عَلَی الْهِجْرانِ الّا اسْتَوْجَبَ احَدُهُما الْبَرائَةَ وَاللَّعْنَةَ وَرُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذلِكَ كِلاهُما. فَقالَ لَهُ مُعَتِّبٌ: جَعَلَنِي اللّهُ فِداكَ هذا الظّالِمُ فَما بالُ الْمَظْلُوم؟ قال علیه السلام لأَنَّهُ لایَدْعُو احاهُ الی صِلَتِهِ وِلا یَتَغامسُ لَهُ عَنْ كَلامِهِ سَمِعْتُ أَبی یَقُول: إذا تَنازَعَ اثْنانِ فَعازَّ احَدُهُما الآخَرَ فَلْیَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إلی صاحِبِهِ حَتَّی یَقُولَ لِصاحِبِهِ أَیْ أَخي أَنَا الظّالِمُ حَتَّی یَقْطَعَ الْهِجْرانَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ صاحِبِهِ فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وَتَعالی حَكَمٌ عَدْلٌ یَأْخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۱).\E

روایات از جمله حقوق مؤمنین به یکدیگر نگاهداشتن از گناه شمرده شده است.

چیزی نخواهید تا خشمگین نشوید

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «حاجتهای خودتان را از برادران دینی خود خواهش

---

(۱)- «سَمِعْتُ اباعَبدِاللّه علیه السلام یَقُولُ: لایَفْتَرِقُ رَجُلانِ عَلَی الْهِجْرانِ الّا اسْتَوْجَبَ احَدُهُمَا الْبَرائَةَ وَاللَّعْنَةَ وَرُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذلِکَ کِلاهُما. فَقالَ لَهُ مُعَتِّبٌ: جَعَلَنِی اللّهُ فِداکَ هذا الظَّالِمُ فَما بالُ الْمَظْلُومِ؟ قال علیه السلام لِأَنَّهُ لایَدْعُو اخاهُ الی صِلَتِهِ وِلا یَتَغامسُ لَهُ عَنْ کَلامِهِ سَمِعْتُ أَبی یَقُول: إذا تَنازَعَ اثْنانِ فَعازَّ احَدُهُما الآخَرَ فَلْیَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إِلی صاحِبِهِ حَتَّی یَقُولَ لِصاحِبِهِ أَیْ أَخی أَنَا الظَّالِمُ حَتَّی یَقْطَعَ الْهِجْرانَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ صاحِبِهِ فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی

حَكَمٌ عَدْلٌ يَأخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳٤٤، ح ۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲٦

نکنید که اگر خواستید و آنها به شما ندادند خشمگین شوید و (چون خشم کردید) کافر شوید».[۲۸۱]

در این حدیث خشم و بغض به مؤمن را به جهت دنیوی در حدّ کفر دانسته و برای اینکه مؤمنی به چنین گناه بزرگی گرفتار نشود امر فرمود که تا بتوانید از یکدیگر چیزی نخواهید مبادا خواهش شما را انجام ندهند و به گناه بغض مؤمن آلوده شوید.

[۲۸۱] ۱\ i)-« لا تسئلوا اخوانکم الحوائج فیمنعونکم فتغضبون وتکفرون»،(دارالسلام، نوری، ج ۴، ص ۲۰۲).E\

و نیز از پدران بزرگوارش نقل فرمود که: «گواهی کسی که در دلش دشمنی است بر چیزی پذیرفته نیست».[۲۸۲]

و همچنین فرمود: «گواهی مرد و زن خیانتکار و همچنین کسی که با برادر دینی خود دشمنی دارد گذرا نیست».[۲۸۳]

فرمایش محقق در شرایع و شهید در مسالک

«محقق» در شرایع می‌فرماید: «حسد گناه است و همچنین دشمنی با مؤمن هم گناه است و آشکار کردن بغض، ضرر رساننده است به عدالت».[۲۸٤]

یعنی بغض مؤمن تا دانسته نشده تنها گناه درونی است و چون آشکارش کرد و دانسته شد دیگر عادل نیست یعنی در اموری که عدالت شرط آن است

---

[۲۸۲] i(2\)-« لا تقبل شهادة ذی شحناء»،(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۳).E\

[۲۸۳] i(3\)-« لا یجوز شهادة خائن ولا خائنة ولا ذی غمر علی اخیه»،(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۸۷).E\

[۲۸۴] i(4\)-« الْحَسَدُ مَعْصِیةٌ وَکَذا بغْضَةُ الْمُؤمِنُ، والتّظاهُرُ بذلك قادِحٌ فِی الْعَدَالَةِ»،(شرایع، ج ۴، ص ۱۱۷، کتاب الشهادات، مسأله ۷، چاپ اسماعیلیان).E\

مانند شهادت و امامت جماعت نمی‌توان او را عادل دانست مگر اینکه توبه کند و اطمینان به ملکه عدالت او پیدا شود.

شهید ثانی در مسالک در شرح عبارت محقق فرموده: «در بین فقهای اسلام خلافی

---

(۱)- «لا تسئلوا اخوانکم الحوائج فیمنعونکم فتغضبون وتکفرون»، (دارالسلام، نوری، ج ٤، ص ۲۰۲).

(۲)- «لا تقبل شهادۀ ذی شحناء»، (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ٤۳).

(۳)- «لا یجوز شهادۀ خائن ولا خائنۀ ولا ذی غمر علی اخیه»، (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۸۷).

(٤)- «الْحَسَدُ مَعْصِيةٌ وَكَذا بغْضَةُ الْمُؤمِنُ، والتّظاهُرُ بذلك قادِحٌ فِي الْعَدَالَةِ»، (شرایع، ج ٤، ص ١١٧، کتاب الشهادات، مسأله ٧، چاپ اسماعیلیان).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۷

نیست در حرمت حسد و بغض مؤمن و در روایات فراوانی از هردو سخت نهی شده و وعده عذاب بر هردو داده شده و هردو از گناهان کبیره است پس ضرر رساننده به عدالت است هرچند آشکار نشود و تنها در درون باشد یعنی در گفتار یا کردار حسد و بغض خود را ظاهر نکند و جهت اینکه فقها اظهار حسد و بغض را دلیل بر بی‌عدالتی دانسته‌اند نه برای این است که حسد و بغض درونی گناه نیست، بلکه به این جهت است که تا ظاهر نشود، برای دیگران دانسته نمی‌شود گناه درونی او، پس حسد و بغض هرچند به تنهایی و بدون اظهار حرامند لکن تا دانسته نشود و آشکار نگردد بی‌عدالتی آن شخص

ثابت نمی‌شود تا شهادتش ردّ شود و معنای حسد ناخوش داشتن نعمت است بر کسی که حسدش را دارد و آرزومند گرفته شدن نعمت از اوست خواه این حالت درونیش را آن کس باخبر شود یا بی‌خبر بماند.

و معنای بغض مؤمن ناخوش داشتن مؤمن و گران و سنگین داشتن و نفرت داشتن از اوست بدون گناهی که کرده باشد بلکه به سبب امر دنیوی، پس بغض مؤمن بدون گناهی که کرده باشد به تنهایی معصیت است خواه از او قهر کند و او را ترک نماید یا نه و اگر با آن بغض قلبی، قهر هم کرد و او را ترک نمود دو معصیت کرده است و اگر بغض تنها باشد بدون قهر کردن یک معصیت است چنانکه اگر قهر کردن تنها بدون بغض قلبی باشد یک معصیت است».[۲۸۵]

[۲۸۵] ۱\ i)ُ1)-« لا خلاف فی تحریم هذین الامرین والتهدید علیهما فی الاخبار مستفیض. وهما من الکبائر فیقدحان فی العدالة مطلقاً. وانما جعل التظاهر بهما قادحاً لانهما من الاعمال القلبیّة فلا یتحقق تأثیرهما فی الشهادة الا مع اظهارهما وان کانا محرمین بدون الاظهار والمراد بالحسد: کراهة النعمة علی المحسود وتمنی زوالها عنه، سواء وصلت الی الحاسد ام

و در ریاض فرموده: «اتفاق فتوا و روایت بر معصیت بودن دشمنی و کینه مؤمن از غیر جهت دینی است و فقها در تفسیر عداوت گفته‌اند خوشحال شود از بدحالی مؤمنی و ناخوش شود از خوشی او.

---

(۱)- «لا خلاف فی تحریم هذین الامرین والتهدید علیهما فی الاخبار مستفیض. وهما من الکبائر فیقدحان فی العدالهٔ مطلقاً. وانما جعل التظاهر بهما قادحاً لانهما من الاعمال القلبیّهٔ فلا یتحقق تأثیرهما فی الشهادهٔ الا مع اظهارهما وان کانا محرمین بدون الاظهار والمراد بالحسد: کراههٔ النعمهٔ علی المحسود وتمنی زوالها عنه، سواء وصلت الی الحاسد ام لا. وببغضه: کراهته واستشقاله لا لسبب دینیّ- کفسق- فیبغضه لأجله سواء قاطعه مع ذلک ام لا. فان هجره

لا. وببغضه: کراهته واستشقاله لا لسبب دینیّ- کفسق- فیبغضه لأجله سواء قاطعه مع ذلک ام لا. فان هجره فهما معصیتان وقد یحصل کل منهما بدون الاخری»،(مسالک، ج ۱۴، ص ۱۸۴).E\

فهما معصیتان وقد یحصل کل منهما بدون الاخری»، (مسالک، ج ١٤، ص ١٨٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۸

و بعض دیگر اضافه کرده‌اند آرزوی گرفته شدن نعمت را از او و همه اینها گناه بزرگی است و اگر نگوییم گناه کبیره است به اصرار بر آن قطعاً کبیره می‌شود».

باید دنیا را کوچک و آخرت را بزرگ دید

اگر گفته شود بغض انسانی، از کسی که خلاف انتظارش را از او دیده، قهری و غیراختیاری است بنابراین، مورد تکلیف و مؤاخذه نمی‌شود، پاسخ این است که در بحث بغض در برابر ستم گفته شد آنچه غیراختیاری است خطور نخستین بغض است لکن جای دادن آن را در دل اختیاری است و در این مقام گوییم:

«سبب اصلی پیدایش بغض در این موارد حبّ دنیا یعنی علاقه شدید به زندگی دنیوی و اوضاع آن و بی‌خبری از جهان عظیم پس از مرگ است بدیهی است کسی که حیات عاریه دنیوی را بزرگ دید، کوچکترین ناملایم و خلاف توقعی از کسی که ببیند از او رنجیده می‌شود چنانکه اگر به نور ایمان، بزرگی عالم آخرت و زندگی جاودانی پس از مرگ را شناخت و از بزرگی اوضاع و گزارشات آن جهان باخبر شد زندگی دنیوی نزد او کوچک و بی‌ارزش می‌شود و بزرگترین ناملایمات این جهان او را ناراحت و رنجیده نکرده او را از پا درنمی‌آورد و خوشیها و ناخوشیهای حیات مادّی را پست‌تر از این می‌داند که در او اثری گذارد، بنابراین، تنها سبب بغض و کینه، ضعف ایمان و جهل به حقیقت است و چون تقویت ایمان و شناسایی

حقیقت در اختیار اوست جلوگیری از کیفر هم اختیاری است.

زیانهای حقد

کسی که او را خشم می‌گیرد اگر به قوت ایمان صبر کرد و آتش خشم خود را خاموش نمود، دلش آلودگی پیدا نمی‌کند. و همچنین اگر نتوانست صبر کند و توانست تلافی کند به طوری که دلش خنک شود، پس آن هم دلش از آتش خشم آزاد است و اگر صبر نکرد و تلافی هم نتوانست کند پس آتش خشم در دلش جای گرفته و دشمنی و نفرت

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۲۹

و بدخواهی طرف در دلش پیدا می‌شود و اگر این حالت در دل مستمر شد مقدّمه و سبب ده آفت خواهد شد بدین قرار.

۱ و ۲- حسادت و هجران

کسی که کینه دیگری را دارد قهراً از گرفتاریش خوشحال و از خوشی او ناراحت می‌شود و آرزوی گرفته شدن نعمت او را دارد و این همان حسد حرام است که در بحث آتیه ذکر خواهد شد.

و همچنین کینه سبب می‌شود که انسانی از کسی که به او دشمنی داشته، قهر و قطع رابطه کند و دلیل بزرگی گناه هجران ذکر شد.

۳- شماتت و سرزنش

کسی که دشمن دیگری شود هنگامی که او را گرفتار بیند شادکام می‌شود و غالباً شادی خود را به خندیدن و سایر کارهایی شادی بخش آشکار می‌سازد و او را استهزاء و مسخره می‌نماید و به زبان، او را سرزنش می‌کند؛ مثلًا می‌گوید چه خوب شد که چنین گرفتار شدی چون چنان کردی چنین

شدی، چون تو را نفرین کردم بخاطر من دچار این بلا و مصیبت شدی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که مؤمنی را سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند».[۲۸۶]

نیز فرمود: «هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آن را مرتکب شود».

همچنین فرمود: «شادکامی و شماتت در گرفتاری و مصیبت برادر دینی از خود نشان مده (و بترس از اینکه) خدا به او ترحّم کند و آن گرفتاری را به تو دهد».[۲۸۷]

همچنین فرمود: «کسی که در مصیبتی که به برادرش رسد، شادکامی و شماتت کند

---

[۲۸۶] 1\ i)-« مَنْ أَنَّبَ مُؤمِناً أَنَّبهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، باب التعییر).\E

[۲۸۷] 2\ i)-« لاتُبْدی الشَّماتَةَ لاخیكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ وَيُصَيِّرُها بِك»،(کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، باب الشماتة، ح ۱).\E

(۱)- «مَنْ أَنَّبَ مُؤمِناً أَنَّبهُ اللَّهُ فِی الْدُّنْیا وَالآخِرَةِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۵٦، باب التعییر).

(۲)- «لاتُبْدی الشَّماتَةَ لاخیکَ فَیْرحَمَهُ اللَّهُ وَیُصَیِّرَها بِک»، (کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، باب الشماتة، ح ۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳۰

از جهان نرود تا گرفتار فتنه شود»[۲۸۸]؛ یعنی مانند او گرفتار بلا و مصیبت شود برای انتقامجویی از مؤمن.

٤- غیبت و تهمت

کسی که دشمن دیگری شد نمی‌تواند از نقل عیبهایی که از طرف می‌داند خودداری کند بلکه از عیب‌گذاری بر او یعنی نمی‌تواند به او تهمت نزند؛ زیرا جلوگیر او از تهمت و غیبت جز قوّت ایمان به خدا و روز جزا چیز دیگر نخواهد بود و اگر ایمان

[۲۸۸] ۱\ i(1)-« مَنْ شَمَتَ بِمُصیبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخیهِ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الْدُّنیا حتَّی یُفْتَتَنَ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، باب الشماتة، ح ۱).E\

درست و محکمی داشت از اوّل کینه مؤمن را در دل جای نمی‌داد و بزرگی گناه غیبت و تهمت در «کتاب گناهان کبیره» ذکر شده است.

۵ و ٦- خیانت و تحقیر

کسی که دشمن دیگری شد آماده خیانت کردن به او می‌شود و از هیچ خیانتی نسبت به او خودداری نمی‌تواند کرد تا جایی که اسرار او را که پیش از دشمنیش دانسته بود فاش می‌کند و به او خیانت می‌کند و بزرگی گناه خیانت در «کتاب گناهان کبیره» ذکر شده است.

همچنین از آثار و لوازم کینه، خوار و زبون کردن دشمن است؛ یعنی در برخورد با او از او رو برمی‌گرداند به او سلام نمی‌کند او را مسخره می‌نماید ادای او را درمی‌آورد، دیگران را مانع می‌شود که او را تعظیم و تکریم نمایند و مانند اینها

و بزرگی هریک از آن گناهان در کتاب مزبور ذکر شده است.

۷ و ۸- منع حقوق واجب- آزار رسانی

کسی را که دشمن داشته، اگر رحم باشد قطع رحم می‌کند، اگر همسایه است، حق همسایگی را ادا نمی‌کند و اگر مظلوم و گرفتار باشد از او دادرسی نمی‌نماید و به فریادش نمی‌رسد. و همچنین سایر حقوق واجب را ترک خواهد کرد و بزرگی گناه هریک در

---

(۱)- «مَنْ شَمَتَ بِمُصيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنيا حتَّى يُفْتَتَنَ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، باب الشماتة، ح ۱).

محلّ خودش ذکر شده است.

همچنین کسی که کینه دیگری را به دل گرفت آماده هرنوع آزاری است که بتواند به او برساند از دست و زبان.

۹- زیانهای دنیوی

هرانسانی در مدّت زندگانی دنیویه‌اش نیازمندیهای بی‌شماری به یاری کردن دیگران دارد به طوری که اگر دوستانی نداشته باشد که با او همکاری و همدردی کنند و نیازمندیهایش را برطرف سازند، خودش به تنهایی از عهده برنخواهد آمد و با هر که دشمن شود قهراً او هم دشمنش می‌شود و از یکدیگر می‌برند و دادرسی از یکدیگر نمی‌کنند و چون این مطلب بین افراد تکرار شد، همگان تنها می‌شوند و در سختیهای زندگی دچار رنجهای از پا درآورنده خواهند شد. علاوه بر رنجها و ناراحتیهای درونی که از حالت بغض نهانی خود می‌برند تا جایی که بر اعصاب اثر گذاشته و بیمارش خواهد

کرد، خصوصاً اگر دشمن را در ناز و نعمت و کامیاب بیند یا نتواند با او دشمنی کند.

۱۰- زیانهای اخروی

شخص کینه‌دار علاوه بر گناهان بی‌شماری که به آنها آلوده خواهد شد چنانچه گفته شد از خیرات و برکات فراوانی که به وسیله الفت و علاقه محبّت ممکن بوده به آنها برسد محروم خواهد شد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

هرمؤمنی را دشمنهای نهانی است (یعنی شیاطین) که در کمین او هستند و دشمن ایمان و درستکاری اویند و کارشان القای وسوسه‌ها و خاطره‌های نارواست در درون او، تا بدین‌وسیله ایمانش را ربوده و از صراط مستقیم عبودیت او را منحرف کنند. و خلاصه مانند خودشان بی‌ایمان و تبهکار شود و به مقام شامخ انسانیت نرسد و در این

خصومتشان یک لحظه از مؤمن غافل نیستند و به تعبیر بزرگی که از او پرسیده شد آیا شیاطین مانند بشر خواب دارند؟ گفت اگر در شبانه روز لحظه‌ای خواب داشتند ما در آن ساعت از شر آنها در امان بودیم.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳۲

از اینجاست که در قرآن مجید مکرّر از دشمنی شیطان خبر داده و امر فرموده است که برای نبرد با او آماده شوند.[۲۸۹]

و به راستی مؤمن به تنهایی از مبارزه با چنین دشمن سرسختی ناتوان است و تنها راه پیروزی بر او استمداد از قلوب مؤمنین است بلکه رابطه دوستی خدایی خود را با آنها محکم کند و با آنها متحد و یکدل و یک جان شود و چون چنین شود هرگاه شیطان نزدیک دل او بیاید می‌بیند یک دل نیست

[۲۸۹] \i\-(1)i إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ...E\، (فاطر/ ۶).E\

بلکه صدها دل است و به چنین دل محکمی راه ندارد و از اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مؤمن برای مؤمن دیگر مانند ساختمان است که اجزای آن (سنگ، آهن، آجر، گچ، سیمان)، محکم کننده و نگاهدارنده یکدیگر هستند».[۲۹۰]

و برای همین منظور است که در روایات فراوانی دستور داده شده که تا می‌توانید دوست ایمانی پیدا کنید و با یکدیگر صمیمی و یکدل باشید تا جایی که:

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار».

و «ناتوانترین مردم کسی است که از به دست آوردن برادر دینی و رفیق الهی ناتوان باشد و از او

[۲۹۰] -« المؤمن للمؤمن بمنزلة البنيان يشد بعضه بعضا»،(بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۵۰).

عاجزتر کسی است که دوست خود را از دست بدهد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «زیاد کنید دوستان خود را که در دنیا یار و یاور شما هستند و در آخرت شفاعت خواه شمایند».[۲۹۱]

نماز جماعت و کوشش شیطان در ترک آن

از اینجا دانسته می‌شود جهت اهمیت و کثرت فضیلت و ثواب نماز جماعت تا جایی که از نماز فرادا خواندن نهی شده است؛ زیرا هرگاه چند نفر علاقه و رابطه دوستی خدایی دلهایشان را یکی کند و با یک دل رو به خدا نمایند شیطان ضعیف‌تر از آن است

[۲۹۱] وسائل، احکام العشرة، باب ۷، ص ۴۰۸ - حج

(۱)- إِنَّ الشَّيْطنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ...، (فاطر/ ٦).

(۲)- «المؤمن للمؤمن بمنزلة البنيان يشد بعضه بعضا»، (بحارالانوار، ج ٦١، ص ١٥٠).

(۳)- حج وسائل، احكام العشرة، باب ۷، ص ٤٠٨.

قلب سليم، ج۲، ص: ۲۳۳

که بتواند به دل آنها رخنه کند و از گوهر ایمانشان دستبردی زند.

و راستی تمام سعی شیطان و آرزوی او، جدایی و بریدگی دلهای مؤمنین از یکدیگر است؛ زیرا هرمؤمنی را که توانست از مؤمن دیگر جدا کند به همان اندازه توانا می‌شود بر تسلط بر او و به همان اندازه می‌تواند خودش را به دل او برساند و تیرهای وسوسه‌اش را در دلش کارگر سازد؛ چنانچه

در احادیث گذشته از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شد.

بهترین مؤمنین، الفت گیرنده‌ترین آنهاست

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «مؤمن عزیز و کریم است و منافق حیله‌گر و پست. و بهترین مؤمن کسی است که محل الفت مؤمنین باشد و کسی که به مؤمنی الفت نمی‌گیرد و دیگری هم به او الفت نمی‌گیرد، خیری در او نیست».

فرمود: و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «بدترین مردمان کسی است که دشمن مؤمنین است و دلهای مؤمنین هم از او کراهت دارد، نمّام بین دوستان، جدایی اندازنده بین دوستان و عیبجوی مردمان است، اینها هستند که خداوند در قیامت به نظر رحمت به آنها ننگرد و

آنها را پاکیزه نمی‌فرماید»، پس این آیه را تلاوت فرمود: «خداوند تو را (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم!) به یاری کردن خودش و مؤمنین یاری فرمود و بین دلهای مؤمنین الفت داد».[۲۹۲]

محرومیت از دعای مؤمن و درجات باقی

خلاصه بزرگترین زیان مؤمن از دشمنی و بریدگی از مؤمن دیگر، تنها شدن اوست

---

(۱)- «المؤمن عزّ کریمٌ والمنافق خب لئیم، وخیر المؤمنین من کان مألفۀ للمؤمنین ولا خیر فیمن لا یألف ولا یؤلف قال: وسمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یقول: شرار الناس من یبغض المؤمنین وتبغضه قلوبهم، المشاؤن بالنمیمۀ، المفرقون بین الاحبۀ الباغون للناس العیب اولئک لا

---

[۲۹۲] \ 1 ¿i)-« المؤمن عزّ کریمٌ والمنافق خب لئیم، وخیر المؤمنین من کان مألفة للمؤمنین ولا خیر فیمن لا یألف ولا یؤلف قال: وسمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یقول: شرار الناس من یبغض المؤمنین وتبغضه قلوبهم، المشاؤن بالنمیمة، المفرقون بین الاحبة الباغون للناس العیب اولئك لا ینظر اللّه الیهم ولا یزکیهم یوم القیمة ثم تلا علیه السلام:\i هُوَ الَّذی ایدكَ بِنَصرِهِ وَبِالمؤمِنینَ وَالّفَ بَین قُلوبهم\E»،(وسائل، ج ۸، ص ۴۰۸).\E

ينظر اللَّه اليهم ولا يزكيهم يوم القيمة ثم تلا عليه السلام: هُوَ الَّذی ایدکَ بِنَصرِهِ وَبِالمُؤمِنینَ وَالّفَ بَین قُلوبهم»، (وسائل، ج ۸، ص ٤٠٨).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳٤

در برابر دشمن سرسختش؛ یعنی شیطان و دیگر محرومیت از شفاعت او در قیامت و دیگر محرومیت از دعاهایش و محرومیت از برکات و درجات و مقامات دوستی در راه خداست، به تفصیلی که در «باب حب فی اللَّه» از اصول کافی است. و دیگر محرومیت از ثوابهایی است که در معاشرت با او ممکن بوده به آنها برسد.

درمان بغضهای حرام

پس از دانستن مراتب هفتگانه بغض حرام و زیانهای آنها لازم است به درمان و جلوگیری هریک از این مراتب به طور اختصار اشاره شود.

۱- بغض با خدا: باید به آنچه در بخش عقاید این کتاب نوشته شد، از روی دقت مطالعه کند و پروردگار جهان آفرین را بشناسد و بداند که خودش و علاقه‌هایش و هرچه در جهان هستی است، همه از خداوند است، سپس در ساختمان بدنش دقت کند و اجزا و اعضای آن را تا قوای ادراکیه‌اش در نظر آرد و سپس تأمل کند در نعمتهای جزئی مستمری که به او عنایت فرموده است و می‌فرماید تا جایی که به یقین بداند نعمتهای الهی درباره او از اندازه و شماره بیرون است.

پیدایش نان تا مرحله هضم

برای نمونه در لقمه نانی که همه روزه می‌خورد، دقت کند و ببیند چه اسبابهای بی‌شماری که پروردگار عالم به کار انداخته تا این لقمه نان به دست رسیده است:

ابر و باد و مه و تا تو نانی به کف
خورشید و فلک آری و به غفلت
درکارند نخوری
همه از بهر تو شرط انصاف نباشد
سرگشته و فرمانبردار که تو فرمان نبری

نیز دقت کند در اسبابی که برای هضم شدن و جزء بدن گردیدن و موجب قوی شدنش قرار داده از دندانها و حرکت فک و آب دهان و دستگاه هاضمه یعنی معده، کبد و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳۵

دستگاه تصفیه خون یعنی قلب که شرح هریک موجب طول کلام است.

نیز برای دانستن بی‌نهایتی نعمتها دقتی در دستگاه تنفس کند تا بداند که: «هرنفسی که فرو می‌رود

ممد حیات است و چون برمی‌گردد مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم ...».

دوست داشتن منعم، فطری بشر است

پس از این یقین، علاقه‌مندی و دوستی پروردگار عالم نصیبش خواهد شد؛ زیرا دوست داشتن منعم، فطری هر بشری است و گفته‌اند که «الانسان عبید الاحسان» انسان برده نیکی است آیا بشر از سگ کمتر و پست‌تر است که با صاحب خود علاقه‌مند می‌شود به‌طوری که خودش را فدای او می‌کند؟![۲۹۳]

از اینجاست که در قرآن مجید مکرر امر شده به یاد کردن نعمتهای بی‌پایان خداوند که از آثار این یاد، ترک طغیان و سرکشی و سرپیچی از اوامر خداست

[۲۹۳] ۱\ i)- رجوع شود به داستانهای ۷۱ و ۷۲ از کتاب داستانهای شگفت به قلم مؤلف.\E

و در برابر حالت خشوع و خضوع یعنی علاقه‌مندی و دوستی و تذلل برای پروردگار نصیب خواهد شد:

«پس یاد کنید نعمتهای خدا را به امید آنکه رستگار شوید»[۲۹۴]؛ زیرا در یاد کردن نعمتها و شکر آنها سبب علاقه‌مندی و دوستی و بندگی خداست و نیز سبب زیادتی نعمت و بهره‌برداری خواهد شد و همین است تنها وسیله رستگاری و سعادتمندی در دنیاوآخرت.

«و یاد کنید نعمتهای خدا را و به سخت‌تر فسادی در زمین تبهکاری نکنید».[۲۹۵]

در این آیه شریفه اشاره شده که فراموشی نعمتهای خدا موجب سخت‌ترین فساد است. توضیح مطلب آنکه.

---

[۲۹۴] i\ -\i\ (2 ... فَاذْكُرُواْ ءَالَا ءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ\E، (اعراف/ ۶۹).\E

[۲۹۵] i\ -\i\ (3 ... فَاذْكُرُواْ ءَالَا ءَ اللَّهِ وَلَاتَعْثَوْاْ فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ\E، (اعراف/ ۷۴).\E

خرابکاری، مانع شدن از رسیدن به کمال است

هر جزئی از اجزای جهان هستی را کمالی است که به تدریج باید به آن برسد و فساد

---

(۱)- رجوع شود به داستانهای ۷۱ و ۷۲ از کتاب داستانهای شگفت به قلم مؤلف.

(۲)- ... فَاذْكُرُواْ ءَالَا ءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، (اعراف/ ٦٩).

(۳)- ... فَاذْكُرُواْ ءَالَا ءَ اللَّهِ وَلَاتَعْثَوْاْ فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، (اعراف/ ٧٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳٦

آن در نرسیدن به آن کمال مناسب اوست یا گرفته شدن آن، بنابراین، اگر انسانی مانع شود از رسیدن چیزی به کمالش او را مفسد (خرابکار) گویند و

چون انسان را که اشرف اجزای جهان آفرینش است کمالی است که باید به آن برسد و آن کمال شناختن پروردگار عالم و علاقه به او و بندگی اوست و این هم حاصل نشود جز به زیاد یاد کردن او و نعمتهای بی‌پایان او.

خلاصه، ترک یاد نعمت سبب نرسیدن به کمال انسانی است و آن هم سخت‌ترین فساد است.

ایمان، دلبستگی و کفر، بریدگی است

در «بخش عقاید» این کتاب گفته شد که ایمان به معنای علاقه‌مندی و دلبستگی و انقیاد و بندگی حضرت آفریدگار است که به فارسی «گرویدن» گفته می‌شود؛ چنانچه کفر به معنای بریدن از خدا و دلبستگی به دنیا و طغیان است که به فارسی «ناگرویدن و سرکشی» گفته می‌شود و در قرآن

مجید می‌فرماید: «آنکه سرپیچید و زندگی دنیا را برگزید، همانا جایگاهش دوزخ است».[۲۹۶]

و راه تحصیل ایمان و تقویت آن به تفصیل گفته شد و کسی که طالب رسیدن به کمال انسانی است باید به آنچه گفته شد رفتار کند.

۲- درمان بغض به قضا و قدر: کسی که در برابر قضای تکوینی یا تکلیفی الهی که مخالف میل نفسانی اوست ناخشنود می‌شود و تسلیم حکم خدا نمی‌گردد باید چند مطلب را در نظر گیرد یکی التفات به دانایی و توانایی و مهربانی خداوند است که هریک از این صفات را باید در او به بی‌نهایتی بشناسد.

دیگر التفات به نادانی و بی‌خبری خود است و بداند که حقایق و واقعیات و امور آتیه بر او پوشیده است

[۲۹۶] \i\-(1)i فَأَمَّا مَن طَغَى* وَءَاثَرَ ا لْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا* فَإِنَّ ا لجَحِيمَ هِيَ ا لْمَأْوَى\E، (نازعات/ ۳۷- ۳۹).\E

به طوری که اگر بودن چیزی را برای خود صلاح دید باید احتمال

---

(۱)- فَأَمَّا مَن طَغَى* وَءَاثَرَ ا لْحَيَوةَ الدُّنْيَآ* فَإِنَّ ا لْجَحِيمَ هِيَ ا لْمَأْوَى، (نازعات/ ۳۷- ۳۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳۷

خطا و اشتباه در خود دهد شاید واقعاً نبودن آن صلاح او باشد و بالعکس و به این مطلب در قرآن مجید اشاره فرموده است: «بسا چیزی را ناخوش دارید و آن برایتان خوب است و بسا چیزی را خوش دارید و آن برایتان بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».[۲۹۷]

بنابراین، صلاح اندیشی انسان برای خودش یعنی بگوید حتماً صلاح من در این است که چنین شود

---

[۲۹۷] \i\-(1)i ... وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ\E، (بقره/ ۲۱۶).\E

یا چنین نشود، غلط و نارواست بلکه باید در برابر قضای الهی بمانند بیمار در برابر مداوی طبیب حاذق و مهربان باشد:

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

پس بد مطلق نباشد در جهان

نیز باید بداند که هرناملایمی که به او می‌رسد و به نظرش شری است سودهایی در آن است به طوری که خیر آن بیش از جهت شری است که پنداشته است؛ مثلًا مرگ یکی از بستگان را که می‌بیند سخت ناخشنود و ناراحت می‌شود باید بفهمد که اگر مرگ او صلاحش نبود به طوری که برای او بهتر از بودنش نبود، خدا جانش را نمی‌گرفت.

و به طور کلی هرکس در هروقت می‌میرد مرگ برایش در آن وقت بهتر بوده؛ زیرا اگر بنده شایسته بود، زودتر از رنجهای دنیا خلاص شده و به عالم اعلی رسیده و اگر سرکش بود به مرگش به سرکشی‌اش خاتمه داده می‌شود و دیگر به عقوبتش افزوده نمی‌گردد.

نعمتهای دیگر را فراموش نکن

نیز در برابر هرناملایمی فوراً متذکر نعمتهای فراوانی که خدا به او داده است بشود؛ مثلًا اگرتهیدستی به‌او روی‌آورد، متذکر نعمت عافیت وبزرگی آن‌شود واگر بیماری‌عضوی پیدا کند، متذکر عافیت سایر اعضای خود گردد و از همه بالاتر بقای اصل حیات است.

---

(۱)- ... وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى

أَن تُحِبُّواْ شَيًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ، (بقره/ ٢١٦).

قلب سلیم، ج ۲، ص: ۲۳۸

نیز متذکر نعمت عقل و صفات کمالیه‌ای که خدا به او داده است بشود و از همه بالاتر، نعمت اصل ایمان و ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که حیات پاکیزه حقیقی است بشود. و خلاصه باید بداند که در هراندازه از ناراحتی و گرفتاری است، نسبت به نعمتهایی که خدا به او داده است ناچیز خواهد بود.

گفتگوی یوسف با پدر و برادرانش

چون حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام به هم رسیدند، یعقوب پرسید پسر جان بگو برایم چه بر سرت آمد؟ گفت پدر از من مپرس که برادرانم با

من چه کردند بلکه بپرس که خداوند کریم با من چه کرد و مرا به کجا رساند.

چون برادرانش او را شناختند و صبح و شام بر سر سفره با یوسف هم خوراک می‌شدند، سخت شرمنده شده از یوسف خواستند اجازه دهد تا حاضر نشوند.

یوسف فرمود: شما سبب عزت و رفعت من هستید؛ زیرا پیش از آمدن شما مصریان مرا غلامی می‌پنداشتند که به سلطنت رسیده‌ام و چون شما آمدید و شناخته شدم دانستند غلام نبوده‌ام بلکه پیغمبرزاده و از اولاد ابراهیم خلیلم.

دنیای ناپایدار- همه گرفتار

نیز نظری به کوتاهی عمر و زودگذری آن کند و ببیند چگونه هرلحظه مرگ، او را تهدید می کند و

بداند که از خوشیها و ناخوشیهای دنیا اثری باقی نخواهد ماند.

نیز دقت کند در حالات افراد بشر که هم زمان او یا گذشتگانند از هر طبقه از ثروتمندان و زورمندان ببیند آیا یک نفری را پیدا می‌کند که در مدت حیات دنیوی دچار ناملایم و گرفتاری نشده باشد بلکه هرچه ثروت و قدرت زیادتر باشد ناراحتی و گرفتاری بیشتر است:

یک تن آسوده در جهان دیدم — آن هم آسوده‌اش تخلص بود

و از این دقت قاعده کلی فهمیده می‌شود که بنای زندگی بشر در دنیا بر گرفتاری

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۳۹

است به طوری که از لوازم قطعی آن است و حیات طیّبه بشری که هیچ ناراحتی و ملالی نداشته باشد، تنها در «بهشت» است.

و از اینجاست که در قیامت پروردگار عالم عذرخواهی می‌فرماید از مؤمنین در برابر گرفتاریها و بلاهایی که در دنیا به آنها رسیده می‌فرماید حاجتهایی که در دنیا از من خواستید و به شما داده نشد از خواری شما نبود بلکه از کوچکی و تنگی و خواری دنیا بود و امروز هرچه بخواهید به شما داده خواهد شد:

بگذرد این روزگار بار دگر روزگار
تلخ‌تر از زهر چون شکر آید

نیز در حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین تأمل کند تا بداند:

هر که در این بزم جام بلا بیشترش مقربتر است می‌دهند

و تفصیل اسرار بلاها و خاصیت آنها و نقل آیات و روایات موجب طول کلام است به محل مناسب‌تری برگزار می‌شود.

شکیبایان پاداش بی‌حساب می‌برند

نیز متذکر شود اجرهایی که در قرآن مجید و روایات متواتره برای صبر کنندگان وعده داده شده و بداند اگر به جای صبر و تسلیم، جزع و فزع و ناخشنودی و خشم پیدا کرد علاوه بر محرومیت از مقامات و درجات اهل صبر و تسلیم و رضا، در همین حیات چند روزه هم در شکنجه و رنج و سختی روانی خواهد بود.

و اگر کسی این چند جمله کوتاه را که گفته شد در نظر بگیرد و در نتیجه توقع و انتظار آسایش مطلق و راحتی همه جانبه را در مدّت حیات عاریه دنیوی نداشته باشد، بلکه آمادگی برای ناکامیها و گرفتاریها پیدا کند آسایش روانی در دنیا و لذّت مطلق و کامیابی همه جانبه در سرای آخرت بهره‌اش خواهد شد:

چون ملک گدایان به جهان سلطنتی نیست

مجموع‌تر از ملک رضا مملکتی نیست

۳- درمان بغض پیغمبر و امام و ملائکه: کسی که پیغمبری یا امامی را به رسالت

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۴۰

و امامت شناخته یا هرفرشته‌ای که به واسطه بین خدا و بشر دانسته و به همین جهات آنها را دشمن دارد پس حقیقت دشمنی با آنها از این جهات، دشمنی با خداست که سخت‌ترین مراتب کفر است و درمانش تحصیل ایمان به خداست به تفصیلی که گفته شد.

و اگر دشمنی با آنها از جهات دیگر باشد، پس اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علیه السلام را دشمن دارد از جهت اینکه برخلاف میل او حکمی فرموده است مانند خوارج که در جنگ صفّین از نخست به امیرالمؤمنین علیه السلام فشار آوردند که جنگ با معاویه را ترک کند و چون امام علیه السلام به ناچار ترک کرد، رأی آنها برگشت و دشمن امام علیه السلام شدند که چرا ترک جنگ کردی، شکّی نیست که در این دشمنی همان ناگرویدن و نپذیرفتن امامت آن حضرت است و

آن بی‌ایمانی و دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است چون آن حضرت از طرف خداوند حکم فرمود به وجوب دوستی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر امامان تا جایی که فرمود: «دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی با او کفر است» بنابراین، چنین نادانی باید از جهل مرکب بیرون آید و از کفر خود با خبر شود و بکوشد اساس ایمان خود را محکم کند به تفصیلی که دانسته شد.

دشمنی یهود با جبرئیل، احمقانه بود

طایفه‌ای از یهود جبرئیل را دشمن می‌داشتند از جهت اینکه حکم خدا را به جنگ کردن که بر ضرر خود می‌دانستند بر پیغمبران می‌آورد و آشکار است که این دشمنی جز بی‌خردی و نافهمی سبب دیگری ندارد؛ زیرا بر ملکی که جز اطاعت از امر خداوند شأنی ندارد حرجی نیست.

دیگر آنکه ابلاغ حکم جهاد او را دیدند امّا وحیهای حیاتبخش او را از معارف الهی و وظایف بندگی ندیدند تا از جان و دل او را دوست دارند.

عزرائیل وسیله وصال است نه فراق

و طایفه‌ای از عوام که ملک‌الموت را دشمن دارند از جهت اینکه واسطه گرفتن

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۴۱

جانهاست پس باید بدانند که ملک‌الموت مانند سایر ملائکه مطیع امر خداست و سرکشی و تخلّف از امر او در آنها راه ندارد و خداست که جانهایی را که به بدنها داده بازپس می‌گیرد به وسیله عزرائیل و یاران او، پس بر او حرجی و ایرادی نیست.

دیگر آنکه گرفتن جانها که سبب جدایی و درد فراق است می‌بیند امّا وسیله بودنش برای آزادی جانها از زندان بدنها را نمی‌بیند. نیز وسیله بودنش

را برای جدایی و فراق خویشتن و دوستان دنیوی را می‌بیند اما سبب بودنش برای وصال به خویشان و دوستان از گذشتگان و کوچ‌کنندگان به عالم اعلی را نمی‌بینند تا از جان و دل او را دوست دارند به تفصیلی که گذشت.

٤- بغض مؤمن از جهت ایمان و غیر آن: امّا بغض مؤمن از جهت ایمانش به خدا و رسول یا به جهت تقوایش یافت نمی‌شود جز در کسی که کافر و دشمن خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و درمان آن ذکر گردید.

و اگر بغض به مؤمن از جهت سایر عقاید حقّه باشد مانند مسلمانی که دشمن دارد شیعه دوازده امامی را از جهت اینکه ایشان را امام و واجب‌الاطاعه می‌دانند پس باید بدانند که حقیقت این دشمنی برگشت به دشمنی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از احکام ضروری اسلام که از

قرآن و سنت متواتر ثابت شده وجوب دوستی اهل بیت علیهم السلام و حرمت دشمنی با آنهاست و بنابراین، اگر کسی شیعه را از جهت تشیع او دشمن دارد فاسق و سزاوار عذاب است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «راستی مردی باشد که شماها (شیعیان) را دوست دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا او را به وسیله شما به بهشت برد و به راستی مردی باشد که شما را دشمن دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا به واسطه بغض او به شما او را به دوزخ برد».

۵- **بغض مؤمن فاسق:** باید دانست هر کسی که ایمان به خداوند یگانه آورد و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاده و آخرین پیغمبر او دانست و معاد را پذیرفت و از احکام ضروری اسلام حکمی را منکر نشد، چنین شخصی مسلمان و از تمام مزایای

مسلمانی برخوردار است و اگر واجبی را ترک یا حرامی را بجا آورد (البته نه از روی انکار بلکه از روی مسامحه کاری و غلبه نفس و شیطان) فاسق می‌شود تا گاهی که از گناهش توبه کند خواه آن واجب از امور اعتقادی باشد مانند وجوب اعتقاد به امامت علی علیه السلام و یازده ائمه معصومین علیهم السلام یا از وظایف عملی باشد مانند نماز، روزه و حج.

پس از دانستن این مطلب گوییم: خوارج و نواصب یعنی دشمنان اهل بیت علیهم السلام به سبب انکار حکم ضروری اسلام که وجوب مودت اهل بیت باشد از اسلام بیرونند و کافر هستند و در آخر بحث، وجوب بغض آنها گفته می‌شود و جز آنها سایر

فرقه‌های مسلمین همه با هم برادر و برابرند و بغض فرقه‌ای فرقه دیگر را عقلًا و شرعاً ناروا و حرام است؛ زیرا همه در اصل اسلام که گفته شد متحدند پس از جهت کفر و انکار بی‌مورد است.

بغض جاهل قاصر نیز بی‌جاست

اما از جهت فسق در امور اعتقادی[۲۹۸] پس اگر مستضعف و جاهل قاصر باشد یعنی

---

(۱)- محقق طوسی- علیه‌الرحمه- در تجرید الکلام فرموده: «ومحاربوا علی علیه السلام کفرۀومخالفوه

[۲۹۸] (i/ 1\ )- محقق طوسی- علیه‌الرحمه- در تجرید الکلام فرموده:« ومحاربوا علی علیه السلام کفرۀومخالفوه فسقة؛ یعنی جنگ کنندگان با علی علیه السلام و دشمنان او کافرند و آنهایی که با علی علیه السلام دشمن نیستند و امامت او را نپذیرفتند، فاسقند».E\.

و باید دانست که فسق آنها در صورتی است که مقصر باشند در اعتقاد به امامت آن حضرت نه قاصر، بنابراین مسلمانانی که اعتقاد به امامت علی علیه السلام و سایر ائمه ندارند، سه دسته‌اند:

۱- گروهی که محارب و دشمن آنهایند و آنها کافر و سزاوار همیشه ماندن در دوزخ می‌باشند و بغض آنها واجب است.

۲- گروهی که دشمنی با آنها ندارند و در اعتقاد به امامت آنها مقصرند مانند آنهایی که توانایی تحقیق دارند ولی به این فریضه الهی بی‌اعتنایی می‌کنند و اینها کافر نیستند و استحقاق خلود در دوزخ ندارند بلی از جهت ترك فریضه الهی از روی تقصیر، فاسق و مستحق عذابند مانند ترك سایر فرایض و بغض آنها از جهت تقصیرشان بجاست.

۳- گروهی که نه دشمنند نه مقصر بلکه قاصرند پس آنها نه کافرند و نه فاسق و نزد خدا معذورند و بغض آنها بی‌مورد و حرام است و چون نقل روایات برای اثبات آنچه گفته شد موجب طول کلام است به کتاب اصول کافی باب المستضعف و غیر آن مراجعه شود.

فسقهٔ؛ یعنی جنگ کنندگان با علی علیه السلام و دشمنان او کافرند و آنهایی که با علی علیه السلام دشمن نیستند و امامت او را نپذیرفتند، فاسقند».

و باید دانست که فسق آنها در صورتی است که مقصر باشند در اعتقاد به امامت آن حضرت نه قاصر، بنابراین مسلمانانی که اعتقاد به امامت علی علیه السلام و سایر ائمه ندارند، سه دسته‌اند:

۱- گروهی که محارب و دشمن آنهایند و آنها کافر و سزاوار همیشه ماندن در دوزخ می‌باشند و بغض آنها واجب است.

۲- گروهی که دشمنی با آنها ندارند و در اعتقاد به امامت آنها مقصرند مانند آنهایی که توانایی تحقیق دارند ولی به این فریضه الهی بی‌اعتنایی می کنند و اینها کافر نیستند و استحقاق خلود در دوزخ ندارند بلی از جهت ترک فریضه الهی از روی تقصیر،

فاسق و مستحق عذابند مانند ترک سایر فرایض و بغض آنها از جهت تقصیرشان بجاست.

۳- گروهی که نه دشمنند نه مقصر بلکه قاصرند پس آنها نه کافرند و نه فاسق و نزد خدا معذورند و بغض آنها بی‌مورد و حرام است و چون نقل روایات برای اثبات آنچه گفته شد موجب طول کلام است به کتاب اصول کافی باب المستضعف و غیر آن مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۴۳

توانایی تحقیق حق نداشته یا اینکه توانایی داشته و تحقیق هم نموده لکن حق بر او آشکار نشده؛ چون چنین شخصی نزد خداوند معذور است و از این جهت معذب نخواهد بود، بغض او هم بی‌مورد و حرام است.

بلی اگر توانایی داشته و پس از تحقیق و آشکار شدن حق باز آن را نپذیرفته و بدان معتقد نشده؛ چون چنین شخصی معاند با حق و مبغوض خدا و معذب خواهد بود، بغض او با مورد است مانند عالم مسلمانی که از روی دلیلهای عقلی و آیات قرآن مجید و روایات متواتر که در کتب کلام ذکر شده امامت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را فهمیده و باز به امامت آنها معتقد نشود پس معلوم می‌شود ایمان به خدا و رسول و قرآن ندارد.

خلاصه، جز مقصر و معاند با حق بغض سایرین بی‌مورد است و در برخورد با آنها باید هدایتشان را دوست داشت و تا می‌شود با حسن سلوک و حسن بیان آنها را به حق آشنا کرد.

ناگفته نماند چون مقصر بودن در پذیرفتن حق یک امر نهانی است و یقین به آن کم است باید همه مسلمانان را احتمال قصور دهد و آنها را دشمن

ندارد جز کسی که مقصر بودنش را به یقین دانسته باشد.

معنای جاهل قاصر و مقصر و تفصیل آن در بخش عقاید این کتاب گفته شد و در بحث سوء ظن به آن اشاره گردید.

این همه تکفیرها و تفسیق‌ها برای چیست؟!

از آنچه گفته شد دانسته می‌گردد که تکفیرها و تفسیق‌ها و بغضهای جاهلانه و جنگهای مذهبی که بین مسلمانان از صدر اسلام تاکنون رواج داشته بیشترش ناروا و نابجا بلکه حرام و برخلاف مبانی اسلام بوده است و این رفتار ناهنجار کار مسلمانان را به جایی رسانده که آنها را به هزاران دسته و هردسته‌ای را به هزاران گروه پراکنده نموده به‌طوری که هرجمعیتی از هر شعبه‌ای دشمن جمعیت شعبه دیگر و بدخواه و سبّ کننده و دشنام

دهنده یکدیگرند و به بهانه دیدن گناهی از دیگری از هرنوع دشمنی و آبروریزی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٤٤

کوتاهی نمی کنند.

احکام اسلام آن بود که گفتیم و حال پیروان اسلام هم این است که نوشتیم و باید بر این پراکندگی مسلمین خون دل خورد و صبر کرد و منتظر بود ظهور حضرت حجۀ- عجل‌اللّه تعالی فرجه‌الشریف- را تا وحدت اسلامی را درست فرماید (این جامع الکلم علی التقوی).

بغض فاسق در واجبات و محرمات عملی

وظیفه هرمسلمانی آن است که در برخورد با مسلمان دیگر، او را بیگانه و اجنبی ازخود نداند بلکه اورابرادر دینی وروحانی شناسد، بنابراین، اگرگناهی ازاودیدنباید خشم کند بلکه براو ترحم

ودلسوزی نماید به‌اینکه دراو احتمال جهل وسهو دهد واز روی مهر، او را راهنمایی نماید و اگر یقین کرد که از روی علم و عمد بوده با رعایت نرمی در سخن، او را از آن باز دارد و اگر بازداشته نشد و احتمال دهد با تندی ممکن است ترک کند، پس با تندی در سخن و خشم ظاهری یعنی ترش‌رویی و نه خشم نفسانی با او رو به رو شود.

نیز باید پشت سرش به او دعا کند و از خدا توفیق توبه و مغفرت او را بخواهد چنانکه جمله عرش برای مؤمنین طلب آمرزش و دعا می‌کنند.

خلاصه، خشم در برابر گنهکار، در صورت اصرارش بر آن گناه است پس اگر ترک کرد، خشم مورد ندارد و دیگر آنکه خشم در برابر گناه باید رحمانی باشد؛ یعنی از روی ترحم و دلسوزی که چرا این مؤمن که برادر من است به گناه آلوده شود و به آتش گناهش بسوزد.

فرق خشم رحمانی و نفسانی

تمیز بین خشم رحمانی و خشم نفسانی به این است که اگر آن گناه یا مانند آن از خود یا بستگانش سر زند پس بر خود یا بر آنها خشمگین شود به همان اندازه که از دیدن گناه دیگری خشم می‌کند پس آن رحمانی است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۴۵

و اگر از گناه دیگری خشم می‌کند ولی از همان گناه یا بالاتر که از خودش یا بستگانش سر می‌زند خشمی ندارد و اهمیتی نمی‌دهد نفسانی و شیطانی است.

۶- بغض ستمکار: کسی که از طرف مسلمانی ستمی در مال یا آبرو یا بدن به او برسد باید اموری که ذکر می‌شود در نظر گیرد تا از خشم خود جلوگیری کرده و کینه او را در دل جای ندهد.

۱- فوراً متذکر کارهای خودش شود و ستمهایی که به نفس خودش کرده؛ مثلًا اگر ستم مالی دیده متذکر شود که خودش در مدت عمرش چه مقدار از مال خود را در موارد بیهوده خرج و تلف نموده در حالی که می‌توانست به وسیله آنها با خدا معامله کند و بهشت را بخرد. و اگر ستم آبرویی دیده ببیند چگونه به سبب گناهانش آبروی خود را نزد خدا و رسول و ملائکه از کف داده و در محشر چه رسواییها که خواهد داشت. و اگر ستم بدنی به او رسیده یاد کند چه آتشهایی را که برای بدن ناتوان خود آماده کرده است.[۲۹۹]

۲- و نیز یاد کند ستمها و آزارها و تجاوزهایی که در مدت عمرش به دیگران نموده است و شاید این ستمی که دیده در برابر پاره‌ای از آنها باشد.

---

[۲۹۹] 1\ i)- گویند دانایی از کوچه‌ای می‌گذشت از بالای بام خانه‌ای زباله و کثافت به کوچه انداختند و تصادفاً بر سر آن دانا ریخت پس سر بالا کرد و گفت پروردگارا! این سر پر گناه من سزاوار سنگ باران شدن است و تو را شکرگزارم که به جای سنگ و آتش، زباله و کثافت بر سرم ریخته شده است.\E

ستم ستمگر، به خود یا فرزند یا مالش برمی‌گردد

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «کسی نباشد که مرتکب ستمی شود و حق دیگری را ببرد جز آنکه خدا او را بدان بگیرد درباره خودش باشد یا مالش و امّا ستمی که میان او و خدا باشد چون توبه کند خدا او را بیامرزد».[۳۰۰]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکه ستمی کند بدان گرفتار شود، در خودش باشد یا

---

(۱)- گویند دانایی از کوچه‌ای می‌گذشت از بالای بام خانه‌ای زباله و کثافت به کوچه انداختند و تصادفاً بر سر آن دانا ریخت پس سر بالا کرد و گفت پروردگارا! این سر پر گناه من سزاوار سنگ باران

---

۳۰۰ \ 2 i)- « ما مِنْ احَدٍ یَظْلِمُ بِمَظْلَمَةٍ الَّا أَخَذَهُ اللَّهُ بِها فی نَفْسِهِ وَمالِهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذی بَیْنَهُ وَبَیْنَ اللَّهِ فَإِذا تابَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۲).\E

شدن است و تو را شکرگزارم که به جای سنگ و آتش، زباله و کثافت بر سرم ریخته شده است.

(۲)- «ما مِنْ احَدٍ یَظْلِمُ بِمَظْلَمَةٍ الَّا أَخَذَهُ اللَّهُ بِها فی نَفْسِهِ وَمالِهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذی بَیْنَهُ وَبَیْنَ اللَّهِ فَإِذا تابَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٤٦

در مالش یا در فرزندش».[۳۰۱]

نیز فرمود: «هرکه ستم کند خدا بر او چیره کند کسی را که بر او ستم کند یا به فرزندش یا فرزند فرزندش».[۳۰۲]

احتمال اشتباه در ستمگر یا ترحم بر او

۳- نیز درباره ستم کننده احتمال دهد که از روی دشمنی و ستمگری نبوده بلکه از روی اشتباه و

[۳۰۱] ۱\ i(ُ)-« مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً اخِذَ بِها فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مالِهُ أَوْ فِي وُلْدِهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۹).E\

[۳۰۲] ۲\ i(ُ)-« مَنْ ظَلَمَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ[أَو عَلى عَقِبِهِ] أَوْ عَلَى عَقِبِ عَقِبِهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۳).E\

تصادف بوده و اگر یقین کند که از روی عمد و ستمگری بوده متذکر شود حال باطنی او را که چگونه اسیر و ذلیل نفس و هوا شده و زیر چنگال شیطان چنان ناتوان شده که نتوانسته از ستم خودداری کند و به دست خود آتشهایی برای خویش آماده کرده است و چون حالت نهانی او را دید و همچنین او را برادر دینی خود دانست پس به جای خشم، بر حالش ترحّم خواهد کرد و از خداوند برایش آمرزش می‌جوید.

به مالک اشتر اهانت می‌شود و او دعا می‌کند

روزی مالک اشتر در بازار کوفه می‌گذشت و بر تن آن جناب پیراهنی از خام و بر سرش عمّامه‌ای از خام بود. یکی از مردمان بازاری که او را نمی‌شناخت به نظر حقارت به او نگریست و از روی استهزا و مسخره بندقه (گلوله گلین) به آن جناب افکند مالک چیزی نفرمود و از او گذشت.

پس به آن مرد گفتند آیا دانستی به چه کسی این اهانت و استهزا کردی؟ گفت: نه.

گفتند او مالک اشتر یار امیرالمؤمنین علیه السلام بود، آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را ببیند و عذرخواهی نماید. مالک را یافت که در مسجد رفته و به نماز ایستاده؛ چون از نماز فارغ شد آن مرد روی پایش افتاد که ببوسد، مالک فرمود:

چیست؟ گفت عذر می‌خواهم از آن جسارتی که کردم.

---

(۱)- «مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً اخِذَ بِها فِی نَفْسِهِ أَوْ فِی مالهُ أَوْ فِی وُلْدِهِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۹).

(۲)- «مَنْ ظَلَمَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ [أَوْ عَلى عَقَبِهِ] أَوْ عَلَى عَقِبِ عَقَبِهِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٤۷

مالک فرمود: باکی بر تو نیست، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای اینکه برای تو استغفار کنم.[۳۰۳]

آیات و روایات فرو خوردن خشم

٤- نیز آیات و روایات وارده در فضیلت کظم و غیظ را در نظر گیرد و خود را از آثار بزرگ آن محروم نسازد.

[۳۰۳] ۱\ i(1\ )- نقل از منازل الآخرة.\E

امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌توانست آن را اجرا کند خدا روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان کند».[۳۰۴]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دوست‌ترین راه به سوی خدا دو جرعه است؛ یکی جرعه خشمی که با بردباری آن را برگردانی و دیگری جرعه مصیبت که با شکیبایی آن را ردّ کنی».[۳۰۵]

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر دشمنان نعمت خود شکیبایی کنید؛ زیرا تو مجازات ندهی کسی را که درباره تو خدا را گناه کند و به بهتر از اینکه درباره او خدا را فرمانبری»[۳۰۶]؛ یعنی صبر کنی و خشم ننمایی.

---

۳۰۴ \ 2)i(- « مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَإِيماناً يَوْمَ القِيمَةِ»،(كافى، ج ۲، ص ۱۱۰، باب كظم الغيظ، ح ۷).\E

۳۰۵ \ 3)i(- « مَنْ أَحَبَّ السَّبيلَ إِلَى اللَّهِ عزَّ وجلَّ جُرْعَتانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّها بِحِلْمٍ وَجُرْعَةُ مُصيبَةٍ تَرُدُّها بِصَبْرٍ»،(همان، ح ۹).\E

۳۰۶ \ 4)i(- « قالَ: اصْبِرُوا عَلى أَعْداءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكافِيَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطيعَ اللَّهِ فيهِ»،(همان، ح ۱۱).\E

راه و روش بزرگان در فرو بردن خشم

۵- نیز حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین را بخواند و ببیند چگونه در برابر دشمن و ستم کننده، خود را از خشم و انتقامجویی نگاه می‌داشتند بلکه با او به عفو و

---

(۱)- نقل از منازل الآخرة.

(۲)- «مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَإِيماناً يَوْمَ القِيمَةِ»، (كافى، ج ۲، ص ۱۱۰، باب كظم الغيظ، ح ۷).

(۳)- «مَنْ أَحَبَّ السَّبيلَ إِلَى اللَّهِ عزَّ وجلَّ جُرْعَتانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّها بِحِلْمٍ وَجُرْعَةُ مُصيبَةٍ تَرُدُّها بِصَبْرٍ»، (همان، ح ۹).

(٤)- «قالَ: اصْبِرُوا عَلى أَعْداءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكافى مَنْ عَصَى اللَّهَ فيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطيعَ اللَّهِ فيهِ»، (همان، ح ١١).

قلب سليم، ج٢، ص: ٢٤٨

احسان معامله می‌کردند و در نتیجه او را نجات می‌دادند پس باید مسلمان راه و روش پیشوایان خود را از دست ندهد.[٣٠٧]

---

[٣٠٧])i(1\ -« از عصام بن مصطلق نقل شده که گفت وقتی داخل مدینه شدم دیدم حسین بن علی علیهما السلام را پس تعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او، نزدیك شدم گفتم تویی پسر ابوتراب؟ فرمود: بلی، پس هرچه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدرش گفتم. آن حضرت از روی مهربانی به من نظر کرد و این آیه را خواند:\i خُذِ الْعَفوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاعرِضْ عَنِ الجاهِلِينَ\E،(اعراف/ ١٩٩)؛« بگیر گذشت را و امر کن به خوبی و از نادانان روی بگردان».\E

پس فرمود آرام باش و سبك و آسان کن کار را بر خود و برای من و خودت از خدا آمرزش بخواه همانا اگر تو از ما کمك خواهی تو را کمك کنیم و اگر بخشش خواهی به تو بخشش کنیم و اگر راهنمایی خواهی تو را راهنمایی کنیم.

عصام گفت من از جسارتهای خود پشیمان شدم آن حضرت به فراست پشیمانی مرا دریافت و فرمود: ... لا تَثْرِيب عَلَيْكُم الْيَوم يَغْفِر اللَّه لَكُم وَهُو ارْحَمُ الرَّاحِمِين،(یوسف/ ٩٢)؛« یوسف به برادرانش گفت نیست نکوهشی بر شما امروز خدا شما را می‌آمرزد و خدا مهربانترین مهربانان است».

پس آن حضرت به من فرمود تو از اهل شامی؟ گفتم بلی، فرمود:« شنشنة اعرفها من اخزم»؛ یعنی این دشنام و ناسزا گفتن به ما عادت و خوی شامیان است که معاویه در بین آنها سنت گذاشت. آنگاه فرمود: خدا ما و تو را زنده دارد، هر حاجتی که داری با گشوده رویی از ما بخواه که می‌یابی مرا در بهتر گمان خود.

عصام گفت به واسطه این خلق کریم آن حضرت در برابر دشنامهای من چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو روم لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که خود را در بین مردم از نظر آن حضرت پنهان می‌داشتم و بعد از آن نزد من شخصی دوست‌تر از آن حضرت و پدرش نبود،(منازل الاخرة).

تغییر حال و مس رحم

٦- حضرت باقر علیه السلام فرمود: «مردی به خشم آید و خشنود نگردد تا به دوزخ درآید (زیرا اگر خشم را فرو نبرد و دنبال کند، کارهایی کند چون دشنام و زخم و کشتار یا اینکه در دل کینه او را جای دهد و در نتیجه دوزخی شود) هرمردی که به خشم آمد بر

---

(۱)- «از عصام بن مصطلق نقل شده که گفت وقتی داخل مدینه شدم دیدم حسین بن علی علیهما السلام را پس تعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او، نزدیک شدم گفتم تویی پسر ابوتراب؟ فرمود: بلی، پس هرچه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدرش گفتم. آن حضرت از روی مهربانی به من نظر کرد

و این آیه را خواند: خُذِ الْعَفوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْف وَاعرِضْ عَنِ الجاهِلِین، (اعراف/ ۱۹۹)؛ «بگیر گذشت را و امر کن به خوبی و از نادانان روی بگردان».

پس فرمود آرام باش و سبک و آسان کن کار را بر خود و برای من و خودت از خدا آمرزش بخواه همانا اگر تو از ما کمک خواهی تو را کمک کنیم و اگر بخشش خواهی به تو بخشش کنیم و اگر راهنمایی خواهی تو را راهنمایی کنیم.

عصام گفت من از جسارتهای خود پشیمان شدم آن حضرت به فراست پشیمانی مرا دریافت و فرمود: ... لا تَثْرِیب عَلَیْکُم الْیَوم یَغْفِر اللَّه لَکُم وَهُو ارْحَمُ الرَّاحِمِین، (یوسف/ ۹۲)؛ «یوسف به برادرانش گفت نیست نکوهشی بر شما امروز خدا شما را می‌آمرزد و خدا مهربانترین مهربانان است».

پس آن حضرت به من فرمود تو از اهل شامی؟ گفتم بلی، فرمود: «شنشنهٔ اعرفها من اخزم»؛ یعنی این دشنام و ناسزا گفتن به ما عادت و خوی شامیان است که معاویه در بین آنها سنت گذاشت. آنگاه فرمود: خدا ما و تو را زنده دارد، هر حاجتی که داری با گشوده رویی از ما بخواه که می‌یابی مرا در بهتر گمان خود.

عصام گفت به واسطه این خلق کریم آن حضرت در برابر دشنامهای من چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو روم لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که خود را در بین مردم از نظر آن حضرت پنهان می‌داشتم و بعد از آن نزد من شخصی دوست‌تر از آن حضرت و پدرش نبود، (منازل الاخرهٔ).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۴۹

مردی و ایستاده، زود بنشیند که این پلیدی شیطان از او برود و هر مردی بر خویشاوند خود خشم کرد، خود را به او نزدیک کند؛ زیرا رحم چون مس شود، آرام گردد».[۳۰۸]

و خلاصه این روایت و روایات دیگر آنکه برای خاموش شدن آتش‌خشم فوراًتغییر وضع و حالت دهد اگر ایستاده فوراً بنشیند و اگر نشسته برخیزد یا بخوابد و یا با آب سرد وضو بسازد یا غسل کند.

یک لحظه خشم نکرد و خونهایی را حفظ کرد

نیز در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم مرا تعلیم ده.

۳۰۸ \ 1)i(-« إنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَما يَرْضى أَبَداً حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ فَأَيُّما رَجُل غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ فَوْرِهِ ذلِكَ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الْشَّيْطانِ وَأَيُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذي رَحِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمَسُّهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ إذا مُسَّتْ سَكَنَتْ»،(كافى، ج ۲، ص ۳۰۲، باب الغضب، ح ۲).\E

حضرت فرمود: «برو و خشم مکن» آن مرد گفت همین مرا بس است.

به خاندان خود رفت به ناگاه جنگی میان تیره و تبارش برپا بود، همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته بودند و چون چنین دید سلاح خود را برداشت و سپس با آنها در صف ایستاد و به یاد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که فرمود: خشم مکن، سلاح جنگ را به دور انداخت و رفت نزد آن مردمی که دشمن تیره و تبارش بودند و گفت ای حضرات! هرچه زخم و کشتار و زدن بی‌اثر بر شماها وارد شده به عهده من باشد و از مال خودم غرامت می‌دهم من همه را به شما پرداخت می کنم آن مردم هم در پاسخ گفتند هرچه از این بابت باشد از آن شما باشد ما خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم.

امام فرمود: «آن مردم با هم صلح و سازش کردند و خشم از میان رفت».

وقتی که آتش خشم شعله می‌گیرد ...

بعضی محققین در بیان حالت غضب گویند: هرگاه آتش خشم شعله گیرد چشم

---

(۱)- «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَما يَرْضى أَبَداً حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ فَأَيُّما رَجُل غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ فَوْرِهِ ذلِكَ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطانِ وَأَيُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذى رَحِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمُسَّهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذا مُسَّتْ سَكَنَتْ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، باب الغضب، ح ۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۰

صاحبش از دیدن هر حقّی کور شده، گوش او از شنیدن هراندرزی، کر گردد بلکه اندرز در آن

حال بر خشمش بیفزاید؛ زیرا نور عقل در آن حالت به دود خشم که از جوشش خون دل برخاسته و مغزش را احاطه کرده، پوشیده شده است.

و مغزش مانند غاری است که در آن چراغ کم نوری است و آتشی در آن افروخته و پر از دود گردیده به طوری که کسی از درون یا بیرون توانایی خاموش کردن آن را ندارد و در آن نه کسی دیده می‌شود و نه آوازی به گوش می‌رسد و چاره‌ای نیست جز اینکه هرچه سوختنی است بسوزد، چنین است کار خشم به دل و مغز انسانی و بسا آتش خشم قوی شده به طوری که رطوبت بدن را خشکانیده و صاحب خود را میرانده است.

آثار سوء خشم در رخسار، اعضا و ...

و از آثار ظاهری خشم دگرگون شدن رخسار و لرزش اعضا و بیرون شدن نظم و اعتبار در حرکات

و کردار و گفتار تا جایی که دهان کف کرده و از اطراف دهان بیرون می‌آید و چشمها سرخ می‌شود و مانند اینها که اگر خشم کننده در آن حال زشتی منظر خود را ببیند آرام می‌شود در حالی که زشتی باطن او بیشتر است.

اثر خشم در زبان طوری است که از هر سخن دشنام و ناروایی باک ندارد به طوری که سخنانش شرم‌آور است و پس از آرامش خودش شرمنده می‌شود.

اثر خشم بر اعضا حمله کردن و پاره نمودن و زدن و کشتن و زخمی کردن است و اگر طرف فرار کند یا نتواند دل را خنک کند این کارها را با خودش می‌نماید لباس خود را پاره می‌کند بر سر و صورت می‌زند دیوانه‌وار جست و خیز می‌کند و گاهی زمین می‌خورد که نتواند برخیزد و گاهی حیوان را می‌زند زمین را می‌کوبد ظرف را می‌شکند طعام

را دور می‌ریزد. و اثر خشم بر دل حقد و حسد و عزم بر بسیاری از گناهان است.

جلوگیری از خشم در برابر ناملایمات

۷- هرگونه فسادی که از گفتار و کردار هر بشری آشکار می‌شود یا در نهانش

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۱

جای می‌گیرد، اگر از ریشه و بن آن جستجو شود دانسته می‌گردد که سبب آن تنها، حبّ دنیاست.

توضیح مطلب آنکه شخصی که تمام علاقه‌مندی او تأمین معیشت زندگی دنیوی و تکمیل اوضاع مادّی است و جهان عظیم پس از مرگ را کوچک و بی‌ارزش و قصّه و حکایتی پنداشته و تنها به زبانش نام آن را می‌برد قهراً برای رسیدن به ملایمات نفسانی می‌کوشد، می‌جوشد، می‌خروشد و در این راه از چیزی باک ندارد و هر رنج و محنتی را

می‌پذیرد و اگر به مقصود خود نرسد سخت پژمرده و اسفناک می‌گردد و در برابر ناملایمات خودداری نمی‌کند و بر شکیبایی و بردباری توانایی ندارد تا جایی که از شنیدن سخنی که به شخصیّت و اعتبارش صدمه می‌زند سخت برآشفته می‌گردد و دشمن گوینده می‌شود و سبب آن جز بزرگداشت اوضاع زندگی مادّی چیزی دیگر نیست.

آخرت را بزرگ می‌بیند پس ...

اگر شخصی علاقه‌مندیش تأمین حیات پس از مرگ باشد و آن را بزرگ داند به طوری که صرف‌نظر کردن از آن را ناروا داند، برای آسایش حیات ابدی خود زیر بار هرتکلیفی از واجبات و ترک محرّمات می‌رود به طوری که اگر واجبی از او فوت شود یا حرامی از او سر زند، سخت ناراحت و به خود خشمگین می‌شود و خلاصه، هرچه برای حیات ابدی او نافع است ملایم با اوست که به دنبال

آن می‌دود و هرچه زیان‌آور است ناملایمی است که از آن در فرار است.

و نسبت به تأمین حیات زودگذر مادّی و اوضاع زندگی دنیوی خود چون آن را نسبت به حیات ابدی خویش ناچیز شناخته پس در رسیدن به ملایمات نفسانی و شهوات حیوانی شتابزدگی ندارد بلکه با کمال وقار و آرامش دل برای انجام وظیفه به دنبال آنها می‌رود و اگر گاهی به مقصود نرسد هیچ ناراحتی نخواهد داشت چون در نظرش بزرگ و مهمّ نبوده چنانچه در برابر ناملایم هم از پا درنمی‌افتد و بی‌قراری و تپش دل و خشم پیدا نمی‌کند؛ زیرا کسی که ناملایم روحانی و اخروی در نظرش بزرگ و مهمّ شد قهراً

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۲

ناملایمات نفسانی در او اثر مهمّ و ناراحت کننده نمی‌گذارد بنابراین، تنها راه درمان و جلوگیری از هرگونه فسادی که از آن جمله خشم و بغض و حقد و حسد است تقویت ایمان به روز جزا و زندگی پس از مرگ است یعنی آن طوری که خداوند در قرآن مجید آنرا وصف فرموده باور کند و به آن بگرود و چنانکه خداوند آن را بزرگ داشته و به بزرگی یاد فرموده[۳۰۹]، آن را بزرگ و مهمّ بداند و برای رسیدن به آن سعادت بزرگ جاوید، جنب و جوشی کند و راه تقویت ایمان در «بخش عقاید» گفته شد.

اندرزی لازم

از آنجایی که حقد گناهی است بزرگ و خراب کننده ایمان و از بین برنده سعادت دنیا و آخرت و

[۳۰۹] \i\-(1)i وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا\E، (دهر/ ۲۰).\E

در فساد آن کافی است که یگانگی دلها را که در آن هر خیر و برکت و سعادتی است بر هم می‌زند.

پس چنانی که بر هر مسلمانی واجب است دل خود را به این گناه بزرگ آلوده نکند همچنین واجب است سبب آلوده شدن دل مسلمانان به این گناه نشود یعنی چیزی نگوید و کاری نکند که موجب بغض و حقد دیگری شود.

و اموری که سبب دشمنی می‌شود و از آنها خصوصاً نهی شده است فراوان است و به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۱- مراء و جدال، مورث حقد است

یعنی در گفتار و کردار دیگری ایراد کردن و اشکال نمودن و عیب گذاشتن و جواب را ردّ نمودن و اگر این گفتگوها موجب دشمنی شود حرام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بپرهیزید از خودنمایی در بحث و ستیزه‌گری؛ زیرا این هردو دلها را در برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دورویی در دلها بکارند و به بار آورند».[۳۱۰]

---

(۱)- وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا، (دهر/ ۲۰).

(۲)- «إِيَّاكُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُما يُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْاخْوانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِما النِّفاق»، (کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، باب المراء، ح ۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۳

و در این باب در کافی یازده حدیث دیگر نقل کرده است.

۲ و ۳- سخن چینی و مزاح زیاد

---

[۳۱۰] ۲\ i( )-« إِيَّاكُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُما يُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْاخْوانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِما النِّفاق»،(کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، باب المراء، ح ۱).\E

کسی که پشت سر دیگری بدی گوید اگر شنونده آن را به او برساند سبب پیدا شدن کینه در دل او شده است. علی علیه السلام فرمود: «بپرهیز از نمیمه؛ زیرا کینه می‌آورد و سبب دوری از خدا و مردمان است».[۳۱۱]

مزاح زیاد مخصوصاً با شخصی شرافتمند نیز مورث کینه است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مزاح بسیار، آبرو را می‌برد و دشمنی می‌آورد». و همچنین فرمود: «با شخص شرافتمند مزاح مکن که کینه تو در دلش پیدا می‌شود».[۳۱۲]

٤، ٥ و ٦- ترشرویی، دشنام و حبس حقوق

[۳۱۱] ۱\ i)-« ایَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَانَّها تَزْرَعُ الضَّغينَةَ وَتُبَعِّدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ»،(شرح غرر، ج ۲، ص ۲۹۶).\E

[۳۱۲] ۲\ i)-« كَثْرَةُ الْمزاحِ تُذْهِبُ الْبَهاءَ وَتوجِبُ الْشَّحْناء»،(همان، ج ۴، ص ۵۹۷)، وَقال علیه السلام: لاتُمازِحِ الشَّريفَ فَيَحْقِدَ عَلَيْكَ»،(همان، ج ۶، ص ۲۷۴).\E

امام باقر علیه السلام فرموده: «رو ترش کردن در برخورد با مردم سبب پیدا شدن دشمنی است».[۳۱۳]

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «به مردم دشنام مده که اگر دشنام دهنده باشی دشمنی آنها را برای خود کسب کرده‌ای».[۳۱٤]

و از امور مهمّ دشمن تراشی، مسامحه کردن در پرداخت حقوق است چه حقوق مالی به تفصیلی که در «کتاب گناهان کبیره» ذکر شد و چه حقوق شرعی یا عرفی که در آداب معاشرت زن و شوهر پدر و مادر و فرزند، ارحام و همسایگان، همصحبت و

---

(۱)- «ایَّاکَ وَالنَّمیمَةَ فَانَّها تَزْرَعُ الضَّغینَةَ وَتُبَعِّدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ»، (شرح غرر، ج ۲، ص ۲۹٦).

---

[۳۱۳] ۳\ i)- «الانْقِباضُ مِنَ النَّاس مَكْسِبَةٌ لِلْعداوَةِ»،(کافی، ج ۲، ص ۶۳۸، باب حسن المعاشر، ح ۵).\E

[۳۱۴] ۴\ i)- «لاتَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعداوَةَ بَيْنَهُمْ»،(همان، ص ۳۶۰، باب السباب، ح ۳).\E

(۲)- «كَثْرَةُ الْمزاحِ تُذْهِبُ الْبَهاءَ وَتوجِبُ الْشَّحْناء»، (همان، ج ٤، ص ٥٩٧)، وَقال علیه السلام: لاتُمازحِ الشَّريفَ فَيَحْقِدَ عَلَيْكَ»، (همان، ج ٦، ص ٢٧٤).

(۳)- «الانْقِباضُ مِنَ النَّاس مَكْسِبَةٌ لِلْعَداوَةِ»، (كافی، ج ۲، ص ٦٣٨، باب حسن المعاشر، ح ٥).

(٤)- «لاتَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعداوَةِ بَيْنَهُمْ»، (همان، ص ٣٦٠، باب السباب، ح ٣).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵٤

همسفر و سایر مردم تعیین شده، به تفصیلی که در «کتاب العشرة» از وسائل‌الشیعه است.

و آشکار است اگر انسانی حق دیگری را ادا ننماید ممکن است دشمنی او در دل صاحب حق جای گیرد. و نیز وظیفه صاحب حق آن است که در مطالبه حق خود سختگیری نکند و مسامحه نماید و طرف خود را معذور دارد و چنانچه از حق خود

صرفنظر کند آنچه گفته شد از فضیلت عفو برایش خواهد بود.

و خلاصه کسی که حق برعهده اوست مسامحه در ادای حق نکند و بداند که مسامحه‌اش موجب دشمنی می‌شود و صاحب حق هم سختگیری ننماید؛ زیرا زیاد کوشیدن در طلب حق، عداوت خیز است. و برای رعایت اختصار از نقل روایات مقام صرف‌نظر شد.

۷- طمع نیز دشمنی می‌آورد

از امور عداوت خیز، طمع به مال یا یاری کردن دیگری است به اینکه دست نیاز به دیگری دراز کند و از او حاجت بخواهد و او را دنبال کند و چون غالباً به مراد و مقصود نمی‌رسد، دشمنی او را در دل جای می‌دهد و بسا آن دیگری هم با او دشمن می‌شود.

سعدان گوید به امام صادق علیه السلام گفتم چه چیز است که ایمان را در بنده پایدار می کند؟

فرمود: «ورع و پارسایی». گفتم و آنچه بنده را از ایمان بیرون برد چیست؟

فرمود: «طمع».[۳۱۵]

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «من همه خیر را در این دیدم که باید طمع را از هرچه در دست مردم است برید».[۳۱۶]

---

(۱)- «قُلْتُ لَهُ: [مَا] الَّذی یُثْبِتُ الایمانَ فِی الْعَبْدِ؟ قالَ: الْوَرَعُ وَالَّذی یُخْرِجُهُ مِنْهُ قالَ علیه السلام الطَّمَعُ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، باب الطمع، ح ٤).

---

[۳۱۵] ۱\ i)- « قُلْتُ لَهُ:[مَا] الَّذی یُثْبِتُ الایمانَ فِي الْعَبْدِ؟ قالَ: الْوَرَعُ وَالَّذي یُخْرِجُهُ مِنْهُ قالَ علیه السلام الطَّمَعُ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، باب الطمع، ح ۴).\E

[۳۱۶] ۲\ i)- « رَأَیْت الْخَیْرَ کُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَیدِي النَّاسِ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، باب الطمع، ح ۳).\E

(۲)- «رَأَیْت الْخَیْرَ کُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِی قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِی أَیدِی النَّاسِ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، باب الطمع، ح ۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۵

مجلسی گوید: یعنی آسایش و خیر دنیا و سعادت آخرت در بریدن طمع است؛ زیرا طمع، خواری، زبونی، حسد، کینه، دشمنی، بدگویی، مذمّت، ظهور رسواییها، ستم، مداهنه، نفاق، ریا، نهی از منکر نکردن، بی توکّلی به خدا و زاری نکردن به درگاه او و راضی نبودن به قسمت او و تسلیم نبودن به امر او به بارآورد و مفاسد دیگر که به شمار نیاید و قطع طمع چاره همه آنهاست.

بغض واجب- تبری

بر هرکس که ایمان به خدا دارد واجب است بیزاری و دشمنی با دشمنان خدا و این «تبرّی»

رکن ایمان و از لوازم قطعی آن است و جمع بین دوستی و گرویدن به خدا با دوستی بادشمنان او محال است؛ زیرا دوست دشمن، دشمن است. پس دوست دشمن خدا، دشمن خداست.

و دشمنان خدا کسانی هستند که منکر خدا و رسولند و با مسلمانان که طرفدار و دوست خدا و رسولند در ستیزه و جنگ باشند. و نیز آنهایی که با یکی از دوازده امام علیهم السلام دشمن بوده و با ایشان ستیزه و جنگ کرده‌اند دشمن خدایند؛ زیرا به شهادت اخبار متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ائمه اولیای قطعی خدایند و چون دشمن دوست، دشمن است، پس دشمن آل محمّد علیهم السلام دشمن خداست، بنابراین، جنگ کنندگان با آنها مانند معاویه و عمرو بن عاص و سایر جنگ کنندگان با علی علیه السلام و کشنده او یعنی ابن ملجم و قاتل حسن علیه السلام یعنی معاویه و

قتله حسین علیه السلام عموماً و همچنین دشمنان و کشندگان سایر ائمه علیهم السلام همگی مبغوض خدا و رسولند و بغض و بیزاری از آنها بر هرمسلمانی واجب است. و خلاصه از صدر اسلام تاکنون هرانسانی که دشمنی او با خدا و رسول و امامان یقینی باشد دشمنی و بیزاری از او واجب است.

دوستی و دشمنی باید برای خدا باشد

باید دانست کمال ایمان در آن است که دوستی و دشمنی خدایی باشد؛ یعنی مؤمن

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۶

کامل کسی است که دوست ندارد جز خدا و هر که دوست خداست و از گفتارها و کردارها تنها هرچه طاعت و مورد امر خداست دوست دارد و همچنین جز دشمنان خدا کسی را دشمن ندارد و از گفتارها و کردارها تنها هرچه معصیت است دشمن دارد تا

جایی که زن و فرزند را از جهت اینکه امانت و عطای خداست و نیز مؤمن و دوست خدایند دوست دارد بستگان را از جهت اینکه صله آنها مورد امر خداست دوست دارد و همچنین سایر مؤمنین و مال را از جهت اینکه عطا و نعمت خداست و می‌تواند به وسیله انفاقش در راه خدا رضای او را به دست آورد دوست دارد.

و هر گفتار یا کرداری که از هرکسی ببیند اگر معصیت خدا نباشد آن را دشمن ندارد هرچند ناملایم او باشد و تفصیل بیشتر این مطلب و نقل روایات در بحث حبّ دنیا ذکر می‌شود و در اینجا تنها به نقل یک روایت قناعت می‌شود.

محکمترین حلقه‌های ایمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش فرمود: «کدامیک از حلقه‌های ایمان محکمتر

است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند و برخی گفتند نماز و برخی گفتند زکات و بعضی از آنها گفتند روزه و بعضی حجّ و عمره و بعضی گفتند جهاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هرآنچه گفتید فضیلتی است و آنکه من پرسیدم نیست ولی محکمتر حلقه ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و مهرورزی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خداست».[۳۱۷]

---

(۱)- «قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِأَصْحابِهِ أَیُّ عُرَی الْایمانَ أَوْثَقُ فَقالُوا اللَّه وَرَسُولُهُ اعْلَمُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصّلوةُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الزَّکوةُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصِّیام وَقالَ بَعْضُهُمْ الحَجُّ وَالْعُمْرَةَ وَقالَ بَعْضُهُمْ الجِهاد فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لکُل ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَیْسَ بِهِ وَلکِنْ أَوثَقُ عُرَی الایمانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَتَوالِیَ أَوْلیاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرِّي مِنْ أَعْداءِ اللَّهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، باب الحب فی اللّه، ح ۶).E

[۳۱۷] 1\ i)-« قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِأَصْحابِهِ أَیُّ عُرَی الْایمانَ أَوْثَقُ فَقالُوا اللَّه وَرَسُولُهُ اعْلَمُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصّلوةُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الزَّکوةُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصِّیام وَقالَ بَعْضُهُمْ الحَجُّ وَالْعُمْرَةَ وَقالَ بَعْضُهُمْ الجِهاد فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لکُل ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَیْسَ بِهِ وَلکِنْ أَوثَقُ عُرَی الایمانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَتَوالِیَ أَوْلیاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرِّي مِنْ أَعْداءِ اللَّهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، باب الحب فی اللّه، ح ۶).E\

بَعْضُهُمْ الْجَهاد فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لکُلّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَیْسَ بِهِ وَلکِنْ أَوثَقُ عُرَی الایمانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَتَوالِیَ أَوْلِیاءِ اللَّهِ وَالتَّبرّی مِنْ أَعْداءِ اللَّهِ»، (کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، باب الحب فی اللَّه، ح ٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۷

ناله‌ای از تفرقه مسلمانان

خواننده عزیز اگر در آنچه در این بحث گفته شد، دقت کنی و سپس در حال خود و سایر مسلمانان بررسی نمایی خواهی دانست که مسلمانان از این برنامه اسلامی سرپیچی نموده و از اطاعت و فرمانبرداری خدا بیرون شده‌اند تمام دوستیها و دشمنیهای مسلمانان به یکدیگر از روی هوای نفس است و هیچ جهت خدایی ندارد.

اگر مسلمانی مسلمان دیگر را دوست می‌دارد برای ملایم بودن اوست با نفس و هوایش، چنانچه ناملایم شود فوراً دشمن او می‌شود. اگر با یکدیگر دشمنند آن هم برای ناملایم بودن با هوای یکدیگر است تا آنجا که آنانکه خود را متدیّن می‌پندارند و با گنهکاران دشمنند اگر دقت کنند می‌فهمند که نوعاً دشمنی آنها هم نفسانی است نه رحمانی؛ زیرا اگر رحمانی بود باید خودشان به هیچ گناهی آلوده نباشند و آشکار است که دشمن داشتن گناه دیگری و دشمن نداشتن گناه خود، جز جهت نفسانی چیزی نیست.

و به قدری بغضهای نفسانی دلهای مسلمانان را از هم جدا کرده و از هم فاصله گرفته‌اند که از بیش از هفتصد میلیون مسلمان یک هزارم بلکه یک میلیونم آنها با هم متحد و یکدل و یک جهت نیستند به طوری که یکدیگر را برای خدا دوست دارند و

هواها و غرضهای نفسانی را کنار بگذارند در حالی که فرمان خدا بر مسلمانان این است که: «و چنگ زنید به رشته خداوند، همگی و پراکنده نشوید».[۳۱۸]

«و از خدا و فرستاده‌اش فرمان برید و با هم ستیزه نکنید که سست شوید و نیروی شما برود و شکیبا باشید که خدا با صبر کنندگان است».[۳۱۹]

یعنی با نزاع و کشمکش در میانه خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده نسازید و عزت و دولت یا غلبه بر دشمن را از دست ندهید چه اختلاف، وحدت کلمه و نیروی شما را از بین می‌برد و در برابر هر ناملایمی

---

(۱)- وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَاتَفَرَّقُواْ ...، (آل عمران/ ۱۰۳).

---

[۳۱۸] \i\-(1 ؛i وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَاتَفَرَّقُواْ ...E\، (آل عمران/ ۱۰۳).E\

[۳۱۹] \i\-(2 ؛i وَأَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَاتَنَزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصبِرِينَE\، (انفال/ ۴۶).E\

(۲)- وَأَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَاتَنزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصبِرِينَ، (انفال/ ٤٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۸

خویشتن‌داری کنید؛ زیرا خداوند یاور خویشتن‌داران است.

این بود فرمان الهی و این است حال مسلمانان و چون از این فرمان بیرون شدند از سعادت حیات دنیوی و اخروی محروم گردیدند. اما سعادت دنیوی چون زندگی انفرادی هرمسلمان مانند کفّار شده؛ یعنی همه با اضطراب و ناراحتیهای درونی، روزی را شب می‌کنند و هرکسی از وضع زندگی خود ناراضی و به دستگاه آفرینش بدبین بلکه خشمگین است و چون دلها همه از یکدیگر فاصله گرفته شیاطین بر آنها مسلط شده، در دلها به جای صبر و قناعت و توکل به خدا، جزع و حرص افکنده

و به جای رضا و تسلیم، به خشم و غیظ آلوده کرده‌اند و به جای گذشت و خیرخواهی انتقامجویی و بدخواهی و به جای جور کشی و خدمتگزاری، آزار رسانی و بارگذاری و خلاصه همه را به کلاهبرداری و حقه بازی و ثروت اندوزی و خیانتکاری و دروغگویی و جلو افتادن از دیگران وادار نموده‌اند و شکّی نیست که این وضع زندگی راحتی و آرامش را می‌گیرد و با وضع نکبت‌باری عمر را به پایان می‌رسانند.

زندگی اجتماعی مسلمین نکبت‌بار است

و امّا زندگی اجتماعی اسلامی آنها به جایی رسیده که کفّار بر آنها مسلّط و چیره شده‌اند و مسلمانان را از هرجهت در شکنجه و فشار گذارده‌اند و این بلایی است که تمام کشورهای اسلامی را فرا گرفته است.

برای نمونه در جنگ اسرائیل و اعراب دقت نمایید و ببینید چگونه مسلمانان در اثر نداشتن وحدت اسلامی و نیروی ایمانی چند سال است زیر بار شکنجه و آزار و تجاوز یهود به سر می‌برند با اینکه یهود در حدود سه میلیون و اعراب بیش از صد میلیون و مسلمین بیش از هفتصد میلیون هستند و عجب آنکه این همه ذلّت می‌کشند باز توبه نمی‌کنند و زیر بار فرمان خدا نمی‌روند.

بی‌ایمانی دردی بالاتر از همه

و امّا آخرت این مسلمانان **اوّلًا:** این بی‌بند و باری و بی‌اعتنایی به احکام الهی سبب

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۵۹

می‌شود که بی‌ایمان بمیرند و چنانچه با ایمان هم بمیرند به یقین با این بغضها و کینه‌ها روی بهشت را نخواهند دید و بوی آن به مشامشان نخواهد رسید

جز آنکه هزاران سال در برزخ و یا در مواقف قیامت مانند تا از این آلودگی پاک شوند یا اینکه شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان دین آنها را دریابد.

اصلاح اجتماعی به اصلاح افراد است

اگر پرسیده شود نتیجه گفتن و نوشتن این حرفها چیست آیا به اینها اجتماع اسلامی درست می‌شود؟ آیا این تفرقه سرسام آور به وحدت می گراید؟

در پاسخ گوییم صلاح اجتماع به صلاح افراد است و هرچند صلاح تمام افراد مسلمان محال به نظر می‌رسد لکن صلاح برخی از آنها ممکن است. مانند بدنی که آتش او را احاطه کرده و خاموش ساختن آن غیر ممکن باشد لکن خاموش کردن عضوی از آن هرچند به اندازه انگشت باشد اگر ممکن باشد واجب است و نمی‌توان گفت به خاموش کردن

آتش، یک انگشت چه فایده. بنابراین، بلای تفرقه‌ای که پیکر جامعه اسلامی را گرفته و آتش زده اگر بشود این بلا را از عده‌ای از آنها دور ساخت از باب امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

اوّل خود و بعد خانواده و سپس دیگران

ممکن است خواننده عزیز پس از خواندن این بحث و سایر بحثهای این کتاب و آشنا شدن به احکام اسلامی و وظایف دینی خود، تصمیم بگیرد به آن عمل کند و خود را اصلاح نماید که از آن جمله از بغضهای حرام دوری کند.

سپس در اصلاح خانواده خود بکوشد و آنگاه اصلاح دوستان خود را در برنامه زندگی قرار دهد و در برخورد به هرمسلمانی که دلش آلوده به دشمنی مسلمان دیگر شده و با هم در ستیزه و از هم قهرند

بکوشد و سبب دشمنی را پیدا کند و آن را چاره نماید و خلاصه بین آنها آشتی دهد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۶۰

اصلاح بین مسلمانان تأکید شده است

و به این مطلب در قرآن و روایات امر شدید شده و ثوابهای بی‌شماری بر آن وعده داده‌اند: «جز این نیست که مؤمنین همه برادر ایمانی یکدیگرند پس آشتی افکنید میان برادرانتان».[۳۲۰]

و هرگاه بین زن و شوهر مسلمانی نزاع باشد امر فرموده یک نفر از طرف زن و یکی از طرف مرد بین آنها را اصلاح دهد و هرگاه بین دو دسته از مسلمانان نزاع و جنگ باشد امر فرموده باید بین آنها را اصلاح داد و آتش فتنه را خاموش کرد.[۳۲۱]

---

[۳۲۰] \i\-(1)i إِنَّمَا ا لْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ...\E، (حجرات/ ۱۰).\E

[۳۲۱] \i\ 2)i- به سوره‌های نساء/ ۳۵ و حجرات/ ۹ مراجعه شود.\E

بهترین صدقه‌ها اصلاح ذات‌البین

امام صادق علیه السلام فرموده: «صدقه‌ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح میان مردم است وقتی که میان آنها به هم خورده و فاسد شده و نزدیک کردن آنهاست به هرگاه از هم دوری کرده‌اند».[۳۲۲]

مفضل گوید امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه میان دو تن از شیعه‌ها ستیزه دیدی از مال من (سهم امام) برای دفع آن مصرف کن».[۳۲۳]

نیز از ابوحنیفه سائق الحاج (حمله دار حجّ) روایت شده که گفت من و دامادم درباره ارثی با هم نزاع و ستیزه داشتیم که مفضّل به ما گذشت و ساعتی با ما توقف نمود و سپس گفت به خانه‌ام بیاید ما نزد او رفتیم و میان ما با چهار صد درهم اصلاح کرد و آن مبلغ را از خودش به ما پرداخت و چون از

---

[۳۲۲] 3\ i)- « صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّه اصْلاحٌ بَيْنَ النَّاسِ إِذا تفاسدُوا وَتَقارَبٌ بيْنهمْ إِذا تَباعَدُوا»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، باب الاصلاح، ح ۱).\E

[۳۲۳] 4\ i)- « إِذا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شَيعَتِنا مُنازَعَةٌ فَافْتَدِها مِنْ مالي»،(همان، ح ۳).\E

هریک نسبت به طرف دیگری تعهد گرفت و آسوده خاطر شد گفت بدانید که این پول از خودم نیست ولی امام صادق علیه السلام به من

---

(۱)- إِنَّمَا ا لْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ...، (حجرات/ ۱۰).

(۲)- به سوره‌های نساء/ ۳۵ و حجرات/ ۹ مراجعه شود.

(۳)- «صَدَقَةً يُحِبُّهَا اللَّه اصْلاحٌ بَيْنَ النَّاسِ إِذا تفْاسدُوا وَتَقاربٌ بيْنهمْ إِذا تَباعَدُوا»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، باب الاصلاح، ح ۱).

(٤)- «إِذا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شَيعَتِنا مُنازَعَةٌ فَافْتَدِها مِنْ مالی»، (همان، ح ۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٦۱

سفارش کرده و فرمان داده که هرگاه دو مرد از شیعه‌ها در چیزی با هم ستیزه دارند آنها را اصلاح بده و از مال من برای رفع نزاع خرج کن این مال از امام صادق علیه السلام است.

میانجیگری برای اصلاح

نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده: «هرگاه دعوت شدی برای اصلاح میان دوکس مگو سوگند خورده‌ام که این کار را نکنم».[۳۲۴]

توضیح مطلب آنکه اگر کسی سوگند خورد به نام خدا در ترک کار خیری چه واجبی و چه مستحبی، آن سوگند باطل است، بنابراین، اگر کسی سوگند خورد که من در اصلاح بین مردم قدم نمی‌گذارم،

[۳۲۴] ۱\ i(1)- کافی، مترجم، ج ۳، ص E\.۳۱۶

آن سوگند باطل است و باید در اقدام به چیزی که مطلوب خدا و مورد امر اوست مسامحه نکند.

خداوند ما را به وظایف دینی آشنا فرماید و توفیق دهد که بنده مطیع او باشیم.

---

(۱)- کافی، مترجم، ج ۳، ص ۳۱٦.

۸. حسد

از گناهان قلبی و بیماریهای کشنده روانی، «حسادت» است و آن بلایی است که خانمانسوز و فتنه‌ای است آتش افروز و خراب کننده دین و دنیا

و آخرت مبتلای به آن است و به حکم اسلام هر حاسدی فاسق است؛ چنانچه ذکر می‌شود.

حسد چیست؟ و غبطه کدام است؟

هر که از دیدن یا شنیدن نعمتی مانند مال و فرزند یا فضیلت و کمالی مانند علم، شجاعت و سخاوت که دیگری دارا شده ناراحت و ناخشنود و خشمگین شود و نتواند این نعمت و فضیلت را در او ببیند و گرفته شدن آن را از او آرزومند باشد خواه تنها گرفته شدن آن نعمت را از او بخواهد یا گرفته شدن از او و رسیدن به خودش را آرزومند باشد، این حالت درونی «حسادت» است و صاحبش را حاسد و آنکه به او حسد می‌ورزد، «محسود» می‌گویند.

اگر از اینکه دیگری نعمتی را داراست کراهتی ندارد و گرفته شدن آن را از او نخواهد و تنها دارا

شدن خود را مانند آن آرزومند باشد این حالت را «غبطه» گویند و «غبطه» در نعمتهای دنیوی مباح و در نعمتهای آخرتی مطلوب است.

باید دانست که تمام طبقات از زن و مرد، دانا و نادان، پست و شریف، ثروتمند و تهیدست، توانا و ناتوان در خطر آلوده شدن به این بیماری کشنده‌اند و بر هر مسلمانی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۶۳

واجب است که از آن باخبر باشد تا گرفتار نشود و اگر آلوده به آن است به آنچه در درمان آن بیان می‌شود خود را درمان کند تا به آتش آن در دنیا و آخرت نسوزد.

آیات قرآن درباره حسد

۱- «بسیاری از اهل کتاب (یهود و نصارا) دوست می‌دارند که شما را پس از ایمان آوردن، به کفر باز

گردانند؛ زیرا پس از روشن شدن حق بر آنها در دل نسبت به شما حسد می‌ورزند، شما آنها را ببخشید و از ایشان صرف‌نظر کنید تا خداوند امرش را اجرا کند و خدا بر هرچیز تواناست».[۳۲۵]

چون حقیقت بر آنها روشن شده بود، ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را فضیلتی و نعمتی برای مسلمانان می‌دیدند که یکی از آثار آن اتحاد دلهای آنان است پس حسد پیدا کردند و کوشیدند که این نعمت از مسلمانان گرفته شود.

۲- «آنانی که پنهان می‌کنند آنچه رااز آیات و وسایل هدایت فرستادیم پس از آنکه برای مردم روشن ساختیم چنین کسانی را خدا و همه لعنت کنندگان لعنت می‌کنند».[۳۲۶]

---

[۳۲۵] \i\-(1)i وَدَّ كَثِيرٌ مّنْ أَهْلِ ا لْكِتبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مّن بَعْدِ إِيمنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مّن بَعْدِ مَاتَبَيَّنَ لَهُمُ ا لْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلّ شَىْءٍ قَدِيرٌ\E،(بقره/ ۱۰۹).\E

[۳۲۶] \i\-(2)i إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلْنَا مِنَ ا لْبَيِّنَتِ وَا لْهُدَى مِن بَعْدِ مَابَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ فِي ا لْكِتبِ أُوْلَئكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللعِنُونَ\E،(بقره/ ۱۵۹).\E

از این دو آیه و روایاتی که در تفسیر آن رسیده دانسته می‌شود هر که حق و فضیلت خدا داده دیگری را نتواند ببیند و گرفته شدن آن را بخواهد و از روی حسادت آن را منکر شود یا پنهان نماید چنین شخصی سزاوار عقوبت و لعنت خدا و ملائکه و مؤمنین خواهد بود مانند دانشمندان یهود که حق بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را دانستند و چون نبوّت و ریاست الهی را در غیر خود کراهت داشتند و نمی‌توانستند ببینند، پس از روی حسادت حق را نهان داشتند و از پذیرفتن یهود، اسلام را مانع شدند و نیز از فضیلت ایمان و اتحاد مسلمانان ناراضی و خشمگین بودند و سعی می کردند ایمان آنها را بربایند و در بینشان

---

(۱)- وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ا لْكِتبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَاتَبَيَّنَ

لَهُمُ ا لْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِىَ اللَّهُ بِأَمْرِهِى إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلّ شَىْءٍ قَدِيرٌ، (بقره/ ١٠٩).

(٢)- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلْنَا مِنَ ا لْبَيّنتِ وَا لْهُدَى مِن بَعْدِ مَابَيَّنهُ لِلنَّاسِ فِى ا لْكِتبِ أُوْلئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللعِنُونَ، (بقره/ ١٥٩).

قلب سليم، ج٢، ص: ٢٦٤

اختلاف بيندازند و فتنه برپا كنند.

تفصيل حسدورزيهاى يهود و نصارا از صدر اسلام تاكنون در تواريخ اسلام ثبت است و حسدورزيهاى فعلى آنها هم آشكار است.

انكار حق اهل بيت از روى حسادت

نيز مانند بسيارى از دانشمندان اسلام كه حق بودن اهل‌بيت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و فضايل ايشان را كراهت داشتند و از روى حسادت آن را

انکار کردند و نهان داشتند بلکه روایات دروغی در فضیلت دشمنان ایشان درست کردند. برای دانستن این حسدورزیهای مسلمانان به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

در «مجمع» می‌نویسد: این آیه دلالت دارد که نهان داشتن حق، بزرگترین گناه کبیره است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که از علمی که آن را می‌داند پرسیده شود و پاسخ نگوید و آن را پنهان دارد (جایی که آشکار کردنش لازم باشد و بیمی از اظهار آن نباشد) روز رستاخیز می‌آید در حالی که بر دهانش لگامی از آتش است».[۳۲۷]

۳- «آیا رشک می‌برند مردم را بر آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است».[۳۲۸]

---

[۳۲۷] i(1\ )-« من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار»،(مجمع البیان، ج ۲، رحلی، ص ۲۴۱).E\

[۳۲۸] i(2)-\i\ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآءَاتَلَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِى ...E\،(نساء/ ۵۴).E\

در این آیه توبیخ و انکار و نهی است از حسد بردن از دیگری که خدا به او زیادتی داده خواه از نعمتهای ظاهری باشد مانند مال و اولاد و اعتبار یا از مقامات معنوی مانند مقام نبوّت که خدا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد و یهود رشک می‌بردند و مانند مقام ولایت و امامت که خدا به آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم داد و دشمنانشان حسد می‌بردند.

آرزوی نعمتهای دیگران را نکنید

٤- و نباید آرزو کنید نعمت و عطایی را که خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر

---

(١)- «من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار»، (مجمع البیان، ج ٢، رحلی، ص ٢٤١).

(۲)- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآءَاتَلهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِى ...، (نساء/ ٥٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٦٥

مزیّت و برتری داده یعنی نگویید ای کاش! من به جای او بودم و از او گرفته می‌شد و به من داده می‌شد؛ مانند حسد بردن خواهر بر برادرش در سهم‌الارث او که دو برابر است و نادانی که رشک برد به مسلمانی که زن زیبایی دارد و آرزومند باشد که آن زن از او گرفته شود و بهره آن نادان گردد.

و مانند نادان دیگری که به خانه یا ثروت دیگری حسد برد و در دلش آرزوی آن را جای دهد که نصیب او شود و مانند کم دانشی که از دانشمندی یا شهرت و اعتبار دیگری ناراضی باشد و در دل آرزوی مقام او را داشته باشد و بخواهد از او گرفته شود و به آن حسود داده گردد.

خلاصه، معنای آیه شریفه، آنکه: آرزو منمایید برتری و مزیّت مالی و غیرمالی را که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است؛ زیرا برای هرمرد و زنی از کسب و کار و کوشش و رنج و موقعیّت اجتماعی و وضع زندگیش بهره‌ای هست که خدایی که به هرچیز داناست از روی حکمت و مصلحت به او رسانده و دیگری حق ندارد از روی رذالت و دنائت و حسادت، زوال آن را از او و رسیدن آن را به خود آرزو کند و وظیفه هرمسلمانی آن است که نصیب خدا داده خود را فراموش نکند و به آن قانع و شکرگزار باشد و زیادتی و برتری را از خداوند خود بخواهد؛ یعنی از خدا بخواهد مثل و بالاتر از آنچه به دیگری داده به او بدهد بدون اینکه از دیگری گرفته شود.

و به طور کلی از مزیّتها و برتریهای دیگران چشم بپوشد و تنها امید و آرزویش زیادتی‌هایی که نزد

پروردگار است و بر آنها تواناست باشد[۳۲۹،۳۳۰] و این همان غبطه‌ای

---

(۱)- ... وَسَلُواْ اللَّهَ مِن فَضْلِهِی ...، (نساء/ ۳۲).

(۲)- در عدةالداعی از زرعة بن محمد روایت کرده که مردی در مدینه کنیزی نفیس داشت و مهر آن کنیز در دل شخصی که در همسایگی او بوده افتاد. آن شخص از حالت خود به امام شکایت کرد،

---

[۳۲۹] i\ -(1)i\ ... وَسَلُواْ اللَّهَ مِن فَضْلِهِی ...E\، (نساء/ ۳۲).E\

[۳۳۰] -(i\ 2)i\ در عدةالداعی از زرعة بن محمد روایت کرده که مردی در مدینه کنیزی نفیس داشت و مهر آن کنیز در دل شخصی که در همسایگی او بوده افتاد. آن شخص از حالت خود به امام شکایت کرد، امام صادق علیه السلام فرمود هرگاه آن کنیز را دیدی بگو« اسئل اللّه من فضله» او هم چنان کرد.E\

اندك وقتی گذشت که صاحب آن کنیزك را سفری پیش آمد ونزد آن شخص همسایه آمد و

.....

گفت ای فلان! تو همسایه منی و به تو بیش از همه اعتماد دارم مرا سفری پیش آمده می‌خواهم کنیز خود را نزد تو به امانت سپارم آن شخص گفت مرا زنی نیست و در خانه‌ام نیز زنی نیست چگونه کنیز تو نزد من باشد؟ گفت آن را به تو به قیمت معین می‌فروشم و چون برگشتم او را به من بفروش و در این مدت کنیز بر تو حلال خواهد بود.E\

آن شخص پذیرفت و خرید او را به همان قیمت معین و سفر آن مرد طولانی شد و در این مدت آن شخص از کنیز بهره‌مند بود تا اینکه قاصدی از نزد خلیفه اموی برای خرید آن کنیز به مدینه آمد و حاکم مدینه به قهر آن کنیز را به قیمت زیادی خرید و کنیز را بردند چون صاحب کنیز از سفر آمد و احوال کنیز را پرسید آن شخص حکایت او را به آن مرد خبر داد و هرچه گرفته بود از قیمت آن به او داد، آن مرد گفت نمی‌گیرم مگر آنچه به تو فروخته بودم و آنچه زیاده بر آن است برای خودت که بر تو گواراست. و خلاصه، این جوان به واسطه تقوا و امیدواری و آرزومندی از فضل خدا به وصال محبوب خود رسیده و علاوه ثروتی هم نصیبش شد.

امام صادق علیه السلام فرمود هرگاه آن کنیز را دیدی بگو «اسئل اللّه من فضله» او هم چنان کرد.

اندک وقتی گذشت که صاحب آن کنیزک را سفری پیش آمد ونزد آن شخص همسایه آمد و

.....

گفت ای فلان! تو همسایه منی و به تو بیش از همه اعتماد دارم مرا سفری پیش آمده می‌خواهم کنیز خود را نزد تو به امانت سپارم آن شخص گفت مرا زنی نیست و در خانه‌ام نیز زنی نیست چگونه کنیز تو نزد من باشد؟ گفت آن را به تو به قیمت معین می‌فروشم و چون برگشتم او را به من بفروش و در این مدت کنیز بر تو حلال خواهد بود.

آن شخص پذیرفت و خرید او را به همان قیمت معین و سفر آن مرد طولانی شد و در این مدت آن

شخص از کنیز بهره‌مند بود تا اینکه قاصدی از نزد خلیفه اموی برای خرید آن کنیز به مدینه آمد و حاکم مدینه به قهر آن کنیز را به قیمت زیادی خرید و کنیز را بردند چون صاحب کنیز از سفر آمد و احوال کنیز را پرسید آن شخص حکایت او را به آن مرد خبر داد و هرچه گرفته بود از قیمت آن به او داد، آن مرد گفت نمی‌گیرم مگر آنچه به تو فروخته بودم و آنچه زیاده بر آن است برای خودت که بر تو گواراست. و خلاصه، این جوان به واسطه تقوا و امیدواری و آرزومندی از فضل خدا به وصال محبوب خود رسیده و علاوه ثروتی هم نصیبش شد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٦٦

است که گفته شد نیکوست.

بدبختی‌ها از عمل نکردن به این آیه است

اگر مسلمانان که می‌گویند قرآن کتاب آسمانی و دستور الهی ماست به این آیه عمل می‌کردند و آن را می‌پذیرفتند و از آلودگی به گناه بزرگ حسادت می‌ترسیدند انواع خیانتها و جنایتها و غصبها و بی‌عفتیها و خلاصه تجاوزهای به مال و ناموس و آبروی یکدیگر از بینشان ریشه کن می‌شد آنگاه لذّت زندگی را در دنیا می‌چشیدند و از سعادتهای اخروی بهره‌مند می‌گردیدند و چون از فرمان خدا بیرون شدند در دنیا با ذلّت و نکبت و رنج و محنت زندگی می‌کنند و در آخرت نزد پیغمبر اسلام سر به زیر و از دخول در بهشت با این بیماری محروم خواهند بود.

به خدا پناه می‌برم از حاسد

۵- « (و بگو) پناه می‌برم به خدا از بدی حاسد گاهی که حسد ورزد».[۳۳۱]

[۳۳۱] \i\-(1)i وَمِن شَرّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ\E، (فلق/ ۵).\E

در این آیه شریفه حسود را که در حقیقت شیطان انسی است مانند شیطان جنی قرار

---

(۱)- وَمِن شَرّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، (فلق/ ۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۶۷

داده و چنانی که شیطان جنی چون دشمن نهانی است و از این روی آدمی غافلگیر می‌شود و چاره‌ای جز پناهندگی به پروردگار عالم ندارد همچنین بشر حسود پیش از رسیدن آزارش به محسود شناخته نمی‌شود تا محسود از او در حذر باشد و نیز ممکن است حسودهای فراوانی داشته باشد که از نقشه‌های ماهرانه ایشان برای آزارش بی‌خبر و از دفاع ناتوان باشد و دست کم از شرّ چشم شوری آنها دفاع نتواند کرد و چاره منحصر است به پناهنده شدن به خداوند تا به قدرتش

مؤمن ناتوان را از شرّ حسودان و جادوگران و سایر شیاطین نگهدارد.

در «تفسیر برهان» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در معنای «اذا حسد» فرمود:

«مگر ندیده‌ای که‌حسود هنگامی که‌به‌تو می‌نگرد چگونه چشمهایش رامی گشاید این‌است معنای حسد ورزیدن»؛ یعنی ممکن است حسود از راه چشمش محسود را از پا درآورد.

روایات اهل بیت (ع) درباره حسد

حسد، نابوده کننده ایمان است. امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که حسد می‌خورد و نابود می‌کند ایمان را چنانچه آتش هیزم را می‌خورد»[۳۳۲]؛ زیرا حسود دلش به خشم محسود سرگرم است پس به یاد خدا و آخرت نمی‌افتد تا

[۳۳۲] ۱\ i(1)-« انَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْايمانَ كَما تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۱).E\

نور ایمانی نصیبش شود و نیز عیبهای نفس خود را نمی‌بیند تا آنها را اصلاح کند و گناه بی‌شمارش را یاد نمی‌کند تا از آنها توبه نماید وحضور قلبی در نماز و سایر عبادات‌ندارد تا عمل صالحی داشته باشد.

حسد، آفت دین و نشانه نفاق است

نیز فرمود: «آفت دین، حسد و خودبینی و به خود بالیدن است»[۳۳۳] و «مؤمن رشک می‌برد و حسادت ندارد و منافق حسد می‌ورزد و رشک ندارد»[۳۳٤]؛ یعنی حسود منافق است.

---

(۱)- «انَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْايمانَ كَما تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۰٦، ح ۱).

---

[۳۳۳] (i 2\)-« آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ»،(کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵، باب الحسد).E\

[۳۳٤] (i 3\)-« إِنَّ الْمُؤمِنَ يَغْبِطُ وَلا يَحْسِدُ وَالْمُنافِقُ يَحْسِدُ وَلا يَغْبِطُ»،(همان).E\

(۲)- «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵، باب الحسد).

(۳)- «إِنَّ الْمُؤمِنَ يَغْبطُ وَلا يَحْسِدُ وَالْمُنافِقُ يَحْسِدُ وَلا يَغْبِطُ»، (همان).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۶۸

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «خداوند به موسی علیه السلام فرمود: ای پسر عمران! مبادا به مردم حسد بری بر آنچه من به آنها داده‌ام از فضل خودم و چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مکن؛ زیرا آنکه حسد برد نعمت مرا بد داشته و به آن خشمگین شده و از آن قسمتی که من میان بنده‌هایم کرده‌ام جلو گرفته و هرکه چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نیست».[۳۳۵]

---

[۳۳۵] ۱\ i)-« لاتَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلى ما آتَيْتُهُمْ مِنْ فَضْلي وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ الىَ ذلكَ وَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحاسِدَ ساخط لنعمي صادّ لقسمى الَّذي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبادي وَمَنْ يَكُ كَذلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنّي»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۶).\E

داوود رقی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد مبرید».[۳۳۶]

ریشه‌های کفر- بیماری همگانی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش فرمود: «ای یاران من! آگاه باشید مرضی که مردم پیش از شما گرفتار شدند به سوی شما روی آورده و آن بیماری حسد است که موی را نمی‌زداید ولی دین را ریشه کن می کند و نجات از آن به این است که انسانی دست و زبانش را نگاهدارد و دشمنی برادر دینی را در دل نداشته باشد».[۳۳۷]

---

[۳۳۶] ۲\ i(2)-« اتَّقُوا اللَّهَ وَلا يَحْسِد بَعْضُكُمْ بَعْضاً»،(کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۳، باب الحسد).\E

[۳۳۷] ۳\ i(3)-« الا انه قددب الیکم داء الامم من قبلکم وهو الحسد لیس بحالق الشعر لکنه حالق الدین وینجی فیه ان یکف الانسان یده ویخزن لسانه ولا یکون ذاغمز علی اخیه المؤمن»،(وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۹۴، کتاب الجهاد، باب ۵۵، ح ۱۵).\E

امام صادق علیه السلام فرمود: «ریشه کفر سه است: حرص، تکبر و حسد ...».[۳۳۸]

حسد، از بهشت بیرون می کند و ایمان را می‌برد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای مردم! راستی شیطان آدم را از بهشت بیرون کرد به

---

(۱)- «لاتَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلی ما آتَیْتُهُمْ مِنْ فَضْلی وَلا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ الیَ ذلکَ وَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَکَ فَإِنَّ الْحاسِدَ ساخط لنعمی صادّ لقسمی الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَمَنْ یَکُ کَذلِکَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَیْسَ مِنّی»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ٦).

(۲)- «اتَّقُوا اللَّهَ وَلا یَحْسِد بَعْضُکُمْ بَعْضاً»، (کافی، ج ۲، ص ۳۰٦، ح ۳، باب الحسد).

---

[۳۳۸] ﴿i(4\- اصول کافی، ج ۲، ص E\.۲۸۹

(۳)- «الا انه قددب الیکم داء الامم من قبلکم وهو الحسد لیس بحالق الشعر لکنه حالق الدین وینجی فیه ان یکف الانسان یده ویخزن لسانه ولا یکون ذاغمز علی اخیه المؤمن»، (وسائل الشیعهٔ، ج ۱۱، ص ۲۹٤، کتاب الجهاد، باب ۵۵، ح ۱۵).

(٤)- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲٦۹

سبب حسدی که داشت پس حسد نداشته باشید که اعمالتان هدر شود و از راه دین بیرون شوید ...».[۳۳۹]

و نیز فرمود: «ایمان و حسد در دل مردم جمع نمی‌شود». و علی علیه السلام فرمود: «حسد ایمان را می‌میراند چنانچه آب برف را».[۳٤۰]

حسد قابیل، وی را هلاک کرد

[۳۳۹] 1\ i)- « معاشر الناس! ان ابلیس اخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوا فتحبط اعمالکم وتزل اقدامکم ...»،(مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۶، ح ۱۳۳۸۵).\E

[۳٤۰] 2\ i)- « قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یجتمع الحسد والایمان فی قلب امرىء وقال امیرالمؤمنین علیه السلام الحسد یمیث الایمان فی القلب کما یمیث الماء الثلج»،(مستدرك‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۱۳۳۸۹).\E

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ریشه حسد از کوری دل و انکار فضل خداست و این دو بال کفر است و حسد بود که قابیل را در حسرت همیشگی انداخت و چنان هلاکش کرد که هیچ‌وقت نجات ندارد و حسددار توبه ندارد؛ زیرا شرط توبه ترک گناه است و او بر حسد خود مصرّ و باقی است».[۳۴۱]

و «دشمن‌ترین شما نزد من، ریاست طلبان، روندگان به سخن چینی‌ها، حسد برندگان به برادرانشان، آنها از من نیستند و من هم از آنها نیستم تا اینکه فرمود: به خدا سوگند اگر یکی از شما به پُری زمین در راه خدا زر فرستد سپس به مؤمن حسد برد به این طلاها در دوزخ داغ کرده شود».[۳۴۲]

---

[۳۴۱] í(3\)-« ... والحسد اصله من عمی القلب والجحود بفضل اللّه تعالی وهما جناحان للکفر وبالحسد وقع ابن آدم فی حسرة الابد وهلك مهلکاً لا ینجو منه ابداً ولا توبة لحاسد لانه مصر علیه معتقد به»،(مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۱۳۳۹۰).E\

[۳۴۲] í(4\)-« إنّ أبغضکم إلیّ المترئسون المشاؤن بالنمائم الحسدة لاخوانهم لیسوا منی ولا انا منهم- الی ان قال ثم قال: واللّه لو قدم احدکم ملء الارض ذهباً علی اللّه ثم حسد مؤمناً لکان ذلك الذهب مما یکوی به فی النار»،(مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۱۳۳۹۴).E\

در کتاب «عدۀالداعی» ضمن حدیث معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

---

(۱)- «معاشر الناس! ان ابلیس اخرج آدم من الجنۀ بالحسد فلا تحسدوا فتحبط اعمالکم وتزل اقدامکم ...»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱٦، ح ۱۳۳۸۵).

(۲)- «قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یجتمع الحسد والایمان فی قلب امرىء وقال امیرالمؤمنین علیه السلام الحسد یمیث الایمان فی القلب کما یمیث الماء الثلج»، (مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۱۳۳۸۹).

(۳)- «... والحسد اصله من عمی القلب والجحود بفضل اللّه تعالی وهما جناحان للکفر وبالحسد وقع ابن آدم فی حسرۀ الابد وهلک مهلکاً لا ینجو منه

ابداً ولا توبة لحاسد لانه مصر علیه معتقد به»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۱۳۳۹۰).

(٤)- «إنّ أبغضکم إلیّ المترئسون المشاؤن بالنمائم الحسدة لاخوانهم لیسوا منی ولا انا منهم- الی ان قال ثم قال: واللّه لو قدم احدکم ملء الارض ذهباً علی اللّه ثم حسد مؤمناً لکان ذلک الذهب مما یکوی به فی النار»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۱۳۳۹٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۰

«نماز و روزه و صدقه و جهاد کسی را به آسمانها بالا می‌برند که در نیکی از آفتاب روشنتر است و چون به آسمان پنجم رسد ملکی است در آنجا که عمل هرصاحب حسدی را رد می‌کند پس می‌گوید این عمل را برگردانید که پذیرفته نیست؛ زیرا صاحبش حسددار است».[۳٤۳]

[۳٤۳] i(1)-(\E\

«شیخ‌مفید» می‌فرماید: «پذیرفته‌نمی‌شود گواهی‌فاسق و نه‌کینه‌دار و نه‌حسددار».[۳۴۴]

«ابن ادریس» در «سرائر» فرموده: «حسد حرام ونگاهداری خود ازآن واجب‌است».

«علامه حلی» می‌فرماید: «و حسد حرام است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار ساختن آن فاسد کردن آن دو ثابت کننده عدالت است».[۳۴۵]

«محقق» در «شرایع» می‌فرماید: «حسد گناه است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار ساختن آن فاسد کننده عدالت است».

عدةالداعی، آخر باب دعا

، ص ۲۲۹، چاپ قم).

[۳۴۴] (۲)-« ولا تقبل شهادة الفاسق ولاذی الضغن والحسد»،(المقنعه، باب‌البینات، ص ۷۲۶).

[۳۴۵] (۳)-« والحسد حرام وکذا بغض المؤمن والتظاهر بذلك قادح فی العدالة»،(قواعد، ص ۴۹۵، کتاب الشهادت).

«شهید اول» در «دروس» در شماره گناهان کبیره که منافی با عدالت است فرموده: «و آشکار کردن حسد به مؤمن و دشمنی با او گناه کبیره است».[۳۴۶]

«شهید ثانی» در «مسالک» فرموده: «بین فقهای اسلام در حرام بودن حسد و دشمنی مؤمن مخالفی نیست و نهی از آن و وعده عذاب بر آن در اخبار فراوان است و

) -(۱)

عدةالداعی، آخر باب دعا

، ص ۲۲۹، چاپ قم).

(۲)- «ولا تقبل شهادة الفاسق ولاذی الضغن والحسد»، (المقنعه، باب‌البینات، ص ۷۲۶).

---

[۳۴۶] (۴)-« ... و إظهار الحسد للمؤمن والبغضاء ...»،(الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة).

می‌توان گفت شهید و دیگران که اظهار حسد را حرام دانسته‌اند دلیل نمی‌شود که نفس حسد را حرام ندانسته‌اند؛ زیرا آنها در مقام شماره گناهانی که موجب فسق است و با آنها عدالت ثابت نمی‌شود بوده‌اند و چون حسادت امر نهانی است و تا آشکارش نکنند دانسته نمی‌شود آن را ذکر نکردند و خلاصه عبارت شهید اول برگشتن به همان عبارت شهید ثانی است بنابراین حرمت حسد، مورد اتفاق است.

(۳)- «والحسد حرام وكذا بغض المؤمن والتظاهر بذلك قادح فی العدالة»، (قواعد، ص ٤٩٥، كتاب الشهادت).

(٤)- «... و إظهار الحسد للمؤمن والبغضاء ...»، (الدروس الشرعية فی فقه الامامية).

می‌توان گفت شهید و دیگران که اظهار حسد را حرام دانسته‌اند دلیل نمی‌شود که نفس حسد را حرام ندانسته‌اند؛ زیرا آنها در مقام شماره گناهانی که موجب فسق است و با آنها عدالت ثابت نمی‌شود بوده‌اند و چون حسادت امر نهانی است و تا آشکارش نکنند دانسته نمی‌شود آن را ذکر نکردند و خلاصه عبارت شهید اول برگشتن به همان عبارت شهید ثانی است بنابراین حرمت حسد، مورد اتفاق است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۱

هردو از گناهان کبیره و فاسد کننده عدالتند خواه تنها در دل و نهان باشد یا به وسیله دست و زبان آشکارش کنند».[۳۴۷]

«محقق خوانساری» در شرح کلمه امیرالمؤمنین: «و دوری کن از حسد؛ زیرا آن بدتر خصلتی و زشت‌تر خویی است و خوی شیطان است»[۳۴۸]، می‌فرماید حسد آن است که کسی آرزو کند زوال نعمت دیگری را مثل مال یا جاه یا علم و مانند آن خواه بخواهد که به او برسد یا نه و این مذموم و حرام است.

از کسانی که حرمت حسد را مسلم دانسته محقق مازندرانی است در شرح اصول کافی.

«فاضل مقداد» در «کشف اللثام» فرموده: «حسد حرام است و چون امر نهانی است تظاهر به آن ضرر

---

[۳۴۷] (۱)-« لا خلاف فی تحریم هذین الامرین والتهدید علیهما فی الاخبار مستفیض وهما من الکبائر فیقدحان فی العدالة مطلقاً»،(مسالك، ج ۱۴، ص ۱۸۴).

[۳۴۸] (۲)-« ایاك والحسد فانه شر شیمة واقبح سجیة»،(مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۳).

رساننده به عدالت است. و از مبسوط شیخ نقل نموده که اگر حاسد، حسادت خود را به سبب و ستم آشکار کرد فاسق است».

«علامه مجلسی» در «شرح کافی و بحارالأنوار» فرموده: مشهور فقها فرموده‌اند حسد حرام است مطلقاً یعنی خواه آن را آشکار کند یا نکند. و برخی از فقها به ملاحظه پاره‌ای از اخبار آشکار کردن آن را حرام دانسته‌اند تا اینکه گوید: صرف‌نظر از آیات فراوان و اخبار متواتره که در نکوهش و نهی از حسادت رسیده عقل صریح به زشتی آن حکم می‌کند؛ زیرا حسد خشم نمودن به قضای خداست که به زیادتی که به برخی از بندگانش داده خشم می‌کند و چه گناهی بالاتر از اینکه ناراحت و ناراضی شود از اینکه مسلمانی در راحتی است در حالی که راحتی او هیچ زیانی برای آن بدبخت

ندارد با مفاسد دیگری که در حسد است و ذکر خواهد شد.

«شیخ حر عاملی» می‌فرماید: «حسد حرام است و غبطه حرام نیست».[۳۴۹]

---

(۱)- «لا خلاف فی تحریم هذین الامرین والتهدید علیهما فی الاخبار مستفیض وهما من الکبائر فیقدحان فی العدالۀ مطلقاً»، (مسالک، ج ١٤، ص ١٨٤).

(۲)- «ایاک والحسد فانه شر شیمۀ واقبح سجیۀ»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۳).

(۳)- «ویحرم الحسد، و یجب اجتنابه دون الغبطۀ»، (رساله بدایۀ الهدایۀ، ج ۲، ص ٤٢).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۲

---

[۳۴۹] (۳)-« ویحرم الحسد، و یجب اجتنابه دون الغبطة»،(رساله بدایة الهدایة، ج ۲، ص ۴۲).

«فاضل نراقی» در «جامع السعاده» می‌فرماید حسد بر سه نوع است:

۱- اگر حسد را به وسیله گفتار یا رفتار آشکارش کند شکی در مذمت و حرمت آن نیست و صاحبش گنهکار است و گناه او از جهت حالت حسادت است و اما رفتار و گفتارش گناه علی‌حده است.

۲- اگر حسد قلبی را آشکار نکند لکن از آن بدش نیاید و در دل نگاهدارد آن هم شکی در مذمت و حرمتش نیست مانند قسم اول با این تفاوت که در این قسم گناهی است بین او و خدا که توبه از آن واجب است ولی در قسم اول که آشکارش کرده؛ یعنی به وسیله گفتار یا کردار حسدورزی نموده علاوه بر وجوب توبه از گناه حسد واجب است از محسود طلب عفو کند و او را از خود راضی سازد.

۳- اگر حسد خود را آشکار نکند و از آن هم بدش بیاید و از این حالت شیطانی بر خود قهر نماید و دوست دارد که این حالت از او دور شود ظاهر آن است که در این صورت، گناهی نداشته باشد.

تا اینکه فرماید: «از آنچه گفته شد آشکار گردید که حالات انسان نسبت به دشمنانش سه قسم است:

الف- خوشحال می‌شود از گرفتاری و ناراحتی دشمن خود و شادمانی خود را به گفتار یا رفتار آشکار می‌کند یا اینکه به وسیله گفتار یا رفتارش به دشمن خود آزار می‌رساند و این قسم حرام قطعی است و صاحبش گنهکار حتمی است.

ب- طبعاً گرفتاری دشمن را دوست دارد لکن این حال خود را عقلًا دشمن می‌دارد و بر خودش از این حال خشمگین است و اگر توانایی داشت این

حال را از خود دور می‌کرد و این قسم بالاتفاق مورد عفو است.

ج- حسد قلبی خود را آشکار نکند و از آن هم بدش نیاید و زوال آن را نخواهد، این قسم مورد گفتگو است و حق، حرمت آن و گنهکار بودن صاحب آن است».

«صاحب جواهر» می‌فرماید: «سخنی نیست در اینکه حسد و آن آرزوی گرفته شدن یا کم شدن نعمت است از دیگری، گناهی است که ایمان را می‌خورد چنانچه آتش،

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۳

هیزم را و آفت دین، حسد و عجب و فخر است و حاسد به نعمت خدا، در خشم است و با قسمتی که خداوند بین بندگانش فرموده جلوگیری کننده است و شش طایفه به شش خصلت پیش از حساب به

دوزخ روند از آن جمله علما هستند که به سبب حسدشان به دوزخ روند».[۳۵۰۱۳۵۰]

[۳۵۰] (۱)-

« لا كلام فی ان الحسد وهو تمنی زوال النعمة عن الغیر او هزوله معصیة تأكل الایمان كما تأكل النار الحطب وان آفة الدین الحسد والعجب والفخر وان الحاسد ساخط لنعم اللّٰه صاد لقسمته بین عباده وان ستة یدخلون النار قبل الحساب بستة منهم العلماء بالحسد»،(جواهر الكلام، ج ۴۱، كتاب الشهادة، ص ۵۲، مسأله ۷).

[۳۵۱] \ 2)i(- تمام حدیث در كتاب خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۲۵، چاپ بیروت چنین است:« قال امیرالمؤمنین علیه السلام: إنَّ اللّٰهَ عزّ و جلّ یعذِّب ستّة بستة: العرب بالعصبیة والدهاقنة بالكبر والامراء بالجور والفقهاء بالحسد والتجار بالخیانة واهل الرستاق بالجهل».\E

یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:« به‌راستی خداوند شش گروه را به شش خصلت عذاب می كند عرب رابه‌تعصب(حمایت وپشتیبانی قبیله وتیره خوددر ستمگری وهرامرباطلی) و دهخداها رابه وسیله تكبر وبزرگی كردن بركشاورزان و ده‌نشینان مستمند و حكمرانان را به ستمگری و تجاوز و فقها را به حسد و بازرگانان را به خیانت كردن و روستائیان و ده‌نشینان را به نادانی».

باید دانست كه هریك از این شش خصلت ممكن است در هردسته و گروهی پیدا شود و بدان هلاك شوند و اینكه در روایت هریك را به گروهی نسبت داده برای آن است كه آن خصلت در آن گروه بیشتر است؛ مثلًا حسادت ممكن است در هر طبقه و دسته‌ای از اصناف مختلف بشر پدید آید ولی از همه بیشتر در اهل دانش حسادت یافت می‌شود؛ یعنی ممكن است دانشمندی حب تفرد و انحصار دانش به خود، او را حسود كند كه نتواند مانند خود یا بالاتر از خود را ببیند و سعی در نیستی و نابودی او می كند و اگر نتواند از جلوه دانش او جلوگیری می‌نماید و در بین اهل دانشها، اهل دانش دینی یعنی فقها از همه بیشتر در خطر حسادت هستند چون دانش دینی سرآمد تمام كمالات است پس اگر فقیهی تربیت دینی نشده باشد یعنی به دانش خود عمل نكرده و مهذب نشده چگونه می‌تواند مانند یا بالاتر از خود را ببیند خصوصاً اگر مشهورتر و بیشتر مورد علاقه مردم باشد و چنین فقیه حسودی، خطرناكترین حسودان فرقه‌های دیگر است.

داستان حسادت قاضی ابن ابی‌لیلی با حضرت جواد علیه السلام و سعایت در قتل آن حضرت در سن ۲۵ سالگی در تفسیر سوره والنجم ذكر شد.

همچنین داستان حسادت قاضی ابن جماعه با شهید اول و نیز داستان كشته شدن شهید ثانی و قاضی نوراللّٰه شوشتری و صدها مانند آن شاهد صدق این گفتار است.

-(۱)

«لا کلام فی ان الحسد وهو تمنی زوال النعمۀ عن الغیر او هزوله معصیۀ تأکل الایمان کما تأکل النار الحطب وان آفۀ الدین الحسد والعجب والفخر وان الحاسد ساخط لنعم اللّه صاد لقسمته بین عباده وان ستۀ یدخلون النار قبل الحساب بستۀ منهم العلماء بالحسد»، (جواهر الکلام، ج ٤١، کتاب الشهادۀ، ص ٥٢، مسأله ٧).

(٢)- تمام حدیث در کتاب خصال صدوق، ج ١، ص ٣٢٥، چاپ بیروت چنین است: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عزّ و جلّ یعذِّب ستّۀ بستۀ: العرب بالعصبیۀ والدهاقنۀ بالکبر والامراء بالجور والفقهاء بالحسد والتجار بالخیانۀ واهل الرستاق بالجهل».

یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به‌راستی خداوند شش گروه را به شش خصلت عذاب می‌کند عرب رابه‌تعصب (حمایت وپشتیبانی قبیله وتیره خوددر ستمگری وهرامرباطلی) و دهخداها رابه وسیله تکبر وبزرگی کردن برکشاورزان و ده‌نشینان مستمند و حکمرانان را به ستمگری و تجاوز و فقها را به حسد و بازرگانان را به خیانت کردن و روستائیان و ده‌نشینان را به نادانی».

باید دانست که هریک از این شش خصلت ممکن است در هردسته و گروهی پیدا شود و بدان هلاک شوند و اینکه در روایت هریک را به گروهی نسبت داده برای آن است که آن خصلت در آن گروه بیشتر است؛ مثلًا حسادت ممکن است در هر طبقه و دسته‌ای از اصناف مختلف بشر پدید آید ولی از همه بیشتر در اهل دانش حسادت یافت می‌شود؛ یعنی ممکن است دانشمندی حب تفرد و انحصار دانش

به خود، او را حسود کند که نتواند مانند خود یا بالاتر از خود را ببیند و سعی در نیستی و نابودی او می‌کند و اگر نتواند از جلوه دانش او جلوگیری می‌نماید و در بین اهل دانشها، اهل دانش دینی یعنی فقها از همه بیشتر در خطر حسادت هستند چون دانش دینی سرآمد تمام کمالات است پس اگر فقیهی تربیت دینی نشده باشد یعنی به دانش خود عمل نکرده و مهذب نشده چگونه می‌تواند مانند یا بالاتر از خود را ببیند خصوصاً اگر مشهورتر و بیشتر مورد علاقه مردم باشد و چنین فقیه حسودی، خطرناکترین حسودان فرقه‌های دیگر است.

داستان حسادت قاضی ابن ابی‌لیلی با حضرت جواد علیه السلام و سعایت در قتل آن حضرت در سن ۲۵ سالگی در تفسیر سوره والنجم ذکر شد.

همچنین داستان حسادت قاضی ابن جماعه با شهید اول و نیز داستان کشته شدن شهید ثانی و قاضی نوراللّه شوشتری و صدها مانند آن شاهد صدق این گفتار است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷٤

تا اینکه فرماید: «و ممکن است به ملاحظه کلمات بعض اصحاب و روایات، گفته شود که آشکار کردن حسد حرام است».

«محقق اردبیلی» در «شرح ارشاد» گوید «حسد» به معنای آرزو کردن گرفته شدن نعمت است از مال و جاه و علم و فضیلت از دیگری؛ خواه به او برسد یا نرسد و اما آرزوی رسیدن به مانند آنچه دیگری دارد حسد مذموم نیست بلکه غبطه پسندیده است و ظاهر آن است که حسد به معنای اول حرام است به اجماع و به اخبار کثیره تا اینکه گوید ظاهر این

اخبار آن است که حسد، گناه کبیره بلکه نزدیک به کفر است و اگر کسی کبیره بودنش را نپذیرد از جهت اصرار و مداومت باید آن را کبیره و قادح در عدالت داند و ظاهر است که حسد مطلقا گناه است آشکار شود یا نشود ...

و بعض اعاظم عصر فرماید: «آرزو کردن گرفته شدن نعمت از دیگری، فعل قلبی و حرام است».[۳۵۲]

حسد یا اظهار آن حرام است

پس از بررسی کلمات فقها دانسته می‌شود که فتوای مشهور فقها بر حرمت حسد مطلقاست چنانچه از علامه مجلسی نقل شد و برخی از فقها اظهار حسد را حرام دانسته‌اند یعنی حسادت را به وسیله چشم یا زبان یا سایر اعضا آشکار کند و به وسیله آن محسود را اذیت کند یا نعمت را از او بگیرد.

[۳۵۲] 1\ i)-« فَان تمنی زوال النعمة عن الغیر فعل قلبی محرم»،(تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع قم).E\

امّا به چشم به اینکه محسود را مورد چشم زخم یا تندی نظر قرار دهد و به زبان به اینکه او را تحقیر نماید یا تهمت زند یا سرزنش و شماتت نماید تا جایی که او را مورد سبّ و شتم قرار دهد و به دست به اینکه به وسیله قلم مقصد شوم خود را انجام دهد تا جایی که او را بزند.

---

(۱)- «فَان تمنی زوال النعمۀ عن الغیر فعل قلبی محرم»، (تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع قم).

دلیل بر حرمت حسد

لکن حق در مسأله، آن است که حسد به تنهایی گناه و حرام است؛ چنانچه مشهور فرموده‌اند و ظواهر ادله هم بر آن دلالت دارد و اظهار حسد، خود حرام علی‌حده و گناه دیگری است.

دلیل آنهایی که فقط اظهار حسد را حرام دانستند دو چیز است، یکی غیراختیاری بودن حسد و دوّم پاره‌ای از روایات. اما غیراختیاری بودن حسد پس اگر مرادشان این است که حسادت غریزه بشری است به طوری که نتواند از آن خودداری کند و بعضی نام حسد را حسّ رقابت گذارده و آن را طبیعی و ذاتی انسان دانسته‌اند و گویند حسادتی که بین کودکان است شاهد بر غریزه بودن آن است پاسخ ایشان این است که:

حسادت خوی طبیعی نیست

اگر حسادت یک خوی انسانی بود، باید در تمام افراد بشر باشد در حالی که بسیاری از انسانها اصلًا ندارند و بسیاری هم که در آنها بوده به وسیله تقویت ایمان و پرورش دینی به آن آلوده نیستند.

و نیز اگر طبیعی بشر بوده هیچ‌گاه مورد نکوهش عقلا و نهی خداوند واقع نمی‌شد و گفته شد که مشهور فقهای اسلام، بر حرمت آن و وجوب امساک از آن فتوا داده‌اند.

بلی خطور آن غیراختیاری است؛ یعنی ممکن است بدون خواسته انسانی حالت حسادت در او پیدا شود لکن نگهداری این حالت در دل و آشکار کردن آن کاملًا مورد توانایی اوست پس اگر از آن پیروی کرد یعنی در دل نگاهش داشت و آشکارش ساخت تدریجاً ملکه‌اش می‌شود به طوری که خلاصی از آن دشوار خواهد بود و چون به سوءاختیار خود چنین شده باز تقبیح و نهی و مؤاخذه و عقابش بسزاست.

حس رقابت غیر از حسادت است

امّا حسّ رقابت، پس اگر منظور این باشد که بشر نمی‌تواند دیگری را در ناز و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۶

نعمت ببیند و آرزوی زوال آن را دارد، این همان حسد باشد، پاسخش گفته شد که این حالت غریزه انسانی نیست.

و اگر مراد این باشد که سجیّه بشر، دوستی کمال و نعمت است و در هر که ببیند دوست دارد که مانند بلکه بالاتر از او شود البته صحیح است و این همان غبطه و منافسه است که گفته شد در امور دنیوی مباح و در امور اخروی مطلوب و مورد امر پروردگار است: «و در این نعمتها بهشتی و درجات آخرتی باید کوشندگان بکوشند و جویندگان بر یکدیگر بشتابند».[۳۵۳]

---

[۳۵۳] \i\-(1 i‘ ... وَفِی ذَالِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ا لْمُتَنفِسُونَ\E\،(مطففین/ ۲۶).\E

«پس شما در کارهای خیر شتاب کنید و بر یکدیگر پیشی گیرد».[۳۵٤]

حس نیازمندی در کودک

و امّا حسادت کودک که نمی‌تواند ببیند مادرش پستان به دهان بچه دیگر گذارد یا او را در دامنش نشاند و به او مهر کند، پس آن هم غریزه نیست، چه بسیار کودکانی که چنین نیستند و آنهایی که چنین‌اند از اثر حسّ نیازمندی خود به مادر است و می‌ترسد اگر مادرش به بچه دیگر علاقه‌مند شود از مهرش نسبت به او کم شود و خلاصه این حسادت عارضی است و پس از سنّ رشد، برطرف می‌شود.

و گاه می‌شود حسادت کودک از طریق توارث از پدر یا مادر است آن هم غریزه نیست بلکه بر سبیل

[۳۵۴] \i\-(2 í ... فَاسْتَبِقُواْ ا لْخَيْرَاتِ ...E\، (بقره/ ۱۴۸).E\

اقتضاست و به وسیله آموزش و پرورش دینی، برطرف می‌شود.

فرمایش محدث فیض و فاضل نراقی و پاسخ ایشان

مطلبی که «محدث فیض و فاضل نراقی» در «مستند» فرموده‌اند که هرگاه ظالمی مال دیگری را ببرد یا آبرویش را بریزد و او را دشنام دهد یا به او زخم زند یا فرزندش را بکشد، بغض آن ظالم و حسادتش در دل مظلوم، قهری و بی‌اختیاری است؛ یعنی چنین

---

(۱)- ... وَفِی ذَالِکَ فَلْیَتَنَافَسِ ا لْمُتَنفِسُونَ، (مطففین/ ۲۶).

(۲)- ... فَاسْتَبِقُواْ ا لْخَیْرَاتِ ...، (بقره/ ۱۴۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۷

مظلومی از نعمت داشتن ظالم ناراحت و ناراضی و از گرفته شدن نعمت از ظالم خشنود و مورد آرزوی اوست.

در جواب گوییم: **اوّلًا:** حسادت مظلوم نسبت به ظالم به طور غریزه و سجیّه نیست بلکه اختیاری اوست و می‌تواند با مراجعه به آنچه در بحث بغض گفته شد و به آنچه در زیان حسد و درمان آن گفته شد، خود را به حسادت آلوده نکند.

نیز گوییم چون سبب اصلی حسادت حبّ به دنیا و اهمیت زیاد به زندگی دنیوی دادن و علاقه‌مندی شدید به آن است و می‌تواند با مراجعه به آنچه در بحث حبّ دنیا گفته می‌شود خود را نجات دهد و به حسادت آلوده نسازد.

ثانیاً: بر فرض اینکه قهری بودن بغض و حسادت از ظلم را بپذیریم و از این راه حسد مظلوم را از مورد

مؤاخذه بیرون داریم، دلیل نمی‌شود که حسدهای دیگر که از طرف محسود ظلمی به حاسد نرسیده و تنها سبب حسادت، تنگ چشمی و پستی و حبّ دنیا و بی‌ایمانی است قهری باشد. و خلاصه در اختیاری بودن حسادت در موارد دیگر جای شک و شبهه نیست.

بحثی مختصر در حدیث مشهور رفع

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مؤاخذه و عقاب بر نُه خصلت از امّت من برداشته شده یعنی گناه نیستند:

۱- خطا: مثلًا اگر کسی اشتباه کند و به جای آب، شراب بخورد، گناهی نکرده است.

۲- فراموشی: مثلًا نمازی را فراموش کرد و نخواند، گناهی ندارد، بلی اگر یادش آمد، قضایش واجب است.

۳- آنچه به زور بر آن وارد شود.

٤- آنچه نمی‌دانند: به شرطی که مقصّر نباشند (یعنی جاهل قاصر باشد).

٥- آنچه تاب آن را ندارند: مانند کسی که تاب روزه گرفتن ندارد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۸

٦- آنچه به آن بیچاره باشند: مانند گرسنه‌ای که برای جلوگیری از مرگش باید مردار بخورد.

۷- حسد: یعنی پیدایش حسادت در دل گناه، نیست لکن جای دادنش در دل و بر آن ادامه دادن گناه و حرام است[۳۵۵]؛ چنانچه در ادله گذشته بیان شد.

[۳۵۵] ۱\ i)- در شرح نهج‌البلاغه خوئی، ذیل خطبه ۸۵ می‌فرماید: از آیات و روایات حرمت حسد و گناه‌کبیره هلاك‌کننده بودنش ثابت است. و نیز اجماع علمای اسلام بر حرمت آن است و پس از نقل‌کلمات شیخ در رسائل در باب حدیث رفع فرموده: سید استاد در مجلس درس می‌فرمود: حسد که در این حدیث مؤاخذه از آن برداشته شده، اقرب حمل آن است بر خاطره قلبیه زودگذر و آیات و روایاتی که بر حرمت و مؤاخذه بر حسد است حمل شود بر آن حسدی که در دل بماند و سخت و پابرجا باشد.\E

۸- طیره: بر فال بد که به دل یا زبان بگذرد مؤاخذه نیست و کفّاره‌اش توکل به خداست و در «بخش عقاید» گذشت.

۹- اندیشه در وسوسه‌های شیطانی: در کارهای خلق[۳۵۶] یعنی بدگمانی به کارهای مردم که به دل می‌گذرد مؤاخذه ندارد لکن جای دادنش در دل و بدان معتقد شدن تا جایی که به زبان آشکارش کند گناه و حرام است چنانچه در بحث سوء ظن گفته شد.

و ممکن است جمله «الوسوسهٔ فی الخلق» وسوسه‌های شیطانی در دستگاه آفرینش و قضا و قدر و انکار حکمت در خلقت شیطان و حیوانات موذی و آفرینش دوزخ و جاودان بودن کفّار در آن و مانند اینها باشد که اگر به طور خاطره زودگذر باشد گناه نیست و اگر در دل جای گیرد

---

[۳۵۶] -« قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم رفع عن امتی تسعة: الخطأ والنسیان وما اکرهوا علیه ومالا یعلمون وما لا یطیقون وما اضطرُّوا الیه والحسد والطیره والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفة»،(خصال، ج ۲، ص ۴۱۷).

و به آن معتقد شود و به زبان آشکار کند حرام و در بعضی موارد کفر است. و خلاصه پاسخ از این حدیث (رفع) این است که مراد از حسدی که مؤاخذه بر آن نیست خاطره قلبی است امّا باقی گذاردن و نگهداشتنش در دل حرام است و آشکار کردنش به زبان (مانند فحش، تهمت، قذف، آبروریزی و ...) و اعضا

---

(۱)- در شرح نهج‌البلاغه خوئی، ذیل خطبه ۸۵ می‌فرماید: از آیات و روایات حرمت حسد و گناه کبیره هلاک کننده بودنش ثابت است. و نیز اجماع علمای اسلام بر حرمت آن است و پس از نقل کلمات شیخ در رسائل در باب حدیث رفع فرموده: سید استاد در مجلس درس می‌فرمود: حسد که در این حدیث مؤاخذه از آن برداشته شده، اقرب حمل آن است بر خاطره قلبیه زودگذر و آیات و

روایاتی که بر حرمت و مؤاخذه بر حسد است حمل شود بر آن حسدی که در دل بماند و سخت و پابرجا باشد.

(۲)- «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم رفع عن امتی تسعۀ: الخطأ والنسیان وما اکرهوا علیه ومالا یعلمون وما لا یطیقون وما اضطرُّوا الیه والحسد والطیره والتفکر فی الوسوسۀ فی الخلق مالم ینطق بشفۀ»، (خصال، ج ۲، ص ٤١٧).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۷۹

(مانند ضرب) گناه دیگری است.[۳۵۷]

سه چیزی که همه دارند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «سه خصلت است که کسی از آنها

[۳۵۷] ۱\ í(1)- اما مرفوعه کافی که در آخر حدیث چنین است:« والحسد ما لم یظهر بلسان او ید» پس محتمل است که جمله« ما لم یظهر ...» قید جمله« الوسوسة فی التفکر» باشد؛ چنانچه در صحیحه خصال که در متن ذکر شد، چنین است و بنابراین، مرفوعه کافی از حیث سند و دلالت خالی از ضعف نیست و به آن اطلاقات ادله حرمت حسد مقید نمی‌شود و چون مشهور از آن اعراض کرده‌اند، ضعف آن منجبر نمی‌شود و چون غرض از تألیف این کتاب نفع عمومی است اشاره اجمالی به استدلال فقهی کافی است و تحقیق بیشتر در اطراف این مسأله به محل مناسب‌تری برگذار می‌شود.\E

سالم نمی‌ماند: طیره، حسد و بدگمانی. گفته شد پس چه کنیم؟ فرمود: چون تطیّر زدی از آن ردّ شو و به آن اعتنایی نکن و چون حسد بردی، آن را پیروی نکن و چون گمان بد بردی، آن را در دل ثابت مدار».

«شیخ مرتضی انصاری رحمه الله» فرمود: «بغی (که در این روایت است) عبارت از استعمال حسد است. و در روایت دیگری است که مؤمن حسد خود را استعمال نمی کند».[۳۵۸]

استعمال حسد به قلب هم می‌شود

پاسخ این است که استعمال اعم از قلبی، قولی و فعلی است؛ چنانچه صاحب حدائق- علیه الرحمه- از بعض محققین نقل فرمود که: «حسد مذموم آن است که اثرش به گفتار یا کردار آشکار گردد نه

[۳۵۸] 2\ i)-« وروی ثلثة لا یسلم منها احد: الطیرة والحسد والظن. قیل: فما نصنع؟ قال اذا تطیرت فامض واذا حسدت فلا تبغ واذا ظننت فلا تحقق. والبغی عبارة عن استعمال الحسد وفی روایة الخصال ان المؤمن لا یستعمل حسده»،(رسائل، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، چاپ دفتر انتشارات اسلامی)،(در پاورقی تحف العقول، ص ۵۰).E\

آنچه به قلب می‌گذرد بدون اینکه اثری داشته باشد؛ چنانچه بر

---

(۱)- اما مرفوعه کافی که در آخر حدیث چنین است: «والحسد مالم یظهر بلسان او ید» پس محتمل است که جمله «مالم یظهر ...» قید جمله «الوسوسۀ فی التفکر» باشد؛ چنانچه در صحیحه خصال که در متن ذکر شد، چنین است و بنابراین، مرفوعه کافی از حیث سند و دلالت خالی از ضعف نیست و به آن اطلاقات ادله حرمت حسد مقید نمی‌شود و چون مشهور از آن اعراض کرده‌اند، ضعف آن منجبر نمی‌شود و چون غرض از تألیف این کتاب نفع عمومی است اشاره اجمالی به استدلال فقهی کافی است و تحقیق بیشتر در اطراف این مسأله به محل مناسب‌تری برگذار می‌شود.

(۲)- «وروی ثلثة لا یسلم منها احد: الطیرة والحسد والظن. قیل: فما نصنع؟ قال اذا تطیرت فامض واذا حسدت فلا تبغ واذا ظننت فلا تحقق. والبغی عبارة عن استعمال الحسد وفی روایة الخصال ان المؤمن لا یستعمل حسده»، (رسائل، ج ۱، ص ۳۲٤ و ۳۲۵، چاپ دفتر انتشارات اسلامی)، (در پاورقی تحف العقول، ص ۵۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۰

این مطلب، فرمایش امام علیه السلام در پاره [ای] اخبار دلالت می‌کند که مؤمن حسدش را به کار نمی‌برد؛ یعنی آن را به گفتار و کردار و قلب استعمال نمی‌کند و استعمال به قلب به این است که برای چگونگی به کار بستن حسدش در شخص محسود و از بین بردن نعمتش اندیشه کند و نقشه بکشد ....»[۳۵۹].

[۳۵۹] ۱\ i)- «ان المذموم من الحسد هو ما اظهر اثره بقول او فعل دون ما خطر بالقلب من غیر ترتب اثر علیه کما یدل علیه قوله علیه السلام فی بعض الاخبار الا ان المؤمن لا یستعمل حسده ای لا یستعمله قولا ولا فعلا ولا قلباً بالتفکر فی کیفیة اجرائه علی المحسود وازالة نعمته ...»،(درةالنجفیة، ص ۲۲۴).\E.

پس استعمال قلبی حسد آن است که حسادت را در دل ثابت دارد و در مقام آزار رساندن به محسود و اندیشه در نقشه‌های شیطانی برای گرفته شدن نعمت از محسود باشد و آشکار است که دلیلهای حرمت حسد، این مرتبه از استعمال را در بر می‌گیرد.

و بر فرض اینکه ظاهر استعمال، قولی و فعلی باشد گوییم جمله «فلا تبغ» ارشاد است به راه بیرون آمدن از گناه حسد به اینکه اگر آن را به کار نبندد زایل می‌شود بنابراین دلالت بر عدم حرمت حسد ندارد.

خلاصه با این مرسله اطلاقات حرمت حسد تقیید نمی‌شود.

حسد با عصمت پیغمبران نمی‌سازد

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز است که هیچ پیغمبر و کمتر از پیغمبری از آنها رها نیستند: بدفالی، حسد، اندیشه کردن در وسوسه‌های مردم».[۳۶۰]

در پاسخ گوییم از شرایط قطعی پیغمبر و امام، عصمت است و واجب است اعتقاد داشته باشیم همه آنها از آلودگی به هرگناهی، صغیره و کبیره پاکند بلکه خاطره گناه هم نداشته‌اند؛ زیرا خداوند آنها را برای تزکیه و پاک کردن نفوس بشری از هرآلودگی فرستاده است پس خودشان باید پاک کرده خدایی باشند تا بتوانند دیگران را پاک کنند؛

---

(۱)- «ان المذموم من الحسد هو ما اظهر اثره بقول او فعل دون ما خطر بالقلب من غیر ترتب اثر علیه کما یدل علیه قوله علیه السلام فی بعض الاخبار الا

---

[۳۶۰] 2\ i)-« ثلث لم یعر منها نبی فمن دونه: الطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق»،(صدوق، خصال، ص ۸۹).E\

ان المؤمن لا یستعمل حسده ای لا یستعمله قولا ولا فعلا ولا قلباً بالتفکر فی کیفیۀ اجرائه علی المحسود وازالۀ نعمته ...»، (درۀالنجفیۀ، ص ۲۲٤).

(۲)- «ثلث لم یعر منها نبی فمن دونه: الطیرۀ والحسد والتفکر فی الوسوسۀ فی الخلق»، (صدوق، خصال، ص ۸۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۱

مثلًا اگر پیغمبری ذره حسادت در او باشد چگونه می‌تواند مردم را از این بیماری کشنده نجات بخشد. و نیز اگر حسد داشت دانسته می‌شود که هنوز حقیقت دنیا را به فنا و پستی و آخرت را به بقا و بزرگی نشناخته و جاهل محال است نماینده خدا باشد.

حسد به معنای محسود

بنابر فرض صدور روایت از امام (مرفوعه خصال) حسد در اینجا به معنای محسود است (مصدر به معنای اسم مفعول) یعنی هرپیغمبری و کمتر از پیغمبر همیشه محسود مردم بودند و به آنها حسد می‌بردند و ایشان از حسادت خلق در رنج و آزار بوده‌اند؛ چنانچه در آیه ام یحسدون الناس گفته شد.

و «طیره» در این روایت به معنای مورد بدفالی واقع شدن است؛ یعنی پیغمبران و امامان بلکه مؤمنین، مردم به آنها فال بد می‌زدند و آنها را برای خود شوم می‌دانستند؛ چنانچه در سوره یس بیان می‌فرماید.[۳۶۱]

و تفکر در وسوسه در خلق اشاره است به گرفتاری پیغمبران به وسوسه‌هایی که در خلق است و راستی از بلاهای سخت پیغمبران گرفتار یشان به اهل

[۳۶۱] E\...، (یس/ ۱۸).E\ i\ -\i\ (1)i قَالُواْ إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ...E\

وسوسه بوده که شیاطین وسوسه‌ها و خاطره‌های ناروا را بر دل آنها می‌گذراندند و آنها هم مردم را در گمراهی می‌انداختند و از پیغمبران دورشان می‌کردند.

و آنچه در معنای این حدیث گفته شد، صدوق در خصال بیان فرموده و فرموده است جز آنچه گفته شد معنایی برای این حدیث نیست.

ریشه‌های حسد

۱. عداوت

چون حسادت حالت عارضه شیطانی است که در نفس پیدا می‌شود برای پیدایش آن

---

(۱)- قَالُواْ إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ...، (یس/ ۱۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۲

اسبابی است که باید آنها را شناخت تا از آنها پرهیز کرده و به بیماری کشنده حسادت دچار نشد.

هرگاه کسی از دیگری ستمی ببیند یا یکی دیگر از اسباب بغض که در بحث حقد گفته شد برایش پیش آید و به آنچه گفته شد از عفو و گذشت عمل نکند بلکه دشمنی او را در دل جای دهد، این دشمنی ریشه برومندی برای حسادت می‌شود؛ زیرا چنین شخصی همیشه آرزومندی گرفته شدن نعمت از دشمن خود را دارد و منتظر است او را در بلا و ناراحتی ببیند و دلشاد شود و گرفتاری او را تلافی الهی می‌پندارد و اگر او را در آسایش و نعمت ببیند ناراحت و دلتنگ شده اگر ایمان دارد از خدا در گله و شکایت بلکه در خشم است که چرا به دشمن من نعمت داد و از من طرفداری نکرد و اگر ایمانی ندارد از گردش روزگار و جور فلک می‌داند.

حسادت از عداوت، صفت کفار است

این حسادت از روی عداوت را در قرآن مجید از صفات کفار دانسته می‌فرماید:

«آنان دوست دارند رنج شما مسلمانان را همانا کینه از دهانهای آنها هویداست و آنچه سینه‌های ایشان نهان کند بزرگتر است».[۳۶۲]

«اگر به شما خوبی برسد ناخوش شوند و اگر به شما بدی برسد به آن شادمان گردند».[۳۶۳]

و این حسادت اگر در دل جای گیرد و از آن پیروی شود حسود را به هرخیانتی و جنایتی آلوده خواهد کرد و فتنه‌ها و فسادها کند تا برسد به کشتارها.[۳۶۴]

---

[۳۶۲] E\...، (آل عمران/ ۱۱۸).E\ í(1)-\i\ ... وَدُّواْ مَاعَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ ا لْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَاتُخْفِى صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ

[۳۶۳] E\...، (آل عمران/ ۱۲۰).E\ í(2)-\i\ إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا

[۳۶۴] E\ í(3)- و گاه می‌شود که حسود بدبخت خودکشی می‌کندوخود را خسرالدنیا و الآخره می‌نماید. درجلد پانزده بحارالأنوار ازراوندی نقل نموده که دربغداد زمان موسی هادی خلیفه عباسی مرد توانگری همسایه‌ای داشت که داراییش از او کمتر بود پس دلش از حسد آن مرد توانگر پر شد و هرچه می‌کوشید در گرفته شدن نعمت و رساندن آزاری به او نمی‌توانست و زمان درازی گذشت که بر نعمت او افزوده می‌شد و آتش حسد همسایه شعله‌ورتر می‌گردید پس غلام کوچکی خرید و او را بزرگ کرده و درباره‌اش مهربانی فراوانی کرد چون غلام به حد جوانی و توانایی رسید، روزی به او گفت فرزندم! تو را برای انجام کاری بزرگ می‌خواهم در انجام آن چگونه خواهی بود، گفت: غلام در برابر فرمان مولای خود چگونه است؟ به خدا سوگند اگر بدانم رضای تو در این است که خودم را در آتش بیندازم یا خود را در دریا غرق کنم البته خواهم کرد.E\

حسود، او را به سینه چسبانید و در برگرفت و بوسید و گفت امیدوارم مقصدی که دارم بتوانی انجام دهی، غلام پرسید مقصد شما چیست تا آماده انجام آن شوم؟ گفت هنوز وقتش نرسیده و چون رسید خبرت می‌دهم.

یك سال گذشت، روزی گفت فرزندم! اینك هنگام انجام كاری است كه به تو گفتم. غلام گفت فرمان ده اطاعت كنم. حسود گفت دوست دارم كه این همسایه توانگرم كشته شود.

غلام گفت الساعه می‌روم او را می كشم. حسود گفت می‌ترسم نتوانی او را بكشی و اگر هم توانستی خون او را بر گردن من ثابت می كنند و مرا می كشند لكن برای كشته شدنش تدبیری اندیشیده‌ام به اینكه تو مرا بكشی و كشته مرا به پشت بام او بیندازی تا او را به قصاص از من بكشند.

غلام گفت: چگونه به كشته شدن خود راضی می‌شوی در حالی كه در آن دل خنكی برایت نیست و پس از مردنت صدمه دیدن دشمن برای تو چه سود؟ دیگر اینكه چگونه می‌توانم خود را برای این كار حاضر كنم با آن همه احسان و محبت كه از تو به من رسیده.

حسود گفت: این حرف را رها كن من تو را برای این كار، بزرگ كرده‌ام و تربیت نموده‌ام و از این كار سرپیچی مكن كه راحتی من در آن است.

غلام گفت: تو را به خدا به خودت رحم كن و از كاری كه معلوم نیست بشود یا نشود یعنی كشته شدن همسایه و اگر بشود تو را پس از مردنت چه سود؟ پرهیز كن.

حسود گفت: معلوم شد كه تو از من فرمانبرداری نداری و از تو خشنود نمی‌شوم تا آنچه دلخواه من است انجام دهی.

غلام گفت: حال كه چنین است با كراهت حاضرم برای انجام مقصود تو.

حسود ازاو سپاسگزاری كرد وسپس كارد خود راتیز كرده به‌او داد وگفت: پس از من تو آزادی و

سه هزار درهم از دارایی خود را به او داد و گفت چون مرا كشتی این مال را بردار و به هرجا كه خواهی فرار كن.

چون شب آخر عمرش رسید به غلام گفت آماده باش كه در آخر شب تو را بیدار خواهم كرد برای آنچه به تو گفتم چون وقت سحر شد آمد غلام را بیدار كرد.

بیچاره غلام از خواب برخاست و كارد را گرفت پس آهسته با غلام خویش به پشت بام همسایه آمد و رو به قبله خوابید و به غلام گفت بشتاب سر مرا ببر، غلام هم كارد را به تندی به حلق او كشید و به زندگیش خاتمه داد و به جایش برگشت. فردا خانواده‌اش از او خبری نیافتند و در جستجو بودند تا عصر جسدش را در پشت بام همسایه آغشته به خون پیدا كردند. بزرگان محل را حاضر نمودند صورت مجلس را نوشته، شهود گواهی كردند سپس همسایه را گرفته حبس نمودند و به خلیفه خبر دادند.

خلیفه همسایه را طلبید وهرچه توضیح‌خواست انكاركرد وگفت مرا خبری نیست وچون‌اهل صلاح بود او را نكشتند وبه زندانش فرستادند، غلام به‌اصفهان رفت و در آنجا یك نفر از بستگان حسود مقتول كه در دستگاه حكومتی بود غلام را دید و از او جویای مولایش شد، غلام جریان قتل او را اقرار كرد، آن مرد جمعی را بر اقرار غلام گواه گرفت آنگاه او را نزد خلیفه فرستاد و قصه را به خلیفه گفت، خلیفه بی‌اندازه تعجب كرد و مرد همسایه را آزاد نمود و غلام را نیز آزاد كرد.

(۱)- ... وَدُّواْ مَاعَنِتُّمْ قدْ بَدَتِ ا لْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَاتُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ ...، (آل عمران/ ۱۱۸).

(۲)- إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا ...، (آل عمران/ ۱۲۰).

(۳)- و گاه می‌شود که حسود بدبخت خودکشی می‌کندوخود را خسرالدنیا و الآخره می‌نماید. درجلد پانزده بحارالأنوار ازراوندی نقل نموده که دربغداد زمان موسی هادی خلیفه عباسی مرد توانگری همسایه‌ای داشت که داراییش از او کمتر بود پس دلش از حسد آن مرد توانگر پر شد و هرچه می‌کوشید در گرفته شدن نعمت و رساندن آزاری به او نمی‌توانست و زمان درازی گذشت که بر نعمت او افزوده می‌شد و آتش حسد همسایه شعله‌ورتر می‌گردید پس غلام کوچکی خرید و او را بزرگ کرده و درباره‌اش مهربانی فراوانی کرد

چون غلام به حد جوانی و توانایی رسید، روزی به او گفت فرزندم! تو را برای انجام کاری بزرگ می‌خواهم در انجام آن چگونه خواهی بود، گفت: غلام در برابر فرمان مولای خود چگونه است؟ به خدا سوگند اگر بدانم رضای تو در این است که خودم را در آتش بیندازم یا خود را در دریا غرق کنم البته خواهم کرد.

حسود، او را به سینه چسبانید و در برگرفت و بوسید و گفت امیدوارم مقصدی که دارم بتوانی انجام دهی، غلام پرسید مقصد شما چیست تا آماده انجام آن شوم؟ گفت هنوز وقتش نرسیده و چون رسید خبرت می‌دهم.

یک سال گذشت، روزی گفت فرزندم! اینک هنگام انجام کاری است که به تو گفتم. غلام گفت فرمان ده اطاعت کنم. حسود گفت دوست دارم که این همسایه توانگرم کشته شود.

غلام گفت الساعه می‌روم او را می‌کشم. حسود گفت می‌ترسم نتوانی او را بکشی و اگر هم توانستی خون او را بر گردن من ثابت می‌کنند و مرا می‌کشند لکن برای کشته شدنش تدبیری اندیشیده‌ام به اینکه تو مرا بکشی و کشته مرا به پشت بام او بیندازی تا او را به قصاص از من بکشند.

غلام گفت: چگونه به کشته شدن خود راضی می‌شوی در حالی که در آن دل خنکی برایت نیست و پس از مردنت صدمه دیدن دشمن برای تو چه سود؟ دیگر اینکه چگونه می‌توانم خود را برای این کار حاضر کنم با آن همه احسان و محبت که از تو به من رسیده.

حسود گفت: این حرف را رها کن من تو را برای این کار، بزرگ کرده‌ام و تربیت نموده‌ام و از این کار سرپیچی مکن که راحتی من در آن است.

غلام گفت: تو را به خدا به خودت رحم کن و از کاری که معلوم نیست بشود یا نشود یعنی کشته شدن همسایه و اگر بشود تو را پس از مردنت چه سود؟ پرهیز کن.

حسود گفت: معلوم شد که تو از من فرمانبرداری نداری و از تو خشنود نمی‌شوم تا آنچه دلخواه من است انجام دهی.

غلام گفت: حال که چنین است با کراهت حاضرم برای انجام مقصود تو.

حسود ازاو سپاسگزاری کرد وسپس کارد خود راتیز کرده به‌او داد وگفت: پس از من تو آزادی و

سه هزار درهم از دارایی خود را به او داد و گفت چون مرا کشتی این مال را بردار و به هرجا که خواهی فرار کن.

چون شب آخر عمرش رسید به غلام گفت آماده باش که در آخر شب تو را بیدار خواهم کرد برای آنچه به تو گفتم چون وقت سحر شد آمد غلام را بیدار کرد.

بیچاره غلام از خواب برخاست و کارد را گرفت پس آهسته با غلام خویش به پشت بام همسایه آمد و رو به قبله خوابید و به غلام گفت بشتاب سر مرا ببر، غلام هم کارد را به تندی به حلق او کشید و به زندگیش خاتمه داد و به جایش برگشت. فردا خانواده‌اش از او خبری نیافتند و در جستجو بودند تا عصر جسدش را در پشت بام همسایه آغشته به خون پیدا کردند. بزرگان محل را حاضر نمودند صورت مجلس را نوشته، شهود گواهی کردند سپس همسایه را گرفته حبس نمودند و به خلیفه خبر دادند.

خلیفه همسایه را طلبید وهرچه توضیح‌خواست انکار کرد وگفت مرا خبری نیست وچون‌اهل صلاح بود او را نکشتند وبه زندانش فرستادند، غلام به‌اصفهان رفت و در آنجا یک نفر از بستگان حسود مقتول که در دستگاه حکومتی بود غلام را دید و از او جویای مولایش شد، غلام جریان قتل او را اقرار کرد، آن مرد جمعی را بر اقرار غلام گواه گرفت آنگاه او را نزد خلیفه فرستاد و قصه را به خلیفه گفت، خلیفه بی‌اندازه تعجب کرد و مرد همسایه را آزاد نمود و غلام را نیز آزاد کرد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸٤

و برای جلوگیری از شرور و آفات حسادت از عداوت باید به آنچه در بحث حقد گفته شد عمل کند و بغض دیگری را در دل جای ندهد.

۲. شرکت و خوف مزاحمت

دو نفری که با هم نزدیک و در جهتی شریک باشند و یکی را بر دیگری فضیلتی یا مزیتی باشد ممکن است حسادت صاحب مزیت در دل دیگری پدیدار شده و نتواند مزیت او را ببیند و گرفته شدن آن را از او آرزومند شود مانند حسادت خویشاوندان به یکدیگر و هرچه به هم نزدیکتر باشند مانند دو برادر و آن مزیت دیگری بیشتر و مهمتر باشد حسادت سخت‌تر و شدیدتر می‌شود.

داستان حسد قابیل با برادرش هابیل[۳۶۵] و حسادت فرزندان یعقوب با برادرشان

[۳۶۵] i(1\ )- خلاصه‌اش این است که آدم به امر خداوند فرزندش هابیل را وصی خود در نبوت قرارداد و او را به تعلیم اسم اعظم اختصاص داد و قابیل که برادر بزرگتر بود خشمگین شد و گفت من به این امر سزاوارترم.\E

خداوند به آدم وحی فرستاد که برای آشکار شدن امتیاز هریك بگو که هردو قربانی نمایند از هرکدام قبول شد او صاحب امتیاز است و نشانی قبول قربانی در آن زمان این بود که شعله آتش آسمانی قربانی را فرا می‌گرفت.

هابیل گوسفنددار بود، گوسفندی فربه برای قربانی آورد ولی قابیل که کشاورز بود یك دسته از گندمهای بی‌ارزش که دانه‌های لاغر داشت به قربانگاه آورد.

در این هنگام شراره‌ای از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را فراگرفت و دانسته شد که قربانی او پذیرفته شده پس قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم آورد و شیطان هم او را وسوسه کرده و به او گفت این ننگ در نسل تو و شرافت در نسل او باقی خواهد ماند.

سپس روزی سنگی بر سر برادر کوفت و او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با کشته او چه کند ناگهان دید دو کلاغ با هم جنگیدند و یکی دیگری را کشت و با چنگالش زمین را گود کرد و لاشه او را در گودال انداخت،

(۱)- خلاصه‌اش این است که آدم به امر خداوند فرزندش هابیل را وصی خود در نبوت قرارداد و او را به تعلیم اسم اعظم اختصاص داد و قابیل که برادر بزرگتر بود خشمگین شد و گفت من به این امر سزاوارترم.

خداوند به آدم وحی فرستاد که برای آشکار شدن امتیاز هریک بگو که هردو قربانی نمایند از هرکدام قبول شد او صاحب امتیاز است و نشانی قبول قربانی در آن زمان این بود که شعله آتش آسمانی قربانی را فرا می‌گرفت.

هابیل گوسفنددار بود، گوسفندی فربه برای قربانی آورد ولی قابیل که کشاورز بود یک دسته از

خاك بر او ریخت، قابیل هم از او آموخت و کشته برادر را در زمین دفن کرد، و این داستان در سوره مائده، آیه ۲۶ بیان شده است.

گندمهای بی‌ارزش که دانه‌های لاغر داشت به قربانگاه آورد.

در این هنگام شراره‌ای از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را فرا گرفت و دانسته شد که قربانی او پذیرفته شده پس قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم آورد و شیطان هم او را وسوسه کرده و به او گفت این ننگ در نسل تو و شرافت در نسل او باقی خواهد ماند.

سپس روزی سنگی بر سر برادر کوفت و او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با کشته او چه کند ناگهان دید دو کلاغ با هم جنگیدند و یکی دیگری را کشت و با چنگالش زمین را گود کرد و لاشه او را در گودال انداخت، خاک بر او ریخت، قابیل هم از او آموخت و کشته برادر را در زمین دفن کرد، و این داستان در سوره مائده، آیه ۲۶ بیان شده است.

یوسف در قرآن مجید ذکر شده است و باید ارحام بلکه دیگران هرگاه در یکی از بستگان یا نزدیکان خود مزیّت و فضیلتی دیدند، سخت مراقب دل خود شوند که مبادا به حسادتش آلوده گردند و به این دو داستان قرآن مجید دقت کنند و ببینند چگونه سرانجام حسادت به رسوایی و برادر کشی و شقاوت ابدی رسید.

و نیز به آنچه در بحث قطع رحم از کتاب گناهان کبیره گفته شد دقت کنند تا از آلودگی به چنین بلای خانمانسوزی در امان باشند.

و نیز دو نفری که در یک کلاس همدرسند یا شاگرد یک استادند و یکی در درس جلوتر و بیشتر مورد علاقه استاد باشد آن دیگری باید خود را کنترل کند و نگذارد به حسادت او آلوده گردد و به آنچه

گفته خواهد شد از زیانهای حسد مراجعه نماید و به جای حسادت از او در پیشرفت خود بکوشد و از خدا مدد بخواهد.

علما و وعاظ بیشتر در خطر حسادتند

نیز دو نفر فقیه یا واعظ که در یک محیط همکاری می‌کنند هرگاه خواهان زیادتی مال یا شهرت باشند و ببینند که رقیب او بیشتر مورد علاقه مردم واقع شده، قهراً به بیماری حسادت او مبتلا شده و فسادها خواهد کرد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۶

پس باید در خود بیندیشد که حسادت نشانه جهل به حقیقت و گواه بر نفهمیدن فنای دنیا و نداشتن ایمان به بقا و بزرگی آخرت است و چقدر زشت و عار است که شخصی خود را دانا داند و به خلق

خود را به دانایی معرفی کند در حالی که نشانه قطعی جهل در او باشد.

نیز به آنچه در بیان درمان حسادت گفته خواهد شد دقت کند و آیات و روایات در مذمّت و لعنت عالم دنیا طلب را بخواند و به حال خود تطبیق نماید. اگر باطن خود را می‌دید که مانند خری است که کتابهای دینی بر پشت او است هیچ‌گاه بر رقیب خود رشک نمی‌برد.

همکاری باعث حسادت

نیز دو نفری که در طبابت یا سوداگری یا صنعت در یک محیط همکارند هرگاه یکی، دیگری را دید که مشتری او بیشتر و در ثروت پیش افتاده خصوصاً اگر به جهت مکان با هم نزدیک باشند ممکن است بر او رشک برد و از وضع او ناراحت و ناخشنود شده و

تهیدستی و کم مشتری شدن او را آرزومند گردد آنگاه خودش را از آتش حسدش خانمانسوز کند.

بر او واجب است که حسادت را از دل خود ریشه کن کند به وسیله تقویت ایمان به خدا و یقین به توحید افعالی به تفصیلی که در «بخش عقاید» گفته شد، خصوصاً مسأله پخش ارزاق و به یقین بداند که روزی هرآفریده با آفریدگار اوست و کم و زیادی آن وابسته به حکمت و مصلحت اوست.

نیز به آنچه در بحث بغض به قضای الهی گفته شد مراجعه کند تا به قضای خدا خشنود باشد.

نیز به آنچه در بحث حبّ دنیا ان شاء اللَّه گفته می‌شود از ناقابلی و بی‌اعتباری دنیا دقّت کند تا از عقب‌ماندگی از همکار خود در اوضاع دنیوی ناراحت نشود و بفهمد که عقب‌ماندگی در سرای

جاودانی مهمتر است و برای آن باید پریشان و نالان و گریان بود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۷

مزاحمت در زندگی یکی از علل حسادت

نیز دو نفری که توهم تزاحم در زندگی بین آنهاست و مانند دو زن یک شوهر و مادرشوهر و عروس، هرگاه یکی از آنها ببیند که شوهرش با دیگری میل بیشتری دارد یا مادر ببیند فرزندش میل بیشتری به زنش دارد ممکن است آتش حسادت در دل آنها شعله‌ور شده فسادها کنند.

و درمانش همان است که در حسادت همکار گفته شد و گاهی حسادت برادران از این باب است که چون می‌بیند برادر یا خواهرش مورد مهر و علاقه بیشتر پدر یا مادر شده و بدین وسیله از آنها بیشتر

بهره‌مند است و از بهره‌مندی او کاسته می‌شود بر او رشک می‌برد.

۳. تعزز و تکبر و حب تفرد

کسی که خود را عزیزتر یا بزرگتر از دیگری می‌پندارد، پس اگر اسباب عزّت و بزرگی دنیوی مانند ثروت و شهرت و منصب در او ببیند بر او رشک برده و گرفته شدن آنها را از او آرزومند می‌شود و از اینجاست رشک دول بزرگ بر دولتهای کوچک هرگاه زورمند شوند و به وسیله اختلافات داخلی یا امور دیگر آنها را ضعیف می کنند تا عزّت و کبر خود را بر آنها نگاهداری کنند.

و بعضی هستند که خودپسندی و غرور آنها طوری است که بکلی بالاتر از خود را نمی‌توانند ببینند مانند پلنگ که می گویند بالاتر از خود را نمی‌توانند ببینند از این‌رو با ماه که بالای سر خود می‌بیند سر

دشمنی دارد، بر قلّه کوه بالا می‌رود و برای حمله به ماه جستن می کند و سپس به درّه سقوط می کند.

حسادتهای زنانه و دیگران بیشتر از همینجاست

حسادتهایی که بین زنهاست غالباً از این بابت است که برتر از خود را نمی‌توانند ببینند خواه آن برتری از لحاظ زیبایی باشد یا از نظر ثروت و مکنت یا از نظر مورد علاقه شوهر بودن یا از جهات دیگر.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۸

و این خوی خودپرستی و خودپسندی در بعضی به جایی می‌رسد که می‌خواهد فرد بی‌نظیر و یگانه روزگار باشد مانند حکمرانی که می‌خواهد بر حکمرانان حاکم باشد و نیستی هرحکمرانی جز خود را خواهان است.[۳۶۶]

[۳۶۶] ۱\ í(1)- آتش جنگ اول و دوم جهانی که از حسادت زمامداران آن روز افروخته شد- چنانچه در مقدمه این کتاب به آن اشاره شده- آمار تلفات آن شگفت‌آور است. در جنگ اول در حدود نه میلیون نفر از افراد بشر در میدان جنگ کشته شدند و در حدود ۲۲ میلیون نفر از کارافتاده و ناقص‌الاعضاء شدند و بیش از پنج میلیون نفر مفقودالاثر شدند و مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ تقریباً چهارصد میلیارد برآورد گردید. و در جنگ دوم هفده میلیون نفر کشته شدند و مجموع تلفات انسانی به ۳۵ میلیون نفر رسید و بیست میلیون ناقص الاعضاء گشتند هفده میلیون لیتر خون خالص به زمین ریخت و دوازده میلیون نفر از ضایعات سقط جنین و غیره به خانواده بشری آسیب آورد

یا مانند فقیه حسودی که می‌خواهد فقیه بی‌مانند باشد و اگر مانند خود را بشناسد گمنامی بلکه نیستی او را آرزومند است. و مانند ثروتمندی که می‌خواهد در دارایی همتا نداشته باشد و اگر مثل خود را سراغ کند کم شدن مالش را می‌خواهد و مانند پهلوانی که گرفته شدن قوه حریف خود و ناتوانی او را آرزو دارد.

و مانند دکتر متخصص حسودی که می‌خواهد تنها نام او مشهور باشد و اگر مثل یا بهتر از خود را مشهور ببیند، نابودی او را خواهان است و هکذا سایر اصناف و طبقات.

یا پیشوا و مدرسی که در شماره پیروان و شاگردان، بی‌نظیری خود را می‌خواهد یا ناطقی که در

و متجاوز از پانزده هزار دبیرستان و دانشگاه و هیجده هزار لابراتوار ویران گردید و در حدود چهارصد میلیارد گلوله در هوا منفجر شد در انگلستان یك میلیون نفر از چشمهای مصنوعی شیشه‌ای استفاده کردند در شوروی چهارمیلیون پای مصنوعی برای سربازانی که پای خود را از دست داده بودند تدارك شد و ...،(اسلام و صلح جهانی).\E

سخنوری مانندی برای خود نمی‌تواند ببیند و اگر همتایی سراغ کرد، زوال او را خواستار می‌شود.

و این حبّ تفرد در بسیاری از نفوس بشری است و حسادت آنها هم فتنه‌ها و فسادها و کشتارها کرده و نقل شواهد تاریخی موجب طول کلام است.

---

(۱)- آتش جنگ اول و دوم جهانی که از حسادت زمامداران آن روز افروخته شد- چنانچه در مقدمه این کتاب به آن اشاره شده- آمار تلفات آن شگفت‌آور است. در جنگ اول در حدود نه میلیون نفر از افراد بشر در میدان جنگ کشته شدند و در حدود ۲۲ میلیون نفر از کارافتاده و ناقص‌الاعضاء شدند و بیش از پنج میلیون نفر مفقودالاثر شدند و مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ تقریباً چهارصد میلیارد برآورد گردید. و در جنگ دوم هفده میلیون نفر کشته شدند و مجموع تلفات

انسانی به ۳۵ میلیون نفر رسید و بیست میلیون ناقص الاعضاء گشتند هفده میلیون لیتر خون خالص به زمین ریخت و دوازده میلیون نفر از ضایعات سقط جنین و غیره به خانواده بشری آسیب آورد و متجاوز از پانزده هزار دبیرستان و دانشگاه و هیجده هزار لابراتوار ویران گردید و در حدود چهارصد میلیارد گلوله در هوا منفجر شد در انگلستان یک میلیون نفر از چشمهای مصنوعی شیشه‌ای استفاده کردند در شوروی چهارمیلیون پای مصنوعی برای سربازانی که پای خود را از دست داده بودند تدارک شد و ...، (اسلام و صلح جهانی).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۸۹

درمانش از جهل مرکب بیرون آمدن است

به راستی درمان این نوع از حسادت در نهایت صعوبت است؛ زیرا سبب اصلی آن جهل مرکّب به

حقیقت خود و واقعیّت زندگی دنیا و آفریدگار جهان است و کسی که به حقیقت خود نادان و از نادانی خود بی‌خبر بلکه منکر است و خود را دانا می‌پندارد درمانی ندارد مگر اینکه بارقه لطف الهی جهشی کند و او را به خود دانا سازد تا خود را به عجز و نیستی و دنیا را به کوچکی و پستی شناسد و آفریدگار را به توانایی و هستی و آخرت را به بزرگی و جاودانی معتقد شود تا از این بیماری خودپسندی و خودخواهی و شهرت و تفرّد طلبی که سبب حسادت است شفا یابد.

٤. حرص و طمع

کسی که به «بیماری حرص» گرفتار است و به آنچه دارد قانع نیست و در زیاد کردن، در تلاش و کوشش است و به آنچه در دست مردمان است چشم دارد هرگاه نعمتی به دیگری ببیند یا بشنود، گرفته شدن از او و رسیدن به خودش را آرزومند

می‌شود و تا از بیماری حرص و آز خلاص نشود به آتش حسادت خواهد سوخت و باید به آنچه در مذمّت حبّ دنیا گفته می‌شود، مراجعه کند.

۵. بخل شدید

کسانی که بخیل هستند و نمی‌توانند از دارایی خود چیزی به دیگری بدهند، گاهی بخل و لئامت و چشم تنگی و پستی آنها سخت و شدید شده تا جایی که نمی‌تواند دیگری را در ناز و نعمت ببیند و گاهی سخت‌تر شده به طوری که نمی‌تواند ببیند کسی به دیگری احسان می‌کند و بر هردو حسد می‌برد.

اعتراض به عطای دیگر

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام مقدار پنج وسق (۲۵۰ من تقریباً) خرما برای یک نفر فقیر آبرومند که اهل سؤال نبود و از آنچه داشت به دیگران می‌داد، فرستاد، مردی که حاضر بود گفت یا

امیرالمؤمنین علیه السلام! این شخص که چیزی از شما نطلبید و یک وسق او را

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۰

بس بود چرا به او زیادی دادید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدا مانند تو را در میان مؤمنین زیاد نکند، من [احسان] می‌دهم و تو بخل می‌نمایی ...».[۳۶۷]

بخل با ایمان و بهشت نمی‌سازد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت[۳۶۸] **بر هر بخیلی حرام است و چیزی مانند بخل**[۳۶۹] **ایمان را نابود نمی کند. و نیز فرمود بخل و ایمان در دل بنده جمع نمی‌شود»**[۳۷۰] **و امام صادق**

---

[۳۶۷] 1\ i)- فقال علیه السلام لا أکثر اللّه فی المؤمنین ضربك! اعطی انا وتبخل انت»،(بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۳۶).\E

[۳۶۸] 2\ i)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم:« حرمت الجنة علی المنّان و البخیل و الفتا»،(بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۴).\E

[۳۶۹] 3\ i)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم:« ما محق الایمان محق الشحّ»،(بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳).\E

[۳۷۰] 4\ i)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم:« لایجتمع الشحّ و الایمان فی قلب عبد أبداً»،(بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۲).\E

علیه السلام فرمود: «شیعه ما به بیماری بخل گرفتار نمی‌شود[۳۷۱]».[۳۷۲]

علامه مجلسی پس از نقل روایات فرموده از این روایت آشکار می‌شود که شحّ (بخل شدید که با حسد است) از گناهان کبیره هلاک کننده است.

به راستی بخیل حسود که از دیدن نعمت و راحت مردمان ناراحت می‌شود و از زحمت و گرفته شدن نعمت از آنها شادمان است، به حسب باطن و سیرت از آدمیان جداست و بهشت جای آدمیان است.

درمان حسادت به طور کلی

باید دانست که درمان گناه قلبی دشوار و زمان درازی باید به داروهایی که بر نفس تلخ و ناگوار

[۳۷۱] \5)i(- امام صادق علیه السلام:« ما کان فی شیعتنا فلا یکون فیهم ثلاثه أشیاء لا یکون فیهم من یسأل بکفّه ولایکون فیهم بخیل ولا یکون فیهم من یؤتی فی دبره»،(بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۳).\E

[۳۷۲] \6)i(- بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۲.\E

است و در داروخانه الهی یعنی قرآن و علوم آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شده خود

---

(۱)- «فقال علیه السلام لا أکثر اللّه فی المؤمنین ضربک! اعطی انا وتبخل انت»، (بحارالأنوار، ج ٤١، ص ٣٦).

(۲)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «حرمت الجنهٔ علی المنّان و البخیل و الفتا»، (بحارالانوار، ج ٧٢، ص ٢٦٤).

(۳)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «ما محق الایمان محق الشحّ»، (بحارالانوار، ج ٧٠، ص ٣٠٣).

(٤)- قال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «لایجتمع الشحّ و الایمان فی قلب عبد أبداً»، (بحارالانوار، ج ٧٠، ص ٣٠٢).

(٥)- امام صادق علیه السلام: «ما کان فی شیعتنا فلا یکون فیهم ثلاثه أشیاء لا یکون فیهم من یسأل بکفّه ولایکون فیهم بخیل ولا یکون فیهم من یؤتی فی دبره»، (بحارالانوار، ج ٧٩، ص ٦٣).

(٦)- بحارالأنوار، ج ٧٣، ص ٣٠٢.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۱

را مداوا کرد تا از آن پاک شود، برعکس گناه جسدی که درمانش نسبت به گناه قلبی زود و آسان است؛ مثلًا شرابخواری یا قماربازی و مانند اینها هرگاه شخص به راستی از خدا بترسد و از کار خود پشیمان شود و تصمیم بر ترک گیرد و اگر آن گناه را تدارکی لازم باشد انجام دهد برای پاک شدنش کافی است.

ولی گناه قلبی چون امر ثابت نهانی است برای پاک شدن دل از آن نیاز به گذشت زمان درازی

دارد که در آن مدت به داروهای مقرر در طلب الهی باید مداومت داشته باشد و چنانچه در مداوای آن مسامحه شود آن گناه ریشه‌دارتر و سخت‌تر می‌شود تا جایی که جز به آتش دوزخ درمان نخواهد شد.

بنابراین، بر هر انسان عاقلی است که به گناه قلبی خود بیش از گناه جسد اهمیت دهد و به درمان آن بیشتر بکوشد و مسامحه ننماید خصوصاً با ملاحظه اینکه گناه جسد یکی است ولی گناه دل مستمر و گاهی شماره‌اش از حساب بیرون است مثلًا کسی که یک جام شراب خورد یک گناه کرد و یک واجب بر او است که از آن توبه کند، ولی کسی که حسادت در دل او ریشه دوانیده هرلحظه در گناه است و در هر لحظه توبه از آن بر او واجب است و در پاره موارد بر شماره نفس کشیدنش در گناه و ترک واجب است.

و غرض از این مطلب اهمیت دادن به درمان حسد است به تفصیلی که گفته می‌شود.

عیب نهان خود را نمی‌بیند

نکته دیگر آنکه گناه جسدی چون آدمی آن را می‌بیند و خود را آلوده به گناه می‌داند ممکن است به زودی پشیمان شده و از آن توبه کند و پاک شود ولی گناه قلبی چون از حس نهان است یافتن آن در خود، نیاز به دقت زیادی دارد خصوصاً به ملاحظه اینکه هرنفسی خود را دوست دارد و دوستی مانع از دیدن عیب است.

از اینجاست که گفته‌اند کسی عیب خود را نمی‌تواند دید بلکه باید از دیگری جویاشود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۲

خودپسندی مانع دیدن عیب خود است

لکن باید دانست که عیب خود ندیدن برای کسی است که خودپسند و مغرور باشد و نخواهد خود را عیب‌دار ببیند؛ چنانچه اگر پرده غرور را پاره کند و به راستی دلسوز خود شود و از داشتن عیب و مردن با آن بترسد سپس در جستجوی عیب خود برآید عیبهای بی‌شمار خود را خواهد دید.

بنابراین، وظیفه هر عاقلی است که گناهان قلبی را که در این کتاب ذکر شد متوجه شود سپس در خود فرو رود و از دل خود بازرسی دقیق نموده از هریک اگر اثری یافت و درمانش به تفصیلی که گذشت بکوشد و بداند اگر بنده‌ای به راستی طالب صلاح خود شود و به دنبال آن باشد خداوند هم عیبهایش را به او خواهد فهماند و در درمان عیبها و پاکی از آلودگیهایش یاریش خواهد فرمود.

از آنجایی که حسادت سخت‌ترین بیماری روانی و بزرگترین گناه قلبی است، درمان و پاک شدن از

آن هم سخت و مشکل است مگر برای کسی که خدا یاری کند و به نور یقین دلش را روشن سازد و برای درمانش از راه علم و عمل باید کوشید.

درمان علمی حسد

[شخص حسود] باید بکوشد تا به حد یقین صادق به چند امر برسد:

۱. یقین به توحید افعالی پروردگار جهان؛ یعنی بداند که تهیدستی و ثروتمندی، تندرستی و بیماری تا برسد به مرگ و زندگی همه از خداست و تدبیر و مصلحت دید اوست به تفصیلی که در «بخش عقاید» گفته شد.

و کسی که به این مرتبه از یقین رسید به آنچه خدا به او داده قانع و خشنود و سپاسگزار است، دیگر حرص ندارد و چون دانسته همه چیز وابسته به

خداست به کسی طمعی ندارد تا دچار حسادت شود.

و چون کمی و زیادی روزی را از خدا می‌داند نسبت به شریک و رقیب و همکار اعتنایی ندارد تا به حسادت آنها گرفتار گردد و نیز چون هرچه دارد از خدا می‌داند پس از

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۳

انفاق در راه خدا بخل نمی‌کند، خصوصاً با یقین به اینکه وعده خدا راست است که به سبب انفاق نعمت زیاد می‌شود.

و خلاصه بسیاری از انواع حسادت که گفته شد پس از تابش نور یقین در دل ریشه‌کن خواهد شد.

و اگر در ریشه گناهان جسدی دقت شود دانسته می‌شود که ریشه‌اش گناهان قلبی است که منشأ آن

یا نبودن یا کم بودن ایمان است، بنابراین، تنها درمان آنها تقویت ایمان است.

دنیا و آخرت را بشناسد

۲. شناسایی واقعی دنیا و آخرت و یقین به آنچه خداوند در قرآن مجید حقیقت هردو را بیان فرموده است از آن جمله: «بدانید که زندگی دنیا بازیچه است (یعنی تعب و رنج در طلب آن مانند رنج اطفال در بازی کردنشان است که فایده درستی بر آن نیست) و لهو است (یعنی سرگرمی از رسیدن به مقامات جاودان) و زینت است (آرایش در خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و غیر آن) و لاف و گزاف مانند خودتان (در حسب و نسب و مقام) و زیاد کردن مالها و فرزندان و این زندگی دنیا درست مانند بارانی است که بر زمین کشتزار ببارد و گیاه از آن روییده شده سبز و خرّم باشد به طوری که کافران (یا زارعان- اگر کفر به معنای

لغوی پوشیدن باشد) را به شگفت آورد پس از آن خشک شود پس آن را بینی که پس از سبزی و خرمی، زرد شده پس از آن شکسته و خرد و ریزه ریزه گشته، این است وصف دنیا و امّا سرای آخرت پس در آن عذابی سخت است (برای کافران) و آمرزش و خشنودی از خداوند است (برای مؤمنان) و نیست زندگی دنیا جز متاع فریبنده».[۳۷۳]

---

(۱)- اعْلَمُواْ أَ نَّمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ا لْأَمْوَالِ وَا لْأَوْلَدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطمًا وَفِى ا لْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَآ إِلَّا مَتعُ ا لْغُرُورِ، (حدید/ ۲۰).

---

[۳۷۳] \i\-(1 i/ اعْلَمُواْ أَ نَّمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ا لْأَمْوَالِ وَا لْأَوْلَدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطمًا وَفِى ا لْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَآ إِلَّا مَتعُ ا لْغُرُورِ\E،(حدید/ ۲۰).\E

آیا چنین دنیایی حسدورزی دارد؟

خواننده عزیز! اگر قدری در حالات حریصان و ثروتمندان و ریاست طلبان حسود از گذشتگان دقّت نمایی خواهی دانست که درست مانند گیاهی که چندی سبز و خرّم بود سپس خشکیده و خرد گردید، آنها هم چند روزی در عیش و نوش و جنب و جوش بودند و در روی زمین سر و صدایی و جولانهایی داشتند و سپس با خوارترین وضعی در شکم زمین نهان شدند:

رو به گورستان دمی آن سخنگویان
خامش نشین خامش را ببین

آیا عاقلی پس از شناختن حقیقت دنیا دیگر بر ثروت و مکنت و ریاست آن رشک می‌برد؟ آیا طلب تفرّد به مقام دنیوی می‌شود تا دچار حسادتها شود؟

و شرح بیشتری از حقیقت دنیا در بحث قساوت گفته شد و در بحث حب دنیا نیز یادآوری می‌شود:

دنیی آن قدر ندارد
که بر او رشک برند

یا وجود و عدمش را
غم بیهوده خورند

نظر آنان که نکردند
بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند

گر همه ملک جهانست به هیچش نخرند

تا تطاول نپسندی و که خدا را چو تو در
تکبر نکنی ملک بسی جانورند
این سرائیست که خنک آن قوم که
البته خلل می‌یابد در بند سرای دگرند

آنکه پا از سر نخوت عاقبت خاک شد و
بنهادی بر خاک خلق بر او می‌گذرند

«سعدی شیرازی»

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۵

۳- دانستن زیانهای دنیوی و اخروی حسادت که نصیب حاسد می‌شود و در برابر سودهای فراوانی که به محسود می‌رسد.

۱- زیانهای دنیوی- ناراحتی همیشگی

حسود که از دیدن نعمت دیگری، در عذاب درونی و آشوب داخلی است پیوسته در اضطراب و سوز و گداز و غم و اندوه است و ساعتی آرامش و آسایش و خوشی ندارد و همانطور که‌نعمتهای خدا به‌بندگانش پایان ندارد، حسرت و غصه حسود هم پایان پذیر نیست: «حسود ثروتمند و زورمند در آتش حسرت است و تهیدست ناتوان پاکدل در آسایش».

حسد زندان روح به حزن و اندوه است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حسود، کم لذت‌ترین مردم است».[۳۷۴]

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «برای حسود آسایشی نیست» و «حسود همیشه در اندوه است» و

[۳۷۴] (1\ i)-« اقل الناس لذة الحسود»،(مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۱۳۳۹۲).E\

«حسد زندانی کردن روح است به حزن و اندوه باطل».[۳۷۵]

و نیز فرمود: «حسود اندوهش فراوان و گناهانش دوچندان است».[۳۷۶]

نیز فرمود: «ندیدم ظالمی که به مظلوم بودن شبیه‌تر باشد از حاسد (حسود دچار) بخل همیشگی و سرگردانی و اندوه پیوسته است»[۳۷۷]؛ یعنی حاسد چون اثر ظلمش به خودش می‌رسد در حقیقت، مظلوم از خود است؛ زیرا در رنج همیشگی و سرگردانی و اندوه متصل است تا جایی که مرگ را برای رهایی خود از اندوه و حسرت

---

(۱)- «اقل الناس لذة الحسود»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۱۳۳۹۲).

---

[۳۷۵] ۲\ i)- « لاراحة لحسود- الحسود مغموم- الحسد، حبس الروح»،(همان، ص ۱۷ و شرح غرر، ج ۱، ص ۱۰۰).\E

[۳۷۶] ۳\ i)- « الحسود کثیر الحسرات متضاعف السیئات»،(همان، ص ۲۲).\E

[۳۷۷] ۴\ i)- « مارأیت ظالماً اشبه بمظلوم من الحاسد نفس دائم وقلب هائم وحزن لازم»،(همان، ص ۱۷، ح ۱۳۳۸۸).\E

(۲)- «لاراحة لحسود- الحسود مغموم- الحسد، حبس الروح»، (همان، ص ۱۷ و شرح غرر، ج ۱، ص ۱۰۰).

(۳)- «الحسود كثير الحسرات متضاعف السيئات»، (همان، ص ۲۲).

(٤)- «مارأيت ظالماً اشبه بمظلوم من الحاسد نفس دائم وقلب هائم وحزن لازم»، (همان، ص ۱۷، ح ۱۳۳۸۸).

قلب سليم، ج۲، ص: ۲۹٦

آرزو می‌کند.[۳۷۸]

[۳۷۸] i(1\ )- در تفسیر مجمع‌البیان به سند متصل روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت منصوب کرد و فرمود:« من کنت مولاه فعلی مولاه» این خبر در آبادیها به مردم رسید.\E

« نعمان بن حرث فهری» با خبر شد و در مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم! به ما امر کردی بگوییم« اشهد ان لا اله الا اللّه وانك رسوله» و نیز ما را به نماز، روزه، جهاد، حج و زکات امر کردی همه را از تو پذیرفتیم و به اینها قناعت نکردی تا اینکه این جوان را به خلافت بعد از خودت برپاداشتی و گفتی هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست آیا این کار از خودت بود یا از طرف خداوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدایی که شریك ندارد سوگند! این کار از طرف خدا بود. نعمان پشت کرد و رفت و می‌گفت خدایا! این کار اگر از طرف تو است و حق است سنگی از آسمان بر ما فرست. فوراً

۲- ناکامی همیشگی

حسود که گرفته شدن نعمت را از محسود آرزومند است، تمام عمرش را در ناکامی و نامرادی به سر خواهد برد؛ زیرا هرفردی در مدّت زندگی دنیویه‌اش از طرف پروردگارش مقدّرات حتمی دارد که هیچ قدرتی از او نمی‌تواند جلوگیری کند. و نیز کدام بشر است که حاسد ندارد و اگر بنا شود حسودها به آرزوهایشان برسند، باید نعمتها از همه گرفته شود تا جایی که خود حاسد هم محسود دیگری است و باید نعمتهایی که دارد از او گرفته شود. و خلاصه گرفته شدن نعمت از محسود، طمع خامی است که حسود را به ناکامی که هیچ‌گاه کامیابی ندارد مبتلا ساخته است و اگر از این گناه خود را پاک نکند باید خود را از دوزخیان بداند؛

سنگی را خداوند بر سرش انداخت که کشته شد، سپس این آیه نازل شد: سَئَل سائِل بِعَذاب واقع و این داستان را ثعلبی که از مفسرین عامه است در تفسیرش نقل کرده است.

زیرا دوزخیان همیشه در ناکامی خواهند بود چنانچه بهشتیان در کامیابی همیشگی هستند.[۳۷۹]

---

(۱)- در تفسیر مجمع‌البیان به سند متصل روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» این خبر در آبادیها به مردم رسید.

«نعمان بن حرث فهری» با خبر شد و در مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم! به ما امر کردی بگوییم «اشهد ان لا اله الا اللّه وانک رسوله» و نیز ما را به نماز، روزه، جهاد، حج و زکات امر کردی همه را از تو پذیرفتیم و به اینها قناعت نکردی تا اینکه این جوان را به خلافت بعد از

---

[۳۷۹] i\ 2)- در سوره فصلت، آیه ۳۱ در وصف بهشتیان می‌فرماید:i\ ... وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَE\،« شماراست در بهشت هرچه هوس کنید و هرچه بخواهید».E\

خودت برپاداشتی و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست آیا این کار از خودت بود یا از طرف خداوند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدایی که شریک ندارد سوگند! این کار از طرف خدا بود. نعمان پشت کرد و رفت و می گفت خدایا! این کار اگر از طرف تو است و حق است سنگی از آسمان بر ما فرست. فوراً سنگی را خداوند بر سرش انداخت که کشته شد، سپس این آیه نازل شد: سَئَل سائِل بِعَذاب واقع و این داستان را ثعلبی که از مفسرین عامه است در تفسیرش نقل کرده است.

(۲)- در سوره فصلت، آیه ۳۱ در وصف بهشتیان می‌فرماید: ... وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ، «شماراست در بهشت هرچه هوس کنید و هرچه بخواهید».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۷

حسد، محسود را شاد می کند

و عجب اینکه این رنج و ناراحتی و ناکامی که در حسود است مورد رضایت و آرزومندی محسود است، پس حسود با این حالت شیطانی، دشمن خود را شاد و کامیاب ساخته است به طوری که محسود دوست دارد که این رنج و ناراحتی از حاسدگرفته نشود.

امام هادی علیه السلام فرمود: «بپرهیز از حسد؛ زیرا بدی آن در خودت آشکار می‌شود و در دشمنت هیچ کاری نمی کند».[۳۸۰]

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لقمان به فرزندش گفت فرزندم بترس از حسد پس نباید کار تو باشد و دوری کن از بدخلقی پس مبادا خوی تو

---

[۳۸۰] ۱\ i(ُ1)-« اياك والحسد فانه يبين فيك ولا يعمل فى عدوك»،(مستدرك، ج ۱۲، ص ۲۰).\E

شود؛ زیرا به حسد و بدخلقی ضرر نمی‌رسانی جز به خودت و چون زیان رساننده به خود شدی دشمنت را راحت کردی از رساندن ضرر به تو؛ زیرا دشمنی کردن تو به خودت ضرردارتر است از دشمنی دیگری به تو».[۳۸۱]

۳- بیماری

ناراحتی خاطر و پریشانی درونی حسود او را ناتوان و گاهی بیمار خواهد ساخت؛ زیرا اندوه همیشگی، دستگاه هاضمه را از انجام وظیفه باز خواهد داشت و در نتیجه مقاومت بدن در برابر بیماریها ضعیف شده به طوری که با ناچیزترین بیماری از پا می‌افتد، پس حسود باید به خود رحم کند و نعمت سلامتی و تندرستی را بیهوده از دست ندهد.

---

[۳۸۱] ﴿ 2\ i)- « قال لقمان یا بنی! احذر الحسد فلا یکونن من شأنك واجتنب سوء الخلق ولا یکونن من طبعك فانك لا تضرهما الا نفسك واذا کنت انت الضار لنفسك کفیت عدوك امرك لان عداوتك لنفسك اضر علیك من عداوة غیرك»،(همان).E\

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تندرستی بدن از کمی حسد است».[۳۸۲]

نیز فرمود: «شگفت است که حسودان بر تندرستی دیگران رشک نمی‌برند تا به

---

(۱)- «ایاک والحسد فانه یبین فیک ولا یعمل فی عدوک»، (مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۰).

(۲)- «قال لقمان یا بنی! احذر الحسد فلا یکونن من شأنک واجتنب سوء الخلق ولا یکونن من طبعک فانک لا تضربهما الا نفسک واذا کنت انت الضار لنفسک کفیت عدوک امرک لان عداوتک لنفسک اضر علیک من عداوۀ غیرک»، (همان).

(۳)- «صحۀ الجسد من قلۀ الحسد»، (نهج البلاغه صبحی صالح، قصار الحکم ۲۵۶).

---

[۳۸۲] \3 i)-« صحة الجسد من قلة الحسد»،(نهج البلاغه صبحی صالح، قصار الحکم ۲۵۶).\E

فکر سلامتی و نگاهداری آن برای خود افتند به ترک حسادت و فرمود: حسد رنجور می‌سازد».[۳۸۳]

زیرا صاحب حسد پی در پی مردم را می‌بیند که نعمتها دارند و هریک سبب اندوه او می‌شود و از این راه رنجور می‌شود. و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «حسود همیشه بیمار است».

و «بدترین بیماریها (بدنی و روانی) حسد است».[۳۸٤]

زیرا بیماریهای روانی دیگر جز زیان آخرتی، چندان تعب و ناراحتی بر آنها نیست ولی حسد است که علاوه بر زیان آخرتی سبب بیماری بدنی و رنج بی‌پایان است.

---

[۳۸۳] ۱\ i(1)-« الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّاد عَنْ سَلامَةِ الاجْسادَ(شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۵۲ و ج ۱، ص ۲۳۳)، الحسد یضنی الجسد»،(مستدرك، ج ۱۲، ص ۲۱).\E

[۳۸۴] ۲\ i(2)-« الْحُسُود أَبَداً عَلیلٌ- الْحَسَدُ شَرُّالْامْراض»،(شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۹۱ و ۱۹۹).\E

اما بیماریهای بدنی هرچند تعب و ناراحتی در آنها موجب پاکی از گناه و رسیدن به ثواب است ولی بیماری حسادت موجب زیادتی گناه و رسیدن به عقاب است.

٤- کوتاهی عمر

رنج فراوان و بیماری، حسود را برای مرگ زودتر آماده می‌کند و خلاصه حسرت مرگ می‌شود [در حسرت مرگ است]. و نیز حسادت، او را به کارهایی مانند قطع رحم و آزار رساندن به بندگان خدا وامی‌دارد و اینها کوتاه کننده عمر است و گاه می‌شود که مرتکب کارهایی می‌شود که سبب هلاکت او می‌گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کینه (که از لوازم حسد است) می‌برد و فانی می‌سازد عمر را».[۳۸۵]

۵- حسود همیشه تنهاست

نیز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «حسود دوستی برایش نباشد»[۳۸۶] نه خودش دوست

---

(۱)- «اَلْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّاد عَنْ سَلامَةِ الاجْسادَ (شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۵۲ و ج ۱، ص ۲۳۳)، الحسد یضنی الجسد»، (مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۱).

(۲)- «اَلْحَسُود أَبَداً عَلیلٌ- اَلْحَسَدُ شَرُّالْامْراض»، (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۹۱ و ۱۹۹).

---

[۳۸۵] -« قال علیه السلام الْحِقْدُ یَدْری»،(شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷).

[۳۸۶] -« قال علیه السلام الْحُسُودُ لاحُلَّةَ لَهُ»،(شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۲۳).

(۳)- «قال علیه السلام الْحِقْدُ یَذْرِی»، (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷).

(٤)- «قال علیه السلام الْحَسُودُ لاخُلَّةَ لَهُ»، (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۲۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۲۹۹

کسی می‌شود؛ زیرا کسی که نعمت را در دیگری نمی‌تواند ببیند و زوال آن را آرزو دارد، دشمن آن شخص است و دیگری هم دوست او نخواهد شد؛ زیرا حسود با نیش زبان و کارهای ناروایش محسود را آزرده خواهد کرد تا جایی که همسر و فرزندش هم دوست او نخواهند شد.

٦- حسود پیشرفت نمی کند

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «حسود، بزرگی وبرتری نمی‌یابد».[۳۸۷] یابه جهت اینکه اگر به

[۳۸۷] 1\ i)-« قال علیه السلام الْحُسُودُ لایَسُودُ»،(شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵۵).E\

بزرگی رسد می‌کوشد از بندگان خدا، نعمت گرفته شود و فسادها می‌کند پس خداوند از بزرگ شدن او جلوگیری می‌فرماید.

و یا به جهت حسادتش کارهایی انجام می‌دهد که منافی با بزرگی است و موجب سبکی و پستی او می‌شود و بدین وسیله به بزرگی نمی‌رسد.

یا اینکه به جهت حسد، به عیبها و نقصهای خود نمی‌رسد تا آنها را اصلاح و برطرف سازد و در نتیجه به بزرگی برسد.

۷- زوال ایمان

در این کتاب معنای ایمان مکرر ذکر شده و خلاصه‌اش یقین به این است که خودش و تمام اجزای جهان آفرینش، آفریده خدایند و آنچه نعمت در خود و دیگران می‌بیند همه از خداست و از این روی پروردگار را دوست دارد و برای او

خاضع و ذلیل و مطیع است. و ترجمه فارسی ایمان، «گرویدن است».

بنابراین، شخص حسود که از رسیدن نعمت به دیگری، ناراضی است و زوال آن را خواهان است اگر آن نعمت را از خدا نداند کفر به خدا بودنش آشکار است و اگر از خدا بداند و باز ناراضی است پس خود را مقابل بلکه بالاتر از خدا قرار داده؛ زیرا به زبان حال می‌گوید نعمتی که خدا به او داده برخلاف صلاحدید من است و باید از او گرفته شود و خلاصه حالت حسادت «ناگرویدن» و بریدن از خداوند است.

---

(۱)- «قال علیه السلام الْحَسُودُ لایَسُودُ»، (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵۵).

اگر این حال دوام پیدا کند ریشه و بن ایمان را از دل حاسد می‌زداید به طوری که اگر مرگش در آن حال برسد بی‌ایمان مرده است.

و راستی اگر برای حسد زیانی جز زوال ایمان نبود، برای هلاک کردن صاحبش بس بود؛ زیرا رستگاری بسته به ایمان است و چیزی که آن را زایل کند البته هلاک کننده می‌باشد و پرهیز از آن عقلًا واجب است.

۸- زوال حسنات قلبی و بدنی

«انّ الحسد یأکل الحسنات». آدم حسود از هرخوی انسانی بازمانده و به خویهای زشت و ناروایی متّصف خواهد شد؛ چنانچه به جای دوستی و نصیحت؛ یعنی خیرخواهی، به دشمنی و بدخواهی مبتلا می‌شود. نیز به جای صدق و صفا و وفا به دروغگویی و دورنگی و دوزبانی گرفتار می گردد. و نیز به جای

سخاوت و کرامت و سپاسگزاری، به بخل و لئامت و نمک به حرامی و همچنین به جای فداکاری و از خودگذشتگی و خیر رسانی، به خودخواهی و خرده‌گیری و شرّرسانی و به جای گشاده‌رویی و نرمی و گذشت، به ترشرویی و تندی و سختی در انتقامجویی مبتلا می‌شود تا جایی که به هر نوع خیانتی و جنایتی آلوده خواهد شد و بالجمله حسود از هرصفت نیکی محروم و به هر خوی زشتی گرفتار خواهد شد.

عبادت بی‌روح

کردارهای نیک حسود از آنجایی که از خضوع و خشوع قلبی محروم است، عباداتش صورتی است بی‌حقیقت و پوستی است بدون مغز و هرچند شرایط صحّت آنها را رعایت کرده باشد چون از شرط قبولی فاقد است از بهره‌مندی از آنها بی‌نصیب است و اگر از پاره‌ای عباداتش مختصر

بهره‌ای داشته باشد نصیب محسود خواهد شد. به سبب غیبت و تهمت و سایر آزارهایی که به او رسانده و در آخرت در برابر آنها از حسناتش به محسود باید داده شود یا ناطقی که در سخنوری مانندی برای خود نمی‌تواند ببیند و اگر همتایی سراغ کرد زوال او را خواستار می‌شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۱

به راستی ناکامی و محرومیتی که برای حسود است شگفت‌آور است؛ زیرا در دنیا از دیدن نعمت در محسود می‌سوخت و زوال آن را آرزومند بوده و به مرادش نرسیده و در قیامت هم حسنات خود را با محسود که می‌بیند حالش معلوم است و در حقیقت آنچه را حاسد برای محسود خواسته از زوال نعمت و ناراحتی و گرفتاری، بهره خودش شده «و فرود نیاید نیرنگ زشت جز به اهلش».[۳۸۸]

[۳۸۸] \i\-(1 í ... وَلَا يَحِيقُ ا لْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ‌ى ...E\، (فاطر/ ۴۳).E\

حسادت ابلیس و بنی‌امیه

مانند ابلیس که بر مقام آدم رشک برده و گرفته شدن آن را خواست لکن به عکس خودش رانده شده ابدی ازدرگاه خداوند شد ومقام آدم بالا رفت تا به درجه اصطفا رسید.

و مانند بنی‌امیه که بر آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رشک بردند و نتوانستند علاقه‌مندی مسلمانان را به ایشان ببینند که چطور از نور ولایت ایشان بهره‌مند می‌شوند و با قدرت مالی و زورمندی که داشتند تلاشها کردندو مانند ابرهای تیره از تابش آفتاب حقیقت جلوگیری نمودند لکن علاقه‌مندی و بهره‌برداری اهل ایمان از ولایت آنها بیشتر و بغض و نفرت و لعنت و نفرین بر آنها افزوده‌تر گردید و

حال آنها در سرای آخرت و عالم جزا آشکار است.[۳۸۹]

(۱)- ... وَلَا يَحِيقُ ا لْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ...، (فاطر/ ٤٣).

(۲)- سیده زینب بنت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه‌ای که در مجلس یزید انشا فرمود، می‌فرماید: «... فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعْيَكَ وناصِبْ جهدَكَ فواللَّه لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينَا ولا تدرك أمدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رأيك الا فند وايامك إلّا عدد وجمعك الّا بدد، يوم يُنادِ المُنادِ

---

[۳۸۹] (i20 \ 2)- سیده زینب بنت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه‌ای که در مجلس یزید انشا فرمود، می‌فرماید:« ... فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعْيَكَ وناصِبْ جهدَكَ فواللَّه لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينَا ولا تدرك أمدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رأيك الا فند وايامك إلّا عدد وجمعك الّا بدد، يوم يُنادِ المنادِ ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظّالِمين»،(بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵).E\

« ای یزید! هر کید که داری بکن و هرچه کوشش خواهی بنمای و هرجهد که داری به کار بر، به خدا سوگند! ذکر ما را محو نتوانی کرد و وحی ما را که خدا فرستاده نتوانی میرانید و به غایت ما نتوانی رسید و ننگ این ستم را از خویش نتوانی سترد. رأی تو سست است و شماره ایام دولتت اندك و جمعیت تو به پریشانی گراید آن روز که منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمکاران».

أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظّالِمين»، (بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ١٣٥).

«ای یزید! هر کید که داری بکن و هرچه کوشش خواهی بنمای و هرجهد که داری به کار بر، به خدا سوگند! ذکر ما را محو نتوانی کرد و وحی ما را که خدا فرستاده نتوانی میرانید و به غایت ما نتوانی رسید و ننگ این ستم را از خویش نتوانی سترد. رأی تو سست است و شماره ایام دولتت اندک و جمعیت تو به پریشانی گراید آن روز که منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمکاران».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۲

پس چرا علما حسادت دارند؟

اگر پرسیده شود مطالبی که در بیان درمان علمی حسد گفته شد همه ضروری و بدیهی است و بر هیچ عاقلی خصوص اهل علم پوشیده نیست، بنابراین،

نباید در اهل عقل حسادتی دیده شود با اینکه می‌بینیم این بیماری در عموم طبقات خصوص اهل علم رو به فزونی است.

در پاسخ گوییم سبب درمان نشدن بیماری حسادت به این دانشهای ضروری دوچیز است؛ یکی آنکه بیشتر مردم التفاتی به این دانشها ندارند و اگر تصادفاً از واعظی به گوش آنها برسد یا در کتابی به چشم آنها بخورد به طور خاطره زودگذر است و آنقدر خاطره‌های ضدّ و انواع سرگرمیها دارند که آن خاطره درست را نابود می‌کند. و خلاصه شرط بهره‌مندی از این دانشها دلنشین شدن و دوام ملاحظه آنهاست.

ساعتی هم در اندیشه حقایق

اگر گفته شود بنابراین، باید دست از کسب و کار و تأمین معیشت برداشت و تمام در اندیشه این دانشها بود؟

گوییم در شبانه روز یک ساعت را برای اندیشه در معارف و حقایق قرار دادن با اداره زندگی دنیوی مزاحمتی ندارد و در «بخش عقاید» اهمیت فکر و لزوم آن گفته شد.

دوم آنکه: هرحالتی که بر نفس عارض می‌شود اگر از آن پیروی کند و گفتار و کردار خود را مطابق آن قرار دهد آن حالت صفت ثابت و در ذات شخص راسخ می‌شود به طوری که زوال آن در نهایت سختی است؛ چنانچه اگر از آن پیروی نشود و به مقتضای آن عمل نکند بلکه رفتار خود را مطابق ضد آن قرار دهد آن حالت، بدون زحمت، خودش برطرف شده به طوری که اثری از آن در نفس نخواهد ماند.

بنابراین، رفتار و کردار مطابق حسادت را باید دانست تا ترک شود و رفتار ضد آن را باید فهمید تا به آن عمل شود و از این بیماری خانمانسوز شفا یابد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۳

درمان عملی

۱- بدبینی و خوش‌بینی

لازمه حسادت آن است که شخص حسود برای محسود، فضیلتی نشناسد و راستی گفتار و درستی کردار را برای او قائل نشود و اگر درستکاری از کسی بیند که نتواند منکرش بشود آن را بر ریاکاری و عوامفریبی یا بر تصادف حمل می‌کند.

ودرمانش آن است که بنا گذارد به دیده خوش‌بینی به رفتار و گفتار مردم بنگرد و تا یقین

به‌فساد نکند همه راحمل برصحت نماید به تفصیلی که در «بحث سوء ظن» گفته شد.

۲- قدح و مدح

حسد انسان را وامی‌دارد که از محسود بدگویی و خرده‌گیری کند و لغزش او را بزرگ جلوه دهد و از او شدیداً انتقاد کند و عیبش را فاش و فضیلتش را نهان دارد تا جایی که او را مورد تهمت و افترا قرار دهد.

پس کسی که خواهان درمان حسادت خود است باید زبان خویش را از بدگویی نگاهدارد و به جای ذکر عیب محسود فضیلتهایی که از او سراغ دارد بگوید و او را به فضیلت بشناساند و لغزشهایش را نادیده انگارد و به جای انتقامجویی عفو و گذشت را شعار خود سازد و به سخن‌چینی نگراید.

۳- کبر و تواضع

حسادت وامی‌دارد که با محسود تکبر کند، بدخلقی نماید، ابتدای به سلام نکند، روترش باشد، به دیدنش نرود، پس باید برخلاف خواسته نفس و شیطان با محسود تواضع کند و خوش رفتاری نماید، گشاده‌رو باشد و ابتدای به سلام کند و به دیدنش برود و به جای اهانت و تحقیر و تنقیص، از او تجلیل و احترام کند و از خوبیهایش قدردانی کند به تفصیلی که در «بحث کبر» گفته شد.

٤- شماتت و تسلیت

مقتضای حسد آن است که هرگاه به محسود، بلایی و مصیبتی رسد، دلشاد گردد و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰٤

به زبان او را شماتت کند و بگوید سزاوار چنین بلایی بود و باید بدتر از این بر سرش بیاید و مانند این کلمات که دلالت بر پستی حاسد دارد.

کسی که طالب نجات است باید بداند سرزنش و شماتت کردن، از گناهان کبیره است که در کتاب مزبور ذکر شد، پس باید از این گناه بزرگ بپرهیزد و برای ریشه‌کن شدن حسادت از دلش، به عبادت بزرگی که تسلیت دادن مصیبت زده است مشغول شود به این ترتیب که به راستی مصیبت او را مصیبت خودش بداند و با او همدردی کند و او را به شکیبایی وادارد. و ثواب تسلیت و کیفیت آن از بحث خارج است. به کتاب «احکام اموات وسائل الشیعه» مراجعه شود.

۵- عداوت و دوستی

شخص عاقل دیندار باید خود را جدا و بیگانه از سایر مردم نداند بلکه خود و همه را از جهت اینکه همه آفریده شده و روزی خور خداوندند و همه در مدت اندکی روی کره خاک میهمان و رهگذرند و سپس در جهان همیشگی با هم جمعند،

یکی شناسد پس باید همه را دوستدار باشد جز آنهایی که دشمنان خدایند به تفصیلی که در «بحث بغض» گذشت:

به جهان خرّم از آنم عاشقم بر همه عالم
که جهان خرّم از که همه عالم از
اوست اوست

و نیز تمام افراد بشر را یار و یاور و مددکار خود داند؛ زیرا هرفردی در تأمین مسکن و لباس و خوراک و آشامیدنی و مقدمات آنها و سایر لوازم زندگی به سایر افراد نیازمند است و شرح این مطلب طولانی است خواننده عزیز با اندیشه خود آن را دریابد:

بنی آدم اعضای که در آفرینش ز
یکدیگرند یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

از این روی باید آنها را دوست دارد و نسبت به کسانی که با او هم‌کیش و رابطه ایمانی دارند باید این محبت دو چندان باشد و هراندازه علاقه‌های انسان زیادتر شود مانند بستگان و استاد و شاگرد و مانند اینها، علاقه‌مندی هم باید بیشتر باشد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۵

نعمت محبوب را نعمت خود می‌بیند

پس از استحکام این علاقه دوستی اگر نعمتی در کسی ببیند مانند این است که آن نعمت به خودش رسیده است، پس دیگر آرزوی گرفته شدن آن را

ندارد بلکه اگر از خردی و پستی بیرون بیاید و بزرگوار و اهل محبت شود همیشه دوستدار خیر است؛ یعنی دوست می‌دارد به مردم خیر برسد و همه در ناز و نعمت و آسایش باشند و اگر ببیند به کسی نعمتی رسید، خوشحال می‌شود و بدین وسیله مانند کسی می‌شود که آن خیر را به آن شخص رسانیده؛ یعنی ثواب رساندن آن خیر را به او می‌دهند و یا اگر ببیند کسی به دیگری خیری رساند، راضی و دلشاد می‌گردد و چون راضی به صدور خیر از کسی شود در ثواب او شریک خواهد بود و خلاصه آنچه برای خود خواهان و دوستدار است برای دیگران هم خواهان است.

و روایات درباره لزوم دوستی در راه خدا و خیرخواهی بندگان خدا و ثواب بی‌شمار بر آن فراوان است و نقل آنها برای مقام مناسب‌تری برگذار می‌شود.

٦- ترک مصاحبت حسود

از آنجایی که بیماری حسادت مانند بسیاری از بیماریهای روانی و پاره‌ای از بیماریهای جسمانی مسری است به طوری که اگر شخص پاکدلی با یک نفر حسود مصاحبت و رفاقت کند پس از چندی او هم به بیماری حسادت گرفتار می‌شود (در بحث یقین به این مطلب اشاره شد).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پدرم مرا نهی فرمود از همنشینی و رفاقت با سه نفر:

کسی که بر نعمتی رشک برد و کسی که به مصیبت دیگری شادمان شود و شماتت کند و کسی که سخن‌چینی نماید».[۳۹۰]

٧- انصراف از حسد به یاد خدا و آخرت

[۳۹۰] ١\ i(1)-« نهاني أبي أن اصاحب حاسد نعمة وشامتاً بمصيبة أو حامل نميمة»،(بحارالأنوار، ج ٧٨، ص ٢٦١).E\

به طور کلی هرخاطره ناروایی که بر دل بگذرد باید فوراً خود را از آن بازداشت و

---

(۱)- «نهانی أبی أن اصاحب حاسد نعمۀ وشامتاً بمصیبۀ أو حامل نمیمۀ»، (بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۲٦۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰٦

به خاطره‌های حق سرگرم ساخت؛ مانند تدبّر در بزرگی جهان آفرینش و اندیشه در حکمتهای بی‌نهایت که در اجزای جهان هستی است و مانند تفکر در شناختن نفس خود وکمالاتی که باید به آنها برسد و منزلهایی که از آنها باید بگذرد.

و تدبر در نزدیک بودن خلاصی از دار غربت و رسیدن به ایستگاه ابدی و آرامگاه جاودانی که طلیعه‌اش ساعت مرگ است. نیز اندیشه در

گزارشات خود در سرای آخرت به تفصیلی که در قرآن مجید به آن خبر داده شده و همچنین اندیشه در کیدهای شیاطین و راه خلاص از آنها.

حضرت سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «خدایا! آنچه شیطان در دل من می‌اندازد از آرزوی باطل و گمان ناروا و رشک بردن، آنها را از دلم بزدای و به جای آن قرار ده یاد کردن بزرگی تو و اندیشه در توانایی تو و پایان کار نگریستن در برابر کیدهای دشمن تو که ابلیس است».[۳۹۱]

اندرزی لازم

آنچه به طور اختصار در بیان درمان عملی حسادت گفته شد، هرچند برای نفس دوایی است تلخ و ناگوار و دارویی است بسیار سخت و دشوار ولی

[۳۹۱] ۱\ i)-« اللَّهُمَّ اجْعَلْ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِي روعي مِنَ التَّمَنِّي وَالتَّظَنِّي وَالْحَسَد ذِكْراً لِعَظَمَتِكَ وَتَفَكُّراً فِي قُدْرَتِكَ وَتَدْبِيراً عَلَى عَدُوِّكَ ...»،(صحیفه سجادیه، دعای ۲۰).\E

اگر چند مطلب در نظر گرفته شود، سهل و آسان خواهد شد.

یکی آنچه گفته شد رشته‌ای است از جهاد با نفس که در قرآن و اخبار به آن امر شده و تنها دارو برای بیماریهای روانی شناخته شده است. برای اطلاع به کتاب «وسائل و مستدرک باب جهادالنفس» مراجعه شود و اینجا به نقل یک روایت اکتفا می‌شود.

جهاد بزرگتر، نبرد با نفس است

امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا گروهی را برای جهاد با مشرکین فرستاد چون

---

(۱)- «اللَّهُمَ اجْعَلْ ما يُلْقى الْشَّيْطانُ فِي روعي مِنَ الْتَّمَنّي وَالْتَّظَنّي وَالْحَسَد ذِكْراً لِعَظَمَتِكَ وَتَفَكُّراً فى قُدْرَتِكَ وَتَدْبِيراً عَلَى عَدُوِّكَ ...»، (صحیفه سجادیه، دعای ۲۰).

برگشتند فرمود: مرحبا! به گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند و برایشان جهاد بزرگتر باقی‌مانده، گفته شد یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم! جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود نبرد با نفس».[۳۹۲]

و خلاصه، نجات از سختیهای دنیوی و عقوبتهای اخروی و رسیدن به راحتیهای دنیوی و ثواب و مقامات اخروی همه وابسته به نبرد با نفس خود و ترک هواهای اوست به‌طوری که اگر کسی بنا گذارد به موافقت و متابعت از خواسته‌های نفس خود، بداند که دین و دنیا و آخرتش خراب است بنابراین، باید با نفس مخالفت کرد، به قول فیض کاشانی:

---

[۳۹۲] ۱\ í)-« ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعث بسریّة فلما رجعوا قال: مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی الجهاد الاکبر قیل: یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم! ومَا الجهاد الأکبر؟ قال: جهاد النفس»،(فروع کافی، ج ۵، ص ۱۲).\E

نفس خود گر شکنی به ز اشکستن کفار و
تا که اسیر تو شود اسیران بردن

تأمل در فضیلت صاحبان کمال

نیز مراجعه کند به آنچه وارد شده در فضیلت و بزرگی مقام کسانی که اهل محبت شده و خیرخواه مردمند و اهل صبر و گذشت و تواضعند و امانتدار و رازدارند و خیررسان و خدمتگذارند و سایر صفات نیکی که برای درمان حسد، دارا شدن آنها لازم است و چون نقل شرح فضیلت هریک و روایات موجب طول کلام است خواننده عزیز، خود مراجعه کند تا آنچه در بیان عمل حسادت گفته شد آسان گردد.

هرچند دشوار، ولی لذیذ است

نیز باید دانست هر گفتار و کرداری که برخلاف نفس باشد هرچند انجام دادنش بر نفس دشوار و ناگوار است لکن چون موافق با قلب و روح انسانی است اگر همّت کند و آن را انجام دهد موجب دلشادی و فرح روانش خواهد شد؛ مثلًا هنگام خشم هرچند

---

(۱)- «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعث بسریّهً فلما رجعوا قال: مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی الجهاد الاکبر قیل: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم! ومَا الجهاد الأکبر؟ قال: جهاد النفس»، (فروع کافی، ج ۵، ص ۱۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۸

فروبردن غیظ و صرف‌نظر کردن از انتقام و گذشت کردن بر نفس ناگوار است ولی اگر همت کند و گذشت نماید، دلخنکی و بیرون شدن از اضطراب

درونی و دلشادی بهره‌اش خواهد شد «در عفو لذتی است که در انتقام نیست»، چه خوب است که آدمی تجربه کند و از خشم بگذرد و عفو نماید تا حقیقت دل خنکی و شادی را دریابد و مزه آن را بچشد آنگاه وعده دروغی شیطان که می‌گفت انتقام کش تا دلخنک شوی آشکار شود.

و همچنین در برابر وعده‌ای که می‌دهد و می‌گوید از محسود خرده‌گیری و عیبگویی کن تا کوچک شود و خودت بزرگ شوی اگر انسانی برخلاف آن رفتار نماید و عیب‌پوشی و فضیلت‌گویی او کند، خواهد دید که خودش را بزرگ و محبوب کرده و اگر سخن شیطان را شنیده بود خودش را تحقیر و خوار کرده بود و همچنین تهدید شیطان از ریختن آبرو اگر با محسود تواضع کند در صورت مخالفت دروغش کشف خواهد شد **وما یعدهم الشیطان الّا غروراً**:

اگر لذت ترک لذت بدانی
دگر لذت نفس لذت ندانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت
گر از چنبر آز بازش نشانی

ولیکن تو را صبر عنقا نباشد
که در دام شهوت به گنجشک مانی

تو این صورت خود چنان می‌پرستی
که تا زنده‌ای ره به معنی ندانی

«سعدی»

نیز اگر در حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین دقت شود، دانسته می‌گردد که راه و روش آنها برخلاف نفس و هوا و موافق عقل و فرمان خدا بوده و سعادت و خوشی حقیقی را در آن می‌دانستند و راه مستمر آنها بردباری و فروتنی و بزرگواری و

بخشش و خیرخواهی با تمام بندگان خدا حتی با دشمنانشان بوده؛ چنانچه رویّه مخالفان و دشمنان ایشان همیشه پیروی از هوای نفس و شیطان و مخالفت با عقل و رحمان بود و با بندگان خدا با کبر و خشم و انتقامجویی و قهر و تندی و بدخواهی و بدگویی بودند به طوری که هرصاحب نعمت و فضیلتی را سراغ می‌کردند نیستی و نابودی او را می‌خواستند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۰۹

رفتار بزرگان دین و سران مشرکین

رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ابوسفیان و سایر مشرکین در فتح مکه و غیر آن را بخوانید و سپس رفتار و حسدورزیهای آنها را با آن حضرت و اهل بیت او را هم بخوانید. و همچنین معامله امیرالمؤمنین علیه السلام را با معاویه و عایشه

و اتباعش را در جنگ جمل و حلم و عفو آن حضرت تا جایی که با کمال احترام و اکرام، عایشه را به مدینه برگردانید، بخوانید و سپس رفتار آنها را با آن حضرت و فرزندانش را هم مطالعه کنید تا رویه هردو دسته بر شما آشکار شود.

آنها آب را می‌بندند ولی ...

معاویه آب را بر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین می‌بندد و چون آن حضرت لشکر معاویه را شکست می‌دهد و آنها را از شریعه دور می‌فرماید دستور می‌دهد در لشکر ندا کنند هیچ‌کس حق ندارد از لشکر معاویه منع آب کند و آب بر همه مباح است.

نظیر آب دادن حضرت سیدالشهداء علیه السلام به لشکر حرّ و سپس ابن زیاد آب را بر آن حضرت و همه همراهانش می‌بندد.

و برای دانستن حسادت و لئامت و شقاوت دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام تأمل کن در رفتار آنها با بدن مطهر و سر مقدس آن حضرت و معامله آنها با زنها و دخترها و سایر بستگان او و گفتگوی ابن زیاد با سیده زینب و شادمانی و شماتت و زخم زبانش و بعد زندانی کردن آنها سپس اسیر کردن و با وضع اسف‌آوری آنها را روانه شام ساختن نزد دشمن سرسخت آنها یزید و در این داستان هم که از «منتهی الآمال» نقل می‌شود تأمل نما.

حضرت سجاد (ع) خانواده مروان را پناه می‌دهد

چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و عامل یزید و بنی‌امیه را از مدینه بیرون کردند، مروان نزد عبداللَّه بن عمر آمد و از او خواست که عیال خود را نزد او گذارد تا از آسیب اهل مدینه محفوظ ماند. ابن عمر نپذیرفت. مروان خدمت حضرت

زین‌العابدین علیه السلام رسید و استدعا کرد که حرم خود را نزد آن حضرت آورد تا در سایه مرحمتش محفوظ بمانند، امام علیه السلام پذیرفت و مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفّان را با حرم خود خدمت آن حضرت فرستاد. امام علیه السلام آنها را با حرم خود از مدینه بیرون برد به‌ینبع وبه‌قولی حرم‌مروان رابه‌طائف روانه فرمودبه همراهی‌فرزندش عبداللَّه.

زمخشری نقل کرده که در آن فتنه امام سجاد علیه السلام چهار صد زن کثیرالاولاد را با عیال وحشم آنها راتکفّل فرمود وآنها راجزء عیالات خودنمود وخورش وخوردنی و نفقه داد تا آن فتنه تمام شد یکی از آن زنان گفت به خدا سوگند که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به خوشی و

آرامش نکرده بودم که در سایه عطوفت آن بزرگوار نمودم.

ولی ما از اسیران می‌گذشتیم و می‌بخشیدیم

«ابن خلکان» نقل کرده از «شیخ نصراللّه بن مجلی» که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم و به آن حضرت گفتم قریش و بنی‌امیه در مکه با شما ستمها کردند؛ آب و نان برویتان بستند از سخریه و شکنجه و آزار دریغ نکردند تا به مدینه هجرت کردید، آنگاه لشکرکشی کردند با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت به شما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هرکس به خانه ابوسفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه السلام پیدا شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟ گفتم نه، فرمود: از او بشنو، از خواب بیدار شدم به خانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم، پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت: به خدا سوگند اشعاری را دیشب گفته‌ام و هنوز آن را ننوشته‌ام و به احدی نگفته‌ام پس اشعار خود را خواند[۳۹۳] و

---

(۱)

-ملکنا فکان‌العفو منّا سجیهٔ فلما ملکتم سال بالدم أبطح

---

[۳۹۳] i(1)\E\

-ملکنا فکان‌العفو منّا سجیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح

وحللتم قتل الاساری وطال ما عدونا علی الاسری فنعفو ونصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا وکل اناء بالذی فیه ینضح

وحللتم قتل الاسارى عدونا على الاسرى
وطال ما فنعفو ونصفح
فحسبكم هذا وكل اناء بالذى فيه
التفاوت بيننا ينضح

قلب سليم، ج۲، ص: ۳۱۱

ترجمه‌اش این است که:

«توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه به راه افتاد، شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می‌گذشتیم و می‌بخشیدیم، همین تفاوت بس است

میان ما و شما از کوزه برون همان تراود که در اوست».[۳۹۴]

و چون رویه بزرگان دین و رویه دشمنان ایشان دانسته شد پس بر دینداران و دوستداران اهل‌بیت لازم است که از موالیان خود پیروی کنند و راه و روش خود را مطابق آنها قرار دهند تا از شیعیان آنها شوند و از پیروی کردن از دشمنان آنها بترسند «آیا آنکه هدایت کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه خود راه نبرد جز اینکه رهبریش کنند».[۳۹۵]

«اللهم اجعلنا مستنین بسنن اولیائک مفارقین لاخلاق اعدائک مشغولین عن الدنیا بحمدک وثنائک بجاه محمد وآله الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین».

---

[۳۹۴] i(1\ )-« ابن صیفی، نامش سعد بن محمد بن سعد بن الصیفی فقیه و ادیب و شاعر و موثق بود، وفاتش در بغداد سنه ۵۷۴ واقع شده»،(الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۳۲۶ و ۳۲۷).E\

[۳۹۵] i(2)-\i\ ... أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّايَهِدِّى إِلَّا أَن يُهْدَى ...E\،(یونس/ ۳۵).E\

(۱)- «ابن صیفی، نامش سعد بن محمد بن سعد بن الصیفی فقیه و ادیب و شاعر و موثق بود، وفاتش در بغداد سنه ٥٧٤ واقع شده»، (الکنی والالقاب، ج ۱، ص ٣٢٦ و ٣٢٧).

(۲)- ... أَفَمَن يَهْدِی إِلَى الْحَقّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّايَهِدِّی إِلَّا أَن يُهْدَى ....، (یونس/ ۳۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۲

۹. دوستی دنیا

از گناهان بزرگ قلبی و بیماریهای شدید روانی که ریشه و منشأ سایر گناهان قلبی و جسمی می‌باشد، «دوستی دنیاست» و تمام پیغمبران از آن مذمّت و

نهی کرده‌اند و قرآن مجید در زشتی این گناه و نهی از آن بیش از دیگر گناهان تأکید فرموده و روایات متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام در این باره فراوان است و به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد. چیزی که دانستن آن لازم است معنای دنیا و مراد از حبّ دنیا که حرام است، می‌باشد.

معنای دنیا[۳۹۶]

از لحظه‌ای که بشر از شکم مادر بیرون می‌آید و بر کره خاک گام می‌نهد تا ساعتی که روان از کالبدش جدا می‌شود و می‌میرد، این مدّت از زمان را که دنیا می‌گویند با آنچه لوازم زندگی اوست مانند خوراک، پوشاک، لباس، مسکن و همچنین

[۳۹۶] 1\ i)-« دنیا» بر وزن« صغرا» به معنای نزدیکتر است. اگر از ماده« دنو» باشد و مقابل آن آخرت است یا به معنای پست‌تر است اگر از دنائت باشد و مقابل آن« اعلی» است و شکی نیست که حیات دنیوی نسبت به آخرت از جهات فراوان پست‌تر و زندگی اخروی به راستی علیا و در نهایت شرافت و بلندی است.\E

اموری که در آسایش و لذّت انسانی در این مدّت مؤثر است مانند سلامتی و تندرستی و همسر و فرزند

---

(۱)- «دنیا» بر وزن «صغرا» به معنای نزدیکتر است. اگر از ماده «دنو» باشد و مقابل آن آخرت است یا به معنای پست‌تر است اگر از دنائت باشد و مقابل آن «اعلی» است و شکی نیست که حیات دنیوی نسبت به آخرت از جهات فراوان پست‌تر و زندگی اخروی به راستی علیا و در نهایت شرافت و بلندی است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۳

و زیادی ثروت و عزّت و شهرت و خوشنامی و ریاست و تحصیل وسایل خوشگذرانی و هوسرانی و عیش و نوش در این مدّت را «دنیا» خوانند. و خلاصه، زندگی انسانی از هنگام ولادت تا ساعت

مرگ و آثار و لوازم و اعتبارات و هرچه راجع به آن است همه را «دنیا» گویند.

کار نیک باقی است

امّا افعال اختیاری بشر که مورد امر خداست مانند نماز، روزه، حج، زکات و سایر عبادات و خودداری از آنچه مورد نهی خداست مانند شراب، زنا، قمار و سایر گناهان هرچند از امور واقع در زندگی فانی دنیوی است، ولی چنانی که خدا باقی است هرکاری را که بشر به نام خدا و یاد او انجام دهد، آن هم اثرش باقی است.

و به عبارت دیگر: عبادت و جلوگیری از گناه اگر برای خدا باشد صورتش دنیوی و فانی است ولی حقیقت و اثرش باقی است از این روی آنها را اخروی گوییم نه دنیوی تا جایی که مقدمات آنها هم اگر برای خدا باشد آخرتی است.

عبادت از موضوع حب دنیا بیرون است

مثلًا کسی که مال را تحصیل کند و برای ادای تکلیف الهی نگهدارد تا بر عیال خود خرج کند و زکات یا صله رحم کند یا حج رود و انفاق کند و سایر مواردی که مورد امر خداست، اگر به راستی با چنین نیّتی باشد آن هم آخرتی است و به طور کلی عبادت از موضوع حبّ دنیا بیرون است و لزوم حبّ آن آشکار، امّا گناهان، چون از دنیای مذموم است و مبغوض بودنش بدیهی و لزوم بغض آن آشکار است از مورد بحث بیرون است.

خلاصه، مراد از حبّ دنیا، داشتن اصل حیات عادی دنیوی و آثار و لوازم و اعتبارات و لذات و شهوات راجع به آن است جز عبادت و معصیت که حکم هردو آشکار است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱٤

برای جهان جاودانی

در «بخش عقاید» به تفصیل گفته شد واجب است انسان یقین کند که به مرگ نیست نمی‌شود و تنها برای زندگی دنیوی آفریده نشده مانند حیوان که از خاک آفریده شده و در خاک هم نیست و نابود می‌شود، بلکه انسان آفریده شده جاودانی است که پس از آفریده شدن، دیگر نیست نمی‌شود و فاصله گرفتن او از بدن مادّی به مرگ مانند بیرون شدن مرغ از زندان قفس است یعنی در جهان پس از مرگش در سعه‌ای است که هیچ نوع تنگی ندارد، در بهجت و سروری است که غم و غصّه نخواهد داشت، در لذّت و راحتی است که درد و ناراحتی به او راه ندارد، در کامیابی است که هیچ ناکامی ندارد، برایش توانایی و عزتی است که هیچ‌وقت ناتوانی و ذلّت نخواهد دید و خلاصه زندگی سراسر خوشبختی [است] که فناپذیر نخواهد بود.

پس آخرت، دوست داشتنی است

لکن این سعادتمندی در حیات جاودانی در صورتی است که با ایمان و تقوا از این عالم برود و ایمان و تقوا مانند دوبال او را به عالم اعلی رساند و مقدار سعادتمندی در آن جهان تابع مراتب قوّت ایمان و تقواست. و آشکار است که به دست آوردن ایمان و تقوا و تقویت هردو، تنها در حیات دنیوی است و پس از مرگ جز برداشت نتیجه و آثار آنچه در دنیا کسب کرده چیز دیگری نخواهد بود.

در حقیقت انسان، مسافری است که باید تأمین سعادت جاودانی پس از مرگ را در این مدّت حیات دنیویه‌اش بنماید و از اینجاست که ارزش و اهمیّت حیات عاریه دنیوی آشکار می‌شود:

هر نفس ز انفاس آن نفس سوی
عمرت گوهریست خدایت رهبریست

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۵

دوستی دنیا برای آخرت

هر عاقل عاقبت اندیشی این زندگی را دوست دارد و عمر دراز را آرزومند است[۳۹۷] و از زود رسیدن مرگش وحشت دارد؛ چون می‌داند که ایمان و عمل صالح که سرمایه سعادت ابدی اوست تنها در این عالم می‌توان کسب کرد و پس از مرگ، دفتر عمل پیچیده می‌شود و خلاصه، حیات دنیوی چون وسیله حیات باقی است نزد عاقل دوست داشتنی است و در قرآن و اخبار به قدردانی و اهمیت دادن به آن یادآوری شده است.[۳۹۸]

---

[۳۹۷] \ 1 ʲi)- و از اینجاست که در روایات نهی شده که مرگ خود را از خدا مخواهید بلکه امر شده که‌از خدا عمر دراز بخواهید برای اندوخته کردن عمل صالح و زیاد شدن ایمان.\E

[۳۹۸] \i\-(2 ʲi ... وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ...\E، (قصص/ ۷۷).\E

« و فراموش نکن بهره خود را از دنیا».

حَتَّى إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّى أَعْمَلُ صلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ...، (مؤمنون/ ۹۹- ۱۰۰).

« تا گاهی که بیاید یکی از ایشان را مرگ، گوید پروردگارا! بازگردان مرا به دنیا شاید کردار شایسته‌ای کنم در آنچه بازگذاردم».

نعمتهای دنیوی از جهت الهی

امّا نعمتها و لذّتهای دنیا و بهره‌مندی از آنها، چون آنها وسیله زیادتی معرفت و محبت حضرت آفریدگار است، نیز یادآوری از عالم اعلی که اصل هرنعمت و خالص هر لذت آنجاست، می‌باشد، پس نزد هرعاقلی دوست داشتنی است. و در قرآن و اخبار به آن امر شده است: «ای پیمبران بخورید خوراکیهای پاکیزه را و عمل صالح بجای آورید».[۳۹۹]

و «بگو ای پیغمبر! چه کسی زینتهای خدا را (در زمین) که برای بندگانش آفریده،

---

(۱)- و از اینجاست که در روایات نهی شده که مرگ خود را از خدا مخواهید بلکه امر شده که‌از

و در چند جا از قرآن مجید خبر داده که زیانکاران در جهان پس از مرگ که ارزش عمر دنیا را می‌فهمند آرزو می کنندو از خدا می‌خواهند که دوباره به دنیا برگردند و البته جوابشان منفی و آرزویشان محال و غیر ممکن است.

[۳۹۹] \i\-(3 i(يأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ الطَّيِّبَتِ وَاعْمَلُواْ صلِحًا ...E\، (مؤمنون/ ۵۱).E\

خدا عمر دراز بخواهید برای اندوخته کردن عمل صالح و زیاد شدن ایمان.

(۲)- ... وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ...، (قصص/ ۷۷).

«و فراموش نکن بهره خود را از دنیا».

حَتَّى إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ...، (مؤمنون/ ۹۹-۱۰۰).

«تا گاهی که بیاید یکی از ایشان را مرگ، گوید پروردگارا! بازگردان مرا به دنیا شاید کردار شایسته‌ای کنم در آنچه بازگذاردم».

و در چند جا از قرآن مجید خبر داده که زیانکاران در جهان پس از مرگ که ارزش عمر دنیا را می‌فهمند آرزو می‌کنندو از خدا می‌خواهند که دوباره به دنیا برگردند و البته جوابشان منفی و آرزویشان محال و غیر ممکن است.

(۳)- يأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ الطَّيِّبتِ وَاعْمَلُواْ صلِحًا ...، (مؤمنون/ ۵۱).

قلب سليم، ج۲، ص: ۳۱۶

حرام كرد و از صرف رزقهاى حلال و پاكيزه منع نمود؟ بگو اين نعمتها در دنيا براى اهل ايمان است (هرچند كافران و مؤمنان از آنها استفاده مى‌كنند لكن براى مؤمنان آفريده شده تا به وسيله آنها معرفت و محبتشان به پروردگارشان افزوده شود و به وسيله آنها سعادت جهان جاويد خود را تأمين نمايند).

«و امّا زينتها و نعمتهاى آخرتى پس كافران را شركتى با مؤمنين در آنها نخواهد بود و ويژه مؤمنين است».[۴۰۰]

اگر برای آخرت باشد خوب است

[۴۰۰] \i\-(1)i قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِى وَالطَّيِّبتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى ا لْحَيَوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ا لْقِيمَةِ ...E\، (اعراف/ ۳۲).E\

خلاصه مطلب آنکه بهره‌مندی از زینتها و آرایشها و انواع نعمتهایی که در دنیاست در صورتی که حلال باشد و اسرافی هم در کار نباشد بر تمام افراد بشر مباح و حلال است ولی دوستی قلبی و علاقه‌مندی به آنها پس اگر از جهت این باشد که با آنها می‌توان سعادت جاوید را تأمین کرد پسندیده و مورد امر است چنانچه گفته شد مثلًا همسر را دوست دارد از جهت اینکه به سبب او دینش محفوظ می‌ماند و به حرام نمی‌افتد. نیز نعمت الهی است که وسیله سکون و آرامش خاطر و یار و یاور در تأمین زندگی و وسیله پیدایش فرزند و بقای نسل است.

و فرزند را هم باید دوست داشت چون عطای الهی است و اگر تربیت شود و بنده شایسته‌اش گردد، پدر و مادر در ثواب کردارهای شایسته شریک خواهند بود.

و مال را دوست دارد از جهت اینکه داده خداست و به آن می‌توان آسایش و خوشبختی زندگی دنیا و آخرت را تأمین کرد و انواع نعمتها و لذّتها را دوست دارد که همه آثار قدرت و حکمت و جمال و کمال حضرت آفریدگار است و به وسیله آنها معرفت و محبّت به آن حضرت افزوده می‌گردد و موجب زیادتی شوق و رسیدن به قرب او می‌شود.

---

(۱)- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِى وَالطَّيِّبتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى ا لْحَيَوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ا لْقِيمَةِ ...، (اعراف/ ۳۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۷

نیز قدرت و عزت و ثروت و مکنت و شهرت و منصب و ریاست را اگر بهره‌اش شود دوست دارد که به وسیله آنها می‌تواند کردارهای شایسته خداپسند

مانند یاری ستمدیده و دادخواهی از ستمگر و دستگیری از ناتوانان نماید.

حب آلی و مقدمی دنیا بد نیست

به طور کلی دوست داشتن حیات دنیوی[۴۰۱] و آنچه در آن و به آن راجع است اگر به جهت خدایی و آخرتی باشد از عنوان حب دنیا که موضوع بحث ما است و مورد نکوهش قرآن و اخبار است بیرون می‌باشد؛ زیرا در حقیقت جز حبّ خدا و آخرت چیزی را با لذّات و بالاستقلال دوست نداشته و دنیا را که دوست داشته برای خدا و آخرت خود

---

۴۰۱)i/ 1\ -« قال امیرالمؤمنین علیه السلام: ... إنَّ الدُّنْیا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها وَدارُ عافِیَةٍ لِمَن فَهِم عَنْهاوَدارُ غِنیً لِمَن تَزَوَّدَ مِنْها وَدارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِها مَسْجِدُ احِبَّاءِ اللّه وَمُصَلیً مَلائِکَةَ اللّهِ وَمَهْبِطُ وَحْیِ اللّهِ وَمَتْجَرُ اوْلیاءِ اللّهِ. اکْتَسِبُوا فیهَا الرَّحْمَةَ وربحُوا فیهَا الْجَنَّةَ ...»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، حکم ۱۳۱).E\

امیرالمؤمنین علیه السلام شنید از کسی که از روی نادانی دنیا را نکوهش می کرد پس کلماتی در پند گرفتن از دنیا فرمود. آنگاه در مدح دنیا فرمود: دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را تصدیق کند؛ یعنی اندرزهایش را بپذیرد که از آن جمله است آثار و قبرهای گذشتگان و سرای ایمنی از عذاب است برای کسی که بفهمد از او آنچه گزارش می‌دهد و سرای توانگری است برای کسی که توشه ایمان و تقوا از آن بردارد برای آخرتش و سرای پند و اندرز است برای کسی که پندپذیر باشد، دنیا مسجد دوستان خداست و جای نماز فرشتگان خداست و محل فرود آمدن وحی خدا بر پیغمبران است و جای تجارت دوستان خداست که با او معامله می کنند و رحمت و ثواب او را می‌خرند و بهشت را به سود می‌برند.

و اگر کسی حیات دنیا را از این روی که دارای اوصاف مزبور است دوست دارد در حقیقت خدا و آخرت را دوست داشته و چون حیات دنیا را وسیله قرب به خدا و آباد کردن آخرت شناخته آن را هم دوست می‌دارد.

خواسته مانند مسافری که جز وطن و تأمین زندگی در آن خواسته‌ای ندارد هرگاه در شهری اشیائی ببیند که به کار زندگی در وطن او می‌خورد آنها را دوست دارد و خواهان شده تلاش می‌کند آنها را به دست آورده به وطن فرستد. خلاصه، حبّ مقدمی و آلی به

---

(۱)- «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: ... إِنَّ الدُّنْیا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها وَدارُ عافِیَةٍ لِمَن فَهِم عَنْها وَدارُ غِنیً لِمَن تَزَوَّدَ مِنْها وَدارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِها مَسْجِدُ احِبَّاءَ اللَّه وَمُصَلیَّ مَلائِکَةَ اللَّهِ وَمَهْبِطُ وَحْیِ اللَّهِ وَمَتْجَرُ اوْلیاءِ اللَّهِ. اکْتَسِبُوا فیهَا الرَّحْمَةَ وربحُوا فیهَا الْجَنَّةَ ...»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، حکم ۱۳۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام شنید از کسی که از روی نادانی دنیا را نکوهش می‌کرد پس کلماتی در پند گرفتن از دنیا فرمود. آنگاه در مدح دنیا فرمود: دنیا

سرای راستی است برای کسی که آن را تصدیق کند؛ یعنی اندرزهایش را بپذیرد که از آن جمله است آثار و قبرهای گذشتگان و سرای ایمنی از عذاب است برای کسی که بفهمد از او آنچه گزارش می‌دهد و سرای توانگری است برای کسی که توشه ایمان و تقوا از آن بردارد برای آخرتش و سرای پند و اندرز است برای کسی که پندپذیر باشد، دنیا مسجد دوستان خداست و جای نماز فرشتگان خداست و محل فرود آمدن وحی خدا بر پیغمبران است و جای تجارت دوستان خداست که با او معامله می کنند و رحمت و ثواب او را می‌خرند و بهشت را به سود می‌برند.

و اگر کسی حیات دنیا را از این روی که دارای اوصاف مزبور است دوست دارد در حقیقت خدا و آخرت را دوست داشته و چون حیات دنیا را وسیله

قرب به خدا و آباد کردن آخرت شناخته آن را هم دوست می‌دارد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۸

دنیا مذموم نیست و آنچه مذموم و مورد نکوهش قرآن مجید و اخبار متواتره است حبّ استقلالی به دنیاست به تفصیلی که گفته می‌شود.

حب دنیا برای آخرت نشانه دارد

ناگفته نماند گاه می‌شود که بر شخص، مشتبه می‌گردد و خیال می‌کند دنیا را از جهت خدا و آخرت دوست می‌دارد نه به طور استقلال در حالی که واقعاً دوستی او به دنیا استقلالی است؛ زیرا نشانه دوستی به دنیا از جهت خدا و آخرت آن است که گناه را دوست نخواهد داشت و به دارایی کسی طمع و حسادت ندارد از بخل و کبر و دشمنی و

خودخواهی و حرص و تبهکاری در او اثری نخواهد بود.

حب استقلالی به دنیا[۴۰۲]

کسی که زندگی دنیا را برای دنیا دوست دارد و خوشیها و لذّتها و شهوتهای دنیوی را برای آنها خواهان باشد به طوری که خوشبختی خود را تنها در رسیدن به آرزوها و خواسته‌های دنیوی پندارد از این روی از خدا غافل شده و خود را به اسباب، نیازمند پنداشته و آنها را مؤثر مستقل می‌پندارد آنگاه دست گدایی به سوی اسباب آن آرزوها دراز کرده و به دنبال آنها می‌دود و از سرای آخرت غافل یا منکر شده از آلودگی به هرحرام و گناهی

---

[۴۰۲] ۱\ i)- برای دانستن تفاوت حب تبعی و استقلالی به این جمله عجیب از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کنید:« ... وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصّرَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ»،(نهج‌البلاغه صبحی‌صالح، خطبه ۸۲).E\

یعنی: هرکه به دیده عبرت به دنیا نگریست، بینایش کرد، پس دنیا را به فنا شناخت و دل از او برید و آخرت را به بقا دانست و دل به او بست و دنیایش را وسیله آخرتش قرار داد و هرکه به نظر استقلالی و خریداری به آن نگریست، کورش خواهد کرد؛ یعنی فنا و عیبهای او را نخواهد دید پس به آن دل بسته و از سرای باقی غافل گشته چنین شخصی از بصیرت که دیدن حقیقت است محروم خواهد بود.

بی‌پروا گردیده و شادیش تنها در رسیدن به آن آرزوها و اندوهش از نرسیدن به آنهاست. این است معنای دوستی دنیا که مورد نکوهش عقل و نهی شرع است.

---

(۱)- برای دانستن تفاوت حب تبعی و استقلالی به این جمله عجیب از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کنید: «... وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصّرتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ»، (نهج‌البلاغه صبحی‌صالح، خطبه ۸۲).

یعنی: هر که به دیده عبرت به دنیا نگریست، بینایش کرد، پس دنیا را به فنا شناخت و دل از او برید و آخرت را به بقا دانست و دل به او بست و دنیایش را وسیله آخرتش قرار داد و هر که به نظر استقلالی و خریداری به آن نگریست، کورش خواهد کرد؛ یعنی فنا و عیبهای او را نخواهد دید پس به آن دل

بسته و از سرای باقی غافل گشته چنین شخصی از بصیرت که دیدن حقیقت است محروم خواهد بود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۱۹

مراتب دوستی دنیا

دوستی دنیا برای دنیا سه مرتبه دارد:

مرتبه اوّل: آنکه جز دوستی دنیا و علاقه‌مندی به آنچه در آن است علاقه دیگری در دل نباشد و جز خواسته‌های مادّی خواسته‌ای نداشته باشد و خدا و آخرت را موهوم و خرافه پندارد و زبان حال و قال او این است: «کافران گفتند زندگی نیست مگر زندگانی این جهانی، زندگی می کنیم و می‌میریم و نمی‌میراند ما را مگر روزگار»[۴۰۳]؛ یعنی انسان مانند حیوان یک موجود مادّی است که به مرگ نیست و نابود می‌شود و حیات دیگری ندارد، پس باید تا

[۴۰۳] i\ \i\-(1)i وَقَالُواْ مَاهِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ ...E\، (جاثیه/ ۲۴).E\

آنجا که در دسترسی دارد خود را به خواسته‌ها و آرزوهای خود برساند.

مرتبه دوّم: آنکه حیات دنیوی را به استقلال دوست دارد و به اوضاع آن علاقه‌مند است به زندگی آخرتی خود نیز علاقه‌مند می‌باشد و آسایش و خوشبختی هردو سرا را آرزومند است و برای هردو در جنب و جوش و کوشش است لکن علاقه قلبیش به دنیا بیشتر و قویتر است و دنیا در نظرش از آخرت بزرگتر و با ارزش‌تر می‌باشد به‌طوری که هنگام تزاحم آخرتش را فدای دنیای خود می‌کند مانند عمر بن سعد که برای رسیدن به حکومت ری به کشتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام راضی گردید.[۴۰۴]

و مثل اوست هرطالب شهرت و ریاستی که چنان به مقام و ریاست علاقه‌مند است که در برخورد به

[۴۰۴] \2 ¿)- ناگفته نماند تشبیه مرتبه دوم حب دنیا به عمر بن سعد در صورتی است که آن بدبخت ایمانی به سرای آخرت داشته باشد در حالی که از اشعاری که گفته دانسته می‌شود که نسبت به معاد در شك بوده و به مانند کفر یزید که از اشعارش دانسته می‌شود، بنابراین، حب به دنیای عمر و یزید و ابن زیاد و نظایرشان از قبیل مرتبه اول است.\E

هرچه برای آخرتش زیان دارد از خیانت و جنایت بی‌پرواست.

و مانند مال دوستی که در به دست آوردن و نگهداشتن آن چنان حریص است که برای زیاد شدن ثروت از گناهان و حبس حقوق که زیان رساننده به آخرتش هست باک

---

(۱)- وَقَالُواْ مَاهِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ ...، (جاثیه/ ٢٤).

(۲)- ناگفته نماند تشبیه مرتبه دوم حب دنیا به عمر بن سعد در صورتی است که آن بدبخت ایمانی به سرای آخرت داشته باشد در حالی که از اشعاری که گفته دانسته می‌شود که نسبت به معاد در شک بوده و به مانند کفر یزید که از اشعارش دانسته

می‌شود، بنابراین، حب به دنیای عمر و یزید و ابن زیاد و نظایرشان از قبیل مرتبه اول است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۰

ندارد. و خلاصه، به زیان به حیات آخرتش اهمیت نمی‌دهد ولی از زیان به حیات دنیویه سخت ناراحت می‌شود.

چه اشخاصی که راستی، ایمانی به خدا و معاد دارند و برای آخرت خود هم کوشش می‌کنند لکن اگر گناه کبیره‌ای که خراب کننده آخرت اوست از او سر زند باک ندارد در حالی که اگر زیانی به حیات دنیوی او رسد سخت در اضطراب و ناراحتی است. و به عبارت دیگر: ناکامی و نامرادی دنیوی در او بیشتر اثر می‌گذارد تا ناکامی و نامرادی آخرتی و این نشانه قویتر بودن حبّ دنیاست از حبّ آخرت.

هر دلی حب خدا دارد، ندارد حب دنیا

این مرتبه از حبّ دنیا با ایمان به خدا و سرای آخرت در حقیقت منافات دارد و برای اینکه ایمان خود را به خدا و روز جزا محکم کند ناچار باید حبّ دنیا را از دل بیرون کند.

توضیح مطلب آنکه خداوند سرای آخرت را فناناپذیر و بزرگ و مهمّ و با ارزش آفریده و بشر را به آن بشارت داد[۴۰۵] و دعوت فرمود و به بزرگداشت و به شتاب[۴۰۶] و پیشروی[۴۰۷] به سوی آن و علاقه‌مندی و خواستاری[۴۰۸] و اهمیت دادن به آن امرها فرمود و در برابر آن دنیا را زودگذر آفرید و خود زندگی بشر را در آن با مشقت و رنج و زحمت قرار داد و بشر را به کوچکی و پستی آن در جنب سرای آخرت آگاه فرمود[۴۰۹] و بندگان را

---

[۴۰۵] \i\-(1 ؛) ... فَبَشّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ\E، (یس/ ۱۱).\E

[۴۰۶] \i\-(2 ؛) وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ ...\E، (آل‌عمران/ ۱۳۳).\E

[۴۰۷] \i\-(3 ؛) سَابِقُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَا لْأَرْضِ ...\E، (حدید/ ۲۱).\E

[۴۰۸] \i\-(4 ؛) ... وَفِى ذَالِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ا لْمُتَنفِسُونَ\E، (مطففین/ ۲۶).\E

[۴۰۹] \i\-(5 ؛) وَمَا هذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ...\E، (عنکبوت/ ۶۴)\i ... قُلْ مَتعُ‌الدُّنْيَا قَلِيلٌ ...\E، (نساء/ ۷۷).\E

(۱)- ... فَبَشّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ، (یس/ ۱۱).

(۲)- وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّموَاتُ وَالْأَرْضُ ...، (آل‌عمران/ ۱۳۳).

(۳)- سَابِقُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مّن رَّبّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَا لْأَرْضِ ...، (حدید/ ۲۱).

(٤)- ... وَفِى ذَالِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ا لْمُتَنفِسُونَ، (مطففین/ ۲٦).

(٥)- وَمَا هذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ...، (عنکبوت/ ٦٤) ... قُلْ مَتعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ...، (نساء/ ۷۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۱

امر فرمود که دنیا را ایستگاه و قرارگاه خود ندانند[٤١٠] و به آن دل نبندند بلکه آن را مقدمه و وسیله حیات جاودانی شناسند و به اوضاع و

[٤١٠] لَاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَامَتَّعْنَا بِهِى أَزْوَاجًا مّنْهُمْ وَلَاتَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ...، (حجر/ ۸۸).

گزارشات آن اهمیت ندهند[۴۱۱] و به آن سرگرم نشوند تا از تدارک سفر آخرت خود بازمانند و از خوشیهای آن دلشاد و از سختیهایش اندوهناک نشوند.

آیا ایمان، با ادعا می‌سازد؟

خواننده عزیز! خود انصاف ده کسی که خود را مؤمن به خدا و به رسول و به روز جزا می‌داند آنگاه حال او برعکس گفته‌های خدا باشد و برخلاف فرمان خداوند به دنیا اهمیّت دهد و آن را با ارزش‌تر و بزرگتر از آخرت قرار دهد و دوستی و علاقه‌اش به دنیا بیشتر باشد آیا چنین شخصی در ادّعای ایمانش صادق است؟

[۴۱۱] \i\-(2)i لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَلكُمْ ...E\،(حدید/ ۲۳).E\

آیا اگر این گناه بخشیده شود زیانهایی که به سببش به او رسیده از نقص در ایمان و کمبودی عمل صالح جبران پذیر است؟

کلام تکان دهنده علی (ع)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و اگر نبود در ما (که خود را مسلمان و مؤمن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانیم) عیبی و گناهی جز دوست داشتن ما چیزی را که خدا و رسولش دشمن دارند (یعنی دنیا) و بزرگداشتن ما چیزی را که خدا کوچک و ناچیزش قرار داده بس بود در خلاف ورزی با خدا و ستیزه‌گری و سرپیچی از امر خداوند».[٤١٢]

چگونه حب دنیا منهی است؟

[٤١٢] i(3\ i)-« وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنا ما اَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْظيمُنا ما صَغَّرَاللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ وَمُحادَّةً عَنْ أَمْرِاللَّهِ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ١۶٠).E\

اگر پرسیده شود که دوستی دنیا چگونه می‌شود گناه باشد در حالی که عارضه قلبی

---

(۱)- لَاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَامَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلَاتَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ...، (حجر/ ۸۸).

(۲)- لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتلكُمْ ...، (حدید/ ۲۳).

(۳)- «وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنا ما ابْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْظيمُنا ما صَغَّرَاللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفى بِهِ شِقَاقاً للَّهِ وَمُحادَّةً عَنْ أَمْرِاللَّهِ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۶۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۲

است و امر قلبی تا کرداری بر طبق آن نباشد گناه نیست.

و دیگر آنکه حبّ دنیا برای بشر غیراختیاری است و قهری بودن دوست داشتن خوشیها و لذّتها و شهوتها آشکار است بنابراین، چگونه مورد تکلیف واقع می‌شود؟

در پاسخ گوییم دوستی دنیا مانند کفر و شرک و ریا و عجب و حسد و سایر گناهان قلبی جایش دل آدمی است و از جای دادن آن نهی شده امّا گناهان جسدی چون از صدور آنها به وسیله جسد نهی شده پس خیال آنها و گذراندن در دل گناه نیست و این مطلب در این کتاب به تفصیل ذکر شده.

آیا حب دنیا فطری است؟

امّا غیراختیاری بودن دوستی دنیا، پس اگر مراد این باشد که دوستی دنیا برای بشر یک امر ذاتی و طبیعی و همزاد اوست به طوری که حدوثاً و بقائاً از

توانایی‌ش بیرون باشد پس نادرستی آن آشکار است؛ زیرا از ساعت ولادت تا مدّت درازی شعور چندانی ندارد تا ملایمات با طبع خود و شهوتها و لذّتها را بشناسد که از آنها لذّت برد و در نتیجه به آنها انس گیرد و آنها را دوست دارد.

بیرون کردن حب دنیا از دل

اگر گفته شود هرچند حب دنیا ذاتی و همزاد او نیست لکن به گذشت زمان و زیاد شدن شعور و دنبال کردن ملایمات و لذّتها و شهوتها و انس به آنها، علاقه‌مندی به دنیا و اوضاع آن یک امر ثابت و سجیه راسخی در دل می‌شود به طوری که جدا کردنش از دل بیرون از طاقت بشر است و خداوند عادل است و به چیزی که بیرون از توانایی است تکلیف نمی‌فرماید.

چون عسر و حرج است واجب نیست

در جواب گوییم بیرون کردن علاقه‌مندی به دنیا به طور کلی از دل هرچند از طاقت

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۳

بشر بیرون نیست و مورد توانایی انسان است چنانچه دانسته می‌شود لکن چون بر بیشتر مردم سخت و مشکل و موجب عسر و حرج است واجب نیست بلکه مستحب است چنانچه گفته خواهد شد چیزی که بر هر مکلف عاقلی لازم است تضعیف حبّ دنیا از دل و تقویت حبّ خدا و آخرت بر آن است به طوری که دوستی و علاقه‌مندی قلبی به آخرت بیشتر و شدیدتر از دوستی به دنیا و اوضاع آن باشد و آنچه حرام و گناه است عکس آن است یعنی دوست دنیا اقوی بر دوستی آخرت بودن است.

آخرت را بیشتر دوست داشتن اختیاری است

اختیاری بودن بلکه آسان بودن تقویت حبّ آخرت بر دنیا آشکار است.

توضیح مطلب آنکه انسان از اوّل عمر تا سنّ تکلیف (پسر در پانزده سالگی و دختر در نُه سالگی) از جهان عظیم پس از مرگ بی‌خبر است و جزئیات دنیوی که به مرگ تمام می‌شود زندگی در عالم دیگر را باور ندارد از این رو به حیات دنیوی علاقه‌مند می‌شود و لذتها و شهوتها و ملایمات نفس را دوست می‌دارد و به اوضاع زندگی دنیوی اهمیت می‌دهد و چون به سنّ تکلیف و ظهور نور عقل رسید بر او ایمان به عالم آخرت واجب می‌شود بر طبق آنچه در قرآن مجید خبر داده است؛ یعنی باید یقین کند پس از مرگ برای بشر یک زندگی جاودانی است که در قوّت حیات و خوشی و سعادتمندی قابل قیاس به حیات دنیوی او نیست و در آنست ثوابها و

جزاها و پذیرایی‌های حضرت آفریدگار به تفصیلی که در قرآن بیان فرموده.

و واجب است دوست داشتن و علاقه‌مند شدن به این حیات و سعی در سعادتمندی در آن و این است معنای ایمان (گرویدن) به آخرت و هراندازه ایمان و علاقه‌مندی به حیات پس از مرگ بیشتر شود علاقه‌مندی به حیات دنیوی کمتر خواهد شد خصوصاً اگر عیبها و نقصها و ناراحتیهایی که از لوازم حیات دنیوی است در نظر گیرد علاقه‌اش کمتر می‌شود و اگر تنها از فنا و زوال و بی‌اعتباری آن غفلت نکند بیشتر دل از آن بریده و به آخرت خواهد بست.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲٤

خلاصه، هرچه ایمان یعنی گروش به آخرت بیشتر شود و در عیب دنیا زیادتر تفکر نماید بریدگی و

بی‌علاقگی به دنیا زیادتر خواهد شد و ایمان و تفکر کسبی و اختیاری است پس ترک حبّ دنیا و خلاص کردن دل از این ریشه فساد اختیاری است.

و چگونه می‌توان گفت حبّ دنیا غیراختیاری است در حالی که مورد نهی قرآن مجید و اخبار متواتره است چنانچه ذکر خواهد شد و نیز فقهای بزرگ مانند «محقق اردبیلی و صاحب جواهر» حبّ دنیا را از محرّمات شمرده‌اند.[٤١٣] همچنین «شیخ حرّ عاملی» در کتاب «بدایة الهدایة»[٤١٤] تصریح به حرمت فرموده و در «کتاب جهاد وسائل، باب حبّ الدنیا المحرمة» روایاتی که دلالت بر حرمت آن دارد نقل کرده است.

---

[٤١٣] ١\ 1)í- جواهرالکلام، کتاب الشهادات، المسألة العاشرة، ضمن شماره اموری که حرمت آنهادانسته شده بلکه کبیره بودن پاره‌ای از آنها، گوید:« و از آن جمله است حب دنیا».\E

« محقق اردبیلی» ضمن شماره امور محرمه‌ای که قادح عدالت است، گوید:« ومنها حب الدنیا والاخبار فی ذلك کثیرة جدا».

[٤١٤] ٢\ 2)í-« ویحرم طلب الریاسة الدنیویة واختتال الدنیا بالدین؛ یعنی: و حرام است ریاست‌طلبی دنیوی و اظهار علم و صلاح کردن برای دنیا(دین را وسیله دنیا قرار دادن)».\E

« ولا یجوز حب الدنیا المحرمة والحرص علیها؛ یعنی: جایز نیست دوستی دنیای حرام و حرص بر دنیا»،(بدایة الهدایة. وسائل الشیعة، ج ١١، ص ٣١٨).

آیا اگر حب دنیا نباشد آفرینش مختل می‌شود؟

اگر باز پرسیده شود چگونه اسلام حبّ دنیا را تحریم می‌کند در حالی که اگر دوستی دنیا و علاقه‌مندی به اوضاع آن نباشد کسی به دنبال کسب و کار و یادگرفتن صنعت نمی‌رود و برای رسیدن به لذّتها و شهوتها و تحصیل زینتهای آن تلاش نمی‌نماید تا جایی که تناکح و تناسل از بین می‌رود و این موجب خرابی دنیا و اختلال نظام و برخلاف غرض و حکمت دستگاه آفرینش است.

حب دنیا به طور کلی حرام نیست

در جواب گوییم اسلام حبّ دنیا را به طور کلی تحریم نفرموده است و آنچه حرام

---

(۱)- جواهرالکلام، کتاب الشهادات، المسألة العاشرة، ضمن شماره اموری که حرمت آنهادانسته شده بلکه

کبیره بودن پاره‌ای از آنها، گوید: «و از آن جمله است حب دنیا».

«محقق اردبیلی» ضمن شماره امور محرمه‌ای که قادح عدالت است، گوید: «ومنها حب الدنیا والاخبار فی ذلک کثیرۀ جدا».

(۲)- «ویحرم طلب الریاسۀ الدنیویۀ واختتال الدنیا بالدین؛ یعنی: و حرام است ریاست‌طلبی دنیوی و اظهار علم و صلاح کردن برای دنیا (دین را وسیله دنیا قرار دادن)».

«ولا یجوز حب الدنیا المحرمۀ والحرص علیها؛ یعنی: جایز نیست دوستی دنیای حرام و حرص بر دنیا»، (بدایۀ الهدایۀ. وسائل الشیعۀ، ج ۱۱، ص ۳۱۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۵

نموده همان ترجیح دنیا بر آخرت در علاقه‌مندی است یعنی به دنیا بیش از آخرت علاقه‌مند شدن

حرام است و امّا عکس آن یعنی به دنیا علاقه‌مند بودن در حالی که به آخرت بیشتر علاقه داشته باشد حرام نیست، و به عبارت دیگر پُر شدن دل از دوستی دنیا به طوری که دوستی خدا و پیغمبر و آل او و دوستی سرای آخرت در او نباشد یا ضعیف و ناچیز باشد، حرام است.

زهد برای خالی شدن دل است

امام صادق علیه السلام فرمود: «اینکه فرموده‌اند مردم به دنیا بی‌علاقه شوند برای این است که دلهایشان برای آخرت آماده و فارغ باشد».[۴۱۵]

نیز گوییم آنچه مورد نهی است حبّ استقلالی به دنیاست آن هم مرتبه شدیدش امّا حب تبعی و به جهت الهی به تفصیلی که گفته شد، مورد مدح و

[۴۱۵] ۱\ i)-« ... وَإِنَّمَا أَرادُوا بِالزُّهْدِ فِي الْدُّنْيا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، باب ذم الدنیا والزهد فیها).\E

امر است و همان برای انجام زندگی و آبادی و حفظ نظام کافی است.

و به عبارت دیگر: مراد از ترک حبّ دنیا و بی‌علاقه شدن به آن ترک کارهای دنیوی و انجام وظایف زندگی و رها کردن لذّات و شهوات دنیوی نیست بلکه مراد علاقه‌مند شدن به خدا و آخرت است به طوری که کارهای دنیوی را از روی علاقه به خدا و آخرت انجام دهد و به طور کلی هر کاری که به غرض خدایی و اطاعت امر او انجام گیرد یقیناً با دوامتر و محکمتر و نافع‌تر و بیشتر موجب آبادی و نظم حیات دنیوی خواهد بود.

کاری که برای خدا باشد نافع‌تر است

مثلًا پیوند زناشویی و فرزندداری بلکه هر پیوندی اگر به جهت خدایی انجام گیرد یقیناً بادوام و بدون دردسر و با خوشی و آسایش همراه است؛ چنانچه

اگر از روی هوسرانی و غرض نفسانی باشد جز دردسر و زحمت و ناراحتی، چیزی در آن نیست.

---

(۱)- «... وَإِنَّما أُرادُوا بِالزُّهْد فِی الدُّنْیا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلْاخِرَةِ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، باب ذم الدنیا والزهد فیها).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۶

یا مثلًا هربنایی و تأسیسی و ارتباطی[۴۱۶] که به غرض رحمانی باشد حتماً با دوام و

---

[۴۱۶] i(1\ )- اگر دقت شود در ساختمانی که معمارش برای فروختن و ثروت افزودن بنا کرده، دانسته‌می‌شود که تنها ظاهرش را فریبنده کرده و آرایش داده و در استحکام باطن و اساس آن مسامحه‌ها شده است و اگر معمارش با غرض رحمانی بوده یعنی نفع شخصی در نظر نداشته بلکه نظرش بهره‌مندی مردم از آن بوده و چون خدا نفع رساننده به خلق را دوست دارد(خیرالناس من ینفع الناس؛ بهترین مردم کسی است که به مردم نفع رساند) و در روایت دیگر می‌فرماید(محبوب خدا است) پس برای آنکه کردار شایسته خدا پسندی انجام دهد آن ساختمان را بنا کند یقیناً به اندازه توانایی در استحکام آن تلاش خواهد کرد تا جایی که اگر قبری که خانه مردگان است بخواهد بسازد آن را هم محکم بنا می‌کند.\E

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام دفن« سعد بن معاذ» در قبر رفت و جسدش را در قبر گذاشت و برای چیدن لحدش محکم کاری کرد و فرمود می‌دانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی به آن خواهد رسید لکن خداوند دوست دارد بنده‌ای را که هرگاه عملی انجام می‌دهد، محکم کاری کند.(تحفة الاحباب).

وخلاصه اگر بشرسخن انبیا رامی‌شنید ودل‌از دنیا می‌برید و به خدا و آخرت می‌گرایید آنگاه کارهایی را که انجام می‌داد غرض شخصی و نفع مادی را در نظر نمی‌گرفت و تنها به داعی الهی و اطاعت امر ورساندن نفع به‌خلق انجام می‌داد دنیا وآخرتش آباد وسعادتمندی هردو سرا نصیبش می‌شد. دراین داستان دقت کنید:« روزی کسری را عبور افتاد به صیدگاهی که در بعضی از قریه‌ها داشت، پیر مردی را دید که درخت زیتون می‌نشاند، کسری گفت ای پیر! زمان

(۱)- اگر دقت شود در ساختمانی که معمارش برای فروختن و ثروت افزودن بنا کرده، دانسته‌می‌شود که تنها ظاهرش را فریبنده کرده و آرایش داده و در استحکام باطن و اساس آن مسامحه‌ها شده است و اگر معمارش با غرض رحمانی بوده یعنی نفع شخصی در نظر نداشته بلکه نظرش بهره‌مندی مردم از آن بوده و چون خدا نفع رساننده به خلق را دوست دارد (خیرالناس من ینفع الناس؛ بهترین مردم کسی است که به مردم نفع رساند) و در روایت دیگر می‌فرماید (محبوب خدا است) پس

درخت نشاندن تو گذشته؛ زیرا تو پیرمردی ناتوان و درخت زیتون دیر بار می‌دهد؛ پیر در پاسخ گفت: کسانی که پیش از ما بودند درخت نشانیدند[و] ما خوردیم، ما هم می‌نشانیم بعد از ما می‌خورند:

بکاشتند و بخوردیم کاشتیم و خورند چو بنگری همه برزیگران یکدیگرند

« انوشیروان» آفرین به او گفت و چهار هزار درهمش داد. پیر گفت برای هردرخت در سال یك مرتبه میوه است و من از درخت خود در یك ساعت دو مرتبه بهره بردم، انوشیروان باز گفت آفرین و چهار هزار درهم دیگرش داد و رفت و گفت اگر می‌ایستادم نزد این پیر، تمام خزینه من در برابر جواهر کلمات او کفایت نمی‌کرد،(انیس الادباء، ص ۳۰۷). و به راستی کار برای خدا کردن مانند زارعی است که برای رسیدن به انبار گندم تخم می‌پاشد در زمین هنگام خرمن علاوه بر گندم، کاه هم به او می‌دهند و هرچه بگوید کاه نمی‌خواهم به ناچار انبار او را از کاه پر خواهند کرد همچنین کسی که برای خدا کاری کند علاوه بر ثواب آخرتی و مزد الهی، دنیای او هم آباد خواهد شد.

برای آنکه کردار شایسته خدا پسندی انجام دهد آن ساختمان را بنا کند یقیناً به اندازه توانایی در استحکام آن تلاش خواهد کرد تا جایی که اگر قبری که خانه مردگان است بخواهد بسازد آن را هم محکم بنا می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام دفن «سعد بن معاذ» در قبر رفت و جسدش را در قبر گذاشت و برای چیدن لحدش محکم کاری کرد و فرمود می‌دانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی به آن خواهد رسید لکن خداوند دوست دارد بنده‌ای را که هرگاه عملی انجام می‌دهد، محکم کاری کند. (تحفۀ الاحباب).

وخلاصه اگر بشرسخن انبیا رامی‌شنید ودل‌از دنیا می‌برید و به خدا و آخرت می‌گرایید آنگاه کارهایی را که انجام می‌داد غرض شخصی و نفع مادی را در نظر نمی‌گرفت و تنها به داعی الهی و

اطاعت امر ورساندن نفع به‌خلق انجام می‌داد دنیا وآخرتش آباد وسعادتمندی هردو سرا نصیبش می‌شد. دراین داستان دقت کنید: «روزی کسری را عبور افتاد به صیدگاهی که در بعضی از قریه‌ها داشت، پیر مردی را دید که درخت زیتون می‌نشاند، کسری گفت ای پیر! زمان درخت نشاندن تو گذشته؛ زیرا تو پیرمردی ناتوان و درخت زیتون دیر بار می‌دهد؛ پیر در پاسخ گفت: کسانی که پیش از ما بودند درخت نشانیدند [و] ما خوردیم، ما هم می‌نشانیم بعد از ما می‌خورند:

بکاشتند و بخوردیم چو بنگری همه
کاشتیم و خورند برزیگران یکدیگریم

«انوشیروان» آفرین به او گفت و چهار هزار درهمش داد. پیر گفت برای هردرخت در سال یک مرتبه میوه است و من از درخت خود در یک ساعت دو مرتبه بهره بردم، انوشیروان باز گفت آفرین و چهار هزار درهم دیگرش داد و رفت و گفت اگر می‌ایستادم نزد این پیر، تمام خزینه من در برابر جواهر کلمات او کفایت نمی‌کرد، (انیس الادباء، ص ۳۰۷).

و به راستی کار برای خدا کردن مانند زارعی است که برای رسیدن به انبار گندم تخم می‌پاشد در زمین هنگام خرمن علاوه بر گندم، کاه هم به او می‌دهند و هرچه بگوید کاه نمی‌خواهم به ناچار انبار او را از کاه پر خواهند کرد همچنین کسی که برای خدا کاری کند علاوه بر ثواب آخرتی و مزد الهی، دنیای او هم آباد خواهد شد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۷

نافع و ثمربخش است؛ چنانچه اگر به غرض شیطانی باشد بی‌دوام و زیانبخش خواهد بود تا برسد مانند ریاست و حکومت که اگر به جهت خدایی باشد مانند حکومت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که سرتاسر بسط عدل و داد و دادخواهی ستمدیده و جلوگیری از هرتجاوزی و رساندن هرحقّی به مستحق آن بود چنانچه اگر به جهت نفسانی و شیطانی باشد مانند حکومت معاویه جز بسط ستم و پامال شدن ستمدیده و آزادی هرستمگر و نرسیدن حق به مستحق، دیده نخواهد شد.

سرچشمه فسادها، دنیا دوستی است

و اگر در انواع فسادها و تبهکاریها و نبردها و نزاعها و خونریزیها و بی‌نظمی‌ها و گسیختگی‌ها که در افراد بشر بین دو نفر تا برسد به دو کشور بزرگ شنیده یا دیده یا در تاریخ خوانده شده، دقت شود

و ریشه آن را بخواهند پیدا کنند جز حب استقلالی به دنیا سبب دیگر نخواهد داشت و در برابر هرنوع راستی و درستی در گفتار و کردار و هرخیری از هرکه سرزند و هرآسایش و آرامش واقعی نصیب گردد ریشه‌اش ایمان به خدا و آخرت و حبّ تبعی به دنیاست. ای کاش مسلمانان ایمان خود را به خدا و آخرت درست می‌کردند آنگاه کارهایشان را به جهت خدایی انجام می‌دادند تا به نظم و آرامش حقیقی می‌رسیدند و از زندگی لذّت می‌بردند. کسی که دل از دنیا برید و به خدا پیوست برایش حیات طیّبه است یعنی زندگی با سعادت و شرافت و عزّت، به طوری که بجز خدا به هیچ آفریده‌ای خود رانیازمند نمی‌بیند وبجز خدااز هیچ کس وهیچ چیز ترس و وحشت ندارد.

دنیا دوستی خرابی می‌آورد

زندگی با دانش و دانایی بدون حیرت و سرگردانی هدف از زندگی را که مقام بندگی است شناخته و به دنبال آن شبانه روز با کمال شوق دویده: «هر که کردار شایسته کند از مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد زنده داریمش زندگی پاکیزه و پاداششان دهیم مزدشان را بهتر چیزی که بجامی آورند»[۴۱۷] و خلاصه آنچه در پرسش گفته شد که نبودن حبّ

---

(۱)- مَنْ عَمِلَ صلِحًا مّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَواةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَاكَانُواْيَعْمَلُونَ، (نحل/ ۹۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۸

استقلالی به دنیا موجب خرابی دنیا و به هم خوردن نظام عالم است سخنی است نادرست و واقع امر به عکس است؛ یعنی حبّ استقلالی به دنیا موجب

---

[۴۱۷] \i\-(1)i مَنْ عَمِلَ صلِحًا مّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَواةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَاكَانُواْيَعْمَلُونَ\E، (نحل/ ۹۷).\E

خرابی و بی‌نظمی است؛ چنانچه حبّ تبعی به آن که از لوازم ایمان می‌باشد موجب آبادی و نظم واقعی است.

خلاصه آنچه گذشت

از آنچه گفته شد دانسته گردید که دوستی طاعت و بغض معصیت ضروری و بدیهی است و حبّ تبعی به دنیا از لوازم ایمان است و حب استقلالی به دنیا سه مرتبه دارد:

۱- پر شدن دل از حبّ دنیا و خالی بودنش از حبّ خدا و آخرت و گفته شد این مرتبه حرام قطعی و در حدّ کفر است.

۲- حبّ شدید به دنیا با حبّ ضعیف به خدا و آخرت و گفته شد این مرتبه هم حرام است.

۳- عکس مرتبه دوّم؛ یعنی حبّ ضعیف به دنیا با حبّ شدید به خدا و آخرت و این مرتبه مکروه است.

اما دلیل بر حرمت مرتبه اوّل و دوّم و کراهت مرتبه سوّم، از قرآن و اخبار متواتره چون نقل تمام آنها طولانی است به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

وعده عذاب برای دنیا پرستان

«آنان که امید به ثواب و عقاب ما ندارند و خشنود شدند به زندگانی دنیا و پسندیدند آن را و آرام گرفتند به آن (یعنی همّت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه کوتاه گردانیدند و از نعمتهای بهشت و لذتهای جاودانی غافل شدند) و بر وجهی در دنیا مطمئن شدند و آرام گرفتند که گوییا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود (و ندانستند که لحظه به لحظه دست اجل طبل رحلت فرو خواهد کوفت) و آنان که از دلایل صنع ما بر اثبات مبدأ و معاد و از آیات قرآن ما ناآگاه و بی‌خبرانند (بروجهی که آخرت به خاطرشان نمی‌گذرد)

ایشانند که جایشان دوزخ است به آنچه کسب می‌کردند

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۲۹

یعنی مواظبت می‌نمودند بر آن از معاصی که آن کفر و شرک و نفاق است و سایر خطیئات و سیّئات».[۴۱۸]

چهار نکته در این آیه

در چهار جمله از این آیه شریفه که از لوازم یکدیگر و شرح حبّ دنیا است و نیز سبب دخول در آتش می‌باشد باید دقت کرد.

لا یرجون- رجا به معنای امید وانتظار داشتن رسیدن به‌چیز مسرّت بخش است؛ یعنی اگر انسان چیزی را بداند و آن را دوست دارد و رسیدن به آن را آرزومند شود و این آرزومندی او را به جنب

[۴۱۸] \i\-(1)i إِنَّ الَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايٰتِنَا غٰفِلُونَ* اوْلٰئِكَ مَأْوٰهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ\E،(یونس/ ۷- ۸).\E

و جوش اندازد در به دست آوردن وسایل رسیدن به آن و سپس انتظار آن را داشته باشد این حالت انتظار را «رجا» گویند؛ چنانچه اگر هیچ دوستی و آرزومندی نباشد آن حالت را «یأس» نامند.

و اگر اندکی دوستی و آرزومندی هست ولی نه به طوری که برای رسیدن به آن کوشش کند این حالت را «غرور» خوانند، بنابراین لا یرجون یعنی آنهایی که زندگی جاودانی انسانی را پس از مرگ در جوار پروردگار که در آن است جز او پاداشهای الهی در برابر کردارهای شایسته مؤمنین ندانستند و باور نداشتند و آن را دوستدار و خواهان نشدند و کارهای شایسته برای آن نکردند از این روی انتظار و امید آن را نداشتند.

به زندگی دنیا خشنود شدند

ورضوا بالحیوۀ الدنیا- آدمی و هرموجود زنده‌ای به طور فطری و طبیعی، به زندگی علاقه‌مند است و پیوسته در جستجوی سعادت زندگی خویش می‌باشد پس اگر از حیات جاودانی پس از مرگ خود باخبر شود و به آن یقین کند به طور حتم برای سعادتمندی در آن کوشش می‌کند، البته زندگی کوتاه دنیوی خود را نیز دوست می‌دارد و به سعادتمندی در آن هم علاقه‌مند است لکن به اندازه خودش.

---

(۱)- إِنَّ الَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَيَواةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايتِنَا غفِلُونَ* اوْلئكَ مَأْوَلهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ، (یونس/ ۷- ۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۰

نیز تنها به سعادتمندی حیات عاریه‌اش راضی نخواهد شد بلکه برای سعادت حیات باقیه‌اش می‌کوشد.

مسافر به یاد وطن و برای آن

مانند مسافری که در شهری باید مدّتی بماند و وسایل آسایش و زندگی در وطن خود را در آن شهر تأمین بنماید، البته برای آسایش زندگی در مدتی است خود در آن شهر علاقه‌مند و کوشا خواهد بود به همان اندازه توقفش لکن به سعادت در مدت زندگی در آن شهر راضی و دلخوش نخواهد شد و بیشتر از آن برای زندگی در وطن در جنب و جوش است و آنچه برای وطن لازم و نافع باشد از آن شهر تدارک نموده و به وطن می‌فرستند.

این است حال کسی که به آخرت رجا دارد و اما کسی که امیدی به آخرت ندارد و مرگ را نیستی و نابودی همیشگی می‌پندارد تمام همّت خود را صرف زندگی کوتاه دنیوی می‌کند و به همان سعادتمندی در این مدّت کوتاه راضی و دلخوش و شادان است و خلاصه از لوازم ناامیدی به حیات جاودانی دلخوشی به حیات کوتاه دنیوی است.

آرامش دنیاپرستان

واطمأنوا بها- کسی که انتظار حیات جاودانی و رسیدن به ثواب الهی دارد تا در دنیاست آرامش و قرار ندارد و همیشه در جستجو و تحصیل وسایل سعادتمندی در آن است و تمام دلخوشی و آرامش او وقتی است که به آنچه انتظار داشت برسد ولی کسی که جز حیات کوتاه دنیوی و خوشیها و لذتهای آن خواسته و آرزو و انتظاری ندارد آرامش

و قرار او در رسیدن به خوشیها و عیش و نوشهای دنیاست که تنها خواسته و آرزویش بوده است.

بی‌خبری از نشانه‌های خدا

والذین هم عن آیاتنا غافلون- ناامیدی ازآخرت وتنها دوستی به‌دنیا

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۱

و دلخوشی و آرامش به آن سببش غفلت از آیات خداوند است؛ زیرا اگر از دلیلها و نشانه‌های افزون از شمار که همه گواه بر مبدأ و معادند و در قرآن مجید ذکر شده غفلت نمی‌کردند و یاد می‌نمودند، به یاد زندگی پس از مرگ خود می‌افتادند و به آن می‌گرویدند و دیگر به خوشیهای دنیا آرام نمی‌گرفتند بلکه در جستجو وتحصیل سعادت جاودانی خود می‌شدند.

وجمله بما کانوا یکسبون اشاره به‌گناهان قلبی وجسدی است؛ چنانچه گذشت.

جایگاه آتشین برای دنیاپرستان

خلاصه مستفاد از آیه شریفه آن است که هرکس به جای دوستی و علاقه‌مندی به آخرت دوستدار دنیا شود به طوری که تنها به آن دلخوش باشد و به خوشیهایش آرام و قرار گیرد چون از آخرت غافل است چنین کسی جایش دوزخ است و به آتش آنچه به دل یا بدن از گناهانش کسب کرده سوخته می‌شود.

روگردانی از یاد خدا

«از کسی که از یاد ما روگردان است و جز زندگی دنیا نمی‌خواهد، روی گردان که دانش اینان در همین پایه است (یعنی تا مرز خدا و آخرت است)

خدا حال کسانی را که از راه او گم شده‌اند بهتر می‌داند».[٤١٩]

«آنان که از راه خدا گم شده‌اند برایشان عذاب سختی است به سبب آنکه فراموش کردند روز جزا را».[٤٢٠]

خلاصه دو آیه شریفه این است: کسی که از یاد خدا و آخرت روگردانید و دانش او و خواسته و علاقه‌اش تنها زندگی دنیا و اوضاع آن بود از راه خدا گمراه است و هر کس از

---

(١)- فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا* ذَالِكَ مَبْلَغُهُمْ مّن ا لْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ ى ...، (نجم/ ٢٩ و ٣٠).

---

[٤١٩] i(1)-\i\ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا* ذَالِكَ مَبْلَغُهُمْ مّن ا لْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ ى ...\E، (نجم/ ٢٩ و ٣٠).\E

[٤٢٠] i(2)-\i\ ... إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُواْ يَوْمَ ا لْحِسَابِ\E، (ص/ ٢٦).\E

(۲)- ... إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُواْ يَوْمَ ا لْحِسَابِ، (ص/ ٢٦).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۲

راه خدا گم شد و عالم جزا را فراموش کرد و به همین زندگی دنیا راضی گردید، برایش عذاب سختی است.

ناگفته نماند از آنجایی که مدار امر بر حقیقت است پس کسی که حقیقتاً دل از خدا و آخرت بریده و روگردان شده و او را نخواسته و تنها به زندگی دنیا چسبیده و به جای آخرت، دنیا را خواستار و دوستدار گردیده، به طوری که تمام کوشش او تنها برای زندگی دنیاست، جایگاهش دوزخ است؛ خواه در گفتار هم چنین باشد، یعنی به زبانش هم انکار خدا و آخرت بکند و بگوید جز زندگی دنیا

دیگر خبری نیست یا اینکه به زبان اقرار به خدا و آخرت بنماید.

و این مطلب در بحث ایمان به تفصیل دانسته شد که اقرار به زبان جز بهره‌مندی از احکام دنیوی اسلام مانند طهارت، نکاح و ارث، ثمره آخرتی ندارد و او را از عذاب نجات نمی‌دهد جز ایمان قلبی.

دلهای مهر شده به واسطه حب دنیا

«این خشم الهی و عذاب سخت آخرتی که برای کفار است به سبب آن است که ایشان دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را بر نعمتهای آخرت و دیگر آنکه خداوند راهنمایی نمی‌کند کافران را، ایشانند که خداوند مهر نهاد بر دلهایشان تا حق را نیابند و به گوشهایشان تا سخن حق را نشنوند و بر دیده‌هاشان تا آیات خدا را نبینند و

ایشانند بی‌خبران، حقا که ایشانند در آخرت زیانکاران»[۴۲۱]؛ زیرا سرمایه عمر از دست داده و مفلس‌وار به سرای آخرت وارد شدند.

خلاصه آیات شریفه آنکه ایشان چون تنها زندگی دنیا را دوست داشتند و آن را بر آخرت برگزیدند و از توفیق الهی هم محروم شدند، بکلی از آخرت بریده و به دنیا

---

(۱)- ذَالِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ ا لْحَیَواةَ الدُّنْیَا عَلَی ا لْأَخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَایَهْدِی ا لْقَوْمَا لْکفِرِینَ* اوْلئکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصرِهِمْ وَاوْلئکَ هُمُ ا لْغفِلُونَ* لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْأَخِرَةِ هُمُ ا لْخسِرُونَ، (نحل/ ۱۰۷- ۱۰۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۳

---

[۴۲۱] \i\-(1)i/ ذَالِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ ا لْحَیَواةَ الدُّنْیَا عَلَی ا لْأَخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَایَهْدِی ا لْقَوْمَا لْکفِرِینَ* اوْلئکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصرِهِمْ وَاوْلئکَ هُمُ ا لْغفِلُونَ* لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْأَخِرَةِ هُمُ ا لْخسِرُونَ\E،(نحل/ ۱۰۷- ۱۰۹).\E

چسبیدند پس بر دل آنها مهر زده شد و بسته گردید یعنی فهم و ادراکشان از مرز دنیا نگذشت و از خدا و آخرت چیزی نفهمیدند، گوششان از شنیدن اندرز کر و چشمشان از دیدن آنچه آنها را به یاد خدا و آخرت می‌انداخت، کور گردید دیگر نه فهمی نه شنوایی و نه بینایی نسبت به آخرت نداشتند و خواب غفلتشان به آخرت متصل شد و با تهیدستی از ایمان و عمل صالح که تنها وسیله سعادت حیات آخرت است به آن عالم رسیدند و به راستی زیانکاران حقیقی ایشانند.

در گمراهی دور از حقیقت

«وای بر ناگرویدگان (به خدا و رسول و قرآن و آخرت) از عذاب سخت (در آخرت) آنان که زندگانی دنیا را دوست می‌دارند و آن را بر آخرت برمی‌گزینند و مردم را از راه خدا برمی‌گردانند و

راه کج می‌جویند آنان در گمراهی دور از حقیقت‌اند».[٤٢٢]

روز گران را پشت سر انداختند

«راستی این ناگروندگان دوست می‌دارند سرای شتابنده و زندگانی و لذات و منافع زودگذر دنیا را و روی خود را به دنیا کرده‌اند و آخرت را که روز گرانی است (یعنی هولهای آن سخت و گران است) پشت سر انداخته‌اند».[٤٢٣]

«اما کسی که از فرمان خدا سرپیچی کند و طاغی شود و زندگی دنیا را بر آخرت برگزیند پس دوزخ است جایگاهش».[٤٢٤]

---

[٤٢٢] i\ (1)-\i ... وَوَيْلٌ لِّلْكَفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ* الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا عَلَى الْأَخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِى ضَلَلٍ بَعِيدٍ\E، (ابراهیم/ ٢-٣)\E.

[٤٢٣] i\ (2)-\i إِنَّ هؤُلَا ءِ يُحِبُّونَ ا لْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا\E، (دهر/ ٢٧)\E.

[٤٢٤] i\ (3)-\i فَأَمَّا مَن طَغَى* وَءَاثَرَ ا لْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا* فَإِنَّ ا لْجَحِيمَ هِىَ ا لْمَأْوَى\E، (نازعات/ ٣٧- ٣٩)\E.

«بلکه برمی‌گزینند زندگی دنیا را و آخرت بهتر و پایدارتر است».[۴۲۵]

---

(۱)- ... وَوَيْلٌ لِّلْكفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ* الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَواةَ الدُّنْيَا عَلَى الْأَخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُوْلَئكَ فِى ضَلَلٍ بَعِيدٍ، (ابراهيم/ ۲- ۳).

(۲)- إِنَّ هؤُلَا ءِ يُحِبُّونَ ا لْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا، (دهر/ ۲۷).

(۳)- فَأَمَّا مَن طَغَى* وَءَاثَرَ ا لْحَيَوةَ الدُّنْيَآ* فَإِنَّ ا لْجَحِيمَ هِىَ ا لْمَأْوَى، (نازعات/ ۳۷- ۳۹).

(٤)- بَلْ تُؤْثِرُونَ ا لْحَيَوةَ الدُّنْيَا* وَا لْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى، (اعلى/ ١٦- ١٧).

قلب سليم، ج۲، ص: ۳۳٤

---

[۴۲۵] \i\-(4)i بَلْ تُؤْثِرُونَ ا لْحَيَوةَ الدُّنْيَا* وَا لْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى\E، (اعلى/ ١٦- ١٧).\E

«هر که تنها زندگی دنیا را خواهان باشد بشتابیم برایش در دنیا آنچه را خواهیم برای هر که خواهیم (نه اینکه همه دنیا خواهان را به همه خواسته‌هایشان می‌رسانیم) سپس بگذاریم برایش دوزخ را در حالی که نکوهیده و رانده شده است و هر که آخرت را خواهد و بکوشد برای آن، طوری که سزاوار است و در حالی که مؤمن باشد پس ایشانند که کوشش آنها سپاس گزارده شده است».[٤٢٦]

و نقل آیات دیگر موجب طول کلام می‌شود و در آنچه نقل شد کفایت است.

بر سر دو راهی دنیا یا آخرت

و خلاصه مستفاد از آیات قرآن مجید آن است که انسانی بر سر دو راهی قرار گرفته و به ناچار باید یکی را برگزیند یا ایمان (گرویدن) به دنیا دوستی

[٤٢٦] \i\-(1)i مَن كَانَ يُرِيدُ ا لْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَانَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَلها مَذْمُومًا مَّدْحُورًا* وَمَنْ أَرَادَ ا لْأَخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاوْلئكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا\E،(اسراء/ ١٨- ١٩).E\

و خواستاری زندگی دنیا و علاقه‌مندی به اوضاع آن به طور استقلال یا ایمان به آخرت و ایمان به هریک کفر به دیگری است و از اینجاست که در روایات از دنیا و آخرت به ضدّین و مشرق و مغرب و آب و آتش تعبیر شده است.

وگفته شد که ایمان به آخرت با حبّ تبعی به دنیا جمع می‌شود بلکه لازم و ملزوم هستند.

گروه‌های سه‌گانه

مردم سه دسته‌اند؛ گروهی در ایمان به آخرت و دوستی آن ثابت قدم و مستمر هستند تا آخر عمر. و گروهی در ایمان به دنیا و کفر به آخرت مستمر و مستقرند تا آخر عمر. و گروه دیگر، گاهی ایمان به دنیا و کفر به آخرت دارند و گاهی به عکس هستند.

دسته اوّل از «اصحاب یمین» و مورد بشارت الهی می‌باشند. دسته دوّم «اصحاب

(۱)- مَّن كَانَ يُرِيدُ ا لْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَانَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَلها مَذْمُومًا مَّدْحُورًا* وَمَنْ أَرَادَ ا لْأَخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاوْلئكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا، (اسراء/ ۱۸- ۱۹).

قلب سليم، ج ۲، ص: ۳۳۵

شمالند» و آيات شريفه‌اى كه ذكر شد، راجع به آنهاست. گروه سوّم امر آنها با خداست تا در موقف حساب كه حسنات و سيئات سنجيده مى‌شود با آنها چه معامله شود: «و ديگران كه اقرار كردند به گناهان خويش بياميختند كردارى شايسته با ديگرى ناشايسته اميد است خدا بپذيرد توبه ايشان را (به

رحمت و مغفرت به آنها رجوع فرماید) همانا خداوند آمرزنده مهربان است».[۴۲۷]

مرتبه اوّل: سر رشته هرگناهی دوستی دنیاست

امام صادق علیه السلام فرمود: «سر هرگناهی دوستی دنیاست».[۴۲۸]

اگر در انواع گناهان قلبی مانند کفر، شرک، نفاق، ریا، عجب، کبر، حقد، حسد و غیراینها و همچنین در گناهان جسدی دقّت شود دانسته می‌گردد که دوستی دنیا نسبت به آنها مانند نسبت سر با بدن است چنانکه اگر سر از بدن جدا شود بدن بی‌سر بی‌اثر و هیچ می‌شود، همچنین حبّ دنیا که ریشه هرفسادی است اگر از بین برود از آن گناهان هم اثری نخواهد بود.

---

[۴۲۷] i\ -\i(1) وَءَاخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ\E،(توبه/ ۱۰۲).\E

[۴۲۸] i\ 2)-« رَأسُ كُلّ خَطيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيا»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، باب حب الدنیا والحرص علیها، ح ۱).\E

ناراحتی از هنگام مرگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برحذر باشید از مرگ! آگاه باشید از مرگ چاره‌ای نیست، آمد مرگ با آنچه در اوست، آمد با خوشی و آسایش و برگشتن با برکت به سوی بهشت عالیقدر برای کسانی که اهل آخرتند و آنها کسانی هستند که کوشش آنها برای آخرت است و دوستی و میلشان هم در آن است، آمد مرگ با آنچه در اوست، آمد با نکبت و پشیمانی و برگشت خاسرانه به سوی آتش سوزان برای آنها که اهل دنیای فریبنده

---

(۱)- وَءَاخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، (توبه/ ۱۰۲).

(۲)- «رَأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ حُبُّ الدُّنْیا»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، باب حب الدنیا والحرص علیها، ح ۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۶

شدند و کوشش و کشش آنها برای دنیا بود».[۴۲۹]

از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که اهل دنیا که از ساعت مرگ در شکنجه و سختی هستند کسانی هستند که دوستی و میل آنها تنها به دنیاست و کوشش ایشان در زندگی دنیا و اوضاع آن است و از آخرت در دلشان میل و محبتی نیست و در کردارشان برای آخرت کوششی ندارند.

داستانی از عیسی (ع) و حواریون

[۴۲۹] ۱\ i)- «الموت! الموت! الا ولابد من الموت! جاء الموت بما فیه، جاء بالروح والراحة والکرة المبارکة الی جنة عالیة لاهل دارالخلود، الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم وجاء الموت بما فیه بالشّقوة والنّدامة وبالکرّة الخاسرة الی نار حامیة لاهل دارالغرور الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم ...»،(وافی به نقل از کافی، باب ذکر الموت، ج ۲۴، ص ۱۹۴).E\

دراصول کافی به‌سند صحیح ازامام‌صادق علیه السلام روایت کرده است که عیسی‌بن‌مریم علیهما السلام به یک آبادی گذر کرد که اهل آن با هرچه پرنده و جاندار داشته یکجا مرده بودند، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «به راستی اینها نمرده‌اند جز به خشم و عذاب (خدا) اگر به تدریج مرده بودند یکدیگر را به خاک سپرده بودند».

حواریون گفتند یا روح اللّه! به درگاه خدا دعا کن آنها را برای ما زنده کند و به ما گزارش دهند که کردارشان چه بوده (که بدین کیفر رسیده‌اند) تا ما از آن دوری کنیم.

عیسی علیه السلام آن را از پروردگار خود خواست به او ندا رسید که آنان را صدا کن.

عیسی علیه السلام در شب بر یک تپه‌ای از زمین برآمد و فرمود: «ای مردم این آبادی!» یک تن از

میان آنها به او پاسخ داد بلی یا روح اللّه! آن حضرت فرمود: «وای بر شما چه کرداری داشتید؟» در پاسخ گفت:[۴۳۰] «پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی».[۴۳۱]

---

[۴۳۰] (2\ i)-« عِبادَةُ الطّاغُوتِ وَحُبُّ الدُّنیا مَعَ خَوْفٍ قلیلٍ وَأَمَلٍ بَعیدٍ وغَفْلَةٍ فِي لَهْوٍ وَلَعِبٍ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، باب حب الدنیا).\E

[۴۳۱] (3\ i)- شیخ بهائی- علیه‌الرحمه- در کتاب اربعین خود این حدیث را نقل نموده و بعضی فقرات آن را شرح داده که به طور خلاصه نقل می‌شود:« طاغوت از طغیان به معنای گذشتن از\E

حد خود و اندازه است و بر چند معنا اطلاق شود: کاهن و شیطان و اصنام و هرکس که بزرگ و رئیس گمراهی است و هرکس مانع شود کسی را از عبادت خدا و هرکه عبادت کند غیرخدا را و مراد از طاغوت در این حدیث، رؤسا و بزرگترهایی هستند که مردم را به گناه می‌خوانند و وامیدارند و اینکه آن مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت و« عبادة الطاغوت» بیان این حقیقت است که هرکس در گناه، دیگری را اطاعت کند در حقیقت او را پرستیده؛ زیرا عبادت همان خضوع و خوار داشتن نفس است در مقام اطاعت؛ چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:« من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده؛ هرکه اطاعت کند مردی را در گناهی، به راستی او را پرستیده است». و از آیات و روایات بر این مطلب شاهد آورده تا اینکه فرموده:

و چون دانسته شد که عبادت، خضوع در مقام اطاعت است پس بیشتر مردم زمان ما در حقیقت به پرستش هواهای نفس دنی و شهوات بهیمی و سبعی که به انواع متعدده مختلف می‌گردد سرگرم هستند و این شهوات در معنای بتهای ایشان هستند که به پرستش آنها قیام دارند و خود نمی‌فهمند و چه خوب گفته شده:

لك الف معبود مطاع امره دون الا له وتدعی التوحیدا

یعنی تو را هزار معبود است که در پرستش آنها اهتمام داری بجز خداوند که معبودی به حق است و هنوز دم از توحید می‌زنی. قال تعالی: افرأیت من اتخذ الهه هواه،« ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خود قرار داده است».

و بدان آنچه آن مرده زنده شده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت از احوال آن قریه و صفات آنها از عبادت طاغوت و حب دنیا و خوف کم و مشغولی به لهو و لعب و شادی تمام به اقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن، همه احوال و

(۱)- «الموت! الموت! الا ولابد من الموت! جاء الموت بما فيه، جاء بالروح والراحة والكرة المباركة الى جنة عالية لاهل دارالخلود، الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم وجاء الموت بما فيه بالشّقوة والنّدامة وبالكرّة الخاسرة الى نار حامية لاهل دارالغرور الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم ...»،

اوصاف اهل این زمان است بلکه اگر دقت کنی می‌یابی که بیشتر ایشان آن خوف کم را هم ندارند و بکلی از عذاب الهی بیمی ندارند.

نیز این حدیث صریح است در عذاب برزخی یعنی از ساعت مرگ تا قیامت برای گنهکاران و این مطلب اجماعی است و آیات قرآن و روایات متواتره گواه آن است و واجب است اعتقاد اجمالی به آن. و اما تفصیل آن که بر چه وجه و چه کیفیت است و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد؟ به دانستن آن مکلف نیستیم بلکه بیشتر آن از ادراك عقول انسانی و فهم کیفیت و چگونگی آن بیرون است و آنچه واجب است، یقین به آن و پرهیز از اسباب عذاب در آن که گناهان است و سعی در کردارهای شایسته که وسیله سعادتمندی در برزخ می‌باشد باید نمود سپس فرمود در این مقام به نقل یك روایت قناعت می‌شود:

صدوق به سند متصل ازامام‌صادق علیه السلام روایت‌کرده‌است که فرمود:« ان بین الدنیا والاخرة الف عقبة اهونها وایسرها الموت؛ ما بین دنیا و آخرت(یعنی برزخ) هزار عقبه در پیش است که از همه سهل‌تر و آسانتر مرگ است».

در ره عشق تو زانسوی فنا صد خطر است — تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم

نیز باید دانست اینکه شخص مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت با ایشان بودم لکن در احوال و افعالشان از آنها نبودم دانسته می‌شود که مؤمن باید گنهکاران را اندرز دهد و از منکر بازدارد و اگر نپذیرفتند باید از آنها کنار رود و دوری جوید وگرنه همراه آنها خواهد سوخت و شیخ- علیه‌الرحمه- برای اثبات این مطلب از قرآن و اخبار شواهدی نقل کرده به کتاب اربعین مراجعه شود.

(وافی به نقل از کافی، باب ذکر الموت، ج ٢٤، ص ١٩٤).

(٢)- «عِبادَةُ الْطَّاغُوتِ وَحُبُّ الدُّنیا مَعَ خَوْفٍ قلیلٍ وَأَمَلٍ بَعیدٍ وغَفْلَةٍ فِی لَهْوٍ ولَعِبٍ»، (اصول کافی، ج ٢، ص ٣١٨، باب حب الدنیا).

(٣)- شیخ بهائی- علیه‌الرحمه- در کتاب اربعین خود این حدیث را نقل نموده و بعضی فقرات آن را شرح داده که به طور خلاصه نقل می‌شود: «طاغوت از طغیان به معنای گذشتن از

حد خود و اندازه است و بر چند معنا اطلاق شود: کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس گمراهی است و هرکس مانع شود کسی را از عبادت خدا و هر که عبادت کند غیرخدا را و مراد از طاغوت در این حدیث، رؤسا و بزرگترهایی

هستند که مردم را به گناه می‌خوانند و وامیدارند و اینکه آن مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت و «عبادۀ الطاغوت» بیان این حقیقت است که هر کس در گناه، دیگری را اطاعت کند در حقیقت او را پرستیده؛ زیرا عبادت همان خضوع و خوار داشتن نفس است در مقام اطاعت؛ چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: «من اطاع رجلا فی معصیۀ فقد عبده؛ هر که اطاعت کند مردی را در گناهی، به راستی او را پرستیده است». و از آیات و روایات بر این مطلب شاهد آورده تا اینکه فرموده:

و چون دانسته شد که عبادت، خضوع در مقام اطاعت است پس بیشتر مردم زمان ما در حقیقت به پرستش هواهای نفس دنی و شهوات بهیمی و سبعی که به انواع متعدده مختلف می‌گردد سرگرم هستند و این شهوات در معنای بتهای ایشان هستند که به

پرستش آنها قیام دارند و خود نمی‌فهمند و چه خوب گفته شده:

لک الف معبود دون الا له وتدعی
مطاع امره التوحیدا

یعنی تو را هزار معبود است که در پرستش آنها اهتمام داری بجز خداوند که معبودی به حق است و هنوز دم از توحید می‌زنی. قال تعالی: **افرأیت من اتخذ الهه هواه**، «ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خود قرار داده است».

و بدان آنچه آن مرده زنده شده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت از احوال آن قریه و صفات آنها از عبادت طاغوت و حب دنیا و خوف کم و مشغولی به

لهو و لعب و شادی تمام به اقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن، همه احوال و اوصاف اهل این زمان است بلکه اگر دقت کنی می‌یابی که بیشتر ایشان آن خوف کم را هم ندارند و بکلی از عذاب الهی بیمی ندارند.

نیز این حدیث صریح است در عذاب برزخی یعنی از ساعت مرگ تا قیامت برای گنهکاران و این مطلب اجماعی است و آیات قرآن و روایات متواتره گواه آن است و واجب است اعتقاد اجمالی به آن. و اما تفصیل آن که بر چه وجه و چه کیفیت است و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد؟ به دانستن آن مکلف نیستیم بلکه بیشتر آن از ادراک عقول انسانی و فهم کیفیت و چگونگی آن بیرون است و آنچه واجب است، یقین به آن و پرهیز از اسباب عذاب در آن که گناهان است و سعی در کردارهای شایسته که وسیله سعادتمندی در برزخ

می‌باشد باید نمود سپس فرمود در این مقام به نقل یک روایت قناعت می‌شود:

صدوق به سند متصل ازامام‌صادق علیه السلام روایت کرده‌است که فرمود: «ان بین الدنیا والاخرۀ الف عقبۀ اهونها وایسرها الموت؛ ما بین دنیا و آخرت (یعنی برزخ) هزار عقبه در پیش است که از همه سهل‌تر و آسانتر مرگ است».

در ره عشق تو تا نگویی که چو زانسوی فنا صد خطر است
عمرم به سر آمد رستم

نیز باید دانست اینکه شخص مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت با ایشان بودم لکن در احوال و افعالشان از آنها نبودم دانسته می‌شود که مؤمن باید

گنهکاران را اندرز دهد و از منکر بازدارد و اگر نپذیرفتند باید از آنها کنار رود و دوری جوید وگرنه همراه آنها خواهد سوخت و شیخ- علیه‌الرحمه- برای اثبات این مطلب از قرآن و اخبار شواهدی نقل کرده به کتاب اربعین مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۳۸

پس عیسی علیه السلام فرمود: «دوستی شما با دنیا چگونه بود و چه اندازه دنیا طلب بودید؟».

در پاسخ گفت: به اندازه دوستی کودک درباره مادرش، هرگاه دنیا به ما رو می‌آورد شاد و خرسند می‌شدیم و چون به ما پشت می‌کرد، می‌گریستیم و غمناک می‌شدیم.

فرمود: «پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟».

در پاسخ گفت: از گنهکاران فرمانبری داشتیم.

فرمود: «سرانجام کار شما چه شد و به کجا کشید؟».

در پاسخ گفت: شب را در عافیت و خوشی به سر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم.

فرمود: «هاویه چیست؟».

گفت «سجیّن» است.

فرمود: «سجین چیست؟».

گفت: کوههایی ازآتش تافته شده وشعله‌ور که تا روز رستاخیر برما فروزان است.

فرمود: «شما چه گفتید و با شما چه گفتند؟».

در پاسخ گفت: گفتیم ما را برگردانید به دنیا تا در آن زهد گیریم و به ما گفته شد دروغ می‌گویید.

فرمود: «وای بر تو! چرا جز تو دیگری با من سخن نگفت؟».

گفت یا روح اللَّه! همه را مهار و لگام آتشین بر دهان است و به دست فرشته‌های

قلب سلیم، ج ۲، ص: ۳۳۹

سخت و تند گرفتارند و من در میان آنها به سر می‌بردم و از آنها نبودم و چون عذاب فرود آمد مرا هم گرفت و من با یک مو بر لبه دوزخ آویزانم و نمی‌دانم که در آن معلق زنم یا از آن رهایی یابم.

عیسی علیه السلام رو به حواریین کرد و فرمود: «ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با نمک زبر و خوابیدن بر زباله‌دانها خیر بسیاری است با اینکه عافیت دنیا و آخرت را تأمین می کند».

و کافی است برای دانستن بزرگی گناه دوستی دنیا که در این روایت آن را سبب تعجیل در عقوبت و هلاکت ابدی دانسته است.

دوستی دنیا عقل را فاسد می کند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دوستی دنیا عقل را فاسد می کند؛ زیرا کسی که چیزی را دوستدار و علاقه‌مند شد، عیبهای آن را نخواهد دید. دوستدار دنیا هم فنا و زوال و بلاها و مکدّر بودن لذّتهایش را ادراک نمی کند. نیز دوستی دنیا گوش را کر می کند از شنیدن حکمت یعنی حق و حقیقت را و نصیحت را نمی‌پذیرد و نیز دوستی دنیا موجب عذاب و هلاکت است».[۴۳۲]

دنیا و آخرت دو دشمن سرسخت

نیز فرمود: «به‌راستی که دنیا وآخرت دو دشمن دور از یکدیگرند و دو راه مخالف با هم‌اند هر که دوست دارد دنیا را و به آن علاقه‌مند شود و از آن پیروی کند دشمن داشته آخرت را. و هردو مانند مشرق و مغرب‌اند و رونده میانه آنها هراندازه نزدیک به یکی

[۴۳۲] ١\ i/(1)-« حُبُّ الدُّنْيا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُهِمُّ الْقَلْبَ عَنَ سماع الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ اليمَ الْعقابِ»،(شرح غررالحکم، آمدی، ج ۳، ص ۳۹۷).E\

شود، از دیگری دور می‌گردد و هردو بعد از این دو ضَرّه‌اند[۴۳۳] (ضَرّه، زنی را گویند که با

---

(۱)- «حُبُّ الدُّنْیا یُفْسِدُ الْعَقْلَ وَیُهِمُّ الْقَلْبَ عَنَ سماع الْحِکْمَةِ وَیُوجِبُ الیمَ الْعقابِ»، (شرح غررالحکم، آمدی، ج ۳، ص ۳۹۷).

(۲)- «إنَّ الدُّنْیا وَالآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفَاوِتانِ وَسَبِیلانِ مُخْتَلِفانِ، فَمَنْ احَبَّ الْدُّنْیا وَتَوَلَّاها أَبْغَضَ الآخِرَةَ وَعادَاهَا وَهُما بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِق وَالْمَغْرِب وَماشٍ بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ مِنْ واحِدٍ بَعُد مِنَ الآخِرَ وَهُما بَعْدُ ضَرَّتانِ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، قصارالحکم ۱۰۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۴۰

---

[۴۳۳] ۱\ 2 i)-« إنَّ الدُّنْیا وَالآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفَاوِتانِ وَسَبِیلانِ مُخْتَلِفانِ، فَمَنْ احَبَّ الْدُّنْیا وَتَوَلَّاها أَبْغَضَ الآخِرَةَ وَعادَاهَا وَهُما بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِق وَالْمَغْرِب وَماشٍ بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ مِنْ واحِدٍ بَعُد مِنَ الآخِرَ وَهُما بَعْدُ ضَرَّتانِ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، قصارالحکم ۱۰۳).\E

زن دیگر یک شوهر داشته باشد و در فارسی «هوو» گویند یعنی دنیا و آخرت با وجود دوری از یکدیگر و دشمنی میانه ایشان به منزله دو هوو هستند)»، زیرا بیشتر مردم هردو را به زنی برداشته‌اند و میل به هردو دارند و برای هردو می‌کوشند و غافلند که آنها با هم جمع نمی‌شوند.

و گفته شد که دوستی و علاقه‌مندی و گرویدن به دنیا عین دشمنی و بریدن و ناگرویدن به آخرت است و اهمیّت دادن به هریک عین بی‌اعتنایی به دیگری است و شیرین کامی به هریک عین تلخ کامی به دیگری است؛ یعنی کسی که از «لذّات و شهوات دنیا شیرین کام است از ذکر خدا و آخرت شیرین کام نمی‌شود».[٤٣٤]

دنیا به مراد خواهی این هردو نشاید نه
و دین درست فلک بنده تست

[٤٣٤] 1\ i)-« قال صلی الله علیه و آله و سلم حلاوة الدنیا مرارة الاخرة ومرارة الاخرة حلاوة الدنیا»،(بحارالأنوار، ج ٧٣، ص ١١٩).E\

و خلاصه فرمایش امام علیه السلام آن است که حبّ به دنیا و ایمان به آن عین بغض به آخرت و کفر به آن است پس گناه کبیره بودن حبّ دنیا بلکه کفر بودنش (به بعض مراتب) آشکار است.[۴۳۵]

---

[۴۳۵] \2 ُi( )- محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می‌روند چه کسانند و نشانه محبت چیست و گناهکاران دل که اگر خدای را یاد می کنند خدا ایشان را به لعنت یاد می کند کدام گناهکارانند و چنین گناه چه نشانه دارد؟\E

جواب: آدمی یك چیز است و یك چیز از آنجا که اوست جز یك چیز را نتواند بود و ما سوای آن چیز را اگر باشد به حسب قوتی از قوی باشد نه به حسب کنه ذات خویش.

محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می‌روند آنانند که به حسب کنه ذات محب دنیا باشند نه به حسب قوتی از قوا و همچنین گناهکاران دل آنانند که مبدأ گناه در کنه ذات ایشان است نه در قوتی از قوا و همچنین متکبران دل که در حدیث آمد(کسی که ذره‌ای کبر در دلش باشد بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد) آنانند که تکبر حال باشد در کنه ذات ایشان نه در قوتی از قوا.

و نشانه محبت دل دنیا را آن است که با وجود ملاحظه اجر و تصور آن دل، منشرح به انفاق نشود، اما مؤمن که محبت دنیا در قوتی از قوای او باشد نه در صمیم دل و انفاق بر او دشوار

.....

باشد بنابر ذهول از اجر باشد جهت استیلای شهوتی یا رغبتی در آن حین ...(مکتوب ۱۷۳ از کتاب مکاتیب).\E

اهل عالم سه طایفه‌اند بعضی محبت دنیا اصلًا ندارند، ایشان رستگارانند، بعضی محبت دنیا دارند اما اگر حق در مقابل آمد منقاد و مستسلم می‌شوند و سپر می‌اندازند و باز می‌خورند و می‌ترسند؛ زیرا می‌دانند:

نه هرجای مرکب توان تاختن بسی جا سپر باید انداختن

و این طایفه را خدا به محبت طایفه اول می‌بخشد و بعضی محبت دنیا دارند و در آن مصرند و یك روی چنانچه هرچه پیش آید از راه برمی‌دارند و تر و خشك درهم می‌سوزند تا خود را به مرادی که دارند برسانند و از روی حق حیا نمی‌کنند و این طایفه هالکانند که هیچ روی رستگاری در ایشان نیست اکنون شما اگر می‌توانید از طایفه اول باشید و اگر از طایفه اول نمی‌باشید از طایفه دوم باشید ...(مکتوب ۱۶۷ از کتاب مکاتیب).

(۱)- «قال صلی الله علیه و آله و سلم حلاوۀ الدنیا مرارۀ الاخرۀ ومرارۀ الاخرۀ حلاوۀ الدنیا»، (بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۱۹).

(۲)- محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می‌روند چه کسانند و نشانه محبت چیست و گناهکاران دل که اگر خدای را یاد می کنند خدا ایشان را به لعنت یاد می کند کدام گناهکارانند و چنین گناه چه نشانه دارد؟

جواب: آدمی یک چیز است و یک چیز از آنجا که اوست جز یک چیز را نتواند بود و ما سوای آن چیز را اگر باشد به حسب قوتی از قوی باشد نه به حسب کنه ذات خویش.

محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می‌روند آنانند که به حسب کنه ذات محب دنیا باشند نه به حسب

قوتی از قوا و همچنین گناهکاران دل آنانند که مبدأ گناه در کنه ذات ایشان است نه در قوتی از قوا و همچنین متکبران دل که در حدیث آمد (کسی که ذره‌ای کبر در دلش باشد بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد) آنانند که تکبر حال باشد در کنه ذات ایشان نه در قوتی از قوا.

و نشانه محبت دل دنیا را آن است که با وجود ملاحظه اجر و تصور آن دل، منشرح به انفاق نشود، اما مؤمن که محبت دنیا در قوتی از قوای او باشد نه در صمیم دل و انفاق بر او دشوار

.....

باشد بنابر ذهول از اجر باشد جهت استیلای شهوتی یا رغبتی در آن حین ... (مکتوب ۱۷۳ از کتاب مکاتیب).

اهل عالم سه طایفه‌اند بعضی محبت دنیا اصلًا ندارند، ایشان رستگارانند، بعضی محبت دنیا دارند اما اگر حق در مقابل آمد منقاد و مستسلم می‌شوند و سپر می‌اندازند و باز می‌خورند و می‌ترسند؛ زیرا می‌دانند:

نه هرجای مرکب بسی جا سپر باید
توان تاختن انداختن

و این طایفه را خدا به محبت طایفه اول می‌بخشد و بعضی محبت دنیا دارند و در آن مصرند و یک روی چنانچه هرچه پیش آید از راه برمی‌دارند و تر و خشک درهم می‌سوزند تا خود را به مرادی که دارند برسانند و از روی حق حیا نمی‌کنند و این طایفه هالکانند که هیچ روی رستگاری در ایشان

نیست اکنون شما اگر می‌توانید از طایفه اول باشید و اگر از طایفه اول نمی‌باشید از طایفه دوم باشید ... (مکتوب ١٦٧ از کتاب مکاتیب).

قلب سلیم، ج٢، ص: ٣٤١

و برای اثبات مطلب در آنچه نقل شد کفایت است و برای دانستن روایات دیگر به کتاب کافی و ١٦ بحار مراجعه شود.

مرتبه دوّم: حب دنیا اقوا باشد

کسی که دوستی و علاقه‌مندی او به زندگی دنیا و علاقه‌ها و اوضاع آن بیشتر باشد از دوستی خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام و آخرت و دینداری، باید بداند این مرتبه از دوستی دنیا حرام و گناه کبیره است و واجب است توبه کند و حال خود را به عکس دارد؛ یعنی دوستی خدا و آنچه

راجع به اوست در دلش بیشتر و قویتر از دوستی به دنیا باشد.

و گواه این حکم از قرآن و اخبار فراوان است و برای اطلاع خواننده عزیز به پاره‌ای از آنها مختصراً اشاره می‌شود.

اگر دنیا را بیشتر دوست دارید ...

«بگو (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم!) اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکنهایی که بدان علاقه‌مندید در نظر شما محبوبتر است از خدا و رسول او و جهاد در

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۴۲

راه او پس منتظر باشید تا خدا فرمان خود را بیاورد و خدا مردم تبهکار را راهنمایی نمی‌کند».[٤٣٦]

شرح آیه شریفه

کسی که پروردگار منعم را شناخت و خود را آفریده او و تربیت شده و تحت تدبیر او دانست و آنچه دارد از امور داخله و علاقه‌های خارجی همه را از او دید و فهمید که تمام اسباب مسخّر او هستند لازمه این شناسایی، دوستی پروردگار و گرویدن به اوست بیش از دوستی آنچه به او داده است و علاقه‌مندی به او بیش از تمام اسباب است و هراندازه این شناسایی زیادتر و دل پاکتر باشد دوستی و علاقه‌مندی بیشتر خواهد بود تا جایی که جز خدا را سزاوار دوستی نمی‌بیند و بجز او به هیچ‌کس حتی خودش و هیچ چیزی علاقه‌مند نمی‌شود و هرچه را دوست دارد برای او دوستش

[٤٣٦] \i\-(1 i(قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِى وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِى فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى يَأْتِىَ اللَّهُ بِأَمْرِهِى وَاللَّهُ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْفسِقِينَ\E،(توبه/ ٢٤).\E

می‌دارد و فدا کردن خود[۴۳۷] و هرچه دارد در راه او آرزوی اوست.

لازمه دوستی خدا، دوستی دوستان اوست

لازمه دوستی‌خدا، دوستی رسول او و بنده برگزیده او حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است[۴۳۸]

---

(۱)- قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِى وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِى فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى

---

[۴۳۷] (2)- دقت در علاقه‌مندی و فداکاری سگهای با هوش با صاحب و منعم خود تا جایی که جان خود را فدای او کرده‌اند انسان عاقل را بسی شرمنده می‌کند که در علاقه‌مندی با پروردگارش از علاقه سگ با صاحبش کمتر است و در کتاب داستانهای شگفت چند داستان از علاقه‌مندی سگ ذکر شده به آنجا مراجعه شود.E

[۴۳۸] (3)-« قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم احبوا اللّه لما یغذوکم به من نعمة واحبونی للّه‌عزوجل واحبواقرابتی لی»،(بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۸۶. ترمذی، صحیح، ج ۱۳، ص ۲۰۱).E

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:« خدا را دوست دارید برای نعمتهایی که به شما می‌رساند و مرا برای خدا دوست بدارید و بستگانم را برای من دوست دارید».

و این حدیث در صحیح ترمذی چنین است:« احبوا اللّه لما یغذوکم واحبونی بحب اللّه واحبوا اهل بیتی لحبی».

« خدا را به خاطر روزی دادنش دوست بدارید و مرا به دوستی خدا دوست بدارید و اهل‌بیت مرا به دوستی من».

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَايَهْدِي الْقَوْمَ الْفسِقِينَ، (توبه/ ٢٤).

(٢)- دقت در علاقه‌مندی و فداکاری سگهای با هوش با صاحب و منعم خود تا جایی که جان خود را فدای او کرده‌اند انسان عاقل را بسی شرمنده می‌کند که در علاقه‌مندی با پروردگارش از علاقه سگ با صاحبش کمتر است و در کتاب داستانهای شگفت چند داستان از علاقه‌مندی سگ ذکر شده به آنجا مراجعه شود.

(٣)- «قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم احبوا اللَّه لما یغذوکم به من نعمهٔ واحبونی للَّه‌عزوجل واحبواقرابتی لی»، (بحارالأنوار، ج ٢٧، ص ٨٦. ترمذی، صحیح، ج ١٣، ص ٢٠١).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدا را دوست دارید برای نعمتهایی که به شما می‌رساند

و مرا برای خدا دوست بدارید و بستگانم را برای من دوست دارید».

و این حدیث در صحیح ترمذی چنین است: «احبوا اللَّه لما یغذوکم واحبونی بحب اللَّه واحبوا اهل بیتی لحبی».

«خدا را به خاطر روزی دادنش دوست بدارید و مرا به دوستی خدا دوست بدارید و اهل‌بیت مرا به دوستی من».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۴۳

به‌طوری که‌آن حضرت رااز همه‌کس وهمه چیزدوست‌تر دارد و به او علاقه‌مندتر باشد «حبّ محبوب خداحبّ خداست» چنانچه لازمه دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوستی اهل‌بیت علیهم السلام وبستگان اوست وباید علاقه قلبی به‌آنها بیشتر از علاقه‌اش به بستگان خودش

باشد واین مطلب در «آیه مودّت»[۴۳۹] ودراخبار فراوانی ازعامه وخاصّه تصریح شده است.

[۴۳۹] \i\-(1 i(... قُل لَّاأَسَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ا لْمَوَدَّةَ فِي ا لْقُرْبَى ...E\،(شوری/ ۲۳).E\

« بگو نپرسم از شما بر رسالت خود مزدی جز دوست داشتن اهل بیت خودم».

و برای اطلاع به اخبار متواتره درباره وجوب مودت اهل‌بیت به جلد هفتم بحارالأنوار مراجعه شود و در اینجا به چند روایت که شیعه و سنی به طرق متعدد نقل کرده‌اند یادآور می‌شود:

« قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین»،(بحارالأنوار، ج ۶، ص ۶۹۲. بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۴۹. مسلم صحیح، ج ۱۰، ص ۴۹. احمد، مسند، ج ۳، ص ۱۷۷).

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان نیاورده یکی از شما تا اینکه من نزد او محبوبتر باشم از پدر و فرزند و تمام مردمان».

« وقال صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه ویکون عترتی احب الیه من عترته ویکون اهلی احب الیه من اهله وتکون ذاتی احب الیه من ذاته»،(بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۸۶. مسند، دیلمی، نصیبی، فواید. بیهقی، شعب الایمان).

« هیچ بنده‌ای ایمان به خدا ندارد مگر هنگامی که من در نظر وی محبوبتر از جانش باشم و عترتم از عترتش و بستگانم از بستگانش(و هرچه که به من نسبت دارد جز آنچه گفتم نزدش محبوبتر باشد از آنچه به خودش نسبت دارد)». و در کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۱ به جای« ذاتی» و« ذریتی» است.

« وقال صلی الله علیه و آله و سلم لا تزول قد ما عبد یوم القیمة من بین یدی اللّه حتی یسئله عن اربع خصال عمرك فیما افنیته؟ وجسدك فیما ابلیته؟ ومالك من این اکتسبته واین وضعته؟ وعن حبنا اهل‌البیت»،(بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۵۹. کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۱۲ و طبرانی در تفسیرش).

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ بنده‌ای روز قیامت قدم از قدم برنمی‌دارد تا درباره چهار چیز از او بازخواست شود:

۱- عمرت را در چه تمام کردی.

۲- بدنت را در چه کهنه نمودی و در روایت دیگر، جوانی را در چه صرف کردی.

مالت را از کجا به دست آوردی و کجا گذاردی.

۴- از محبت ما اهل‌بیت که چگونه بود دوستی تو با آنها».

از اینجاست که بزرگان با آن همه علاقه‌مندی به اهل بیت باز خود را مقصر می‌دیدند و می‌ترسیدند از اینکه در تحصیل مودت ایشان آن طوری که سزاوارند کوتاهی کرده باشند به اینکه آنها را از خود و تمام علاقه‌ها بیشتر بخواهند.

(۱)- ... قُل لَّآأَسَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ا لْمَوَدَّةَ فِى ا لْقُرْبَى ...، (شوری/ ۲۳).

«بگو نپرسم از شما بر رسالت خود مزدی جز دوست داشتن اهل بیت خودم».

و برای اطلاع به اخبار متواتره درباره وجوب مودت اهل‌بیت به جلد هفتم بحارالأنوار مراجعه شود و در اینجا به چند روایت که شیعه و سنی به طرق متعدد نقل کرده‌اند یادآور می‌شود:

«قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین»، (بحارالأنوار، ج

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَ نَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ،(مؤمنون/ ۶۰).

« و آنان که می‌دهند آنچه را دهند و دلهایشان ترسان از آن است که به سوی پروردگارشان بازگشت کنند».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! با آنچه داشتند از اطاعت و محبت و ولایت باز ترسناکند از اینکه در محبت و اطاعت از ما مقصر باشند.

٦، ص ٦٩٢. بخاری، صحیح، ج ١، ص ٤٩. مسلم صحیح، ج ١٠، ص ٤٩. احمد، مسند، ج ٣، ص ١٧٧).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان نیاورده یکی از شما تا اینکه من نزد او محبوبتر باشم از پدر و فرزند و تمام مردمان».

«وقال صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه ویکون عترتی احب الیه من عترته ویکون اهلی احب الیه من اهله وتکون ذاتی احب الیه من ذاته»، (بحارالأنوار، ج ٢٧، ص ٨٦. مسند، دیلمی، نصیبی، فواید. بیهقی، شعب الایمان).

«هیچ بنده‌ای ایمان به خدا ندارد مگر هنگامی که من در نظر وی محبوبتر از جانش باشم و عترتم از عترتش و بستگانم از بستگانش (و هرچه که به من نسبت دارد جز آنچه گفتم نزدش محبوبتر باشد از

آنچه به خودش نسبت دارد)». و در کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۱ به جای «ذاتی» و «ذریتی» است.

«وقال صلی الله علیه و آله و سلم لا تزول قد ما عبد یوم القیمۀ من بین یدی اللَّه حتی یسئله عن اربع خصال عمرک فیما افنیته؟ وجسدک فیما ابلیته؟ ومالک من این اکتسبته واین وضعته؟ وعن حبنا اهل‌البیت»، (بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۵۹. کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۱۲ و طبرانی در تفسیرش).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ بنده‌ای روز قیامت قدم از قدم برنمی‌دارد تا درباره چهار چیز از او بازخواست شود:

۱- عمرت را در چه تمام کردی.

۲- بدنت را در چه کهنه نمودی و در روایت دیگر، جوانی را در چه صرف کردی.

مالت را از کجا به دست آوردی و کجا گذاردی.

٤- از محبت ما اهل‌بیت که چگونه بود دوستی تو با آنها».

از اینجاست که بزرگان با آن همه علاقه‌مندی به اهل بیت باز خود را مقصر می‌دیدند و می‌ترسیدند از اینکه در تحصیل مودت ایشان آن طوری که سزاوارند کوتاهی کرده باشند به اینکه آنها را از خود و تمام علاقه‌ها بیشتر بخواهند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، (مؤمنون/ ٦٠).

«و آنان که می‌دهند آنچه را دهند و دلهایشان ترسان از آن است که به سوی پروردگارشان بازگشت کنند».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! با آنچه داشتند از اطاعت و محبت و ولایت باز

ترسناکند از اینکه در محبت و اطاعت از ما مقصر باشند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٤٤

دین دوستی از خدا دوستی است

نیز لازمه دوستی خدا دوست داشتن دین خدا و علاقه‌مندی به فرمان‌های اوست به‌طوری که به رسیدن زیان به اوضاع زندگی دنیویه‌اش راضی‌تر باشد تا رسیدن زیان به دینداریش و برای انجام فرمان پروردگارش از هرسود مادّی بگذرد.

نیز لازمه دوستی خدا دوست داشتن سرای آخرت که جای ثواب و جزای خداوند و مورد نظر و لطف و محبّت اوست که باید بیشتر از زندگی عاریه دنیوی دوست داشته باشد و زندگی عاریه را فدای زندگی جاودان کند و رسیدن زیان به دنیایش او را خوش‌تر باشد از زیان آخرتش تا جایی که اصلًا

با لذّات دنیا را دوست ندارد و آن را به خاطر آخرتش که مقدمه آن است دوست دارد.

این است حقیقت ایمان و هرکس حال او مطابق آنچه گفته شد باشد اهل نجات و از اصحاب یمین و مورد توفیقات و هدایات و تأییدات خداست و کسی که حال او به عکس آنچه گفته شد باشد؛ یعنی زندگی دنیا و مال و منال و جاه و جلال و علاقه‌ها و لذّتهای آن محبوبتر و عزیزتر و مهمتر باشد در نظرش و علاقه‌مندیش از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۴۵

اهل‌بیت علیهم السلام و از دین، به طوری که به خاطر دنیایش از آنها صرف‌نظر می‌کند و زیان به دینداریش را خوش‌تر دارد از زیان به دنیایش و به زندگی عاریه علاقه‌مندتر است از زندگی باقی به

طوری که آبادی و آسایش آن را بیشتر دوست دارد و برای آن می‌کوشد هرچند در آن خرابی آخرتش باشد و اگر زیانی به حیات دنیویه‌اش برسد مضطرب و پریشان و سخت ناراحت است و کوشش در جبران آن می‌کند ولی اگر به حیات باقیه‌اش زیانی رسد مثلًا گناهی از او سر زند باک ندارد و خلاصه، حاضر است آخرتش را فدای دنیایش کند چنین شخصی فاسق است؛ زیرا راه سعادت خود را گم کرده و از فرمان خدا به ایمان و علاقه‌مندی و گروش به خدا و رسول و آخرت بیرون شده و هرکس فاسق شد از هدایت و عنایت و توفیق و تأیید خداوند بی‌بهره خواهد بود ... وَاللَّهُ لا يَهدى الْقَوم الفاسِقِين[۴۴۰].

[۴۴۰] ۱\ i(ُ1)- توبه/ E\.۲۴

نیز فاسق باید منتظر رسیدن خشم و عقوبت خداوند باشد در دنیا یا در آخرت ... فَتَربصوا حَتی یَأتِی اللّه بِامْره ...[۴۴۱].

پس در خود بنگریم ...

پس بر هرکسی که ایمان به خدا و رسول دارد واجب است به دل خود رجوع کند و ببیند اگر دوستی و علاقه‌مندی و گروش او به خدا و آنچه راجع به اوست در دلش بیشتر و قویتر از دوستی به دنیا و اوضاع آن است پس خدا را سپاس گزارد و در زیادتی آن بکوشد و اگر دید به عکس است پس بر خود بگرید و در مقام اصلاح حال برآید و آرام نشود تا وقتی که یقین کند که دوستی او به خدا و آخرت بیشتر شده است.

آیا خشنودی اهل بیت را می‌خواهیم؟

[۴۴۱] E\.۲۴ /توبه -i(2\

مثلًا نسبت به دوستی اهل بیت علیهم السلام که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بیشتر از

---

(۱)- توبه/ ۲٤.

(۲)- توبه/ ۲٤.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٤٦

دنیایش دوست بدارد، باید به دل خود مراجعه کند و انصاف دهد و ببیند نسبت به این فریضه الهی چگونه است آنها را بیشتر دوست می‌دارد یا سر و سامان دنیوی و زرق و برق و آرایشها و سایر لذّتهای مادّی را؟ آیا رضایتمندی و خشنودی ایشان را خواهان است یا رسیدن به هوا و هوسهای خود هرچند در آنها خشم و نارضایتی اهل بیت علیهم السلام باشد.

اگر پس از دقت دانست که حبّ دنیا در دلش غالب و اقوا از حبّ آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است بداند که در انجام فریضه الهی تقصیر کرده و باید سعی کند که حالش به عکس شود و مغرور نشود و آن‌چه شنیده از نجات و درجات و مقامات دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند «حبّ علیّ علیه السلام حسنة لا تضرّ معها سیئة»؛ زیرا آنها درباره کسانی است که حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دلشان غالب بر حبّ دنیا باشد و چنین شخصی را محبّ دنیا باید گفت نه محبّ اهل بیت علیهم السلام.

و گاه می‌شود غلبه حبّ دنیا بر دل، شخص را مبغوض خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام می‌کند و برای اثبات این مطلب تنها به نقل دو روایت اکتفا می‌شود.

اهل بیت (ع) او را دشمن می‌دارند

شیخ طوسی از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام! به خدا سوگند من شما را برای خدا دوست می‌دارم.

علی علیه السلام فرمود: «لکن من تو را برای خدا دشمن می‌دارم».

آن مرد گفت: چرا؟

فرمود: «زیرا تو اذان گفتن را کسب خود قرار داده‌ای و برای قرآن یاددادن، اجرت می‌گیری و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: هرکه بر یاد دادن قرآن مزدی گیرد، همان است بهره‌اش در قیامت».[٤٤٢]

---

(۱)- «عن زید بن علی علیه السلام عن آبائه عن علی

[٤٤٢] ١\ i/)-« عن زید بن علی علیه السلام عن آبائه عن علی علیه السلام انه اتاه رجل فقال یا امیرالمؤمنین واللّه انی لا حبك للّهفقال له ولکنی ابغضك للّهقال ولم؟ قال لانك تبغی فی الاذان کسباً وتأخذ علی تعلیم القرآن اجراً وسمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یقول من اخذ علی تعلیم القرآن اجراًکان حظه یوم القیمة»،(تهذیب، باب المکاسب، ج ۶، ص ۳۷۶. وافی، باب شرائط الاذان والاقامة عن التهذیب والفقیه والکافی).\E

علیه السلام انه اتاه رجل فقال یا امیرالمؤمنین واللّه انی لا حبک للّهفقال له ولکنی ابغضک للّهقال ولم؟ قال لانک تبغی فی الاذان کسباً وتأخذ علی تعلیم القرآن اجراً وسمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یقول من اخذ علی تعلیم القرآن اجراً کان حظه یوم القیمهٔ»، (تهذیب، باب المکاسب، ج ٦، ص ٣٧٦. وافی، باب شرائط الاذان والاقامهٔ عن التهذیب والفقیه والکافی).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٣٤٧

دوستی اهل بیت فرمانبرداری خداست

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دوست محمّد صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که خدا را فرمان برد اگرچه خویشاوندی او دور باشد (مانند سلمان و ابوذر) و دشمن محمّد کسی است که

فرمان خدا نبرد اگرچه خویش و پیوند و به او نزدیک باشد (مانند ابوجهل و ابولهب)».[٤٤٣]

حضرت باقر علیه السلام به جابر فرمود: «هر که اطاعت کننده فرمان خدا باشد او دوست ماست و هر که نافرمانی از خدا کند او دشمن ماست».[٤٤٤]

حب خدا منشأ هرخیری است

جان‌مطلب آن‌است که‌دوستی وعلاقه‌مندی به‌خدا وآل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم وحیات‌آخرت ضدّ دوستی و علاقه‌مندی به حیات دنیا و اوضاع آن است و قوّت هریک عین ضعف دیگری است ودراهمیّت دادن به هریک بی‌اعتنایی به دیگری است چنانچه مکرّر گذشت و همانطوری که دوستی دنیا اساس و ریشه هر گناهی است حب

[٤٤٣] i(ُ 1\ -« إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، قصار الحکم، ص ٩٦).E\

[٤٤٤] i(ُ 2\ -« يا جابر! مَنْ كانَ لِلَّهِ مُطيعاً فَهُوَ لَنا وَلِيٌ وَمَنْ كانَ لِلَّهِ عاصِياً فَهُوَ لَنا عَدُوٌ وَما تُنالُ وَلايَتُنا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»،(اصول کافی مترجم، ج ٣، باب الطَّاعَةِ والتَّقْوى، ح ٣، ص ١١٨).E\

خدا و آنچه راجع به اوست اساس و سبب هرحسنه‌ای است به طوری که اگر حبّ دنیا به کلی از دل بیرون شود و به جایش حبّ خدا جای گیرد هیچ خطایی از او سر نخواهد زد و از هیچ حسنه و خیری محروم نخواهد شد و از هر رذیله‌ای پاک و به هرفضیلتی متصف خواهد شد.

بیست خصلت در دوستی اهل بیت (ع)

صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: «هر که را خدا

---

(۱)- «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، قصار الحکم، ص ۹۶).

(۲)- «یا جابر! مَنْ کانَ للَّهِ مُطیعاً فَهُوَ لَنا وَلِیّ وَمَنْ کانَ للَّهِ عاصِیاً فَهُوَ لَنا عَدُوٌّ وَما تُنالُ وَلایَتُنا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»، (اصول کافی مترجم، ج ۳، باب الطَّاعَةِ والتَّقْوی، ح ۳، ص ۱۱۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٤۸

دوستی امامان از اهل بیتم را بهره‌اش فرمود به راستی به تمام خیرات دنیا و آخرت رسیده است پس شک نکند کسی در اینکه او در بهشت است؛ زیرا در دوستی اهل بیت بیست خصلت است، ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت:

اما در دنیا: ۱- زهد (بی‌رغبتی به دنیا). ۲- حرص بر کار شایسته. ۳- پرهیز از گناه. ٤- شوق به عبادت. ٥- توبه پیش از مرگ. ٦- شوق در شب زنده‌داری.

۷- ناامیدی از آنچه در دست مردم است. ۸- مواظبت در اطاعت امر خدا و پرهیز از نهی او. ۹- دشمن داشتن دنیا ۱۰- سخاوت.

اما در آخرت: ۱- نامه عملش بررسی نمی‌شود. ۲- اعمالش سنجیده نمی‌شود.

۳- نامه عملش را به دست راستش می‌دهند. ٤- برات آزادی از دوزخ برایش نوشته می‌شود. ٥- صورتش سفید است. ٦- از لباسهای بهشتی پوشانیده می‌شود. ۷- صد نفر از بستگان خود را شفاعت می‌کند. ۸- خدا به او نظر رحمت فرماید. ۹- تاج بهشتی بر سرش گذارد. ۱۰- بی‌حساب به بهشت رود».[٤٤٥]

دوستی ملایم طبع و قطع آن

[٤٤٥] ١\ ١ِ)-« من رزقه اللّه حبّ الائمة من اهل بیتی فقد اصاب خیرالدّنیا والاخرة فلا یشکّنّ احد انّه فی الجنة فان فی حب اهلبیتی عشرون خصلة عشر منها فی الدنیا وعشر منها فی الاخرة اما الّتی فی الدنیا فالزهد والحرص علی العمل والورع فی الدین والرغبة فی العبادة والتوبة قبل الموت والنشاط فی قیام اللیل والیأس ممّا فی ایدی الناس والحفظ لامر اللّه ونهیه عز وجل والتاسعة بغض الدنیا والعاشرة السخاء واما الّتی، فی الاخرة فلا ینشر له دیوان ولا ینصب له میزان ویعطی کتابه بیمینه ویکتب له براءة من النار وبیبیض وجهه ویکسی من حلل الجنة ویشفع فی مأئة من اهل‌بیته وینظر اللّه عزَّ وجلَّ الیه بالرحمة ویتوج من تیجان الجنة والعاشرة یدخل الجنة بغیر حساب فطوبی لمحبی اهل‌بیتی»،(خصال، صدوق، ج ۲، ص E\.(٥١٥

اگر پرسیده شود دوستی و علاقه‌مندی، ادراک ملایم است و بشر از وقتی که دارای شعور می‌شود و ملایمات زندگی را از ناملایمات تشخیص می‌دهد قهراً دوستدار ملایمات و به آنها علاقه‌مند می‌گردد و در اثر تکرار، این علاقه‌مندی در او راسخ می‌شود

---

(۱)- «من رزقه اللّه حبّ الائمهٔ من اهل بیتی فقد اصاب خیرالدّنیا والاخرهٔ فلا یشکّنّ احد انّه فی الجنهٔ فان فی حب اهلبیتی عشرون خصلهٔ عشر منها فی الدنیا وعشر منها فی الاخرهٔ اما الّتی فی الدنیا فالزهد والحرص علی العمل والورع فی الدین والرغبهٔ فی العبادهٔ والتوبهٔ قبل الموت والنشاط فی قیام اللیل والیأس ممّا فی ایدی الناس والحفظ لامر اللّه ونهیه عز وجل والتاسعهٔ بغض الدنیا والعاشرهٔ السخاء واما الّتی، فی الاخرهٔ فلا ینشر له دیوان ولا ینصب له میزان ویعطی کتابه بیمینه ویکتب له براءهٔ من النار

ویبیض وجهه ویکسی من حلل الجنۀ ویشفع فی مأئۀ من اهل‌بیته وینظر اللّه عزَّ وجلَّ الیه بالرحمۀ ویتوج من تیجان الجنۀ والعاشرۀ یدخل الجنۀ بغیر حساب فطوبی لمحبی اهل‌بیتی»، (خصال، صدوق، ج ۲، ص ۵۱۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۴۹

به‌طوری که بریدن علاقه برایش بیرون از طاقت است بنابراین، چگونه می‌شود او را تکلیف به قطع علاقه کرد؟

دیگر آنکه خدا و رسول و ائمه و آخرت همه از حسّ و دید بشر بیرون است و چیزی را که انسان ندیده و ملایم بودنش را نفهمیده چگونه می‌شود او را تکلیف به دوستی و علاقه‌مندی به آن کرد؟

پی به اشتباه خود می‌برد

امّا پرسش نخستین جوابش قبلًا گفته شد و چون مطلبی است مهم و دانستن آن ضروری است.

به بیان دیگر: گوییم پس از آنکه انسان مکلّف شد؛ یعنی به حد عقل رسید و به نور عقل خود و تذکرات قرآن مجید فانی را از باقی تشخیص داد و خود را به بقا و ابدی بودن شناخت و خوشیها و ملایمات حیات دنیوی را از جهت اینکه فانی است ملایم ذات خود ندید اشتباه گذشته‌اش را می‌فهمد و به تدریج از آنها دل می‌برد و به دنبال ملایمات ذات خود در حیات جاوید می‌شتابد و از اینجاست که در بیشتر سوره‌های قرآن مجید فنا و زوال دنیا و کوچکی و پستی آن را نسبت به حیات آخرتی یادآوری فرموده و در این باره مثلها زده تا مسلمانان به حقیقت حیات عاریه و حیات باقیه خود دانا شوند و از فانی دل ببرند و به جاودانی دل بندند و به تفصیل گفته شد که بیرون کردن حبّ

دنیا از دل مورد قدرت و طاقت هرانسان عاقلی است.

شناختن، میزان است نه دیدن

اما آنچه گفته شد که انسان چیزی را که ندیده نمی‌تواند به آن علاقه‌مند شود، درست نیست (و به جای ندیده باید گفت نشناخته)؛ زیرا چه اشخاصی که انسانی آنها را به چشم ندیده یا در زمان آنها نبوده ولی چون ایشان را به کمالات انسانیه شناخته آنها را دوستدار می‌شود، بنابراین، انسانی که بالفطره عاشق کمال است اگر در جهان آفرینش

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۰

دقّت کند و در تمام اجزای آن حکمت و رحمت و نعمت بی‌نهایت مشاهده نماید قطعاً جهان آفرین را دوستدار خواهد شد.

از اینجاست که در قرآن مجید در آیات فراوانی اصول نعمتها را یادآوری می‌فرماید تا بشر منعم شناس و منعم دوست شود و به او علاقه‌مند و دلبند نگردد و بدین‌وسیله حیات پاکیزه انسانیت بهره‌اش شود.

پس چرا خدا را نمی‌خواهند؟

اگر گفته شود پس چرا بیشتر افراد بشر دلهایشان از دوستی خدا خالی است؟

گوییم آنها کسانی هستند که از مرز حیوانیت و پرستش شهوت و خودیّت نگذشته‌اند و از این روی دیده عبرت بین ندارند و منعم را نشناختند تا او را دوستدار شوند: «و آنان که کفر ورزیدند کامرانی کنند و خورند بدانسان که چهار پایان خورند و دوزخ جایگاه ایشان است».[٤٤٦]

[٤٤٦] \i\-(1 i(... وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ا لْأَنْعمُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ\E،(محمّد/ ١٢).\E

و اما حبّ محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پس کدام انسان عاقلی است که آنچه ایشان دارا بودند از کمالات و مقامات و درجات و فضایل انسانی و اخلاق روحانی که در رأس آنها دانش است باخبر شود و ایشان را در این جهات بی‌مثل و مانند بداند و نیز معجزات افزون از شمار آنها را بشنود و آنها را مقربترین آفریدگان به درگاه آفریدگار شناسد آنگاه آنها را دوست ندارد؟ نه چنین است.

و هر که نسبت به ایشان کمبود محبّت دارد به واسطه کمبود شناخت یا کمبود انسانیت اوست و هراندازه انسانیت و شناسایی بیشتر و مانع کمتر باشد محبت و علاقه بیشتر خواهد بود:

سعدی اگر عاشقی عشق محمّد بس
کنی و جوانی است و آل محمّد

صلی الله علیه و آله
و سلم

---

(۱)- ... وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ا لْأَنْعمُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ، (محمّد/ ۱۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۱

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هردو جهانش بخشی
دیوانه تو هردو جهان را چه کند

شناسایی آخرت و دوستی آن

اما حبّ سرای جاودانی پس اگر دقت کند در آیات قرآن مجید که درباره اوصاف آخرت و نعمتهای بی‌شمار آن است یقیناً به آن علاقه‌مند و مشتاق خواهد شد به شرطی که دل از حب دنیا فارغ باشد تا جایی که مرگ خود را دوستدار و آرزومند می‌شود؛ چون وسیله رسیدن به وعده‌های الهی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف پرهیزگاران می‌فرماید: «اگر نبود اجلی که خدا سرنوشت آنها قرار داده قرار نمی‌گرفت روحهای ایشان در بدنهایشان به قدر نگریستن دیده به جهت آرزومندی به ثواب الهی و ترس از عقوبت نامتناهی».[٤٤٧]

سخنان علی (ع) در وصف بهشت و مردم

[٤٤٧] i20 1\)-« وَلَوْ لَا الأَجَلُ الَّذي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْواحُهُمْ فِي أَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ١٩٣).\E

«پروردگارا! آفریدی سرای آخرت را و مهیا ساختی در آن مهمانی را از محلّ آشامیدن و خوردن و حوریان و غلمان و غرفها و جویها و زراعتها و میوه‌ها (به تفصیلی که در قرآن خبر دادی) سپس فرستادی خواننده‌ای را (محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) که مردم را به سوی آن بخواند پس خلق آن دعوت کننده را اجابت نکردند و در آنچه ترغیب کردی راغب نشدند و به آنچه تشویق فرمودی مشتاق نشدند بلکه روی آوردند بر مردار دنیای غدّار، راستی که رسوا شدند به خوردن آن مردار و با یکدیگر آشتی کردند بر دوستی آن جیفه بی‌مقدار و هر که چیزی را دوست داشت کور ساخت آن چیز دیده‌اش را و بیمار کرد دلش

---

(۱)- «وَلَوْ لَا الأَجَلُ الَّذی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقَرَّ

أَرْواحُهُمْ فِی أَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقاً إِلَی الثَّوابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۲

را پس می‌نگرد با دیده نادرست و می‌شنود با گوش غیرشنوا (از گفتار درست) به راستی که پاره کردن شهوتهای دنیا عقل او را و می‌رانیده است دنیا دل او را و شیفته ساخته دوستی دنیا نفس او را پس بنده دنیا شده و بنده کسی که چیزی از دنیا در دست او است».[۴۴۸]

و بحث در اطراف حبّ خدا و آنچه راجع به اوست و جهات و مراتب آن و کیفیت تحصیل آن طولانی

[۴۴۸] ۱\ i؛)-« خَلَقْتَ داراً وَجَعَلْتَ فیها مأدبَةً مَشْرَباً وَمَطْعَماً وَازْواجاً وَخَدَماً وَقُصُوراً وَأَنْهَاراً وَزُروعاً وَثماراً ثُمَّ ارْسَلْتَ داعِیاً یَدْعُو الَیْها فَلا الدّاعي اجابُوا وَلا فِیما رَغَّبْتَ رَغِبُوا وَلا الَی ما شَوَّقْتَ الَیْهِ اشْتَاقُوا أَقبلوا عَلَی جیْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَکْلها وَاصْطَلَحُوا عَلَی حُبِّها وَمَنْ عَشِقَ شَیْئاً اعْشَی بَصَرَهُ وَامْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَحیحَةٍ وَیَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَیْرِ سَمِیعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَواتُ عَقْلَهُ وَاماتَت الدُّنْیا قَلْبَهُ وَوَلِهَتْ الَیْها نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَها وَلِمَنْ فِی یَدَیْهِ شَیءٌ مِنْها»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۰۹).\E

است و چنانچه خداوند یاری فرماید و توفیق دهد رساله جداگانه در بحث محبّت نوشته خواهد شد.

آیات دیگری در حرمت حبّ دنیا

«و دوست می‌دارید مال را دوست داشتن سخت و زیاد».[۴۴۹]

در این آیه شریفه پروردگار سرزنش می‌فرماید کسانی را که علاقه شدید به مال و ثروت دنیا دارند و به زیاد کردن و نگاهداشتن آن حریص‌اند هرچند از حرام باشد و از دور کردنش از خود از خرج کردنش ناراحت و ناخشنودند هرچند در موارد انفاقهای واجب باشد و حقیقت آن علاقه‌مندی به دنیا و بی‌علاقگی به خدا و آخرت است و از این‌روی آخرت خود را فدای دنیای خود می‌کند.

[۴۴۹] \i\-(2)i وَتُحِبُّونَ ا لْمَالَ حُبًّا جَمًّا\E، (فجر/ ۲۰).\E

و از مفهوم آیه شریفه فهمیده می‌شود حبّ ضعیف به مال دنیا به طوری که آخرت را بیشتر دوست دارد حرام نیست بلی کمال انسانی در این است که هیچ محبّت و علاقه استقلالی به دنیا نداشته باشد؛ چنانچه ذکر می‌شود.

---

(۱)- «خَلَقْتَ داراً وَجَعَلْتَ فیها مأدبَةً مَشْرَباً وَمَطْعَماً وَازْواجاً وَخَدَماً وَقُصُوراً وَأَنْهَاراً وَزُروعاً وَثماراً ثُمَّ ارْسَلْتَ داعِیاً یَدْعُو الَیْها فَلا الدّاعی اجابُوا وَلا فِیما رَغَّبْتَ رَغِبُوا وَلا الَی ما شَوَّقْتَ الَیْهِ اشْتَاقُوا أَقبلوا عَلَی جیْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَکْلها وَاصْطَلَحُوا عَلَی حُبِّها وَمَنْ عَشِقَ شَیْئاً اعْشَی بَصَرَهُ وَامْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْر صَحیحَةٍ وَیَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَیْرِ سَمِیعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَواتُ عَقْلَهُ وَاماتَت الدُّنْیا قَلْبَهُ وَوَلِهَتْ الَیْها نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَها وَلِمَنْ فِی یَدَیْهِ شَیءٌ مِنْها»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۰۹).

(۲)- وَتُحِبُّونَ ا لْمَالَ حُبًّا جَمًّا، (فجر/ ۲۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۳

آیا خوشی دنیا را بر آخرت برگزیده‌اید؟

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چه شده است شما را وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما می‌گوید برای جهاد در راه خدا بیرون شوید سنگینی و کندی می‌کنید و از جای خود نمی‌جنبید و از خانه و زندگی و راحتی و خوشی دنیوی دست برنمی‌دارید مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده‌اید و آن را پسندیده و بر آخرت خود اختیار کردید، بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی پست و اندکی نیست».[۴۵۰]

[۴۵۰] i(1)-\i\ يأَيُّها الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخِرَةِ فَمَا مَتعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فِى الْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ\E، (توبه/ ۳۸).\E

خداوند در این آیه تهدید شدید و عتاب سخت می‌فرماید مسلمانهایی را که محبّت و علاقه شدید به زندگی دنیا و آسایش و خوشیهای آن دارند و در برابر علاقه‌مندی آنها به حیات آخرت ضعیف و ناچیز است به طوری که آن را فدای دنیای خود می‌کنند و از آخرت دست برداشته به دنیا می‌چسبند خوشیهای دنیا را خواهانند هرچند در آنها زیان آخرتشان باشد در حالی که لازمه ایمان به خدا و آخرت آن است که حالش به عکس باشد و علاقه به آخرت اقوا باشد تا جایی که بخاطر آخرتش از اصل حیات دنیا صرف‌نظر کند و جان خود را در راه خدا بدهد، چه رسد به مال و جاه و سایر علاقه‌ها.

در این آیات دقت کنید

«قوم قارون که با ایمان بودند به او گفتند به زندگی دنیا و ثروتی که داری زیاد شادمان مباش

و آخرت را فراموش مکن؛ زیرا خداوند شادمانها را دوست ندارد».[۴۵۱]

«به دوزخیان در دوزخ گفته می‌شود این عذاب شما به سبب آن است که در دنیا به ناحق شادمان بودید و در شادی زیاده روی می‌کردید و به ناز و گردنکشی در زمین

---

(۱)- يأَيُّها الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخِرَةِ فَمَا مَتعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فِى الْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ، (توبه/ ۳۸).

(۲)- ... إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَاتَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ الْفَرِحِينَ، (قصص/ ۷۶).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۴

---

[۴۵۱] \i\-(2 i) ... إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَاتَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ الْفَرِحِينَ\E، (قصص/ ۷۶).\E

می‌خرامیدید[۴۵۲]».[۴۵۳]

«به ناز و شادمانی زیاد در زمین مرو که نزد خدا بد و ناپسند است».[۴۵۴]

«پس وقتی عذاب ما را بکلی از یاد بردند، درهای همه لذات مادّی را برویشان گشودیم و وقتی سرگرم و شادمان به آن شدند (به طوری که از شدّت خوشحالی به دنیا غرّه شده خود را از احتیاج به پروردگار، بی‌نیاز و مستقل پنداشتند) به ناگاه گرفتیمشان و بر آنها عذاب فرستادیم آنگاه ایشان فرومانده و خاموش شدگان شدند».[۴۵۵]

«گمان مبر کسانی که به کردار خود شادمان هستند (یا به آنچه خداوند نعمت داد به آنها از مال دنیا شادمانند. بنا به روایت «اوتوا» چنانچه از علی علیه

---

[۴۵۲] \i\-(1 í ذَالِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي ا لْأَرْضِ بِغَيْرِ ا لْحَقّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ\E، (مؤمن/ ۷۵).\E

[۴۵۳] \i\-(2 í- راغب گوید:« فرح» به معنای باز شدن سینه است به سبب رسیدن به خوشی دنیوی و بیشتر در خوشیهای بدنی است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مانند اینها. و« مرح» به معنای افراط در فرح و شدت و زیادتی در شادمانی است.\E

[۴۵۴] \i\-(3 í وَلَا تَمْشِ فِي ا لْأَرْضِ مَرَحًا ...\E، (اسراء/ ۳۷).\E

[۴۵۵] \i\-(4 í فَلَمَّا نَسُواْ مَاذُكّرُواْ بِهِى فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلّ شَىْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُواْ أَخَذْنَهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ\E، (انعام/ ۴۴).\E

السلام رسیده) و دوست دارند که مردم آنان را بستایند و ثناگویند به کارهایی که نکرده‌اند گمان مبر که از عذاب الهی نجات یابند و هرگز مپندار که آنان اهل نجات از عذاب باشند بلکه ایشان را عذاب دردناکی خواهد بود».[٤٥٧٤٥٦]

---

[٤٥٦] \i\-(5)i لَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ ا لْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ\E،(آل عمران/ ١٨٨).\E

[٤٥٧] \6)i- طبرسی در جمع الجوامع فرموده و جایز است که این آیه شامل باشد هرکسی را که کار نیکی بجا آورد و به آن معجب شود و دوست دارد که مردم او را ستایش کنند و ثنایش گویند به آنچه در او نیست از زهد و تقوا و عبادت و غیر آنها. و در تفسیر مقتنیات الدرر گوید موصول(الذین) در این آیه عام است و شامل است هرکه را که کار نیکی انجام دهد و به آن شاد شود به شادمانی معجب و دوست دارد که مردم ثنایش گویند به آنچه در او نیست از فضایل.\E

فخر رازی در تفسیر کبیرش گوید یکی از وجوه مورد آیه آن است که یهود تورات را تحریف می کردند و تفسیر نادرست نموده مردم را گمره می کردند و به این کردار خود شادمان بودند و

.....

سپس دوست می‌داشتند که مردم آنها را ستایش کنند به اینکه دیندار و راست گفتار و درست کردارند آنگاه گوید اگر انصاف دهی خواهی دانست که بیشتر مردم چنین‌اند؛ زیرا بیشتر خلق برای رسیدن به دنیا کوششها و حیله‌ها می کنند و چون به مطلوب خود رسیدند شادمان می‌شوند و سپس دوست می‌دارند که مردم آنها را به دینداری و درست کرداری و پاکدامنی ثنا کنند.\E

محقق اردبیلی در زبدةالبیان، کتاب الزکاة، صفحه ٢٠٧ فرموده: و دور نیست استدلال به این آیه بر تحریم اراده ثنا گفتن دیگری به کاری که کرده یا نکرده بلکه تحریم شادمانی به هردو نیز، لکن به معنای معجب شدن به کاری که کرده چون آیه عام است و به سبب خاص نمی‌شود و غیر فرح عجبی به دلیلش خارج می‌شود.

و مؤید عموم آیه است نهی از فرح عجبی در اخبار(چنانچه در بحث عجب گفته شد) مانند این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خاك بریزید بر صورت ستایش کنندگان و ثناگویان خلق. در عدةالداعی فرمود عجب از مهلکات است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سه چیز هلاك کننده است بخلی که پیروی شود، هوایی که متابعت شود و معجب به خود شدن و عجب باطل کننده عمل است و آن شادمان شدن به کردار نیك و بزرگداشت آن و خود را مقصر ندیدن است و این هلاك کننده است و اما شادی به کار نیك با تواضع به پروردگار و شکر توفیق و طلب زیادتی از خدا پس آن نیك است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هرکه کردار نیکش شادش کند و کردار بدش ناراحتش کند پس او مؤمن است.

(۱)- ذَالِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِی ا لْأَرْضِ بِغَيْرِ ا لْحَقّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ، (مؤمن/ ۷۵).

(۲)- راغب گويد: «فرح» به معنای باز شدن سينه است به سبب رسيدن به خوشی دنيوی و بيشتر در خوشيهای بدنی است از خوردن و آشاميدن و پوشيدن و مانند اينها. و «مرح» به معنای افراط در فرح و شدت و زيادتی در شادمانی است.

(۳)- وَلَا تَمْشِ فِی ا لْأَرْضِ مَرَحًا ...، (اسراء/ ۳۷).

(٤)- فَلَمَّا نَسُواْ مَاذُكّرُواْ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلّ شَیْءٍ حَتَّی إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُواْ أَخَذْنَهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ، (انعام/ ٤٤).

سپس محقق مزبور فرموده غزالی گويد روايتی رسيده كه اگر درست باشد همه ما در هلاكت هستيم يك نفر را در حضور رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم ستايش كردند فرمود(لورضی بما قلتم فيه لدخل النار) اگر آن شخص به اين ثنای شما شادمان شود و بپسندد، اهل دوزخ است.

محقق گويد همين آيه شريفه كافی است يعنی در صحت مفاد اين حديث.

(٥)- لَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ ا لْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، (آل عمران/ ١٨٨).

(٦)- طبرسی در جمع الجوامع فرموده و جایز است که این آیه شامل باشد هر کسی را که کار نیکی بجا آورد و به آن معجب شود و دوست دارد که مردم او را ستایش کنند و ثنایش گویند به آنچه در او نیست از زهد و تقوا و عبادت و غیر آنها. و در تفسیر مقتنیات الدرر گوید موصول (الذین) در این آیه عام است و شامل است هر که را که کار نیکی انجام دهد و به آن شاد شود به شادمانی معجب و دوست دارد که مردم ثنایش گویند به آنچه در او نیست از فضایل.

فخر رازی در تفسیر کبیرش گوید یکی از وجوه مورد آیه آن است که یهود تورات را تحریف

می‌کردند و تفسیر نادرست نموده مردم را گمره می‌کردند و به این کردار خود شادمان بودند و

.....

سپس دوست می‌داشتند که مردم آنها را ستایش کنند به اینکه دیندار و راست گفتار و درست‌کردارند آنگاه گوید اگر انصاف دهی خواهی دانست که بیشتر مردم چنین‌اند؛ زیرا بیشتر خلق برای رسیدن به دنیا کوششها و حیله‌ها می‌کنند و چون به مطلوب خود رسیدند شادمان می‌شوند و سپس دوست می‌دارند که مردم آنها را به دینداری و درست کرداری و پاکدامنی ثنا کنند.

محقق اردبیلی در زبدۀالبیان، کتاب الزکاۀ، صفحه ۲۰۷ فرموده: و دور نیست استدلال به این آیه بر تحریم اراده ثنا گفتن دیگری به کاری که کرده یا

نکرده بلکه تحریم شادمانی به هردو نیز، لکن به معنای معجب شدن به کاری که کرده چون آیه عام است و به سبب خاص نمی‌شود و غیر فرح عجبی به دلیلش خارج می‌شود.

و مؤید عموم آیه است نهی از فرح عجبی در اخبار (چنانچه در بحث عجب گفته شد) مانند این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خاک بریزید بر صورت ستایش کنندگان و ثناگویان خلق. در عدةالداعی فرمود عجب از مهلکات است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی شود، هوایی که متابعت شود و معجب به خود شدن و عجب باطل کننده عمل است و آن شادمان شدن به کردار نیک و بزرگداشت آن و خود را مقصر ندیدن است و این هلاک کننده است و اما شادی به کار نیک با تواضع به پروردگار و شکر توفیق و

طلب زیادتی از خدا پس آن نیک است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هر که کردار نیکش شادش کند و کردار بدش ناراحتش کند پس او مؤمن است.

سپس محقق مزبور فرموده غزالی گوید روایتی رسیده که اگر درست باشد همه ما در هلاکت هستیم یک نفر را در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستایش کردند فرمود (لورضی بما قلتم فیه لدخل النار) اگر آن شخص به این ثنای شما شادمان شود و بپسندد، اهل دوزخ است.

محقق گوید همین آیه شریفه کافی است یعنی در صحت مفاد این حدیث.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۵

در این آیه دو صفت از صفات کفّار و منافقین ذکر شده و بر آن وعده عذاب فرموده و بنابراین بر

هرمسلمانی پرهیز از هردو واجب است یکی شادمان شدن انسانی از روی عجب است به کاری که انجام داده، خوب واقعی باشد یا به دور از غرض و مطلوب دنیوی که دنبالش رفته و به آن رسیده و از نعمتهایی که یافته است، دیگر دوست داشتن ثنای خلق از او به آنچه نکرده و در او نیست.

و اخبار در این باره فراوان است و نقل آنها موجب طول کلام و خلاصه آیه نهی از فرح به دنیا است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۶

خدا متکبران و فخر کنندگان را دوست ندارد

«نرسیده (و نخواهد رسید) هیچ مصیبتی و بلایی در زمین (چون قحطی و گرانی و نقصان اموال و زراعتها و میوه‌ها و غیر اینها) و نه در نفسهای شما (چون امراض و آلام و غموم و مرگ بستگان و دوستان و مانند اینها) مگر آنکه ثبت شده است در

لوح محفوظ پیش از آنکه بیافرینیم نفسهای شما را (یا زمین یا مصیبت را) و این اثبات مصایب با زیادتی آنها در لوح محفوظ بر خدا آسان است تا اندوهگین نشوید و غم مخورید بر آنچه خدا به شما داده (زیرا آنچه به شما داده مقدر و عطای خداست پس باید بر تواضع و عجز و نیاز شما افزوده شده و به فضل خدا شاد شوید نه اینکه کبر کنید. و به خود شادمان و نازدار شده لاف زن و خویشتن ستا شوید) و خداوند دوست ندارد هرمتکبر و فخر کننده را، به نعمتهای دنیوی بر دیگران».[۴۵۸]

فرح حرام کدام است؟

از تدبر در آیات مذکوره و کلمات مفسرین و اهل لغت دانسته می‌شود که فرح در این آیات که مورد نهی الهی است به معنای بطَر و افراط در فرح است و آن شادی بی‌اندازه یعنی شادی که با کبر و عجب

[۴۵۸] \i\-(1 i(مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ا لْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ\E،(حدید/ ۲۲- ۲۳).\E

و ناز و غرور است، برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر می‌شود:

کسی که نیاز به مسکن دارد و در جستجوی آن است هرگاه خانه دربست اجاره‌ای به دستش آید با اینکه می‌داند موقت است و هرماه باید مال‌الاجاره‌اش را بپردازد باز فی‌الجمله دلشاد است که آسایشگاهی نصیبش شده و این شادمانی مختصر بجا و به اندازه و عقلایی و غیرمذموم است و از آن نهی شده و اگر آن شخص پس از تصرف آن خانه غاصب شود و با کمال بی‌شرمی صاحب آن را نادیده گیرد و آن خانه را نتیجه تلاش و

---

(۱)- مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ا لْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتبٍ مّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ إِنَّ ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتلكُمْ وَاللَّهُ لَايُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، (حدید/ ۲۲- ۲۳).

جستجوی خود داند و خود را مالک مستقل پندارد به طوری که کسی را حقی در آن خانه نیست و آسایشگاه همیشگی اوست و به داشتن چنین خانه‌ای شادمان و خندان و فخرکنان و نازدار شود به طوری که از شادی در پوست خود نگنجد شکی نیست که چنین شادمانی بی‌اندازه و مورد تقبیح و توبیخ عقلاست.

چون این مثل دانسته شد گوییم کسی که نعمتی مانند مال به او رسد هرگاه آن را از خدا بیند و بداند که از طرف صاحب اصلی که خداست حقهایی در این مال است که باید ادا کند و متوجه شود که عاریه است و پیش از مرگ یا پس از آن از او گرفته خواهد شد لکن چون چند روزی به وسیله آن رفع نیازمندی از بعض جهات می‌شود دلشاد می‌گردد، یقیناً این مقدار شادمانی به اندازه و

عقلایی است و اگر با تواضع و عجز و شکر از پروردگار باشد ممدوح شرعی و مورد امر خداوند است: «بگو به فضل خدا و رحمت او باید شادمان باشند»[۴۵۹] (بنابر اینکه فضل خدا اشاره به نعمتهای دنیوی و رحمت اشاره به نعمتهای اخروی باشد).

و اگر پس از رسیدن آن مال به او، خدا را فراموش کند و مال را نتیجه تلاش خود داند و از این رو خود را مالک مستقل پندارد به طوری که حقی در آن نبیند و خود را به داشتن آن بی‌نیاز پندارد و عاریه بودنش را تصور ننماید آنگاه به داشتن چنین مالی شادمان شود و به خود ببالد و بنازد و مباهات کند، این شادمانی، بی‌اندازه و مورد تقبیح عقل و تحریم شرع است.

و آنچه در معنای فرح به دنیا گفته شد، همان حب قوی استقلالی به دنیا است که مورد بحث است و

[۴۵۹] \i\-(1)i قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِی فَبِذَالِكَ فَلْيَفْرَحُواْ ...E\، (یونس/ ۵۸).E\

برای اثبات حرمت شرعی آن آیاتی از قرآن مجید نقل گردید.

با امن و یأس همراه است

برای تأیید حرمت شرعی فرح به دنیا و گناه کبیره بودنش علاوه بر آنچه نقل شد

---

(۱)- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِی فَبِذَالِکَ فَلْیَفْرَحُواْ ...، (یونس/ ۵۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۸

باید دانست که فرح به دنیا متحد است با دو گناه کبیره قلبی دیگر[۴۶۰] یکی امن[۴۶۱] از مکر الهی

---

[۴۶۰] i(1\ )- شرح این دو گناه در جلد اول گناهان کبیره به تفصیل نوشته شده است.E\

[۴۶۱] i\ -\i(2)أَفَأَمِنُواْ مَکْرَ اللَّهِ فَلَایَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ ا لْخَسِرُونَE\، (اعراف/ ۹۹).E\

« آیا از مکر و تدبیر خدای ایمن شده‌اند و ایمن نمی‌شود از مکر خدا جز گروه زیانکاران».

« مکر» آن است که شخصی دیگری را غافلگیر کرده و به او آسیبی برساند. مکر ابتدایی قبیح و حرام است ولی از روی مجازات و استحقاق صحیح است هرگاه انسان گناهی کند که سزاوار عذاب شود و خداوند او را از آن جایی که خودش نفهمد معذب نماید این را مکر الهی گویند بنابراین، کسی که نعمت خدا را کفران کرد باید از مکر الهی ترسان

(نترسیدن از خشم نهانی خدا) دوم یأس از روح خداوندی (ناامیدی از رحمت خدا).

توضیح مطلب: کسی که به خواسته دنیویه‌اش از مال و فرزند و غیر آنها رسیده و کامیاب گردیده و سخت شادمان است چون آن نعمت را از خدا ندیده برای خدا بر خود حقی نشناخته و از تکلیف الهی نسبت به آن نعمت شانه خالی کرده به نعمت خدا کافر شده است و هر کافر به نعمتی سزاوار قهر و خشم و عذاب الهی است، پس بر او واجب است که از قهر نهانی و عذاب ناگهانی الهی ترسناک باشد و چون هیچ ترس و واهمه ندارد و بی‌اندازه شادمان است به گناه کبیره امن از مکر خدا آلوده است.

باشد و چون ایمن و سخت شادمان به دنیاست، همان نترسیدنش گناه دیگری است که در این آیه به آن اشاره شده است.

و خلاصه، فرح به نعمت اگر بی‌اندازه و با کبر و ناز باشد چون در آن حال از مکر الهی ترسی ندارد، این حالت گناه کبیره است و در حقیقت هرنعمتی که خدا به بنده می‌دهد آزمایش اوست که آیا شاکر و مطیع است یا کافر و عاصی.

«سلیمان گفت این از فضل پروردگارم هست تا بیازماید مرا آیا شکر می کنم یا کفر می‌ورزم و آنکه شکر کند برای خودش سپاسگزاری می کند و آنکه کفران کند همانا پروردگارم بی‌نیاز کریم است».[٤٦٢]

---

(۱)- شرح این دو گناه در جلد اول گناهان کبیره به تفصیل نوشته شده است.

(۲)- أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ اللَّهِ فَلَايَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّاا لْقَوْمُ ا لْخسِرُونَ، (اعراف/ ۹۹).

[٤٦٢] \i\-(3 i(... قَالَ هذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِى ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِى وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ\E، (نمل/ ۴۰).\E

«آیا از مکر و تدبیر خدای ایمن شده‌اند و ایمن نمی‌شود از مکر خدا جز گروه زیانکاران».

«مکر» آن است که شخصی دیگری را غافلگیر کرده و به او آسیبی برساند. مکر ابتدایی قبیح و حرام است ولی از روی مجازات و استحقاق صحیح است هرگاه انسان گناهی کند که سزاوار عذاب شود و خداوند او را از آن جایی که خودش نفهمد معذب نماید این را مکر الهی گویند بنابراین، کسی که نعمت خدا را کفران کرد باید از مکر الهی ترسان باشد و چون ایمن و سخت شادمان به دنیاست، همان نترسیدنش گناه دیگری است که در این آیه به آن اشاره شده است.

(۳)- ... قَالَ هذَا مِن فَضْلِ رَبّی لِيَبْلُوَنِی ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِی وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبّی غَنِیٌّ كَرِيمٌ، (نمل/ ٤٠).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۵۹

نشانه شاکر و کافر

نشانه «شاکر» آن است که نعمت وسیله‌ای شود برای زیادتی دوستی خدا و تواضع و ترس از تقصیر در شکر او و گرفتار شدن به قهر نهانی او چنانچه نشانه «کافر» زیاد شدن دوری از خدا و نزدیکی به دنیا و کبر و نخوت و سرکشی و ناز است و نترسی و بی‌باکی از قهر نهانی خدا و هرکه ناز و نعمت دنیا سبب زیادتی طغیان او شود بداند که در مکر الهی و عذاب خدایی است به وسیله همان نعمتها.

«تو را به شگفت نیاورد اموال و اولادشان، خدا می‌خواهد تنها به وسیله آنها در زندگی دنیا عذابشان کند و جانشان به حال کفر از قالب درآید».[۴۶۳]

[۴۶۳] \i\-(1)i فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كٰفِرُونَ\E، (توبه/ ۵۵).\E

کسی که به دنیا سرگرم شده، زینتهای دنیا او را مجذوب کرده، اموال و فرزندان او را شیفته، آمال و آرزوهای مادّی او را فریب داده شیطان از خدا و خود بی‌خبرش کرده باشد همیشه در تزاحمهای قوای بدنی و تنازعهایی که بر سر لذایذ مادی درگیر می‌شود قرار گرفته و با همان چیزهایی که مایه سعادت خود می‌پنداشته به شدیدترین عذابها دچار می‌شود.

آری همه به چشم خود می‌بینیم هرچه دنیا بیشتر به کسی روی آورد و از فراوانی مال و اولاد بهره‌مندتر باشد به همان اندازه از جایگاه بندگی دورتر و به هلاکت و عذابهای روحی نزدیکتر می‌شود و هماره در میانه لذایذ مادّی و شکنجه‌های روحی به سر می‌برد و آنچه را اسباب خوشی و فراخی می‌پنداشته در حقیقت وسیله تنگی و ناگواری و ناراحتی اوست.

شکر نعمت برتر از نعمت بود

«سنان بن طریف» گوید به امام صادق علیه السلام گفتم می‌ترسم مورد مکر الهی باشم.

امام علیه السلام فرمود: «برای چه؟».

---

(۱)- فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَفِرُونَ، (توبه/ ۵۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۰

گفتم: چون از خدا خانه خواستم به من داد و باز هزار درهم از او خواستم به من داد، خادم خواستم به من داد. حضرت فرمود: «هنگام رسیدن نعمت چه می گفتی؟».

گفتم: الحمدللّه می گفتم.

امام علیه السلام فرمود: «شکری که کردی بهتر از آن نعمتی است که به آن رسیدی (زیرا شکر باقی و آن نعمت زایل است).[٤٦٤]

و خلاصه، شادی به نعمت اگر با شکر همراه باشد پسندیده و در آن ثواب است و اگر با کفران و کبر و ناز و نترسیدن از مکر الهی باشد، مبغوض و گناه است.

دلخوشی به خود، بریدن از خداست

امّا یأس به معنای ناامیدی و بریدگی از خداوند است کسی که به خواسته دنیوی خود رسید و آن را از خدا ندید و تنها نتیجه کوشش خود دانست و به داشتن آن خود را بی‌نیاز پنداشت و از این روی سخت خوشدل شد، باید بداند که در آن حال از خدای خود بریده و به آن ثروت و مکنت و مانند آنها وابسته شده و بریدگی از خدا همان کفر به

[٤٦٤] i(1\ )- سفینةالبحار، ج ۱، ص E\.۴۴۲

اوست و در حقیقت چون آن ثروت را نجات دهنده و بی‌نیاز کننده خود پنداشته و به آن علاقه‌مند و شادمان گردیده پس آن ثروت را خدا و معبود خود قرار داده و در آن حال با بت‌پرست یکی است.

«کافران را هرگز مالها و فرزندانشان از خدا بی‌نیازشان نسازد و ایشانند که شعله‌افروز دوزخند».[٤٦٥]

اندوه حرام دنیا

از آنچه در معنای فرح به دنیا گفته شد دانسته می‌شود که اندوه بر بلاها و مصیبتها و

---

(١)- سفینةالبحار، ج ١، ص ٤٤٢.

[٤٦٥] i\ -\i\ (2)i إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَدُهُم مّنَ اللَّهِ شَيًا وَاوْلَئكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ\E،(آل عمران/ ١٠).\E

(۲)- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَنْ تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَدُهُم مّنَ اللَّهِ شَيًا وَاوْلَئكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ، (آل عمران/ ۱۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۱

ناکامیهای دنیوی گاهی حرام است که بی‌اندازه و با حالت خشم به قضای الهی باشد و برای روشن شدن مطلب اینجا هم مثالی یادآور می‌شود.

شخصی که با بستگان خود با کاروان حجّ مشرف می‌شود اگر صاحب کاروان فرزندش را از او جدا کند و به وسیله سریعتری چند روز پیش از حرکت دادن پدر به وطن رساند و بدین وسیله پسر را زودتر از رنج سفر و غربت خلاص کند البته پدر در اثر جدایی چند روز از پسرش اندوهناک می‌شود و بر این مقدار اندوه مؤاخذه عقلایی نیست ولی اگر بی‌اندازه ناراحت و پریشان و غصّه‌دار گردد و بر

صاحب کاروان خشمگین و ایرادگیر شود و خیال کند ظلمی به او شده در حالی که به فرزندش احسان شده است البته چنین حالتی مورد تقبیح و سرزنش عقلا است.

بنابراین، شخصی که یکی از بستگانش بمیرد اگر در اثر جدایی از او دلش بسوزد و اشکش بریزد بر او مؤاخذه نیست بلکه پسندیده است لکن اگر بر مقدرات الهی خشمگین شود و ایرادگیری نماید و زودتر رسیدن او را به وطن و خلاصی از رنج و زحمت دنیا و رسیدن خودش را به او فاصله اندکی، فراموش کند و مرگ او را ظلم و حادثه ناروایی برای خود پندارد البته این اندوه بی‌اندازه عقلًا قبیح و شرعاً حرام است: «برای چه اسف می‌خورید بر آنچه از دست داده‌اید»[٤٦٦] و تفصیل این مطلب در «بحث بغض» گفته شد.

[٤٦٦] \i\-(1)i لِكَيْلا تأسَوْا عَلَى مافاتَكُمْ ...\E، (حدید/ ۲۳). بیضاوی در تفسیر آیه گوید:« المراد نفی الاسی المانع من التسلیم لامر اللّه؛ مقصود نداشتن اندوهی است که مانع از تسلیم امر خداوند است».\E

(۱)- لِكَيْلا تأسَوْا عَلَى مافاتَكُمْ ...، (حدید/ ۲۳). بیضاوی در تفسیر آیه گوید: «المراد نفی الاسی المانع من التسلیم لامر اللّه؛ مقصود نداشتن اندوهی است که مانع از تسلیم امر خداوند است».

راغب گوید: «اسف»، حزن و غضب با هم است و گاهی بر هریک از این دو اسف گفته می‌شود و حقیقت آن جوشیدن خون دل است برای انتقام کشیدن پس هرگاه به پایین‌تر از خود باشد پراکنده شده غضب می‌شود و اگر به بالاترش باشد منقبض شده حزن می‌گردد و از اینجاست که از ابن عباس پرسیده شده از معنای «حزن و غضب»، در پاسخ گفته ریشه هردو یکی است و لفظ مختلف است

راغب گوید:« اسف»، حزن و غضب با هم است و گاهی بر هریك از این دو اسف گفته می‌شود و حقیقت آن جوشیدن خون دل است برای انتقام کشیدن پس هرگاه به پایین‌تر از خود باشد پراکنده شده غضب می‌شود و اگر به بالاترش باشد منقبض شده حزن می گردد و از اینجاست که از ابن عباس پرسیده شده از معنای« حزن و غضب»، در پاسخ گفته ریشه هردو یکی است و لفظ مختلف است هرکس با کسی که بر او تواناست نزاع و ستیزه کند، غیظ و غضب خود را آشکار کند و اگر با کسی توانا بر او نیست در ستیزه شود، حزن و جزع او پدیدار شود. و نیز گوید اسی به معنای حزن است و حقیقت آن غصه‌دار شدن بر چیزی که فوت شده است.

هر کس با کسی که بر او تواناست نزاع و ستیزه کند، غیظ و غضب خود را آشکار کند و اگر با کسی توانا بر او نیست در ستیزه شود، حزن و جزع او پدیدار شود. و نیز گوید اسی به معنای حزن است و حقیقت آن غصه‌دار شدن بر چیزی که فوت شده است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۲

به مال دیگران منگر

«و دو چشم خود را باز مکش و نظر میفکن (یعنی دلبند و دوستدار مشو) آنچه را که برخوردار گردانیدیم به آن صنفها را از کافران (یا مردان و زنان از کافران را) از شکوفه ناپایدار زندگی دنیا (یعنی زینت و به جهت زندگی دنیا که مال و منال و جاه و جلال آن باشد) تا بیازماییم آنها را در آن چیز (که آیا شکر و ادای حقوق آن را می‌کنند تا نعمت را زیاد کنیم یا کفران می‌کنند تا از آنها

بگیریم و در آخرت آنها را معذب نماییم و بعضی گفته‌اند معنای فتنه در این آیه عذاب است؛ یعنی در دنیا آنها را به آن زینتها عذاب کنیم؛ زیرا زیادی مال و جاه و اولاد رنج فراوانی دارد) و رزق آخرتی پروردگار بهتر و پاینده‌تر است».[۴۶۷]

طراوت شکوفه دو روز بیش نیست

در «کشف الاسرار» گوید: «زهرهٔ» در لغت «شکوفه» است خداوند دنیا را شکوفه خواند؛ زیرا تر و تازگی او دو سه روز بیش نباشد، در اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود:

مال جهان به باغ کاوّل به جلوه دل
تنعم شکوفه‌ایست برباید ز اهل حال
یک هفته نگذرد که بر خاک ره شود چو
فرو ریزد از درخت خس و خاک پایمال

[۴۶۷] \i\-(1 i(وَلَاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَامَتَّعْنَا بِهِى أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ا لْحَيَوةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى\E،(طه/ ۱۳۱).\E

اهل کمال در دل خود جا چرا دهند

آن را که دمبدم ز پی است آفت و زوال

سخن محقق اردبیلی (ره)

«محقق اردبیلی» فرمود خداوند در این آیه پیغمبرش را از رغبت و میل به دنیا منع

---

(۱)- وَلَاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَامَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ا لْحَيَواةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، (طه/ ۱۳۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۳

فرمود پس حرام شد بر آن حضرت نظر کردن از روی دوستی و علاقه‌مندی به دنیا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به آنچه نیکو و پسندیده بود از دنیا (زرق و برق دنیا) نظر نمی‌فرمود و بنابراین بر تقدیر وجوب اقتدا به آن حضرت ولکم فی رسول‌اللَّه اسوۀ حسنۀ بر امّت او هم حرام است دوستی و علاقه‌مندی به زینتهای دنیا مگر اینکه گفته شود این حکم اختصاص به آن حضرت داشته باشد لکن این سخن ثابت نیست و از خصایص آن حضرت در کتب فقهی شمرده نشده.

«و مراد از نظری که از آن نهی شده نظر از روی میل و طمع و خواستن است؛ چنانچه در کشاف گفته و محتمل است که مراد، نظر از روی حسادت و گرفته شدن از دیگری باشد یا اینکه بخواهد آن را

از راه حرام که در این حال بدون گفتگو بر همه حرام است».[٤٦٨]

و بعضی مفسّرین گفته‌اند که هرچند خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است لکن مراد عموم امّت او هستند و بر همه دوستی و طمع و علاقه‌مندی به دنیا حرام است.

نتیجه‌گیری از آیات گذشته

بر اهل قرآن آشکار است که قسمت مهمی از قرآن مجید در مذمّت دنیا و نهی از علاقه‌مندی به آن است و سرّش آن است که حبّ دنیا تنها مانعی است از ایمان و علاقه‌مندی به خدا و رسول و آخرت و تنها وسیله هرفساد و گناهی است و موجب خرابی دنیا و آخرت است؛ چنانچه شرح داده شد.

[٤٦٨] ١\ i(1\ )- زبدةالبیان، کتاب المکاسب، ص ٤٠٧.\E

بنابراین، وظیفه هردینداری است که حال خود را اصلاح و دوستی دنیا را از دل خود بیرون نماید یا لااقل آن را ضعیف کرده حبّ به خدا و آنچه راجع به او است در دل خود قوی کند و در این چند آیه شریفه که از مجموع آنها حرمت حبّ قوی استقلالی به دنیا ثابت شد دقت زیادتری کند و مکرّر از نظر بگذراند و برای رعایت اختصار از نقل آیات دیگر صرف‌نظر نموده و برای تأیید مطلب چند روایت معتبر نقل می‌گردد.

---

(۱)- زبدۀالبیان، کتاب المکاسب، ص ٤٠٧.

پریشانی، نتیجه دنیاخواهی

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکه بامداد و شام کند و بزرگتر همّ او دنیا باشد خدای تعالی فقر و

پریشانی را پیش چشمش نهد و کارش را پریشان سازد و در دنیا نرسد مگر بدانچه خدا قسمت او کرده است و هر که بامداد و شام کند و بزرگ همّ او آخرت باشد خدا در دلش توانگری و بی‌نیازی قرار دهد و کار زندگی او را جمع و فراهم کند».[٤٦٩]

و خلاصه حدیث: کسی که دوستی و علاقه‌اش به زندگی دنیا بیش از زندگی آخرت است و رسیدن به آرزوهای دنیوی نزد او مهمتر از تأمین زندگی باقی است و این حالت مستمر او شد خداوند او را همیشه فقیر می‌دارد امّا در دنیا؛ زیرا هرچه از دنیا به دست آورد به همان اندازه حرصش افزوده شود و نیازش زیاد گردد به طوری که هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز نخواهد دید بلکه همیشه خود را نیازمند به دنیا می‌بیند و به دنبال آن می‌دود و غالباً به آنچه از

[٤٦٩] ١\ 1)i(- « مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسى وَالدُّنْيا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعالى الفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنَلْ مِنَ الدُّنْيا إِلَّا ما قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسى وَالآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الغِنى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»،(کافی، ج ٢، ص ٣١٩، ح ١٥، باب حب الدنیا).\E

روی نیاز دنبالش دویده نمی‌رسد و بر خشمش افزوده می‌گردد.

دیگر آنکه: از ترس کم شدن، از خرج کردن برای خود و عیال بخل می‌کند و فقیرانه زندگی می‌نماید و همین است فقر واقعی.

و امّا در آخرت پس چون به آن اهمیّت نداد و برای به دست آوردن ایمان و کردارهای شایسته که از آن جمله است انفاقهای مالی، مسامحه و مضایقه داشت البته تهیدست وارد آن عالم خواهد شد.

اضطراب در دنیا و آخرت

امّا اضطراب و پریشانی درونی و ناامنی و ناآسایشی دنیایش در اثر تلاشهای مداوم و نرسیدن به بسیاری از آرزوها و گرفتاری به مزاحمات و حسادت همکارانش از اهل دنیا، آشکار است.

(۱)- «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسى وَالدُّنْيا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعالى الفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنَلْ مِنَ الدُّنْيا إِلَّا ما قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسى وَالآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الغِنى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»، (کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵، باب حب الدنیا).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۵

و پریشانی و بی‌سروسامانی آخرتش همان است که در قرآن مجید خبر داده است:

«هرکه کشت آخرت را خواهد بیفزاییم برایش در کشتش و هرکه کشت دنیا را خواهد از آن می‌دهیمش (یعنی پاره‌ای از آن را نه آنچه را خواسته است) و در آخرت برایش بهره‌ای نیست».[۴۷۰]

[۴۷۰] \i\-(1)i مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ا لْأَخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِى وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِى مِنْهَا وَمَالَهُ فِي ا لْأَخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ\E، (شوری/ ۲۰).\E

و در برابر او، آن کسی که بیشتر همّ او آخرت است و همیشه در فکر آباد کردن حیات جاودانی خویش است، حرص به دنیا ندارد و با کمال وقار و آرامش به دنبال آن می‌رود و بجز پروردگارش به هیچ کس و هیچ چیز خود را نیازمند نمی‌داند و دست گدایی به سوی آنها دراز نمی کند و به آنچه خدایش روزی فرموده قانع و راضی است، این است غنای حقیقی و آسایش واقعی در دنیا «واجعل غنای فی نفسی» و چنین شخصی غالباً از راهی که گمان ندارد روزیش به او خواهد رسید[۴۷۱] و بر آسایش او افزوده می‌شود و چون آخرت بیشتر همّ او بوده برای آن تلاشها کرده است و آسایش و سعادتمندی او را در سرای جاودانی در قرآن مجید بشارتها داده است.

و سخن کوتاه آنکه هرکس بیشتر همّ او دنیا باشد بداند که دین و دنیا و آخرتش تباه است و از

[۴۷۱] i\-\i\ (2 ُi وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ ...E\، طلاق/ ۳).E\

هرچیز واجب‌تر سعی در تغییر حال خود است به اینکه از این گناه خانمانسوز خلاص شده و آخرت بیشتر همّ او شود.

«خدایا! صدمه و نقص در ایمان و دینداری ما قرار مده و دنیا را بیشتر همّ ما و اندازه دانش ما مگردان».[۴۷۲]

کردار زیبا، ولی بی‌فایده

«سلیمان بن خالد» گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از تفسیر فرمایش خداوند: «و

---

(۱)- مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ا لْأَخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِى حَرْثِهِى وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِى مِنْهَا وَمَالَهُ فِى ا لْأَخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ، (شوری/ ۲۰).

---

[۴۷۲] \3)i(-« ... وَلا تَجْعَلْ مُصيبتنا فِي ديننا ولا تَجْعَل الدُّنْيا أَكْبَرَ همّنا وَلا مَبْلَغَ علْمِنا»،(تمام این دعا در مفاتیح‌الجنان ضمن اعمال نیمه شعبان است و خواندن آن در اوقات دیگر نیز غنیمت است).\E

(۲)- وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ ...، (طلاق/ ۳).

(۳)- «... وَلا تَجْعَلْ مُصيبتنا فِي ديننا ولا تَجْعَل الدُّنْيا أَكْبَرَ همّنا وَلا مَبْلَغَ علْمِنا»، (تمام این دعا در مفاتیح‌الجنان ضمن اعمال نیمه شعبان است و خواندن آن در اوقات دیگر نیز غنیمت است).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٦٦

پیش آوردیم هرآنچه بجا آورده بودند از کردار و آن را گردی پراکنده ساختیم (که اثری از آن نماند)».

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! کردارشان پاک بود و سفیدتر از جامه‌های سفید و نازک مصری بافت ولی چون حرامی جلوشان می‌آمد آن را وانمی‌گذاشتند».[۴۷۳]

[۴۷۳] ۱\ i(1\- اصول کافی، باب اجتناب المحارم.\E

و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در روز قیامت گروههایی فرود می‌آیند که برایشان کردارهای شایسته‌ای است که در پر وزنی مانند کوههای مکّه است پس امر می‌شود آنها را به دوزخ برند».

گفته شد یا رسول اللَّه! اینها نماز گزارانند.

فرمود: «نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و پاره‌ای از شب تا نصف آن را عبادت می‌کردند لکن هرگاه چیزی از دنیا برایشان نمودار می‌شد، خود را به روی آن می‌انداختند».[۴۷۴]

آخرت را فدای دنیا می‌کنند

از دقت در این دو روایت و روایات دیگری که به این مضمون رسیده دانسته می‌شود که همه راجع به بیان حال کسانی است که به آخرت بی‌علاقه

[۴۷۴] ۲\ i(ُ)- عدةالداعی، ص ۲۹۵.\E

نیستند بلکه ایمان و علاقه مختصری دارند و لذا نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و کردارهای شایسته داشتند لکن ایمان و علاقه آنها به دنیا اقوا و اشدّ بوده به طوری که هرگاه حرامی برایشان پیش می‌آمد از آن صرف‌نظر نمی‌کردند و آخرت را فدای دنیا نموده خود را به روی آن می‌انداختند مانند گربه که از رطوبت و آب بیزار است، اما هنگام صید ماهی خیز برداشته خود را در آب می‌اندازد و همین قوّه حب دنیا و کم علاقگی به آخرت، گناهی است که موجب حبط کردارهای نیک آنها می‌شود به طوری که همه را نابود و بی‌اثر می‌کند و از قبولی و مقرّب شدن می‌اندازد؛ «جز این نیست که خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد».[۴۷۵]

---

(۱)- اصول کافی، باب اجتناب المحارم.

[۴۷۵] i\ -(3 i\ ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ ا لْمُتَّقِينَ E\، (مائده/ ۲۷) .E\

(۲)- عدةالداعی، ص ۲۹۵.

(۳)- ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ ا لْمُتَّقِينَ، (مائده/ ۲۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳٦۷

از خلوص در عمل بی‌بهره است

سرّ مطلب آن است که شخصی که علاقه شدید به دنیا دارد، اگر عبادت و کار شایسته‌ای انجام دهد از «اخلاص» که شرط صحّت و پذیرفته شدن هرعبادتی است؛ چنانچه در بحث ریا دانسته شد فاقد است و تمام داعی یا جزء داعی او دنیاست؛ مثلًا اگر انفاقی می کند محرّک او مدح و ثنای خلق است یا طمع در زیاد شدن مال یا ترس از بدگویی مردم یا غرض دیگر دنیوی است و غالباً آنچه مورد علاقه‌اش هست آن را نگاه می‌دارد و چیزی را که چندان به آن علاقه ندارد در راه خدا می‌دهد و خلاصه عمل دنیا دوست به هراندازه ظاهرش

بزرگ باشد؛ چون فاقد «اخلاص» است پذیرفته نخواهد شد.

آمرزیده نمی‌شود چون دنیا دوست است

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام گذشت به مردی از اصحابش در حالی که در سجده بود و به دنبال کار خود رفت و چون برگشت هنوز آن مرد در سجده بود. موسی علیه السلام گفت اگر حاجتش به دست من بود آن را انجام می‌دادم.

خداوند به موسی وحی فرمود ای موسی! اگر سجده کند تا گردنش خرد شود او را نمی‌پذیرم مگر اینکه از آنچه آن را ناخوش دارم دست بردارد و به آنچه دوست دارم بچسبد (دوستی دنیا را رها کند و دوستدار آخرت شود). و از طریق دیگر چنین روایت شده:

موسی به مردی گذشت که گریه می‌کرد چون برگشت باز او را گریان دید، گفت خدایا! بنده تو از ترس تو می‌گرید.

خداوند فرمود: ای موسی! اگر گریه کند تا مغز سرش با اشک چشمش بیرون شود او را نمی‌آمرزم در حالی که او دنیا دوست است.[٤٧٦]

باید دانست این شخص چون دوستدار دنیا بوده ترس و امیدش نیز راجع به امور

---

(١)- عدةالداعی، ص ١٦٤.

قلب سلیم، ج٢، ص: ٣٦٨

دنیوی بوده است؛ یعنی سجده یا گریه یا ترسش از ناراحتیهای دنیوی بوده است هرچند ظاهراً نام خدا را می‌برده است و نظر پروردگار به دل است

---

[٤٧٦] 1\ i)- عدةالداعی، ص ١٦٤\E

اگر دل و علاقه‌مندی با او نباشد او را نخواهد پذیرفت.

از اینجاست که علمای کلام فرموده‌اند شرط صحّت توبه آن است که از ترس الهی و پشیمانی از مخالفت امر خداوند ترک گناه کند، پس اگر از ترس مخلوق یا فرار از ضرر دنیوی، گناه را ترک کند این توبه صحیح نیست.

آنان را که خدا دشمن می‌دارد

امام صادق علیه السلام فرمود: «دورترین حالی که بنده از خدای عزوجلّ دارد این است که جز شکم و فرج خود همّ و همتی نداشته باشد».[۴۷۷]

ناگفته پیداست که دوست داشتن خوراک لذیذ و از راه حلال به دست آوردن و خوردن و همچنین دفع غریزه جنسی از راه حلال، مباح و غیر مذموم

[۴۷۷] ۱\ i(ُ)-« أَبْعَدُ ما يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عزَّوجلَّ إِذا لَمْ يَهُمُّهُ الَّا بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، باب حب الدنیا، ح ۱۴).\E

است، چیزی که گناه و بد است، شکم پرستی و فرج پرستی است؛ یعنی علاقه‌مندی شدید به این دو شهوت و بی‌علاقگی به آخرت است به طوری که اگر موجب خرابی آخرتش و افتادن در حرام شود باکی نداشته باشد.

دشمنی دنیا بهترین اعمال

از امام سجاد علیه السلام پرسیده شد کدام عمل بهتر است، در پاسخ فرمود: «پس از شناختن خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم عملی بهتر از بغض دنیا نیست».[۴۷۸]

---

(۱)- «أَبْعَدُ ما يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عزَّوجلَّ إِذا لَمْ يَهُمَّهُ الَّا بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، باب حب الدنیا، ح ١٤).

[۴۷۸] ۲\ i)- «سئل علی بن الحسین علیهما السلام أَيُّ الْاعْمالِ افْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قالَ علیه السلام: ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عزَّوجلَّ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم افْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيا»،(همان، ح ۸).\E

(۲)- «سئل علی بن الحسین علیهما السلام أَیُّ الْاَعْمالِ افْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قالَ علیه السلام: ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عزَّوجلَّ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم افْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیا»، (همان، ح ۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۶۹

پس امام علیه السلام فرمود: «نخست چیزی که خدا به وسیله آن نافرمانی شد، کبر بوده و آن گناه ابلیس است، سپس حرص و آن گناه آدم و حوّاست، سپس حسد بوده و این گناه پسر آدم (قابیل) است و از شعبه‌های حبّ دنیا، زن دوستی و ریاست خواهی و راحت‌طلبی و حبّ سخنوری و برتری و ثروت است و ریشه همه آنها حبّ دنیاست».

و از اینجاست که پیغمبران و دانشمندان گفته‌اند دوستی دنیا سر هرگناهی است و دنیا، دو دنیاست،

دنیای به اندازه ضرورت زندگی و وسیله تأمین آخرت و دنیای ملعون و آن غافل کننده از یاد خدا و بازدارنده از سرای آخرت است.

گفتار بزرگان در اقسام کردارها

بعض محققین گفته‌اند هر کرداری که در دنیا واقع شود یکی از این چهار قسم است:

۱- ظاهر و باطنش خدایی است؛ چون طاعات و خیرات خالص و پاک.

۲- عیان و نهانش دنیایی است چون گناهان و بسیاری از مباحات که مایه سرمستی و غفلتند.

۳- آنچه عیانش برای خداست و نهانش دنیایی است چون کارهای ریایی.

٤- آنچه عیانش دنیا و نهانش خدایی است چون طلب کفاف روزی برای حفظ بدن و نیروی بر عبادت که از آخرت است نه دنیا.

زیان‌آورتر از دو گرگ گرسنه

امام صادق علیه السلام فرمود: «دو گرگ گرسنه و درنده که به گله گوسفند بی‌چوپان زنند یکی از پیش و دیگری از دنبال آن (و آن گله را محاصره نمایند) زیان و تبهکاریشان از دوستی مال و شرافت مآبی، برای دین مسلمان بیشتر نیست».[٤٧٩]

---

(١)- «ما ذِئْبانِ ضارِیانِ فِی غَنَمٍ قَدْ فارَقَها رعاؤها واحِد فِی أَوَّلها وَهذا فی آخِرِها بِأَفْسَدَ فیها مِنْ حُبِّ الْمال وَالشَّرَفِ فِی دینِ الْمُسْلِمِ»، (اصول کافی، ج ٢، ص ٣١٨، باب حب الدنیا، ح ١٠).

[٤٧٩] 1\ i)- «ما ذِئْبانِ ضارِیانِ فِی غَنَمٍ قَدْ فارَقَها رعاؤها واحِد فِی أَوَّلها وَهذا فی آخِرِها بِأَفْسَدَ فیها مِنْ حُبِّ الْمال وَالشَّرَفِ فِی دینِ الْمُسْلِمِ»،(اصول کافی، ج ٢، ص ٣١٨، باب حب الدنیا، ح ١٠).E\

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۰

مجلسی گوید: «مقصود از شرافت مآبی در اینجا تعصّب و اعیان منشی است که همیشه سدّ بزرگی بوده در برابر دعوت پیغمبران که بر اساس عدالت و برادری و برابری بوده و آنها مقاومت کرده‌اند و از آن جلوگیری نموده‌اند و در قرآن از اینها به اکابر تعبیر شده است که در آیه ۱۲٤ سوره انعام می‌فرماید و در هرشهرستان اکابری مقرّر کردیم تا در آن نیرنگ بازند و جز با خود مکر نکنند و آنان شعور و خردمندی ندارند».[۴۸۰]

دزدان راه خدا، علمای دنیاپرست

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه دیدید عالم، دوستدار دنیاست او را نسبت به دین خود متهم دانید؛ زیرا هرکه چیزی را دوست دارد، گرد همان محبوب خود می‌گردد، خداوند به داوود وحی

[۴۸۰] ۱\ i(1)- کافی، مترجم، ج ۳، ص E\.۴۶۶

فرمود میان من و خودت عالمی که فریفته دنیاست واسطه مکن تا تو را از راه دوستی من باز دارد؛ زیرا آنان، راهزنهای بندگانم که خواهان منند می‌باشند کمتر چیزی که من با ایشان کنم این است که شیرینی مناجات خودم را از دلشان برکنم».[۴۸۱]

باید دانست مراد از حبّ دنیا در این حدیث همان حبّ استقلالی شدید به دنیاست و نشانه‌اش آن است که هنگام رسیدن به خواسته‌های دنیوی از مال و جاه و غیر آنها بی‌اندازه شاد می‌شود و از زیان آخرتش به اینکه حرام باشد باکی ندارد و اگر به آرزوی دنیوی نرسد یا از دستش برود سخت ناراحت و پریشان می‌شود هرچند در آن آبادی آخرتش باشد.

پیرو دنیاپرست، مثل او می‌شود

[۴۸۱] ۲\ i(ُ 2\)- کافی، مترجم، ج ۱، ص E\.۸۱

اینکه فرمود عالم محبّ دنیا را بر دین خود متهم دانید؛ یعنی بر دینداری او مطمئن نباشید؛ زیرا کسی که دنیا دوست شد تمام کارهایش برای رسیدن به آرزوهای دنیویست هرچند از راه حرام باشد و چنین شخصی دین خود را فدای دنیای خود می‌کند و دینداریش

---

(۱)- کافی، مترجم، ج ۳، ص ٤٦٦.

(۲)- کافی، مترجم، ج ۱، ص ۸۱.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۱

تا اندازه‌ای است که به دنیایش زیانی نرسد و در پیش از این ثابت شد که دوستی و علاقه‌مندی به دنیا هرچه زیادتر شود دشمنی و بی‌علاقگی به آخرت بیشتر خواهد بود و اینکه فرمود عالم دنیا دوست را بین خود و خدا واسطه قرار مده برای

آن است که هر که برای تقویت دین خود به عالم محبّ دنیا علاقه‌مند شود و راه و روش او را پیروی کند پس از چندی مانند آن عالم، محبّ دنیا خواهد شد و همانجایی که آن عالم است از دوری از خدا و خرابی آخرتش قرار خواهد گرفت و از اینجاست که بعض از فقها فرموده از شرایط مرجع تقلید آن است که دوستدار به دنیا و چسبیده به آن نباشد.[۴۸۲]

اینکه در آخر حدیث فرمود: کمتر عقوبت الهی درباره عالم دوستدار دنیا گرفته شدن شیرینی مناجات از اوست، باید دانست که این قهر الهی و عذاب شدید روحانی است نزد اهل معرفت و اما عقوبت بالاتر از این که به دوستدار دنیا خواهد رسید از ادراک عقول جزئی بیرون است.

ریاست طلب ملعون است

[۴۸۲] ۱\ í(1)-« وان لایکون مقبلا علی الدنیا وطالباً لها مکبّاً علیها مجدّاً فی تحصیلها»،(رساله عروةالوثقی، احکام تقلید، مسأله ۲۲).E\

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که طلب علم کند تا بر علما بنازد یا با سفیهان بحث دراندازد یا خود را مورد توجه مردم سازد، نشیمن او پر از آتش باد، به راستی ریاست جز برای اهلش نشاید».[۴۸۳]

امام صادق علیه السلام فرمود: «ملعون است کسی که ریاست به خود بندد، ملعون است کسی که قصد آن کند، ملعون است کسی که آن را به خود بازگو کند».[۴۸۴]

---

(۱)- «وان لایکون مقبلا علی الدنیا وطالباً لها مکبّاً علیها مجدّاً فی تحصیلها»، (رساله عروةالوثقی، احکام تقلید، مسأله ۲۲).

(۲)- «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لَيُباهِيَ بِهِ الْعُلَماءَ أَوْ يُمارِيَ بِهِ السُّفَهآء اوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبوّء مَقْعَدَهُ

---

[۴۸۳] 2\ i)- « مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لَيُباهِيَ بِهِ الْعُلَماءَ أَوْ يُمارِيَ بِهِ السُّفَهآء اوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوّء مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار إِنَّ الرِّياسَةَ لاتَصْلُحُ الّا لِأَهْلها»،(اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۶، باب المستاکل بعلمه والمباهی به).\E

[۴۸۴] 3\ i)- « مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِها، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِها نَفْسَهُ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، باب طلب الریاسة، ح ۴).\E

مِنَ النَّار إِنَّ الْرِّياسَةَ لاتَصْلُحُ الَّا لِأَهْلها»، (اصول کافی، ج ۱، ص ٤٧، ح ٦، باب المستاکل بعلمه والمباهی به).

(۳)- «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بها، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بها نَفْسَهُ»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، باب طلب الریاسۀ، ح ٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۲

باید دانست ریاست طلبی خواه در امر شرعی باشد مانند محراب و منبر و مسند فتوا و قضاوت یا در امور دنیوی باشد مانند سلطنت بر کشوری تا حکمرانی بر قریه و دهکده‌ای و به طور کلی پذیرفتن و دنبال کردن کرسی ریاست اگر از روی حب به دنیا باشد؛ یعنی زیاد کردن ثروت و شوکت و شهرت، هرچند به آخرتش زیان رسد و در حرام افتد، حرام است و اگر زاهد باشد؛ یعنی علاقه شدید به آخرت خود

دارد و برای تأمین حیات جاودانی خود بخواهد خلق را ارشاد کند یا بسط عدل نماید یا از مظلومی دادخواهی کند حلال است و برای حرمت ریاست طلبی به جهت نفسانی روایات فراوانی در اصول کافی و غیر آن است و کافی است تدبر در آیه ۸۳ از سوره قصص که شرح آن در بحث کبر گفته شد: «آن سرای آخرت و بهشت با اهمیت را آماده کرده‌ایم برای آنان که نخواهند برتری را در زمین و نه تبهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است ...».[۴۸۵] و[۴۸۶]

اندرز موسی به دوست دانشمندش

امام صادق علیه السلام فرمود: «موسی بن عمران علیه السلام را همنشینی بود از یارانش که علم

---

[۴۸۵] \i\-(1)i تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةِ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لايُريدُونَ عُلُوّاً فِي الْارْضِ وَلا فساداً والعاقِبَةُ لِلْمُتَّقين\E.

[۴۸۶] \2)i- در رجال ممقانی، جلد ۳، صفحه ۲۰۵ ذیل حالات مختار بن ابی عبیده ثقفی از منتخب نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرموده روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از کنار جهنم عبور می کنند، فریادی از میان آتش سه مرتبه بلند می‌شود یا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم به فریادم رس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جواب نمی‌دهد، پس سه مرتبه می گوید یا امیرالمؤمنین! او را جواب نمی‌دهد، پس سه مرتبه ندا می کند یا حسین! به فریادم رس من کشنده دشمنان تو هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید یا حسین! حجت را بر تو تمام کرد؛ یعنی باید اجابت کنی، پس حسین علیه السلام اجابت نماید او را و مانند باز شکاری او را از آتش بیرون آورد چون از امام صادق علیه السلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند، فرمود چون سلطنت را دوست می‌داشت و خواهان دنیا و نقش و نگار آن بود و دوستی دنیا سر همه گناهان است ...\E

فراوانی داشت وقتی از موسی علیه السلام اجازه خواست که به دیدن بستگانش رود موسی علیه السلام

---

(۱)- تِلْکَ الدَّارُ الآخِرَةِ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لایُریدُونَ عُلُوّاً فِی الْارْضِ وَلا فساداً والعاقِبَةُ لِلْمُتَّقین.

(۲)- در رجال ممقانی، جلد ۳، صفحه ۲۰۵ ذیل حالات مختار بن ابی عبیده ثقفی از منتخب نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرموده روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از کنار جهنم عبور می کنند، فریادی از میان آتش سه مرتبه بلند می‌شود یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم به فریادم رس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جواب نمی‌دهد، پس سه مرتبه می گوید یا امیرالمؤمنین! او را جواب نمی‌دهد، پس سه

مرتبه ندا می‌کند یا حسین! به فریادم رس من کشنده دشمنان تو هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید یا حسین! حجت را بر تو تمام کرد؛ یعنی باید اجابت کنی، پس حسین علیه السلام اجابت نماید او را و مانند باز شکاری او را از آتش بیرون آورد چون از امام صادق علیه السلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند، فرمود چون سلطنت را دوست می‌داشت و خواهان دنیا و نقش و نگار آن بود و دوستی دنیا سر همه گناهان است ...

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۳

فرمود: ارحام را حقی است که باید ادا شود، برو ولکن بپرهیز که به دنیا میل کنی و به آن علاقه‌مند شوی؛ زیرا خداوند به تو علم داده مبادا آن را ضایع سازی و دنیادوست شوی و به غیر خدا متمایل گردی».

آن مرد گفت جز نیکی چیزی نخواهد شد و به سمت بستگانش رفت و سفرش طولانی شد، موسی علیه السلام احوال او را پرسید کسی را از او خبری نبود پس از جبرئیل پرسید و فرمود مرا از همنشینم فلانی آگاهی ده آیا خبری از او داری؟ جبرئیل در پاسخ گفت بلی حاضر است در بیرون خانه ولی به صورت میمون مسخ شده و در گردنش زنجیر است.

موسی علیه السلام ناراحت و برآشفته گردید و به نماز ایستاد و خدا را خواند و گفت پروردگارا! رفیقم همنشینم او را نجات بخش! خداوند به او وحی فرستاد ای موسی! اگر مرا بخوانی تا دو طرف گردنت خرد شود دعایت را درباره او نپذیرم؛ زیرا او را دانشی دادیم و تباهش کرد و به غیر آن یعنی دنیا مایل شد.[۴۸۷]

حیوانهایی به صورت انسان

[۴۸۷] ۱\ i(ُ 1)- منیة المرید، شهید ثانی، ص ۴۹.\E

باید دانست کسی که حیات دنیا را حقیقت و زندگی آخرت را داستان پنداشت و از این‌رو علاقه و همّ او تنها دنیا شد، چنین شخص کمبود انسانیت دارد و اگر در حب دنیا متمکن و مستقر شد به طوری که ذاتی او شد بکلی از سیرت انسانی بیرون و حیوان عالم جان است و پس از مرگ در عالم برزخ این حقیقت آشکار خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صورت، انسانی است و دل، دل حیوان است».[۴۸۸]

هر که تو بینی نه همه آدمند — اکثرشان گاو و خر بی‌دمند

و صورت روان هرانسانی همان خوی حیوانی اوست که در آن راسخ شده است؛ مثلًا اگر در تقلید

[۴۸۸] i(2\ )-« فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوانٍ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۷).E\

و محاکات بوده میمون عالم جان است؛ مانند بسیاری از بشر

---

(۱)- منیهٔ المرید، شهید ثانی، ص ٤٩.

(۲)- «فَالصُّورةُ صُورَةُ إِنْسانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوانٍ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷٤

خاورمیانه و شرقی‌ها که در تقلید و پیروی از راه و روش غربی‌ها از میمون کمی ندارند و اگر در شکم‌پرستی و زن پرستی و نافهمی فرو رفته پس از گاو و خر و خوک، کمبودی ندارد و اگر در عجب و کبر و نخوت و درندگی قوی شده، پلنگ و گرگی شده است و اگر در شر رسانی و حیله‌گری متمکن گردیده، شیطانی است و اگر انسانی در هریک از این خویهای حیوانی راسخ شد در عالم

ملکوت به شکلهای گوناگون خواهد بود و عجب آنکه در هر شکلی باشد شناخته می‌شود که این فلانی است و تحقیق این مطلب در بخش نخست این کتاب دانسته شد.

علی (ع) درندگان را معرفی می‌فرماید

چون بیشتر دوستداران دنیا در بخل و حسادت و درندگی کمبودی از سگ ندارند، امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را سگ شناخته می‌فرماید: «و بپرهیز از اینکه فریب خوری به آنچه می‌بینی از میل اهل دنیا به سوی آن و بر جستن ایشان بر آن جز این نیست که ایشان سگهای عوعو کننده و درندگان شکار کننده‌ای هستند که آزار می‌رسانند بعض آنها بر بعضی و قویّ آنها ذلیل و ناتوان را می‌خورد و زیادشان کمشان را»:

این جهان بر مثل کرکسان دور از مرداریست هزار هزار

این مرا آن همی وآن مر این را همی زند مخلب زند منقار

آخرالامر بگذرند وز همه بازماند این همه مردار

«سنائی»

ناگفته نماند آنچه از آیات و روایات نقل شد، نمونه‌ای بود از آیات و روایات زیادی که در باب مذمت دوستی دنیا رسیده که درباره هیچ گناهی یک‌دهم آن نرسیده و درآنچه نقل شد برای دانستن حرمت وبزرگی گناه حبّ قوی استقلالی به‌دنیا کفایت است.

حکم مرتبه سوم کراهت است

کسی که به زندگی دنیوی خود و اوضاع آن دوستدار و علاقه‌مند است لکن دوستی و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۵

علاقه‌اش به دنیا نسبت به دوستی و علاقه‌اش به خدا و آخرت ضعیف و ناچیز است و آخرت نزدش مهمتر است، آبادی آخرت خود را می‌خواهد و می‌جوید هرچند در آن خرابی دنیایش باشد و از این روی از هرلذت نفسانی که زیان آخرتش در آن باشد در فرار و گریز است.

نشانه حب ضعیف به دنیا و حب قوی به آخرت آن است که اگر زیانی به دنیایش رسد تا اندازه‌ای ناراحت می‌شود و اگر به آخرتش زیان برسد؛ مثلًا گناهی از او سرزند یا از کار خیری محروم شود، چند برابر ناراحت و پریشان حال و گریان و لرزان

خواهد شد و تا یقین به قبولی توبه خود نکند و جبران آنچه از او فوت شده، ننماید آرام و قرار نمی‌گیرد و چنانی که اهل دنیا در زیانها و ناکامیهای دنیوی مضطرب و پریشان می‌شوند و در رسیدن به آرزوها و هوسها، شادمان و شیرین کام و آرام هستند، او در زیانهای آخرتی پریشان می‌گردد و به ذکر خدا و آخرت و کردارهای آخرتی شیرین کام و آرامش دارد.

مانع کمال ایمان و ترقی است

و این مقدار حبّ دنیا چون نه منافی با ایمان به خدا و آخرت است و نه موجب فساد و صدور گناه است حرام نمی‌باشد و گناه نیست و آیات و روایاتی که نقل شد شامل این مرتبه از دوستی دنیا نمی‌شود و مورد آنها تنها مرتبه اوّل و دوّم است چنانچه شرح داده شد.

لکن این مرتبه سوّم از دوستی دنیا منافی با کمال ایمان و مانع از ترقی انسانی است؛ زیرا تمام سعادت انسانی که برای آن آفریده شده، رسیدن به مقام قرب حضرت آفریدگار است و آن حاصل نخواهد شد جز به دوستی و علاقه‌مندی. آن هم به طور انحصار؛ یعنی تنها علاقه‌مندی او پروردگار منعم باشد و جز او هیچ آفریده‌ای را مستقلًا دوست ندارد بلکه همه را به تبع دوستی او دوست بداردو جهان فانی و باقی و هر که و هرچه در آنهاست همه را آثار رحمت و نشانه‌های قدرت و انواع نعمت او شناسد و از این روی

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۶

همه را دوست بدارد تا جایی که خود و زن و فرزند و سایر علاقه‌هایش را داده خدا و امانت او بیند و به این جهت به همه علاقه‌مند باشد[۴۸۹]:

---

[۴۸۹] i(1)\E\

به جهان خرّم از آنم عاشقم بر همه عالم
که جهان خرّم از که همه عالم از
اوست اوست

نیز طاعت و عبادت و هر کردار شایسته‌ای که خدا آن را دوست دارد از جان و دل دوستدار باشد. و نیز پیغمبران و امامان و سایر اهل ایمان که محبوب خداوندند همه را دوستدار و علاقه‌مند باشد، البته شدت و ضعف دوستی هریک به مقدار محبوبیّت آنها نزد خداوند است تا جایی که بهشت جاوید را دوست دارد از جهت اینکه مهمانخانه الهی و محلّ دوستان اوست نه تنها از جهت اینکه محلّ بهره‌ها و لذتهاست. نیز از هرچیزی که موجب سرگرمی از

-امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار ذا الجدارا

وما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا

خدا و سبب حبّ استقلالی به آن است، گریزان باشد.

دوستی غیر خدا دوری از خداست

و چون دانسته شد که سعادت انسانی و کمال او در قرب به خداوند و تمام علاقه‌مندی به اوست پس اگر به کسی یا چیزی از جهان آفرینش حتی خودش مستقلًا علاقه‌مند شود هرچند به مقدار ذرّه‌ای باشد به همان اندازه از خدا دور و به آن چیز نزدیک شده و به همان اندازه از سعادت و رسیدن به مقام عالی انسانیت محروم گردیده است، بنابراین، علاقه‌مندی به غیر خدا مستقلًا به هر کمی که باشد هرچند حرام و موجب عذاب نیست لکن چون مانع از سعادت و موجب محرومیّت است بر هرطالب سعادتی عقلًا پرهیزاز آن لازم است.

حکم شرعی مرتبه سوّم

امّا حکم شرعی این مرتبه از حبّ دنیا، باید دانست که در پاره‌ای از آیات قرآن

---

(۱)

-امر علی الدیار ذا الجدار اقبل ذا دیار لیلی الجدارا

وما حب الدیار ولکن حب من سکن شغفن قلبی الدیارا

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۷

مجید و اخبار از حبّ دنیا به طور عموم نهی شده که شامل هرسه مرتبه آن است چنانچه ذکر خواهد شد و در پاره‌ای دیگر نهی اکید از همان مرتبه اوّل و دوّم شده و وعده عذاب بر آن داده شده چنانچه گذشت.

بنابراین، مرتبه اوّل و دوّم از حبّ دنیا حرام و صاحب آن معذّب خواهد بود و مرتبه سوّم مکروه و صاحبش از سعادت و درجات محروم است.

و برای اختصار به پاره‌ای از آیات و اخبار که به طور عموم از حبّ دنیا نهی شده و به خالی کردن دل از علاقه به غیر خدا امر شده اشاره می‌گردد.

مال و فرزند، شما را از یاد خدا باز ندارد

«ای کسانی که گرویده‌اید مالها و فرزندانتان، شما را از یاد خدا باز ندارد (به اینکه به جای دوستی و علاقه‌مندی به خدا به آنها علاقه‌مند شوید) و هر که

چنین کند (یعنی به جای دوستی منعم، نعمت را از مال و فرزند و غیر آنها مستقلًا دوستدار شود) ایشان زیانکارانند».[۴۹۰]

چون با خدا سر و کاری نداشتند، از عمر خود سود جاودانی که ایمان و کردار شایسته است نبردند.

مردانی که بازداشته نمی‌شوند از یاد خدا

«مردانی که بازرگانی و داد و ستد آنها را از یاد خدا باز ندارد و از برپا کردن نماز و دادن زکات سرگرم نسازد و می‌ترسند روزی را که دلها و چشمها در آن روز همواره دگرگون است».[۴۹۱]

---

(۱)- يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَدُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَالِكَ فَأُوْلَئكَ هُمُ ا لْخسِرُونَ، (منافقون/ ۹).

---

[۴۹۰] i\ -\i\ (1 يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَدُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَالِكَ فَأُوْلَئكَ هُمُ ا لْخسِرُونَ\E، (منافقون/ ۹).\E

[۴۹۱] i\ -\i\ (2 رِجَالٌ لَّاتُلْهِيهِمْ تِجَرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَوةِ وَإِيتَآءِ الزَّكَوةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصرُ\E، (نور/ ۳۷).\E

(۲)- رِجَالٌ لَّاتُلْهِيهِمْ تِجرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَواةِ وَإِيتَآءِ الزَّكَواةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصرُ، (نور/ ۳۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۸

مراد از ذکر خدا در این آیه شریفه، یاد قلبی و دوستی و علاقه‌مندی است؛ یعنی در هرحال و نزد هرکار به خداوند منعم جل‌جلاله دلبند و علاقه‌مندند و به علاقه به او به کارها و نعمتها علاقه‌مند هستند و به دوستی او نزد هرطاعت و عبادتی حاضر و آن را به پا دارنده‌اند:

سر رشته دولت ای وین عمر گرانی به
برادر به کف آر خسارت مگذار
دائم همه جا با همه میدار نهفته چشم دل
کس در همه کار جانب یار

زینتهای دنیا برای امتحان

«ما آنچه بر روی زمین آفریدیم آرایش زمین قرار دادیم تا آنها که نیکوکارترند بیازماییم و ما هرچه بر روی زمین است هموار و بی‌گیاه و بیابان خواهیم کرد».[۴۹۲]

شرح آیه شریفه حسن عمل و عمل صالح (کردار نیک و شایسته) که در قرآن مجید ازآن زیاد نام برده وآن راتنها وسیله سعادت جاودانی دانسته هر کرداری است که از روی محبّت و علاقه‌مندی به خدا و اطاعت از امر او انجام گیرد هر چند در ظاهر عبادت نباشد مانند کسی که خوراک لذیذ خورد و لباس فاخر پوشد نه از روی حظّ نفس و شکم‌پرستی بلکه از روی التذاذ به نعمت حضرت آفریدگار و آشکار کردن احسان او و اطاعت از فرمان او. و کردار زشت و ناروا هرکرداری است که از روی

[۴۹۲] \i\-(1)i إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ا لْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا* وَإِنَّا لَجَعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا\E،(کهف/ ۷- ۸).\E

حظّ نفس و غرض شیطانی ونفع دنیوی باشد، هرچند در ظاهر عبادت باشد مانند عبادت ریاکار و خودپسند.

«زینت» به معنای آراستن و آرایش دادن و جلوه متاع (کالا) است برای جلب توجه مشتری.

منظور اصلی و تبعی از آفرینش

از دقت در این آیه و آیات دیگر قرآن مجید دانسته می‌شود که خداوند جهان

---

(۱)- إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ا لْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا* وَإِنَّا لَجعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزًا، (کهف/ ۷- ۸).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۷۹

آفرین، انواع نعمتها و بهجتها و لذّتها را در کره خاک آفرید و قطره‌ای از دریای بی‌کران جمال هستی را در این کره به اندازه پذیرش آن پخش فرمود[۴۹۳] سپس بشر را آفرید و این کالا را بر او جلوه داد به دو منظور: تبعی و اصلی، منظور «تبعی» از جلوه کالای دنیا آن است که بشر به دنبال آنها رود و آنها را به دست آورد و استفاده کند و بدین وسیله موجب آبادی دنیا و تولید نسل و بقای حیات مادّی موقت او شود.

و اما منظور «اصلی» از جلوه متاع دنیا بر بشر آن است که این نعمتها وسیله شناسایی منعم گردد به طوری که آفریننده و سازنده آنها را جویا و خواهان شود و او را دوستدار و به او علاقه‌مند و از او فرمانبردار و سپاسگزار گردد، نه اینکه به متاع دنیا

[۴۹۳] i\-(1)i وَإِنْ مِّن شَیْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍE\، (حجر/ ۲۱).E\

« و هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما و تحت فرمان ماست خزینه‌های آن(نهاد و نهفته‌های آن) پو فرو نمی‌فرستیم آن را از خزینه قدرت خود مگر به اندازه معلوم که نه کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید».

فریفته شود و به دنبال آن رود و به رسیدن به آن خود را بی‌نیاز پندارد و از این روی متاع دنیا را مورد پرستش و ستایش خود قرار دهد و خود را مالک مطلق و متصرف به حق در کره خاک پندارد و از هرنوع تجاوز به حدود الهی بی‌باک باشد و خلاصه تنها نعمت را شناسد وآن راخواهان باشد وبپرستد ولی منعم رافراموش کند ومتجاوز وناسپاس گردد.[۴۹۴]

[۴۹۴] \2 ¿)– از باب تشبیه معقول به محسوس و روشن شدن مقصود در این داستان دقت کنید:\E

گویند سبب علاقه شدید سلطان محمود غزنوی به غلام خود ایاز آن بود که پس از فتح سومنات هند، جواهرات فراوانی به دست آورد و آنها را بار شتر کردند و به سمت غزنین مراجعت نمود، در یکی از منازل، صندوقی شکست و جواهرهای آن بر زمین ریخت، سلطان فرمان داد هرکه هرچه بردارد برای خودش باشد. وزرا و امرا مشغول به دست آوردن جواهر شدند، یك وقت سلطان به اطراف خود نظر کرد دید جز ایاز که پشت سرش هست کسی دیگر با او نیست و همه درباریانش او را تنها گذاشته به دنبال جواهر رفته‌اند، سلطان به ایاز گفت چرا تو مانند دیگران نرفتی جواهر برداری، گفت دریغم آمد که از خدمت سلطان بگریزم و به جمع جواهر پردازم، سلطان را دشمن فراوان است گفتم مبادا چشم زخمی به سلطان رسد و از تو دور نشدم برای اینکه اگر دشمنی قصد بدی کند جان بی‌ارزش من فدای تو باشد.

من اندر قفای تو می‌تاختم ز خدمت به نعمت نپرداختم

این اخلاص ایاز سبب شد که سلطان با وجود بودن برادر و پسر، او را ولیعهد خود کرد و گاهی او را بر تخت پادشاهی پهلوی خودش می‌نشانید.

خواننده عزیز بداند خداوند از بنده‌ای خشنود و او را دوست دارد که زینتهای دنیا او را از یاد مولا باز ندارد و از هرچه موجب سرگرمی و بازداشت او از یاد خداست در گریز باشد هرچند آن زینت از مباحات باشد.

(۱)- **وَإِنْ مِّن شَیْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ**، (حجر/ ۲۱).

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما و تحت فرمان ماست خزینه‌های آن (نهاد و نهفته‌های آن) پو فرو نمی‌فرستیم آن را از خزینه قدرت خود مگر به

در این داستان نیز دقت شود گویند سلطان محمود در بین جواهرهایی که از هندوستان آورده بود، یاقوت سرخی که شب درخشان بود به دست آورده روزی آن را نشان وزرای خود داد و ارزش آن را پرسید، هریك مقدار زیادی گفتند، سپس آنها را به شکستن آن امر کرد، هیچ‌کس نپذیرفت و گفتند صلاح نیست شکستن چنین گوهری. ایاز وارد شد: ارزش گوهر را از او پرسید، ایاز گفت ارزش آن از آنچه گفته‌اند افزون است، سپس سلطان او را امر به شکستن کرد فوراً ایاز آن یاقوت را شکست، حاضران در دل شادی کردند که ایاز با این کار مغضوب سلطان شد، پس زبان طعن بر او گشوده گفتند چرا چنین کردی به خزینه سلطنتی ضرر زدی تو دشمن سلطانی نه دوست او، ایاز پاسخ داد:

گفت ایاز ای مهتران نامور — امر شه بهتر به قیمت یا گهر

امر سلطان به بود پیش شما — یا که این نیکو گهر بهر خدا

ای نظرتان بر گهر بر شاه بی — قبله‌تان غولست جاده و راه بی

من ز شه بر می‌گردانم نظر — من چو مشرك روی نارم در حجر

بی گهر جانی که رنگین سنگ راه — برگزیند پس نهد او امر شاه

گوهر امر شه بود ای ناکسان — جمله بشکستید گوهر را عیان

حاضران دانستند که امر سلطان برای آزمایش آنها بود و در نتیجه سرفرازی ایاز بیشتر و سر به زیری آنها افزونتر گردید.

اندازه معلوم که نه کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید».

(۲)- از باب تشبیه معقول به محسوس و روشن شدن مقصود در این داستان دقت کنید:

گویند سبب علاقه شدید سلطان محمود غزنوی به غلام خود ایاز آن بود که پس از فتح سومنات هند، جواهرات فراوانی به دست آورد و آنها را بار شتر کردند و به سمت غزنین مراجعت نمود، در یکی از منازل، صندوقی شکست و جواهرهای آن بر زمین ریخت، سلطان فرمان داد هر که هرچه بردارد برای خودش باشد. وزرا و امرا مشغول به دست آوردن جواهر شدند، یک وقت سلطان به اطراف خود نظر کرد دید جز ایاز که پشت سرش هست کسی دیگر با او نیست و همه درباریانش او را تنها گذاشته به دنبال جواهر رفته‌اند، سلطان به ایاز گفت چرا تو مانند دیگران نرفتی جواهر برداری، گفت دریغم

آمد که از خدمت سلطان بگریزم و به جمع جواهر پردازم، سلطان را دشمن فراوان است گفتم مبادا چشم زخمی به سلطان رسد و از تو دور نشدم برای اینکه اگر دشمنی قصد بدی کند جان بی‌ارزش من فدای تو باشد.

من اندر قفای تو ز خدمت به نعمت می‌تاختم نپرداختم

این اخلاص ایاز سبب شد که سلطان با وجود بودن برادر و پسر، او را ولیعهد خود کرد و گاهی او را بر تخت پادشاهی پهلوی خودش می‌نشانید.

خواننده عزیز بداند خداوند از بنده‌ای خشنود و او را دوست دارد که زینتهای دنیا او را از یاد مولا باز ندارد و از هرچه موجب سرگرمی و بازداشت او از

یاد خداست در گریز باشد هرچند آن زینت از مباحات باشد.

در این داستان نیز دقت شود گویند سلطان محمود در بین جواهرهایی که از هندوستان آورده بود، یاقوت سرخی که شب درخشان بود به دست آورده روزی آن را نشان وزرای خود داد و ارزش آن را پرسید، هریک مقدار زیادی گفتند، سپس آنها را به شکستن آن امر کرد، هیچ‌کس نپذیرفت و گفتند صلاح نیست شکستن چنین گوهری. ایاز وارد شد: ارزش گوهر را از او پرسید، ایاز گفت ارزش آن از آنچه گفته‌اند افزون است، سپس سلطان او را امر به شکستن کرد فوراً ایاز آن یاقوت را شکست، حاضران در دل شادی کردند که ایاز با این کار مغضوب سلطان شد، پس زبان طعن بر او گشوده گفتند چرا چنین کردی به خزینه سلطنتی ضرر زدی تو دشمن سلطانی نه دوست او، ایاز پاسخ داد:

گفت ایاز ای مهتران نامور امر شه بهتر به قیمت یا گهر

امر سلطان به بود پیش شما یا که این نیکو گهر بهر خدا

ای نظرتان بر گهر بر شاه نی قبله‌تان غولست جاده و راه نی

من ز شه بر می‌گردانم نظر من چو مشرک روی نارم در حجر

بی‌گهر جانی که رنگین سنگ راه برگزیند پس نهد او امر شاه

گوهر امر شه بود ای ناکسان جمله بشکستید گوهر را عیان

حاضران دانستند که امر سلطان برای آزمایش آنها بود و در نتیجه سرفرازی ایاز بیشتر و سر به زیری آنها افزونتر گردید.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۰

چگونه به زینتهای دنیا می‌آزمایند؟

نیز از مشاهده زینتهای دنیا در نقصهای آن اندیشه کند که اهم آنها فنا و زوال و ناپایداری است، پس یقین کند که در جهان هستی، جهان دیگری خواهد بود که در آن اصل کمال و جمال بی‌نهایت و خالی از هر عیب و نقص است که اهم آن جاودان بودن است و خود را اهل آن بداند؛ یعنی برای آن جهان آفریده شده است؛ زیرا اگر به مرگ زندگی او تمام و نیست و نابود گردد لازم می‌آید عبث و بیهوده کاری در دستگاه آفرینش،

در حالی که تمام اجزای جهان گواهند بر حکمت بی‌پایان آفریدگار خود (شرح این

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۱

مطلب در بحث معاد گفته شد) این است حقیقت آزمایش الهی که بشر را به وسیله زینتهای دنیا می‌آزماید و نتیجه این آزمایش پیدایش و جدا شدن سعید از شقی، طیّب از خبیث پاک سرشت از زشت سرشت، بلند همت از پست همت، انسان سیرت از حیوان سیرت و خلاصه بهشتی و دوزخی است و سپس در جهان جاوید دو صف از بشر تشکیل خواهد یافت، اصحاب یمین که همیشه در بهشت مورد اکرام و انعام بی‌نهایت حضرت آفریدگارند به تفصیلی که در قرآن مجید فرموده و بدین وسیله فضل عظیم الهی آشکار خواهد شد و اصحاب شمال که در همانجایی که برای خود آماده کرده‌اند یعنی دوزخ جاگرفته و به پاداش کردارهای ناروای

خود خواهند رسید و بدین وسیله عدل حقیقی الهی درباره آنها هویدا می‌گردد و چون هر که را به جای مناسبش جای دادند و آنچه سزاوار او است به او دادند آشکار می‌شود که ثنای مطلق حق خداست.[۴۹۵]

خلاصه، پروردگار عالم زندگی دنیا را با زر و زیور و زرق و برقش برای هرفردی از بشر تا ساعت مرگش آزمایشگاه او قرار داده تا دنیا طلب، دنیا دوست، دنیاپرست از آخرت طلب، آخرت دوست و خداپرست تمیز داده شود بنابراین، کسی که به زندگی دنیا علاقه‌مند شود (مستقلًا نه تبعاً) جزء فریب خوردگان و زیانکاران خواهد بود.

«ای مردم! از خشم و عذاب خدا بپرهیزید و از هرچه ناشایست است دوری کنید و بترسید از روزی

[۴۹۵] \i\-(1 í ... وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ ا لْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ا لْعَلَمِينَ\E، (زمر/ ۷۵).\E
... فَرِيقٌ فِي ا لْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ، (شوری/ ۷).

که هیچ پدری به کار پسرش نیاید و او را سودی ندهد و هیچ فرزندی به کار پدر خویش ناید و سودی به او نرساندو بدانید که وعده خداوند حق و راست است پس زندگی این جهانی شما را نفریبد (به اینکه آن را دوست دارید و خود را از خدا بی‌نیاز پندارید) و آن شیطان فریبنده شما را فریب ندهد».[۴۹۶] از دوستی به خدا باز ندارد

---

(۱)- ... وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقّ وَقِیلَ ا لْحَمْدُ لِلَّهِ رَبّ ا لْعلَمِینَ، (زمر/ ۷۵).

... فَرِیقٌ فِی ا لْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ، (شوری/ ۷).

(۲)- یأَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمْ وَاخْشَوْاْ یَوْمًا لَّایَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِی وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازِعَن وَالِدِهِی شَیًا

---

[۴۹۶] i\ -(2 i\ یأَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمْ وَاخْشَوْاْ یَوْمًا لَّایَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِی وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازِعَن وَالِدِهِی شَیًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَوٰةُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ\E،(لقمان/ ۳۳).\E

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَواةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ، (لقمان/ ۳۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۲

یا اینکه شما را به عفو و کرم خدا مغرور نسازد و به گناه جرأت ندهد.

چون خداوند از فریب خوردن به زندگی دنیا نهی فرموده، در سوره انعام آیه ۷۰ و ۱۳۰ و اعراف، آیه ۵۱ و لقمان، آیه ۳۳ و فاطر، آیه ۳۳ و جاثیه، آیه ۳۵ و حدید، آیه ١٤ تکرار فرموده پس بر هرمسلمانی لازم است همیشه از دل خود مراقبت کند و از فریب خورندگان دنیا نباشد.

بهشت برای پرهیزگاران بهتر است

«برای مردم زینت داده شده دوستی شهوات دنیا از زنان و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسبان نشاندار و چهارپایان و مزارع و املاک، اینها متاع

ناچیز زندگی دنیاست لیکن نزد خدا بازگشت نیکوست ای پیغمبر بگو، می‌خواهید بهتر از اینها را به شما خبر دهم؟ برای کسانی که اهل تقوا شدند نزد پروردگارشان باغهایی است که در زیر درختان آنها نهرها جاری است و در آن همیشه متنعم‌اند و آنان را در بهشت زنان پاکیزه و آراسته‌ای می‌باشد و بالاتر از همه خشنودی خداست، آری خدا به حال بندگان بیناست».[۴۹۷]

خلاصه آیه شریفه آنکه خداوند زینتهای دنیا را آفرید و آنها را آزمایش بشر قرار داد که به وسیله آنها خدا دوست شوند و تأمین سعادت جاودانی خود کنند لکن شیطان آنها را فریب داده به جای دوستی خدای جهان آفرین و علاقه‌مندی به حیات آخرتی همین مشتهیات را دوست دار و به زندگی دنیوی علاقه‌مند شدند لکن بدانند این زندگی و

---

[۴۹۷] \i\-(1 i(زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَآءِ وَا لْبَنِينَ وَا لْقَنطِيرِ ا لْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَا لْفِضَّةِ وَا لْخَيْلِ ا لْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعمِ وَا لْحَرْثِ ذَالِكَ مَتعُ ا لْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ ا لْمَابِ* قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ حلِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ\E،(آل عمران/ ۱۴- ۱۵).\E

بهره‌مندی از شهوات آن فانی و مدت آن ناچیز است و علاقه‌مندی به فانی دور از خرد است و به جای دوستی به دنیا دوستدار عالم باقی شوند که بهتر و پایدارتر است.

---

(۱)- زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَآءِ وَا لْبَنِينَ وَا لْقَنطِيرِ ا لْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَا لْفِضَّةِ وَا لْخَيْلِ ا لْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعمِ وَا لْحَرْثِ ذَالِكَ مَتعُ ا لْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ ا لْمَابِ* قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، (آل عمران/ ١٤- ١٥).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۳

از این آیه شریفه به خوبی دانسته می‌شود که حبّ استقلالی به هراندازه باشد شیطانی و مذموم است.[۴۹۸]

---

i(1)\E\ [۴۹۸]

-همچنین دنیا اگرچه خوش شگفت — عیب خود را بانگ زد باجمله گفت

اندر این کون و فساد ای اوستاد — آن دغل کون و نصیحت آن فساد

کون می‌گوید بیا من خوش پیم — و آن فسادش گفت رو من لاشیم

ای ز خوبی بهاران لب گزان — بنگر آن سردی و زردی خزان

روز دیدی طلعت خورشید خوب — مرگ او را یاد کن وقت غروب

بدر را دیدی بر این خوش چار طاق — حسرتش را هم ببین وقت محاق

کودکی از حسن شد مولای خلق — بعد فردا شد خرف رسوای خلق

گر تن سیمین بر آن کردت شکار — بعد پیری بین تنی چون پنبه‌زار

ای بدیده لوتهای چرب خیز — فضله آن را ببین در آب ریز

مر خبث را گو که آن خوبیت کو — در فریب آن حسن و مرغوبیت کو

بس انامل رشك استادان بده — در صناعت عاقبت لرزان شده

نرگس چشم خماری همچو جان — آخر اعمش بین و آب از وی چکان

حیدری کاندر صف شیران رود — آخر او مغلوب موشی می‌شود

طبع تیز دوربین محترف — چون خر پیرش ببین آخر خرف

زلف و جعد مشکبار عقل بر — آخر آن چون دم زشت پیر خر

روایتی عجیب در دوستی دنیا

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در شب معراج خداوند فرمود یا احمد! اگر بنده‌ای نماز و روزه اهل آسمان و زمین را داشته باشد مانند ملک شکم خود را از طعام خالی گذارد و لباس عبادت کنندگان را پوشد، سپس ببینم که در دل او ذرّه‌ای از دوستی دنیا یا خوش‌نامی یا ریاست‌طلبی یا شهرت خواهی یا زینت دنیا است، او را در بهشت جا نمی‌دهم و دوستی خودم را از دلش جدا کنم و دلش را تاریک سازم تا فراموشم کند و شیرینی دوستی

---

(۱)

خوش ببین کونش ز اول با گشاد — و آخر آن رسوائیش بین و فساد

پس مگو دنیا به تزویرم فریفت — ورنه عقل من زدامنش می‌شکیفت

هرکه آخر بین‌تر او مسعودتر — هرکه اول بین‌تر او مطرودتر

-همچنین دنیا اگرچه خوش شگفت

عیب خود را بانگ زد باجمله گفت

اندر این کون و فساد ای اوستاد

آن دغل کون و نصیحت آن فساد

کون می‌گوید بیا من خوش پیم

و آن فسادش گفت رو من لاشیم

ای ز خوبی بهاران لب گزان

بنگر آن سردی و زردی خزان

روز دیدی طلعت خورشید خوب

مرگ او را یاد کن وقت غروب

بدر را دیدی بر این خوش چار طاق

حسرتش را هم ببین وقت محاق

کودکی از حسن شد مولای خلق

بعد فردا شد خرف رسوای خلق

گر تن سیمین بر آن کردت شکار
بعد پیری بین تنی چون پنبه‌زار

ای بدیده لوتهای چرب خیز
فضله آن را ببین در آب ریز

مر خبث را گو که آن خوبیت کو
در فریب آن حسن و مرغوبیت کو

بس انامل رشک استادان بده
در صناعت عاقبت لرزان شده

نرگس چشم خماری همچو جان
آخر اعمش بین و آب از وی چکان

حیدری کاندر صف شیران رود
آخر او مغلوب موشی می‌شود

طبع تیز دوربین محترف
چون خر پیرش ببین آخر خرف

زلف و جعد مشکبار عقل بر
آخر آن چون دم زشت پیر خر

خوش ببین کونش ز اول با گشاد	و آخر آن رسوائیش بین و فساد
پس مگو دنیا به تزویرم فریفت	ورنه عقل من زدامنش می‌شکیفت
هر که آخر بین‌تر او مسعودتر	هر که اول بین‌تر او مطرودتر

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸٤

خودم را به او نمی‌چشانم».[٤٩٩]

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! دوست نداشته است خدا را کسی که دنیا را دوست داشته».[٥٠٠]

---

[٤٩٩] ١\ i(1)- «قال اللّه تبارك و تعالى: يا احمد لوصلى العبد صلوة اهل السماء والارض ويصوم صيام اهل السماء والارض ويطوى عن الطعام مثل الملائكة ولبس لباس العابدين ثم ارى فى قلبه من حب الدنيا ذرة او سمعتها او رئاستها اوصيتها او زينتها لا يجاورنى فى دارى ولا نزعنّ من قلبه محبتى(ولأ ظلمن قلبه حتى ينسانى ولا اذيقه حلاوة محبتى)»،(مستدرك، ج ١٢، ص ٣٦، باب ٦١).E\

[٥٠٠] ٢\ i(2)- «واللّه ما أحبّ اللّه من أحبّ الدنيا»،(همان، ص ٣٩).E\

و همچنین در تفسیر آیه: «در قیامت جز قلب سلیم چیزی به کار نمی‌خورد»، فرمود: «قلبی که از حب دنیا سالم باشد».[۵۰۱]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر که دنیا را دوست داشت ترس آخرت از دلش می‌رود و نداد خدا بنده‌ای را دانش، پس دوستی او به دنیا زیاد شود، جز اینکه خشم خدا بر او زیادتر خواهد شد و از او دورتر می‌گردد».[۵۰۲]

از پیغمبر (ص) پیروی کنید

امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی زمین طعام می‌خورد و نشستنش مانند بندگان بود و به دست خود کفش خویش را می‌دوخت و جامه خود را وصله می‌زد و

---

[۵۰۱] 3\ i‚)- «عنه علیه السلام فی قوله تعالی\i إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّه بقلب سلیم\E قال: هو القلب الذی سلم من حب الدنیا»،(همان، ص ۴۰).\E

[۵۰۲] 4\ i‚)- «من احب الدنیا ذهب خوف الاخرة من قلبه وما آتی اللَّه عبداً علما فازداد للدنیا حباً الا ازداد اللَّه علیه غضبا»،(همان).\E

بر درازگوش برهنه سوار می‌شد و دیگری را ردیف خود سوار می کرد. پرده‌ای بر در خانه آن حضرت بود که در آن صورت نقش شده بود، پس به یکی از زنان خود فرمود: ای فلانه! این پرده را از نظر من دور کن؛ زیرا چون به آن می‌نگرم به یاد دنیا و زینتهای آن می‌افتم پس روی دل خود را از متاع دنیا بگردانید

---

(۱)- «قال اللَّه تبارک و تعالی: یا احمد لوصلی العبد صلوۀ اهل السماء والارض ویصوم صیام اهل السماء والارض ویطوی عن الطعام مثل الملائکۀ ولبس لباس العابدین ثم اری فی قلبه من حب الدنیا ذرۀ او سمعتها او رئاستها اوصیتها او زینتها لا یجاورنی فی داری ولا نزعنّ من قلبه محبتی (ولأ ظلمن قلبه حتی ینسانی ولا اذیقه حلاوۀ محبتی)»، (مستدرک، ج ۱۲، ص ۳٦، باب ٦۱).

(۲)- «واللَّه ما أحبّ اللَّه من أحبّ الدنيا»، (همان، ص ۳۹).

(۳)- «عنه علیه السلام فی قوله تعالی **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّه بقلب سلیم** قال: هو القلب الذی سلم من حب الدنیا»، (همان، ص ٤٠).

(٤)- «من احب الدنیا ذهب خوف الاخرة من قلبه وما آتی اللَّه عبداً علما فازداد للدنیا حباً الا ازداد اللَّه علیه غضبا»، (همان).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۵

کالای دنیا را از نفس خود می‌رانید و دوست داشت که زینت دنیا از نظرش نهان باشد تا از زخارف دنیا جامه فاخر را نگیرد و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید قرار و ایستادن در آن نداشته باشد پس بیرون کرد دنیا را از نفس خود و ببرد حبّ دنیا را از دل خود و نهان کرد دنیا را از نظر خود و

همچنین است هر که چیزی را دشمن دارد نگریستن به آن را هم دشمن دارد و یاد کردن آن را دوست ندارد، می‌فرماید مسلمان باید به پیغمبر خود اقتدا کند و راه و روش او را پیروی کند تا هلاک نشود».[۵۰۳]

دوستی دنیا همگانی است

بشر به اعتبار شناختن حقیقت خود دو گروه است؛ «دهریّین و ملیّین»؛ «دهریّین» آنانند که گویند بشر موجودی است مادّی و از حیوان زیادتی ندارد، از خاک بیرون شده و به مرگ، حیات او تمام و خاک می‌گردد و بر این مطلب قلباً و قولًا و عملًا ثابت هستند؛ یعنی به زبان گویند حیات بشر تنها همین زندگی دنیاست و باید حدّاکثر استفاده را از این زندگی غنیمت شمرد؛ چون به مرگ نیست و نابود

---

[۵۰۳] i(1\ )- قسمتی از خطبه ۱۶۰ نهج‌البلاغه صبحی صالح:« وَلَقَدْ كانَ رَسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم يَأكُلُ عَلَى الْأرْضِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَيَرْكَبُ الْحِمارَ الْعارِيَ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصاوِيرُ فَيَقُولُ يا فُلانَةُ لِإحْدى أَزْوَاجِهِ غَيِّبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إذا نَظَرْتُ إلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيا وَزَخارِفَها فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيا بِقَلْبِهِ وَأَماتَ ذِكْرها مِنْ نَفْسِهِ وَاحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُها عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلا يَتَّخِذَ مِنْها رِيَاشاً وَلا يَعْتَقِدَها قَراراً وَلا يَرْجُوَ فيها مقاماً فَأَخْرَجَها مِن النَّفْسِ وَاشْخَصَها عَنِ الْقَلْبِ وَغَيَّبَها عَنِ الْبَصَرِ وَكَذلِكَ مِنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إلَيْهِ وَأَنْ يُذْكَر عِنْدَهُ».\E

می‌شود و دل آنها هم تنها مایل به دنیا و دوستدار و خریدار شهوات آن است.

و امّا کردار، پس تمام کوشش و جوشش آنها در رسیدن به شهوتها و لذّتها یا بی‌بندوباری است و به دنبال زینتها و نقش و نگارهای دنیا و تأمین آسایش و آرایش این زندگی کوتاه می‌دوند و برای زیاد کردن ثروت و مکنت و قدرت می‌کوشند و رنجها می‌برند: «و گفتند نیست حیات جز زندگی دنیای ما، مرگ و حیات ما تنها در دنیاست

---

(۱)- قسمتی از خطبه ۱٦۰ نهج‌البلاغه صبحی صالح: «وَلَقَدْ کانَ رَسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم یَأکُلُ عَلَی الْارْضِ وَیَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَیَخْصِفُ بِیَدِهِ نَعْلَهُ وَیَرْقَعُ بِیَدِهِ ثَوْبَهُ وَیَرْکَبُ الْحِمارَ الْعارِیَ وَیُرْدِفُ خَلْفَهُ وَیَکُونُ السِّتْرُ عَلَی بابِ بَیْتِهِ فَتَکُونُ فِیهِ الْتَّصاوِیرُ فَیَقُولُ یَا فُلَانَةُ لِإِحْدی أَزْوَاجِهِ غَیِّبِیهِ عَنِّی فَإِنِّی إِذا

نَظَرْتُ الَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيا وَزَخارِفَها فَأَعْرَضَ عَنْ الدُّنْيا بِقَلْبِهِ وَأَماتَ ذِكْرها مِنْ نَفْسِهِ وَاحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُها عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلا يَتَّخِذَ مَنْهَا رِيَاشاً وَلا يَعْتَقِدَها قَراراً وَلا يَرْجُوَ فيها مقاماً فَأَخْرَجَها مِن النَّفْسِ وَاشْخَصَها عَنِ الْقَلْبِ وَغَيَّبَها عَنِ الْبَصَرِ وَكَذلِكَ مِنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ الَيْهِ وَأَنْ يُذْكر عِنْدَهُ».

قلب سليم، ج۲، ص: ۳۸٦

و نمی‌راند ما را جز روزگار و نیست ایشان را دانش به این گفتار نیستند ایشان جز پنداردگان».[۵۰۴]

ملیّین بر سه گروهند

امّا «ملیین» یعنی طرفداران انبیا از یهود و نصارا و مسلمانان که به ارشاد پیغمبران و وحی آفریدگار جهان اقرار دارند که انسان را جز حیات دنیا، زندگی جاودانی دیگری است که در آن بهشت

[۵۰۴] \i\-(1)i وَقَالُواْ مَاهِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَالِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ\E،(حاثیه/ ۲۴).\E

برای نیکوکاران و دوزخ برای بدکرداران است لکن ملیّین در این اعتقاد سه دسته‌اند؛ گروه اوّل آنانند که این اقرار تنها به زبان آنهاست ولی قلباً و عملًا با دهری‌ها یکی هستند؛ یعنی زبانشان از خدا و آخرت می‌گوید لکن دلهایشان با دنیاست دوستی و علاقه‌مندی آنها تنها در لذّت و شهوت و ثروت و مکنت دنیاست و جنبش و کوششان تنها برای رسیدن به خواسته‌های دنیوی است: «می‌گویند به زبانهایشان آنچه را که در دلهایشان نیست»[۵۰۵] و حبّ دنیا در دل آنها همان مرتبه اوّل است که گفته شد.

نمازگزاران مسامحه کار

دسته دوم آنانند که تمام روی دل آنها به دنیا نیست بلکه بیشتر آن رو به دنیا و اندکی رو به آخرت است؛ یعنی دوستی و علاقه شدید آنها به لذّات و اوضاع زندگی دنیوی است و از این روی بیشتر جنبش و

[۵۰۵] i\-(2 i\ ... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّالَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ...E\، (آل عمران/ ۱۶۷).E\

کوشش آنها برای آن است و چون به حیات آخرتی خود بی‌علاقه نیستند برای آن هم جنبش ناچیزی می‌کنند و کردارهای شایسته ناقابلی هم دارند؛ مثلًا برای رسیدن به حظّ نفسانی و لذت دنیوی مقدار زیادی از عمر و مال را بی‌دریغ صرف می‌کنند ولی برای رسیدن به خشنودی خدا و آسایش آخرت اندکی از عمر و مال را با سختی و نداشتن اخلاص صرف می‌کنند و آنها را مراتبی است که به مرتبه شدیدش اشاره شده در آیه شریفه:

---

(۱)- وَقَالُواْ مَاهِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا وَمَا یُهْلِکُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَالِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ، (جاثیه/ ۲٤).

(۲)- ... یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّالَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ ...، (آل عمران/ ۱٦۷).

قلب سلیم، ج ۲، ص: ۳۸۷

«وای بر نمازگزاران آنان که ایشان در نماز مسامحه کارانند آنان که ریا می‌کنند و انفاق نمی‌کنند».[۵۰۶]

اگر دلهای آنها وابسته به پروردگار و سرای آخرت بود در توجّه به خدا و یاد او دچار سستی نمی‌شدند و برای نشان دادن به مردم کار نمی‌کردند و خلاصه حال این دسته دوّم از ملیین همان مرتبه دوّم از حب دنیاست که گذشت دسته سوم به عکس دسته دوّم‌هستند؛ یعنی دوستی و وابستگی شدید آنها خدا و آخرت است و دلشان از حبّ ناچیز به دنیا خالی نیست.

در این جهت همه یکسانند

خواننده عزیز اگر در حال ملیین عالم دقت می‌کنی می‌بینی عموم آنها جز اندکی همه از دسته

---

۵۰۶ \i\-(1)i فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ وَيَمْنَعُونَ ا لْمَاعُونَ\E،(ماعون ۴- ۷).\E

اوّل و دوّمند یعنی یهود و نصارا و مسلمین در هر کشوری از شرق و غرب و خاورمیانه که باشند با اختلاف زبانی که بر سر مذهب دارند همه بالاتفاق با دهری‌ها در مسأله حب دنیا قلباً و عملًا متفق و متحد شده‌اند.[۵۰۷]

[۵۰۷] i2\ 2ُ)– در کتاب دنیا در خطر سقوط، تألیف ابوالحسن علی الندوی، راجع به اینکه بشر امروز مادیگری و دنیادوستی و شهوت پرستی را که از اروپا به تمام کشورهای جهان سرایت کرده به جای خداپرستی و آخرت طلبی و حقیقت و معنویت و آدمیت پذیرفته است مطالب خواندنی و سودمندی بیان کرده است و در این مقام چند جمله کوتاه از آن نقل می گردد.\E

حس دینی، دنیا به کجا منتهی می‌شود؟ دنیا به کجا می‌رود؟ آیا بعد از زندگی این جهان زندگی دیگری موجود است و اگر باشد چگونه است؟ آیا در زندگی دنیا تعلیمات و راهنمایی به مسائل آخرت موجود است؟ راه صحیحی که انسان را به زندگی رضایت‌بخش آخرت برساند چیست؟ و آیا نقطه شروع این راه کدام است؟ بهترین راه برای رسیدن به نعمتهای ابدی و بی‌پایان آن جهان کدام است، این راه را از کجا به دست آوریم؟

این پرسشهایی است که همیشه در بشر خصوصاً شرقی‌ها رسوخ داشته و به دنبال یافتن پاسخهای مثبت آنها کوشش می‌کردند و مبدأ آنها حس ششمی است غیر از حواس پنجگانه و به نام حس دینی از آن تعبیر می‌شود و همان فطرت بشری است که در قرآن مجید از آن یاد شده

ولی بشر امروز بکلی آن حس را از دست داده و اصلًا این پرسشها به خاطرهاش نمی‌گذرد.

تا اینکه گوید: قرن بیستم یا قرن مادیت بزرگترین مشکلی که پیغمبران با آن رو به رو می‌بوده‌اند، مبارزه مردمی بوده است که از حس دینی محروم یا آنکه آن را بکلی از دست داده بودند راستی آنان که مغز و فکرشان حالت جمود به خود گرفته و روح دینی ندارند و تصمیم گرفته‌اند که در امور دینی و اخروی فکر نکنند مصیبت بزرگی برای رهبران الهی بوده‌اند و هرچه پیغمبران به دعوت خود می‌افزودند با کمال بی‌اعتنایی می‌گفتند(زندگی منحصر به همین دنیاست، می‌میریم و زنده می‌شویم ولی قیامتی وجود ندارد– انعام/ ۹۴).

باز می‌گفتند(قلب و گوش ما مطالب شما را درك نمی‌کند بین ما و شما پرده‌ای است شما مشغول کار خود باشید ما نیز به کار خود مشغول هستیم– فصلت/ ۵) بشر امروز هم حس دینی را از دست داده و دیگر این‌گونه پرسشها در قلب کسی جای ندارد و او را به خود مشغول نمی‌کند و اگر هم فردی توجهی کرد و بحث نمود روی ایمان و علاقه به حل و کشف این مسائل نیست(و تنها به غرضهای نفسانی است) باید قبول کرد که امروز این مسائل دینی و الهی جای خود را به مسائل مادی داده است و فرزندان قرن بیستم ما فکر خود را درباره مسائل مادی صرف کرده، کاری

به اینکه آیا جهان دیگری هست یا نیست ندارند فکر مردم امروز این است که نقد را نباید به نسیه تبدیل کرد و تمام این مباحث و موضوعات را باید به دانشمند فلسفه و روحانی گذاشت که او خود بنشیند فکر کند و کتاب بنویسد آری. جوان امروز مرد کار و کوشش است زندگی را جز در کارخانه‌ها و ادارات و به کار انداختن ماشینها و گرفتن سود و یا حقوق آخر هفته و ماه و سلامت تن و زندگی خوش چیز دیگری نمی‌داند اما جهان دیگر از نظر او معلوم نیست و شاید از وهم و خیال تجاوز نکند خلاصه آنچه مورد بحث هفته و ماه و سال نیست و مورد ابتلای او قرار نمی‌گیرد مسائل دین و حوادث پس از مرگ است.

امروزه افکار دینی و الهی در قلبها جای ندارد و زندگی مادی درهای عقل و منافذ فکر را مسدود کرده و وسیله‌ای برای روشن شدن افکار دیگر در دست نیست و عقلها و قلبها و چشمها و گوشها از درك مطالب دینی و سخنان پیغمبران و رهبران دینی بسته شده است و ناراحتیها را که مردان الهی و راهنمایان دینی امروز از دعوت این دسته مردم می‌کشند در بدترین و منحطترین اجتماعات گذشته بشری نکشیده‌اند؛ زیرا این دسته غافلند که آیا جهان دیگری هست یا نه و به این موضوعات توجهی ندارند خدا درباره همین دسته به پیغمبرش می‌گوید: انَّكَ لاتُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الْصُّمَّ الْدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ نمل/ ۸۰؛« تو نمی‌توانی به مردگان و کرهایی که تو را رها کرده و می‌روند مطلبی بفهمانی».

تا اینکه گوید: عصر ما عصر مادیت محض است که مردم آن تمام توجه خود را به زندگی این جهان معطوف نموده و به جهان دیگر معتقد نیستند تا برای آن عالم ذخیره و توشه‌ای برگیرند آیا ممکن است برای عالمی که به آن اعتقاد ندارند ذخیره کنند؟ متمدنین عصر، به استثنای معدودی معتقدند که باید از هر راهی که ممکن است ثروت را به دست آورد و در راه حوایج صرف کرد.

عصر ما شرافت وبزرگواری را درپول ولباس ووسایل زندگی می‌داند و چون این‌گونه شرافتها در حال تغییر است انسان مجبور است پولهای فراوانی صرف کند تا مطابق میل اجتماع باشد و چون پول را به دست باید آورد بدون تأمل از هرراهی که ممکن شد به دست می‌آورند حلال یا حرام با زحمت یا بدون زحمت و چون همه مردم قدرت کافی برای زحمت یا به دست آوردن پول ندارند همیشه در غم و اندوه کم پولی به سر می‌برند و بزرگترین آرزوی آنها پول است.

آری، گرفتاریهای روحی و ناراحتیهای وجدانی به دنبال هم به سروقت پیروان مد می‌آید و چاره‌ای ندارند- بدبختی دیگر این است که مدها غالباً در تغییر است- اتومبیل، رادیو، کفش، کلاه، وسائل آرایش و لوازم اطاق که همه روزه کارخانه‌ها نوع تازه آن را به بازار وارد می‌کنند با اینکه هیچکدام از لوازم اولیه زندگی نیست اما محیط، آن را لازمه شخصیت و جزء شرایط تمدن می‌داند تا آنجا که هرکس از این لوازم تمدن مصرف نکند جزء زنده‌ها محسوب نیست. این‌گونه علل است که ارزش ثروت را آنقدر بالا برده که در هیچ دوره و تاریخی سابقه نداشته امروز ثروت مانند جان انسان است و به منزله بزرگترین نیرویی است که مردم را به فعالیت و کار بیش از حد وادار کرده است، امروز پول محور کار مخترعین و صنعتگران و سیاستمداران شده است، نمایندگان مجلس را به نمایندگی وادار می‌کند، دانشمندان را به نوشتن کتاب وامی‌دارد، جنگجویان را وادار به جنگ می‌سازد خلاصه مدار تمام فعالیتها پول شده است.

سپس در بحث« دنیا به سمت جاهلیت می‌رود» مادیگری و دنیاپرستی کشورهای جهان را شرح می‌دهد و چون نقل آنها موجب طول کلام است به کتاب مزبور مراجعه شود.

(۱)- فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ وَيَمْنَعُونَ ا لْمَاعُونَ، (ماعون ٤-٧).

(۲)- در کتاب دنیا در خطر سقوط، تألیف ابوالحسن علی الندوی، راجع به اینکه بشر امروز مادیگری و دنیادوستی و شهوت پرستی را که از اروپا به تمام کشورهای جهان سرایت کرده به جای خداپرستی و آخرت طلبی و حقیقت و معنویت و آدمیت پذیرفته است مطالب خواندنی و سودمندی بیان کرده است و در این مقام چند جمله کوتاه از آن نقل می‌گردد.

حس دینی، دنیا به کجا منتهی می‌شود؟ دنیا به کجا می‌رود؟ آیا بعد از زندگی این جهان زندگی دیگری موجود است و اگر باشد چگونه است؟ آیا در زندگی دنیا تعلیمات و راهنمایی به مسائل

آخرت موجود است؟ راه صحیحی که انسان را به زندگی رضایت‌بخش آخرت برساند چیست؟ و آیا نقطه شروع این راه کدام است؟ بهترین راه برای رسیدن به نعمتهای ابدی و بی‌پایان آن جهان کدام است، این راه را از کجا به دست آوریم؟

این پرسشهایی است که همیشه در بشر خصوصاً شرقی‌ها رسوخ داشته و به دنبال یافتن پاسخهای مثبت آنها کوشش می‌کردند و مبدأ آنها حس ششمی است غیر از حواس پنجگانه و به نام حس دینی از آن تعبیر می‌شود و همان فطرت بشری است که در قرآن مجید از آن یاد شده

ولی بشر امروز بکلی آن حس را از دست داده و اصلًا این پرسشها به خاطره‌اش نمی‌گذرد.

تا اینکه گوید: قرن بیستم یا قرن مادیت بزرگترین مشکلی که پیغمبران با آن رو به رو می‌بوده‌اند، مبارزه مردمی بوده است که از حس دینی محروم یا آنکه آن را بکلی از دست داده بودند راستی آنان که مغز و فکرشان حالت جمود به خود گرفته و روح دینی ندارند و تصمیم گرفته‌اند که در امور دینی و اخروی فکر نکنند مصیبت بزرگی برای رهبران الهی بوده‌اند و هرچه پیغمبران به دعوت خود می‌افزودند با کمال بی‌اعتنایی می گفتند (زندگی منحصر به همین دنیاست، می‌میریم و زنده می‌شویم ولی قیامتی وجود ندارد- انعام/ ٩٤).

باز می گفتند (قلب و گوش ما مطالب شما را درک نمی کند بین ما و شما پرده‌ای است شما مشغول کار خود باشید ما نیز به کار خود مشغول هستیم- فصلت/ ٥) بشر امروز هم حس دینی را از دست داده و دیگر این‌گونه پرسشها در قلب کسی جای

ندارد و او را به خود مشغول نمی‌کند و اگر هم فردی توجهی کرد و بحث نمود روی ایمان و علاقه به حل و کشف این مسائل نیست (و تنها به غرضهای نفسانی است) باید قبول کرد که امروز این مسائل دینی و الهی جای خود را به مسائل مادی داده است و فرزندان قرن بیستم ما فکر خود را درباره مسائل مادی صرف کرده، کاری به اینکه آیا جهان دیگری هست یا نیست ندارند فکر مردم امروز این است که نقد را نباید به نسیه تبدیل کرد و تمام این مباحث و موضوعات را باید به دانشمند فلسفه و روحانی گذاشت که او خود بنشیند فکر کند و کتاب بنویسد آری. جوان امروز مرد کار و کوشش است زندگی را جز در کارخانه‌ها و ادارات و به کار انداختن ماشینها و گرفتن سود و یا حقوق آخر هفته و ماه و سلامت تن و زندگی خوش چیز دیگری نمی‌داند اما جهان دیگر از نظر او معلوم نیست و

شاید از وهم و خیال تجاوز نکند خلاصه آنچه مورد بحث هفته و ماه و سال نیست و مورد ابتلای او قرار نمی‌گیرد مسائل دین و حوادث پس از مرگ است.

امروزه افکار دینی و الهی در قلبها جای ندارد و زندگی مادی درهای عقل و منافذ فکر را مسدود کرده و وسیله‌ای برای روشن شدن افکار دیگر در دست نیست و عقلها و قلبها و چشمها و گوشها از درک مطالب دینی و سخنان پیغمبران و رهبران دینی بسته شده است و ناراحتیها را که مردان الهی و راهنمایان دینی امروز از دعوت این دسته مردم می‌کشند در بدترین و منحطترین اجتماعات گذشته بشری نکشیده‌اند؛ زیرا این دسته غافلند که آیا جهان دیگری هست یا نه و به این موضوعات توجهی ندارند خدا درباره همین دسته به پیغمبرش می‌گوید: **انَّکَ لاتُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الْصُّمَّ الْدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرینَ** نمل/ ۸۰؛ «تو نمی‌توانی به

مردگان و کرهایی که تو را رها کرده و می‌روند مطلبی بفهمانی».

تا اینکه گوید: عصر ما عصر مادیت محض است که مردم آن تمام توجه خود را به زندگی این جهان معطوف نموده و به جهان دیگر معتقد نیستند تا برای آن عالم ذخیره و توشه‌ای برگیرند آیا ممکن است برای عالمی که به آن اعتقاد ندارند ذخیره کنند؟ متمدنین عصر، به استثنای معدودی معتقدند که باید از هر راهی که ممکن است ثروت را به دست آورد و در راه حوایج صرف کرد.

عصر ما شرافت وبزرگواری را درپول ولباس ووسایل زندگی می‌داند و چون این‌گونه شرافتها در حال تغییر است انسان مجبور است پولهای فراوانی صرف کند تا مطابق میل اجتماع باشد و چون پول را به دست باید آورد بدون تأمل از هرراهی که ممکن شد به دست می‌آورند حلال یا

حرام با زحمت یا بدون زحمت و چون همه مردم قدرت کافی برای زحمت یا به دست آوردن پول ندارند همیشه در غم و اندوه کم پولی به سر می‌برند و بزرگترین آرزوی آنها پول است.

آری، گرفتاریهای روحی و ناراحتیهای وجدانی به دنبال هم به سروقت پیروان مد می‌آید و چاره‌ای ندارند- بدبختی دیگر این است که مدها غالباً در تغییر است- اتومبیل، رادیو، کفش، کلاه، وسائل آرایش و لوازم اطاق که همه روزه کارخانه‌ها نوع تازه آن را به بازار وارد می‌کنند با اینکه هیچکدام از لوازم اولیه زندگی نیست اما محیط، آن را لازمه شخصیت و جزء شرایط تمدن می‌داند تا آنجا که هرکس از این لوازم تمدن مصرف نکند جزء زنده‌ها محسوب نیست. این‌گونه علل است که ارزش ثروت را آنقدر بالا برده که در هیچ دوره و تاریخی سابقه نداشته امروز ثروت مانند جان انسان

است و به منزله بزرگترین نیرویی است که مردم را به فعالیت و کار بیش از حد وادار کرده است، امروز پول محور کار مخترعین و صنعتگران و سیاستمداران شده است، نمایندگان مجلس را به نمایندگی وادار می‌کند، دانشمندان را به نوشتن کتاب وامی‌دارد، جنگجویان را وادار به جنگ می‌سازد خلاصه مدار تمام فعالیتها پول شده است.

سپس در بحث «دنیا به سمت جاهلیت می‌رود» مادیگری و دنیاپرستی کشورهای جهان را شرح می‌دهد و چون نقل آنها موجب طول کلام است به کتاب مزبور مراجعه شود.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۸۹

همگی به شهوتها و لذتها و آرایشهای دنیا وابسته و سخت علاقه‌مندند و ثروت و مکنت هدف اصلی آنها شده و برای رسیدن به این آرزوها به انواع خیانتها

و جنایتها و تبهکاریها و زد و خوردها و خونریزیها، خود را آلوده می‌کنند همه چیز را خواهانند جز رضای خدا، برای آسایش و آرایش زندگی دنیوی شتابانند جز برای آسایش حیات آخرتی خود، از هر حادثه ناگواری پریشانند جز از گناه، از عقب افتادگی دنیوی ترسانند جز از واماندگی اخروی، برای تأمین آتیه مشکوکه دنیوی، اندیشه‌ها و کوششها می‌کنند جز

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۰

برای آتیه حتمی اخروی خود که اصلًا در اندیشه آن نیستند برای زیاد کردن سرمایه و ثروت چه تلاشها که می‌کنند و اگر زیانی ببینند چه ناله‌ها که دارند ولی برای زیاد کردن سرمایه اصلی و ثروت واقعی که ایمان و معنویت و اخلاق آدمی است مانند مردگان جنبشی ندارند.

شگفت‌آور آنکه هر فرقه‌ای از ملیّین با این توافقی که با دهریّین دارند خود را از عذاب و قهر الهی ایمن دانسته و نجات خود را قطعی پنداشته و به پندار ناروای شیطانی مغرور گشته‌اند، بلکه انحصار نجات و سعادتمندی را به خود مدعی هستند.

لاف گزاف یهود و نصارا

مثلًا طایفه یهود که گویند چون ما از نژاد اسرائیل (یعقوب) هستیم اشرف اولاد آدم می‌باشیم و در دنیا حق حکومت و آقایی برای ماست «و در آخرت هم آتش دوزخ به ما نرسد جز چند روزی».[۵۰۸]

(همان چهل روزی که گوساله را پرستیدند) در حالی که به حکم قطعی عقل و صریح قرآن مجید، تمام افراد بشر با هم برابرند، گروهی را بر گروه دیگر «شرافت و مزیتی جز به تقوا نیست».[۵۰۹]

---

[۵۰۸] \i\-(1)i/ وَقَالُواْ لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا ...E\، (بقره/ ۸۰).E\

[۵۰۹] \i\-(2)i/ ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلَكُمْ ...E\، (حجرات/ ۱۳).E\

نیز یهود و نصارا گویند ما «ابناء اللَّه واحباء اللَّه واولیاء اللَّه» هستیم و بهشت سرای جاودانی تنها برای ماست! البته این سخنی است که به زبانشان می‌گویند و در واقع دوستداران و وابستگان به دنیا هستند نه خدا و آخرت، به گواهی حرص شدیدی که به دنیا دارند[۵۱۰] و در حقیقت اولیای شیطانند نه رحمان، علاقه‌مندان به شهوات و لذات دنیویه‌اند نه جوار خدا و سرای آخرت.

---

(۱)- وَقَالُواْ لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا ...، (بقره/ ۸۰).

(۲)- ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ ...، (حجرات/ ۱۳).

(۳)- وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ ...، (بقره/ ۹۶).

---

[۵۱۰] i\ -\i\(3 i/ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ ...E\، (بقره/ ۹۶).E\

پس چرا از مرگ می‌ترسید؟

آنچه را که می‌گویند نجات در آخرت و بهشت تنها برای ماست اگر راستی باور دارند و به این مطلب معتقدند پس چرا از مرگ و جدا شدن از ماده و طبیعت وحشت‌زده و در فرارند و آرزوی درازی عمر را دارند برای بهره‌مندی از شهوات دنیا: «بگو ای پیغمبر به یهود اگر سرای آخرت ویژه شماست نه سایر مردم، چنانچه در این ادّعا راستگویید، آرزوی مرگ کنید».[۵۱۱]

در «تفسیر مجمع» گوید: زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین دارد باید مرگ را که تنها وسیله رسیدن او به بهشت است از زندگی دنیا که سرتاسرش مشقت و زحمت و ناراحتی و اندوه است دوست‌تر دارد و کسی که یقین دارد که چون

[۵۱۱] i\ i\-(1)i قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ ا لْأَخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ا لْمَوْتَ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ E\، (بقره/ ۹۴).E\

بمیرد به حیات سرتاسر سعادت و بهجت جاودانی می‌رسد، مرگ را بر حیات ترجیح خواهد داد؛ مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود به خدا سوگند! انس پسر ابوطالب به مرگ از انس بچه به پستان مادرش افزون است. و در جنگ صفّین بین دو صف تنها حرکت می‌کرد، فرزندش حسن مجتبی علیه السلام گفت این طور سزاوار نیست ممکن است دشمن کمین کند و کشته شوی، امام علیه السلام فرمود: پدرت باکی ندارد از اینکه بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او وارد گردد.

«عمّار یاسر» در همان جنگ هنگامی که حرکت کرد برای جهاد، با یقین به کشته شدن با کمال شادی می‌گفت الآن می‌رسیم به ملاقات دوستانم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش.

امّا آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که فرمود: «آرزو نکند یکی از شما مرگ را

به سبب سختی و فشار زندگی که به او رسیده لکن بگوید خدایا! زنده‌ام دار مادامی که زندگی، خیر من باشد و بمیرانم وقتی که مرگ خیر من باشد»[۵۱۲]، پس در این حدیث نهی شده از آرزو کردن مرگ برای اینکه آن دلیل بر جزع و ناخشنودی از قضای الهی است (و

---

(۱)- قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ ا لْأَخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ا لْمَوْتَ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ، (بقره/ ۹٤).

(۲)- «لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن لیقل اللهم احینی مادامت الحیاة خیراًلی وتوفنی ما کانت الوفاة خیراً لی»، (تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ١٦٤).

---

[۵۱۲] i(2\ )-« لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن لیقل اللهم احینی مادامت الحیاة خیراًلی وتوفنی ما کانت الوفاة خیراً لی»،(تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۴).E\

در حقیقت امر به صبر و تسلیم است) و نیز نهی از آرزوی مرگ برای این است که مؤمن باید دوست دارد که مرگ او دیرتر برسد تا گذشته خود را تلافی کند و برای سفر آخرت خود توشه‌ای تدارک نماید.

و دوستی ماندن در دنیا به این قصد با دوست داشتن اصل مرگ منافاتی ندارد مانند کسی که از طرف سلطان وقت دعوت به حضور سلطان شده و وقت آن تعیین نگردیده دوست دارد که تا اندازه آماده کردن برای حضور تأخیر افتد و گماشتگان سلطان پس از آماده شدنش به دنبالش بیایند و امّا اصل حضور را دوستدار و آرزومند است و به تفصیل گفته شد که حبّ تبعی به دنیا مطلوب و لازمه ایمان به خدا و آخرت است.

امّا یهود پس دنیا را با لذّات دوست دارند و آرزوی عمر دراز دارند برای بهره‌مندی از لذّات دنیا تا جایی که دوست دارند که هزار سال عمر کنند و از مرگ، سخت هراسان و ترسانند و همین گواه است بر دروغ آنها که می‌گویند ما دوستداران خداییم و بهشت مخصوص ماست.

و امّا مسلمانان پس هردسته‌ای خود را پیرو قرآن و دوستدار رسول و آل او می‌پندارند و نجات خود و هلاکت دسته دیگر را حتمی ادّعا می‌کنند در حالی که همه فرقه‌ها جز معدودی دلهایشان پر از حبّ دنیاست چسبیده و وابسته به حیات دنیا و اوضاع آن هستند نه به خدا و رسول، پیرو شهوات نفسانی و فرمانهای شیطانی می‌باشند نه قرآن، اندیشه و تلاش آنها تأمین زندگی و رسیدن به خوشیهای دنیوی است برای هردانشی که نفع دنیوی در آن باشد زحمتها می‌کشند ولی برای معارف الهی و احکام

دینی قدمی برنمی‌دارند هرصدای شیطانی که آنها را بخواند فوراً اجابت می‌کنند و در هرمجلس غفلتی حاضر می‌شوند ولی از محضر علمای ربّانی که آنها را به یاد خدا و رسول و آخرت می‌اندازد گریزانند.

آثار بد برای فرار از علما

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بیاید زمانی بر مردم که فرار می‌کنند از علما چنانی که

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۳

گوسفند از گرگ فرار می‌کند، خداوند آنها را به سه بلا گرفتار می‌کند، نخست برکت را از مالشان برمی‌دارد، دوّم سلطان ظالمی را برایشان مسلط می‌کند، سوّم بی‌ایمان از دنیا می‌روند».[۵۱۳]

---

[۵۱۳] ۱\ i؛(1)-« سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب ابتلاهم اللّه تعالی بثلثة اشیاء الاول: یرفع البرکة من اموالهم والثانی سلط اللّه علیهم سلطاناً جائراً والثالث: یخرجون من الدنیا بلا ایمان»،(سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۲۰).E\

نیز فرمود: «می‌آید بر مردم زمانی که شکمهایشان خدای آنهاست، زنهایشان قبله‌هایشان است، مال دنیا دین آنهاست، شرافتمندیشان در متاع و اثاثیه آنهاست، نمانده در آن زمان از ایمان جز نامی و از اسلام جز آداب و رسومی و از قرآن جز درسی، مسجدهایشان از جهت بنا آباد است ولی دلهایشان از جهت هدایت خراب است، علمای آن زمان بدترین مردمان بر زمین هستند[٥١٤] (یعنی بیشتر آنها دنیا دوستند)».

یا صاحب الزمان (عج) به ظهورت شتاب کن

بایددانست که‌این بی‌ایمانی وتبهکاری وانواع فتنه وفساد و زیادتی فحشا و منکرات که بشر امروز در اثر علاقه شدید به دنیا به آنها آلوده است هیچ قدرتی از آنها جلوگیری نمی‌تواند کند و متّصل رو به افزونی است تا وقتی که تمام بشر از این زندگی به

---

[٥١٤] ١\ 2 i)- « یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم ونسائهم قبلتهم ودنانیرهم دینهم وشرفهم متاعهم لایبقی من الایمان الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه ولا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورة من البناء وقلوبهم خراب من الهدی علمائهم شرّ خلق اللّه علی وجه الارض»،(سفینةالبحار، ج ١، ص ٥٥٧).E\

ستوه آیند و آماده رسیدن مصلح آسمانی شوند و خداوند امام دوازدهم حضرت مهدی «عج» راآشکارفرماید وآن حضرت به‌نور ولایت کلی الهی دلها را روشن سازد و عقلها را رشد دهد به‌طوری که‌همه حقیقت بین‌شوند پس حبّ استقلالی به دنیا که ریشه اصلی تمام فسادهاست از دلها بیرون و به جایش حبّ اصلی به خدا و رسول و آخرت و حبّ تبعی به‌دنیا پیدا کنند و چون چنین شدند حیات طیّبه انسانی را فهمیده‌از زندگی‌لذّت می‌برند.

---

(۱)- «سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب ابتلاهم اللّه تعالی بثلثهٔ اشیاء الاول: یرفع البرکهٔ من اموالهم والثانی سلط اللّه علیهم سلطاناً جائراً والثالث: یخرجون من الدنیا بلا ایمان»، (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۲۰).

(۲)- «یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم ونسائهم قبلتهم ودنانیرهم دینهم وشرفهم متاعهم لایبقی من الایمان الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه ولا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورۀ من البناء وقلوبهم خراب من الهدی علمائهم شرّ خلق اللّه علی وجه الارض»، (سفینۀالبحار، ج ۱، ص ۵۵۷).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹٤

کلبه احزان شود روزی گلستان ...

مسأله ظهور آن حضرت و پر شدن زمین از عدل و داد ضروری مذهب است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اخبار متواتره رسیده بلکه خداوند به تمام پیغمبران بشارت داده که در قسمتی از آخرالزمان تمام بشر با ایمان و تقوا و صلاح و سداد خواهند بود و با کمال خوشی و امنیّت زندگی می کنند.

«و هرآینه نوشتیم در زبور (داوود) از بعد ذکر (تورات) که زمین را بندگان شایسته من ارث می‌برند».[۵۱۵]

و برای دانستن تفصیل زندگی بشر در آن زمان به جلد سیزدهم بحارالأنوار مراجعه شود و به مناسبت مقام، یک حدیث کوتاه اینجا نقل می‌شود.

عقلها کامل می‌شود

امام باقر علیه السلام فرمود: «چون قائم ما قیام کند، خدا دست رحمت بر سر بندگان نهد تا در تعقّل هماهنگ شوند و آرمانهای آنها کامل شود».[۵۱۶]

و عقول بشری تا حدّی می‌رسد که اگر زن جوان با جمالی جعبه پر از جواهر به دست گیرد و از بغداد تا شام راهپیمایی کند یک نفر به نظر خیانت به او

---

[۵۱۵] i\ i\-(1 ی) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصالِحُونَ E\، (انبیاء/ ۱۰۵). E\

[۵۱۶] i\ 2\ ی)- «اذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللَّهُ يَدِهِ عَلَى رُؤُسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِأَحْلامُهُمْ»، (اصول کافی، مترجم، ج ۱، ص ۲۱، کتاب العقل والجهل، ح ۲۱). E\

نگاه نمی‌کند؛ چنانچه در روایت رسیده و خلاصه حبّ دنیا بکلّی از دلها بیرون می‌شود.

در این زمان تکلیف چیست؟

وظیفه هردینداری آن است که اوّل خود را اصلاح کند و حبّ دنیا را از دل بیرون سازد به تفصیلی که گفته می‌شود و سپس از باب نهی از منکر، همسر و فرزندان و دیگران را متنبه سازد و به اندازه توانایی، حبّ دنیا را که ریشه بی‌ایمانی و هرفسادی است از دل

---

(۱)- وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصلِحُونَ، (انبیاء/ ۱۰۵).

(۲)- «اذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللَّهُ يَدِهِ عَلَى رُؤُسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِأَحْلامُهُمْ»، (اصول

کافی، مترجم، ج ۱، ص ۲۱، کتاب العقل والجهل، ح ۲۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۵

آنها بیرون سازد و بدین وسیله انجام وظیفه کرده و تا اندازه‌ای موجب تقلیل فساد در اجتماع بشری گردد.

مغالطه بی‌خردان و پاسخ آنها

امّا آنچه بی‌خردان می‌گویند که امروز کشورهای بزرگ جهان که صنعت و قدرت روزافزون دارند جامعه بشری را به مادیگری و دنیاپرستی و دویدن به دنبال شهوات و لذّات می‌کشانند به طوری که اگر کشوری بلکه فردی بخواهد از آنها پیروی نکند نمی‌تواند زندگی کند و جزء زندگی محسوب نمی‌شود از این روی باید خدا و آخرت را نشناخته

و فراموش شده قرار داد و به تقلید از آنها دنیاپرست شد.

گوییم این سخنی است مطابق تقلید حیوانی و دور از خرد انسانی؛ زیرا اگر انسان عاقل ببیند جمعی خود را در منجلاب انداخته‌اند آیا خردش اجازه می‌دهد برای اینکه از اجتماع فاصله نگرفته باشد خودش را با آنها در نجاست غرق کند؟!

در همان کشورهای بزرگ، دانشمندان هشیاری هستند که از فساد اخلاق و تبهکاریها و کثرت فحشا و خیانتها و جنایتها و خونریزیها و نبودن معنویت و انسانیت ناله‌ها دارند و حکومتها را هشدار می‌دهند ولی کسی گوش به ناله آنها نمی‌دهد و به اندرزهای آنها ترتیب اثر داده نمی‌شود.

در همین کشور خودمان آیا مگر مردم به ناله و فریاد روحانیّین گوش می‌دهند؟

مثلًا آنچه فریاد می‌زنند نسبت به سینماها؛ یعنی مراکز پخش فساد اخلاق با این همه برنامه‌های زننده، عفّت عمومی را به باد دهنده، گمراه کننده، به هرخیانت و جنایتی وادار کننده که سودجویان برای ربودن جوانان می‌کوشند که برنامه‌هایشان بیشتر تهییج شهوت کند و عفّت و انسانیت را برهم زند. آیا مسلمانان حرف می‌شنوند که نروند؟ یا اولیای امور اقدامی در اصلاح آن می‌کنند؟

اندرزی به همه دینداران

انسان به جهت حیوانیتش حسّ تقلید در او قوی است خصوصاً تقلید از کثرت و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۶

جمعیّت و از صاحب قدرت و مکنت و در برابرش خداوند هم به انسان عقل داد تا به دنبال علم و عالم رود و از او پیروی کند هرچند به ظاهر قلیل و

ضعیف باشد و از جهل و جاهل فرار نماید هرچند کثیر و قوی باشد.

بنابراین، به حکم عقل، اروپا و سایر کشورهای بزرگ سزاوار تقلید و پیروی از راه و روش آنها نیستند؛ زیرا به همان اندازه که در دانشهای مادّی اوج گرفته‌اند در دانستن حقایق و علوم ماورای طبیعت به جهل و بی‌خبری فرو رفته‌اند مثلًا اگر از آنها پرسیده شود این جهان عظیم هستی را صاحبی است؟ گویند نمی‌دانیم و مرز دانشهای ما مادّه و مادّیات است. آیا کارخانه حیرت‌انگیز بدن انسان را سازنده‌ای است؟ گویند نمی‌دانیم ما تنها تشریح اجزای بدن و خواص آنها را خوب می‌دانیم. آیا حقیقت انسان را شناخته‌اید؟ گویند نمی‌دانیم ما انسان را بیش از یک حیوان کاملی نشناخته‌ایم، آیا انسان را پس از مرگ حیات دیگری هست که در آن به تمام سعادت برسد؟ نمی‌دانیم و جز حیات

مادّی دنیوی از حیات دیگری بی‌خبریم. آیا سعادت انسان مانند حیوان تنها در شهوترانی و هوسرانی و ثروتمندی و زورگویی یا کشورگیری است یا اینکه سعادتش در کمالات انسانیت مانند عفت، شجاعت، سخاوت، کرامت، عدالت، خیرخواهی و خیررسانی است؟

در پاسخ گویند ما سعادت بشر را جز در کامیابی و هوسرانی نمی‌دانیم و برای اینکه اقرار به جهل و بی‌خبری خود نکنند این پرسشها را به سخریّه و استهزا پاسخ می‌دهند و می‌گویند امروز این اندیشه‌ها بی‌ارزش است، امروز باید اندیشه‌ها و تلاشهای بشری صرف زیاد کردن ثروت و قدرت شود تا از اجتماع عقب نماند.

امروز باید جت ساخت، بمبهای اتمی درست کرد برای خراب کردن آبادیها، بردن ثروتها، ریختن خونهای بی‌گناهان، امروز برای رسیدن به هوسها

بدون هیچ ملاحظه و تأمّل باید شتاب کرد و کیان و شخصیّت خود را زیاد نمود، امروز رحم، انصاف، عدل، عفو، احسان، حلم، وقار، تواضع، غیرت و ... که سابق از کمالات انسانی شمرده می‌شد، الفاظی است که معانی آنها بخاطرها نمی‌گذرد چه رسد از اینکه دارای آنها باشند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۷

امروز از خداوند جهان آفرین به نام تنها باید قناعت کرد و به جای خدا پرستی دنیاپرست شد در شکم خواری و اطفای غریزه جنسی آزادانه به هروسیله نامشروعی که شد دست دراز کرد. در خوشگذرانی و نفس‌چرانی حدّاکثر استفاده را نمود. و اگر جهلها و بی‌خبریهای دنیاداران و آثار شوم و کردارهای ناروای آنها گفته شود سخن به درازا می‌کشد و خواننده عزیز دقّت بیشتری در حالات آنها کند تا از رسوایی آنها بیشتر باخبر شود و در آنچه گفته شد

برای آشکار شدن جهالت آنها کافی است و زرق و برق صنایع و اختراعات آنها وسیله‌ای برای عالم دانستن آنها و جواز تقلید از طریقه شیطانی و دنیاپرستی آنها نشود.

پیغمبران به پیروی سزاوارترند

ای انسان! به حکم عقل خودت باید پیروی کنی از طریقه دانایان و باخبران از حقایق که در رأس آنها سلسله جلیله انبیا هستند آنهایی که از هریک از پرسشهای گفته شده و مانند آن پاسخ مثبت دهند و از آنچه دانسته‌اند خبردار کنند «آیا آنکه راهنمایی می‌کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه خود راه نبرد، تا رهبریش کنند چه شده شما را چگونه حکم می‌کنید؟».[۵۱۷]

و طریقه پیغمبران و دانایان، خداپرستی و تأمین سعادت باقی و تحصیل اخلاق فاضله انسانی است که

[۵۱۷] i\ -\i(1)\ ... أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّايَهِدِّى إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ\E،(یونس/ ۳۵).\E

اهل عقل باید از آن پیروی کنند و امّا طریقه دنیاداران که دنیاپرستی و شهوترانی و هوسرانی است پس سرانجام آن دوزخ است و پیش از دوزخ در همین دنیا نابسامانی و سرگردانی و بدبختی و انواع ناراحتیهاست که اروپا و کشورهای بزرگ به آن گرفتارند.

ای عاقل! اگر دنیاپرستی راه و روش راستی و درستی بود پیغمبران و بزرگان روزگار آن را رها نمی‌کردند در حالی که همه آنها دل از دنیا بریده و به خدا و آخرت چسبیدند.

---

(۱)- ... أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّايَهِدّي إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، (یونس/ ۳۵).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۸

به این مثل دقت کنید

گویند زنی در نهایت زشتی و هیولایی بوده و دیدنش بر وحشت و نفرت بیننده می‌افزود و هیچ مردی را جرأت بر همسری او نبود به ناچار همسر مرد فقیر کوری شد روزی برای همسرش از جمال خود سخن می‌گفت و زیباییهای خود را می‌شمرد تا اینکه مرا خواستگاران فراوان بود لکن از بخت تو من نصیبت شدم و تو یا جادوگری یا مستجاب‌الدعوه که به چنین سعادتی رسیدی.

کور دانا پاسخ محکمی به او داد و دروغش را آشکار ساخت، گفت آنچه از زیبایی خود گفتی اگر راست و درست بود، چشم داران تو را رها نمی‌کردند تا نصیب من کور شوی.

آری زرق و برق دنیا و خوشیها و لذاتش اگر خالص بود یعنی صدها عیب و نقص و زحمت و رنج با آنها

نبود و نیز شکنجه‌های آخرتی به دنبال نداشت واقع‌بینان و روشنهای روزگار که در رأس ایشان حیدر کرّار، وصیّ رسول مختار، امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده می‌شود، دنیاخواه می‌شدند.

از اینجاست که همیشه مشتری دنیا طایفه کوردلان و بی‌خردان و بی‌خبران که در رأس آنها معاویه و پسرش یزید را باید شمرد، هستند چون عیبها و زوال و بی‌اعتباری آن را ندیدند و از خدا و سرای آخرت بی‌خبر بودند و دنیاپرستی را سعادتمندی خود پنداشتند.

دنیا خود را به علی (ع) عرضه می‌دارد

«شهید ثانی» در «کشف الریبه» به سند متصل روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده در فدک که به فاطمه علیها السلام رسیده بود، در بعضی مزارع آن بیلی داشتم و به کار

مشغول بودم، ناگاه زنی را دیدم در نهایت جمال و غایت دلربایی و او را تشبیه به «بثینه» نمودم (و او زنی بوده که در جمال ضرب‌المثل عرب بوده است) گفت ای پسر ابوطالب! مرا همسر خود کن تا خزینه‌های زمین را به تو بنمایم تا دارای ملک شوی و پس از

قلب سلیم، ج۲، ص: ۳۹۹

خودت فرزندانت ملک‌دار شوند، گفتم تو کیستی تا از اهلت تو را خواستگاری کنم، گفت منم دنیا. علی فرمود بازگرد و شوهر دیگر بجوی و سرگرم بیل کاری خود شده و اشعاری انشا فرموده به این مضمون:

«به حقیقت بی‌بهره شد هرکه دنیای فرومایه او را فریفت و نیست دنیا اگر فریبد قرنها سود دهنده، دنیا آمد ما را بر زیّ عزیز بثینه و آرایش او در مثل آن

شیوه‌ها بود، گفتم او را غیر مرا بفریب؛ زیرا من از دنیا سیرم و نادان نیستم و نیستم من در دنیا پیوسته (و مرا چکار با دنیا)؛ زیرا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم افتاد در خاک میان آن سنگها (یعنی پس از مردن محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دلبستگی من به دنیا بی‌جا است) گیرم دنیا بیاورد برای من گنجها و زرها و مالهای قارون و پادشاهی قبیله‌ها آیا این‌طور نیست که بازگشت همه آنها به نیستی است و مطالبه خواهد شد از نگاهدارندگان آن به دشمنیها.

ای دنیا! غیر مرا بفریب؛ زیرا من راغب نیستم به آنچه در تو است از عزت و ارجمندی و ملک و عطا و به حقیقت نفس من خرسند است به آنچه روزی داده شده‌ام، کار تو ای دنیا (با من نیست بلکه با)

اهل بدیها و سختی‌هاست؛ زیرا من از روز قیامت ترسانم و از عذاب همیشگی هراسانم».[۵۱۸]

حب دنیا چگونه ریشه کن می‌شود؟

تنها راه نجات از حبّ دنیا دو چیز است یکی تقویت ایمان به آخرت و دیگری

---

(۱)

---

[۵۱۸] i(1)\E\

-لقد خاب من غرته دنیا دنیة — وما هی ان غرت قروناً بطائل

اتتنا علی زی العزیز بثینة — وزینتها فی مثل تلك الشمائل

فقلت لها غری سوای فانني — عزوف عن الدنیا ولست بجاهل

وما انا والدنیا فان محمداً — احل صریعاً بین تلك الجنادل

وهبها اتتنی بالکنوز ودرها — واموال قارون وملك القبائل

الیس جمیعاً للغناء مصیرها — ویطلب من خزانها بالطوائل

فغری سوای انني غیر راغب — بما فیك من ملك وعزو نائل

فقد قنعت نفسی بما قد رزقته — فشأنك یا دنیا واهل الغوائل

فانی اخاف اللّه یوم لقائه — واخشی عذاباً دائما غیر زائل

-لقد خاب من غرته دنيا دنيئة وما هى ان غرت قروناً بطائل

اتتنا على زى العزيز بثينة وزينتها فى مثل تلك الشمائل

فقلت لها غرى سواى فاننى ولست بجاهل عزوف عن الدنيا

وماً انا والدنيا فان محمداً احل صريعاً بين تلك الجنادل

وهبها اتتنى بالكنوز ودرها واموال قارون وملك القبائل

اليس جميعاً للغناء مصيرها ويطلب من خزانها بالطوائل

فغرى سواى اننى غير راغب بما فيك من ملك وعزو نائل

فقد قنعت نفسی بما قد رزقته فانی اخاف اللّه یوم لقائه
فشأنک یا دنیا واهل الغوائل واخشی عذاباً دائما غیر زائل

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۰

تضعیف حبّ دنیا و راه زیاد شدن و قوی کردن ایمان به آخرت در بخش عقاید به تفصیل گفته شد و در این مقام به طور فشرده تذکر داده می‌شود. باید آیات قرآن مجید و اخبار معتبر که در اوصاف جهان جاودانی انسان پس از مرگ شرح و تفصیل داده شده با تدبر و تفکر بخواند تا در او اثر گذارد و شوق رسیدن به عالم اعلی را در دل زیاد کند و غرض اصلی از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم و نزول قرآن مجید همین است که مسلمانان این خبرها را بشنوند و باور دارند و بدین وسیله دل از دنیا بریده به خدا و آخرت علاقه‌مند و مشتاق شوند و به وسیله کردارهای شایسته‌ای که راهنمایی شده‌اند خود را آماده آن عالم باقی نمایند و متأسفانه مسلمانان از قرآن مجید بی‌بهره شده‌اند بیشتر آنها ماه و سال می‌گذرد و سوره‌ای از قرآن نه به چشم آنها می‌خورد و نه به گوش آنها می‌رسد جز از رادیو یا از مجالس ترحیم و سر گورها، گویا قرآن برای مردگان نازل شده در حالی که قرآن مجید برای دانشمند شدن زندگان و بیداری از غفلت و شفا از جهالت و هدایت به هرفضیلتی است و اگر گفته شود این خواندنها و شنیدنهای قرآن مجید چون غالباً اهانت به کلام خداست سخنی به گزاف نگفته‌اند.[۵۱۹]

---

[۵۱۹] \ 1 i)- « ابوالوفای هروی» گوید: من در مجلس پادشاه، قرآن می‌خواندم و ایشان استماع نمی‌نمودند و سخن می‌گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم برافروخته بود و فرمود:« اتقرء القرآن بین یدی قوم وهم یتحدثون ولا یستمعون وانك لا تقرء بعد هذا الا ما شاء اللّه» و چون بیدار شدم گنگ شده بودم اما چون فرموده بود« الا ما شاء اللّه» اهل حدیث مرا دل بازدادند که زبان تو آخر گشوده خواهد شد تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم خواب می‌کردم، باز رسول خدا

(۱)- «ابوالوفای هروی» گوید: من در مجلس پادشاه، قرآن می‌خواندم و ایشان استماع نمی‌نمودند و سخن می گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم برافروخته بود و فرمود: «اتقرء القرآن بین یدی قوم وهم یتحدثون ولا یستمعون وانک لا تقرء بعد هذا الا ما شاء اللّه» و چون بیدار شدم گنگ شده بودم اما چون فرموده بود «الا ما شاء اللّه» اهل حدیث مرا دل بازدادند که زبان تو آخر گشوده خواهد شد تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم خواب می کردم، باز رسول خدا صلی

صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدم فرمود توبه کردی؟ گفتم بلی یا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:« من تاب تاب اللّه علیه» بعد از آن فرمود: زبان بیرون آور، به انگشت مسبحه زبانم را مسح نمود و فرمود:« اذا کنت بین یدی قوم تقرء کلام اللّه فاقطع قرائتک حتی یسمعوا کلام رب العزه»، چون بیدار شدم زبانم گشوده بود(گلزار اکبری، گلشن ۵۲).\E

« احمد بن طولون» در سنه ۲۷۰ بر مصر حکومت داشت و بعد بر شام و ثغور مستولی شد، ۱۷ یا ۲۶ سال حکومت کرد و گویند شجاع و متواضع و حافظ قرآن بوده. نیز به جود معروف و هم به کثرت خونریزی مشهور بوده و کسانی را که امر به کشتن آنها نموده یا در زندان او مرده‌اند هیجده هزار تن ذکر کرده‌اند، پس ازمرگش یك نفر قاری قرآن سرقبرش قرار دادند پس ازچندی

.....

قاری فرار کرد و دیگر حاضر نشد سر قبر، قرآن بخواند، چون سبب را از او پرسیدند گفت صاحب قبر در خواب مرا زجر کرد و ترسانید و گفت نمی‌خواهم سر گور من قرآن بخوانی؛ زیرا هرآیه که تو می‌خوانی بر سر من می کوبند و می گویند آیا این آیه به گوش تو نرسید که چنین و چنان کردی،(حیوةالحیوان).\E

الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدم فرمود توبه کردی؟ گفتم بلی یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من تاب تاب اللَّه علیه» بعد از آن فرمود: زبان بیرون آور، به انگشت مسبحه زبانم را مسح نمود و فرمود: «اذا کنت بین یدی قوم تقرء کلام اللَّه فاقطع قرائتک حتی یسمعوا کلام رب العزه»، چون بیدار شدم زبانم گشوده بود (گلزار اکبری، گلشن ۵۲).

«احمد بن طولون» در سنه ۲۷۰ بر مصر حکومت داشت و بعد بر شام و ثغور مستولی شد، ۱۷ یا ۲٦ سال حکومت کرد و گویند شجاع و متواضع و حافظ قرآن بوده. نیز به جود معروف و هم به کثرت خونریزی مشهور بوده و کسانی را که امر به کشتن آنها نموده یا در زندان او مرده‌اند هیجده هزار تن ذکر کرده‌اند، پس ازمرگش یک نفر قاری قرآن سرقبرش قرار دادند پس ازچندی

.....

قاری فرار کرد و دیگر حاضر نشد سر قبر، قرآن بخواند، چون سبب را از او پرسیدند گفت صاحب قبر در خواب مرا زجر کرد و ترسانید و گفت نمی‌خواهم سر گور من قرآن بخوانی؛ زیرا هرآیه که تو می‌خوانی بر سر من می‌کوبند و می‌گویند آیا این آیه به گوش تو نرسید که چنین و چنان کردی، (حیوۀالحیوان).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۱

خلاصه، این خواندنها و شنیدنها حتی در غالب منبرها به هرغرض نفسانی آلوده است چیزی که در کار نیست تدبر و تأثر از کلام خداست آنکه می‌خواند به غرض اجرت یا جلوه نفس است آنکه

می‌شنود به غرض مشغولی و سرگرمی است خصوصاً اگر به صدای خوشی خوانده شود.

آیا قرآن برای تبرک نازل شده؟

بعضی دیگر از مسلمانان قرآنی می‌خرند و به قصد تبرّک آن را در گوشه خانه ضبط می‌کنند یا به قصد تحفظ آن را در لباس گذارده با خود حمل می‌کنند البته تبرّک و تحفظ و توسّل به کلام ربّ‌العالمین پسندیده و مؤثر است لکن قرآن مجید برای این غرض جزئی و ناچیز (مقابل غرض اصلی) نازل نشده بلکه اگر نظرش از قرآن تنها همین غرض باشد به قرآن توهین کرده است و درست مانند نادانی است که دعوتنامه‌ای از طرف سلطان به دست او رسد که در آن به حضور و کیفیت آمادگی و بهره‌مندی از حضور در آن باشد و آن نادان اصلًا نامه را باز نکند و نخواند یا اگر باز کند تنها نقش آن را نظر کند یا اگر بخواند تنها الفاظ را

به زبان بگذراند بدون دانستن معانی یا اگر معانی را بفهمد شوق حضور از خواندن در او پیدا نشود و خود را آماده حضور نسازد و تنها نامه را ببوسد و در جیب لباس یا گوشه خانه اندازد، آیا به دعوتنامه سلطنتی اهانت و بی‌اعتنایی نکرده؟ آیا سزاوار خذلان بلکه قهر و عذاب نیست؟

این است حال بیشتر مسلمانان و امّا معدودی از مسلمین که با قرآن سر و کاری دارند بیشتر آنها تنها به قرائت الفاظ آن به طمع ثواب قناعت کرده‌اند.

البتّه الفاظ مبارک قرآن، کلام خداوند و نور است و از این روی خواندن و نوشتن و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۲

نظر کردن به آنها بهره‌مندی دارد لکن منظور از قرآن خواندن، تدبّر و اندیشه در آن است به‌طوری

که خواننده‌اش به عالم اعلی شایق گردد[۵۲۰] دل از حیات دنیا ببرد و به آخرت

[۵۲۰] i\ 1)i- در چند جا از قرآن مجید امر به تدبر در قرآن مجید شده از آن جمله:i\ کِتابٌ انْزلناهُالَیْكَ مُبارَكٌ لِیَدّبّروا آیاتِهِ ولِیَتَذَكّر اولُوا الأَلْبابِ\E،(ص/ ۲۹)؛« این نامه‌ای است که به تو فرستادیم برکت دهنده(بر خوانندگان و پیروان آن) تا اینکه تدبر و اندیشه کنند در آیات آن و تا زیرکان و خردمندان نیز پند یابند».\E

و برای لزوم تأثر از قرآن مجید کافی است: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدیثِ كِتاباً مَتَشابِهاً مثانِیَ تَقْشعرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذینَ یَخْشوَنَ رَبُّهُمْ ثُمَّ تَلینُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ الی ذِكْرِ اللَّهِ،(زمر/ ۲۳)؛« خدا فرو فرستاد نیکوترین سخن که نامه‌ای هموار مانند یکدیگر(دگرباره دگر باره) که پوست و موی تن کسانی که از خداوند می‌ترسند از آن می‌لرزد، سپس پوستها و موهای ایشان(که به خدا امیدوارند) بیارامد و دلهای آنان به یاد خدا نرم شود».

خلاصه، از خواندن و شنیدن آیات وعید به عذاب ترسان و لرزان می‌شوند و از آیات وعده به رحمت آرام و شادمان می‌گردند پس کسی که از خواندن قرآن متأثر نشود، بداند که با زبانی آلوده و دلی آشفته و به دنیا چسبیده قرآن را خوانده است:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه برانداز — که دار الملك ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی — که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی — که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره — که اینجا صورتش مال است و آنجا شکلش اژدرها

چه علم آموختی آنگه عمل باید که زشت آمد — گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات پرهیزگاران، خطبه ۲۲۱ می‌فرماید:« جزوه‌های قرآن را از روی تأنی و تأمل می‌خوانند نفسهای خود را به آن محزون می‌سازند و دوای دردهایشان را به آن بیرون می‌آورند و چون رسند به آیه رحمت که در آن تشویق است دلهایشان مایل به آن شود از روی طمع و آرزوی شوق، منتظر آن شوند و چون بگذرند به آیه عذاب و ترساننده گوشهای دلشان را به سوی آن فروآورند و گمان برند نعره و آواز جهنم در بیخ گوشهای ایشان است».

(۱)- در چند جا از قرآن مجید امر به تدبر در قرآن مجید شده از آن جمله: **کِتابٌ انْزلناهُاَلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدّبّروا آیاتِهِ ولیَتَذَّکَر اولُوا الأَلْبابِ**، (ص/ ۲۹)؛ «این نامه‌ای است که به تو فرستادیم برکت دهنده (بر خوانندگان و پیروان آن) تا اینکه تدبر و اندیشه کنند در آیات آن و تا زیرکان و خردمندان نیز پند یابند».

و برای لزوم تأثر از قرآن مجید کافی است: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحدیثِ کِتاباً متَشابِهاً مثانِیَ تَقْشعرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذینَ یَخْشوَنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلین جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ الی ذِکْرِ اللَّهِ**، (زمر/ ۲۳)؛ «خدا فرو فرستاد نیکوترین سخن که نامه‌ای هموار مانند یکدیگر (دگرباره دگر باره) که پوست و موی تن کسانی که از خداوند می‌ترسند از آن می‌لرزد، سپس پوستها و موهای

ایشان (که به خدا امیدوارند) بیارامد و دلهای آنان به یاد خدا نرم شود».

خلاصه، از خواندن و شنیدن آیات وعید به عذاب ترسان و لرزان می‌شوند و از آیات وعده به رحمت آرام و شادمان می‌گردند پس کسی که از خواندن قرآن متأثر نشود، بداند که با زبانی آلوده و دلی آشفته و به دنیا چسبیده قرآن را خوانده است:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره

که اینجا صورتش مال است و آنجا شکلش اژدرها

چه علم آموختی آنگه عمل باید که زشت آمد

گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات پرهیزگاران، خطبه ۲۲۱ می‌فرماید: «جزوه‌های قرآن را از روی تأنی و تأمل می‌خوانند نفسهای خود را به آن محزون می‌سازند و دوای دردهایشان را به آن بیرون می‌آورند و چون رسند به آیه رحمت که در آن تشویق است دلهایشان مایل به آن شود از روی

طمع و آرزوی شوق، منتظر آن شوند و چون بگذرند به آیه عذاب و ترساننده گوشهای دلشان را به سوی آن فروآورند و گمان برند نعره و آواز جهنم در بیخ گوشهای ایشان است».

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۳

بندد از خداوند دستوراتش به جنب و جوش آید و از جان و دل آماده عمل کردن به آن فرمانها شود.

در صدها آیه از قرآن مجید سرای آخرت را ستوده و بهشت و نعمتهایش را بیان نموده و پیروان قرآن را به آن دعوت فرموده است[۵۲۱] و در برابر حیات دنیا را مذمت نموده و عیبها و نقصهایش را آشکار فرموده: «و نیست این زندگانی دنیا جز سرگرمی و مشغولی به کارهای باطل و بازی به چیز بی‌حاصل».[۵۲۲]

---

[۵۲۱] \i\-(1)i وَاللَّهُ يَدْعُواْ إِلَىٰ دَارِ السَّلمِ ...E\، (یونس/ ۲۵).E\

[۵۲۲] \i\-(2)i وَمَا هذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْأَخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَE\، (عنکبوت/ ۶۴).E\

یعنی همه اوضاع زندگی این جهان زودگذر است مانند کودکان که در یکجا جمع شوند و بازی کنند و ساعتی شادمان باشند سپس خسته شده از هم جدا شوند:

بازیچه‌ای است این مطاع دهر
طفل فریب بی‌عقل مردمان که بدو مبتلا شوند

(سعدی)

و به حقیقت که سرای دیگر، زندگانی حقیقی اوست که جاودانی است آیا مسلمانان از خواندن و شنیدن این همه آیات از دنیا متنفر و دل بریده و به آخرت شایق و دلبسته شده‌اند یا اینکه تنها به زبان و ظاهر، اسلام و قرآن را پذیرفته‌اند لکن به دل و کردار،

دوش به دوش دهری‌ها دل به دنیا بسته و به دنبال آن می‌دوند و آخرت را فراموش کرده‌اند.[۵۲۳]

[۵۲۳] \ 3\ i(ُ)- برای دانستن ایمان و علاقه‌مندی مسلمانان گذشته تا صدر اسلام به آخرت داستانهای بی‌شماری است، تنها سه داستان کوتاه برای یادآوری ذکر می‌شود:\E

۱-« انس بن نضر» در جنگ احد به میدان رفت و از او خبری نشد، مسلمانان به جستجوی او پرداختند تا اینکه« سعد بن معاذ» او را پیدا کرد، انس متوجه سعد شد و گفت به خدای کعبه سوگند بهشت را مشاهده می کنم و بوی آن به مشامم می‌رسد. سعد گفت زخمهایش را شماره کردیم بیش ازهشتاد زخم به او رسیده بود، بار دیگر به جستجویش رفتم او را نیافتم خواهرش

.....

او را از انگشتان بریده‌اش شناخت و دانست که کشته شده است.\E

۲-« عمیر بن حمام انصاری» در جنگ بدر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که فرمود بپا خیزید و به سوی بهشت بشتابید، بهشتی که وسعت آن آسمان و زمین است.

عمیر گفت به وسعت آسمان و زمین؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری به وسعت آسمان و زمین.

عمیر گفت: به به! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه شد که شادی کردی؟ گفت شاید من هم داخل آن شوم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:« شما از اهل آن خواهید بود». عمیر با شنیدن این جمله چند دانه خرما برداشت و مشغول خوردن شد، سپس گفت اگر من زنده بمانم تا این خرما تمام شود زیاد عمر کرده‌ام، خرما را رها کرد و مشغول پیکار شد تا شهید گردید.

۳-« عمرو بن‌جموح» دارای چهار پسربود وبا پای‌لنگ همراه پسرانش عازم‌میدان‌جنگ احد گردید، فرزندانش به وی گفتند چون شما لنگ هستی خدا بر شما جهاد واجب نکرده است. عمرو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از فرزندانش شکایت کرد که نمی گذارند در جنگ شرکت کنم به خدا سوگند آرزوی من این است که کشته شوم با همین پای لنگ خود به بهشت قدم گذارم.

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جهاد بر تو واجب‌نیست، سپس به‌فرزندان عمرو فرمودبگذارید این پیر مرد پاشکسته در جهاد با دشمن شرکت کند، شاید خدا شهادت را روزی او فرماید. عمرو به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شد و در جنگ احد شهید شد(دنیا در خطر سقوط).

و تفصیل از خودگذشتگی و فداکاری و جانبازی امیرالمؤمنین علیه السلام برای خدا و آخرت در لیلةالمبیت و تمام جنگهای اسلام بر همه آشکار است تا جایی که از هر نبردی که به سلامت برمی گشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت می کرد و می گفت می‌ترسم به سعادت شهادت در راه خدا نرسم و رسول خدا صلی الله علیه

(۱)- وَاللَّهُ يَدْعُواْ إِلَى دَارِ السَّلمِ ...، (یونس/ ۲۵).

(۲)- وَمَا هذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْأَخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ، (عنکبوت/ ٦٤).

(۳)- برای دانستن ایمان و علاقه‌مندی مسلمانان گذشته تا صدر اسلام به آخرت داستانهای بی‌شماری است، تنها سه داستان کوتاه برای یادآوری ذکر می‌شود:

۱- «انس بن نضر» در جنگ احد به میدان رفت و از او خبری نشد، مسلمانان به جستجوی او پرداختند تا اینکه «سعد بن معاذ» او را پیدا کرد، انس متوجه سعد شد و گفت به خدای کعبه سوگند بهشت را مشاهده می‌کنم و بوی آن به مشامم می‌رسد. سعد

و آله و سلم او را بشارت داد که در محراب شهید خواهی شد و همچنین تفصیل فداکاری فرزندش حسین علیه السلام و اصحاب با ایمانش و سایر خواص شیعیان در کتب حدیث و تاریخ ثبت است.

گفت زخمهایش را شماره کردیم بیش ازهشتاد زخم به او رسیده بود، بار دیگر به جستجویش رفتم او را نیافتم خواهرش

.....

او را از انگشتان بریده‌اش شناخت و دانست که کشته شده است.

۲- «عمیر بن حمام انصاری» در جنگ بدر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که فرمود بپا خیزید و به سوی بهشت بشتابید، بهشتی که وسعت آن آسمان و زمین است.

عمیر گفت به وسعت آسمان و زمین؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری به وسعت آسمان و زمین. عمیر گفت: به به! رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم فرمود چه شد که شادی کردی؟ گفت شاید من هم داخل آن شوم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما از اهل آن خواهید بود». عمیر با شنیدن این جمله چند دانه خرما برداشت و مشغول خوردن شد، سپس گفت اگر من زنده بمانم تا این خرما تمام شود زیاد عمر کرده‌ام، خرما را رها کرد و مشغول پیکار شد تا شهید گردید.

۳- «عمرو بن‌جموح» دارای چهار پسربود وبا پای‌لنگ همراه پسرانش عازم‌میدان‌جنگ احد گردید، فرزندانش به وی گفتند چون شما لنگ هستی خدا بر شما جهاد واجب نکرده است. عمرو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از فرزندانش شکایت کرد که نمی‌گذارند در جنگ شرکت کنم به خدا سوگند آرزوی من این است

که کشته شوم با همین پای لنگ خود به بهشت قدم گذارم.

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جهاد بر تووواجب‌نیست، سپس به‌فرزندان عمرو فرمودبگذارید این پیر مرد پاشکسته در جهاد با دشمن شرکت کند، شاید خدا شهادت را روزی او فرماید. عمرو به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شد و در جنگ احد شهید شد (دنیا در خطر سقوط).

و تفصیل از خودگذشتگی و فداکاری و جانبازی امیرالمؤمنین علیه السلام برای خدا و آخرت در لیلةالمبیت و تمام جنگهای اسلام بر همه آشکار است تا جایی که از هر نبردی که به سلامت برمی‌گشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت می‌کرد و می‌گفت می‌ترسم به سعادت شهادت در راه خدا نرسم و رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم او را بشارت داد که در محراب شهید خواهی شد و همچنین تفصیل فداکاری فرزندش حسین علیه السلام و اصحاب با ایمانش و سایر خواص شیعیان در کتب حدیث و تاریخ ثبت است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٠٤

دوستی آخرت با غفلت از آن نمی‌سازد

باید دانست که پیدایش ایمان و علاقه‌مندی به آخرت با غفلت از آن محال است دنیاداران چون همیشه هوش و اندیشه و کوشش آنها دنیاست به آن علاقه‌مند شده‌اند اهل آخرت هم که همیشه به یاد آن هستند و برای آن می‌کوشند به آخرت علاقه‌مندند بنابراین، راه تقویت ایمان و علاقه‌مندی به آخرت زیاد به یاد حیات جاودانی بودن و کم کردن غفلت از آن است.

از اینجاست که در شرع مقدس اسلام مستحب شده زیاد یاد مرگ کردن و وصیت‌نامه و کفن خود را آماده نمودن و به آن نظر کردن و به تشییع جنازه رفتن و در غسل و کفن و دفن مسلمانان شرکت نمودن و به زیارت اهل قبور رفتن و زیاد یاد اموات بودن و برای آنها خیرات فرستادن.

و نتیجه مهم این کارها، همان یادآوری زنده‌هاست از حیات پس از مرگ خود.

خلاصه، کسی که طالب ایمان و علاقه‌مندی به آخرت باشد باید به همان اندازه که در شبانه‌روز به یاد دنیا و اوضاع آن است بیشتر از آن به یاد آخرت خود باشد تا بدین وسیله ریشه خبیثه و حب دنیا از

دلش جدا شده و به جایش حب خدا و آخرت جاگیرد.[٥٢٤]

(۱)- اگر گفته شود این سخن با وضع زندگی بشر امروز سازش ندارد؛ زیرا بشر امروز آنقدر برای خود، کار پیش بینی کرده که کمبود وقت دارد. بسیار روزهایش تمام شود در حالی که بسیاری از

[٥٢٤] \1)i(- اگر گفته شود این سخن با وضع زندگی بشر امروز سازش ندارد؛ زیرا بشر امروز آنقدر برای خود، کار پیش بینی کرده که کمبود وقت دارد. بسیار روزهایش تمام شود در حالی که بسیاری از کارهایش را نتوانسته انجام دهد. و نیز این سخن بهانه‌ای می‌شود برای درستی گفتار بی‌خردان که می‌گویند این با وضع اجتماعی کنونی سازش ندارد.\E

در پاسخ گوییم اوّلًا: بشر امروز راه اسراف و تجاوز از حد را در طلب دنیا پیش گرفته و برای رسیدن به لذات و تجملات و تشریفات و ثروتمندی، آسایش و آرامش و راحتی را بر خود حرام ساخته و شبانه روز می‌دود و کار می‌کند در حالی که این تلاش بی‌اندازه اعصاب او را کوبیده و آماده بیماریها گردیده و در نتیجه موجب کوتاهی اصل حیات او است.

ثانیاً: سخن ما در اندیشه است نه در کار و گفتم باید اندیشه انسانی در تأمین زندگی جاودانیش بیشتر باشد از اندیشه در زندگی کوتاه دنیویش.

و اما کار کردن، پس در روایات فراوانی رسیده که خداوند شخص بیکار و تنبل و کسل را دشمن دارد و نیز آدم حریص که در حب دنیا زیاده روی می‌کند، مبغوض خداست و کسی که کار دنیوی را به طور متوسط انجام می‌دهد اگر منظورش اطاعت امر پروردگار باشد محبوب خداست و همان کارش وسیله تأمین حیات آخرتی او می‌شود؛ مثلًا اگر لشکری است منظورش حفظ امنیت و آسایش مسلمانان و جلوگیری از دشمن باشد، اگر کشوری است مقصودش خدمت به خلق و دادرسی و دستگیری از ناتوانان باشد، اگر فرهنگی است غرضش باسواد شدن کودکان و جوانان و تربیت دینی آنها باشد، اگر در رشته‌های صنعت، تجارت، فلاحت و مانند اینها باشد چون به هریك از اینها در شرع امر شده و نیز امرهای اکید به تحصیل معیشت و

.....

توسعه بر عیال وارد شده(به کتاب تجارت وسائل مراجعه شود) پس اگر منظور اطاعت امر خدا باشد آن کار عبادت و موجب تأمین آخرت است.\E

ثالثاً: نگفتیم زیاد بودن اندیشه آخرت بر اندیشه دنیا واجب است بلکه گفتیم کسی که بخواهد ایمان راست و درست و محکمی داشته باشد و از آن بهره برد باید چنین باشد.

کارهایش را نتوانسته انجام دهد. و نیز این سخن بهانه‌ای می‌شود برای درستی گفتار بی‌خردان که می‌گویند این با وضع اجتماعی کنونی سازش ندارد.

در پاسخ گوییم اوّلًا: بشر امروز راه اسراف و تجاوز از حد را در طلب دنیا پیش گرفته و برای رسیدن به لذات و تجملات و تشریفات و ثروتمندی، آسایش و آرامش و راحتی را بر خود حرام ساخته و شبانه روز می‌دود و کار می‌کند در حالی که این تلاش بی‌اندازه اعصاب او را کوبیده و آماده بیماریها گردیده و در نتیجه موجب کوتاهی اصل حیات او است.

ثانیاً: سخن ما در اندیشه است نه در کار و گفتم باید اندیشه انسانی در تأمین زندگی جاودانیش بیشتر باشد از اندیشه در زندگی کوتاه دنیویش.

و اما کار کردن، پس در روایات فراوانی رسیده که خداوند شخص بیکار و تنبل و کسل را دشمن دارد و نیز آدم حریص که در حب دنیا زیاده روی می‌کند، مبغوض خداست و کسی که کار دنیوی را به طور متوسط انجام می‌دهد اگر منظورش اطاعت امر پروردگار باشد محبوب خداست و همان کارش وسیله تأمین حیات آخرتی او می‌شود؛ مثلًا اگر لشکری است منظورش حفظ امنیت و آسایش مسلمانان و جلوگیری از دشمن باشد، اگر کشوری است مقصودش خدمت به خلق و دادرسی و دستگیری از ناتوانان باشد، اگر فرهنگی است غرضش باسواد شدن کودکان و جوانان و تربیت دینی آنها باشد، اگر در رشته‌های صنعت، تجارت، فلاحت و مانند اینها باشد چون به هریک از اینها در شرع امر شده و نیز امرهای اکید به تحصیل معیشت و

.....

توسعه بر عیال وارد شده (به کتاب تجارت وسائل مراجعه شود) پس اگر منظور اطاعت امر خدا باشد آن کار عبادت و موجب تأمین آخرت است.

ثالثاً: نگفتیم زیاد بودن اندیشه آخرت بر اندیشه دنیا واجب است بلکه گفتیم کسی که بخواهد ایمان راست و درست و محکمی داشته باشد و از آن بهره برد باید چنین باشد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٠٦

ناگفته نماند مصاحبت اهل آخرت برای رسیدن به ایمان تأثیر بسزایی دارد چنانچه رفاقت با اهل دنیا یعنی دوستداران آن زیان فراوان دارد و این مطلب در «بخش عقاید» به تفصیل گفته شد.

تضعیف حب دنیا

برای سرد شدن دل از دنیا و گرم شدن به محبت خدا و رسول و آل او و آخرت چند امر را باید در نظر داشت:

۱- آنچه از باب نمونه و مذمت دنیا از آیات و روایات در این بحث نقل شد باید در آنها تدبر زیادی کرد تا بزرگی گناه حب دنیا را به راستی بفهمد و اینکه آنچه گناه قلبی و جسدی است ریشه اصلی آنها حب دنیاست، به طوری که اگر ریشه کن شود دیگر از شر شیطان و صدور گناه در امان خواهد بود. نیز اگر حب دنیا ریشه کن شود می‌تواند ایمان و کردارهای شایسته‌ای برای آخرت خود داشته باشد و تا دل آلوده حب دنیاست نه ایمان درستی دارد و نه کردار شایسته‌ای که به کار آخرت او خورد؛ زیرا در بحث اخلاص این کتاب به تفصیل گفته شد کردارهای شایسته گاهی نتیجه

باقی دارد که با نیّت خالص و صادق همراه باشد و دوستدار دنیا از صدق و اخلاص بی‌بهره است.

از بستن بار سفر بازمی‌دارد

کافی است در بزرگی گناه حبّ دنیا که بازدارنده است از تدارک توشه سفر آخرت؛ زیرا دنیا محلّ کشت است و آخرت جای برداشت، دنیا مکان تجارت است و آخرت هنگام بهره‌برداری است، پس چیزی که انسان را از کشت و تجارت بازدارد و او را

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۷

بدبخت و تهیدست وارد آخرت کند باید آن را بزرگتر گناه و سخت‌تر خطر دانست و نجات از آن را از هرچیز دیگر واجب‌تر شمرد.

غرض اهمیت دادن به گناه حبّ دنیاست و دانستن اینکه گناهی است کشنده و ریشه تمام بیماریهای

روانی و گناهان قلبی و جسدی است اگر بیماری سل و سرطان به حیات مادّی دنیوی خاتمه می‌دهد و سبب خلاصی از رنجهای زندگی می‌شود بیماری حبّ دنیا به حیات روحانی انسانی خاتمه می‌دهد به طوری که مرده عالم جان می‌شود و از سعادتهای حیات جاودانی محروم می‌گردد بلکه به رنجهای زندگی دنیوی و شکنجه‌های آخرتی مبتلا خواهد شد.

باید درد موجود را درمان کرد

باید دانست هیچ کس دلش از بیماری حبّ دنیا سالم نیست؛ زیرا بشر از وقتی که به دنیا می‌آید و شعور حیوانی پیدا می‌کند به دنیا علاقه‌مند می‌شود تا وقتی که شعور انسانی دارا شود و از حیات جاودانی خود باخبر گردد آنگاه است که بر او لازم می‌شود دل از این حیات عاریه بریده و به حیات دیگر خود وابسته گردد.

بنابراین، بر هرفردی لازم است سه مرتبه حبّ دنیا را که به تفصیل گفته شد بداند سپس به خود رجوع کند و ببیند چه مرتبه‌ای از حبّ دنیا در دل اوست و جداً آماده درمان شود.

خطر تا لب گور

نیز باید دانست انسانی تا در دنیاست در خطر اختلاف حالات و تلوّن است؛ مثلًا ممکن است یک ماه و یک سال، مرتبه سوم حبّ دنیا را داشته باشد و بعد در اثر کثرت غفلت مرتبه دوّم در دلش پیدا شود تا جایی که مرتبه اوّل که کفر است در دلش آشکار گردد. خلاصه، مؤمن همیشه باید مراقب دل و حال خود باشد و به درمان خود مسامحه نکند و در «بحث قساوت» به این مطلب اشاره شد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۰۸

حرص شدید و اندوه بی‌حد

باید دانست کسی که به گناه حبّ دنیا آلوده است علاوه بر هلاکت ابدی و شکنجه‌های آخرتی و محرومیّت از سعادتمندی، در همین حیات دنیا دچار شکنجه و رنجها و محنتها خواهد شد تا جایی که مرگ را آرزومند می‌شود و به طور فشرده به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- **حرص شدید:** اگر ندارد می‌دود تا بیابد و چون یافت به آن آرام نمی‌گیرد و به دنبال بیشترش می‌دود تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر آدمی را دووادی از طلا باشد وادی دیگر می‌طلبد.

۲- **اندوه بی‌حد:** همیشه در اندوه آتیه است از تهیدستی و نرسیدن به خواسته‌هایش سخت هراسان است اگر چیزی از دنیا که داشته از قوای بدنی و مالی و سایر علاقه‌ها از دست بدهد پریشان و نالان

و زندگی بر او سخت می‌شود و هیچ چیز آرامش نمی‌کند.

حسادت، خشم و بی‌باکی

۳- کسی که دوستدار دنیاست نمی‌تواند محبوب خود را با دیگری ببیند و از رسیدن بهره‌های دنیوی به دیگری می‌سوزد و می‌گدازد هرچند خودش بهره‌هایی داشته باشد لکن نمی‌خواهد جز خودش به وصال محبوبش که دنیا است برسد.

٤- خشم: دوستدار دنیا اگر خلاف میلی در جهتی از زندگی برایش پیش آید نمی‌تواند خودداری کند و خشمگین می‌شود و در آتش خشم خود می‌سوزد و می‌گدازد.

٥- بی‌باکی: دوستدار دنیا برای رسیدن به آرزوها و هوسها، عاقبت‌اندیشی نمی‌کند و بی‌باک و بی‌ملاحظه می‌شود و از این روی دچار مزاحمات و

زد و خوردها و کشمکشها می‌گردد تا جایی که جانش را بر سر آنها تلف می‌کند.

٦- سخت مردن: عاشقهای دنیا هنگام مرگ که می‌فهمند باید از معشوق خود فاصله ابدی گیرند حالشان معلوم است و هراندازه علاقه‌مندی به زندگی دنیا بیشتر باشد

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٠٩

جدایی از آن سخت‌تر خواهد بود. «و جدایی افتاد میان ایشان و آنچه می‌خواستند و هوس داشتند».[٥٢٥]

خلاصه، مرگ برای دوستداران دنیا اول فراق و جدایی است؛ چنانچه برای دوستداران آخرت اول

[٥٢٥] \i\-(1)i وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ...E\، (سبأ/ ٥٤).E\

وصال و کامرانی است «و ایشان در آنچه هوس کنند و میل نمایند دلهایشان جاودانانند».[۵۲۶]

و آشکار است که هراندازه شیرینیهای زندگی را بیشتر چشیده و ثروت؛ بیشتر اندوخته باشد مردن و بریدن از آنها حسرت‌آورتر است.[۵۲۸]

---

[۵۲۶] i\ -(2)i\ ... وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ...E\، (انبیاء/ ۱۰۲).E\

[۵۲۷] i(3)E\

چون بلال ز ضعف شد همچون هلال — رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش بگفتا واحرب — پس بلالش گفت نی نی واطرب

تاکنون اندر حرب بودم ز زیست — تو چه دانی مرگ چه عیشست و چیست

گفت جفتش الفراق ای خوش خصال — گفت نی نی الوصالست الوصال

گفت جفت امشب غریبی می‌روی — از تبار خویش غایب می‌شوی

گفت نی نی بلکه امشب جان من — می‌رسد خوش از غریبی در وطن

گفت ای جان و دلم واحسرتا — گفت نی نی جان من وادولتا

گفت آنرویت کجا بینیم ما — گفت اندر حلقه خاص خدا

[۵۲۸] i(4\ )i- گویند سلطان محمود غزنوی عاشق جواهر بود، سه روزی که در بستر بیماری و سکرات مرگ گرفتار بود، امر کرد جواهراتی که از خزائن هند و غیر آن جمع‌آوری کرده بیاورند. صندوقها را برایش باز می‌کردند و هردانه‌ای از آنها را می‌نگریست و سخت می‌گریست و آهE\

.....

حسرت از درون می‌کشید و عاقبت با دلی پر از حسرت، شربت تلخ مرگ را نوشید و شگفت‌آور آنکه در آن حال حاضر نشد مقداری از آنها را بین مستحقین تقسیم کند»،(نقل از زینةالمجالس).E\

(۱)- وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ...، (سبأ/ ٥٤).

(۲)- ... وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خلِدُونَ ...، (انبياء/ ۱۰۲).

(۳)

-چون بلال ز ضعف رنگ مرگ افتاد بر
شد همچون هلال روی بلال
جفت او دیدش پس بلالش گفت نی
بگفتا واحرب نی واطرب
تاکنون اندر حرب تو چه دانی مرگ
بودم ز زیست چه عیشست و چیست
گفت جفتش الفراق گفت نی نی
ای خوش خصال الوصالست الوصال

گفت جفت امشب از تبار خویش غایب
غریبی می‌روی می‌شوی
گفت نی نی بلکه می‌رسد خوش از
امشب جان من غریبی در وطن
گفت ای جان و دلم گفت نی نی جان
واحسرتا من وادولتا
گفت آنرویت کجا گفت اندر حلقه
بینیم ما خاص خدا

(٤)- گویند سلطان محمود غزنوی عاشق جواهر بود، سه روزی که در بستر بیماری و سکرات مرگ گرفتار بود، امر کرد جواهراتی که از خزائن هند و غیر آن جمع‌آوری کرده بیاورند. صندوقها را برایش باز می‌کردند و هردانه‌ای از آنها را می‌نگریست و سخت می‌گریست و آه

.....

حسرت از درون می‌کشید و عاقبت با دلی پر از حسرت، شربت تلخ مرگ را نوشید و شگفت‌آور آنکه در آن حال حاضر نشد مقداری از آنها را بین مستحقین تقسیم کند»، (نقل از زینةالمجالس).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۱۰

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکه بیشتر آلوده به دنیاست، هنگام جدا شدن از آن افسوسش بیشتر و سخت‌تر است».[۵۲۹]

جهان آن به که دانا که شیرین زندگانی
تلخ گیرد سخت میرد

عاقبت به شرّی

[۵۲۹] ۱\ i(1)- کافی، مترجم، ج ۳، ص E\.۴۷۳

کسی که علاقه‌مند به زندگی دنیاست هنگام مرگ که می‌فهمد می‌خواهند او را از معشوقش جدا کنند و آن هم امر خداوند است قهراً خدا و ملک را دشمن می‌شود و کسی که با بغض به خدا وارد سرای آخرت شود حالش معلوم است و به گواهی قرآن مجید و روایات متواتره نجات از دوزخ نخواهد داشت و عذابش همیشگی است و گاه می‌شود در آن ساعت مرگ چیزی را که سخت به آن علاقه داشته، شیطان آن را جلوش ممثل نموده و او را به کفر وامی‌دارد و شواهد این مطلب فراوان است تنها به نقل دو داستان کوتاه قناعت می‌شود.

ابوزکریا در سکرات مرگ

«ابوزکریای زاهد» در سکرات مرگ بود، رفیقش نزد او حاضر و کلمه شهادت را تلقینش می‌نمود، ابوزکریا رو برگردانید مرتبه دوم او را گفت **لا اله**

الا اللّه، باز روبرگردانید، مرتبه سوم گفت نمی‌گویم و بیهوش شد، پس از ساعتی به هوش آمده چشم را گشود و گفت آیا شما به من چیزی گفتید، رفیق او گفت بلی سه مرتبه تو را به کلمه شهادت واداشتیم و تو در دو مرتبه روبرگرداندی و در مرتبه سوم گفتی نمی‌گویم.

گفت بدانید شیطان دوبار نزد من آمد با قدح آب و گفت آب می‌خواهی؟ گفتم آری، گفت بگو عیسی پسر خداست از او رو برگردانیدم و در مرتبه سوم گفت بگو

---

(۱)- کافی، مترجم، ج ۳، ص ٤٧٣.

خدایی نیست به او گفتم نمی‌گویم، ظرف آب را انداخت و فرار کرد و من در جواب او می‌گفتم

نمی‌گویم و اینک می‌گویم: «اشهد ان لا اله الا اللّه وان محمّداً رسول اللّه وان علیاً ولی اللّه».[۵۳۰]

سکه‌های طلا و سند طلبکاری هنگام مرگ

دیگری را هنگام مرگ تلقین گفتند و او روبرگردانید چون بهوش آمد و پرسیدند سبب را، گفت من سخت به اشرفی طلا علاقه دارم در آن حال شخصی نزدم آشکار شد و طبقی پر از سکّه‌های طلا در دست داشت و گفت کلمه شهادت را مگو تا این طبق را به تو دهم و چون من مشغول نظر کردن به آن سکّه‌ها بودم از گفتن کلمه شهادت بازداشته شدم.

و دیگری سند طلبی داشته و در آن حال شیطان می‌خواسته آن را پاره کند از این رو از گفتن کلمه شهادت خودداری کرده بود.[۵۳۱]

---

[۵۳۰] ۱\ i(1\ -لغالی الاخبار.\E

[۵۳۱] ۲\ i(2\ -منتخب التواریخ، ص ۸۵۴.\E

ناگفته نماند که تنها وسیله شیاطین بر تسلط به انسانی همان حبّ دنیا است، پس اگر دوستی به خدا و رسول و آخرت اقوا و اکثر باشد مانند ابوزکریای زاهد، خدا او را یاری خواهد کرد و شیطان را دستبردی به او نخواهد بود «و خداوند تباه نکند ایمان شما را همانا خداوند به مردم رئوف و مهربان است».[۵۳۲]

فرار از اندرز

عاشقهای دنیا از شنیدن عیبها و نقصهای زندگی دنیا و بی‌اعتباری و زوال آن در فرارند، از خواندن کتابی که در آن از دنیا نکوهش و از آخرت مدح شده نفرت دارند از حضور در مجلسی که آنها را تنها به یاد آخرت اندازد در وحشت‌اند از شنیدن نام مرگ و قبر دهشتناک می‌شوند و اهل آخرت را مسخره می کنند و آشکار است که عاشق حاضر

[۵۳۲] \i\-(3 i(... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ\E،(بقره/ ۱۴۳).\E

(۱)- لئالی الاخبار.

(۲)- منتخب التواریخ، ص ۸۵٤.

(۳)- ... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ، (بقره/ ۱٤۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤۱۲

نیست مذمت معشوق را که موجب دل بریدگی از او می‌شود بشنود از اینجاست که درمان بیماری حبّ دنیا در نهایت سختی و اشکال است؛ زیرا دردی را می‌توان درمان کرد که بیمار، آن درد را بفهمد و حاضر برای درمان آن شود.

عاشق دنیا را اگر آیات و روایاتی که در حرمت حبّ دنیا ذکر شد بر او بخوانی و از بزرگی این گناه بترسانی نخواهد پذیرفت و به مغالطه‌ها و اشکال‌تراشی‌های نفسانی دست‌اندازی می‌کند و

پاسخهایی را که در این بحث از آنها داده شده ردّ می‌کند و خلاصه حاضر نیست حبّ دنیا را گناه بداند تا از آن بخواهد توبه کند.

نیز اگر از آفات و بلیّات حبّ دنیا که گفته شد و رنجها و محنتها و بدبختیها و انواع بیماریهای روانی و بدنی که به وسیله حبّ دنیا به او خواهد رسید، گفته شود اصلًا این سخنها را به دل راه نمی‌دهد و حاضر نیست خود را بیمار بداند تا به دنبال درمان آن و کندن دل از دنیا برآید و قلب سلیمی به دست آورد:

این چنین رنجور را حق تعالی اعملوا ما
گفت ای عمو شئتم
گفت چون از جد و در دل او بیش
پند و از جلال می‌زاید خیال

پس ره پند و امر اعرض عنهم
نصیحت بسته شد پیوسته شد

و این فرار از نصیحت و نفرت از یاد خدا و آخرت نشانه اهل دنیاست چنانی که نشانه اهل آخرت نفرت از یاد دنیا و شهوات آن و «آرامش دل و انس و بهجت به یاد خدا و آخرت است».[۵۳۳]۵۳٤۵۳۳

---

[۵۳۳] \i\-(1 í ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ\E،(رعد/ ۲۸).\E

« یا مولای! بذکرك عاش قلبی وبمناجاتك بردت الم الخوف عنی»،(دعای ابی‌حمزه).

[۵۳۴] \í(2)- گویند مرد دباغی که مشامش به بوی گند آشنا و خوی کرده، روزی از بازار عطرفروشان گذر کرد، بوی عطر که مناسب او نبود به مشامش رسید، گیج و مدهوش شد و افتاد، مردم گلاب آوردند و بر صورتش پاشیدند بدتر شد، همکارش سبب بیهوشی او را دانست به مردم گفت او را رها کنید که دوای او را من می‌دانم، رفت فضله سگی پیدا کرد و آن را نرم نموده داخل مشام او نمود، چون بوی آشنا به مشامش رسید بهوش آمد و با نشاط شد و از عطر فروشان فرار کرد.\E

.....

\íE آری، کسی که به جیفه دنیا آشنا شده و از یاد دنیا و شهوات و لذات آن شیرین کام گردیده چگونه می‌تواند از یاد خدا و آخرت شیرین کام شود و چون یاد خدا و آخرت مزاحم با شیرین کامی او به دنیاست بلکه موجب تلخ کامی است از آن فرار می کند و کسی که او را به یاد خدا و آخرت اندازد، نادان و بی‌خبر از اوضاع جهان بلکه دیوانه می سازد:\E

چون ز عطر وحی گژ گشتند و گم — بعد فغانشان که تطیرنا بکم

رنج و بیماریست ما را زین مقال — نیست نیکو وعظتان ما را به فال

گر بیاغازید نصحی آشکار — ما کنیم این دم شما را سنگسار

ما به لهو و لعب فربه گشته‌ایم — در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم

هست قوت ما دروغ و لهو ولاغ — شورش معده است ما را زین بلاغ

(۱)- ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمئِنُّ الْقُلُوبُ، (رعد/ ۲۸).

«یا مولای! بذکرک عاش قلبی وبمناجاتک بردت الم الخوف عنی»، (دعای ابی‌حمزه).

(۲)- گویند مرد دباغی که مشامش به بوی گند آشنا و خوی کرده، روزی از بازار عطرفروشان گذر کرد، بوی عطر که مناسب او نبود به مشامش رسید، گیج و مدهوش شد و افتاد، مردم گلاب آوردند و بر صورتش پاشیدند بدتر شد، همکارش سبب بیهوشی او را دانست به مردم گفت او را رها کنید که دوای او را من می‌دانم، رفت فضله سگی پیدا کرد و آن را نرم نموده داخل مشام او نمود، چون بوی آشنا به مشامش رسید بهوش آمد و با نشاط شد و از عطر فروشان فرار کرد.

و از اینجا دانسته می‌شود حکمت ناکامیها و بلاهایی که خداوند به مؤمن می‌رساند تا به دنیا تلخ‌کام و به ذکر خدا و آخرت شیرین‌کام شوند مانند مادر مهربان که سر پستان تلخ می‌کند تا بچه از پستان زده شود و به خوراکهای لذیذی که مادرش تدارك کرده آشنا گردد و به آنها انس گیرد و شیرین کام گردد.

.....

آری، کسی که به جیفه دنیا آشنا شده و از یاد دنیا و شهوات و لذات آن شیرین کام گردیده چگونه می‌تواند از یاد خدا و آخرت شیرین کام شود و چون یاد خدا و آخرت مزاحم با شیرین کامی او به دنیاست بلکه موجب تلخ‌کامی است از آن فرار می‌کند و کسی که او را به یاد خدا و آخرت اندازد، نادان و بی‌خبر از اوضاع جهان بلکه دیوانه می‌سازد:

چون ز عطر وحی بعد فغانشان که
گژ گشتند و گم تطیرنا بکم
رنج و بیماریست ما نیست نیکو وعظتان
را زین مقال ما را به فال

گر بیاغازید نصحی آشکار ما به لهو و لعب فربه گشته‌ایم هست قوت ما دروغ و لهو ولاغ

ما کنیم این دم شما را سنگسار در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم شورش معده است ما را زین بلاغ

و از اینجا دانسته می‌شود حکمت ناکامیها و بلاهایی که خداوند به مؤمن می‌رساند تا به دنیا تلخ کام و به ذکر خدا و آخرت شیرین کام شوند مانند مادر مهربان که سر پستان تلخ می‌کند تا بچه از پستان زده شود و به خوراکهای لذیذی که مادرش تدارک کرده آشنا گردد و به آنها انس گیرد و شیرین کام گردد.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۱۳

باید در قرآن تدبر نمود

خداوند برای اندرز و هشیاری بشر در آیات قرآن مجید حقیقت زندگی دنیا را بیان و بی‌اعتباری و فنای آن را با ذکر مثلها آشکار فرموده تا پیروان قرآن از مهلکه حبّ دنیا نجات یابند و وظیفه هرمسلمانی است که در این آیات تدبّر کند و مکرر بخواند تا به غرض از این آیات که دل بریدگی از دنیا و وابستگی به آخرت است برسد و برای نمونه به نقل یک آیه اکتفا می‌شود.

دنیا بازیچه و لاف و گزاف است

«بدانید که زندگی دنیا بازی و بازیچه و بیهوده‌کاری است و آرایش و لاف و گزاف میان خودتان و زیاد کردن در مالها و فرزندان، درست مانند بارانی است که گیاه روییدن آن کشاورزان را به شگفت آورد سپس خشک شود تا بینی که آنها

زرد شده پس از آن گیاه کاه گردد و خشک و خرد شود و در جهان دیگر (که نه بازی است و نه نابکاری) عذابی است سخت (برای کافران) و آمرزش و خشنودی از خدا (برای مؤمنان) و زندگانی دنیا

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤١٤

جز به فریب روز به سر بردن چیزی نیست».[۵۳۵] باید دانست که این آیه شریفه شرح زندگانی اهل دنیا است، توضیح مطلب آنکه از اول خلقت بشر تا آخر همیشه افراد بشر دو دسته بوده و هستند: گروه اول که بیشتر افراد بشرند اهل دنیایند و آنها کسانی هستند که جز زندگی دنیا برای خود حیات دیگری نمی‌دانند و از این روی تمام کوشش آنها رسیدن به لذّات آن است، گروه دوّم که همیشه اندکند اهل آخرتند یعنی حیات دنیا را مقدمه و وسیله

---

۵۳۵ \i\-(1)i اعْلَمُواْ أَنَّمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ا لْأَمْوَالِوَا لْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ا لْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِى ا لْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَآ إِلَّا مَتعُ ا لْغُرُورِ\E،(حدید/ ٢٠).\E

حیات جاودانی خود شناخته‌اند، زندگی آنها عقلایی و رحمانی است نه نفسانی و شیطانی، هدفشان از زندگی شناختن پروردگار خود و ایمان به او و کردارهای شایسته‌ای است که به کار آخرت آید از این روی هرجنبش و کوشش و تلاشی که می‌کنند و به دنبال هر کاری که می‌روند غرض آنها خدایی است به تفصیلی که گفته شد و هر کاری را که بشر به غرض خدایی انجام داد هرچند آن کار نابود می‌شود ولی نتیجه آن که نور طاعت است در ذات او باقی است و در حیات بی‌نهایت به آن بهره‌مند است، پس زندگی اهل آخرت در دنیا بازی و بیهوده کاری نیست و اما اهل دنیا چون در اندیشه خدا و آخرت خود نبودند و از این روی کاری که نتیجه باقی داشته باشد انجام ندادند پس تمام کارهاشان بیهوده؛ یعنی زودگذر و بی‌نتیجه است و در حقیقت تمام زندگی آنها از اول عمر تا

مرگ از این پنج چیز (لعب، لهو، آرایش، لاف زدن، مال و فرزند زیاد کردن) بیرون نیست و شرح هریک به طور فشرده گفته می‌شود.

لعب- هرکاری را که بشر انجام می‌دهد اگر به غرض صحیح و راست و درستی نبوده و نتیجه درست و ثابتی بر آن نباشد آن کار را لعب (بازی کردن) گویند مانند کودکان که با هم جمع می‌شوند و می‌کوشند و می‌دوند و با آب و گل و وسیله‌های دیگر کارهایی انجام می‌دهند که هیچ ثمری جز گذشت وقت بر آنها نیست.

بنابراین، جوانان و پیران اهل دنیا که در کارهاشان غرض خدایی ندارند و عموماً

---

(۱)- اعْلَمُواْ أَنَّمَا الْحَيَواةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ

أَعْجَبَ ا لْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِى ا لْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا ا لْحَيَواةُ الدُّنْيَآ إِلَّا مَتعُ ا لْغُرُورِ، (حدید/ ۲۰).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤١٥

هوسرانی می کنند با کودکان برابرند[٥٣٦]؛ زیرا نتیجه تمام تلاشها و کارها و جلوافتادنها تا ثروتمندی و

---

[٥٣٦] i(1)\E\

-کودکان سازند در بازی دکان	سود نبود جز که تعطیل زمان
شب شود در خانه آید گرسنه	کودکان رفته بماند یك تنه
این جهان بازیگه است و مرگ شب	باز گردی کیسه خالی پر تعب
سوی خانه گور تنها مانده‌ای	با فغان واحسرتا برخوانده‌ای
کودکان هر چند در بازی خوشند	شب کشانشان سوی خانه می کشند
شد برهنه وقت بازی طفل خورد	دزد ناگاهش کلاه و کفش برد
شب شد و بازی او شد بی‌مدد	رو ندارد که سوی خانه رود
بی شنیدی انما الدنیا لعب	باد دادی رخت و گشتی مرتعب
پیش از آنکه شب شود جامه بجو	روز را ضایع مکن در گفتگو
هین سوار توبه شو در دزد رس	جامه‌ها از دزد بستان باز پس

ریاست طلبی جز امور وهمی و خیالی چیز دیگر نیست و هرکدام از آنها هرنوع رنجی می‌برد و تلاشی می‌کند ثمره‌اش کمال ذاتی و امر ثابتی نیست و خلاصه، عمر خود را به بازی گذراندن و با دست خالی به جهان دیگر وارد شدن است و تنها تفاوتی که با کودکان دارند آن است که کارها و بازی‌های کودکان کوچکتر و کوتاه مدت است و کارهای بزرگسالان اهل دنیا بزرگتر و درازتر است و چنانکه چون شب شود بازی کودکان تمام می‌شود مرگ بزرگسالان هم که رسید بازیهاشان تمام می‌گردد.

لهو- هرکاری را که بشر به وسیله انجام آن از کار مهم و پراثری بازماند آن را لهو (سرگرمی) گویند مانند کودکی که سرگرم کارهای بچگانه شود و بدین وسیله از رفتن دبستان و باسواد شدن بازماند،

(مثنوی معنوی)

بنابراین، عموم کارهای اهل دنیا همه لهو است چون سرگرمی از امر مهم یعنی سرای آخرت و حیات جاودانی است و از اندیشه کردن در نسبت متناهی و نامتناهی، مهم بودن جهان پس از مرگ دانسته می‌شود.

هرانسانی حیات دنیوی او صد سال یا بیشتر بالأخره تمام می‌شود و خوشیهایش نابود می‌گردد پس کسی که به حیات زودگذر و ناچیز دنیا سرگرم و از حیات بی‌نهایت غافل باشد لهو کار است و اهل آخرت چون به هرکاری که مشغولند به غرض خدایی و

---

(۱)

-کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعطیل زمان

شب شود در خانه آید گرسنه کودکان رفته بماند یک تنه

این جهان بازیگه است و مرگ شب باز گردی کیسه خالی پر تعب

سوی خانه گور تنها مانده‌ای با فغان واحسرتا برخوانده‌ای

کودکان هر چند در بازی خوشند شب کشانشان سوی خانه می‌کشند

شد برهنه وقت بازی طفل خورد دزد ناگاهش کلاه و کفش برد

شب شد و بازی او شد بی‌مدد رو ندارد که سوی خانه رود

نی شنیدی انما الدنیا لعب باد دادی رخت و گشتی مرتعب

پیش از آنکه شب روز را ضایع مکن در
شود جامه بجو گفتگو
هین سوار توبه شو جامه‌ها از دزد بستان
در دزد رس باز پس

(مثنوی معنوی)

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤١٦

اطاعت امر انجام می‌دهند و همیشه به دنبال زیادتی ایمان که کمال ذاتی است و کردارهای شایسته که سرمایه آخرتی است هستند پس آنها زیرکان و عاقلان و رستگارانند.

زینت- هرانسانی که بدن یا لباس یا خانه و اثاثیه و سایر علاقه‌هایش را آرایش دهد، عیب و نقص آنها را بپوشاند، ظاهرسازی کند و جلوه دهد به طوری که جلب نظر دیگری شود آن کار را زینت (آرایش دادن) گویند؛ مانند زنان که برای دلربایی مردان به‌وسیله آرایش و ظاهرسازی، عیبهای خود را پوشانیده، خودنمایی می‌کنند و غافلند از اینکه این آرایش و اشتباه کاری تا اندازه کوتاهی است و اندک بیماری یا تهیدستی یا رسیدن به پیری، مشت او باز و رسوا می‌گردد و از همه بالاتر مرگ است که وحشتناکی او را آشکار می‌سازد.

اگر در حالات دنیاداران دقت شود دانسته می‌گردد عموماً زندگی آنها آرایش و ظاهرسازی و عیب‌پوشی است مسکن‌ها را محکم بنا می‌کنند تا فنای آن را بپوشانند ظاهر خانه و بدن و لباس و اثاثیه را آراسته و فریبنده می‌نمایند و به سختی از

مد روز پیروی می‌کنند تا خود را متمدن و مؤدب و بی‌نیاز و درستکار جلوه دهند در ثروت و ریاست می‌کوشند تا خودنمایی کنند اظهار دانش و کمال می‌نمایند تا بی‌خبری خود را از عالم حقیقت بپوشانند اظهار خیرخواهی و درستکاری می‌نمایند تا خودخواهی و خیانتکاری خود را نهان سازند به زبان نام خدا و آخرت و کتاب آسمانی می‌برند و خود را به دینداری جلوه می‌دهند تا دنیا پرستی و شهوترانی آنها آشکار نشود و خلاصه، به همان اندازه که باطنشان به هرزشتی آلوده است، ظاهر خود را به هرزینتی آرایش کرده جلوه می‌دهند، درست به عکس اهل آخرت که باطن خود را که مورد نظر حضرت آفریدگار است آراسته می‌کنند و به زینت ایمان و فضیلت انسانیت و معنویت و خویهای نیک و تقوا، روان خود را آرایش دهند و اما آرایش ظاهرشان تا آنجا که با انسانیت و تقوا منافات نداشته

باشد و به آن امر شده کوشش می‌کنند مانند آرایش کردن زن برای شوهرش یا هنگام معاشرت با دیگری در آینه نظر کردن و دور ساختن هرعیبی که در بدن

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۱۷

یا لباس است و موجب نفرت می‌گردد و بدن و لباس خود را پاکیزه نگهداشتن یا هرگاه خداوند به او نعمت تازه‌ای داد آن را آشکار سازد مثلًا اگر پولی به دستش رسید خانه‌اش را گچکاری کند و غیراینها که در باب زندگی اسلامی رسیده است[۵۳۷] و خلاصه اهل عقل، آرایش ظاهری را از روی اطاعت امر انجام می‌دهند نه از روی خودنمایی و بدین‌وسیله بر آراستگی معنوی خود می‌افزایند.

تفاخر- بی‌خبران از حقیقت به آنچه از حیات دنیا دارا شدند از دانستن صنعت و زیاد کردن ثروت و

[۵۳۷] ۱\ i(1)- روایات فراوانی در وسائل نقل شده و برای فارسی زبانان خواندن« حلیةالمتقین» مجلسی توصیه می‌شود.\E

قدرت و شهرت و ریاست و امتیاز در حسب و نسب (نژاد) به خود می‌بالند و ناز می‌کنند و بر دیگری فخر و مباهات می‌نمایند تا جایی که سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان فخر می‌کنند و بزرگی می‌فروشند و خلاصه حیات بشر امروز به تفاخر به موهومات می‌گذرد از سران کشورهای بزرگ تا دو نفر انسان عادی و چون سرگرم تفاخر شدند دیگر در حقیقت دانی و شناسایی خود و خدا و حیات جاودانی اندیشه نمی‌کنند و به دنبال کمال ذاتی که به مرگ نابود نشود نمی‌روند و به راستی اگر آخر کار یعنی مرگ خود و ماندن سالهای دراز در شکم زمین را اندیشه می‌کردند، از تفاخرهای خود شرمنده شده و از آن دست برمی‌داشتند.

اما حقیقت شناسان چون اصل حیات دنیا را نسبت به حیات بی‌نهایت جهان پس از مرگ ناچیز دانسته‌اند تمام دانستنیها و داراییها و علاقه‌های این

حیات را موهوم شناخته و تفاخر به آنها را دور از خرد می‌دانند.[۵۳۸]

---

(۱)- روایات فراوانی در وسائل نقل شده و برای فارسی زبانان خواندن «حلیهٔالمتقین» مجلسی توصیه می‌شود.

(۲)

---

[۵۳۸] i(2)\E\

-دنیا چو حباب است ولیکن چه حباب — نه بر سر آب بلکه بر روی سراب

وان نیز سرابی که ببینند به خواب — وآن خواب چه خواب خواب بدمست خراب

***

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم — آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او — که گر امروز نبرده است به فردا ببرد

.....

***

شنیده‌ای تو که محمود غزنوی شب دی — نشاط کرد و شبش جمله در سمور گذشت

یکی فقیر در آن شب لب تنور گرفت — لب تنور بر آن مستمند عور گذشت

چو شب گذشت برآورد نعره کی محمود — شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

-دنیا چو حباب است ولیکن چه حباب

نه بر سر آب بلکه بر روی سراب

وان نیز سرابی که ببینند به خواب

وآن خواب چه خواب خواب بدمست خراب

***

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم

آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او

که گر امروز نبرده است به فردا ببرد

***

شنیده‌ای تو که محمود غزنوی شب دی یکی فقیر در آن شب لب تنور گرفت

نشاط کرد و شبش جمله در سمور گذشت

لب تنور بر آن مستمند عور گذشت

چو شب گذشت برآورد نعره کی محمود

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

و جز ایمان و تقوا که کمال ذاتی و حقیقی و ثابت و شرافتمندی است تمام افراد بشر را با هم برابر و مساوی می‌دانند و هیچ فردی را بر دیگری مزیتی نیست و به چیزی که ناپایدار و موهوم است حق مباهات کردن و برتری جستن ندارند «گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست».[۵۳۹]

زیادتی در مال و فرزند

کسانی که خود را مادّی و حیات را تنها زندگی دنیوی پنداشتند و سخنان انبیا را از حیات جاودانی نپذیرفتند پس هدف زندگی را گم کرده به زیاد کردن و اندوختن مال از منقول و غیرمنقول و سایر علاقه‌ها مشغول شده‌اند و در حقیقت شعور انسانی را از دست داده‌اند؛ زیرا غرض از مال رفع نیازمندیهای زندگی موقت است مثلًا خانه برای

[۵۳۹] \i\-(1 i) ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلَكُمْ ...E\، (حجرات/ ۱۳).E\

آسایشگاه مدّت زندگی است لباس برای پناه از سرما و گرما و حفظ آبروست، خوراک برای نگهداری قوای تن است، زن برای زندگی کردن و دفع غریزه جنسی و بقای نسل است و همچنین امور دیگر. بنابراین، انسانی که بیش از اندازه نیازش مال دنیا را جمع و اندوخته می‌کند و مانند دوزخ همیشه «هل من مزید» گوید و قارون سیرت گردد از خردمندی جدا شده است.

آیا خرد نمی‌گوید «برای نهادن چه سنگ و چه زر» آیا پس از پایان عمر کوتاهش این اندوخته‌ها را نفعی است؟ ناگفته پیداست که خردمندان و اهل ایمان نه این‌طورند که به دنبال مال و ثروت نمی‌روند یا اگر مالی به دستشان رسید آن را دور می‌اندازند بلکه مال را می‌طلبند و دوست می‌دارند لکن برای رفع نیازمندیهای دنیوی و تأمین حیات

جاودانی، و ثروتمندی را با لذّات دوست ندارند و به عبارت دیگر مال را از راهی که

---

(۱)- ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ ...، (حجرات/ ۱۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤١٩

خدا اذن داده به دست می‌آورند و به راهی که امر فرموده صرف می‌کنند و بدین وسیله دنیا و آخرت خود را آباد می‌نمایند.[٥٤٠]

در برابر آنها دنیاداران تنها به ثروتمندی حریصند از هرراهی که باشد هرچه به دوشیدن ضعیفان و

---

[٥٤٠] i(1)\E\

-چیست دنیا از خدا غافل بدن — نی قماش و نقره و فرزند و زن

مال را کز بهر حق باشی حمول — نعم مالٌ صالحٌ گفتش رسول

آب در کشتی هلاك کشتی است — آب در بیرون کشتی پشتی است

چونکه مال و ملك را از دل براند — زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند

پایمال کردن ناتوانان باشد و چون به حیات جاودانی علاقه ندارند از صرف کردن آن در راه خدا سخت بخیل‌اند و خلاصه نشانه دنیاداران حرص و بخل است؛ چنانچه نشانه دینداران قناعت و سخاوت است.

باید بدانید نه بخوانید

باید دانست پنج چیزی که در این آیه شریفه در وصف زندگی دنیا بیان شده، مطلبی است دانستنی نه تنها خواندنی چنانچه فرمود «اعلموا» یعنی باید بدانید که زندگی دنیا این‌طوری است، بنابراین، وظیفه پیروان قرآن آن است که در مطالب دقت کنند و زیر و رو نمایند تا به آنها دانا شوند و بدین وسیله از بیماری حبّ دنیا شفا یابند.

و نیز در مثلی که در این آیه و چند آیه دیگر بیان فرموده اندیشه کنند و با زندگی دنیا تطبیق نمایند

و خلاصه‌اش حیات دنیا را تشبیه فرموده به زمین حاصلخیزی که در آن تخم افشانی شده و باران با برکت و منفعت بر آن باریده پس سبز و خرّم شده به طوری که طراوات آن جلب نظرها نموده و به شگفت درآورده سپس به وسیله آفتاب تابستان یا آفت دیگر زرد رنگ و خشکیده شده و خرد و ریزه ریزه گردیده سپس به وسیله باد خزان یا آفت دیگری بکلّی از بین می‌رود:

بنگر به آنکه روی مانند نقش خانه مانی
زمین فصل نوبهار مزین است
وقت خزان به برگ منصف شوی که
ریاحین چو بنگری لایق بر باد دادنست

(۱)

–چیست دنیا از خدا نی قماش و نقره و
غافل بدن فرزند و زن
مال را کز بهر حق نعم مالٌ صالحٌ گفتش
باشی حمول رسول
آب در کشتی آب در بیرون کشتی
هلاک کشتی است پشتی است
چونکه مال و ملک زان سلیمان خویش
را از دل براند جز مسکین نخواند

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۲۰

جوانی هم بهاری بود و بگذشت

همچنین است دوران زندگی انسانی چنانچه می‌بینیم اگر حرارت و طراوت و برومندی جوانی است برودت و نحوست و سستی پیری او را تهدید می‌کند، اگر سلامتی و تندرستی و آسایش و آرامشی است بیماری و ناراحتی و ناامنی و حادثه ناگواری او را در کمین است، اگر ثروتمندی و زورمندی است تهیدستی و ناتوانی او را در پیش است اگر نیک نامی و شهرت است بدنامی و گم نامی او را حتمی است اگر جنب و جوش و زدوخورد و سر و صدا به چشم و گوشها می‌رسد افسردگی و افتادگی و خموشی آنها قطعی است و برای دانستن حقایق، گورستان و آرامگاه گذشتگان گواه بزرگی است.[۵۴۱]

---

[۵۴۱] i(1)\E\

-حدیث کودکی و خودپرستی

چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال

رها کن کان خماری بود و مستی
نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست
چهل رفته فرو ریزد پر و بال

(۱)

پس از پنجه نباشد تندرستی　　بصر کندی پذیرد پای سستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار　　چو هفتاد آمد آلت افتد از کار

به هشتاد و نود چون در رسیدی　　بسا سختی که از گیتی به دیدی

از آنجا گر به صد منزل رسانی　　بود مرگی به صورت زندگانی

سگ صیاد کاهو گیر گردد　　بگیرد آهویش چون پیر گردد

چو در موی سیاه افتد سفیدی　　پدید آمد نشان ناامیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش　　هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

(نظامی)

از روش این فلك سبز فام　　عمر گذشته است مرا شصت عام

در سر هرسالی از این روزگار　　خورده‌ام افسوس خوشیهای پار

باشدم از گردش گردون شگفت　　کانچه مرا داد همه پس گرفت

قوتم از زانو و بازو برفت　　آب زرخ، رنگ هم از مو برفت

عقد ثریای من از هم گسیخت　　گوهر دندان همه یك یك بریخت

آنچه بجا ماند و نیابد خلل　　بار گناه آمد و طول امل

بانگ رحیل آمد از این کوچ گاه　　همسفران روی نهاده به راه

آه ز بی‌زادی روز معاد　　زاد کم و طول مسافت زیاد

بار گران بر سر دوشم چو کوه　　کوه هم از بار من آمد ستوه

-حدیث کودکی و خودپرستی

رها کن کان خماری بود و مستی

چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست

نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست

نشاط عمر باشد تا چهل سال

چهل رفته فرو ریزد پر و بال

پس از پنجه نباشد تندرستی

بصر کندی پذیرد پای سستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار

چو هفتاد آمد آلت افتد از کار

به هشتاد و نود چون در رسیدی

بسا سختی که از گیتی به دیدی

از آنجا گر به صد منزل رسانی

بود مرگی به صورت زندگانی

سگ صیاد کاهو گیر گردد
بگیرد آهویش چون پیر گردد

چو در موی سیاه افتد سفیدی
پدید آمد نشان ناامیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش
هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

(نظامی)

از روش این فلک سبز فام
عمر گذشته است مرا شصت عام

در سر هرسالی از این روزگار باشدم از گردش گردون شگفت

خورده‌ام افسوس خوشیهای پار کانچه مرا داد همه پس گرفت

قوتم از زانو و بازو برفت

آب زرخ، رنگ هم از مو برفت

عقد ثریای من از هم گسیخت

گوهر دندان همه یک یک بریخت

آنچه بجا ماند و نیابد خلل

بار گناه آمد و طول امل

بانگ رحیل آمد از این کوچ‌گاه

همسفران روی نهاده به راه

آه ز بی‌زادی روز معاد

زاد کم و طول مسافت زیاد

بار گران بر سر دوشم چو کوه

کوه هم از بار من آمد ستوه

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۲۱

دنیا جای عبرت است

امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح زندگی دنیا می‌فرماید: «دنیا سرای فانی شدن و رنج کشیدن و محلّ تغییر و عبرت گرفتن است. از فنای دنیاست که روزگار کمان خود را به زه کرده و خطا نمی‌کند تیرهای بلای او و دوا نمی‌شود زخمهای او، زنده را به مرگ و تندرست را به بیماری می‌اندازد و راحت را به گرفتاری، خورنده‌ای است که سیری ندارد، آشامنده‌ای است که سیرابی ندارد و از رنج دنیاست که شخص جمع می‌کند چیزی را که نمی‌خورد و بنا می‌کند آنچه را که در آن جا نمی‌گیرد پس می‌رود به سوی خدا (می‌میرد) در

حالی که نه مالی با اوست و نه بنایی و از تغیّر دنیاست که می‌بینی عاجزی را که همه بر او ترحم می‌کنند، غبطه برده می‌شود (فقیر یا ناتوان بود ناگاه ثروتمند و توانا می‌شود) و می‌بینی غنی توانا را که غبطه‌اش می‌برند ناگاه عاجز و گرفتار شده به‌طوری که همه رحمش می‌کنند و از عبرت دنیاست که شخصی به آرزویش نزدیک می‌شود ناگاه مرگش او را از آنچه می‌خواست جدا می‌کنند».[۵۴۲][۵۴۳]

---

[۵۴۲] \1 ،i)- « ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيا دارُ فَناءٍ وَعَناءٍ وَغِيَرٍ؛ وَعِبَرٍ فَمِنَ الْفَنَاء أَنَّ الدَّهْرَ مُوْتِرٌ قَوْسَهُ لاتُخْطِىءُ سِهامُهُ وَلا تُؤسَى جراحُهُ يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ؛ وَالْصَّحيحَ بالسَّقَم وَالْنَّاجِيَ بِالْعَطَبِ آكِلٌ لايَشْبَعُ وَشارب لايَنْقَعُ وَمِنَ الْعَنَاء أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مالا يَأْكُلُ وَيَبْنِي مالا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ الَى اللَّهِ تَعالى لامَالًا حَمَلَ وَلَا بَناءً نَقَلَ وَمِنْ غيرِها انَّكَ تَرىَ الْمَرْحُومَ مَغْبُوطاً وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُوماً لَيْسَ ذلِكَ إِلَّا نَعِيماً زَلَّ وَبُؤساً نَزَلَ وَمِنْ عِبَرِها انَّ الْمَرء يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ حُضُور أَجَلِهِ»،(قسمتی از خطبه ۱۱۴ نهج‌البلاغه صبحی صالح).\E

[۵۴۳] \2 ،i)- شواهد تاریخی بر هریك از این چهار صفت افزون از شمار است، تنها به نقل دو داستان کوتاه اکتفا می‌شود:\E

الف- امیر اسماعیل سامانی با ده هزار سوار با عمرو بن لیث صفار که با هفتاد هزار سوار با استعداد بود رو به رو شد، چون هردو صف‌آرایی کردند وآواز نفیر وصدای کوس جنگ برآمد،-

ای که بر عفو عظیمت گناه در جلو سیل بهار است کاه

فضل تو گر دست نگیرد مرا عصمتت ار باز گذارد مرا

جز به جهنم نرود راه من در سقر انداخته بنگاه من

غوطه زن لجه عصیان منم بنده شرمنده نادان منم

خالق و بخشنده احسان توئی فرد و نوازنده به غفران توئی

(۱)- «ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيا دارُ فَناءٍ وَعَناءٍ وَغِيْرٍ؛ وَعِبَرٍ فَمِنَ الْفَنَاء أَنَّ الدَّهْرَ مُوْتِرُ قَوْسَهُ لاتُخْطِىءُ سِهامُهُ وَلا تُؤسَى جراحُهُ يَرْمِى الْحَىَّ بِالْمَوْتِ؛ وَالصَّحْيحَ بالسَّقَم وَالنَّاجِىَ بِالْعَطَبِ آكِلٌ لايَشْبَعُ وَشارب لايَنْقعُ وَمِنَ

الْعَنَاء أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مالا يَأْكُلُ وَيَبْنِى مالا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ الَى اللَّهِ تَعالى لامَالًا حَمَلَ وَلَا بَناءً نَقَلَ وَمِنْ غيرِها انَّكَ تَرى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطاً وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُوماً لَيْسَ ذلِكَ إِلَّا نَعِيماً زَلَّ وَبُؤساً نَزَلَ وَمِنْ عِبَرِها انَّ الْمَرءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ حُضُور أَجَلِهِ»، (قسمتی از خطبه ۱۱٤ نهج‌البلاغه صبحی صالح).

(۲)- شواهد تاریخی بر هریک از این چهار صفت افزون از شمار است، تنها به نقل دو داستان کوتاه اکتفا می‌شود:

الف- امیر اسماعیل سامانی با ده هزار سوار با عمرو بن لیث صفار که با هفتاد هزار سوار با استعداد بود رو به رو شد، چون هردو صف‌آرایی کردند وآواز نفیر وصدای کوس جنگ برآمد،-

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤۲۲

– اسب عمرو سرکشی کرد و بی‌اختیار عمرو را به صف دشمن رسانید و امیر اسماعیل بی‌استعمال سیف و سنان، غالب گشته عمرو را گرفته در خیمه‌ای محبوس گردانید. نقل است که در آن روز نظر عمرو بر یکی از شاگرد پیشگانش افتاد که گذر می‌کرد، او را طلبید و از گرسنگی شکایت کرد، شاگرد پیشه در حال، قطعه گوشتی به هم رسانید و چون دیگ نبود آن را در سطل اسب انداخت و آتش در زیرش افروخت و به کار خود رفت، سگی آمد و سر در سطل کرد دهانش از حرارت شوربا بسوخت به تعجیل سر از سطل خواست که به درآورد دسته سطل در گردنش افتاد و بدوید، عمرو از مشاهده این حال بخندید. یکی از پاسبانان گفت چه جای خنده است، عمرو در پاسخ او گفت امروز خوانسالار من شکایت می‌کرد که سیصد چهار پا مطبخ را به زحمت می‌برند و می‌کشند و حالا

می‌بینم سگی آن را به سهولت می‌برد، فاعتبروا یا اولی الابصار، (نقل از حبیب السیر).

ب- «قاهر باللّه» خلیفه عباسی یک سال و پنج ماه و هشت روز سلطنت کرد و اموال بی‌حسابی ذخیره نمود و در فساد و تبهکاری و خونریزی شقاوت خود را آشکار ساخت، عاقبت ترکان او را گرفتند و در چشمش میل کشیده، کورش کردن و از قصر سلطنتی بیرونش کردند و در نتیجه جایش بر در مسجدها مانند سایر کوران به گدایی کردند مشغول شد و می‌گفت ای مردم! صدقه دهید بر کسی که سلطان شما بوده و بر شما حکم می‌کرد، (تتمهٔ المنتهی).

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

دندانه هرقصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توئیم اکنون

گامی دو سه بر ما نه و اشکی دو سه هم بفشان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

اینست همان درگه کو را ز شهان بودی

دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۲۳

سخنان علی (ع) در ناپایداری دنیا

نیز فرمود: «رغبت نکنید در عزّت و ارجمندی دنیا، فخر دنیا بریده شدنی است و آرایش و نعمتش تمام شدنی است و دشواری و سختی آن نیست شدنی است و هرمدّتی که در آن است تمام می‌شود و هرزنده‌ای که در اوست فانی می‌شود آیا نیست شما را در آثار پیشینیان و پدران گذشته شما بینایی و عبرت؟ آیا نمی‌بینید که گذشتگانتان برنمی‌گردند و باقیماندگان نمی‌مانند آیا نمی‌بینید اهل دنیا را صبح و شام بر حالهایی پراکنده‌اند یکی مرده‌ای است که بر او گریه می‌کنند عزاداری است که او را تسلیت می‌دهند و یکی افتاده‌ای است بیمار و دیگری پرستار و پرسنده از حال بیمار آن یکی در حال

جان دادن و دیگری جوینده دنیا است در حالی که مرگ دنبال او و جوینده اوست و دیگری بی‌خبر از آخرت در حالی که بی‌خبر از او نیستند».[٥٤٤]

کسری و ترنج زر بر باد شده یکسر بر
پرویز و به زرین خاک شده یکسان
پرویز کنون گمشد زرین تره کو
زان گمشده کمتر برخوان رو کم
گوی ترکوا برخوان

---

[٥٤٤] ١\ ؛i)-« ... فَلا تَنافَسُوا فِي عزِّالدُّنْيا وَفَخْرِها وَلا تَعْجَبُوا بزينَتِها وَنَعيمِها وَلا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤسِها فَإِنَّ عِزَّها وَفَخْرَها الى ... وَكُلُّ مُدَّةٍ فيها الىَ انْتِهَاء وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا الَى فَناءٍ اوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثارِ الأَوَّلينَ مُزْدَجَرٌ وَفِي آبائِكُمُ الْماضِينَ تَبْصرَةٌ وَمعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقلُون أَوَلَمْ تَرَوْا إِلىَ الْماضِينَ منْكُمْ لايَرْجِعُونَ وَالىَ الْخَلَفِ الْباقينَ لايَبْقُونَ! اوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ اهْلَ الْدُّنْيا يصْبحُونَ وَيُمْسُونَ عَلَى احْوال شَتَّى فَمَيِّتٌ يُبْكَى وَآخَرُ يُعَزَّى وَصَرِيعٌ مُبْتَلًى وَعَائِدٌ يَعُودُ وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَطالِبٌ لِلدُّنْيا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَغافِلٌ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ ...»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح خطبه ٩٩)\.E

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
ز ایشان شکم خاکست آبستن جاویدان

خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن
تا از در توزان پس دریوزه کند خاقان

(۱)- «... فَلا تَنافَسُوا فِی عزِّالدُّنْیا وَفَخْرها وَلا تَعْجَبُوا بزِینَتِها وَنَعیمِها وَلا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤسِهَا فَإِنَّ عِزَّها وَفَخْرَها الی ... وَکُلُّ مُدَّةٍ فیها الیَ انْتِهَاء وَکُلُّ حَیٍّ فِیهَا الَی فَناءٍ اوَلَیْسَ لَکُمْ فِی آثارِ الأوَّلینَ مُزْدَجَرٌ وَفِی آبائِکُمُ الْماضِینَ تَبْصرَةٌ وَمعْتَبَرٌ، إِنْ کُنْتُمْ تَعْقلُون أَوَلَمْ تَرَوْا إِلیَ الْماضِینَ منْکُمْ لایَرْجِعُونَ وَالیَ الْخَلَفِ الْباقینَ لایَبْقُون! اوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ اهْلَ الْدُّنْیا یصْبحُونَ وَیُمْسُونَ عَلَی احْوال شَتَّی فَمَیِّتٌ یُبْکَی وَآخَرُ یُعَزَّی وَصَرِیعٌ مُبْتَلًی وَعَائِدٌ یَعُودُ وَآخَرُ بِنَفْسِهِ یَجُودُ وَطَالِبٌ

لِلدُّنْيا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَغافِلٌ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ ...»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح خطبه ۹۹).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٢٤

کوران از آخرت، دنیا را می‌جویند

نیز می‌فرماید: «جز این نیست که دنیا نهایت دید نابینای آخرت است که پس از آن حیات دیگری را نمی‌بیند و کسی که به حیات دیگر بیناست دید خود را از دنیا می‌گذراند پس شخص بینا دید خود را از دنیا برداشته و به آن وابسته نشده و امّا کور پس دیده به آن دوخته و دل به آن بسته است.

و بینا از دنیا برای آخرتش توشه برمی‌دارد و کور برای همان دنیایش کار کننده و توشه گیرنده است و بدانید نیست چیزی مگر اینکه صاحب آن سیر شود از آن و ملال پیدا کند به آن جز زندگی دنیا که اهل دنیا دل از آن نمی‌کنند و سخت به آن دل

بسته‌اند و نمی‌خواهند از این حیات خلاص شوند؛ زیرا ندانسته و نیافته‌اند که در موت برای آنها راحتی و خلاصی است».[٥٤٥]

پس چه وقت به کار آخرت می‌رسید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در بازار بصره وارد شد و به مردم نظر فرمود که همه سرگرم خرید و فروش هستند پس سخت گریست و فرمود: «ای بندگان دنیا و کارگران اهل آن! چون در روز به سوگند در معاملات به سر می‌برید و شب را در فراش می‌خوابید و در اثنای کارها و خواب از آخرت غافلید پس چه وقت توشه آخرت تدارک می کنید و در معاد خود اندیشه می‌نمایید؟».

مردی گفت یا امیرالمؤمنین! ناچاریم به تحصیل معاش و چه کنیم؟

---

[٥٤٥] ١\ i)-« وَإِنَّمَا الدُّنْيا مُنْتَهى بَصَرِالْأَعْمى لايُبْصِرُ بِمّا وَراءَها شَيْئاً وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُها بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَها فَالْبَصِيرُ مِنْها شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْها شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَها مُتَزَوِّدٌ وَاعْلَمُوا انَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ الاَّ ويَكادُ صاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمَلُّهُ إِلَّا الْحَيٰوةَ فَإِنَّهُ لايَجِدُ لَهُ فِي الْمَوْتِ رَاحةً»،(قسمتی از خطبه ١٣٣، نهج‌البلاغه، صبحی صالح).E\

فرمود: «طلب معاش از راه حلال بازنمی‌دارد از کار آخرت کردن و اگر بگویی ناچاریم از ذخیره و اندوخته کردن معذور نیستی».

---

(۱)- «وَإِنَّمَا الدُّنْيا مُنْتَهى بَصَرِالْأَعْمى لايُبْصِرُ مِمَّا وَراءَها شَيْئاً وَالْبَصِيرُ يَنْفَذُها بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَها فَالْبَصِيرُ مِنْها شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْها شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَها مُتَزَوَّدٌ وَاعْلَمُوا انَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ الاَّ ويَكادُ صاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمَلُّهُ إِلَّا الْحَيَوةَ فَإِنَّهُ لايَجِدُ لَهُ فِي الْمَوْتِ رَاحةً»، (قسمتی از خطبه ۱۳۳، نهج‌البلاغه، صبحی صالح).

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۲۵

آن مرد گریان شد و رفت؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برگرد تا بر تو روشنتر کنم. آن مرد برگشت امام فرمود: «بدان ای بنده خدا! هر که در دنیا برای

آخرت کار کرد حتماً به مزدش در آخرت خواهد رسید و هر که در دنیا برای دنیا کار کند، مزدش در آخرت دوزخ است» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «هر کس طغیان کند و زندگی دنیا را بپسندد، جایگاهش دوزخ است».[٥٤٦]

علی (ع) افراط و تفریط را نهی می‌فرماید

«علاء بن زیاد حارثی» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ساکن بصره بود و خانه‌ای با وسعت و شوکت داشت وقتی بیمار شد علی علیه السلام به عیادتش رفت چون دستگاه خانه‌اش را دید به او فرمود: «ای علاء! چه می کنی با چنین خانه‌ای در دنیا در

---

[٥٤٦] ١\ i(1)- بحارالأنوار، ج ١٠٣، ص ٣٢ نقل از مجالس مفید:١\E

« دخل امیرالمؤمنین علیه السلام سوق البصره فنظر الی الناس یبیعون ویشترون فبکی بکاء شدیداً ثم قال یا عبید الدنیا وعمال اهلها اذا کنتم بالنهار تحلفون وباللیل فی فرشکم تنامون وفی خلال ذلك عن الاخرة تغفلون فمتی تجهزون الزاد وتفکرون فی المعاد فقال له رجل یا امیرالمؤمنین انه لابد لنا من المعاش فکیف نصنع فقال امیرالمؤمنین علیه السلام إنَّ طلب المعاش من حلّه لا یشغل عن عمل الآخرة فان قلت لابد لنا من الاحتکار لم تکن معذوراً فولی الرّجل باکیاً فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام اقبل علی ازدك بیاناً فعاد الرجل الیه فقال له اعلم یا عبداللّه ان کل عامل فی الدنیا للاخرةلابد ان یوفی اجر عمله فی الاخرة وکل عامل فی الدنیا للدنیا عمالته(اجرته) فی الاخرة نار جهنم ثم تلا أمیرالمؤمنین علیه السلام قوله تعالی: فِامّا مَنْ طَغی* وَآثَرَ الْحَیَوةَ الدُّنْیا* فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأوی. نازعات/ ٣٧- ٣٩.

حالی که به چنین دستگاهی در سرای آخرت نیازمندتری؟ آری، اگر می‌خواهی برسی به خانه با وسعت در سرای آخرت، باید میهمانی کنی در آن مهمانان را و در آن صله رحم کنی و حقوق شرعی را از آن ادا نمایی و اگر چنین کنی این خانه وسیله آخرت تو شده است».

علاء گفت یا امیرالمؤمنین به تو شکایت می‌کنم از برادرم «عاصم بن زیاد»، فرمود چه شده؟ گفت گلیم پوشیده و از دنیا دست برداشته، فرمود او را بیاورید چون آمد به او

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۲ نقل از مجالس مفید:

«دخل امیرالمؤمنین علیه السلام سوق البصره فنظر الی الناس یبیعون ویشترون فبکی بکاء شدیداً ثم

قال يا عبيد الدنيا وعمال اهلها اذا كنتم بالنهار تحلفون وبالليل فی فرشكم تنامون وفی خلال ذلك عن الاخرة تغفلون فمتی تجهزون الزاد وتفكرون فی المعاد فقال له رجل يا اميرالمؤمنين انه لابد لنا من المعاش فكيف نصنع فقال اميرالمؤمنين عليه السلام إِنَّ طلب المعاش من حلّه لا يشغل عن عمل الآخرة فان قلت لابد لنا من الاحتكار لم تكن معذوراً فولی الرّجل باكياً فقال له اميرالمؤمنين عليه السلام اقبل علی ازدك بياناً فعاد الرجل اليه فقال له اعلم يا عبداللَّه ان كل عامل فی الدنيا للاخرةلابد ان يوفی اجر عمله فی الاخرة وكل عامل فی الدنيا للدنيا عمالته (اجرته) فی الاخرة نار جهنم ثم تلا أميرالمؤمنين عليه السلام قوله تعالی: فَأَمّا مَنْ طَغی* وَآثَرَ الْحَيَوةَ الدُّنْيا* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِیَ الْمَأوی. نازعات/ ۳۷- ۳۹.

قلب سليم، ج۲، ص: ٤٢٦

فرمود: «ای دشمن نفس خود! شیطان تو را شیفته و سرگردان کرده آیا بر اهل و فرزندت رحم نداری، آیا گمان می‌بری که خداوند چیزهای پاک را حلال کرده و نخواهد که تو از آنها برگیری؟

عاصم گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام لباس خودت زبر و درشت و خوراکت غلیظ است و تو پیشوای مایی و خواستم از شما پیروی کنم. فرمود: وای بر تو! من مانند تو نیستم؛ زیرا خدا واجب کرده بر کسی که امام به حق و سرور بر خلق است که مانند تهیدستان و ناتوانان زندگی کند تا بر آنها زندگی ناگوار نباشد».[۵۴۷]

بهره‌مندی در دنیا بی‌بهرگی در آخرت است

امام صادق علیه السلام فرمود: «ما مسلمانان دنیا را دوست می‌داریم در حالی که اگر به ما ندهند برای

[۵۴۷] ۱\ i(ُ1)- نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه E\.۲۰۹

ما بهتر است و به کسی چیزی از دنیا داده نشده جز اینکه بهره‌اش در آخرت کم شده است».

مردی گفت به خدا سوگند ما دنیا را طلب می کنیم فرمود: با آن چه خواهی کرد، گفت صرف خودم و عیالم می‌نمایم و از آن صدقه می‌دهم و صله می کنم و حجّ می‌روم، امام فرمود: «این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است».[۵۴۸]

نور حکمت در نتیجه زهد در دنیا

نیز فرمود: «هر که نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت شد، خدا حکمت را در دلش برجا دارد و زبانش را بدان گویا کند و او را به عیبهای دنیا بینا سازد و درد و درمان آن را به او بفهماند و از دنیا سالم بیرونش برد و به بهشت دارالسلامش درآورد».

[۵۴۸] بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۹۹.

و فرمود: «همه خوبیها را در خانه‌ای نهادند و کلید آن را زهد در دنیا ساختند».

سپس فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مرد شیرینی ایمان را در دل نچشد تا

---

(۱)- نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۰۹.

(۲)- بحارالأنوار، ج ١٦، ص ۹۹.

باکش نباشد که دنیا در دست کیست و چه کسی آن را می‌خورد». سپس امام علیه السلام فرمود:

«بر دلهای شما حرام است که شیرینی ایمان را بدانند و بفهمند تا آنگاه که نسبت به دنیا زهد ورزند و بی‌رغبت باشند».[۵۴۹]

زهد چیست و زاهد کیست؟

«زهد» بی‌رغبتی و کناره‌گیری از دنیاست به وجهی که مطلوب دنیاداران است.

مجلسی در تفسیر زهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که از جبرئیل تفسیر زهد را پرسیدم در پاسخ گفت: «زاهد دوست دارد آنچه آفریننده‌اش دوست دارد و بد دارد آنچه را که آفریننده‌اش بد دارد، از حلال دنیا کناره‌گیرد و به حرامش رو نکند؛ زیرا در حلالش حساب و در حرامش عقاب است به همه مسلمانان مهر ورزد چنانچه به خودش مهر ورزد از گفتاری که به دردش نخورد کناره گیرد چنانچه از کار حرام، از

[۵۴۹] ۱\ í(1\ )- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۸، باب ذم الدنیا والزهد فیها.\E

بسیار خوردن کناره کند چون از خوردن مردار بسیار بدبو و گند، از کالای دنیا و زیورش کناره‌گیرد چون از آتش سوزان که در او گیرد، آرزویش کوتاه است و مرگ پیش چشم اوست».[۵۵۰] **و**[۵۵۱]

مثلهایی که برای دنیا زده‌اند

امام صادق علیه السلام فرمود: «نمونه دنیا چون آب شور دریاست هرچه تشنه از آن

---

(۱)- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۸، باب ذم الدنیا والزهد فیها.

(۲)- کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۹۸.

---

۵۵۰ \ 2)i(- کافی، مترجم، ج ۳، ص ۱۹۸.\E

۵۵۱ \ 3)i(- برای دانستن سایر روایات به کتاب اصول کافی، باب ذم الدنیا و حب الدنیا مراجعه شود. و در خاتمه تذکر داده می‌شود چون برای هرفردی اسباب علاقه‌مندی به دنیا و سرگرمی از آخرت خصوصاً در این زمان فراوان است، همه روزه قدری از قرآن مجید با تدبر بخوانند و از مراجعه به روایاتی که در جلد ۱۷ و قسمتی از جلد ۱۸ بحارالأنوار است غفلت نکنند و با داستانهای عبرت‌انگیز کافی مترجم، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۲۴ خصوصاً داستان طولانی یوزاسف و بلوهر که علامه مجلسی در عین‌الحیوة نقل کرده خود را اندرز دهند.\E

(۳)- برای دانستن سایر روایات به کتاب اصول کافی، باب ذم الدنیا و حب الدنیا مراجعه شود. و در خاتمه تذکر داده می‌شود چون برای هرفردی اسباب علاقه‌مندی به دنیا و سرگرمی از آخرت خصوصاً در این زمان فراوان است، همه روزه قدری از قرآن مجید با تدبر بخوانند و از مراجعه به روایاتی که در جلد ۱۷ و قسمتی از جلد ۱۸ بحارالأنوار است غفلت نکنند و با داستانهای عبرت‌انگیر کافی مترجم، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۲٤ خصوصاً داستان طولانی یوزاسف و بلوهر که علامه مجلسی در عین‌الحیوة نقل کرده خود را اندرز دهند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤۲۸

بنوشد بر تشنگی او می‌افزاید تا او را بکشد».[۵۵۲]

[۵۵۲] ۱\ i(1)-« مَثَلُ الدُّنْیا کَمَثَلِ ماءِالْبَحْرِ کُلَّما شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشانُ ازْدادَ عَطَشاً حَتَّی یَقْتُلَهُ»،(کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، باب ذم الدنیا).\E

راستی کسی که به دنیا حریص شد آتش تشنگی او رو به فزونی است و به هرچه از دنیا برسد خدا را نیازمندتر می‌بیند و این مطلب گفته شد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «مثل آزمند به دنیا چون کرم ابریشم است هرآنچه بیشتر بر خود بتند دیرتر تواند از آن برآید تا از غم بمیرد».[۵۵۳]

و به راستی حریص به دنیا از کرم ابریشم بدتر است؛ زیرا کرم ابریشم که در تنیده خود گرفتار می‌شود اگر حرارت آفتاب او را نسوزاند نمی‌میرد بلکه به تدریج خود را تکانی داده و تنیده‌های خود را پاره می‌نماید و گاه می‌شود که به صورت پرنده‌ای خود را خلاص می‌کند ولی حریص به دنیا هیچ وقت برای رهایی خود و کم کردن علاقه‌ها نمی‌کوشد و به حال مرگ انسانیت است تا وقتی که به آتش دوزخ سوخته گردد.

---

[۵۵۳] i2\ i)-« مَثَلُ الحَرِیص عَلَی الدُّنْیا کَمَثَلِ دُودَةِ القَزِّ کُلَّما ازْدادَتْ عَلی نَفْسِها لَفّاً کانَ أَبْعَدَ لَها مِنَ الخُرُوجِ حَتَّی تَمُوتَ غَمّاً»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۴، باب ذم الدنیا).E\

مار خوش خط و خال اما خطرناک

امام صادق علیه السلام فرمود که در کتاب علی علیه السلام است: «همانا نمونه دنیا چون مار است وه! چه نرم است سایش بدنش با اینکه زهر کشنده در درون خود دارد. مرد خردمند از آن دور باش دارد و کودک نادان شیفته آن است».[٥٥٤]

راستی که ظاهر زندگی دنیا دلربا و زرق و برق آن فریبنده کوتاه نظران است ولی خردمندان و عاقبت اندیشان می‌دانند که دوستی و علاقه‌مندی به آن سمّ کشنده است و آدمی را بکلی از انسانیت ساقط می کند و زندگی را بر او ناگوار می‌نماید به طوری که

---

(١)- «مَثَلُ الدُّنْيا كَمَثَلِ ماءِالْبَحْرِ كُلَّما شَرِبَ مِنْهُ

[٥٥٤] ١\ 3 i)-« إِنَّ فِي كِتابِ عَلِّي- صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- إِنَّما مَثَلُ الْدُّنْيا كَمَثَل الْحَيَّةِ ما أَلْيَنَ مَسَّها وفِي جَوْفِها السَّمُ النَّاقِعُ يَحْذَرُها الرَّجُلُ العاقِلُ وَيَهْوى إِلَيْهَا الْصَّبِيُّ الْجاهِلُ»،(کافی، ج ٢، ص ١٣٦، باب ذم الدنیا).E\

الْعَطْشانُ ازْدادَ عَطَشاً حَتَّى يَقْتُلَهُ»، (کافی، ج ۲، ص ۱۳٦، باب ذم الدنیا).

(۲)- «مَثَلُ الْحَرِيص عَلَى الدُّنْيا كَمَثَلِ دُودَةِ القَزِّ كُلَّما ازْدادَتْ عَلى نَفْسِها لَفّاً كانَ أَبْعَدَ لَها مِنَ الخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمّاً»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳٤، باب ذم الدنیا).

(۳)- «إِنَّ فی كِتابِ عَلِّيٍ- صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- إِنَّما مَثَلُ الْدُّنْيا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ ما أَلْيَنَ مَسَّها وفی جَوْفِها السَّمُ النَّاقِعُ يَحْذَرُها الرَّجُلُ العاقِلُ وَيَهْوی إِلَيْهَا الْصَّبِیُّ الْجاهِلُ»، (کافی، ج ۲، ص ۱۳٦، باب ذم الدنیا).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤۲۹

هر که به او بیشتر علاقه‌مند شود و به دنبالش زیادتر بدود گرفتاری و ناراحتی و دردسر او افزونتر خواهد بود چنانچه در پیش گفته شد.

از اینجاست که می‌توان گفت دنیا از مار بدتر است؛ زیرا مار هرچه زهر کشنده دارد ولی در جوف او تریاق یعنی ضد سم است و آن مهره سیاه رنگی است که اگر به محل مار گزیدگی گذارند سمّ را می‌کشد و دیگر آنکه مار غالباً با کسی که به او کاری ندارد آزاری نمی‌رساند ولی دنیا به دوستانش بیشتر آزار می‌رساند.

داستانی شگفت از مار

در «انوار نعمانیه» گوید شخص موثقی برای من گفت که در خانه‌ام ماری بچه کرده بود، روزی در نبودنش ظرفی روی بچه‌هایش گذارده و آنها را پنهان داشتیم و از گوشه خانه تماشا می‌کردیم، مار چون آمد و بچه‌هایش را ندید قدری در اطراف گردش کرد و آنها را ندید چون مأیوس شد، ظرف شیری داشتیم رفت نزد آن و قدری از آن شیر نوشید و آن را قی کرد در ظرف و این کار را تکرار

نمود تا اندازه‌ای که شیر را زرد رنگ و کاملًا مسموم کرد و رفت.

ما دانستیم که خیال انتقام گرفتن دارد و برای کشتن ما آماده است پس در نبودنش ظرفی که روی بچه‌ها گذارده بودم برداشتم و بچه‌ها را در همان محل خودشان جای دادیم، چون مار بازآمد و بچه‌هایش را دید برگشت نزد ظرف شیر و داخل آن شد و بیرون آمد و در خاک غلتید سپس داخل ظرف شد و این کار را تکرار نمود تا شیر را گِل‌آلود و کثیف کرد که کسی آن را نخورد.

با این همه ناکامی باز هم ...

شگفت‌آور کار آدمی است با آن همه که نیشهای زهرآلود از دنیا و دنیاداران که به دل او می‌رسد و با آن همه رنجها که از ناکامیها می‌برد باز از معاشقه و علاقه‌مندی به دنیا دست بردار نیست و اگر

خیرخواهی اندرزش دهد و بگوید دنیا دوست داشتنی نیست و

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۳۰

در اندیشه آخرتت باشد که سرای جاودانی و دوست داشتنی است بدش می‌آید مغالطه‌ها می کند و اندرز را نمی‌پذیرد.

اندرز لقمان به پسرش

لقمان به پسرش گفت: «دنیا دریایی است ژرف بسیار جهانی در آن غرقه شدند باید در آن به کشتی تقوا نشینی و آن کشتی را از ایمان پر کنی و بادبانش از توکل برافرازی ناخدای آن خرد و رهنمای آن دانش باشد و لنگری از شکیبایی برایش بسازی».[۵۵۵]

[۵۵۵] ۱\ i/)-« إِنَّ الدُّنْيا بَحْرٌ عَميقٌ قَدْ غَرَقَ فيها عالَمٌ كَثيرٌ فَلْتَكُنْ سَفينَتُكَ فيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَحَشْوُها الْإِيمانَ وَشِراعُها التَّوَكُّلَ وَقَيِّمُها الْعَقْلَ وَدَليلُها الْعِلْمَ وَسُكَّانُها الصَّبْرَ»،(اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶، کتاب العقل، ح ۱۲).\E

یکی از اکابر[۵۵۶] در شرح تشبیه دنیا به دریای ژرف چنین فرموده:

«ای همبازی اطفال! و ای حمّال اثقال! ای محبوس چاه جاه! و ای مسموم مار مال! ای غریق بحر دنیا! و ای اسیر هموات آمال! مگر نشنیده و نخوانده‌ای **انما الدنیا لعب ولهو** و نشنیده‌ای فرموده آن حکیم غیب دان (لقمان) را که به فرزندش خطاب کرده: **«یا بنی ان الدنیا بحر عمیق غرق فیها الا کثرون»**. و حقیر عرض می‌کنم به تحقیق ما هم از آن غرق شدگانیم و اگر بخواهی عمق دریای حکمتش بفهمی در حقیقت لفظ «بحر عمیق» فکر نما ببین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک برای متفکرین درج فرموده همینقدر بدان دریا نهنگ دارد ماهی دارد جانورهای عجیبه آن بسیار و مهالک غریبه آن بی‌شمار، جزایر هولناکش

[۵۵۶] i(2\ )- مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی ساکن نجف اشرف در سال ۱۳۱۱ در کربلا وفات نموده و در حجره صحن شریف مدفون است.E\

زهره شیران را آب و کوههای سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده، اصل و میدان این دریا از ظلمات جهان ناشی شده است و در اودیه اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد.

امواج آمالش بس کشتی‌های عمر را به باد فنا داده و جبال هموم و غمومش بسا پشته‌ها از کشته‌ها نهاده؛ مارهای معاصی مهلکه آن چه بسا اشخاص را به سمّ خود

---

(۱)- «إِنَّ الدُّنْيا بَحْرٌ عَميقٌ قَدْ غَرَقَ فيها عالَمٌ كَثيرٌ فَلْتَكُنْ سَفينَتُكَ فيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَحَشْوُها الْإِيمانَ وَشراعُها التَّوَكُلَ وَقَيِّمُها الْعَقْلَ وَدَليلُها الْعِلْمَ وَسُكَّانُها الْصبْرَ»، (اصول کافی، ج ۱، ص ١٦، کتاب العقل، ح ۱۲).

(۲)- مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی ساکن نجف اشرف در سال ۱۳۱۱ در کربلا وفات نموده و در حجره صحن شریف مدفون است.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۳۱

هلاک کرده نهنگهای اوصاف مذمومه‌اش چه کسانی را فرو برده و آب محبّت تلخ و شورش چه مردمان را کور و چه چشمها را بی‌نور نموده هر که در این دریا غرق شد سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده در عذاب الیم خواهد ماند آدمهای این دریا نسناس و سیاحت ایشان در این دریا به ساحت وسواس است. راهزنانش جنود ابلیس و اسلحه جنگشان خدعه و تلبیس است، اگر از عمق این دریا پرسی عرض می کنم انتها ندارد و اگر باور نداری به غوّاصان این دریا یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما و ببین که همگی در آن غرق شده و احدی به قعر آن نرسیده و اگر بهتر می‌خواهی

بفهمی به حال خراب خودت نگاه کن و ببین که هرقدر داشته باشی باز زیاده از آن را طالبی و حرصت در جایی توقف نمی‌کند.

ای آقای من! این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشانده و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت خلق شده طویله اسب و استر نموده، جوارحشان از قاذورات گناه گندیده و دلهایشان آن خضوع و خشوع ندیده و ذرّه‌ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده نه درنهادشان ازتوبه اثری ونه در اوهام تفکر نحس ایشان از خداوند جلّ‌جلاله خبری، شب وروز به‌سیف و سنان لسان، عرض و مال و عصمت مسلمانان را پاره‌پاره می‌کنند قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حیله و مکر است دست عقل را بسته و دست هوا را گشاده چه زخمها که از آن دستها بر پیکر دین رسیده و چه مصیبتها در شرع شریف برپا شده.

لباس خداییان راکنده وجامه فرنگیان راپوشیده اطعمه واشربه اسلام را بدل به زهر وزقوم نصارا ودهریان نموده‌اند وظایف شرع رامتروک وآداب کفر رامسلوک داشته‌اند و افضیحتا! عسکر کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول ومأسورند.

نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی و نه از سیاستهای الهیّه بر امم ماضیه عبرتی، قضیه هائله ابابیل را شوخی و قصه فرعون و قابیل را مزاح پنداشته‌ایم زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده به مارهای کج و گنج‌ها موجود است.

جان من! آن بادهایی که به آنها قوم هود را تأدیب نموده حال هم آن قادر حلیم را مطیعند، اگر تو از اطاعت امر آن سلطان عظیم‌الشأن جرأت نموده سرپیچیده‌ای خاک و

آب و باد و کوخ و سنگ ذلیل و منقاد اویند بلی گول صبر و حلمش را خورده‌اند از حکمرانی عظیم او غافل شده لباس شرم و حیا را کنده قدم جرأت را پیش گذارده در حضور او عزّوجلّ مرتکب معصیت او شده، مگر نمی‌بینی چگونه حکم محکم او در سماوات و ارضین جاری است مگر نخوانده‌ای که یوم نشور آسمانها منشور می‌شود.

بلی چه گویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خافقین را خوفش گداخته و چگونه گداخته نشود از روزی که زمین آن آتش سوزان و صراطش تیزتر از شمشیر برّان است عقلها برّان و اشکها ریزان است، نجومش منتثر و مردمانش چون جراد منتشر، هولش عظیم و انبیا در اضطراب و بیم. اخیار مدهوش و ابرار بی‌هوشند شدایدش بسیار و محنتش بی‌شمار، آفتاب بالای سر و زمین چون کوره آهنگر

بدنها در عَرق غرق و لحوم و عظام در سوز و حرق، جهنم دورشان را گرفته و راه فرار برایشان بسته، ظالم شرمسار و عادل اشکبار، نامه‌ها پران بر یمین و یسار، مردم در دهشت و انتظار.

یکی را خلعت بخشیده سواره به بهشتش برند دیگری را به سمت دوزخ به خواری می‌کشند طایفه‌ای سرمست شراب طهور وقومی جگرهایشان قطعه‌قطعه‌از ضریع و زقّوم.

مانده‌ام حیران نمی‌دانم از قهرش بیان کنم یا از مهرش بگویم اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش افلاکیانند؛ یعنی اشخاصی که خود را به افلاک نوریه رسانده‌اند، اعتنایی اصلًا به این افلاک ندارند جسمشان جان و جانشان در عرش رحمان، ای فدای قلوبی که نور الهی جل جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه‌شان بی‌پایان، خود را از عالم دنیا گسسته و به عالم انوار پیوسته، منوّر به انوار معرفت

و مخلّع به خلعت محبت، زهدشان پشت پا به دنیا زده توکلشان سر از گریبان توحید برون آورده از خلق عالم رمیده و به مقام قرب آرمیده، فکرشان نور ذکرشان نور، باطن و ظاهر جسم و جان عقل و خیال و جنان همه نور و غرق دریای نور».

بس است من ناپاک کجا و مدح و وصف پاکان کجا امثال ماها باید در تدبیر ترک معصیت باشیم اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم دنیا نه چنان ما را فریب داده و کر و کور کرده است که امثال این مواعظ در قلوب قاسیه ما اثری کند.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۳۳

۱۰. عزم بر گناه و رضایت به آن

از گناهان قلبی «عزم بر گناه و رضایت به آن است»، بر هر مسلمانی واجب است توطین نفس؛ یعنی بر خود حتم کند از همه گناهان پرهیز کند، و اگر گناهی پیش آید و بدان میل نماید کفّ نفس یعنی خودداری نماید و آن را قصد نکند.

بنابراین، اگر قصد گناهی کند و انجام دادن آن را عازم شود، همین عزم گناهی است قلبی مستحق عقوبت الهی است؛ یعنی‌عقوبت‌تمرّد وسرکشی وبیرون‌رفتن از فرمان خداوند.

و اگر آن گناه را انجام داد استحقاق عقوبت آن گناه را هم دارد؛ یعنی سزاوار عقوبت شدیدتری است؛ مثلًا اگر کسی آماده شود برای‌کشتن بی‌گناهی، این قصدش گناه قلبی‌اوست وبراو واجب است فسخ این‌عزیمت شیطانی وتوبه ازآن واجب فوری است واگرتوبه نکند و بر آن عزمش مصرّ و مستمر شود خود گناه و سزاوار عقوبت است

و چنانچه مرگش در آن حال گناه مرده است و استحقاق عذاب دارد و اگر مانع دیگری از وقوع قتل پیش آید همان استحقاق عقوبت به عزم بر گناه که نموده بود باقی است و توبه از آن واجب است.

از این بیان دانسته می‌شود در تمام موارد تجرّی استحقاق عقوبت بر گناه قلبی موجود و وجوب توبه از آن حتمی است.

موارد تجری

مثلًا کسی را بی‌گناه پنداشت و به قصد ریختن خون ناحقّی او را کشت بعد دانست که خونش هدر بود؛ یعنی کافر حربی یا مرتدّ بوده است یا مثلًا با زن بیگانه‌ای به خیال خودش به قصد زنا جمع شد و بعد دانست همسر حلال او بوده است، یا به قصد نوشیدن

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٣٤

شراب جامی را نوشید بعد دانست شراب نبوده یا با همسر خودش در حال حیض جمع شد و بعد معلوم شد که واقعاً پاک بوده است و مانند اینها.

و شخص متجرّی چون گناه قلبی یعنی عزم بر گناه نموده و مستحق عقوبت شده، توبه از آن بر او واجب است.

آیات و روایات

۱- «به درستی که گوش و چشم و دل از همه آنها پرسیده خواهد شد».[۵۵۷]

یعنی در قیامت به انسان گویند چرا شنیدی آنچه روا نبود برای تو که بشنوی و چرا نظر کردی در آنچه برای تو روا نبود نظر کنی به آن و چرا عزم

[۵۵۷] \i\-(1 i(... إِنَّ السَّمْعَ وَا لْبَصَرَ وَا لْفُؤَادَ كُلُّ اوْلئكَ كَانَ عَنْهُ مَسُولًا\E، (اسراء/ ۳۶).\E

کردی بر آنچه بر تو حلال نبود که بر آن عزم کنی.[۵۵۸]

بیضاوی و دیگران از علمای عامّه گفته‌اند این آیه دلالت دارد بر اینکه بنده به عزم بر گناه مؤاخذه خواهد شد.

آشکار و نهان بازپرسیده می‌شود

۲- «اگر آشکار کنید آنچه در دلهایتان است یا نهان دارید آن را خدا شما را به آن محاسبه می کند».[۵۵۹]

آیه شریفه عمومیّت دارد و شامل می‌شود اعتقادات و ملکات و نیّات را یعنی هر عقیده وخلق وعزیمتی خیر باشد یا شر که در نهان خود جای دادید و بر آن ثابت و مستقر شدید همه آنها مورد محاسبه و مجازات الهی خواهد بود (ولی خاطره‌های زودگذر که در دل‌قراری‌ندارد چون غیر اختیاری

---

[۵۵۸] جواع الجامع، ج ۲، ص ۳۷۳. الکشّاف، ج ۲، ص ۶۶۷. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۱۵.

[۵۵۹] ... وَإِنْ تُبْدُواْ مَافِی أَنفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِی اللَّهُ ...، (بقره/ ۲۸۴).

است از مورد محاسبه بیرون است چنانچه ذکرمی‌شود).

بر عزم هم جزا داده می‌شود

در «تفسیر مجمع» گوید: تنها چیزی که مورد محاسبه و مؤاخذه خواهد بود همان

---

(۱)- ... إِنَّ السَّمْعَ وَا لْبَصَرَ وَا لْفُؤَادَ كُلُّ اوْلئكَ كَانَ عَنْهُ مَسُولًا، (اسراء/ ٣٦).

(۲)- جواع الجامع، ج ۲، ص ۳۷۳. الکشّاف، ج ۲، ص ٦٦٧. مجمع البیان، ج ٦، ص ٤١٥.

(۳)- ... وَإِنْ تُبْدُواْ مَافِى أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِى اللَّهُ ...، (بقره/ ٢٨٤).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٣٥

عزم انسانی است که دل بر آن بسته با اینکه بر نگاهداری خود از آن توانایی دارد بنابراین، عزم از افعال قلبی است و بر آن جزا داده می‌شود چنانچه بر افعال جارحه‌ای جزا داده می‌شود لکن با این تفاوت که در عزم به گناه جزای عزم بر گناه داده می‌شود نه جزای همان گناه (مثلًا کسی که عازم بر قتل نفس می‌شود ولی موفق نمی‌گردد تنها بر همان عزمش مجازات می‌شود نه جزای قتل نفس چون قتل نفس نکرده) ولی در عزم به طاعت جزای همان طاعت به او داده می‌شود تفضّلًا چنانچه در روایات رسیده منتظر نماز مادامی که در حال انتظار است در نماز می‌باشد؛ یعنی ثواب نماز خواندن به او داده می‌شود (و اگر عمل خیر را انجام داده، ده برابر نوشته می‌گردد).

وعده عذاب بر دوستی اشاعه فحشا

۳- «آنان که دوست می‌دارند که فاش شود خصلت ناشایسته (مانند زنا، قذف و انواع قبایح) در شأن آنان که ایمان آورده‌اند و خواهند که در میان مردمان منتشر گردد و آن را در زبان گیرند بر ایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت است».[٥٦٠]

در این آیه شریفه حب گناه (اشاعه فحشا) را گناه دانسته و بر آن وعده مجازات الهی داده است.

بهشت برای چه کسانی است؟

٤- «آن سرای آخرت (و آن بهشت با عظمت را آماده کرده‌ایم و) ساخته‌ایم برای آنان که نمی‌خواهند برتری و تکبر را در زمین بر بندگان خدا و نخواهند تبهکاری و گنهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است».[٥٦١]

---

٥٦٠ \i\-(1)i إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ ...E\، (نور/ ١٩).E\

٥٦١ \i\-(2)i تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَE\، (قصص/ ٨٣).E\

مراد از فساد دراین‌آیه هرگناهی‌است؛ زیرا هرگناهی به‌واسطه یا بلاواسطه موجب فساد در زمین‌است و بنابراین، اراده قلبی و خواستن هرگناهی مانع دخول از بهشت‌است.

---

(۱)- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ ...، (نور/ ۱۹).

(۲)- تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، (قصص/ ۸۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٣٦

و فساد هرچند عام است و شامل هرگناهی است لکن تخصیص داده شده به گناهان کبیره: «اگر پرهیز کنید از کبیره‌های آنچه نهی شده‌اید پاک

کنیم صغیره‌های شما را».[۵۶۲] و خلاصه آیه آن است که اراده قلبی و میل به گناه کبیره که از آن جمله است خواستن برتری بر مردم گناهی است که مانع از دخول بهشت است.

چرا پیغمبران را کشتند؟

۵- «پس چرا پیغمبران را کشتید اگر راستگویان هستید؟».[۵۶۳]

این آیه خطاب به یهود زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و به آنها می‌فرماید چرا پیغمبران را کشتید با اینکه کشندگان پیغمبران، گذشتگان بودند نه آنها لکن چون آنها به کارهای گذشتگان خود راضی و مایل بودند پس مثل این است که خودشان پیغمبران را کشته‌اند بنابراین، رضایت به گناه، گناه و سزاوار مجازات است.

---

[۵۶۲] i(1\ )-« إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَاتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ...»،(نساء/ ۳۱).E\

[۵۶۳] i(2)-\i\ ... فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ\E،(آل عمران/ ۱۸۳).E\

خدا از نیت می‌پرسد

٦- «لکن خدا مؤاخذه می‌فرماید به آنچه فراهم کرده است دلهای شما».[٥٦٤]

در تفسیر جوامع گوید کسب قلب عقد و نیّت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که مردم در قیامت بر نیّتهایشان محشور می‌شوند».[٥٦٥]

و همچنین فرمود: «همانا دوزخیان در دوزخ جاویدند برای آنکه نیّت دارند در دنیا که اگر جاوید بمانند در آن همیشه نافرمانی خدا کنند و همانا اهل بهشت در آن جاویدند برای آنکه نیتشان در دنیا این است که اگر همیشه در آن بمانند از خدا اطاعت کنند پس دوزخیان و بهشتیان به وسیله نیّت‌هایشان جاوید بمانند سپس قول خدا را

---

[٥٦٤] \i\-(3 í ... وَلكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ...\E، (بقره/ ٢٢٥).\E

[٥٦٥] \4 í)-« انّ اللّه يحشر الناس علی‌نياتهم»، (وسائل، ج ١، ص ٣٤، کتاب‌الطهارة، باب ٥، ح ٥).\E

(۱)- «إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآبرَ مَاتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفّرْ عَنكُمْ سَيَاتِكُمْ ...»، (نساء/ ۳۱).

(۲)- ... فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنتُمْ صدِقِينَ، (آل عمران/ ۱۸۳).

(۳)- ... وَلكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ...، (بقره/ ۲۲۵).

(٤)- «انّ اللّه يحشر الناس علی‌نياتهم»، (وسائل، ج ۱، ص ۳٤، كتاب‌الطهارة، باب ۵، ح ۵).

قلب سليم، ج۲، ص: ٤۳۷

خواند كه می‌فرمايد بگو هركس عمل می‌كند بر طبع و منش خود يعنی بر نيّت خود».[٥٦٦]

[٥٦٦] ۱\ i)-« إِنَّما خُلِّدَ اهْلُ النَّار فِي النَّارَ لأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كانَتْ فِي الدُّنْيا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِيها أَنْ يَعْصُواالله ابَداً وَإِنَّما خُلِّدَ اهْلَ الجَنَّةِ فِي الجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كانَتْ فِي الدُّنْيا أَنْ لَوْ بَقَوْا فيها انْ يُطيعُوا اللَّهَ ابَداً فَبِالنِّيَّاتِ خُلِّدَ هؤلاءِ وَهؤلاء ثُمَّ تَلاقَوْلَهُ تَعالى:\E

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شاكِلَتِهِ

قالَ عَلَى نِيَّتِهِ»،(كافى، مترجم، ج ۳، ص ۱۳۵).

نیت برتر یا بدتر از عمل

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نیّت مؤمن از کردارش بهتر است و نیّت کافر از کردارش بدتر».[۵۶۷]

صدوق در علل الشرایع از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می‌فرمود: «نیّت مؤمن بهتر است از عمل او؛ زیرا مؤمن کارهای خیری قصد کند که درک آن نکند و نیت کافر بدتر است از عملش؛ زیرا کافر آنقدر بدیها را قصد دارد که انجام نتواند داد».

قاتل و مقتول در آتشند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو نفر مسلمان به روی یکدیگر شمشیر بکشند و هریک کشتن دیگری

[۵۶۷] -« نِيَّةُ المؤمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۸۴، باب النية).

را بخواهد و در نتیجه یکی کشته شود، پس کشنده و کشته شده هردو در دوزخ‌اند». گفته شد یا رسول اللّه! رفتن کشنده در آتش بسزاست ولی کشته شده چرا؟ فرمود «چون عازم بود بر کشتن برادر مسلمان خود»[۵۶۸]؛ یعنی هرچند نتوانست او را بکشد لکن به همان نیّت و عزمش در آتش رود.

آنان که لعنت شده‌اند

امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره شراب ده نفر را لعنت فرموده

---

(۱)- «إِنَّما خُلِّدَ اهْلُ النَّار فِی الْنَّارَ لأنَّ نِیَّاتِهِمْ کانَتْ فِی الدُّنْیا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِیها أَنْ یَعْصُواااللَّهَ ابَداً وَإِنَّما خُلِّدَ اهْلَ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ لِأَنَّ نِیَّاتِهِمْ کانَتْ فِی الْدُّنْیا

---

[۵۶۸] ۳\ i)-« اذا التقی المسلمان بسیفهما فالقاتل والمقتول فی النار قیل یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم هذاالقاتل فما بال المقتول قال صلی الله علیه و آله و سلم لانه اراد قتل صاحبه»،(محجةالبیضا، ج ۵، ص ۷۷).E\

أَنْ لَوْ بَقَوْا فيها انْ يُطيعُوا اللَّهَ ابَداً فَبِالنِّيَّاتِ خُلِّدَ هؤلاءِ وَهؤلاء ثُمَّ تَلاقَوْلَهُ تَعالى:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شاكِلَتِهِ

قالَ عَلَى نِيَّتِهِ»، (كافى، مترجم، ج ۳، ص ۱۳۵).

(۲)- «نِيَّةُ المُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»، (كافى، ج ۲، ص ۸٤، باب النية).

(۳)- «اذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل والمقتول فى النار قيل يا رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم هذاالقاتل فما بال المقتول قال صلى الله عليه و آله و سلم لانه اراد قتل صاحبه»، (محجةالبيضا، ج ٥، ص ۷۷).

قلب سليم، ج۲، ص: ٤۳۸

است: كسى كه درختش را بكارد و آنكه پاسبانش باشد و آنكه آن را بفشارد و آماده‌اش سازد و

خورنده آن و ساقی آن و کسی که آن را حمل و نقل می‌دهد و آنکه به او داده می‌شود و خریدار و فروشنده و خورنده بهای آن».[۵۶۹]

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید بیشتر این افراد به واسطه همان تصمیم و اراده‌شان برای تهیه شراب مورد لعن واقع شده‌اند.

ترساننده مؤمن در آتش است

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکه مؤمنی را بترساند از سلطان تا به او آزاری رسد و نرسد (سزایش آنکه) او در آتش است و هرکه مؤمنی را بترساند از سلطان تا به او آزار رساند و برساند، پس با فرعون و فرعونیان در دوزخ است.[۵۷۰] بنابراین، اگر کسی به قصد رساندن ضرر به مال یا عرض یا جان مسلمانی نزد سلطان سعایت کند، هرچند از آن

---

[۵۶۹] ۱\ ؛i(1)- «لعن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فی الخمر عشرة: غارسها وحارسها وعاصرها وشاربها وساقیها وحاملها والمحمولة الیه وبایعها ومشتریها وآکل ثمنها»، (وسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰، کتاب الاطعمة والاشربة، باب ۳۴).\E

[۵۷۰] ۲\ ؛i(2)- کافی، باب من اخاف مؤمناً.\E

سلطان آزاری به او نرسد، جای سعایت کننده دوزخ است به سبب قصدی که داشته است.

راضی به کار دیگری با اوست

علی علیه السلام فرمود: «هر که راضی شود به کار گروهی مانند این است که با آنها در آن کار شرکت نموده و بر آن کسی که گناه کرده، دو گناه است؛ یکی گناه بجاآوردن آن گناه و دیگری گناه رضایت به گناه ولی بر آنکه تنها راضی به گناه بوده همان گناه رضایت‌مندی است».[۵۷۱] و[۵۷۲]

---

[۵۷۱] \3 ¿)- « الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه وعلی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به واثم الرضا به»،(وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۱، کتاب الامر بالمعروف، باب E\.(۵

[۵۷۲] \4 ¿)- درباره امر به معروف و نهی از منکر عموم فقها فرموده‌اند بر هر مکلفی در برابر هرگناهی در هرحالی انکار قلبی واجب است و در قواعد علامه و شرح ارشاد اردبیلی و جواهر و غیر آن فرموده‌اند معنای انکار قلبی ناخشنود بودن به گناه است. فE\

و در جواهر گوید رضایت قلبی به حرام، حرام است و بغض قلبی به گناه واجب است به واسطه اخبار مستفیضه که وارد شده است ...

بنابراین، رضایت به گناه خود و عزم بر آن به طریق اولی حرام و گناه است. خصوصاً به ملاحظه اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا لعنت کند امر کننده به معروف را در حالی که خودش تارك آن است و نهی کننده از منکر را که خودش بجا آورنده آن است(نهج‌البلاغه) پس کسی که از گناه دیگری ناراضی و خشمگین باشد ولی از گناه خودش راضی و بر آن عازم باشد ملعون است و در این مسئله روایات دیگری هم رسیده و پس از دقت در این جمله کوتاه حرمت عزم بر گناه آشکار است و در مدارك گوید:« لا خلاف فی حرمة ارادة الحرام»؛ یعنی در اینکه عزم بر حرام گناه است، مخالفی نیست.

(۱)- «لعن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم فی الخمر عشرۀ: غارسها وحارسها وعاصرها وشاربها وساقیها وحاملها والمحمولۀ الیه وبایعها ومشتریها وآکل ثمنها»، (وسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰، کتاب الاطمعۀ والاشربۀ، باب ۳٤).

(۲)- کافی، باب من اخاف مؤمناً.

(۳)- «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه وعلی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به واثم الرضا به»، (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ٤۱۱، کتاب الامر بالمعروف، باب ٥).

(٤)- درباره امر به معروف و نهی از منکر عموم فقها فرموده‌اند بر هر مکلفی در برابر هرگناهی در هرحالی انکار قلبی واجب است و در قواعد علامه

و شرح ارشاد اردبیلی و جواهر و غیر آن فرموده‌اند معنای انکار قلبی ناخشنود بودن به گناه است. ف

و در جواهر گوید رضایت قلبی به حرام، حرام است و بغض قلبی به گناه واجب است به واسطه اخبار مستفیضه که وارد شده است ...

بنابراین، رضایت به گناه خود و عزم بر آن به طریق اولی حرام و گناه است. خصوصاً به ملاحظه اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا لعنت کند امر کننده به معروف را در حالی که خودش تارک آن است و نهی کننده از منکر را که خودش بجا آورنده آن است (نهج‌البلاغه) پس کسی که از گناه دیگری ناراضی و خشمگین باشد ولی از گناه خودش راضی و بر آن عازم باشد ملعون است و در این مسئله روایات دیگری هم رسیده و پس از دقت در این جمله کوتاه حرمت عزم بر گناه آشکار است و در مدارک گوید: «لا خلاف فی حرمۀ ارادۀ

الحرام»؛ یعنی در اینکه عزم بر حرام گناه است، مخالفی نیست.

قلب سلیم، ج۲، ص: ۴۳۹

امام زمان (عج) انتقام می‌گیرد

از «عبدالسلام بن صالح هروی» مروی است که گفت، به حضرت رضا علیه السلام گفتم ای پسر پیغمبر! در حدیثی که از امام صادق علیه السلام رسیده فرموده: «هرگاه قائم ظاهر شود، ذریه کشندگان حسین علیه السلام را می‌کشد به سبب کردارهای پدرانشان».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: درست است گفتم خدا در قرآن فرموده: «برندارد باربری بار دیگری را»[۵۷۳]، معنای آن چیست؟

[۵۷۳] \i\-(1)i ... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...\E، (انعام/ ۱۶۴).\E

حضرت فرمود: «خداوند راست فرموده در تمام گفتارش لکن ذراری کشندگان حسین علیه السلام چون به کارهای پدرانشان راضی و به آن فخر کنندگانند و هر که راضی شود چیزی را مانند کسی است که آن را بجا آورده و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به کشته شدن او راضی گردد، نزد خداوند با قاتل او شریک است و جز این نیست که قائم علیه السلام می‌کشد آنها را چون به کارهای پدرانشان راضی‌اند».[٥٧٤]

پی کننده ناقه یک نفر بود اما ...

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم! جز این نیست که جمع می‌کند مردمان را در

---

(١)- ... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...، (انعام/ ١٦٤).

---

[٥٧٤] -« ومن رضی شیئاً کان کمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل فی المغرب لکان الراضی عنداللّه عزوجل شریك القاتل»،(عیون الاخبار الرضا، ج ١، ص ٢٧٣).

(۲)- «ومن رضی شیئاً کان کمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل فی المغرب لکان الراضی عندالله عزوجل شریک القاتل»، (عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٠

عذاب الهی، خشنودی به منکرات و خشمگینی به معروف و جز این نیست که پی کرد و کشت ناقه ثمود را یک نفر پس خدا همه آن قوم را هلاک کرد؛ چون همه آنها به کار آن مرد خشنود بودند و از این روی فرمود آنها کشتند ناقه را و همه پشیمان شدند پس از رسیدن عذاب به آنها و فراگرفت عذاب ایشان را».[۵۷۵]

[۵۷۵] \ 1)i(- « ایُّهَا النَّاس إنّما یَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَی وَالسُّخْطُ وَإنَّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهِ بِالْعَذابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَی فَقالَ سُبْحانَهُ:\E فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نادِمِینَ

»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۰۱).

از این چند روایت و روایات دیگری که برای رعایت اختصار نقل نگردید، به خوبی دانسته می‌شود که خشنودی به گناه حرام است پس عزم بر گناه که پس از رضایت است به طریق اولی حرام و گناه است.

روایات تأیید حکم عقل است

ناگفته نماند آنچه نقل شد از آیات و روایات برای اثبات حرمت شرعی عزم بر گناه تأیید حکم عقلی بر استحقاق عقوبت بر آن است؛ زیرا کسی که بر گناهی عازم و جازم شد عقل حکم می‌کند بر استحقاق مؤاخذه و مرتبه‌ای از عقوبت برای او، چون در آن حال از فرمان خدا بیرون شده و سرکشی کرده و اگر آن گناه را هم انجام داد استحقاق مرتبه شدیدتری از عقوبت را دارد و هرکس به وجدان خود مراجعه کند در این حکم

عقلی تردیدی نخواهد داشت و آیات و روایات هم گواه این حکم عقلی است.

گفتار شیخ بهائی (ره)

از اینجاست که شیخ بهائی- علیه‌الرحمه- فرمود حرام بودن عزم بر معصیت نزد ما (فقهای امامیه) قطعی است و همچنین نزد علمای عامه و کتابهای عامه و خاصّه از تفاسیر و فقه پر است از این مطلب، بلکه این مطلب از ضروریات دین است و سپس برخی از کلمات خاصه و عامه را نقل کرده تا اینکه گوید سید مرتضی- رحمه اللّه- در کتاب «تنزیه الانبیاء» فرموده اراده معصیت و عزم بر آن گناه است و قومی تجاوز کرده و

---

(۱)- «ایُّهَا النَّاس إنّما یَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَی وَالسُّخْطُ

وَإِنَّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهِ بِالْعَذابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَى فَقالَ سُبْحانَهُ:

فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نادِمينَ

»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۰۱).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤١

گفته‌اند عزم کبیره گناه کبیره است و عزم بر کفر کفر. و به علاوه فقها تصریح دارند که اصرار بر صغیره در حکم کبیره است و آن یا فعلی است چون مداومت بر صغیره و یا حکمی است و آن عزم بر ارتکاب هرصغیره‌ای است که به آن دست یابد.

و بالجمله تصریحات مفسرین و فقها و اصولیّن در این مسأله بیش از شمار است و بحث در آن توضیح واضحات و برای کسی که در کتب خاصّه و عامّه بررسی کند در آنچه ما گفتیم شکی نمی‌ماند.[٥٧٦]

[٥٧٦] (١)- نقل از مرآت العقول، ج ٢، ص ۴١۶.

غیراختیاری و مورد عفو است

بر این مسأله دو اشکال شده است؛ یکی آنکه قصد گناه غیراختیاری است و مؤاخذه و عقوبت بر آن قبیح است، دیگر آنکه روایاتی در عفو آن رسیده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «راستی مؤمن قصد حسنه کند و بدان عمل نکند برایش یک حسنه نوشته شود و اگر آن را عمل کند، برایش ده حسنه نوشته شود و راستی که مؤمن قصد بدکرداری کند و آن را نکند بر او نوشته نشود».[۵۷۷]

و در این باب سه روایت دیگر به همین مضمون نقل شده است و از اینجاست که شهید در قواعد و جمعی دیگر از فقها فرموده‌اند بر قصد گناه به تنهایی بدون عمل مؤاخذه و عقوبت نیست.

---

[۵۷۷] (۲)-« إِنَّ الْمُؤمِنَ لَيَهُمُّ بِالْحَسَنَةِ وَلا يَعْمَلُ بِها فَتُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنَّ هُوَ عَمِلَها كُتبت لَهُ عَشْرُ حَسَناتٍ وَإِنَّ الْمُؤمِنَ لَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَها فَلا يَعْمَلُها تُكْتَبُ عَلَيْهِ»،(کافی، مترجم، ج ۴، ص ۱۶۲).

مقدمات غیراختیاری است نه خود عزم

در پاسخ از پرسش اول گوییم آنچه غیراختیاری است حدیث نفس و خاطره و میل است و اما عزم و جزم بر گناه پس آن اختیاری است؛ یعنی انسان پس از پیدایش میل به گناه می‌تواند به سبب حیا یا خوف از پروردگار خودداری کند و عزم ننماید.

---

(۱)- نقل از مرآت العقول، ج ۲، ص ٤١٦.

(۲)- «إِنَّ الْمُؤمِنَ لَيَهُمُّ بِالْحَسَنَةِ وَلا يَعْمَلُ بِها فَتُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنَّ هُوَ عَمِلَها كُتبت لَهُ عَشْرُ حَسَناتٍ وَإِنَّ الْمُؤمِنَ لَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَها فَلا يَعْمَلُها تُكْتَبُ عَلَيْهِ»، (کافی، مترجم، ج ٤، ص ١٦٢).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٢

توضیح مطلب آنکه هر فعل اختیاری که از انسانی سر زند پیش از صدور آن چهار حالت در باطن

انسان پدید می‌آید (مبادی اربعه) خطور، میل، اعتقاد، عزم.

مثلًا شخصی گناهی به دلش می‌گذرد سپس به آن میل و رغبت می‌کند پس از آن دلش می‌گوید باید آن را انجام داد پس اگر مانع خارجی یا داخلی مانند حیا و ترس نباشد به آن گناه عزم و اراده می‌کند و انجامش می‌دهد.

حالت اول را تصور، خاطره، حدیث نفس، وسوسه گویند، حالت دوم را رغبت، میل، طبع و شوق گویند، حالت سوم را اعتقاد و حالت چهارم عزم و اراده است چون این چهار حالت دانسته شد گوییم آنچه اضطراری و غیراختیاری است حالت اول و دوم است؛ زیرا کنترل کردن خود از خاطره ناروا و میل به آن مشکل و گاهی محال است و بنابراین، مورد تکلیف نیست و مؤاخذه و عقوبت بر این دو حالت عقلًا قبیح است.

و اما حالت سوم یعنی حکم به اینکه آن کار را باید بجا آورد پس گاهی بی‌اختیار واقع می‌شود بر آن هم مؤاخذه نیست و گاهی با اختیار است؛ یعنی می‌تواند حکم نکند و بجاآوردن آن را معتقد نشود پس بر آن مؤاخذه است و اما حالت چهارم پس اختیاری بودن آن آشکار است؛ زیرا پس از پیدایش سه حالت مزبور اراده حتمی نیست بلکه ممکن است به واسطه بودن مانع خارجی یا داخلی از آن صرف‌نظر کند و اراده ننماید بلی اگر اراده کرد وقوع فعل حتمی است بنابراین، عزم و اراده مورد تکلیف است و استحقاق مؤاخذه و عقوبت بر آن عقلی می‌باشد.

عزم بر گناه بخشیده شده است

اگر در روایات دقت شود دانسته می‌گردد که قصد گناه معصیت و سیّئه‌ای است که ازآن عفو شده

ونوشته نمی‌گردد نه‌اینکه اصلًا گناه نباشد مثلًا دراین دوروایت دقت کنید:

«عبداللَّه بن موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش پرسید از دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمالند آیا می‌دانند قصد گناه یا ثواب را هرگاه بنده‌ای آن را اراده کند یعنی از نیت تنها آگاه می‌شوند؟ امام فرمود: آیا بوی مبال و عطر یکی است؟ گفتم نه. فرمود: «به راستی

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٣

چون بنده‌این قصد کار خوب کند نفس او خوشبو برآید و فرشته دست راست (که مأمور ثبت اعمال نیک است) به فرشته دست چپ (که مأمور ثبت کارهای بد است) گوید برخیز (توقف کن)؛ زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن

را برای او ثبت کند و چون قصد گناه کند نفس بدبو و گند درآید و فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید توقف کن او قصد کار بدی دارد و چون آن کار را بکند زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را بر او ثبت کند».[۵۷۸]

و خلاصه، کسی که قصد گناهی می‌کند، گند معنوی عزم بر معصیتش به مشام ملک می‌رسد لکن اگر آن گناه را بجا نیاورد از او عفو می‌شود و چیزی بر او نوشته نمی‌شود.

در حدیث دیگر می‌فرماید: «و اگر به دل بگذراند که گناهی کند مادام که بجا نیاورده آنچه را که به دل گذرانیده می‌آمرزیم»[۵۷۹] و آشکار است که آمرزش گواه گناه بودن نیت گناه است و چون به

---

[۵۷۸] (۱)–« عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ أَبِيهِ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَكَيْنِ هَلْ يَعْلَمانِ بِالذَّنْبِ إذا اراد العَبْد أَنْيَفْعَله أَوالحَسَنَةِ فَقالَ ريحُ الْكَنيفِ وَريحُ الطَّيِّبِ سواءٌ؟ قُلْتُ لا، قالَ: إنّ العَبْدَ إذا هَمَّ بِالحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرّيحِ فَقالَ: صاحِبُ اليَمينِ لِصاحِبِ الشِّمالِ قُمْ فَإِنَّه قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَإذا فَعَلَها كانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقهُ مِدادَهُ فَأَثْبَتَها لَهُ وَإذاهَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ الرّيحِ فَيَقُولُ صاحِبُ الشِّمالِ لِصاحِبِ الْيَمينِ: قِفْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَإِذا هُوَ فَعَلَها كانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ وَريقُهُ مِدادَهُ وَأَثْبَتَها عَلَيْهِ»،(کافی، ج ۲، ص ۴۲۹، ح ۳ باب من یهم بالحسنة او السیئة).

[۵۷۹] (۲)–« واذا تحدث بانیعمل‌سیّئة فانا اغفرها له ما لم‌یعملها»،(محجةالبیضاء، ج ۵، ص ۷۴).

دلیل عقل و نقل که گفته شد و به گواهی روایات عفو معصیت بودن قصد گناه دانسته شد باید مراد از روایات عفو دانسته گردد. پس گوییم روایات عفو مجمل است؛ زیرا وجوهی در مراد از آنها احمال داده می‌شود و باید محتملات آن ذکر شود سپس قدر متیقّن را تعیین نمود.

عفو از خاطره، میل و اعتقاد

وجه اوّل- روایات عفو راجع به خاطره و میل و اعتقاد است و شامل عزم و اراده

---

(۱)- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ أَبِيهِ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَكَيْنِ هَلْ يَعْلَمانِ بِالذَّنْبِ إِذا اراد العَبْد أَنْ يَفْعَله أَوِالحَسَنَةِ فَقالَ رِيحُ الْكَنِيفِ وَرِيحُ الطَّيِّبِ سواءٌ؟ قُلْتُ لا، قالَ: إِنّ العَبْدَ إِذا هَمَّ بِالحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرّيحِ فَقالَ: صاحِبُ اليَمِينِ

لِصاحِبِ الشِّمالِ قُمْ فَإِنَّه قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَإِذا فَعَلَها كانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقهُ مِدادَهُ فَأَثْبَتَها لَهُ وَإِذاهَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ الرّيحِ فَيَقُولُ صاحِبُ الشِّمالِ لِصاحِبِ الْيَمينِ: قِفْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَإِذا هُوَ فَعَلَها كانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقُهُ مِدادَهُ وَأَثْبَتَها عَلَيْهِ»، (کافی، ج ۲، ص ٤٢٩، ح ٣ باب من یهم بالحسنة او السیئة).

(۲)- «واذا تحدث بان یعمل سیّئة فانا اغفرها له مالم یعملها»، (محجة البیضاء، ج ٥، ص ٧٤).

قلب سلیم، ج ۲، ص: ٤٤٤

نمی‌شود به این تفصیل: کسی که گناهی به دلش بگذرد و به آن میل کند و بر بجای آوردنش دل بندد لکن به سبب حیا یا مانع دیگری آن را اراده نکرد و از آن گناه صرف‌نظر نمود آن نیت وهمّ و قصدش هرچند گناهی بود لکن به گواهی روایات مورد عفو و آمرزش است و در حقیقت همان ترک

اراده‌اش کفاره گناه قصد اوست و اگر به سبب حیا از خدا یا ترس از عقوبت آخرت، از آن گناه صرف نظر کرد و اراده و عزم بر آن ننمود علاوه بر عفو از قصدش، در برابر کفّ نفسی که کرده و برای خدا ترک اراده نموده حسنه‌ای برایش ثبت می‌شود و این استحقاق ثواب بر کفّ نفس برای خدا، عقلی است و گواه آن این روایت است.

برایش حسنه بنویسید!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: «هرگاه بنده‌ای بخواهد گناهی کند ملائکه می‌گویند پروردگارا! این بنده قصد گناهی دارد (یعنی میل به گناه پیدا نموده) و خدا بیناتر است، فرماید مراقب او باشید اگر آن گناه را بجا آورد مثل آن را بر او ثبت کنید و اگر آن را ترک نمود،

آن گناه را که نیّت داشت برایش ثبت کنید؛ زیرا بخاطر من از آن صرف‌نظر کرده است».[۵۸۰]

و خلاصه، قصد گناه بدون عزم و اراده بر آن مورد عفو است و اگر ترک عزم برای خدا باشد مورد ثواب است و اما عزم بر گناه، پس گناه و سزاوار مؤاخذه و عقوبت قصد گناه است خواه آن گناه واقع شود یا به سبب مانع خارجی یا داخلی واقع نگردد به دلیلهایی که گفته شد.

گناهی که نکرده، نوشته نمی‌شود

وجه دوم- روایات عفو راجع به گناهی است که قصد آن را کرده ولی بجا نیاورده و

---

(۱)- «قالت الملائکة رب ذاک عبدک یریدان یعمل سیئة وهو أبصر فقال ارقبوه فان عملها

[۵۸۰] (۱)-« قالت الملائکة رب ذاك عبدك یریدان یعمل سیئة وهو أبصر فقال ارقبوه فان عملها فاکتبوها علیه بمثلها وان ترکها فاکتبوها له حسنة انما ترکها من اجلی»،(محجة البیضا، ج ۵، ص ۷۶).

فاکتبوها علیه بمثلها وان ترکها فاکتبوها له حسنهٔ انما ترکها من اجلی»، (محجهٔ البیضا، ج ۵، ص ۷۶).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٥

شامل نیت گناه نمی‌شود؛ یعنی اگر کسی قصد گناهی کرد مانند زنا و آن گناه واقع نشد به گواهی این روایات آن گناه در نامه عمل او ثبت نمی‌شود و استحقاق عقوبت آن گناه مخصوص را ندارد و امّا نسبت به گناه قصدش و استحقاق مؤاخذه بر آن، این روایات شامل آن نمی‌شود و بنابراین، توبه از همان قصدی که کرده واجب می‌شود و این وجه از «شیخ بهائی» نقل شده است.

فسخ عزیمت کفاره قصد گناه

وجه سوّم- روایات عفو راجع به کسی است که پس از قصد گناه و عزم بر آن از قصد خود منصرف شود و از عزیمت خود صرف‌نظر نماید و در این صورت

همان فسخ عزیمت کفاره نیّت او شده و چیزی بر او نوشته نمی‌شود، ولی اگر بر عزم خود مصر و مستمر شد تا وقتی که مانع خارجی از وقوع آن گناه پیدا شده و واقع نشود در این صورت نیّت و عزم مورد عفو نیست و گناهی است که بر او ثبت می‌شود و توبه از او واجب است و تفاوت این وجه با وجه اوّل آن است که درجه اوّل، پیدایش عزم بر گناه، معصیت و از مورد عفو خارج بوده و بنابراین وجه، استمرار و اصرار بر آن معصیت و گناه است.

عزم تنها بدون مقدمات فعلی

وجه چهارم- روایات عفو راجع به کسی است که تنها عزم بر گناه کند لکن هیچ جنبشی برای انجام آن ننماید پس اگر حرکتی کند برای انجام آن گناه، از مورد عفو بیرون و گنهکار است؛ مثلًا اگر شخصی عزم نماید بر شراب خوردن، تا هنوز کاری

نکرده عزیمت تنها مورد عفو است و اگر حرکت کرد برای به دست آوردن ظرف شراب و نوشیدن، از مورد عفو بیرون و گنهکار است هرچند شراب خوردن هم واقع نشود مثل اینکه به دستش نرسد یا پس از آشامیدن معلوم شود که شراب نبوده و مایع حلالی بوده یا اینکه کسی مانع نوشیدنش شود یا پیش از نوشیدن بمیرد، در تمام این مواردی که به

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٦

مقدمات کار حرام مشغول شده عزیمتش حرام و گنهکار است و این دو وجه را شیخ انصاری- علیه‌الرحمه- در رسائل فرموده است.

اقلًا احتیاط، مراعات شود

پس از دانستن محتملات روایات عفو، دیگر مغرور شدن و جرأت کردن و عزم بر گناه را معصیت ندانستن بی‌جاست و مقتضای احتیاط آن است که

عزم بر گناه را معصیت دانسته و از آن پرهیز کند و کفّ نفس از قصد گناه نماید و اگر عزم در او پیدا شد فوراً از آن توبه کند و اگر مسامحه کرد و بر آن عزم مستمر و مصرّ شد باز از اصل عزیمت و از استمرارش توبه نماید و چنانچه برای انجام آن گناه به مقدمات آن مشغول شود بداند که عزمش حرام قطعی است و توبه از آن واجب فوری است.

عزم بر اطاعت

چنانی که عزم بر گناه، معصیت و استحقاق عقوبت بر آن و عفو از بعضی مراتب و موارد آن فی‌الجمله ثابت است، همچنین عزم بر اطاعت، عبادت و استحقاق ثواب انقیای بر آن مسلّم است با این تفاوت که در قصد گناه اگر آن گناه بجای آورده نشود استحقاق عقوبت آن گناه را ندارد و تنها عقوبت تجرّی بر گناه را دارد چنانچه دانسته شد لکن در قصد اطاعت، اگر آن طاعت از او صادر

نشد، ثواب همان عمل برایش ثبت می‌شود و این فضل الهی درباره مؤمن است و در این مطلب اخبار فراوانی است که پاره‌ای از آنها نقل شد و برای دلخوشی اهل ایمان به فضل الهی چند روایت دیگر نقل می گردد:

نیت انفاق برای فقیر انفاق است

امام صادق علیه السلام فرمود: «بنده مؤمن تهیدست می گوید پروردگارا، مالی، روزی من کن تا چنین و چنان کنم از کارهای خیر و چون خدا درستی نیّت او را می‌داند ثبت می کند برایش مانند آنچه ثبت می کرد اگر آن کارهای خیر را انجام می‌داد، راستی که فضل خدا

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٧

وسیع و خداوند کریم است».[٥٨١]

[٥٨١] (١)-« إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُول: يارَبِّ ارْزُقْنِى حَتّى أَفعَلَ كَذا وَكَذا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوه الْخَيْرِ فإِذا عَلِمَ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ ذلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلَ ما يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ كَرِيمٌ»،(اصول کافی، ج ۲، ص ۸۵).

نیز فرمود: «راستی که مؤمن قصد کار خیری می‌کند و آن را بجا نمی‌آورد پس برایش حسنه ثبت می‌شود و اگر بجا آورد ده حسنه ثبت می‌شود و راستی که مؤمن قصد گناهی می‌کند که بجا آورد لکن آن را بجا نمی‌آورد پس بر او نوشته نمی‌شود».[۵۸۲]

ثواب نماز شب را برایش می‌نویسند

امام صادق علیه السلام فرمود: «بنده‌ای در روز، قصد می‌کند که در شب نماز گزارد پس غالب می‌شود خواب بر او و به نماز شب موفق نمی‌شود، خدا آن نماز را برایش ثبت می‌فرماید و برای نفسش (به واسطه نیّت خیری که داشته) ثواب تسبیح می‌نویسد و خوابش را صدقه قرار می‌دهد».[۵۸۳]

---

[۵۸۲] (۲)-« ان المؤمن لیهمّ بالحسنة ولا یعمل بها فتکتب له حسنة وان هو عملها کتبت له عشر حسنات وان المؤمن لیهمّ بالسیئة ان یعملها فلا یعملها فلا تکتب علیه»،(وسائل، ج ۱، ص ۳۶، کتاب الطهارة، باب ۶).

[۵۸۳] (۳)-« ان العبد لینوی من نهاره ان یصلی باللیل فتغلبه عینه فینام فیثبت اللّه له صلاته ویکتب نفسه تسبیحاً ویجعل نومه علیه صدقة»،(وسائل، ج ۱، ص ۳۸، کتاب الطهارة، باب ۶).

علی بن ابی‌حمزه گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خدا رحمت کند فلانی را، ای علی! به جنازه او حاضر نشدی؟ گفتم نه لکن دوست می‌داشتم که به جنازه او حاضر باشم لکن موفق نشدم، امام علیه السلام فرمود: خدا ثواب تشییع جنازه او را برای تو ثبت فرمود به سبب قصدی که داشتی».[٥٨٤]

---

(١)- «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤمِنَ الْفَقيرَ لَيَقُول: يارَبِّ ارْزُقْنی حَتّی أَفعَلَ كَذا وَكَذا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوه الْخَيْرِ فَإِذا عَلِمَ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ ذلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلَ ما يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ كَريمٌ»، (اصول كافی، ج ٢، ص ٨٥).

(٢)- «ان المؤمن ليهمّ بالحسنة ولا يعمل بها فتكتب له حسنة وان هو عملها كتبت له عشر حسنات وان

---

[٥٨٤] (٤)-« عن علی بن ابی‌حمزة عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی حدیث انه قال رحم اللّه فلاناً یا علی لم تشهد جنازته قلت لا قد کنت احب ان اشهد جنازة مثله فقال علیه السلام قد کتب لك ثواب ذلك بما نویت»،(وسائل، ج ١، ص ٣٧، کتاب الطهارة، باب ٦).

المؤمن ليهمّ بالسيئة ان يعملها فلا يعملها فلا تكتب عليه»، (وسائل، ج ١، ص ٣٦، كتاب الطهارة، باب ٦).

(٣)- «ان العبد لينوى من نهاره ان يصلى بالليل فتغلبه عينه فينام فيثبت اللّه له صلاته ويكتب نفسه تسبيحاً ويجعل نومه عليه صدقة»، (وسائل، ج ١، ص ٣٨، كتاب الطهارة، باب ٦).

(٤)- «عن على بن ابى‌حمزة عن ابى الحسن موسى عليه السلام فى حديث انه قال رحم اللّه فلاناً يا على لم تشهد جنازته قلت لا قد كنت احب ان اشهد جنازة مثله فقال عليه السلام قد كتب لك ثواب ذلك بما نويت»، (وسائل، ج ١، ص ٣٧، كتاب الطهارة، باب ٦).

قلب سليم، ج٢، ص: ٤٤٨

مؤمن و حسناتی که بجا نیاورده

از حضرت رضا علیه السلام مروی است[۵۸۵] که فرمود: «روز قیامت خدا به اعمال مؤمنی بررسی می‌فرماید پس نامه، سیّئاتش را نشانش می‌دهند، مؤمن از دیدن گناهان خود برافروخته می‌شود و ترسان و لرزان می‌گردد، سپس حسناتش را نشانش می‌دهند از دیدن آنها چشمش روشن و شادمان می‌شود، سپس خداوند می‌فرماید صحیفه‌ای که در آن حسنات اوست که بجا نیاورده نشان او دهید چون آن را بیند گوید پروردگارا! به بزرگواریت سوگند این حسنات را من بجا نیاوردم، خدا می‌فرماید راست می‌گویی بجا نیاوردی، لکن چون نیّت آنها را داشتی ما هم برای تو ثبت کردیم، پس ثواب آن حسنات را هم به او می‌دهند».

او هم با ماست چون میلش با ماست

[۵۸۵] (۱)- تفسیر قمی ذیل آیه\i قُلْ کُلّ یَعْمل عَلی شاکِلته\E.

در جنگ جمل که خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را پیروزی داد، یکی از اصحاب آن حضرت گفت دوست داشتم که برادرم فلان با ما در این معرکه حاضر بود. امام فرمود:

آیا میل و خواست برادرت با ماست؟ گفت بلی. امام فرمود: «به راستی که با ما حاضر است و همانا البته حاضرند با ما در این معرکه آنان که هنوز در پشتهای پدران و شکمهای مادرانند و به دنیا نیامده‌اند؛ زود است که بیرون آورد ایشان را زمان و نیرومند شود به ایشان ایمان و مغلوب شود اهل طغیان به دست ایشان».[۵۸۶]

شریکان شهدای کربلا

حضرت رضا علیه السلام به «ریّان بن شبیب» فرمود: «اگر دوست داری که برای تو باشد

---

[۵۸۶] (۲)-« فَقَالَ لَهُ علیه السلام أَهَوَى اخِيكَ مَعْنا قالَ نَعَمْ قالَ فَقَدْ شَهِدَنَا وَلَقَدْ شَهِدَنا فِي عَسْكَرِنا هذا أَقْوامٌ فى أَصْلابِ الرِّجَالِ وَارْحامِ النِّساءِ سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوى بِهِمُ الْإِيمَانُ»،(نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۲).

(۱)- تفسیر قمی ذیل آیه قُلْ كُلٌّ يَعْمل عَلى شاكِلته.

(۲)- «فَقالَ لَهُ علیه السلام أَهَوَى اخِيكَ مَعْنا قالَ نَعَمْ قالَ فَقَدْ شَهِدَنَا وَلَقَدْ شَهِدَنا فِي عَسْكَرِنا هذا أَقْوامٌ فِي أَصْلابِ الرِّجَالِ وَارْحامِ النِّسَاءِ سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوى بِهِمُ الْإِيمَانُ»، (نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۲).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٤٩

مانند ثوابی که برای شهدای کربلا که با حسین علیه السلام بودند پس هرگاه او را یاد کردی بگو ای کاش! با آنها بودم و به سعادت بزرگی می‌رسیدم».[۵۸۷]

«جابر بن عبداللَّه انصاری» در زیارت اربعین حسین علیه السلام، شهدا را خطاب نموده، گفت به خدا

[۵۸۷] (۱)-« إن سرّك أن تكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين عليه السلام فقل متى ما ذكرته ياليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً»،(بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۳).

سوگند! ما با شما شریک هستیم در آنچه شما در آن داخل شدید.

عطیّه گفت: چگونه ما با آنها شریک هستیم در حالی که کاری نکردیم و رنجی ندیدیم و آنها از زن و فرزندانشان جدا شدند و زخمها بر آنها رسیده تا کشته شدند.

جابر گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «هر که گروهی را دوست دارد با آنها محشور می‌شود و هر که کار قومی را دوست دارد با آنها در آن کار شریک است به خدا سوگند نیّت من و اصحاب من بر همان چیزی است که حسین و اصحابش بر آن رفتند».[۵۸۸]

در جلد ۱۳ بحار، باب ۲۷ روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نقل کرده که افضل اعمال امت من انتظار فرج است و

[۵۸۸] (۲)- نفس المهموم.

اگر کسی به حال انتظار فرج و قیام مهدی- عجل‌اللّه تعالی فرجه- بمیرد مانند این است که با آن حضرت جهاد کرده و ثوابش معادل ۲۵ شهید است. در این داستان دقت کنید.

زخم صفین پس از سالیان دراز

«محی الدین اربلی» گفت روزی در خدمت پدرم بودم دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می‌زند در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان شد، پدرم پرسید این زخم چه بوده، گفت این زخم را در جنگ صفین برداشتم، به او گفتند تو کجا و جنگ صفین کجا؟ گفت:

وقتی به مصر سفر می‌کردم، مردی از اهل غزَّه با من همراه گردید، در بین راه درباره

---

(۱)- «إن سرّک أن تکون لک من الثواب مثل ما

لمن استشهد مع الحسين عليه السلام فقل متى ما ذكرته ياليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً»، (بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۳).

(۲)- نفس المهموم.

قلب سليم، ج۲، ص: ٤٥٠

جنگ صفین به گفتگو پرداختیم، همسفر من گفت اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی و یارانش سیراب می کردم، من هم گفتم اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان او سیراب می کردم، اینک من و تو از یاران علی علیه السلام و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم با هم درآویختیم و زد و خورد مفصلی نمودیم یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که بر سرم رسیده از هوش می‌روم.

در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش بیدار می‌کند، چون چشم گشودم از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید، در آن حال بهبودی یافت و فرمود: همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سربریده همسفرم را که با من جنگ می‌کرد در دست داشت با چهارپایان او برگشت و به من گفت این سر دشمن تو است تو به یاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم چنانکه خداوند هرکس او را یاری کند نصرت می‌دهد، پرسیدم شما کیستید؟ فرمود: منم صاحب‌الأمر علیه السلام سپس فرمود: «هرکس از تو پرسید این زخم چه بوده بگو ضربتی است که در صفین برداشتم».[۵۸۹]

پایان کتاب به نام امام مهدی (عج)

[۵۸۹] (۱)- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۷۵، نقل از کشف الغمة.

اینجا به نام مبارک حضرت خاتم‌الاوصیاء امام ثانی عشر مهدی منتظر حجۀ بن الحسن العسکری- صلوات اللَّه علیه وعلی آبائه الطاهرین- این کتاب را ختم نمودم. امید است از برکات آن حضرت خداوند به نویسنده و خوانندگان «قلب سلیم» عنایت کند و از گناهان قلبی و جسدی پاک فرماید.

«ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الأبرار وصلی اللَّه علی محمّد وآله الأخیار»

ربیع‌الثانی ۱۳۹۲ ق.

«پایان»

---

(۱)- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۷۵، نقل از کشف الغمۀ.

نسب نامه خاندان جلیل سادات دستغیب شیراز

شهید سید محمّد تقی، سید علینقی، سید محمّد حسن و سید محمّد حسین (۱).

ابناء آقای حاج سید محمّد هاشم (اخوان- سید محمود- محمّد هادی- محمّد علی- بهاءالدین)، (۲).

ابناء حضرت آیت‌اللّه آقای حاج سید عبدالحسین (اخوان آقایان حاج سیدابوالحسن و حاج سید محمّد مهدی)، (۳).

ابناء سید محمّد تقی (٤).

ابن میرزا هدایت اللّه (٥).

ابن اسماعیل (٦).

ابن مهدی (۷).

ابن عبدالحسین (۸).

ابن اسماعیل (۹).

ابن ابی‌الحسین محمّد (۱۰).

ابن ابی جعفر محمّد زمان (۱۱).

ابن میر هدایت اللّه (۱۲).

ابن ابی ابراهیم اسماعیل (۱۳).

قلب سلیم، ج۲، ص: ٤٥٢

ابن عماد الدین ابراهیم (١٤).

ابن جلال الدین یحیی (١٥).

ابن تاج الدین محمّد (١٦).

ابن بهاء الدین حیدر (١٧).

ابن جلال الدين اسماعيل (١٨).

ابن ضياء الدين على (١٩).

ابن زيد الدين عربشاه (٢٠).

ابن ابى الحسين نجيب الدين اميرى (٢١).

ابن خطير الدين اميرى (٢٢).

ابن ابى على جمال الدين حسن (٢٣).

ابن ابىجعفر الحسين الشاعر العزيزى (٢٤).

ابن ابى سعيد على النصيبى الشاعر (٢٥).

ابن ابى ابراهيم زيد الاعثم (٢٦).

ابن ابى شجاع على (٢٧).

ابن ابى عبداللَّه محمّد الخطيب الشاعر (٢٨).

ابن ابى الحسن على نجران (٢٩).

ابن ابی عبداللَّه جعفر الشاعر (۳۰).

ابن احمد الساکین (۳۱).

ابن محمّد (۳۲).

ابن ابی جعفر محمّد (۳۳).

ابن زید الشهید (۳٤).

ابن الامام الرابع زین العابدین علی علیه السلام بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلواتاللَّه علیهم اجمعین.